

# بسته‌هایی که میلیونی هستند ۶۰ جایزه ۵۰ میلیون تومانی



خرید بسته اینترنت از

#۲\*۱۰۰\* و my.mci.ir

مجموعه مجله خبری، فصلی، سال ۱۳۹۷ شماره چهارم و نوزدهم / آذرماه ۱۳۹۷ / ۱۶ صفحه / ۱۷۰۰ تومان

عماد افروغ، مهدی جمران، نقی آزادارمکی، محسن جلال پور، سیدجواد صالحی  
ابراهیم فیاض، حسین پارسایی، جواد طوسی، مهدی محمدی، عباس سلیمی نمین  
محمد فوجانی، عبدالله ناصری، ناصر ایمانی، فرهاد اصلانی، مجتبی مقصدی  
حسین تفضلی، رضا مجیدزاده، رحمان قهرمان پور، سید امیر حسین مهدوی  
ابراهیم متقی، امیرعلی ابو الفتح، سید حسین نوبی، بهمن فروتن، محمد رضا میرتاج‌الدینی  
محسن صالحی خواه، احمد معنوی، عارف بیرون، قدیر گلکاریان، رضا گنجی، هادی حق‌شناس  
هادی صالحی اصفهانی، عبدالرسول دیوسالار، جعفر حق‌پناه، رضا درستکار



## مجله خبری

مجله خبری، فصلی، سال ۱۳۹۷ شماره چهارم و نوزدهم / آذرماه ۱۳۹۷ / ۱۶ صفحه / ۱۷۰۰ تومان

مجله خبری، فصلی، سال ۱۳۹۷ شماره چهارم و نوزدهم / آذرماه ۱۳۹۷ / ۱۶ صفحه / ۱۷۰۰ تومان

### صفحات ویژه علوم سیاسی

- طبقه متوسط، انقلاب نمی‌کند
- چه کسانی در خیابان بودند؟
- بازی انتخابات ۹۲؛ نقد یک کتاب

### روحانی از ظریف حمایت می‌کند؟

محمد جواد ظریف چند نامه استعفا نوشته است. آیا به پایان عصر او نزدیک می‌شویم

### نقد محسن به جای نقد لاریجانی

روایت محمد عطریانفر از استراتژی جدید کارگزاران

### چراغ خاموش

سرنوشت جمنا چه می‌شود؟

### دست راست روحانی

مثلت به صورت ویژه نقش محمود واعظی در دولت را بررسی می‌کند

# استعفای روحانی؟ هرگز

اینکه می‌گویند واعظی افراد و کارها را اسانسور می‌کند انصاف نیست / روحانی را صبح زود و دیروقت در ریاست جمهوری می‌بینیم / فوت هاشمی برای روحانی کمبود است نه ضربه / خود اروپا اصلا فکر نمی‌کرد ترامپ زیر برجام بزند / با دولت ترامپ هیچ مجرای ارتباطی نداریم

گفت‌وگو با مجید تخت‌روانچی  
درباره روحانی، برجام، سیاست داخلی و پشت پرده ریاست جمهوری

### ماکیاولی جدید

قتل خاشقچی، پروژه استبداد مدرن بن سلمان را متوقف می‌کند؟

سخنرانی فوکویاما در دانشگاه سیاتل  
کاربزمای ترامپ علیه نهاد لیبرال دموکراسی

### کانتکست ۱۳ آبان

مناظره‌ای درباره پیشیمانی طیف چپ گروگان‌گیرها  
با حضور جواد منصوروی و فیاض زاهد



# ایرانول



روغن موتورهای جدید ایرانول با بالاترین سطح کیفی

و پیشرفته ترین فرمولاسیون جهانی

**ایرانول کیفیت برتر**

[www.iranol.ir](http://www.iranol.ir)

واحد فروش (خط ویژه): ۸۸۲۱۲۹۹۹



در طرح تسهیلاتی عقیق

## شما انتخاب کنید



مرکز خدمات مشتریان ۰۹۶۳۰۰  
[www.ansarbank.ir](http://www.ansarbank.ir)



## خدا حافظی با عباد

علی ربیعی توسط نمایندگان مجلس برکنار شد



مصطفی صادقی

دبیر تحریریه

بهارستان هفته گذشته یک جلسه جنجالی داشت. جلسه‌ای که حاصل آن برکناری علی ربیعی بود. با وجود اینکه خیلی‌ها پیش‌بینی می‌کردند جلسه استیضاح علی ربیعی بدون دردسر برگزار شود و در کمتر از یک سال سومین رای اعتماد را از مجلس دهم بگیرد اما وزیر کار پراسترس‌ترین روز کاری خود را گذراند و در نهایت برکنار شد، این مساله که چگونه چرا این اتفاق افتاده است، می‌تواند برای تحلیلگران مسائل سیاسی بسیار پر اهمیت باشد. از مدت‌ها قبل گفته می‌شد که حسن روحانی چندان دل خوشی از علی ربیعی ندارد. او در ماجرای ترمیم کابینه فرصتی برای حذف علی ربیعی یافته بود اما روحیه محافظه‌کارانه‌اش اجازه نداد که شخص‌وارد این ماجرا شود. به نظر می‌رسد ورود او به کانال مجلس بهترین راه ممکن برای رسیدن به این خواسته‌اش بوده باشد. در این میان حتی برخی می‌گویند آنچه در جلسه روز چهارشنبه مجلس رخ داده حاصل توافق علی لاریجانی و حسن روحانی بوده حال آنکه در همان روز چهارشنبه این خبر هم در رسانه‌ها پیچید که ممکن است کاظم جلالی برای این وزارتخانه معرفی شود.

گاهی به اعداد آرا در روز چهارشنبه دقیقاً راهنمایی می‌کند که فراکسیون علی لاریجانی در ائتلافی با فراکسیون ولایی‌ها آن هم در شرایطی که فراکسیون امید مخالف استیضاح ربیعی بود چگونه معادلات را تغییر دادند. نگاهی به آنچه در جلسه استیضاح رخ داده، می‌تواند تصویر درستی از ماجرا ارائه دهد.

### مخالفان ربیعی چه گفتند؟

مخالفان ربیعی در جلسه دیروز عملکرد ضعیف وی در مدیریت وزارت رفاه، تخلف مدیران زیرمجموعه، واردات شبهه‌ناک، عملکرد سیاه پتروشیمی‌های زیرمجموعه وزارت رفاه و ندادن آرزو به بازار و ایجاد التهاب را از عمده‌ترین دلایل استیضاح برشمردند. محمدرضا پورابراهیمی، رئیس کمیسیون اقتصادی در موافقت با استیضاح وزیر کار در نشست علنی هفته گذشته مجلس گفت: «ایشان زمین و زمان را به تنگ آورده که در وزارت بماند. تمام عوامل داخلی و بیرونی و جریان‌های مختلف دیروز در سالن غذاخوری با نمایندگان صحبت می‌کردند. این چه وضعی است، چرا نمی‌گذارید مجلس آزادانه و دور از این فشارها تصمیم بگیرد؟»

پورابراهیمی خاطر نشان کرد: «مگر ما می‌توانیم این شرایط را تحمل کنیم. شرایطی را به وجود آوردند که استیضاح مطرح و بیان نشود. ای کاش آقای رئیس‌جمهور، آقای ربیعی را به عنوان وزیر امور خارجه به کار می‌گرفت که با توجه به توان لابی‌گری‌ای که دارد حتماً برجام را حل می‌کرد.»

نماینده مردم کرمان در مجلس خاطرنشان کرد: «امروز شاکله تصمیمات اقتصادی کشور در مجموعه وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به اسم بیمه، تعاون و کارپوششی فراهم شده و در ذیل آن محتوای اصلی بنگاهداری و کارهای کلان در اقتصاد کشور است.» وی افزود: «کمیسیون اقتصادی هفته قبل جلسه‌ای برای موضوع عدم ارائه ارز شرکت‌های پتروشیمی برگزار کرد. شرکت‌های پتروشیمی متعلق به وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی به دلیل عدم ارائه کامل ارزش‌شان عامل اختلال در نظام اقتصادی شدند. ما گریبان چه کسی را در مجلس بگیریم؟» پورابراهیمی خاطرنشان کرد: «بعضی‌ها فکر می‌کنند وزارت تعاون روابط

کارگری و سازمان تامین اجتماعی است اما این گونه نیست و ۳۳۷ شرکت زیرمجموعه سازمان تامین اجتماعی هستند؛ ۱۸۷ شرکت زیرمجموعه صندوق بازنشستگی کشور و ده‌ها شرکت زیرمجموعه صندوق بیمه‌عشاير و روستایی هستند.» «بزرگ‌ترین نماینده مردم کرمان در مجلس اظهار کرد: «بزرگ‌ترین تولیدکنندگان دارویی کشور که بیش از ۵۰ درصد سهم دارو را دارند متعلق به مجموعه وزارت رفاه و تامین اجتماعی است. بزرگ‌ترین شرکت‌های حمل‌ونقلی در حوزه‌های مختلف متعلق به این مجموعه هستند. حالا ایرادی می‌گیرند که در تایپ مربوط به استیضاح واژه فلان در کشتی فلان مطرح شده. آقای ربیعی این توهین به نمایندگان است. شما نباید این گونه با نمایندگان صحبت کنید.» پورابراهیمی خاطرنشان کرد: «در بخش پتروشیمی‌ها ۶۶ درصد از شرکت پتروشیمی جم، ۷۸ درصد از پتروشیمی امیرکبیر، ۴۹ درصد از پالایشگاه ستاره خلیج فارس، ۹۵ درصد از نفت پاسارگاد و بیش از ۳۰ شرکت مهم دیگر در این حوزه متعلق به وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی است.» وی افزود: «اقتصاد کشور کجاست؟ مردم چرا به کف خیابان می‌آیند؟ اشتغال، ماموریت کیست؟»

### موافقان چه گفتند؟

موافقان ربیعی واردند استن تهمت‌ها و قصور وی در التهاب ارزی و مناسب‌ندانستن زمان آن‌را از دلایل مخالفت خود با استیضاح عنوان کردند. مسعود پزشکیان، نماینده مردم تبریز و نایب‌رئیس مجلس شورای اسلامی در مخالفت با استیضاح علی ربیعی، وزیر کار در صحن مجلس اظهار داشت: «من قرار نبود صحبت کنم و تصمیم هم نداشتم حرف بزنم اما از صبح که جورا دیدم و شاهد بحث‌هایی بودم که برخی مطرح کردند، احساس کردم باید از تمامیت مجلس و نمایندگان دفاع کنم.» وی افزود: «اینکه ما بیاییم بگوییم نمایندگان رفته‌اند، لابی کرده‌اند و پول گرفته‌اند که این کار را بکنند، به چه کسی بی‌احترامی می‌کنیم و چه کسی را زیر سؤال می‌بریم؟ کدام نماینده؟ یعنی اگر بنده به آقای ربیعی رأی بدهم، پول گرفته‌ام؟» پزشکیان افزود: «می‌گویند اگر رأی ندهیم حیثیت مجلس از بین می‌رود اما حیثیت مجلس زمانی از بین می‌رود که با جو و فشار رأی بدهد؛ چه مثبت و چه منفی. ما باید به حق رأی بدهیم نه با انگ‌زدن، تهمت‌زدن و جوسازی.» نایب‌رئیس مجلس گفت: «کدام نماینده پول گرفته است؟ آنهایی که این موضوع را می‌گویند اگر این را ثابت کنند آن نماینده باید از مجلس اخراج شود. این حرف‌ها را از تریبون مجلس گفتن و خوراک رسانه‌ها را درست کردن انصاف نیست. کسی پول و باج نگرفته که به کسی رأی بدهد یا ندهد.» پزشکیان تصریح کرد: «من به آقای ربیعی رأی می‌دهم نه به خاطر اینکه عیب و مشکل ندارد، بلکه یک شاخص دارم و دنبال دنیا، پول و قدرت هم نبوده، نیستم و نخواهم بود. این حرف‌ها را به هم نجسبانییم.»

### ربیعی چه گفت؟

علی ربیعی با انتقاد از صحبت برخی نمایندگان مبنی بر ایجاد اغتشاش در مجلس با هدف به هم خوردن جلسه استیضاح افزود: «منظم‌ترین وزیر برای حضور در جلسات کمیسیون‌ها بنده بوده‌ام و احترام زیادی برای نمایندگان قائلم. استیضاح‌کنندگان در ۱۰ بند مواردی را مطرح کردند اما متأسفانه برخی اظهارات نمایندگان خارج از این موارد بود به طوری که بنده را متهم به دروغ‌گویی کرده و گفتند در بیشتر مسائل گریه می‌کنم، چرا چنین مواردی را استیضاح‌کنندگان مطرح می‌کنند؟» وی تأکید کرد: «وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی وزارتخانه بزرگی است که مردم قبل از تولد تا مرگ نیز با آن سروکار دارند، ای کاش همان‌طور که دارایی‌های نامشروع را می‌توان اندازه‌گیری کرد، معیاری وجود داشت تا نشان دهد در ۴ سال گذشته چه اقداماتی به صورت

خاموش همچون سرباز گمنام و صادقانه در این وزارتخانه انجام دادیم، ضمن اینکه شما به این نکته اشاره کردید که بازنشستگان در مقابل مجلس تجمع می‌کنند اما مشخص نکردید منظور آنها چیست و اینکه کدام گروه‌های اجتماعی در این دوره سلاکت هستند یا به این نکته اشاره نکردید کارگران فولاد که مقابل مجلس تجمع کردند در شرایط کنونی از وضعیت بهتری نسبت به قبل برخوردار شده‌اند اما همچنان باید برای ارتقای وضعیت آنها تلاش کرد.» وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی با اشاره به اینکه وضعیت بازنشستگان از دغدغه‌های مهم وی بوده، یادآور شد: «آیا منابعی برای همسان‌سازی در اختیار داشته‌ام یا جز ۳ هزار و ۲۰۰ میلیارد تومان، بودجه‌ای برای تحقق این مهم در اختیار داشته‌ام یا این مبلغ را به خوبی اختصاص نداده‌ام؟ آیا روش پلکانی، روش ابداعی من نبود؟ آیا فاصله ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان با فاصله‌ای که امروز حداقل یک میلیون و ۳۰۰ هزار تومان است حاصل تلاش این دوران نبود؟»

### بررسی ادعای ربیعی در هیات نظارت بر نمایندگان

علی لاریجانی، رئیس مجلس شورای اسلامی پس از ارائه توضیحات وزیر کار و همچنین نمایندگان استیضاح‌کننده علی ربیعی در نشست علنی روز چهارشنبه پارلمان در سخنانی اظهار داشت: «طرح استیضاح آقای ربیعی بررسی و مطالب مختلفی هم از سوی نمایندگان مجلس و نمایندگان دولت در صحن علنی مطرح شد.» وی افزود: «همکاران می‌توانستند برخی مطالب را نگویند، چون برخی مطالب درست هم نیست؛ نامه‌ای را آقای ربیعی به بنده دادند و اعلام کردند «آقای ربیعی پورابراهیمی فردی را برای ریاست بر شرکت ملی به‌وی معرفی کرده بود» در حالی که این طور نیست و برای بهزیستی راور بوده است، آقای پورابراهیمی رایزنی می‌کنند که فلان فرد رئیس اداره بهزیستی راور شود، البته اسم بردن از افراد به نظر خیلی غلط بود.» رئیس مجلس تصریح کرد: «آقای ربیعی گفتند فردی آمده و گفته پولی را به حساب فردی واریز کنید؛ آقای ربیعی! اسم این فرد را به ما بدهید و بنده از هیات نظارت بر نمایندگان می‌خواهم در اسرع وقت به این موضوع رسیدگی و گزارش آن را اعلام کند.» وی ادامه داد: «آقای ربیعی! چرا حرف مهم می‌زنید؟! در این مدتی که بنده با آقایان نمایندگان کار می‌کردم، این نمایندگان ممکن است برای موضوعی رایزنی داشته باشند و بگویند فلان فرد را فلان جا بگذارید که این هم متعارف است، ممکن است بگویند بهزیستی فلان جا فقیر است و ۳۰۰ یا ۴۰۰ میلیون پول به آنها بدهید اما این نمایندگان پول را برای خودشان که نمی‌خواهند.» لاریجانی تصریح کرد: «آقای ربیعی! حرفی می‌زنید که فضای کشور را ملتهب می‌کنید، البته آقایان نمایندگان هم صحبت‌هایی کردند که نباید در صحبت‌هایشان فضا را تیره‌وتار نشان دهند؛ بنده چه از نمایندگان مجلس و چه از نمایندگان دولت که ادعاهایی را مطرح کردند، خواهش می‌کنم اسامی را به بنده بدهند تا در اسرع وقت به هیات نظارت بر نمایندگان بدهم و این هیات باید این موضوع را ظرف ۲ هفته بررسی و نتیجه را اعلام کند تا تکلیف مشخص شود.» وی در پایان خاطرنشان کرد: «این حرف‌ها خوب نبود اما به هر حال جلسه استیضاح می‌توانست بهتر از این برگزار شود.»

### وزیر کار رفت

وکلاي ملت پس از استماع توضیحات نمایندگان استیضاح‌کننده و همچنین پاسخ‌های وزیر کار، با ۱۲۹ رأی موافق و ۱۱۱ رأی مخالف و ۳ رأی ممتنع از مجموع ۲۴۳ رأی مأخوذه، اعتمادشان را از وزیر کار برداشتند و بدین ترتیب طرح استیضاح وزیر کار را رأی آورد و ربیعی از این سمت برکنار شد. وزارت رفاه یکی از بزرگ‌ترین وزارتخانه‌های دولتی محسوب می‌شود. گویا مجلس به جای دولت ترمیم کابینه

۵۰ درصد بیشتر توان برخورد با مشکلات را ندارند. سوال این است که آیا اصولگراها یعنی رقبای آقای روحانی باید این توان را ۴۰ درصد کنند یا ۶۰ درصد. کسی که تلاش می‌کند توان رئیس‌جمهور مستقر را از ۵۰ درصد به ۴۰ برساند، خواه اصولگرا باشد، خواه حزب‌اللهی به نظر من ضد انقلاب است. عدم موفقیت قوه قضائیه نیز عدم موفقیت نظام است. فکر نکنیم که امروز دق دلی مان را نسبت به روحانی خالی می‌کنیم. اگر خدای ناکرده دولت بخواهد مسائل حاشیه‌ای را به متن بیاورد یا برعکس حتما نقد مشفقانه خواهیم کرد اما اگر واقعا دنبال حل مشکلات مردم بود با توجه به اینکه ما مشکل کمبود آب، محیط زیست، تورم و... را داریم باید دست به دست هم داد تا حل شود.

**زمانی می‌گفتند آقای روحانی، رئیس‌جمهور مذاکره است و اگر روزی برجام شکست بخورد، آن دوره، پایان عصر روحانی خواهد بود. با صحبت‌های اخیر حضرت آقا در دیدار با دولت و تأیید موضع دولت در اروپا و فرمایش ایشان که سیاست آقای روحانی سیاست نظام است، شما فکر می‌کنید این گزاره که می‌گفتند روحانی، رئیس‌جمهور مذاکره است، نه رئیس‌جمهور مقاومت آیا همچنان درست است؟ آیا می‌توان گفت با جریانات اخیر ایشان رئیس‌جمهور مقاومت هم هستند؟**

ما دوست داریم رئیس‌جمهور ما رئیس‌جمهور نظام باشد، یعنی مثلا زمانی سیاست کلی ما این بود که در مورد جریان هسته‌ای تخته گاز تا ۲۰ درصد برویم تا ثابت کنیم و بگویم ما می‌توانیم اما در مقطعی رهبری در جایی گفتند موضع نرمش قهرمانانه را پیش بگیریم، آیا می‌توان گفت که رهبری، رهبری قاطعانه بوده اما اکنون شده رهبری نرمش؛ خیر رهبری بنا به مصلحت نظام توصیه می‌کنند. ما معتقدیم روحانی یا هرکس دیگر باید رئیس‌جمهور نظام باشد نه رئیس‌جمهوری یک حزب یا گفتمان ویژه یا خاص. اینکه در زمان رقابت انتخاباتی، مواضع یکدیگر را نقد کنیم یا علیه یکدیگر حرف بزنیم سبب شادابی فضا خواهد شد چون ما به تک‌صدایی اعتقاد نداریم اما صداها نباید به نظام صدمه بزنند.

**پس ما از این روحانی که رئیس‌جمهور نظام است به عنوان یک اصولگرا حمایت می‌کنیم، درست است؟**

حمایت می‌کنیم اما روحانی باید رئیس‌جمهور نظام بماند.

**یعنی ممکن است آقای روحانی مجددا تغییر کند؟**



**محمدرضا باهنر سیاستمدار با تجربه ای است. او سال‌ها در مجلس حضور داشته و حالا از اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام است. باهنر که دبیرکلی جبهه پیروان را نیز بر عهده دارد همیشه از افراد موثر در تصمیمات انتخاباتی جناح اصولگرا بوده است. هفته گذشته با محمد رضا باهنر گفت و گویی تفصیلی در دفتر او در جامعه اسلامی مهندسين داشتیم. او با صبر و حوصله پاسخ سوالات ما را داد.**

رئیس‌جمهور، رئیس قوه قضائیه هم حمایت می‌کند. فعلا که روزنه امید بزرگی ایجاد شده است. ادامه این وضعیت موجب می‌شود اصلا موفقیت برای مسئولی پیدا نباشد که بخواد در مورد نظام زاویه دار صحبت کند. این نتیجه همدلی‌ها و همراهی‌هاست و می‌تواند نقطه امیدی باشد. آقای روحانی زحمت کشید با تیم دیپلماتیک خود رفت مذاکره کرد و برجام را به نتیجه رساند. به اصطلاح امتیاز داد و گرفت و قرار بود نتیجه ما برد-برد باشد ولی آقای روحانی که اکنون در مقابل رئیس‌جمهور کم‌خرد آمریکا موضع می‌گیرد خیلی معنا در آن نهفته است. فرمانده سپاه ما اعتقادی به مذاکره نداشته یا رئیس قوه قضائیه ما هم همین طور اما آقای روحانی که دو سال رفته کار کرده و زحمت کشیده تا این مذاکره را به سرانجام برساند و با این عهدشکنی، نامرئوتی و ناجوانمردی آمریکایی‌ها مواجه شده می‌گوید ما یک تنگه نداریم و ما بازی تنگه‌ها را داریم و تنگه‌ها در خطر هستند. اگر قرار باشد نفت صادر نکنیم چه کنیم؟ بیان این سخنان از سوی آقای روحانی با توجه به سخنان و گرایشی که قبلا داشته بسیار با اهمیت است. این صحبت‌ها مواضع نظام است و ما استقبال می‌کنیم. از رسانه‌ها خواهش می‌کنیم که نگویند چرا روحانی مواضعش عوض شده و چو دیگری صحبت می‌کند. به او ایراد نگیریم و از او حمایت نکنیم. منظور من مخالفت با بیان نقدها نیست. من می‌گویم نقدهای مشفقانه موثر است نه تخریبی.

**به نظر شما نسبت اصولگراها با «روحانی جدید» چگونه باید باشد؟**

باز هم بنده حرف و موضع خودم را تکرار می‌کنم. بنده به آقای روحانی رای ندادم اما همواره ما این بحث تیم ملی و باشگاهی را داریم. فرض کنیم رقبای داخل نظام آقای روحانی معتقد و مدعی هستند که ما توانی صد درصدی می‌خواهیم اما ایشان همراه با تیم‌شان

مصطفی صادقی

دبیر تحریریه



**آقای مهندس باهنر! به نظر می‌رسد آقای روحانی تغییرات محسوس کرده‌اند. این را می‌شود از سخنرانی‌های اخیر ایشان به خوبی حس کرد. اگر موافقید گفت‌وگو را از همین جا آغاز کنیم. آیا شما هم مانند من در مورد آقای دکتر روحانی فکر می‌کنید؟**

بله، من هم حسی مانند شما داشته‌ام، اما دیدگاه من به بعضی از ریشه‌ها برمی‌گردد. در کشور ما بعضا ساحت‌ها و رفتارهای سیاسی به صورت غیرضروری پررنگ می‌شوند که نهایتا بعضی از نکات مثبت و قله‌های نظام جمهوری اسلامی خراب می‌شود که این به زیان همه است. من بارها و بارها گفتم ما زمانی که رقابت سیاسی می‌کنیم مثلا در انتخابات، مانند تیم‌های باشگاهی هستیم. این رقابت اشکالی ندارد اما وقتی وارد بازی ملی می‌شویم نه باید با این تیم ملی رقابت کرد و نه می‌توان با آن رقابت کرد و نه اصلا به مصلحت ملی است. همه باید به تیم ملی کمک کنند. البته اگر اشکالاتی وجود دارد باید همه مشفقانه و دوستانه کمک کنند تا ان شاء الله برطرف شود. نباید احساس کرد که می‌توان روی تیم ملی پا گذاشت تا باشگاه خودش پیروز شود. این خبط بزرگی است که بسیاری از سیاسیون انجام می‌دهند. فرقی هم ندارد اگر چپی‌ها یا راستی‌ها، اصلاح‌طلبان یا هر کسی آن را انجام دهد. متأسفانه وضعیت ما در بسیاری از این مسائل سیاسی ملموس و غیرملموس به جایی رسیده که احساس می‌کنیم قوای ما و اگر هستند، رئیس‌جمهور ما، مجلس ما، تربیون‌های رسمی یا غیررسمی مادر و اگرایی می‌دمیدند. در سال ۹۶ در دی‌ماه که اعتراضات پیش آمد ما یک کار میدانی انجام دادیم. به این نتیجه رسیدیم که متأسفانه در دو سال گذشته بسیاری از تربیون‌های داخلی نظام که مستقیم یا غیرمستقیم از خزانه نظام تغذیه می‌شوند به نیت یک نوع مبارزه سیاسی یا حزبی، مرتب ارکان نظام را تخریب می‌کردند. شاید نیت‌ها هم پاک بوده، یکی دولت را تا کارآمد قلمداد می‌کرد و شخص دیگر دولت را کارآمد می‌دانست. یکی ناکارآمدی قوه قضائیه را فریاد می‌زد و فرد دیگری می‌گفت هر دو خوب هستند و مجلس مشکل دارد. در مجموع برخی تربیون‌های وابسته به نظام القاننده ناکارآمدی، فساد و افزایش مطالبات شده بودند. حتی مصاحبه‌های سران قوا را داشتیم که با هم برخورد می‌کردند. مقام معظم رهبری البته چاره‌اندیشی کرده، و جلسه روسای قوا را در این وضعیت بحرانی تشکیل دادند. ابتدا غیرعلنی بود ولی بعد با مصلحت ایشان جلسات علنی بود و حتی سران قوا را مکلف به شرکت کردند که بنشینند و تصمیم بگیرند. اکنون تعداد جلسات به طور متوسط یک بار در هفته است ولی آن زمان هر وقت لازم بود این جلسات برگزار می‌شد. آن زمان سران قوا با هم مشکل داشتند و جو عمومی خراب می‌شد. جلوی تربیون همه چیز را خوب نشان می‌دادند ولی بعد از آنجا تیر و ترکش‌هایشان به هم می‌خورد. البته به نظر من باید جلسه به صورت گروهی برای حل مشکلات باشد و مدیریت کنند که الحمدلله پس از پیگیری حضرت آقا احساس آرامشی در قوا ایجاد شد. این البته در بدنه‌ها نیست و فعلا در راس است. مثلا می‌گویند که معاون وزیر فرار کرده و یکی می‌گوید سکه گرفتیم و بعد دروغ از آب درمی‌آید... هر چه هست در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید هم‌آوایی و همگرایی باشد. ما معتقدیم اگر همدلی نیست، حداقل هم‌بانی باشد. اگر این طور باشد مانند همین سخنرانی

## روحانی باید رئیس‌جمهور نظام بماند

روایت محمدرضا باهنر از سیاست ایران در گفت‌وگو با مثلث

روحانی از ظریف حمایت می کند؟



محمد جواد ظریف چند نامه استعفا نوشته است. حالا سوال این است که آیا به پایان عصر او نزدیک می شویم؟



فاح جلیله مصطفی آجورلو

داستان جلد

دکتر مجید تخت روانچی معاون سیاسی دفتر رئیس جمهور گفت و گوی مفصلی با مجله مثلث انجام داده است



ایستاده در سایه

محمود واعظی مهم ترین فردی است که در کنار رئیس جمهور قرار دارد

دست راست روحانی	۴۸
دوقطبی جهانگیری - واعظی	۵۰
واعظی نیازی به ائتلاف با اصلاح طلبان...	۵۲
همسایه نزدیک آقای رئیس جمهور	۵۳
طبقه حساس	۵۴
طبقه متوسط از سیاست هجرت کرده است	۵۶
طبقه متوسط عمل گرا شده است	۶۰
طبقه متوسط دنبال انقلاب نیست	۶۴
افکار عمومی ایرانی گذار از جامعه...	۶۶
چه کسانی در خیابان بودند	۶۸
چرا انتخابات در ایران پیش بینی ناپذیر...	۷۰
سرمایه داری دولتی چین آلتزناتو...	۷۲
پایان اتویپای سرمایه داری لیبرال	۷۵
سیاست هویت علیه لیبرالیسم	۷۸
#پشیمان ها	۸۳
نمایندگان افکار عمومی	۸۵
کانتکست ۱۳ آبان	۸۶
چرخه سوسیالیسم - پشیمانی - لیبرالیسم	۹۲
تحلیل فریادی تسخیر: تکرار یا خاطره؟	۹۴
ترس از تکرار کودتای ۲۸ مرداد	۹۵
دیپلماسی عدم اطمینان و آینده سیاسی...	۹۶
راه بی بازگشت ظریف	۹۸
اقول قهرمان	۹۹
ظریف، نماینده یک جریان قوی سیاسی...	۱۰۰
از سربازی تا ژنرال	۱۰۱
اختلال در اصلاحات آمرانه	۱۰۲
تروریسم علیه محافظه کاری	۱۰۴
مرگ زودرس	۱۰۵
بن سلمان محدود می شود	۱۰۶
ماکیاولی جدید	۱۰۷
ترامپ: ۵۰-۵۰	۱۰۸
موج قطبی شدن	۱۰۹
رقیب بلامنازع	۱۱۰
نبرد هویت ها	۱۱۱
سدی در برابر ترامپ	۱۱۲
نقش جدید برهم	۱۱۲
سفر ضد ایرانی	۱۱۳
فرصت سازی بن سلمان برای ایران	۱۱۳
لایک می گیریم پس هستیم	۱۱۴
هشتگ: پشیمانی	۱۱۶
تکثر سلبریتی ها به ضرر خودشان...	۱۱۷
کالای شدن جامعه	۱۲۰
سلبریتی خوب، سلبریتی بد	۱۲۱
اشرافی گری و عدم صداقت	۱۲۲
منفوترین حلال	۱۲۳
سوسیالیسم کارگران لیبرالیسم شستا	۱۲۴
عبور از کینزیسم	۱۲۶
شریعتمداری: کدام مکتب؟	۱۲۷
نسخه عبور	۱۲۸
نشت سیاستی افکار سوسیالیستی	۱۳۰
تابآوری اقتصاد در برابر شوک های بیرونی	۱۳۱
نوعی آنارشیزم غربی	۱۳۲
فیلم بدون فیلمساز	۱۳۴
دوست دارم مسئولیت فیلم را بپذیرم	۱۳۹
ردپای روشن اسپانسر	۱۴۰
شاهکاری به نام خانواده تبیو	۱۴۲



درباره گرایش عماد افروغ به رئالیسم انتقادی در گفت و گو با خودش

از درد سخن گفتن و از درد شنیدن...	۱۴۳
بینویان نیاز مردم است!	۱۴۴
ممیزی رادور زده ام	۱۴۵
تنها در جدال با دوگانه سازی ها	۱۴۸
استغفای کشتی گیر روشنفکر	۱۵۲
خلیجان علیه وزارتخانه	۱۵۵
برانکو باید کی روش بازی می کرد	۱۵۶
ماهیت سرمایه داری جدید	۱۵۷
قهر با قهرمانی	۱۵۸
ناامیدی در مادرید	۱۵۹
حضور بانوان در استادیوم به مصلحت...	۱۶۰

مثلث: مجله ای خبری، تحلیلی است که سعی دارد روایتی منصفانه و عادلانه از واقعیت ها ارائه دهد. نامش تمثیل و اشاره ای است به سه ضلع استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی. مراسم تقویت گفتمان انقلاب اسلامی، چارچوب اسلام، انقلاب، امام و رهبری، آرمانش گسترش و سیادت اسلام خواهی در سراسر جهان و عزت مسلمانان، توسعه و پیشرفت ایران اسلامی و رفاه مردم شریف ایران و رونق گرفتن عدالت، مرزش رواداری و تألیف قلوب اهالی انقلاب و ایستادگی در برابر مقابله گفتمانی و عملی نظام و سیاق و مشربان نجات قلم و روزنامه نگاری مومنانه و تلاش در جهت رونق گرفتن سنت گفت و گو میان فرهیختگان و نخبگان کشور است. امیدواریم که در روایت مان صادق، بر مرام مان مستمّر و دائم، بر چارچوب مان مستقر، بر آرمان مان مومن، بر مرزهایمان مراقب و هوشیار و بر سیاق مان استوار بمانیم.

ناظر چاپ: بابک اسکندر نیا

گرافیک و صفحه آرایی: فاطمه فتاحی، علی آجورلو  
افشین جم، نیما ملک نیازی  
پردازش تصاویر: هومن سلیمیان  
عکس: عدنان جعفری و محمد برنو  
ویرایش: زیلا شاکری، امیر عزیز، نورگس حاجیلو و فاطمه پورمهر  
حروفچینی: وجیهه قاسمی، علی حشمتی  
مدیر مالی: محمد رضا پالیزدار  
سازمان آگهی ها: محمد شکراللهی، ساناز حسامی  
بازرگانی و بازار بانی: محمد علی آجورلو  
امور اداری: علیرضا اسداللهی، علی اکبر پیمانی  
انفورماتیک: شهرام حتمی

با تشکر از: دکتر رسول اف، دکتر آیت الله ابراهیمی، علی دارابی، مهندس صدوق حسین مجاهدی، دکتر علی دولتشاهی، دکتر محمدی زاده، دکتر سمعی، دکتر آرنهایی، هادی انبازدار

سازمان آگهی ها: تلفن: ۰۹۱۲-۸۵۰۵۸۴۸-۹۱۲  
چاپ: هنر سرزمین سبز - پردازش تصویر رایان  
توزیع: نشر گستر امروز

نشانی: تهران، میدان عطار، ابتدای خیابان نیروی انتظامی، پلاک ۳۲



## سیاست در جهان و ایران

# دنیای عجیب آقای ترامپ



رضا گنجی  
تحلیل‌گر سیاسی

دو طرف بر سر سیاست براندازی نظام ایران و یا رجوع به سیاست تحریم برای مهار قدرت تهران هیچ اختلافی ندارند، بلکه اختلاف تنها بر روی استفاده از «توافق برجام» است. اینکه آیا این توافق می‌تواند باعث کنترل بیشتر ایران و یا تغییرات وسیع آن شود؟ ترامپ تا این لحظه همچنان مخالف سرسخت برجام است و نتیجه انتخابات میان دوره‌ای آمریکا هم نمی‌تواند تاثیر خاصی بر تصمیم او داشته باشد. تا پیش‌تر چه پیش‌اید.

### معمای کلافه کننده

موضوع مربوط می‌شود به فعال سیاسی و روزنامه‌نگاری که مخالف بن سلمان ولیعهد عربستان بود. حتما کسانی که چنین سناریویی را طراحی و اجرا کردند به ذهن‌شان هم خطور نمی‌کرد که این موضوع تا این اندازه در سطح جهان واکنش ایجاد کند و تمام فضای رسانه‌ای دنیا در اشکال مختلف را به خود اختصاص بدهد. قتل‌های پیچیده و چندوجهی سیاسی بسیاری در دنیا رخ داده اما بازتابش شاید تا این حد وسیع و کش‌دار نبوده است. جمال خاشقچی که در طول دودهنه قبل دارای سیاست‌های پاندولی و متغیر بوده به کنسولگری عربستان در استانبول مراجعه می‌کند. دو روز بین‌ها لحظه ورود او را ثبت کرده‌اند اما هیچ تصویری تا این لحظه از خروج او بخش نشده است. نوار صوتی‌ای که سرویس‌های امنیتی ترکیه مدعی‌اند به دست آوردند را هنوز جهانیان نشنیده‌اند. زمانی خبرها حول قطعه قطعه شدن بدن خاشقچی توسط جوخه ترور بن سلمان است و وقتی دیگر بحث بر سر زنده بودن خاشقچی یکی می‌گوید که سر این «اخوانی» روزنامه‌نگار را برای جوانک ماجراجوی سعودی به ریاض بردند و جماعتی هم خامی سعودی‌ها در حذف غیر حرفه‌ای مخالفین‌شان را به سرخه گرفته‌اند. سرویس‌های امنیتی هم به دنبال انتشار قطره چکانی اطلاعات هستند تا در این فرصت نهادهای سیاسی کشورشان بیشترین امتیاز را کسب کنند. حالا حذف خاشقچی، قدرت‌نمایی و به رخ کشیدن اقتدار مدل بن سلمان برای زهر چشم گرفتن از مخالفین یا هر چیز دیگر که

را قبول ندارد. شعار «اول آمریکا»ی ترامپ هنوز خواهان دارد و روحیه «ناسیونالیست»ی او حداقل تا دو سال آینده برای بسیاری از شهروندان آمریکایی جذاب است. یک سوال جدی هنوز پابرجاست و آن اینکه چرا در جامعه آمریکا ما شاهد موج جدیدی از رای‌دهندگان هستیم که پا به دنیای سیاست گذاشته‌اند. چه دغدغه و نگرانی‌ای به وجود آمده که این حجم از مشارکت رخ داده است؟

مباحث مربوط به سیاست خارجی در این دوره از انتخابات آمریکا ظهور و بروز پررنگی نداشته اما کم‌رنگ هم نبوده است. سیاست‌های اقتصادی در حوزه بین‌الملل با کلیدواژه تجارت جهانی، کره شمالی، ایران و تعامل با جهان، جزو مواردی بود که دو جناح در کمپین‌های انتخاباتی به آن پرداخته‌اند اما توجه روی موضوعات و نگرانی‌های داخلی در اولویت قرار داشت. بی‌شک تصور اینکه دونالد ترامپ در سخنرانی‌ها و نشست‌های انتخاباتی، گریزی به موضوع ایران نزنند سخت است.

او از هر نکته‌ای که بتواند با آن، سیاست‌های او با ما را به چالش بکشد استفاده خواهد کرد و کدام سوزهای بهتر از توافق هسته‌ای ایران که بتواند با آن بر سر دموکرات‌ها و او با ما هوار شود و آنها را به چالش بکشد؟ ایرانیان تا قبل از این انتخابات کمتر با تاثیرگذاری کنگره در ساختار سیاست خارجی آمریکا آشنا بودند و اغلب وزارت امور خارجه و رئیس‌جمهور آمریکا را تصمیم‌گیر نهایی در قبال سیاست خارجی ایالت متحده می‌دانستند. فهم بیشتر نهادهای قدرت در آمریکا، این سوال را در ذهن ایرانیان ایجاد کرد که نتیجه و خروجی این انتخابات چه تاثیری روی تهران و خاصه موضوع برجام خواهد گذاشت؟ نخست اینکه ایرانیان نباید فراموش کنند که ایران ستیزی و تقابل با تهران بخشی از سیاست دو حزبی آمریکا است و هر دو حزب دموکرات و جمهوری خواه سیاست یکسانی را در موضوع ایران دنبال می‌کنند. هیچ‌یک از دو حزب، توان و قدرت فایق آمدن بر فضای سنگین ضدیت با ایران که محصول سال‌ها تلاش لابی‌های صهیونی-عربی است را ندارند. درک این واقعیت به مادر تصمیم‌سازی‌های داخلی کمک شایانی خواهد کرد.

دوقطبی شدید، فضای انتخاباتی اخیر آمریکا را تا حد زیادی داغ کرد. مبارزه برای نابرابری درآمد و ثروت، جداسازی مردم به علل قومی و نژادی، شکاف تحصیلی، موضوع مهاجرت و جلوگیری از پراکندگی روزافزون سیاست‌گذاران کاخ سفید بخشی از انگیزه حضور حداکثری آمریکایی‌ها در انتخابات میان دوره‌ای ماه نوامبر ۲۰۱۸ بوده است. سیاست‌ها و سخنان آنتن‌های ترامپ هم نقش پررنگی در مشارکت بالای شهروندان در پای صندوق‌های رای داشت. صندوق‌هایی که آقای رئیس‌مایل بود پیروز قطعی آن باشد. ترامپ می‌دانست که انتخابات میان دوره‌ای در آینده ریاست جمهوری و شکل‌گیری چشم‌انداز سیاسی آمریکا بسیار موثر خواهد بود. جمهوری خواهان به دنبال حفظ وضع موجود و دموکرات‌ها خواهان تغییر اساسی در دو مجلس بودند. کارزار سختی در پیش بود.

جذب آرای بیشتر جز با تحریک مردم حاصل نمی‌شد. از این رو دونالد ترامپ و باراک اوباما به کمک این دو حزب آمدند و از همه ظرفیت‌های انتخاباتی خود استفاده کردند. مانور ترامپ در نشست‌ها و سخنرانی‌های انتخاباتی بر موفقیت‌های سیاسی، رشد اقتصادی، کاهش مالیات و قوانین ضد مهاجرتی بود و در مقابل اوباما با چالش کشیدن اغلب سیاست‌های ترامپ و تحریک اجتماعی، تزیید حضور دموکرات‌ها و خروج از سرشکستی در پی شکست انتخابات سال ۲۰۱۶ را دنبال می‌کرد.

به تعبیری می‌توان هر دو جناح را پیروز این انتخابات دانست. دموکرات‌ها در مجلس نمایندگان و جمهوری خواهان در سنا کرسی بیشتری را کسب کردند. بسیاری از رای‌دهندگان پیر و سفیدپوست و آمریکایی‌های دوتنسه در جناح ترامپ حضورشان را فعال‌تر کرده بودند و در مقابل جوانان و غیر سفیدپوستان برای شکست ترامپ با شور بیشتری وارد رقابت شدند. ترامپ در اولین کنفرانس خبری اش بعد از انتخابات با گردنی فراز، جمهوری خواهان را پیروز بزرگ این انتخابات می‌داند و دوست ندارد کسی او را به چشم بازنده ببیند. او اینکه گفته می‌شود این انتخابات «نه» بزرگی بود به اظهارات و سیاست‌های ترامپ





# یک ماه قبل

## بهبادهای غنیمتی

از RQ-11 تا RQ-170 کلکسیونری از بهبودهای پیشرفته آمریکایی که توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به غنیمت گرفته شدند. سردار حاجی زاده، فرمانده نیروی هوای فضای سپاه اخیرا برای نخستین بار به غنیمت گرفته شدن پهپاد MQ-9 Reaper متعلق به ارتش آمریکا را اعلام کرد. این پهپاد بسیار پیشرفته و ساخت آمریکاست.



## انتقادات به تلویزیون ملی

خیلی‌ها معتقدند دلیل اصلی مشکلات صدا و سیما در بخش کمی و کیفی اتفاقا به خاطر حضور حداکثری نیروی‌های اصلاح طلب مدعی دانش رسانه اما فاقد اراده و انگیزه کافی است نه حضور اصولگرایان در سطوح مدیریت و تصمیم‌گیری. البته کسی نمی‌تواند منکر خطاهای اصولگرایان تصمیم‌گیر فعال در سازمان باشد اما در ترازوی انصاف، اینها هرگز همسنگ هم نیستند.



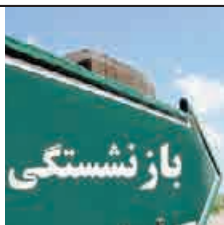
## سفرهای سیاسی پاییزی به تهران...

گوش‌مان را که نمی‌توانیم بگیریم. این روزها هر جا که برویم عده‌ای دارند درباره تحریم و سیاست‌های وارده و یا تحمیل شده طرف‌های خارجی بر ایران صحبت می‌کنند. دلشوره‌ها را نمی‌توان مخفی کرد. مردم می‌خواهند بدانند که ما حاصل خروجی دیپلماسی سیاسی دولت روحانی چیست؟ اروپا تا کجا حاضر به تقابل با آمریکا در موضوع برجام است؟ ایرانیان چه وقت از میوه برجام میل خواهند کرد؟ مکانیسم مالی اروپا کی به‌طور کامل عملیاتی خواهد شد؟ التهابات اقتصادی داخلی کی فروکش خواهد کرد؟ و...

رفت و آمدهای مقامات دیگر کشورها به ایران همواره یکی از سیگنال‌های آرامش بخش برای توده در عادی‌شدن و یا نمایش عادی جلو دادن فضای سیاسی بوده است. قرار بر این بود که دولت تدبیر و امید در کنار عزت بخشیدن به پاسپورت ایرانی، سطح مناسبات ما با دنیا خاصه کشورهای همسایه و اروپا را ارتقا ببخشد. شور بختانه اکنون در نقطه‌ای هستیم که نه شاهد مرادوات و رفت و آمدهای مقامات عالی کشورهای غرب آسیا هستیم و نه خبری از سفرهای روسای جمهور دول اروپایی هست. با این وضع اما پاییز تهران تا کنون شاهد دو سفر مهم بود: رئیس‌جمهور جدید عراق آقای «برهم صالح» در چهارمین ایستگاه وارد تهران شد. فشارهای آمریکا نگرش‌های جدید عراق در قبال ایران را به همراه داشت. پرهیز از تنش‌های بیرونی در دستور کار دولت نوپای عراق است. روابط به هم تنیده ایران و عراق انکار ناپذیر است و تهران نه به دنبال دخالت در امور داخلی عراق که در پی ایجاد ثبات و امنیت در کشور همسایه است. ایرانیان نه تاجر به تلخ حاکمیت صدام را فراموش کرده‌اند و نه نفوذ و گسترش داعش را سهل می‌گیرند. اینکه تا چه حد دولت جدید عراق خواهان گسترش روابط با ایران است را باید جلوتر رصد و قضاوت کرد. سفر اخیر وزیر خارجه انگلیس در بحبوحه اختلافات سیاسی ایران و غرب از اهمیت بالایی برخوردار بوده است. کیفیت استقبال وزیر خارجه ایران از همتای انگلیسی خود چندان گرم نبود. او که بعضا برای نمایش میزان علاقه‌اش به همتایان تا پای پله‌های محل خوش آمدگویی می‌رفت این بار با چهره‌ای نه چندان شاداب و از بالای پله‌ها پذیرای «جرمی هانت» شد. سردی روابط را می‌شد به راحتی در چهره‌ها دید. دو طرف درباره طیف وسیعی از موضوعات در دیدارهای مختلف صحبت کردند. برجام، تعهدات کشورهای اروپایی، تحولات منطقه، آزادی زندانی دوتابعیتی و موضوعاتی که دو طرف اکنون تمایل چندانی به علنی کردن آنها ندارند. تهران تلاش‌های غرب برای بهره‌مندی ایران از منافع برجام را کافی نمی‌داند. آنها به صراحت مراتب ناراضی خود را اعلام کردند و متذکر شدند که ایران در صورت منتفع نشدن از برجام آماده خروج از این توافق است. وزیر خارجه انگلیس هم بدون تکلیف راهی این سفر نشد. او گفت: «من با پیام روشنی برای سران کشور وارد ایران می‌شوم، زندانی کردن افرادی گناه ناپید به عنوان اهرم دیپلماتیک استفاده شود.» گویا او در بعضی از موضوعات به صورت تلویحی از زبان تهدید هم استفاده کرده بود. باید منتظر بود تا در آینده اطلاعات بیشتری از گفت‌وگوهای «جرمی هانت» منتشر شود.

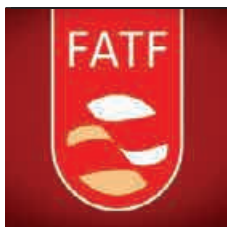
## کام‌مان به قانون بازنشستگی شیرین نشد

پس از تأیید طرح قانون ممنوعیت به‌کارگیری بازنشستگان توسط شورای نگهبان و ابلاغ این قانون از سوی رئیس‌جمهور به دستگاه‌های اجرایی، هنوز برخی از مدیران حاضر به ترک مسئولیت نیستند. این همه هیاهو و برو و بیا برای ماندن و رها نکردن مناصب آن هم وقتی پای قانون در میان است، یعنی آن مناصب آورده‌های چرب و شیرین و نامشروعی دارد که چشم‌پوشی از آن سخت است. لطفاً کام‌مان را تلخ‌تر نکنید.



## مقابله با پولشویی

موضوع مبارزه با پولشویی در نظام بانکی ایران و FATF از جمله بحث‌های داغ این روزهاست. خبر خوب اینکه در موضوع پولشویی، شورای عالی هماهنگی اقتصادی سه قوه، پیشنهادی بانک مرکزی در جهت تسهیل و شفاف‌سازی مبادلات بانکی و مقابله موثرتر با پولشویی را تصویب کرد.



## داعش هم پیمان آمریکا برای تغییر نظام سوریه

سرگئی لاوروف، وزیر خارجه روسیه در لیبون: «ایالات متحده از داعش به‌عنوان پنهان‌ای برای ادامه حضور غیرقانونی خود در سوریه استفاده می‌کند. مأموریت اصلی آمریکا در سوریه همچنان تغییر نظام سوریه و نه شکست دادن تروریست‌هاست.»





## آشوب در پاریس

شورش جلیقه زردها در فرانسه به بهانه افزایش قیمت سوخت، دولت ماکرون را با بحران جدی مواجه کرده است



# نمای نزدیک



یمن، این یمن بی دفاع، این یمن پر از غصه و درد، یمن روایت کودکانی است که کودکی از آنها گرفته شده است، یمن داستان کودکانی است که خیلی زودتر از آنکه باید با مفاهیم زشت و تلخ دنیا آشنا شدند، یمن این روزها مظلوم است و این مظلومیت را می توان در نگاه کودکانش دید.



بزرگترین آتش سوزی در تاریخ ایالت کالیفرنیا که منجر به تخریب شهر کوهستانی پارادایز و قربانی شدن ۸۵ نفر شد، سرانجام مهار شده است. در این آتش سوزی بیش از ۱۴ هزار واحد مسکونی و منطقه ای به وسعت ۱۵۴ هزار هکتار به طور کامل در آتش سوخته و نابود شده است. این منطقه ۵ برابر بزرگتر از سانفرانسیسکو است.



مهاجران به دیوارها رسیدند، دیوارهایی که ترامپ کشیده بود اما آنها قصد عبور داشتند. نیروهای آمریکایی با بستن یک گذرگاه مرزی به روی مهاجران، به سوی پناهجویانی که قصد داشتند از مرز مکزیک وارد ایالات متحده شوند گاز اشک آور شلیک کردند.

سفر بن سلمان به تونس با اعتراضات گسترده مردم همراه بود. آنها اعتقاد داشتند دستان او آلوده به خون است.



# نمای نزدیک

باران آمد، باران که آمد شهرها زیباتر شدند، باران که آمد هوا بهتر شد، باران که آمد آلودگی پاک شد، در این روزها، روزهای بسیاری را با باران سپری کردیم تا دنیا بتواند نفسی با راحتی بیشتر بکشد، این عکس لطافت باران را در حرم رضوی نشان می‌دهد.



بازهم زمین لرزید، همان‌هایی که هنوز به خانه‌های خود نرفته‌اند و در کانکس زندگی می‌کنند دوباره به دلهره رسیدند. زمین لرزه‌ای به بزرگی ۶/۴، بیشتر استان کرمانشاه را لرزاند. دوپس لرزه نسبتاً شدید به قدرت ۳/۵ و حدود ۵/۴ ریشتر هم حوالی سرپل ذهاب را لرزاند.

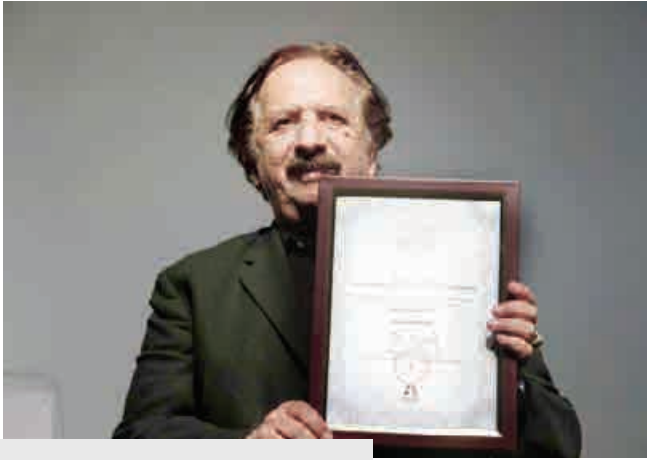


وزیر جهاد کشاورزی در سومین روز سفرش به استان خراسان جنوبی با کشاورز طبسی روبه‌رو شد و حرف‌هایی که پیرمرد در باره قیمت گوجه فرنگی و وضعیت کشور به وزیر گفت بازتاب گسترده‌ای یافته است. او با خواندن دوبیت شعر بله‌جعه محلی و این جمله که «خودتان می‌دانید و مملکت‌تان، خداحافظ» از آنجارت.

وحید مظلومین معروف به «سلطان سکه» و محمد اسماعیل قاسمی همدست وی معروف به «محمد سالم» به جرم فساد فی‌الارض از طریق تشکیل شبکه فساد اخلاص در نظام اقتصادی و ارزی و پولی کشور با انجام معاملات غیرقانونی و غیرمجاز و قاچاق عمده و کلان ارز و سکه اعدام شدند.

در حاشیه همایش هویت کودکان ایران اسلامی در یزد، یک دانش‌آموز هنرمند یزدی با اهدای توپ پلاستیکی خود به وزیر آموزش و پرورش، خرسندی خود را از حذف مشق شب به او ابلاغ کرد.





مجید مجیدی کارگردان صاحب نام و معروف ایرانی عنوان پروفیسوری افتخاری «آکادمی فیلم پکن» را دریافت کرد و استاد افتخاری بزرگترین آکادمی فیلم آسیا شد.



یازدهمین نشست شورای عالی مجمع جهانی بیداری اسلامی با حضور علی اکبر ولایتی، شیخ نعیم قاسم، معاون دبیرکل حزب الله لبنان، عدنان منصور وزیر امور خارجه سابق لبنان، نوری مالکی، نخست وزیر سابق عراق و... برگزار شد.



در مراسم هفتمین سالگرد شهادت سردار شهید حسن طهرانی مقدم، پدر صنعت موشکی در ایران، شاید این عکس گویای خیلی چیزها باشد، کودکی به موشک می نگرد.



«برناردو برتولوچی» کارگردان نامدار و برنده اسکار ایتالیایی فیلم هایی چون «آخرین تانگو در پاریس» و «آخرین امپراتور» در سن ۷۷ سالگی درگذشت. این کارگردان ایتالیایی چندین سال درگیر مبارزه با بیماری سرطان بود و بیش از یک دهه اخیر، زندگی خود را روی صندلی چرخدار سپری کرد.

# نمای نزدیک



در روز بازی فینال لیگ قهرمانان آسیا بخشی از ورزشگاه آزادی به بانوانی اختصاص پیدا کرد که این فرصت را پیدا کردند تا به تماشای بازی بپردازند.

وین رونی با چشمانی گریان از تیم ملی انگلیس خداحافظی کرد. بازیکنی که در سن پایین به منچستر رفت و سال‌ها اسطوره این باشگاه و تیم ملی انگلیس شد در روز آخر دل‌کندن برایش سخت شد.



یک قصه خوب تکمیل نشد؛ قصه‌ای که تا آخرین دیدار خودش را تکمیل و تکمیل کرد اما آخرین برگ آن به سرانجام نرسید، آن روز هواداران این تیم ماندند تا از تیمی تشکر کنند که با وجود همه کمبودها تا فینال پیش رفت.



وینفرد شفر در آسیا کار سختی دارد. بازی مقابل تیم‌هایی مثل الهلال، العین و الدحیل می‌تواند از این صحنه‌ها برای سرمربی استقلال زیاد درست کند.

دیدار دو تیم ریور پلاته و بوکاجونیورز می‌توانست به یکی از بزرگترین دیدارهای تاریخ ۱۲۷ ساله فوتبال آرژانتین تبدیل شود اما همه چیز به یک کاپوس بدل شد.





## ستاره های کم سو

در این پرونده این مساله را بررسی کرده ایم که آیا به دوران افول سلبریتی ها نزدیک خواهیم شد؟

## لایک می گیرم پس هستم

سلبریتی‌ها؛ طبقه‌ای که در جامعه مدرن قدرت گرفته‌اند

سلبریتی شدن در این روزها از همیشه ساده‌تر است جامعه مصرفی در میان موج‌های احساسی این گروه را خلق کرده و آن‌ها به واسطه مخاطبانانشان خود را صاحب حقی بی دلیل می‌داند

از عذرخواهی‌ها، از توجیه کردن‌ها، از دی‌کتیو کردن‌ها و... مثال بیاوریم.

### ساکنان موقت

سلبریتی‌ها را محصول صنعتی شدن می‌دانند، سلبریتی‌ها را محصول جامعه مصرفی و مصرف‌گرایی می‌دانند، برای آنها تعریف‌های زیادی انجام داده‌اند. جامعه‌شناسی این آدم‌های مشهور مدرن بسیار اهمیت دارد اما یک چیز را باید همین جا با هم تعریف کنیم، شهرتی که از فضای مجازی بیرون آمده باشد، چون شهرتی نیست که بر اساس دستاورد باشد، شهرتی شکننده است، شهرتی است که تاریخ مصرف دارد، شهرتی است که مبتنی بر رسانه است؛ حالا چه رسانه‌های جدید و چه قدیم، این رسانه می‌تواند مانند شمشیر دو دم عمل کند، یعنی گاهی برعکس برگردد، یعنی آنکه امروز محبوب است و مورد توجه، فردا روزی خیلی زودتر از آنکه تصور می‌شود، منفور می‌شود و مورد حمله، حتی بدترین اتفاقی که می‌تواند برای یک سلبریتی رخ بدهد، آن است که فراموش شود، مردم یادشان برود، او مجبور شود برای گرفتن لایک و فالوئر سقوط کند، سقوط کند و خود را نابود کند. سلبریتی‌ها شاید طبقه‌ای تازه باشند اما این طبقه ساکنان دائمی کم دارد. هر کس که در طبقه می‌نشیند باید منتظر باشد که روزی حکم تخلیه مقابل چشمانش قرار بگیرد. بعضی خواسته‌اند با تطابق نظر به‌های جامعه‌شناسی کلاسیک، سلبریتی‌ها را با مفهوم اقتدار کاریزماتیک و پیری تطابق بدهند، اما گویی فراموش کرده‌ایم که این سلبریتی‌ها در بلندمدت هیچ اقتداری ندارند. در هیجان‌های زودگذر جامعه، همان بزنگاه‌هایی که جامعه از منطق بیانی خود فاصله می‌گیرد و به سمت احساساتی شدن حرکت می‌کند، در همان زمان که جامعه می‌خواهد شکل توده‌ای داشته باشد، شاید سلبریتی‌ها بتوانند خود را نشان دهند اما در بلندمدت مردم از سلبریتی‌ها عبور می‌کنند و جامعه مسیر خودش را طی خواهد کرد. سلبریتی‌ها از سوی مردم انتخاب می‌شوند، این گونه نیست که کلیت جامعه در مقابل سلبریتی‌ها منفعل باشند؛ هر چه بگویند قبول کنند و آنها نقش لیدری داشته باشند، نه! این گونه نیست. سلبریتی‌ها طبقه‌ای هستند که بیشتر نقش پلاکاردها یا بیلبورد را بازی می‌کنند، برای آرزوها، رویا و خواسته‌های بخشی از جامعه که آنها را دنبال می‌کنند و گرنه اگر همین سلبریتی‌ها بخواهند چیزی بگویند که آن بخش از جامعه نخواهد بشنود، حتی اگر حرفی درست برای گفتن داشته باشند، با چنان فشار خردکننده‌ای مواجه می‌شوند که گاهی از سلبریتی بودن پیشیمان می‌شوند. طبقه سلبریتی‌ها، طبقه‌ای است که در جامعه مدرن به وجود آمده، طبقه‌ای است که وجود دارد اما ساکنان آن دائمی نیستند.

طعنه را به آنها زده است: «همه چیز را همگان می‌دانند اما همگان از مادر نزاده است» بله! این سلبریتی‌های عصر گوشی‌های همراه، «همه چیزدان» هستند، شاید بی‌رحمانه می‌توان گفت، آن‌هایی که سوادشان از بالا و پایین شدن انگشت شصت‌شان روی صفحه نورانی گوشی همراه تغذیه می‌شود، به صرف داشتن چندین K یا حتی M فالوئر این مجوز را دریافت کرده‌اند که در مورد همه چیز اظهارنظر کنند. در مورد همه چیز یعنی همه چیز، از ورزش و هنر بگیرد تا سیاست و اقتصاد. آنها نسخه‌های نجات‌بخش همه معضله‌ها و بحران‌های اجتماعی را در جیب دارند و در مورد همه چیز می‌توانند اظهار نظر لایک خور داشته باشند. اگر چیز خاصی به ذهن‌شان نرسید، راه غرزدن را که نیستند، هر چیزی را می‌توان با یک جمله معترضه در انتهای آن، تبدیل به یک پست جنجالی کرد. این طبقه اعتراض را خوب بلدند اما اعتراض به چیزی که گاهی حتی نمی‌دانند، واقعا چیست. برای همین است که گاهی جملاتی که انتخاب می‌کنند که خود باعث می‌شود، اعتراض گسترده‌ای به همراه داشته باشد. نمونه عینی را خودتان می‌دانید، احتمالا لازم نیست که

پسر بچه‌ای را در نظر بگیرید، شیرین زبان است، با مزه است، گوشه مدرسه ایستاده است و دارد به ناظم مدرسه در مورد یک شیطنت کودکانه توضیح می‌دهد، یا آنکه نه، دارد برای دایی خود از خوشمزگی یک غذای محلی تعریف می‌کند یا دختر بچه‌ای با مادرش در باره موضوعی ساده مثل خوردن گیلاس صحبت می‌کند، یا آدمی از وضع مالی خوبی برخوردار است یا نیست حتی، اما هوس می‌کند که یک شب را خوش بگذراند و یک شام رویایی را در منوی غذای خود قرار دهد؛ این‌ها اتفاق‌هایی است که در طول تاریخ هزاران بار رخ داده اما یک وسیله می‌تواند قاعده بازی را برهم بزند، فقط کافی است در زمان این اتفاق‌ها یک گوشی تلفن همراه روشن باشد و دوربین آن، این صحنه را ضبط کند، زدن دکمه ارسال در یک شبکه اجتماعی، یک حادثه تازه را می‌سازد، یک انسان تازه را، یک انسان مشهور تازه را، او دیگر یک «سلبریتی» است. او لشگری دارد به اندازه تمام فالوئرهایش، او می‌تواند از این شهرت برای خودش امکانات و فرصت بسازد. این تازه قصه‌هایی است که شهرت از درون یک شیرینی بیرون آمده است، قصه‌های دیگری هم هست؛ آن فراری که عکس‌های زشتش در فضای مجازی پخش شده است، آن بی‌مایه که جمله‌ای بی‌مایه‌تر در یک ویدئو بر زبان آورده، آنکه حرکت و کلامی دارد که در هنجارهای جامعه نمی‌گنجد هم می‌تواند با ساختن لشگر فالوئر دار به «شهرت» برسد و تبدیل به سلبریتی شود... سلبریتی شدن اکنون آسان‌تر از همیشه است.

دیدگاه

### طبقه سلبریتی‌ها ساکنان دائمی ندارند عمر ماندن در این خانه به اندازه یک هیجان بیشتر نیست



### طبقه سلبریتی‌ها

همه چیز از یک گوشی تلفن همراه شروع می‌شود، اما به تعداد کسانی که لایک و کامنت می‌اندازند، امتداد می‌یابد و این گونه است که ما چشم باز کردیم و با طبقه‌ای تازه در جامعه مواجه شدیم؛ طبقه‌ای مجازی، طبقه سلبریتی‌ها... طبقه سلبریتی‌ها، طبقه پر از تنوع است. بعضی از آنها واقعا در حوزه‌ای شاخص هستند، ستاره سینما هستند، ورزشکار درجه یک هستند، نویسنده هستند، قلمی دارند، شاید در یک حوزه واقعا سواددار باشند، شاید طنزپرداز باشد، بعضی‌ها هم در این حوزه‌های شکست خورده‌های دنیای واقعی هستند، هنرپیشه و ورزشکار موفق نبوده‌اند، دیده نشده‌اند، چهره نشده‌اند، حالا می‌خواهند این شکست را در فضای مجازی پر کنند. بعضی هم محصول «قاعده تصادف» هستند، یعنی درمی‌تختند خورده است تا یک ویدئو از او در فضای مجازی چرخیده است، بدون هیچ دستاوردی به شهرت می‌رسند. این طبقه هر منشایی داشته باشد اما مسیرشان از راه‌های مختلف به یک نقطه می‌رسد؛ نقطه‌ای که بزرگمهر حکیم، بیش از هزار و چند سال قبل، بزرگترین

# هشتگ؛ پشیمانیم

## چرا رابطه سلبریتی‌ها با پدیده‌ها سینوسی است؟

اگر بخواهیم برای سلبریتی‌ها و حضورشان در عرصه عمومی و حقیقی جامعه دو نمود بارز یاد کنیم، باید به دو اتفاق اخیر اشاره کنیم. اولی که به طور طبیعی انتخابات ریاست جمهوری بود و دیگری حضوری فعال در جریان جمع‌آوری کمک برای زلزله کرمانشاه. در هر دو اتفاق چهره‌های مشهور و گروهی که در شبکه‌های اجتماعی آنها را دنبال می‌کنند، حضوری فعال تر و ملموس تر داشتند. نقطه مشترک هر دو اتفاق این بود که هشتگ‌های حمایتی، مدتی نگذشت که به هشتگ‌های مطالبه‌گر و بعضاً معارض رسید... در انتخاباتی که در سال ۹۶ برگزار شد، همه می‌دانیم که سلبریتی‌ها به شکلی قابل توجهی بیشتر از دولت مستقر حمایت کردند و از کسانی که آنها را دنبال می‌کنند، خواستند که به حسن روحانی رای بدهند اما انتخابات به پایان رسید و نقش مشهورها به انتها نرسید. در طول این مدتی که از انتخابات گذشته است، چندین بار با کمپین‌های پشیمانی مواجه شده‌ایم و بسیار کسانی که در طول انتخابات به عنوان عامل تشویق به رای دادن عمل کردند، با هشتگ‌های انتقادآمیز نسبت به عملکرد دولت در دوران پس از انتخابات، از نقشی که در دوران انتخابات داشتند، ابراز پشیمانی یا حتی پشیمانی داشتند. این حادثه گاهی به صورت فردی انجام می‌شد و گاهی هم به صورت موجی اما اتفاقی نبود که از کنار آن بتوان به راحتی عبور کرد. این آدم‌های مشهور از هر جنس از سلبریتی که باشند، با هر تعداد از مخاطب یا فالوئر که باشند، با کامنت‌ها و نظرانی مواجه شده بودند که پس از هر رویداد، با سیل پیام‌های تند اعتراض می‌کردند. این پیام‌های تند باعث می‌شود که سلبریتی مورد نظر تغییر موضوع بدهد. زلزله کرمانشاه اما داستانی متفاوت داشت، سلبریتی‌ها در فضای میان دولت و مردم که با توجه به آن کمپین اولی که از آن یاد شد، به بی‌اعتمادی رسیده بودند، قرار گرفتند، آنها شروع کردند به جمع‌آوری کمک‌های نقدی و غیرنقدی برای کمک به آسیب دیدگان از زلزله. این اتفاقی عجیب و یگانه است، اتفاقی است که در همه طول تاریخ شاهد آن بوده‌ایم، یعنی در زلزله بویین‌زهرا هم کاری مشابه انجام داده شده بود و جهان‌پهلوان تختی هم پیش قدم شد برای جمع‌آوری کمک. در همه جای جهان هم در این موارد، چهره‌های

مشهور وارد میدان می‌شوند تا با استفاده از شهرت خود به کمک آیند اما تفاوت ماجرای زلزله کرمانشاه با تمام موارد مشابه در این بود که سلبریتی برای خود وظیفه خرج کردن پول‌هایی که جمع کرده بودند را هم برعهده گرفتند و اینجا بود که در جریان کمک‌رسانی اخلال پیش آمد، اینجا جزئی از یک پروژه بزرگ بودند که نمی‌خواستند در یک کل جای بگیرند. همین باعث یک مطالبه جدی شد، از سوی بخشی از شبکه‌های اجتماعی و مجازی که از سلبریتی می‌خواستند، گزارش عملکرد خود را بدهند.

اصولاً بزرگترین ویژگی شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های جدید، دو سویه و چند سویه بودن است، یعنی دو طرف در اتوبانی یک‌طرفه حرکت نمی‌کنند. دیگر این گونه نیست که تاثیرگذاری از یک سو امتداد داشته باشد، همان‌طور که یک چهره بر مخاطبان خود اثر می‌گذارد، این مخاطبان هم این توانایی را دارند که در ارتباط سه‌مهم باشند و در مطالبه‌ای موثر سلبریتی را مسئول رفتار و گفتار خود کنند. این رفتار و گفتار آیا اصالت دارند؟ سلبریتی بودن در درون خود، دو مفهوم را در دو سوی متفاوت راهبری می‌کند، سلبریتی‌ها به همان نسبت که از تخصص‌گرایی دور می‌شوند، به سوی پوپولیسم حرکت می‌کنند. پوپولیسم موجود در فضای مجازی یعنی حرف زدن بر اساس آن چیزی که مخاطب می‌پسند، یعنی آنکه ترازویی در دست گرفته باشی و بدانی که در شرایط موجود کدام موضع‌گیری باعث می‌شود که میزان توجه بیشتر شود. یادمان باشد اصولاً سلبریتی‌ها حاصل روابط اقتصادی هستند و در دنیای اقتصادی است که وجود چهره‌ها به عنوان کالایی برای فروش کالای بیشتر نیاز است، پس وقتی کل ماجرا بر یک بنیان اقتصادی و استفاده از احساسات مبتنی است، ارزیابی‌ها هم همه جنبه سود و زیان دارد. ما با پوپولیسمی مواجه هستیم که نه حمایتش و نه پشیمانی‌اش از یک سرچشمه سیراب نمی‌شود، او نگاهی ندارد که برای رسیدن به آن زحمت کشیده باشد، او آنچه را می‌گوید که مخاطبانش بیسندند و برای همین است که گاهی از اینکه چرا بخشی از مخاطبان نمی‌پسندند دلخور می‌شوند. سلبریتی بودن یعنی موضعی پوپولیستی گرفتن و این موضع پوپولیستی در دل خود یک معضل بزرگتر هم

به همراه دارد، این سلبریتی‌ها در هر زمینه‌ای اظهار نظر می‌کنند، در هر موردی که در آن دیده شوند، سرک می‌کشند، آنها در حوزه‌هایی حرف می‌زنند و حتی نسخه می‌پیچند که برای داشتن تخصص در آنها نیاز به سال‌ها زحمت کشیدن و به اصطلاح دود چراغ خوردن است. آنها خیلی راحت در جایگاه جامعه‌شناس، کارشناس سیاست، کارشناس اقتصاد، کارشناس توسعه، کارشناس روابط بین‌الملل و... قرار می‌گیرند و حرف‌هایی را تکرار می‌کنند که مورد توجه قرار بگیرند، این یعنی همان چیزی که ما به آن می‌گوییم؛ عبور از تخصص‌گرایی...

واقعیت امر این است همین دو امر باعث می‌شود که سلبریتی‌ها در مقابل پدیده‌های مختلف عملکردی سینوسی داشته باشند، گاهی مخالف آن باشند، گاهی موافق آن و اینجاست که اگر برای آنها نقش‌لیدری قائل شویم، با مخاطبانی از سوی آنها مواجه هستیم که دارند روی قله تا درون دره مسیر طی می‌کنند؛ گاهی مجبورند با چیزی موافق باشند و گاهی هم مخالف، هرچند در عمل این‌گونه نیست و بیشتر این مخاطبان هستند که روی موضع‌گیری‌های سلبریتی‌ها تاثیر می‌گذارند. در واقع می‌توان گفت که اکثریت مخاطبان، خیلی از سلبریتی‌ها را در تصمیم‌گیری‌های خود دخیل نمی‌دانند. آنها بیشتر تصمیم خود را می‌گیرند و سلبریتی‌ها را هم دنبال خود می‌کشند، چون اینها دارای آنچنان درجه از فرهیختگی نیستند که تولید موج کنند، آنها بیشتر موج‌سوار هستند و اگر به دریا هم نگاه کرده باشید، موج‌ها فرمی نیم‌سینوسی دارند، هر چقدر هم بلند از جای خویش بلند شوند، فرو خواهند ریخت و موج‌سوار هم همواره آن بالا نخواهد ماند. در مواجهه با سلبریتی‌ها فقط یک تراز و معیار قدیمی وجود دارد که می‌تواند ما را در مواجهه با حرف‌هایشان دارای متری برای ارزیابی کند. از قدیم قاعده ماقال و من قال را داریم، یعنی ببینیم که چه می‌گوید، مهم نیست که چه کسی می‌گوید، اگر این قاعده را بخواهیم به فضای مجازی منتقل کنیم، به این قاعده می‌رسیم که «همیشه حق با کسی نیست که فالوئر بیشتری دارد.»

## سلبریتی بودن یعنی دو مفهوم نزدیک شدن به پوپولیسم و دور شدن از تخصص‌گرایی







دکتر سید حسین  
نبوی استاد  
جامعه‌شناسی  
دانشگاه خوارزمی  
در این مصاحبه  
به ظهور و افول  
سلبریتی هادر  
جامعه پرداخته  
است و بر نقش  
رسانه‌ها تاکید  
دارد

## تکثر سلبریتی‌ها به ضرر خودشان و به نفع جامعه است

از تولد تا افول سلبریتی هادر گفت‌وگو با دکتر سید حسین نبوی

عمل می‌کنند. این طور هم نیست که این نقش مستقیم باشد، بلکه با ساختن فیلم، با ساختن برنامه‌های سرگرمی، به شیوه‌های غیر مستقیم هنجارها، ارزش‌ها و سایر اجزای فرهنگ را فراهم می‌آورند و در یک جامعه توده‌ای، عموماً آدم‌ها رسانه را می‌بینند و می‌شنوند و تحت تأثیر رسانه هستند. بنابراین تحت تأثیر ارزش‌هایی که رسانه غیر مستقیم القا می‌کنند، عمل می‌کنند، یعنی این ارزش‌ها و هنجارها اجتماعی می‌شوند و آدم‌های دیگر هم این گونه عمل می‌کنند و رفته‌رفته این فرهنگ در جامعه شکل می‌گیرد و مسلط می‌شود.

**سلبریتی‌ها چکیده جامعه هستند، معرف جامعه هستند یا محصول یک لحظه احساساتی از جامعه هستند؟**  
شما از یک ریشه روانکاو صحبت می‌کنی، این کسی که فقیر است، به دنبال کسی می‌گردد که متمول است، کسی که زیبا نیست، زیبایی فرد دیگری نظرش را جلب می‌کند، کسی که تحصیلات ندارد، از کسی که تحصیلات بالایی دارد، لذت می‌برد اما پیش از این باید ریشه‌های عمیق‌تری را پیدا کرد؛ ریشه‌هایی که توسط همان رسانه‌ها ساخته شده‌اند، زیبایی، ثروت و تحصیل را به شیوه‌هایی غیر مستقیم تبدیل به ارزش و آمال و آرزو کرده‌اند، اینها نقش عمده‌تری دارند.

**یعنی سلبریتی‌ها در نقطه پایانی یک آمال و آرزو نشسته‌اند؟**  
آدم‌ها گرچه تصور می‌کنند این آمال و آرزوها نیاز درونی خودشان است، اما در واقع نیاز را رسانه‌ها به طور مستقیم و غیر مستقیم برای آنها شکل داده‌اند. زمانی که یک فیلم سینمایی نشان داده می‌شود در درون فیلم سینمایی یک خانه مجلل و باشکوه، یا روابط خاصی از آدم‌ها به تصویر کشیده می‌شود، آدم‌ها در ذهن‌شان دوست دارند در این

که رسانه‌ها به سلبریتی‌ها دارند، توجه به نخبگان علمی یا تحصیلی کمتر شده است.  
**ما رسانه‌هایی داریم که دیگر مفهوم رسانه‌ای با مفهوم گذشته را ندارند و خیلی از این سلبریتی‌ها به تعبیر شما بر ساخته رسانه‌های خودشان هستند...**

بله! رسانه‌ها را این روزها می‌توان به دو گروه تقسیم کرد؛ گروه اول رسانه‌هایی هستند که تولید محتوای آنها توسط سازمان خاصی صورت می‌گیرد و منافع اقتصادی و سیاسی در پشت آن وجود دارد، این رسانه‌ها دو طرفه نیست، بلکه محتوا از یک سو تولید می‌شود، مخاطبان هم می‌بینند و می‌شنوند. رسانه‌های جدید که به واسطه وجود اینترنت و به تبع آن شبکه‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند، رسانه‌های دو طرفه هستند، در اینجا آدم‌ها خودشان محتوا را تولید و توزیع می‌کنند، اینجا مرجع سیاسی یا اقتصادی نقش کمتری ایفا می‌کند. گاهی احساس می‌شود که رسانه‌های دسته اول دهنه‌روسته دوم شده‌اند، تجربه شخصی من می‌گوید، خیلی وقت‌ها موضوع‌هایی که برای گفت‌وگو به من پیشنهاد می‌شود، موضوع‌هایی هستند از فضای مجازی تأثیر گرفته‌اند.

**ایا رسانه‌ای شدن فرهنگ هم در تولید سلبریتی‌ها نقش دارد؟**  
این روزها هر دونوع رسانه نقش مهمی دارند در شکل دادن به فرهنگ جامعه، این فقط مربوط به جامعه ما نیست در کشورهای صنعتی هم این گونه است، در دوره مدرن و به قول گیدنز مدرنیته متاخر، رسانه‌ها نقش پررنگ‌تری پیدا کرده‌اند، رسانه‌ها در شکل دادن به ارزش‌های مسلط جامعه، در شکل دادن به هنجارها، در شکل دادن به معانی و در شکل دادن به چارچوب‌های تفسیری دارند موثر

با اجازه شما از نقش سلبریتی هادر جامعه امروز شروع کنیم. مادر قدیم مبحثی داشتیم به اسم، نخبه گرایی، نفوذ نخبه‌ها یا چرخش نخبه‌ها، آیا از نخبه گرایی به سلبریتی‌ها رسیده‌ایم؟ یا اینکه نخبه‌ها هنوز جایگاه خودشان را دارند و سلبریتی‌ها طبقه جدیدی با تعریف خودشان هستند؟

نخبه‌ها هنوز هم نقش خود را ایفا می‌کنند، نخبه‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد؛ نخبه‌هایی که در زمینه سیاسی، مناصب را در اختیار دارند که به آنها می‌توان نام برگزیدگان قدرت داد که به آن هم لفظ نخبه، برگزیده یا الیت اطلاق می‌شود، از سوی دیگر معنای جدیدتری هم برای نخبه وجود دارد که به معنای کسانی است که در زمینه تحصیلی آدم‌های موفق هستند، این نخبه‌ها دارای هوش بالاتری هستند و در زمینه‌هایی مثل تکنولوژی و علم شاخص شده‌اند. هر دوی اینها کماکان نقش خود را دارند هر چند که به نظر می‌رسد اهمیت نخبگان دانشگاهی در مقایسه با سلبریتی‌ها رفته‌رفته دارد کاهش پیدا می‌کند. آن هم به این خاطر است که رسانه‌ها، آن طور که سابقاً توجه داشتند به نخبگان دانشگاهی نمی‌پرداختند. رسانه‌ها این روزها توجه‌شان بیشتر به چهره‌هایی است که در زمینه ورزش، هنر یا سرگرمی موفقیتی کسب می‌کنند. این افراد در یک زمینه خاص متبحر هستند اما به نظر می‌رسد افزون به توانایی ذاتی، عمدتاً به وسیله رسانه‌هاست که برجسته می‌شوند. به عبارتی می‌توان گفت رسانه‌ها دارند برخی از چهره‌ها را برمی‌سازند. یعنی دارند درست می‌کنند، می‌سازند اما نخبگان تحصیلی، به واسطه توان ذهنی و فکری خودشان و به واسطه پشتکار دارای ویژگی ذاتی هستند. به واسطه توجهی

جایگاه با دارای چنین روابطی باشند، در واقع رسانه ها هستند که به طور غیر مستقیم این نیازها را در درون آدم ها می کارند. این کار به اشکال مختلف انجام می شود، با نشان دادن تصاویر، با برنامه های گفت و گو محور، با درست کردن سریال ها و فیلم، بنابراین مضامین مورد نظر خودشان را القا می کنند. کسانی که مدیر رسانه های یک طرفه هستند، اینها در درون چنین جامعه ای رشد پیدا کرده اند و ارزش های فرهنگی خود را تبدیل به فیلم، سریال و برنامه های دیگر می کنند و این را بخش می کنند، اینها در ذهن جامعه حک می شود و آدم های جامعه بدون اینکه آگاه باشند، ناخود آگاه آن را می پذیرند و مطابق با این ارزش ها رفتار می کنند.

### این رسانه های نوع دوم، یا رسانه های جدید باعث هجومی از هنجارهای جدید می شوند؛ هنجارهایی که گاهی با هنجارهای پایه ای خودمان در تضاد است...

این رسانه های جدید یک ویژگی دارند که توسط یک گروه خاص هدایت نمی شوند، البته گاهی افرادی هستند که نقشی دارند اما به نظر می رسد، بیشتر محتوای آنها توسط خود افراد عادی جامعه تولید می شود، این افراد عادی دوست دارند برای متمایز نشان دادن خودشان، ویژگی های خاصی را به نمایش می گذارند، مثلا نشان می دهند که دارند اسب سواری می کنند یا نشان می دهند که برای پذیرایی از مهمان شان یک غذای لذیذی فراهم کرده اند، یا نشان می دهند برای چه چیز به دخترشان، چیزی فراهم آورده اند که دیگران فراهم نیاورده اند، بنابراین افراد عادی جامعه برای متمایز نشان دادن خودشان و نشان دادن بالا بودن منزلت خودشان به قول و بلن نوعی مصرف نمایشی را در شبکه های اجتماعی به نمایش می گذارند و برای اینکه خودشان را متمایز نشان دهند، کارهای عجیب و غریب تری را به نمایش می گذارند، به عبارت دیگر برخلاف آن رسانه های نوع اول که در آنها میالغه کمتر اتفاق می افتد، در رسانه های جدید، میالغه بیشتر اتفاق می افتد، بنابراین رسانه ها مستعد هستند که تغییرات فرهنگی را شدیدتر ایجاد کنند و شدیدتر ارزش ها و هنجارها را تغییر بدهند. چون آدم های بیشتری این را می بینند و خودشان را مقایسه می کنند، احساس محرومیت نسبی بیشتری در آدم ها ایجاد می شود.

### تأثیر این احساس محرومیت نسبی در جامعه چیست؟

این خودش منشأ نارضایتی است. همیشه در زمان قیاس، آدم ها خودشان را درست کم می گیرند و یک نوع خود کم بینی در درون آنها شکل می گیرد، احساس تبعیض در درونشان شکل می گیرد، در مقابل چیزهایی که دیگران دارند را خیلی عالی می بینند و دوست دارند به آن برسند. از آن طرف هم کسانی که عکسی، متنی یا فیلمی منتشر می کنند، تا حد افراط در این امر میالغه می کنند، یعنی پدیده ای را نشان نمی دهند که متعارف باشد. اینجا همان جایی است که در جامعه نارضایتی فرهنگی و سیاسی شکل می گیرد. این رسانه ها امکان مقایسه اجتماعی را فراهم آورده اند؛ در هر مقایسه ای احساس محرومیت نسبی شکل می گیرد و به تبع آن مهاجرت، تمایلات خاص، مشروعیت زدایی از نظام سیاسی و... اتفاق می افتد، این عملکرد رسانه های نوع دوم است اما به نظر می رسد رسانه های نوع اول هم بیشتر مواد خام خود را از همین رسانه های نوع دوم می گیرند، آنها ناخواسته در درون این فرآیند می افتند، آنها هم به جای اینکه کمک کنند همبستگی اجتماعی بیشتر شود، بر آتش این نارضایتی اجتماعی می دمند.

### آیا این احساس محرومیت نسبی است که نیاز به سلبریتی می سازد؟

احساس محرومیت نسبی باعث مطرح شدن سلبریتی ها نیستند، بلکه سلبریتی ها در شکل دادن به محرومیت نسبی نقش دارند؛ یعنی آدم ها با توجه به خواسته ها و تمایلاتی که دارند یک سلبریتی به دل شان می نشینند، یکی به قول خودشان خوش استایل است، یکی متمول است، یکی خانه شیک دارد، یکی اتومبیل گران قیمتی دارد، از کالای خاصی استفاده می کند، اینجاست که احساس نارضایتی شکل می گیرد، آن وقت به دنبال مقصر این احساس می گردند، آن وقت مقصر مدیریت جامعه است که نمی تواند اقتصاد و جامعه را خوب اداره کند... اینجاست که عصبانیت و نارضایتی معطوف به مدیریت کلان جامعه شکل می گیرد.

### در میان صحبت هایتان از مصرف سخن رفت.

### رابطه میان سلبریتی ها و جامعه مصرفی چیست؟

- وقتی منطق سرمایه داری در یک جامعه رشد و گسترش می یابد و به اجزا و ارکان جامعه رسوخ پیدا می کند، آن وقت انسان هایی به نام سلبریتی مطرح می شوند، مارکس می گوید در جامعه سرمایه داری، بورژوازی به واسطه منافع می دارد، دست

سلبریتی ها از وقتی تکثیر پیدا کردند، از وقتی که ابزار ساده ای پیدا کردند که توسط آن به شهرت برسند، هر قدر تعداد سلبریتی ها بیشتر شد، رفته رفته ارزش سلبریتی ها کاهش پیدا کرد، زمانی که چیزی کمیاب است، ارزش دارد، اما وقتی زیاد شد، به وفور یافت شد و همه بتوانند خودشان را برای سلبریتی شدن آماده بشوند، این پدیده دیگر حالت عادی پیدا می کند و ارزش و اعتبار آنها کاهش پیدا می کند.

به تولید می زند. در ادامه این فرآیند، جامعه تبدیل به جامعه کالایی می شود. در این جامعه کالا و تولید کالا است که اهمیت اصلی را پیدا می کند. در این جامعه کارگران فقط کالا تولید نمی کنند، بلکه خودشان را هم به عنوان کالا تولید می کنند. این فرآیند باعث می شود طبقه بورژوازی هم تولید می شود. تحلیل مارکس این است که مهم ترین ویژگی جامعه سرمایه داری این است که کالا تولید می کند و همه چیز این جامعه تبدیل به کالا می شود، در چنین شرایطی نظام سرمایه داری نیاز به کسانی دارد که به فروش این کالا کمک کنند و الگوی جامعه باشند، مهم ترین ویژگی این الگوها این است که کالای خاصی را مصرف می کنند، بنابراین در منطق سرمایه داری نیاز به کسانی است که به عنوان سلبریتی وجود داشته باشند تا مصرف کالا را رواج دهند، نشان دهند کالایی را مصرف می دهند، تجمل گرایی را گسترش دهند تا منافع سرمایه داری را تأمین کنند، جامعه ما هم علی رغم هنجارهای ظاهری در باطن مقهور منطق سرمایه داری شده است. از دوره سازندگی به این طرف توزیع درآمد در جامعه ما رونق و توسعه پیدا کرده است، درآمدها در جامعه زیاد شده است. گفته می شود که مبلغ زیادی به عنوان تقدینگی در دست مردم است، ما هم شده ایم یک جامعه مصرفی، یک جامعه تجمل گرا و منطق سرمایه داری بر آن حاکم است. برخلاف رد ظاهری، در فرهنگ مارگه های کنگ سرمایه دارانه وجود داشته که الان هم رونق پیدا کرده است. در این جامعه

آدم هایی تولید می شوند که سلبریتی نام دارند و رسانه هایی که آن را بسط می دهند.

### آیا می شود فاصله ای میان نقش مثبت یا منفی سلبریتی ها قائل شد؟

ما نمی توانیم قانونی را به طور نسخه بنویسیم که اینها خوب هستند یا بد هستند، بلکه بسته به مورد ارزیابی کنیم، البته نگاه و بر هم همین است که باید بسته به مورد ارزیابی کنیم، مثلا اینها زمانی که ملعبه دست گروه های سیاسی خاصی قرار می گیرند یعنی نقش غیر اخلاقی ایفا می کنند نمی توانیم بگوییم نقش مثبتی ایفا می کنند اما در مواقعی برای رفع بحران های جامعه یا پیش می گذارند و سبب می شوند که گروه های دیگری در جامعه همبستگی پیدا کنند، آنجا نقش مثبتی دارند. در زلزله بم آقای شجریان با پیش گذاشت، یا در زلزله کرمانشاه آدم های دیگری جلو آمدند و نقش مثبتی را ایفا کردند. پس به طور کلی نمی توان برای اینها نقش مثبت یا منفی تعریف کرد، من فکر می کنم باهوش ترین اینها کسانی هستند که ملاحظاتی مختلف را در نظر می گیرند و بر اساس آن اقدام می کنند اما آنها بی که از نظر فکری خیلی کارکننده نیستند ممکن است توسط گروه هایی با اهداف خاص به کار گرفته شوند، هم گروه های اقتصادی و هم گروه های سیاسی از آنها سوء استفاده کنند، آن قدر ذکاوت ندارند که از این مساله جلوگیری کنند، برای هم اقبال خود را هم از دست می دهند و بعدها از این عمل پشیمانی می کنند.

### من فکر می کنم سلبریتی ها هر وقت نقشی به عنوان انسان به مفهوم عام اما مشهور دارند، این نقش مثبت و هرگاه به سمت تخصصی حرکت می کنند که در آن بی مهارت هستند این نقش می تواند معکوس باشد

من جمله را این گونه تکمیل می کنم، آنها وقتی نقش انسانی ایفا می کنند پذیرفته و محبوب می شوند، چون هنجارهای اخلاقی در همه انسان ها مشترک است اما وقتی کسی به خاطر منافع اقتصادی یا سیاسی کاری انجام می دهد یا در حوزه ای وارد می شود که در آن تبحر لازم را ندارد، آنجا رودستی می خورد، آنجاست که آدم های باهوش جامعه آنها را ارزیابی می کنند و نگاه به آنها رفته رفته منفی می شود.

### من فکر می کنم سلبریتی ها در جایی به عنوان یک شهروند مشهور مسئول وارد می شوند، نقش درست خود را ایفا می کنند و جایی که در نقش شهروند متخصص فرومی روند نقش اشتباهی دارند...

من می خواهم چیز دیگری بگویم، سلبریتی ها در مقابل این سوال قرار می گیرند که آیا من باید مطابق انتظاراتی که جامعه از من دارد، عمل کنم یا اینکه به شیوه صحیح عمل کنم. من این را جایی خوانده بودم که ظاهرا به مرحوم تختی پیشنهاد شده که در مقابل مبلغی، کالایی را تبلیغ کند، او جواب می دهد که این کالای شما هیچ نقشی در قهرمانی من نداشته و قبول نمی کند. این کار اخلاقی است. بعضی از سلبریتی ها اهتمام به این دارند که کار اخلاقی انجام بدهند و ملعبه دست کسی نباشند و برخی دیگر نه یک سلبریتی در جایگاهی قرار می گیرند که باید تصمیم بگیرد آن طور که دیگران می خواهند عمل بکند یا آن طور که صحیح می داند ولو اینکه حمایت آن بخش را از دست بدهد و این خودش یک پارادوکس است. گاهی اینها مطابق بخشی از جامعه ورود می کنند که در نهایت ممکن است به ضرر آنها تمام شود اما وقتی مبنا عمل اخلاقی باشد و لو اینکه در کوتاه مدت دیگران خوش شان



غیر اخلاقی خود را به نمایش بگذارند و این به ضرر جامعه است. ما نباید خوشحال شویم که افرادی بیایند و هنجارشکنی و زیر پا گذاری قواعد اخلاقی خودشان را در معرض دید دیگران بگذارند. این فرآیند چون به اخلاق جامعه لطمه نزنند، نگران کننده نیست اما یادمان نرود چون تعداد این آدم‌ها زیاد می‌شود و همه می‌خواهند سلبریتی شوند، اینها آن قدر زیاد می‌شوند که خودشان حالت عادی می‌گیرند و تاثیر گذاری خود را از دست می‌دهند. از این جهت می‌توان امیدوار بود که در بلند مدت اخلاق جامعه خیلی لطمه نیندند.

## در این سال‌های اخیر لاقول نقش سلبریتی‌ها را در دو اتفاق پررنگ دیدیم، انتخابات ریاست جمهوری و زلزله کرمانشاه، این نقش چه شباهت‌هایی دارند؟

شاید شباهت در این باشد که سلبریتی‌ها گروه مرجع برای نسل جوان جامعه است اما نسل‌های واقع در میانسالی گروه‌های مرجع دیگری را انتخاب می‌کنند. مثلاً نسل کهنسال تر هنوز علما و روحانیون را به عنوان گروه مرجع در نظر می‌گیرند. گروه‌های سیاسی از سلبریتی‌ها بهره می‌گیرند و استفاده می‌کنند، برخی از این سلبریتی‌ها آدم‌های کارگشته‌ای نیستند، ذهن تخصصی ندارند، آدم سیاسی نیستند، فرقی نمی‌کند به نفع کدام گروه وارد شوند، سلبریتی‌ها سرنوشت ناخوشایندی داشتند چون مردم با اهداف و نتایج گروه‌ها به مرور آشنا می‌شوند.

در مقابل زمانی که سلبریتی‌ها پایش می‌گذارند برای حل یک بحران در جامعه، این زمانی است که منافع اقتصادی یا سیاسی گروه خاصی در نظر نیست، بلکه منافع انسانی و اخلاقی یک جمع بزرگتری در میان است. جامعه این عمل را می‌پسندد و این باعث افزایش محبوبیت سلبریتی‌ها می‌شود.

## من فکر می‌کنم سلبریتی‌هایی که از دولت حمایت کردند چون شعارهایی را رواج دادند که خودشان طراحی نکرده بودند و در تحقق نشان هیچ نقشی نداشتند، به پیشمیان رسیدند اما گروه مقابل هم به طور مشخص توسط یک سلبریتی حمایت شد که بازتاب عکس داشت...

این به دلیل نگاه تقیضی جامعه در آن مقطع بود که نمی‌توانست این دورا کنار هم بنشانند، یعنی در ذهن مردم یک اقتدار گرایی در یک عکس دوفره به چشم می‌خورد که بازتاب معکوس برای جناح سیاسی مربوطه داشت. در مقابل سلبریتی‌هایی بودند که شاید خودشان هم به این شعارها اعتقاد نداشتند اما چون بخشی از جامعه این شعارها را می‌خواستند، به رواج آنها کمک کردند. در واقع اگر پیشمیان تر خ داده به رابطه قدرت در جامعه و تعریف آن در لایه‌های پایین تر جامعه برمی‌گردد.

## به عنوان آخرین سوال، وظیفه نخبه‌ها مقابل سلبریتی‌ها چیست؟ نظر من این است که اگر تولید ادبیات درست داشته باشیم، آن وقت ادبیات نادرست این قدر مورد توجه قرار نمی‌گیرد. شاید نخبه‌ها هم باید این دیوار بین خودشان و مردم را بشکنند.

نخبه‌ها که دارند کار خودشان را انجام می‌دهند و تولید علم می‌کنند. این رسانه‌ها هستند که باید روزه درست‌تری در برجسته‌سازی داشته باشند. یک انسان علمی و دانشگاهی دارد کارش را انجام می‌دهد. او مطابق نظر ویر که می‌گوید اخلاق اعتقاد، دقیقاً مطابق با اخلاق اعتقاد عمل می‌کند اما سلبریتی‌ها محصول رسانه‌ها هستند. ماهیت ذاتی رسانه‌ها این است که دوست دارند همه چیز را ساده‌سازی کنند. آنها دستاوردهای علمی را عوام پسند می‌کنند، در صورتی که من فکر می‌کنم رسانه‌ها وظیفه دارند که کم سطح سواد مردم را بالا ببرند و آنها را با این دستاوردها آشناتر کنند. آن هم در جامعه‌ای که افراد دانشگاه‌دیده

نیاید، در بلندمدت نظرشان اصلاح خواهد شد. من فکر می‌کنم وقتی کسی عمل اخلاقی انجام می‌دهد، مطابق خواسته بخش عظیمی از جامعه عمل کرده و در بلندمدت نظر آنها را حفظ می‌کند. **آخر مشکل اینجاست که خیلی از سلبریتی‌های جدید هنوز به درک اینکه عمل اخلاقی چیست نرسیده‌اند و اتفاقاً بر اساس موج‌ها ماهیت گرفته‌اند.**

نمی‌دانم گفتنش صحیح است یا نه اما بارها شاهد بودیم که گروهی از این سلبریتی‌ها توسط گروه‌های اقتصادی و سیاسی مورد سوء استفاده می‌گیرند و محبوبیت خود را از دست می‌دهند. این به خاطر این است که آن ذکاوت و هوشیاری را ندارند و نمی‌توانند خوب محاسبه کنند.

## مسئله دیگری که الان داریم، روند رشد سلبریتی‌هاست، اکنون هرکس با یک صفحه اینستاگرام خودش را بالقوه یک سلبریتی می‌داند، این روند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بوردیو در تحلیلی که درباره جامعه فرانسه دارد و درباره انسان دانشگاهی و مدارک و مدارج دانشگاهی تحلیل می‌کند، می‌گوید که مدرک دانشگاهی مثل پول است، هر قدر تعدادش افزایش پیدا کند ارزشش کاهش پیدا می‌کند. این استعاره بسیار جالب بوردیو را می‌توان به جهان سلبریتی‌ها هم تسری داد. سلبریتی‌ها از وقتی کمتر پیدا کردند، از وقتی که از ساده‌ای پیدا کردند که توسط آن به شهرت برسند، هر قدر تعداد سلبریتی‌ها بیشتر شد، رفته رفته ارزش سلبریتی‌ها کاهش پیدا کرد، زمانی که چیزی کمیاب است، ارزش دارد، اما وقتی زیاد شد، و به وفور یافت شد و همه بتوانند خودشان را برای سلبریتی شدن آماده کنند، این پدیده دیگر حالت عادی پیدا می‌کند و ارزش و اعتبار آنها کاهش پیدا می‌کند. در این فرآیند رقابت میان سلبریتی‌ها، معدودی از آنها که قابلیت و توانایی بالاتری دارند، رشد می‌کنند و مطرح می‌شوند. این سلبریتی‌ها به سبب اینکه از فضیلت‌های اخلاقی کافی نیستند ولی به جایگاهی رسیده‌اند که کنش اجتماعی بخشی از جامعه را شکل می‌دهند که پیامدهای منفی به همراه دارد. تکثر سلبریتی‌ها به نفع جامعه تمام می‌شود چون باعث می‌شود تاثیر گذاری آنها کمتر و کمتر شود. هم سلبریتی‌ها غربال می‌شوند و هم جامعه به ذکاوت لازم می‌رسد که از چه چیزی پیروی کند و از چه چیزی پیروی نکند.

## پیش از این برای رسیدن به شهرت نیاز به دستاورد بود، الان عصر شهرت بدون دستاورد است، بحث بعدی ما همین آفت آسان سلبریتی شدن است...

در دوره پیشامدرن، زمانی که رسانه‌ها نقش موثری ایفا نمی‌کردند، فضیلت انسان‌ها واقعی بود. کسی واقعا هنرمند بود، کسی واقعا پهلوان بود، کسی واقعا یک ویژگی کاربزمایی داشت و مشکلی را حل می‌کرد، این رسانه‌ها نبودند که این فرد را برجسته می‌کردند بلکه قدرت این فرد در پیشبرد کارها باعث می‌شد که مردم به آنها مراجعه کنند اما خود آنها به خاطر فضایل اخلاقی و دستاوردهایشان مشهور می‌شدند اما در دوره مدرن که رسانه‌ها نقش موثری در مشهور کردن آدم‌ها در چهره‌سازی ایفا می‌کنند، ردایل اخلاقی هم می‌تواند عامل دیده شدن شود. کسی که دزدی می‌کند، مشهور می‌شود، کسی که به همسرش خیانت می‌کند مشهور می‌شود. حالا که رسانه‌های دیگری به کمک رسانه‌های نوع اول آمده‌اند، رسانه‌هایی که برای سلبریتی شدن آدم‌های زیادی صرف نظر از اینکه فضایل اخلاقی داشته باشند یا نداشته باشند، تلاش می‌کنند، اینها می‌دانند که در تبلیغ هر کالایی اگر چیز غیر متعارفی مطرح بشود، آن کالا بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد. پس کسانی که می‌خواهند سلبریتی بشوند، یا بهتر است بگوییم برخی از اینها که می‌خواهند سلبریتی شوند، چون از فضایل اخلاقی برخوردار نیستند، مجبورند ردایل یا ویژگی‌های

کم نیستند، رسانه‌ها می‌توانند فیتیله سلبریتی سازی را کمی پایین بکشند و به بالا رفتن آگاهی در جامعه کمک بیشتری بکنند.

## من فکر می‌کنم خود نخبه‌ها هم به این فاصله گذاری دامن می‌زنند، مثلاً آقای ابازری در داستان مرحوم پاشایی اصلاً برآشفته، این خودش فاصله انداختن نیست؟

این جور نباید دید، آقای ابازری یک نوع کمال گرایی دارند. آدمی است که خیلی شدید مطالعه می‌کند و خیلی پر معلومات است. خودش هم نگاهی آذرونی دارد و آذرونو نگاه نخبه‌گرایانه دارد. آذرونو در نگاهی که به صنعت فرهنگ دارد، نسبت به موسیقی پای و پر تولید مبتذل نگاه منفی دارد. آقای ابازری هم از این زاویه ماجرا را نگاه کرد. او می‌پرسد شما چگونه به این موسیقی توجه می‌کنید که مبتنی بر اصول صحیح نیست؟ آقای ابازری هم مطابق با اخلاق اعتقاد و بر عمل کرده‌است. پدیده‌ای مواجه شده که نه با موسیقی کلاسیک مغرب‌زمین آشنایی دارد و نه با موسیقی اصیل خودمان آشنایی دارد. از آن بدتر ذائقه جامعه آن قدر تخریب شده باشد که به این موسیقی گوش بدهد. یکی از کارهای بد رسانه تخریب ذائقه جامعه است.

## این فاصله انداختن نیست که سلیقه یک جامعه را مبتذل بدانیم؟

من یک مثال می‌زنم. شما ۴۰ سال پیش یا ۳۰ سال پیش چای لاهیجان مصرف می‌کردید. این چایی طعم خاص خودش را داشت و برای اینکه دم بکشند زمان می‌برد اما صنایع برای منفعت بیشتر هم طعم چای را تغییر دادند و هم زمان دم کشیدن را. ما هم در این سال‌ها از این چای‌ها مصرف کردیم و اکنون دیگر ذائقه ما عوض شده و دیگر نمی‌توانیم چای لاهیجان مصرف کنیم و یک چای شیمیایی شده را مصرف می‌کنیم. این یک نمونه عینی بود برای خیلی از موارد مشابه. موسیقی هم همین طور است یک زمان رادیو و تلویزیون برنامه‌هایی با حضور اساتید و مبتنی بر موسیقی اصیل و صحیح می‌ساخت. ذائقه افراد جامعه مطابق با موسیقی صحیح بود اما از یک جایی انحراف پیش آمد و ذائقه افراد جامعه به سوی موسیقی مبتذل رفت. ابازری به این اعتراض داشت.

# کالایی شدن جامعه

دکتر اسماعیل شیرعلی، استادیار دانشگاه ولایت در باره مفهوم سلبریتی یادداشتی نوشته است

کلمه «شهره» معادل با celebrity در زبان انگلیسی است و هم خانواده با کلمه celebration به معنای مراسم و جشن است. مفهوم (celebration به معنای جشن) قدمتی طولانی دارد و به زمان تمدن‌های اولیه بشری بر می‌گردد. بسیاری معتقدند مفهوم celebration به مراسمی اطلاق می‌شود که در آن عموم، شخص خاصی را مورد تعریف، تمجید و ستایش قرار می‌دهند. در اینجا این سوال پیش می‌آید که تفاوت فرد مشهور با «شهره» چیست؟ باید گفت که شهرت مفهومی است که افراد با توجه به آوازه و موفقیت خود در دوره‌ای خاص بین گروهی خاص کسب می‌کردند. در حالی که «شهره» مفهومی است محصول فرهنگ معاصر که هرچند در طول زمان تغییر کرده است اما حاصل تمدن‌های اولیه و باستانی نبوده است.

## تعریف سلبریتی

سلبریتی، به شخصی اطلاق می‌شود که معمولاً در زمینه‌های موسیقی، ورزش، رسانه، قص، مدل، سیاست، ادبیات، مذهبی و نظایر آن در یک جامعه یا فرهنگ عامه دارای سرشناسی و محبوبیت باشد. چنین شخصی به راحتی از طریق مردم به ویژه فشر جوان قابل شناسایی است و به رسمیت شناخته می‌شود. سلبریتی‌ها اغلب از طریق رسانه‌های جمعی به ویژه تلویزیون، سینما، نشریات و شبکه‌های اجتماعی به سرشناسی شان افزوده می‌شود و علت آن پرداختن زیاد به موضوعات سلبریتی‌ها در رسانه‌ها در جهت تغذیه مطالب نشریات و پایگاه‌های خبری می‌باشد. که منجر به درآمدزایی برای آنها می‌گردد. یک سلبریتی ممکن است از راه‌هایی منفی نظیر اختلاس، رسوایی جنسی، اعتیاد و... که نزد مردم غیر قابل پذیرش هستند نیز مشهورتر گردد. سلبریتی‌ها سوز ه همیشگی رسانه‌ها و مردم جهت ایجاد شایعه و به چالش کشیدن می‌باشند. از دیدگاه جامعه‌شناسان، سلبریتی، چهره جذاب و شناخته شده‌ای است که یا با آنکا به ویژگی‌ها، توانمندی‌ها و خصوصیات خاص خودش یا حتی بر مبنای یک حادثه اجتماعی، مورد توجه خاص رسانه‌ای، با توجه به موفقیت‌هایی که در عرصه‌های مختلف ورزش، هنر و موسیقی، دانش و اندیشه کسب پیدا کرده، قرار می‌گیرد و از همه لحاظ، مورد توجه مردم است.

## فرهنگ سلبریتی

تعریف سلبریتی‌ها به مثابه یک فرهنگ دشوار است اما برخی رویکردهای سلبریتی‌ها را به عنوان یک فرهنگ یا خرده فرهنگ تعریف می‌کنند. برخی از محققان نظیر ون دن بولک و تامبوزیر (Vanden Bulck and Tambuyzer) فرهنگ سلبریتی را به عنوان فرهنگی تعریف کرده‌اند که شهرت در آن محور اصلی است و توسط رسانه‌ها تولید و بازتولید می‌شود. در حالی که دیگر محققانی

چون کاشمور (Cashmore) فرهنگ سلبریتی را با ابعاد اقتصادی و نظام سرمایه‌داری تعریف می‌کنند. از منظر این گروه، سلبریتی‌ها افرادی مشهور هستند که خودشان کالایی را تبلیغ می‌کنند و خود را به عنوان یک کالا عرضه می‌کنند. کاشمور معتقد است: «فرهنگ سلبریتی فرهنگ جامعه مصرفی است که در آن مخاطبان نقش طرفداران بازی تیس هستند». از منظر ون کریگن (Van Krieken) فرهنگ سلبریتی را با دادگاه در جامعه مقایسه می‌کند و در همین حال روزک (Rojek) معتقد است فرهنگ سلبریتی دارای ابعاد مذهبی نیز هست. سلبریتی‌ها به عنوان بت و طرفداران‌شان به عنوان پیروان، در حال پرستش شهرت هستند. مارشال معتقد است سلبریتی‌ها مرجعیتی مرکزی در جامعه مدرن پیدا کرده‌اند و مرکزیت این مرجعیت نیز شهرت است. در این بُعد سلبریتی به عنوان مرجع ارائه مرکزی افراد دیده شده که برای یکپارچگی اجتماعی سودمند است و رژیم گفتمانی پدید آورده که بر هویت و شایسته‌سالاری موثر است. اما برخی دیگر گستردگی موضوع فرهنگ سلبریتی را با توجه به سه عنصر تحلیل می‌کنند.

فرهنگ دارای نهادها و ارزش‌های خاصی است و فرهنگ سلبریتی نیز از محرک‌های جامعه صنعتی است که تولیدات صنایع به واسطه سلبریتی‌ها از مجرای رسانه‌ها عرضه می‌شود. ابزارهای آن نیز مجلات شایعه‌پراکن و شوهای تلویزیونی است. ارزش‌ها در مرکز فرهنگ سلبریتی در اطراف تبلیغات و تمایل به دیدن و ترویج متبلور می‌شوند. افراد خاصی سلبریتی‌ها را زیر نور دیده شدن می‌آورند و بقیه زیر سایه زندگی می‌کنند. به زعم وانگ و ترامپر (Wong and Trumper) فرهنگ سلبریتی بیش از آنکه در عقلا نیت ریشه داشته باشد با احساسات سروکار دارد. بر همین اساس اصلاً و ذاتاً پدیده سلبریتی با تصویر زنده است و تصویر هم الفاک کننده مهم‌ترین احساسات به مخاطبان است. فرهنگ سلبریتی ارزش افراطی قائل شدن برای افراد مشهور است، کسانی که فضیلت واقعی آنها ممکن است محدود باشد؛ اما رؤیت‌پذیری آنها زیاد است. فرهنگ دیده شدن به ویژه در سال‌های پایانی دهه ۸۰ میلادی و به دلیل بازتولید سریع و مکانیکی ابرزه‌ها و انتشار آنها به وسیله تصاویر و اطلاعات و اخبار، فیلم، سینما و رادیو گسترش یافت و امروزه هم که وجود شبکه‌های اجتماعی گوناگون بر گسترش بیش از پیش آن دامن زده است.

## لیبرالیستی بارمز مصرف‌گرایی

یکی از ویژگی‌های برجسته نظام‌های سرمایه‌داری و لیبرالیستی، مصرف‌گرایی است. اول اینکه سلبریتی‌ها درصدد تبلیغ انباشت و فراوانی هستند؛ فراوانی همه چیز لباس‌ها، غذا، اتومبیل و... اما نمایش یا عرضه کنندگی، انباشت را فراتر از واقعیت آن چیزی می‌کند که وجود دارد. این یعنی تظاهر مازاد با به عبارت

دیگر پایان کمیابی، شکل موثر انباشت اشیاء در نمایش (displays) و مجموعه‌ها (Collections) است که صورت و نمود می‌یابد. نمایش و عرضه کالاها توسط سلبریتی‌ها نوعی انتخاب کاذب به مخاطب می‌دهد؛ انتخابی که به علت تبلیغ کالا توسط سلبریتی ارزش خرید دارد نه نیازهای ضروری فرد. بنابراین اساساً تبلیغ کالاها توسط سلبریتی‌ها نوعی احساس لذت و رضایت خاطر به مخاطب می‌دهد که در آن کالاها و حق انتخاب در اختیار مصرف‌کننده است. مصرف‌کننده هر قدر بیشتر مصرف کند، بیشتر احساس قدرت، اقتدار، حس همذات‌پنداری با سلبریتی و احساس لذت می‌کند، احساساتی که اساساً به صورت کاذب توسط سرمایه‌داری با محوریت سلبریتی‌ها شروع شده و پایان می‌یابد.

دوم اینکه سلبریتی‌ها نمایش دهنده هستند؛ نمایش کالا و اشیاء، نمایش محل خرید و مصرف و نمایش عرضه‌کننده کالا. اساساً نمایش دهندگی مصرف‌عامل اصلی ترغیب به مصرف است. و سوم؛ سلبریتی‌ها خرید کردن را به عنوان یک پیشه در مکان‌های مختلف تبلیغ می‌کنند.

چهارم؛ سلبریتی‌ها تعامل بین انسان و کالا را در بازار نشان می‌دهند؛ همه چیز برای همه کس در بازار وجود دارد؛

پنجم؛ سلبریتی‌های نوعی اجتناب‌ناپذیری حق انتخاب را برجسته می‌سازند؛ حق انتخابی که اساساً براساس کالاها می‌کند توسط کمپانی‌های سرمایه‌داری براساس تولید نیازهای کاذب است نه نیازهای واقعی. شش؛ سلبریتی‌ها درصدد جلب وفاداری و پایداری مصرف‌کنندگان برای کالاها، برندها و شرکت‌ها هستند. بر همین اساس شرکت‌ها سعی می‌کنند مجموعه‌ای متنوع از کالاها را توسط سلبریتی‌ها تبلیغ کنند. به عنوان نمونه، لیونل مسی یک قرارداد مادام‌العمر با شرکت آدیداس و رونالدو یک قرارداد مادام‌العمر با شرکت نایکی دارد تا علاوه بر فروش این شرکت‌ها، وفاداری و پایداری خریدمستریان برای دو شرکت نیز تضمین شود.

و بالاخره اینکه سلبریتی‌ها نمادهای زیبایی (کاذب) برای فروش هستند. شعار «زشتی نمی‌فروشد» مصداق این امر است.

دیگر ویژگی نظام سرمایه‌داری و لیبرالیستی، کالایی شدن است. سلبریتی‌ها در جامعه سرمایه‌داری به عنوان یک کالا در قالب مصرف رسانه‌ای مطرح هستند و خودشان نیز روابط کالایی شده را ترویج می‌نمایند. زمانی که شهروندان خودشان را به آسانی در اختیار حاشیه‌های سرمایه‌داری شامل رسانه‌های اجتماعی و تبلیغات مصرف‌گرایی قرار می‌دهند، نمتتها خودشان کالایی می‌شوند، بلکه سلبریتی‌ها به عنوان یک کالا توسط مخاطبان مصرف می‌شوند.

سلبریتی‌ها هم می‌فروشند و هم به فروش می‌رسند. سلبریتی‌ها در جامعه سرمایه‌داری قیمت‌گذاری شده‌اند. سلبریتی‌ها نماد اصلی این شعار جامعه سرمایه‌داری هستند که «همه چیز در جامعه سرمایه‌داری دارای قیمت است». بنابراین ما با



شاید یکی از مشکلاتی که در زمینه سلبریتی وجود دارد، این است که کمتر ادبیات تولید شده علمی در تعریف این پدیده وجود دارد، دکتر اسماعیل شیرعلی استادیار دانشگاه ولایت در این مطلب، نگاهی آکادمیک به موضوع سلبریتی‌ها داشته و ریشه‌های این پدیده را بیان کرده است

## سلبریتی خوب، سلبریتی بد



### امان‌الله قرایی مقدم

جامعه‌شناس  
و استاد دانشگاه شهید بهشتی

بر خلاف تصور ما، سلبریتی مفهوم تازه‌ای ندارد و به اندازه تاریخ عمر آن امتداد می‌یابد، در این مطلب به طور مختصر به این تاریخ و همین‌طور ارزش گذاری چهره‌های مشهور پرداخته شده است

فرآیندی از خرید و فروش و مصرف مواجه هستیم؛ کالایی که توسط سلبریتی تبلیغ می‌شود، کالا و سلبریتی که توسط مخاطب دیده می‌شود در نهایت این روابط مبادله بین سلبریتی و کالا را برجسته کرده و رابطه اجتماعی مخاطب را به سطح کالایی تبلیغ شده تقلیل می‌دهد و این مخاطبان هستند که آنها را مصرف می‌کنند.

### پوپولیسم و سلبریتی

پوپولیسم و عبارت میل به دیده شدن کاملاً با یکدیگر مترادف هستند. پوپولیست‌ها هیچ فرصتی را به منظور دیده شدن از دست نمی‌دهند. آنها علاقه دارند دیده شوند چون در معرض توجه دیگران قرار می‌گیرند و این امر می‌تواند سیاست‌های پوپولیستی آنها را با سرعت بیشتری به اجرا درآورد. مهم‌ترین ابزار پوپولیست‌ها سلبریتی‌ها هستند، از همین جهت است که تمایل پوپولیست‌ها برای در میان مردم بودن با حضور سلبریتی‌ها بسیار است چرا که می‌توانند با حضور در تجمعات پرشور مردمی، هم‌آوا با آن تجمع کنندگان فراوان بر سیاست‌های خود نیز پای فشرده و تصویب لایحه خود را در مورد موضوعات گوناگون به‌جای استفاده از نظرات کارشناسان از زبان مردم بگیرند. تاچر و برلوسکونی دوتن از سیاستمداران پوپولیستی دست‌راستی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بودند که دم از مردم‌گرایی و دفاع از کارگران می‌زدند که این موضوع اگر اغواگری نباشد، حداقل اینکه هیچ شالوده و مبنای استواری ندارد و جز تبلیغات توخالی چیز دیگری نیست. کریستا دیویکس معتقد است هنگامی که بین نظام‌نمایدگی و حزبی از یک سو و مردم‌عادی از سوی دیگر فاصله بیفتد، پوپولیست‌ها با استفاده از ترفندهای کاربزمایی خود از این موقعیت و فرصت استفاده می‌کنند. اوسیلویو برلوسکونی رامنال می‌زند که با اینکه از ثروتمندان و سرمایه‌داران برجسته ایتالیایی است و از مردم‌عادی فاصله دارد، برای پیروزی در انتخابات از گفتن پوپولیستی استفاده کرد و رای مردم را به دست آورد. شعار او این بود که «من یکی از شما هستم» و به دنبال آن مدعی بود با مردم در ارتباط مستقیم و بی‌واسطه است. او این کار را از طریق تبلیغات رادیویی و تلویزیونی و به کمک سلبریتی‌ها پیش برد و در انتخابات پیروز شد. توجه داشته باشیم که این افراد در کشورهای پیشرفته هرگز این موضع خود را به‌راستی اعلام نمی‌کنند که در پی راه‌حلی برای تسکین بحران نظام سرمایه‌داری هستند، بلکه آنها از موضع حمایت از حقوق نظام‌عادی، خودشان را مطرح می‌کنند؛ نظیر آنچه اکنون ترامپ در آمریکا انجام داده و می‌دهد.

### ستاره‌سازی در رسانه‌ها

اگرچه اصطلاح سلبریتی در معنای مدرن آن به قرن بیستم برمی‌گردد لیکن مطالعه این پدیده با رشد فرهنگ رسانه‌ای تولید شده شروع شد. به طور خاص می‌توان گفت مهم‌ترین توجه به پدیده سلبریتی شدن به صنعت فیلم‌سازی هالیوود و سیستم ستاره‌سازی آن برمی‌گردد که از ابتدای قرن بیستم شروع شد. در ابتدا گروه‌های راست و چپ انتقاداتی به این سیستم ستاره‌سازی وارد کردند، اگرچه کارهای این دو گروه کمتر تجربی بود و بیشتر ادعاهای آنها در مورد خلق و دریافت تصویر سلبریتی در سطح نظری باقی می‌ماند، لیکن آنها عمیقاً به موضوع تولیدات رسانه‌ای و مدیریت سلبریتی‌ها توجه ویژه‌ای داشتند. موضوع اصلی در انتقادات گروه‌های چپ این بود که رسانه سینما با سیستم ستاره‌سازی خود سلبریتی تولید می‌کند. بر همین اساس تامل در سیستم ستاره‌سازی سینما به ویژه سینمای هالیوود اهمیت مضاعفی پیدا می‌کند.

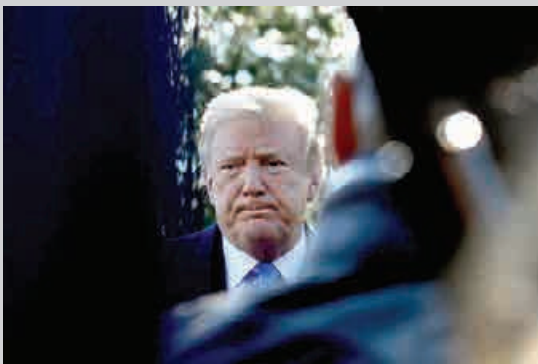
سلبریتی یا ستاره! این یک موضوع جدید نیست و بحثی قدیمی است اما در جامعه جدید با رسانه‌های جدید گسترش پیدا کرده و گرنه این موضوع از قدیم بوده، مثال بسیار است، مثلاً رستم خودش نوعی سلبریتی بود، یا پوریا ولی یا پهلوان اکبر یزدی در زمان خودشان به مفهوم امروزی سلبریتی محسوب می‌شدند. این گونه چهره‌ها را در همه زمینه‌ها داشته‌ایم، از ورزشی، هنری، اقتصادی، اجتماعی حتی ما سلبریتی‌های منفی هم داشته‌ایم. دزدان و راهزنان بزرگ و بی‌رحم هم در میان مردم نامی به هم می‌زدند.

معروفیتی که حول یک نام شکل می‌گیرد، باعث می‌شود که افراد احساسی به ویژه جوانان و نوجوانان که هنوز احساسی فکر می‌کنند و به شناخت ادراکی نرسیده‌اند راحت‌تر تحت تأثیر قرار می‌دهند. سلبریتی‌ها معمولاً از این احساسات بدون نظم منطقی منشأ می‌گیرند و در جامعه به درجه‌ای از تأثیرگذاری می‌رسند. مشکل اینجاست که اینها می‌توانند در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... هم مورد توجه باشند. یک جامعه احساسی حرف‌های اینها را درست تلقی می‌کند. در حالی که در جامعه‌ای با نظم منطقی، به این می‌اندیشند که کسی به صرف اینکه کسی در زمینه ورزشی یا فرهنگی موفقیتی کسب کرده، نمی‌تواند در زمینه سیاسی یا اقتصادی نظری مبتنی بر ارزش گذاری داشته باشد.

در سیاست خود سیاستمداران از این سلبریتی‌ها استفاده می‌کنند تا بتوانند جامعه را تحت تأثیر قرار بدهند. مثلاً رونالد ریگان از یک چهره‌ای مثل فرانک سیناترا بهره می‌برد و خیلی نمونه‌های دیگر خارجی و داخلی که همه می‌شناسیم، دلیل آن هم مشخص است چون جامعه احساسی است، این بهره‌برداری نتیجه می‌دهد. این بهره‌برداری همیشه بد هم نیست، یعنی نمی‌توان گفت که سلبریتی‌ها همیشه کارکردی نامناسب در جامعه دارند، همین زلزله اخیر در کرمانشاه را در نظر بگیرید، همین آقای دایی و خیلی از سلبریتی‌ها از شهرت خود در جهت یک کار خیر استفاده کردند، یعنی همان کاری که ده‌ها سال قبل آقای تختی انجام داده بود. این همان خط باریکی است که ما سلبریتی‌ها را می‌توانیم تقسیم کنیم، ما نمی‌توانیم مرحوم تختی را با سلبریتی‌ها و مشهورهای دیگری هم در جامعه جدید داریم، مثل شهرام جزایری و بابک زنجانی، اینها هم شهرت دارند و هم ثروت، اینها هم نمی‌توانند در میان سلبریتی‌های خوب جای بگیرند.

هرچه جامعه از معنویات دور بشود و به سمت مادی‌گرایی برود، ارزش‌های آن تغییر می‌کند و سلبریتی‌های خوب در آن کمتر به چشم می‌خورد، در این جوامع که به سوی لاکچری‌گرایی می‌رود، مادیات و حسیات اصل قرار می‌گیرد، ظاهر افراد مورد ملاک قرار می‌گیرد نه باطن آن‌ها، سلبریتی‌ها با ارزش لاکچری رشد پیدا می‌کنند و تابلوی مسیر را اشتباهی نشان می‌دهند، چرا؟ چون معنویات کم‌رنگ می‌شود، دیگر ارزش‌هایی بر جامعه حاکم می‌شود که با این تابلوی اشتباه به جانی می‌رسیم که گوش‌های الاغی و چشم‌های گربه‌ای می‌شود ملاک. چون در جامعه مادی، همه چیز به سمت ظاهر است و ظاهر ملاک است، این نشانه سرگشتگی در هویت است. در این جامعه راه دیده شدن همین ظاهر است و راه برای ظهور و نفوذ سلبریتی‌ها باز می‌شود تا از معروفیت خودشان استفاده کنند، این معروفیت چون بدون ریشه فکری و معنوی است، نوعی بیگانگی با هویت کلی هم در عین شهرت به همراه دارد.

دونالد ترامپ می‌تواند نمونه‌ای از سلبریتی بد باشد، یک سلبریتی در شبکه‌های مجازی به فروش خود به کالا استفاده کرده است



# اشرافی‌گری و عدم صداقت

نشانه‌های بی‌اعتمادی به دولت مشهودتر از آن است که بتوان از کنار آن به راحتی عبور کرد، ابراهیم فیاض در این یادداشت اعتقاد دارد که این مساله ریشه در تزاید الیگارشی در دولت دارد



دکتر ابراهیم فیاض اعتقاد دارد حرکت به سمت اشرافی‌گری ریشه‌های بی‌اعتمادی به دولت را می‌سازد

برای اینکه از بی‌اعتمادی صحبت کنیم، ابتدا باید بدانیم ریشه اعتماد چیست؟ بهترین شیوه هم سیره پیامبران است، آنچه در داستان انبیامی خوانیم، ریشه‌های اعتماد در راستگوبودن و از خود مردم بودن است. خدا پیغمبرانی را مبعوث می‌کند که در توصیف آنها می‌فرماید، از خودتان است و شبیه خودتان است، در میان خود شما زندگی کرده و تا کنون از آنها دروغی هم نشنیده‌اید برای همین به پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص) می‌گفتند: محمد امین. این از خود شما بودن، این مردمی بودن تا آنجا است که در مورد پیامبر اسلام می‌فرمایند از خود شما به شما مهر با نتر بوده و اگر مشکلی برای شما پیش بیاید، برای ایشان به شدت گران خواهد بود. کار پیامبران این بوده که رنج مردم را کم کنند، برای همین است که پس از پیامبران، تمدن‌ها تشکیل می‌شوند؛ تمدن‌هایی که بر اساس دین شکل گرفته‌اند. ما می‌گوییم تمدن کنفوسیوسی، تمدن مسیحی، تمدن اسلامی... این تمدن‌ها بر اساس شخصیت پیامبران بنیان می‌گرفت. اگر این فرض را درست بدانیم، آن وقت ما پیامبری در اسلام داریم که چند شاخصه بزرگ دارد؛ از خود مردم است، با مردم روراست است، به آنها دروغ نمی‌گوید و وقتی برای مردم مشکل پیش می‌آید، از خود مردم بیشتر برای آنها ناراحت می‌شود. کار پیامبران این است که عقلانیت را در جامعه ایجاد کنند و در سایه همین عقلانیت، مردم را به آرامش می‌رسانند. این همان امنیتی است که ریشه در اعتمادی دارد که مردم به پیامبران و پیامبر اسلام داشتند اما پس از پیامبر اسلام، وقتی الیگارشی و اشرافیت از یک سو و فساد از سوی دیگر اوج گرفت، حکومت‌هایی که پس از پیغمبر تشکیل شده و اداره امور مسلمانان دست‌شان بود از مردم فاصله گرفتند و به کاخ‌نشینی رسیدند. این راه در چند گام است، در گام اول فساد مادی شکل گرفت، یک حالت مادی‌گرایی شدید در میان مدیران جامعه پس از پیغمبر شکل گرفت که همه می‌خواستند پول جمع کنند، به خاطر پول و مطامع دنیوی در همان صدر اسلام جنگ‌هایی شکل می‌گیرد که حتی نزدیکان پیامبر هم در این جنگ‌ها شرکت می‌کنند. این مرور تاریخی نشان می‌دهد که هر جا که اشرافیت‌گرایی شروع می‌شود، همان نقطه آغاز فاصله گرفتن از مردم و همین فاصله گرفتن خود شروع بی‌اعتمادی

است. وقتی در جامعه‌ای که بر اساس تمدن‌سازی اسلامی شکل گرفته، دنیاطلبی زیاد می‌شود، فاصله بیشتر و بیشتر و اعتماد کمتر و کمتر می‌شود. دولت‌ها برای کم کردن این فاصله در گام اول باید صداقت داشته باشند. صداقت ابتدا از صداقت با خود شروع می‌شود، انسانی صادق است که بدانند باید میان خود و دنیا و لذت‌های دنیوی فاصله بگذارد، کسی که خودش را فریب می‌دهد، به سمت ریاکاری حرکت می‌کند و سعی می‌کند دیگران را هم فریب دهد، اینجا همان جایی است که اشرافیت به وجود می‌آید، اشرافی‌گری با ریاکاری رابطه مستقیم دارد. مثلاً همین چند وقت پیش یک وزیر در مجلس گفت که من بیشتر از ۴،۵ میلیون تومان در حسابم ندارم، این را می‌توانیم در خلاصه استیضاح یک وزیر خواند. خوب معلوم است که مردم این را باور نمی‌کنند و بی‌اعتمادی شکل می‌گیرد. گام بعد از ریاکاری تبحر است، یعنی فخر فروشی به فاصله‌ها، یعنی دیگر نمی‌گویند که ما خانه اجاره‌ای داریم یا ماشین مدل پایین داریم، اتفاقاً شروع می‌کنند به نشان دادن زندگی اشرافی خود. ماشین خوب سوار می‌شوند، در خانه خوب زندگی می‌کنند و این را نمایش هم می‌دهند. یعنی اشرافیتی که ریاکار بود، به سمت اشرافیتی می‌رود که می‌گوید: دارندگی و برازندگی، چرا باید مخفی کنیم؟ الان نسل بعدی اشرافی‌ها، فخر فروشی می‌کنند به همین زندگی اشرافی یا به قول جدیدها، زندگی لاچپری. این اشرافی‌گری به آنجایی می‌رسد که دیگر مدیران از جنس خود مردم نیستند، مثل مردم نیستند، در مردم راد رک نمی‌کنند. یک مثال می‌زنم، همین آقای آخوندی که از وزارت راه استعفا داد، آن قدر از مردم و درد مردم فاصله دارد که در مصاحبه‌ای می‌گوید: «افتخار می‌کنم که حتی یک خانه مسکن مهر نساخته‌ام.» این جمله این معنی را دارد که وزیر مسکن نمی‌داند. خانه ندانستن یعنی چه؟ بی‌سرپناه بودن چه معنایی دارد، آدم یاد آن مثال زمان لویی شانزدهم می‌افتد که به ملکه گفتند که مردم نان ندارند بخورند، گفت که خوب بروند یک بخرند. آیا آقای آخوندی وقتی این جمله را می‌گفت، حواسش بود که دارد علیه اعتمادسازی به دولت کار می‌کند؟ مردم اعتماد کرده‌اند و پولشان را که به سختی جمع کرده‌اند و به دولت داده‌اند تا صاحب

خانه شوند. بعد شما مسکن نمی‌سازی و به آن افتخار می‌کنی، این خودش زمینه‌ساز بی‌اعتمادی است. این الیگارشی، این آریستوکراسی باعث می‌شود که مردم دیگر به اینها اعتماد نداشته باشند و حتی گاهی آنها را دشمن خود بدانند. الیگارشی در دل خود نوعی نفاق دارد که به این بی‌اعتمادی کمک می‌کند. اشرافیت‌گرایی با تفاوت در شعار و عمل همراه است. کلید می‌آورند که قفل‌ها را باز کنند اما با کلیدشان همه درها را بستند. آن قدر زیبا حرف می‌زند که خودشان هم باورشان می‌شود، این نشانه اداره به این سبک است. همین سبک است که در همه جا رخنه می‌کند و سه بار جلوی رای آوردن استیضاح آخوندی را می‌گیرد و پس از آن دنبال شهردار شدن او است. وصلت‌های فامیلی و تشکیل خانواده‌های اشرافی که همه امکانات لازم را در اختیار دارند نشان می‌دهد که فعالان سیاسی در قالب‌های گذشته دیگر عمر خود را کرده‌اند و حالا نوبت نخبگان جوان است که مسیر بازگشت را هموار کنند، چرا که در غیر این صورت با یک بحران مواجه خواهیم شد. مردم باید باور کنند که فرمالیسم اجتماعی که قبلاً بر اساس قدرت محوری ایجاد شده بود. کنار رفته و ساختار قدرت بر اساس علوم انسانی تشکیل شده است. راه بازگشت اعتماد هم راهی مشخص اما دشوار است و آن بازگشت به عدالت است. مردم عاشق فرهنگ‌شان هستند، عاشق کشورشان هستند. وقتی که عدالت باشد، مردم پشتوانه تحقق همه شعارهای ما هستند، پشتوانه استقلال، پشتوانه آزادی و پشتوانه جمهوری اسلامی اما وقتی عدالت نباشد، اخلاق اولین چیزی است که قربانی می‌شود. پس عدالت باید باشد تا اخلاق باشد، استقلال باشد، اصولاً اشرافیت در جوامع مثل جامعه ما با نوعی غریب‌گرایی همراه است و نگاهش به بیرون مرزهاست. عدالت فقط مربوط به این چیزها نیست، همه چیز به عدالت مربوط است. همین الان آمریکا چرا یک کشور زشت و بی‌آبرو شده است؟ چون به شدت دچار اشرافی‌گری شده و در آن عدالت وجود ندارد. پس عدالت منشا همه خیرهاست و اشرافی‌گری منشا همه فسادها و شرها. پس راه حل بسیار ساده است باید به سمت عدالت اجتماعی حرکت کنیم، باید عدالت‌گرا شویم و مردم‌گرا.



افشین خماند  
دبیر سرویس جامعه

## منفورترین حلال

جامعه‌شناسان کارکردگرا مثل دورکیم به مفاهیمی مثل همبستگی و وجدان جمعی توجه ویژه‌ای داشته‌اند، شاید همین کم شدن همبستگی در کنار فردیت‌گرایی را می‌توان از مهم‌ترین عوامل افزایش طلاق در جامعه دانست

دوم همبستگی یعنی ارگانیک جامعه‌دستگاهی است از نقش‌های متفاوت و ویژه که روابط چینی آنها را به هم متحد کرده است، همبستگی مکانیکی در جایی رواج دارد که حداقل تفاوت‌های فردی وجود داشته باشند و اعضای جامعه از نظر دل‌بستگی به خیر همگانی بسیار همسان یکدیگر باشند. «همبستگی ناشی از همانندی، زمانی به اوج خود می‌رسد که وجدان فردی یک‌یک اعضای جامعه منطبق با وجدان جمعی پرورش یابد و از هر نظر با آن یکی شود. برعکس، همبستگی ارگانیک نه از همانندی‌های افراد جامعه، بلکه از تفاوت‌هایشان پرورش می‌یابد. در این میان حالتی وجود دارد در دوران گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن به وجود می‌آید که دورکیم به آن «آنومی» می‌گوید. افراد در جوامع در حال گذار نه خود را با نظام ارزشی سنتی تنظیم می‌کنند نه با نظام مدرن، آنها گاهی سنتی هستند و گاهی مدرن... در این مدل نه نظارت‌های اجتماعی قدیمی کارایی دارند و نه نظارت اجتماعی جدید قوام و قدرت لازم را... در تطابق این نگاه به مساله طلاق می‌توان گفت از این دیدگاه افرادی که احساس آنومی دارند، معمولاً دچار شک و تردید می‌شوند و به سمت طلاق حرکت می‌کنند، به عبارت دیگر بنابه این دیدگاه کسانی که سنتی هستند و آنها را می‌کند، کمتر به طلاق گرایش دارند و در زندگی مشترک احساس همسانی بیشتری می‌کنند، این هنجارگسیختگی و رسیدن به نابهنجاری را می‌شود در بسیاری از زوج‌های به پایان رسیده دید.

### منفورترین حلال

طلاق در اسلام منفورترین حلال نامیده می‌شود، در جامعه اسلامی طلاق مثل چاقوی جراحی می‌ماند، یعنی تا وقتی هیچ راه دیگری نباشد، نباید به طلاق فکر کرد، همین کلمه نباید می‌توانست و می‌تواند همان وجدان جمعی باشد که از بنیان ازدواج دفاع می‌کند، این وجدان جمعی ضمانتی است برای بقا.

دورکیم در تبیین پدیده طلاق رادری می‌داند که برای خروج گذاشته‌اند و همین در را عملی برای تحکیم ازدواج می‌داند، یعنی این دری که برای جدایی تعبیه شده و کسی از آن استفاده نمی‌کند، خودش نشانگر این است که زن و مرد می‌توانند در خانه با احساس آزادی زندگی کنند و مجبور نیستند در کنار هم باشند. برای همین است که دورکیم میزانی از طلاق را در جامعه طبیعی می‌داند. اما با آمدن تجدیدگرایی، تابوی طلاق در خانواده‌ها برداشته شده است، طلاق رسمی، طلاق عاطفی و طلاق توافقی وقتی با آمار بالا در جامعه رخ می‌دهد، خودش عامل دیگری است برای رواج آن... به اعتقاد دورکیم هر چقدر وجدان جمعی قوی باشد، خشم عمومی در مقابل هنجارشکنی حادث است. باضعیف شدن وجدان جمعی، ارزش‌های منفی متناسب به طلاق کاهش می‌یابد و بدین ترتیب بر میزان طلاق افزوده می‌شود، البته این وجدان جمعی باعث می‌شود که در هنگام ازدواج نگاه‌های سختگیرانه‌تر داشته باشند و به همسانی بیشتر فکر کنند تا این که دچار قبح طلاق نشوند.

چسب میان دو نفر برای تشکیل یک جامعه کوچک بود، دارد کار بردش را از دست می‌دهد و به از هم گسیختگی می‌رسد، باید به این مفاهیم بیشتر پرداخت.

### مکانیکی و ارگانیک

اگر بخواهیم برای خانواده در جامعه کارکرد قائل شویم و اگر در خود خانواده هم بخواهیم برای هر یک از اعضای آن کارکردی تبیین کنیم، چه بهتر است به سراغ کارکردگرایان برویم و از یکی از کلاسیک‌های این نوع نگاه، یعنی امیل دورکیم خواست که به وضعیت همبستگی و از هم گسیختگی در جوامع مدرن بپردازد. کارکردگرایان جامعه را مثل یک سیستم زنده می‌دانند که مثل بدن انسان، از اجزای مختلف با کارکردهای مختلف تشکیل شده است، این اجزا با یک همبستگی به عملکردی واحد می‌رسند، یعنی خانواده هم برای ایفای درست نقش خود هم نیازمند ایفای درست نقش از سوی نهاد های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است و هم نیازمند ایفای درست نقش از سوی اجزای تشکیل‌دهنده آن است.

از نگاه دورکیم همبستگی موجود در جوامع سنتی با همبستگی موجود در جوامع مدرن تفاوت دارد، اینجاست که دو نوع همبستگی خود را نشان می‌دهد، همبستگی نوع اول همبستگی مکانیکی است که در جوامع سنتی بیشتر دیده می‌شود. همبستگی مکانیکی شخص را بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای به جامعه پیوند می‌زند. در نوع

### «رکود طلاق در ایران شکست»

اگر این را یک تیتیر ژورنالیستی ندانیم، اگر از کنار بزنگامی‌های بابت مذموم عبور کنیم و اگر تقلیل روانشناختی و فردی را متوقف کنیم و قبول کنیم که طلاق یک امر اجتماعی است، آن وقت است که این آمارها می‌تواند یک هشدار برای ما باشد، وقتی که در پایان سال قبل خواندیم که در سال ۹۶ به ازای هر سه ازدواج تقریباً یک مورد طلاق ثبت شده است. این میزان جدایی در تاریخ ثبت احوال ایران سابقه ندارد. در واقع در سال گذشته به ازای ۶۰۸ هزار و ۹۷۷ مورد ازدواج به ثبت رسیده و در مقابل ۱۷۴ هزار و ۵۹۷ واقعه طلاق نیز ثبت شده است. این یعنی که نسبت ازدواج به طلاق در این سال ۳/۴۹ بود، آمار در سال ۹۷ و سه ماهه اول آن هم خیلی امیدوارکننده‌تر نیست. بر اساس آمار ثبت شده در سه ماهه اول سال ۱۳۹۷ تعداد ۱۶۰ هزار و ۵۹۲ واقعه ازدواج و ۳۹ هزار و ۹۶۷ واقعه طلاق در دفاتر رسمی طلاق کشور به ثبت رسیده است که نسبت ازدواج به طلاق ۴/۰۱ است که آمار بهتری است اما نه آن قدر بهتر که بتوان ماجرا را نادیده گرفت. در این میان یک آمار خطرناک دیگر هم وجود دارد، آن هم پایین آمدن دوام ازدواج است. به گفته سخنگوی سازمان ثبت احوال کشور، میانگین زندگی مشترک برای زوجین طلاق گرفته در بخشی از سال ۹۶، ۹ سال است که در ۶۷ درصد طلاق‌های ثبت شده عمر ازدواج کمتر از ۱۰ سال بوده است. ۱۱ درصد طلاق‌های ثبت شده نیز میانگین سال زندگی مشترک کمتر از یک سال داشته‌اند. دلیل این افزایش آمار طلاق چیست؟

### علل طلاق

اگر قبول کنیم که طلاق یک امر بایک مساله اجتماعی است، آن‌گاه نمی‌توانیم به راحتی یک علت را در این زمینه بررنگ کنیم و پذیرفته‌ایم که طلاق هم یک پدیده چندبعدی است که عوامل متعددی در به وجود آمدن آن دخیل هستند. این عوامل را می‌توان با توجه به خوداظهاری زوج‌هایی که برای پایان دادن به زندگی مشترک به محضر می‌روند، فهرست‌وار از عوامل جمعی مثل دخالت خانواده‌ها تا عوامل فردی مثل اعتیاد و عدم اشتغال گسترش داد، در این میان برخی طلاق را با قاطعیت به ارضا نشدن نیازهای جنسی زوج‌ها ربط می‌دهند، برخی طلاق را پدیده‌ای اقتصادی و برآمده از فقر مالی می‌دانند، برخی دیگر ماجرای خیانت زوجین را پررنگ می‌کنند و عده‌ای به فردگرایی حاصل از صنعتی شدن جوامع اشاره می‌کنند و می‌گویند مرد از طایفه به خانواده رسیدند و حالا به سمت فردیت حرکت می‌کنند و فضای مجازی به عنوان ابزاری تسریع‌کننده در این ماجرا تأثیرگذار است... همان‌طور که گفتیم طلاق می‌تواند در همبستگی میان چند عامل از اینها که یاد شد، مهر جدایی را به انتهای یک ازدواج اضافه کند اما از یک نکته نمی‌توان به راحتی عبور کرد که آن چیزی که بیش از این

نظر نویسنده

طلاق در اسلام منفورترین حلال نامیده می‌شود، در جامعه اسلامی طلاق مثل چاقوی جراحی می‌ماند، یعنی تا وقتی هیچ راه دیگری نباشد، نباید به طلاق فکر کرد، همین کلمه نباید می‌توانست و می‌تواند همان وجدان جمعی باشد که از بنیان ازدواج دفاع می‌کند، این وجدان جمعی ضمانتی است برای بقا.







## کاریزمای ترامپ علیه نهاد لیبرال دموکراسی

فرانسیس فوکویاما، فیلسوف آمریکایی و متخصص اقتصاد سیاسی گفت اضمحلال سیاسی آمریکا در چهار سال گذشته افزایش یافته است. فوکویاما در دانشگاه سیاتل آمریکا، در یک سخنرانی به معرفی کتاب جدید خود تحت عنوان «هویت: نیاز به کرامت و سیاست نارضایتی» پرداخت

از اینکه به سیاتل بازگشته‌ام بسیار خوشحالم. من چهار سال قبل برای معرفی کتابم تحت عنوان «نظم سیاسی و اضمحلال سیاسی» اینجا بودم. در این فاصله چهار ساله متأسفانه اضمحلال سیاسی در آمریکا افزایش یافته است. این در واقع بهترین موقعیت برای معرفی کتاب کنونی است. مخلص کلام این است که سیاست جهانی و سیاست آمریکا به نحو چشمگیری دچار تغییر شده است. در بیشتر سال‌های قرن بیستم، سیاست اساساً حول محور دوقطبی اقتصادی میان جریان چپ و جریان راست بود. جریان چپ خواهان برابری بیشتر و توزیع عادلانه‌تر ثروت و دسترسی بهتر به خدمات اجتماعی و امثالهم بود، و جریان راست نیز خواهان بازار آزاد، آزادی فردی و امثالهم بود. این سیاست به شکل روزافزون جای خود را به سیاست هویت داده است. معنای آن این است که افراد حول محور ترجیحات اقتصادی گردهم نمی‌آیند، بلکه حول محور اینکه هویت آنها چیست، گردهم می‌آیند. این هویت در اغلب موارد بر قومیت، نژاد و برخی ویژگی‌های ثابت دیگر آنها مبتنی است. اگر دنبال یک مثال زنده و گویا در باره معنای این حرف در سیاست خودمان باشید، کافی است به انتخابات میان دوره‌ای آمریکا هفته گذشته نگاه کنید. در ماه‌های منتهی به این انتخابات، پل رایان (رئیس مجلس نمایندگان آمریکا) به دونالد ترامپ (رئیس جمهور آمریکا) توصیه کرده بود در کارزار تبلیغاتی روی مسائل اقتصادی مانور بدهد و به مسائلی مانند این اشاره کند که آمار بیکاری ما به ۳٫۷ درصد کاهش یافته است، حقوق و دستمزد ده‌ها در حال افزایش است، رشد اقتصادی بسیار بالاست و غیره، و اینکه شما می‌توانید این دستاوردها را به برنامه کاهش مالیاتی حزب جمهوریخواه نسبت دهید. ترامپ مودبانه حرف او را شنید - البته من نمی‌دانم که آیا او اصلاً مودبانه به حرف کسی گوش می‌کند یا خیر. او گوش کرد اما این پند و اندرز را رد و نادیده گرفت. در عوض، چیزی که ما از ترامپ در کارزارهای تبلیغاتی می‌شنیدیم مانور دادن روی مسائلی مانند حرکت کاروان‌های مهاجران برای تجاوز به آمریکا، قصد خود برای پایان دادن به قانون اعطای شهروندی بر اساس تولد و اعزام نظامیان آمریکایی به مرز برای جلوگیری از این تجاوز بیگانگان بود. این نشان می‌دهد که وقتی دلمشغولی یک نفر مساله هویت باشد، روی چه چیزهایی تأکید می‌کند. او به تصور خود دارد از هویت آمریکایی در برابر این تهدید از بیرون دفاع می‌کند.

این امر به دلایل متعدد و کاملاً روشن برای دموکراسی خوب نیست. تحولات آمریکا تحولاتی منحصر به فرد نیست، بلکه بخشی از یک روند جهانی است. در یک دهه گذشته، ما شاهد ظهور دولت‌های پوپولیستی مشابه در دموکراسی‌های تثبیت شده بوده ایم. در مجارستان حزب فیدز به رهبری ویکتور اوربان (نخست وزیر) در سال ۲۰۱۰ به قدرت رسید. فیدز یک حزب ملی‌گراست که هویت ملی مجارستان را حول محور قومیت مجاری تعریف کرده است که این تعریفی مساله ساز است زیرا همه کسانی که در مجارستان زندگی می‌کنند از قوم مجار نیستند. در لهستان نیز شما شاهد روی کار آمدن حزب قانون و عدالت بودید. به قدرت رسیدن رجب طیب اردوغان رئیس جمهور ترکیه نیز در این روند قابل ارزیابی است. ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور روسیه، نیز به نوعی یکی از اولین سیاستمداران

پوپولیست بود. او در انتخاباتی مشروع به پیروزی رسید و از این قدرت برای تحکیم اختیارات خود در قوه مجریه و سپس تضعیف نهادهای دیگری که در یک نظام لیبرال دموکراسی باید وجود داشته باشند، استفاده کرد. این همان تهدیدی است که ما با آن مواجهیم. این مانند تجاوز نظامی یا خرابکاری دوره جنگ سرد، لزوماً تهدیدی بیرونی نیست بلکه تهدیدی درونی است. این تهدیدی علیه نهادهای درونی است.

دانشمندان علوم سیاسی تعریفی واحد و مبتنی بر اجماع برای پوپولیسم ارائه نکرده‌اند. من تعریف خودم را به شما می‌گویم. این تعریف برای برخی از این موارد کاملاً کارساز است. یک رهبر پوپولیست عمدتاً با یک سیاست دارای سبک تعریف می‌شود که در آن می‌کوشد ارتباطی شخصی میان خودش و مردم برقرار کند. این ارتباط بر کاریزمای آن رهبر مبتنی است اما این رهبر پوپولیست را به صورت خودکار به یک رهبر ضد نهاد تبدیل می‌کند. نظام لیبرال دموکراسی فقط به انتخابات محدود نمی‌شود، بلکه نظم مبتنی بر قانون اساسی و حاکمیت قانون را نیز شامل می‌شود.

نظم مبتنی بر قانون اساسی و حاکمیت قانون، با ساز و کار موسوم به «نظارت و موازنه» (check and balance) قدرت را محدود می‌کند. کاری که یک رهبر کاریزماتیک پوپولیست می‌کند حمله به این نهادهاست و توجهش نیز این است که

### نظر

**تعریف پوپولیست‌ها از مردم بسیار محدود کننده و طرد کننده است. این متأسفانه یکی دیگر از ویژگی‌های رئیس جمهور کنونی آمریکاست که هم از عنصر کاریزماتیک و هم از این عنصر محدود کننده و طرد کننده برخوردار است**



من منتخب و نماینده مردم هستم و مردم از من می‌خواهند این کار و آن کار را بکنم و این دادگاه‌ها و این روزنامه‌نگاران و این نظام دیوان سالاری، نمی‌خواهند من کاری را که مردم از من می‌خواهند انجام دهم. این به یک حمله نظام مند به نهادها می‌انجامد. این روند در همه کشورهایی که به آنها اشاره کردم، در هلند، مجارستان، ترکیه، روسیه، مشاهده می‌شود. در این کشورها دادگاه‌ها به حاشیه رانده شده‌اند یا افراد نزدیک به حزب حاکم را در آنها گنجانده‌اند. در این کشورها رسانه‌ها و مطبوعات را مرعوب می‌کنند و احزاب مخالف را نیز عمدتاً به حاشیه می‌رانند و به آنها اجازه نمی‌دهند در شرایط برابر در رقابت‌های انتخاباتی حضور یابند. یک ویژگی مهم دیگر این نوع جدید از پوپولیسم که آن را به یک پوپولیسم راستگرایانه و نه پوپولیسم چپگرایانه، تبدیل می‌کند این است که وقتی رهبران پوپولیست در باره «مردم» حرف می‌زنند به همه مردم اشاره نمی‌کنند. آنها - مثل مجارستان که به آن اشاره کردم - معمولاً به زیرمجموعه معینی از جامعه بر حسب ویژگی قومی یا نژادی یا بر مبنای درک سنتی تری از معنای مردم اشاره می‌کنند، و تعریف آنها شامل تنوع و تکت در میان جمعیت مردم ساکن کشور نمی‌شود. از این لحاظ، تعریف آنها از مردم بسیار محدود کننده و طرد کننده است. این متأسفانه یکی دیگر از ویژگی‌های رئیس جمهور کنونی آمریکاست که هم از عنصر کاریزماتیک و هم از این عنصر محدود کننده و طرد کننده برخوردار است. وقتی او به عنوان نامزد حزب جمهوریخواه برای انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ انتخاب شد، او در سخنرانی پذیرش نامزدی از عبارتی استفاده کرد که از جزوه راهنمای شخصیت‌هایی مانند نینتو موسولینی گرفته شده بود و می‌گفت: «فقط من مشکلات شما را درک می‌کنم و فقط من می‌توانم آنها را برطرف کنم.» معنای این حرف این بود که نهادها، حزب جمهوریخواه، یا یک رشته سیاست‌های معین نمی‌تواند مشکلات آمریکا را برطرف کند، بلکه فقط من هستم که می‌توانم این کار را بکنم. این رئیس جمهور هم مثل بقیه رهبران پوپولیست دیگر یک رهبر ضد نهاد است که وقتی به قدرت رسید به همه دستگاه‌های اطلاعاتی حمله کرد چون از نتیجه‌ای که آنها در باره مداخله روسیه در انتخابات آمریکا به آن رسیده بودند، خوشش نمی‌آمد. او رسانه‌های جریان اصلی را دشمنان مردم آمریکا توصیف کرد. فکر می‌کنم نفر قبلی از رهبران جهان که از این عبارت استفاده کرد احتمالاً جوزف استالین بود. او (ترامپ) بی‌وقفه به اف‌بی‌آی خودش و وزارت دادگستری خودش حمله کرده است. او به تازگی وزیر دادگستری خود را برکنار کرد. همه اینها به سبب این است که آنها فقط کاری را می‌کنند که در یک جامعه مبتنی بر حاکمیت قانون انتظار آن می‌رود، یعنی قوه قضاییه مستقل که هیچ کس را بالاتر از قانون نمی‌داند.

به نظر من، این همان بحرانی است که نظام‌های دموکراتیک اکنون با آن مواجهند. علل ظهور این رهبران پوپولیست چیزی است که من در این کتاب کوشیده‌ام توضیح دهم. توضیح معمولی این است که این‌ها همه به جهانی شدن و اقتصاد ربط دارد. این روند قطعاً با اینها ربط دارد. جهانی شدن موجب ثروتمند شدن همه شده است. رشد اقتصادی از دهه ۱۹۷۰ تا دهه ۲۰۰۰ چهار برابر شده است. این یعنی اینکه

ثروت بسیار زیادی تولید شده است و ثروتمندان بسیاری با به عرصه گذاشته اند و بر تعداد اولیگارش ها در تقریباً همه کشورهای افزوده شده است. اما این ثروت جدید به صورت برابر توزیع نشده است چون چیزی که نظریه تجارت به شما می گوید این است که هرچند در رژیم تجارت آزاد، کالاهای مردم و سرمایه گذاری و خدمات، آزادانه از مرزهای بین المللی جابه جا می شوند و سود آن به همه طرف های تجارت می رسد، اما همه افراد در همه کشورهای ثروتمندتر نمی شوند و به ویژه افرادی که نسبتاً مهارت کمتر و سطح تحصیلات پایین تری دارند، در کشورهای ثروتمند بیکار می شوند و در کشورهای فقیر از فرصت ها برای رساندن خود به طبقه متوسط بی بهره می مانند. این دقیقاً چیزی است که در بسیاری از دموکراسی های توسعه یافته رخ داد. در آمریکا، در انگلیس، در دیگر بخش های اروپا، بسیاری از صنایع تولیدی به کشورهای شرق آسیا یا جنوب آسیا یا دیگر بخش های جهان در حال توسعه، کوچ کرده اند و درآمدهای بسیاری از مردم به شدت تحت تاثیر قرار گرفته است اما نیمی از همه آمریکایی ها امروز در سال ۲۰۱۸ به نسبت سال های دهه ۲۰۰۰ به معنای واقعی کلمه افزایش درآمد نداشته اند. در واقع آنها مدتی طولانی افزایش حقوق و درآمد نداشته اند. بنابراین، این پس زنی در برابر جهانی شدن به برخی از نارضایتی های این سیاستمداران پوپولیست دامن زده است اما جنبه دیگر که من فکر می کنم برخی آن را درست درک نکرده اند جنبه فرهنگی است که با هویت ارتباط دارد. من تا لحظاتی دیگر هویت را تعریف نخواهم کرد. این مساله یک جنبه فرهنگی مهم دارد که توضیح می دهد چرا احزاب پوپولیست و احزاب پوپولیست راستگرا در مقایسه با احزاب چپگرای پوپولیست بیشتر ظهور یافته اند. اگر به این بیندیشید، پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸، شما باید شاهد ظهور کنشگری چپگرایانه و خشم و اعتراضات چپگرایانه می بودید. ما اندکی از این را مشاهده کردیم که نمونه آن در جنبش تسخیر وال استریت و جنبش هایی مشابه آن بود. اما احزاب بزرگی که پس از آن ظهور یافتند همگی جزء جریان راست بودند. جنبش تی پارتی در سال ۲۰۱۰ پس از انتخاب باراک اوباما به ریاست جمهوری آمریکا ظهور یافت و شما شاهد رشد و ظهور احزاب پوپولیست در سرتاسر اروپا، مانند جبهه ملی در فرانسه، حزب آزادی در هلند و غیره بودید که همگی ضد مهاجرت و ضد اتحادیه اروپا بودند و همگی توجه خود را بر جذب قشر کارگر متمرکز کرده بودند که پدیده جهانی شدن موجب نادیده گرفتن آنها شده بود. اما پیامی که این مردم دریافت می کردند یک پیام فرهنگی بود. چیزی که آنها به آن رای می دادند رای بر اساس مسائل فرهنگی و به ویژه مسائلی مانند مهاجرت بود. پس مساله اصلی همه این احزاب و دلیل بیزاری آنها از اتحادیه اروپا در اروپا این است که آنها فکر می کنند اتحادیه اروپا دروازه ها را به روی میلیون ها نفر از مهاجرانی می گشاید که از خارج می آیند و مشاغل آنها را به سرقت می برند و دولت های رفاه آنها را تضعیف می کنند و غیره. همین مساله هویت است که به این جنبش قدرت بخشیده است.

معنای هویت (Identity) چیست؟ یک تلقی عمومی از واژه هویت وجود دارد و شما این واژه را مثلاً در گواهینامه رانندگی خودتان می بینید. اما منظور من این معنای واژه هویت نیست. معنای امروزی این واژه از دید من سه مولفه دارد. یکی از این مولفه های امروزی نیست، ویژگی همگانی روانشناسی انسان چیست؟ افلاطون در کتاب جمهوری این مولفه را «تیموس»

(thymos) می نامد. به گفته افلاطون این تیموس بخشی از روح است. او می گوید روح یک بخش تمنا کننده و یک بخش محاسبه گر دارد. اما افلاطون می گوید آیا در روح بشر یک بخش سوم نیز وجود ندارد که خواستار احترام است؟ این بخش در واقع از دیگران می خواهد ارزش و شان و منزلت و کرامت مرا به رسمیت بشناسند. این چیزی است که به نظر من، اقتصاددانان آن را واقعاً درک نمی کنند چون اقتصاددانان بخش تمنا کننده روح را که آن را «ترجیحات» می نامند درک می کنند. آنها همچنین بخش منطقی روح را نیز درک می کنند اما بخش شان و منزلت و کرامت و این حقیقت را درک نمی کنند که افراد اغلب خواهان این هستند که شان و منزلت آنها حتی به قیمت منافع اقتصادی خود آنها به رسمیت شناخته شود. من فکر می کنم ما شاهد چنین چیزی در سیاست ورزی اخیر هم در آمریکا و هم در اروپا بوده ایم. پس این مبانی روان شناختی هویت است. جنبه دوم به منبع خاصی از شان و منزلت مرتبط است. در جوامع آریستوکراتیک سنتی همه از این شان و منزلت بهره مند نیستند و فقط سلسله شوران، اشراف و کسانی که جان خود را به مخاطره می اندازند سزاوار احترام و شان و منزلت والا هستند. اما با ظهور مسیحیت و باور به برابری اخلاقی همگانی انسان ها مبانی شان و منزلت در غرب به تدریج تغییر کرد. شان و منزلت دیگر چیزی نبود که فقط مخصوص معدودی از نخبگان باشد، بلکه چیزی بود که همه مردم داشتند. طبق درک اولیه، این با انتخاب اخلاقی و توانایی انتخاب گزینه های اخلاقی درست، ربط پیدا می کرد و بعداً به احترام مبتنی بر خودمختاری تبدیل شد، اینکه ما می توانیم تصمیم بگیریم، اینکه ما انسان های آزادی هستیم که می توانیم خیر و شر را از هم تشخیص دهیم و به ویژه می توانیم



مشکل ملی گرایی مثل بسیاری از اشکال به رسمیت شناسی این است که تقاضا ابتدا به شکل تقاضا برای به رسمیت شناسی برابر آغاز می شود

اینگونه نیست که من باید انتظاراتم را تعدیل کنم و با انتظارات جامعه سازگار شوم، بلکه این جامعه است که باید تغییر کند و خود را تعدیل کند. این ارزش گذاری و این بالا بردن ارزش وجود درونی با مارتین لوتر و جنبش اصلاح طلبی پروتستانیسم شروع می شود چون لوتر می گوید مسیحی بودن به معنای آن نیست که فقط به شعار کلیسای کاتولیک بپردازیم که توجه آن فقط به بخش بیرونی است. لوتر می گوید بخش بیرونی شخص برای خداوند اهمیتی ندارد و چیزی که واقعاً حائز اهمیت است ایمان است. ایمان هم چیزی نیست که با چشم دیده شود. ایمان یک ویژگی وجود درونی است که دیگران شاید حتی از آن اطلاع نداشته باشند اما این تنها چیزی است که برای خداوند اهمیت دارد. بنابراین، این شخص درونی است که شما را مسیحی می کند، نه سازگاری با قواعد نهادی کلیسای کاتولیک. چیزی که لوتر با اصلاح طلبی پروتستانیسم با خود آورد این بود که همه را در اروپا مجبور کرد به این شخص درونی، به بهای اقتدار کلیسای کاتولیک، احترام بگذارند. این چیزی است که پس از جنبش اصلاح طلبی لوتر رخ داد.

حال اگر این را وارد بافت امروزی کنیم، ذهن خود به خود به سمت «جنبش من هم همین طور» کشیده می شود. چیزی که اینجا در میان است، اولاً مساله شان و منزلت است. زنان معتقدند انسان هستند و یک منبع شان و منزلت درونی دارند. آنها خود را یک شخص کامل می دانند که از ویژگی هایی چون هوش، دانش، تجربه، همدلی و همه چیزهایی که شما را به یک انسان کامل تبدیل می کنند، برخوردارند اما به رغم همه اینها، مردان شما را به چشم یک شیء جنسی می بینند که شما را خوار و خفیف می کند و شما را از لحاظ احترام و شان و منزلت در پله ای پایین تر از آنچه سزاوار آن هستید، قرار می دهد. مثل جنبش اصلاح طلبی پروتستانیسم، قرار نیست زنان پیاموند که با این هنجارهای مرد-ساخته کنار بیایند و آن را بپذیرند، بلکه این هنجارها باید تغییر کند. جامعه بیرونی است که باید خود را با این شخص درونی و وجود اصیل درونی سازگار کند و این چیزی است که الان دارد اتفاق می افتد که یک نمونه آن همین جنبش «من هم همین طور» است. این جنبش اساساً یک انقلاب فرهنگی است که در آن روند تغییر و جابه جایی هنجارهای کلی جامعه به سوی احترام گذاشتن به این شخص درونی و وجود درونی آغاز شده است. مفهوم هویت همین است. ما این وجود درونی را داریم که شاید درک کاملی نیز از آن نداشته باشیم اما برای آن ارزش قائلیم و می خواهیم که به رسمیت شناخته شود. این چیزی است که جنبش هویت را به یک پدیده سیاسی تبدیل می کند زیرا این همان چیزی است که سیاست انجام می دهد، یعنی به رسمیت شناخته شدن در سطح عمومی.

بسیاری از جنبش های سیاسی کنونی بر نیاز به شان و منزلت مبتنی هستند. دموکراسی بر این تقاضا مبتنی است. در سال ۲۰۱۱، یک سبزی فروش تونس به نام محمد بوعیزی بود که یک گاری داشت که با دوره گردی امرار معاش می کرد. پلیس تونس گاری او را توقیف کرد. او به ادارات دولتی مراجعه کرد تا گاری خود را پس بگیرد اما آنها حتی جوابش را ندادند. او که از همه چیز نومید شده بود روی خودش بنزین ریخت و خود را آتش زد و این نقطه آغاز بهار عربی شد. علت اینکه این حادثه به شروع بهار عربی در کشورهای

انتخاب کنیم که بر خودمان حکومت کنیم.

جنبه سوم هویت نیز به درون و برون مربوط می شود. این در واقع با بخش امروزی مفهوم هویت ربط پیدا می کند. در هویت به معنای امروزی ما معتقدیم که یک وجود درونی داریم که شایسته سزاوار احترام جهان بیرون است اما ارزشی که ما برای این وجود درونی قائلیم بسیار بالاتر از همه هنجارها و قواعد و قوانین جامعه پیرامونی است. تنظیم و تعدیلی که در اینجا باید صورت بگیرد

شویم. این تجربه‌ای است که در ناسیونالیسم آلمانی در اواخر قرن نوزدهم مشاهده کردیم. تقاضای اولیه صرفاً برای متحد کردن مردم آلمانی زبان مختلف در اروپای مرکزی و شرقی بود اما این تقاضا سپس به یک ناسیونالیسم متکبرانانه تغییر ماهیت داد که تجلی نهایی آن در سوسیال ناسیونالیسم و آدولف هیتلر و فاجعه‌ای بود که از دل آن بیرون آمد.

بنابراین، این هم شکلی نه چندان خوشایند از رسمیت یافتن است. به نظر من، چیزی هم که امروز در خاورمیانه به عنوان انگیزه‌های مذهبی به چشم می‌خورد عملاً نوعی سیاست هویت است. بسیاری از جنگجویان جوانی که اروپا را و دیگر مناطق خاورمیانه را برای جنگیدن در کنار داعش ترک کردند، با چه انگیزه‌ای این کار را کردند؟ آیا آنها به نوع خاصی از اسلام گرویده بودند؟ این محتمل است. می‌دانید که سعودی‌ها روایت خاصی از اسلام را صادر می‌کنند که به این وضع انجامید. اما اگر به سابقه شخصی بسیاری از این جنگجویان دقت کنید، بسیاری از آنها مسلمانان اروپایی بودند که به نوعی دینداری والدین و اجداد خود و اسلام سنتی را رد کرده بودند اما احساس نمی‌کردند که به شکل مناسب و شایسته در جامعه اروپایی جذب شده‌اند. به نظر من، کاری که اسامه بن لادن و داعش کرد این بود که به آنها گفت شما عضوی از یک جامعه متفاوت هستید و به اروپا تعلق ندارید، بلکه عضوی از این امت اسلامی هستید که به آن ظلم می‌شود. به آنها می‌گفتند مسلمانان در سرتاسر جهان دارند کشته می‌شوند. می‌گویند وقتی اسامه بن لادن ۱۳ ساله بود نزد والدینش در اتاق خواب رفت و شروع کرد به گریه کردن. او تصاویر و فیلم بدرفتاری با فلسطینی‌ها در غزه را دیده بود و گفت به مسلمانان در همه جای دنیا ظلم می‌شود و آنها مورد بی‌حرمتی و بی‌احترامی قرار می‌گیرند. این در واقع به نوعی زمینه را برای تشکیل یک سازمان تروریستی که وی موسس آن بود مهیا کرد. مقداری زیادی از شور و حرارتی که در این شکل افراطی از اسلام دیده می‌شود تلاش برای یافتن هویت بود. آنها دچار سردرگمی هویتی بودند و این ایدئولوژی به آنها می‌گفت شما مسلمانانی هستید که باید به خود افتخار کنید، شما عضوی از جامعه‌ای هستید که یک سر آن در طنجه (سومین شهر مهم مراکش در نزدیکی جبل الطارق بین دریای مدیترانه و اقیانوس اطلس) و یک سر آن در اندونزی است. به شما دارد ظلم می‌شود، شما باید اختیار سرنوشت خود را در دست بگیرید و مبارزه کنید.

است اما در جهات مختلف دیگری نیز حرکت می‌کند که لزوماً به اندازه دموکراسی از لحاظ اخلاقی تعالی بخش نیست. پس از انقلاب فرانسه عملاً دو گرایش اصلی در سیاست اروپایی مشاهده می‌شود. یکی از آنها گرایش دموکراتیک و حقوق بشری بود که انقلابیون در پاریس آن را تبلیغ می‌کردند و این گرایش به همه بخش‌های دیگر اروپا نیز گسترش یافت. اما گرایش دیگر ملی‌گرایانه بود که در اینجا هم البته مساله‌ها و منزلت در میان بود اما این شأن و منزلت به همان معنای شان و منزلت همگانی و جهانی بر مبنای برابری انسان‌ها نبود بلکه فقط شان و منزلت مردم فرانسه در برابر مردم دیگر بود. بعد از انقلاب فرانسه پروس‌ها و اتریشی‌ها و بسیاری از کشورهای خارجی دیگر به فرانسه حمله کردند و کل ملت فرانسه حول محور پرچم سه رنگ متحد شدند تا بیگانگان را بیرون کنند و در حقیقت این شور و حمیت ملی گرایانه بود که ارتش فرانسوی‌ها را به سرتاسر اروپا برد تا یک امپراتوری قاره‌ای تشکیل دهند. در کل قرن نوزدهم، این دو شکل از به رسمیت شناسی، یعنی به رسمیت شناسی همگانی حقوق بشر و به رسمیت شناسی نسبی یک ملت با یکدیگر برای تسلط بر اروپا در رقابت بودند و متأسفانه این دومی بود که در نهایت غالب شد. تا اوت ۱۹۱۴، که ما همین چند روز قبل یکصدمین سالگرد پایان جنگ جهانی اول را گرامی داشتیم - و من فکر می‌کنم بیشتر اروپایی‌ها امروز آن جنگ را یک فاجعه تمام عیار تلقی می‌کنند که تمدن اروپایی را تضعیف کرد - ناسیونالیسم مهار نشده بود که به آن جنگ و ۲۰ سال بعد به جنگ جهانی دوم انجامید. این نیز نوعی به رسمیت شناسی است. ملی‌گراها می‌گویند مردم ما به رسمیت شناخته نشده‌اند. آنها فقط در صورتی به رسمیت شناخته می‌شوند که در کشور خودشان و تحت حاکمیت دولت خودشان زندگی کنند اما الان در امپراتوری اتریش، امپراتوری مجارستان، امپراتوری روسیه و در قلمرو سیاسی دیگران زندگی می‌کنیم و به عنوان یک انسان‌های آزاد و برابر به رسمیت شناخته نشده‌ایم. مشکل ملی‌گرایی مثل بسیاری از اشکال به رسمیت شناسی این است که تقاضا ابتدا به شکل تقاضا برای به رسمیت شناسی برابر آغاز می‌شود. ملی‌گراها می‌گویند ما می‌خواهیم فقط مثل کشورهای دیگر جهان باشیم. اما این سپس به سرعت به نوعی احساس برتری تبدیل می‌شود و تقاضای آنها در واقع این است که ما می‌خواهیم به عنوان انسان‌های بهتر و برتر به رسمیت شناخته

مانند مصر، سوریه، لیبی و کشورهای عربی دیگر انجمن‌های این بود که شهروندان این کشورها پدیده بسیار آشنایی را در این حادثه می‌دیدند. در یک نظام خودکامه شما از کمترین احترامی که انسان سزاوار آن است برخوردار نیستید. انسان سزاوار است که پاسخ بشنود. اگر قرار است شما وسیله امرار معاش را موقوف کنید، حداقل باید به من بگویید که من کدام قانون را نقض کرده‌ام و چرا با من این رفتار را کرده‌اید. اما مقامات دولتی تونس نمی‌خواستند جواب بدهند چون خود را مجبور به این کار نمی‌دیدند و به هیچ کس پاسخگو نبودند.

بنابراین، من فکر می‌کنم انگیزه‌های که پشت انقلاب‌های به اصطلاح رنگی در بسیاری از کشورها وجود داشت و بسیاری از مردم را برای اعتراض به نحوه زندگی در حکومت‌های استبدادی به خیابان‌ها کشاند، همین نیاز و تقاضای ساده برای به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک شهروند بود. نظام لیبرال دموکراسی ما را به رسمیت می‌شناسد. این نظام با به رسمیت شناختن حقوق ما انسانیت ما را به رسمیت می‌شناسد. ما در این نظام از حق آزادی عقیده، حق آزادی بیان، حق آزادی تشکیل انجمن و حق مشارکت در امور سیاسی از طریق رای دادن برخورداریم. همه حقوقی که ما بر اساس قانون اساسی از آنها برخورداریم، به نوعی به منزله به رسمیت شناختن نمادین این حقیقت است که هر شهروندی سهم برابری از قدرت و حق برابری برای بیان و غیره دارد. این در واقع مبنای اخلاقی نظام‌های لیبرال دموکراسی است. در سال ۲۰۱۳، پس از محمد بوعزیزی، قیام دیگری در اوکراین شکل گرفت که اوکراینی‌ها حالا آن را انقلاب شان و منزلت می‌نامند. در آنجا نیز مساله مشابهی مطرح بود. آنها رئیس جمهوری به نام ویکتور یانوکویچ داشتند که می‌کوشید اوکراین را دوباره به یکی از اقمار روسیه تبدیل کند و به سوی این نظامی که ولادیمیر پوتین درست کرده بود، بکشاند. این نظامی بود که یانوکویچ می‌خواست در اوکراین از آن سود ببرد اما بسیاری از جوانان اوکراینی این را نمی‌خواستند. آنها می‌خواستند در یک جامعه آموزشی زندگی کنند که در آن دولت با احترام با شهروندان رفتار می‌کند و برای منافع عمومی خدمت می‌کند و فقط به دنبال منافع شخصی خود و نخبگان حاکم نیست. این ماشه یک تغییر بزرگ در سیاست اوکراین را چکاند و در اینجا هم مساله شان و منزلت مساله اصلی بود.

بنابراین، شان و منزلت مبنای دموکراسی



به نظر من، چیزی هم که امروز در خاورمیانه به عنوان انگیزه‌های مذهبی رادیکال به چشم می‌خورد عملاً نوعی سیاست هویت است



افلاطون می‌گوید آیا در روح بشر یک بخش سوم نیز وجود ندارد که خواستار احترام است؟ این بخش در واقع از دیگران می‌خواهد ارزش و شان و منزلت و کرامت مرا به رسمیت بشناسند



جعفر حسن خانی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی

# فروپاشی ممکن نیست

بحران فروپاشی یک برساخته رسانه‌ای است

## انفجار فزاینده توقعات پشیمان احساس فروپاشی

پمپاژ احساس فروپاشی و بحران لزوماً در بستر آماده‌قابلیت رشد و نمو دارد. بستر اجتماعی جامعه ایران آماده دریافت بذر احساس فروپاشی و بحران وجود نارضایتی‌های اجتماعی است. بخشی از نارضایتی‌های اجتماعی حاصل ناکارآمدی تیم مدیریتی دولت تدبیر و امید است و بخش دیگری از نارضایتی‌های اجتماعی حاصل انفجار فزاینده توقعات است تا همایندی بحران‌ها. انفجار فزاینده توقعات از یک سو حاصل وعده‌های انتخاباتی و برجامی رئیس‌جمهور و جریان سیاسی متبوع و مطلوب او بوده و از دیگر سو حاصل رویکرد تطبیقی‌های بودی رسانه‌های منتقد، مخالف و معاند جمهوری اسلامی است. این رسانه‌ها با مقایسه جمهوری اسلامی ایران با اتویپای هالیوودی و نه واقعی از حکومت پهلوی و پساجمهوری اسلامی در رسانه‌های معاند و مخالف تلاش می‌کنند نارضایتی عمومی از وضع موجود را بالا برده تا در پی شکل‌گیری این «نگرش» بتوانند «کنش» اعتراضی مردم ناراضی را شکل دهند.

## از همایندی حول گزاره تقلب گسترده تا همایندی حول گزاره فروپاشی

جامعه ایرانی بیش از اینکه با همایندی بحران‌ها مواجه شده باشد با همایندی نیروهای سیاسی حول گزاره «جمهوری اسلامی در آستانه فروپاشی» مواجه است. پیش از این هم جامعه ما شاهد همایندی‌های این چنینی بوده است. سال ۱۳۸۸ و همایندی نیروهای سیاسی پوزبسیون و اپوزبسیون حول گزاره و دروغ بزرگ «تقلب گسترده در انتخابات» نمونه دیگری از چنین همایندی‌ها است. در همایندی‌هایی این چنینی بخش گسترده‌ای از نیروهای سیاسی فارغ از مخالفت‌ها و مناقشات جدی که با هم دارند برای مواجهه با جمهوری اسلامی حول یک گزاره مشترک به تفاهم رسیده و مبتنی بر آن منطق مخالفت‌های خود علیه جمهوری اسلامی را سازمان می‌دهند. بحران فروپاشی یک برساخته رسانه‌ای است که در رسانه‌ها شکل گرفته و با به‌کارگیری آن توسط نیروهای سیاسی جریان‌های مختلف ضریب خورده و در جامعه ایران اجتماعی شده است.

«آیا جمهوری اسلامی در آستانه سقوط است؟» این سوالی است که بیش از همیشه امروز شنیده می‌شود. سوالی که در نتیجه اجتماعی شدن گزاره «جمهوری اسلامی در آستانه فروپاشی» شکل گرفته است. با عمومی شدن این گزاره در برخی لایه‌های اجتماعی سوالی که مطرح می‌شود این است که این گزاره توسط چه کسانی مطرح و در چه مکانیزم و فرآیندی اجتماعی شده است؟

## همایندی بحران‌ها یا همایندی نیروهای سیاسی حول گزاره بحران

برخی بر این باورند که با انباشت مجموعه‌ای از بحران‌ها، کشور در شرایطی قرار گرفته است که در آستانه فروپاشی است. از جمله افرادی که بر این باور است می‌توان به محمد فاضلی، استاد دانشگاه شهید بهشتی و معاون رئیس مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری اشاره کرد. او از این وضعیت با عنوان «همایندی بحران‌ها» یاد می‌کند.

از نظری و هم‌فکران او ترکیب ترامپ، بن‌سلمان، داعش و ناامنی‌های منطقه، بحران‌های محیط زیستی و ناکارآمدی ساختار سیاسی فراتر از دولت، کشور را در آستانه انفجار اجتماعی و فروپاشی قرار داده است. اما واقعیت این است که ما بیش از اینکه با واقعیت امکان فروپاشی مواجه باشیم برساخته رسانه‌ای آن مواجهیم. ما بیش از اینکه با ناکارآمدی حکومت مواجه باشیم با ناکارآمدی برخی از حکمرانان مواجه هستیم. شرایطی که از آن به عنوان همایندی بحران‌ها یاد می‌شود در بیشتر موارد، نمونه‌هایی از بحران‌های مسبوق به سابقه بوده و در طول ۴۰ سال گذشته جامعه ما با آن مواجه شده، اما فرونپاشیده است. از جمله نمونه‌های آن می‌توان به مقطع زمانی بعد از ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا و هم‌پیمانانش به عراق و افغانستان اشاره کرد. مقطعی که ۱۲۷ نفر از نمایندگان اصلاح‌طلب مجلس با روحیه‌ای بخته طی نامه‌ای به رهبر معظم انقلاب از همایندی بحران‌ها و فروپاشی و لزوم نوشتن‌شان جام زهر گفتند.

اما هم‌اکنون نه در وضع همایندی بحران‌ها که در وضع مواجهه با مجموعه‌ای از نظام مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هستیم.

# گفتارها

## رسولان فروپاشی و گذار از مشکل مدیریتی به بحران سیاسی

سازمان منافقین و سلطنت طلبان دو جریان اصلی «بر حکومت» هستند که گزاره فروپاشی جمهوری اسلامی را مورد توجه قرار داده و ضریب می دهند.

در داخل کشور نیز دو گروه ۱- حامیان احمدی نژادی و ۲- نیروهای مرکز بررسی های ریاست جمهوری دولت تدبیر و امید در ضریب دادن این گزاره در نیروهای «در حکومت» نقش آفرین هستند. طرح تحلیل ها از این قبیل که خیزشی عمومی در راه است از سوی احمدی نژاد و اطرافیان وی یا انتشار تولیدات رسانه ای نظیر کلیپ سقوط توسط مرکز بررسی های استراتژیک ریاست جمهوری نمونه های عینی همراهی پیش دستانه با این همانندی از سوی این دو نیروی «در حاکمیت» است.

باقی نیروهای سیاسی معاند و مخالف جمهوری اسلامی در مرحله بعد به مروجان این گزاره پیوسته اند. نمونه متاخرش نیروهای اصلاح طلب هستند که فرصت طلبانه سعی در برجسته کردن گزاره بحران فروپاشی می کنند. این نیروها در بستر ناکارآمدی دولت مورد حمایت خود با الصاق ناکارآمدی به ساختار سیاسی نه دولت مورد حمایت و همچنین با بزرگ نمایی بیش از حد ناکارآمدی فرصت طلبانه تلاش می کنند مخالفت خود با جمهوری اسلامی را سازمان دهند.

طرح این مساله که مشکل کشور سیاسی است و راه حل سیاسی دارد از سوی نیروهای اصلاح طلب را در همین راستا می توان تحلیل کرد.

بر همگان واضح است که مشکل کشور مدیریتی و اقتصادی است نه سیاسی، با این وجود بیشتر اصلاح طلبان به عنوان نیروهای منتقد و مخالف جمهوری اسلامی فرصت طلبانه تلاش می کنند با طرح «بحران سیاسی» به جای مسئولیت پذیری در مقابل «مشکل مدیریتی» برآمده از حمایت سیاسی خود در همانندی شرکت کنند تا راه حل سیاسی خود را بر دیگر راه حل ها تفوق بخشد.

## رادیکالیزم نشانه فروپاشی یا وابستگی اپوزیسیون

برخی نگاه های جامعه شناسانه بر این باور است که هرچه مخالفت ها علیه یک نظام سیاسی خشونت آمیزتر شود، نشانه نزدیک شدن به زمان فروپاشی آن نظام سیاسی است. نمونه متاخر این پدیده سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران را می توان در دهه های ۴۰ و ۵۰ شمسی شاهد بود. با شکل گیری احساس بن بست سیاسی برای اصلاح ساختار در میان نیروهای منتقد و مخالف و دست به اسلحه بردن این نیروها در حکومت پهلوی و نهایتاً شکل گیری پدیده چریک، نشانه های فروپاشی نظام پهلوی بیش از همیشه پدیدار شد.

مبتنی بر همین تحلیل و نگاه برخی از تحلیلگران بر همین باورند که بروز و ظهور پدیده هایی نظیر «ری استارت»، «آمد نیوز» و شکل گیری تجمعات اعتراضی خشونت آمیز در برخی شهرها نشانه های شکل گیری احساس بن بست سیاسی و در نتیجه رادیکال تر شدن مخالفان شده و خشونت می که شاهد آن هستیم معلول این روند است.

اما سوالی که مطرح است اینکه چقدر می توان رادیکالیزم موجود را حاصل شکل گیری احساس بن بست سیاسی در

نیروهای سیاسی منتقد، مخالف و معاند دانست؟ اگر قرار بود احساس بن بست به رادیکالیزم منتج شود، احتمالاً پیش از انتخابات شوراهای شهر، مجلس و ریاست جمهوری گذشته که حاکمیت برای منتقدین جایی را در نظر نگرفته بود، زمان مناسبتری بود.

احساس بن بست سیاسی با روی کار آمدن برخی منتقدین و مخالفین و تصاحب برخی مناصب سیاسی کشور از سوی ایشان آن هم در درون ساختار جمهوری اسلامی و با خود آگاهی این ساختار سیاسی قدر بسیاری قابل قبول نیست. القای بن بست سیاسی بعد از انتخابات های اخیر قدر معنایی بر ساخته رسانه ای و غیر واقعی می نماید. آنچه که ما شاهد هستیم بیش از آنکه نشانه فروپاشی باشد نشانه امر دیگری است.

از آنجایی که بخش قابل توجهی از مخالفین و معاندین جمهوری اسلامی وابسته هستند و منابع مالی شان از سوی کشورهای متخاصم ایران تامین می شود، لذا کنش ایشان را

اپوزیسیون فعال در ارائه تصویر وضع موجود در جامی زنده و در دو مورد دیگر شکل دهنده ایدئولوژی، هیچ چشم انداز قابل تصور و توافقی ندارد. رهبری منسجم هم در پس وجود ایدئولوژی منسجم شکل می گیرد، لذا در نبود ایدئولوژی، جست و جوی «رهبری منسجم کننده» سخنی بس گزاف است

باید نشانه وابستگی شان دانست. روی کار آمدن هم زمان ترامپ در آمریکا و بن سلمان در عربستان و هم افزایی این دو با نتانیاهو را باید عامل رادیکالیزم اپوزیسیون دانست. همواره مواضع اپوزیسیون ایران تابعی از خواست کاخ سفید بوده است. مقایسه تطبیقی عملکرد اپوزیسیون و آمد و شد روسای جمهور آمریکا می تواند اثباتی بر این مدعا باشد.

پس با لحاظ این موارد باید تاکید داشت که ما در شرایط بن بست سیاسی و رادیکالیزم برآمده از آن که نشانه فروپاشی است نیستیم، بلکه در شرایط مواجهه با اپوزیسیون وابسته ای هستیم که منبع وابستگی ایشان اراده کرده به طرز عریان تری با جمهوری اسلامی به مقابله پردازد. تلاقی بن سلمان، ترامپ و نتانیاهو دلیل رادیکالیزم اپوزیسیون وابسته به ایشان است.

## بحران جمهوری اسلامی یا بحران اپوزیسیون

بیش از آنکه جمهوری اسلامی در بحران باشد این اپوزیسیون جمهوری اسلامی شامل منتقدین، مخالفین و معاندین هستند که دچار بحرانند. اپوزیسیون جمهوری اسلامی در هیچ یک از این سه لایه خود هیچ آلترناتیو و نسخه

جایگزینی ندارد و تنها مورد مشترک و مورد توافق در این نیروها پذیرش همین گزاره «جمهوری اسلامی در آستانه فروپاشی است» هست.

مجموع این جریان ها شاید بدانند چه نمی خواهند اما هیچ یک به طور قطع به یقین نمی دانند چه می خواهند و همراهی شان برای پیشبرد امکان فروپاشی را در بیشتر موارد باید در وابستگی شان جست و جو کرد. بحران آلترناتیو، بحران همبستگی و بحران وابستگی سه بحران بسیار مهم اپوزیسیون است که سازمان اپوزیسیون را وارد چرخه آنتروپی و اضمحلال کرده و رو به نابودی و خودتخریبی می کشاند.

منتقدین که در زمره آنان اصلاح طلبان هستند نسخه آلترناتیو شان که دولت تدبیر و امید است هم اینک سکان مدیریت اجرایی کشور را به عهده دارد و ناکارآمدی خود را به نمایش گذاشته است. مخالفین و معاندین هم آلترناتیو مورد توافق بین خودشان را هم ندارند چه رسد به ارائه آلترناتیو مورد توافق جامعه ایران.

آمریکا، رژیم صهیونیستی و عربستان هم به هیچ یک از مخالفین جمهوری اسلامی از جمله سازمان منافقین و سلطنت طلب ها به عنوان آلترناتیو نمی نگرد، بلکه از نظر آمریکا و متعهدانش اپوزیسیون بیشتر عوامل و عناصر فروپاشی هستند آن هم نه فروپاشی جمهوری اسلامی بلکه فروپاشی ایران. آلترناتیو دشمنان برای ایران تجزیه ایران به کشورهای کوچک و ضعیف است که در این میان معاندین بازیگران این سناریو هستند.

## فقدان ایدئولوژی و رهبری و بحران فروپاشی اپوزیسیون

برای فروپاشی و براندازی از میان همه عوامل دو عامل بیش از همه دارای اهمیت است؛ اول ایدئولوژی و دیگری رهبری. این دو عامل در کنار هم است که می تواند بسیج عمومی را شکل داده و با تصاحب خیابان نظام سیاسی را به چالش بکشد.

ایدئولوژی به معنای وجود یک نظام معنایی شامل اراده تصویری از وضع موجود و وضع موعود و ترسیم چگونگی حرکت از وضع موجود به وضع موعود است.

اپوزیسیون فعال در ارائه تصویر وضع موجود در جامی زنده و در دو مورد دیگر شکل دهنده ایدئولوژی، هیچ چشم انداز قابل تصور و توافقی ندارد. رهبری منسجم هم در پس وجود ایدئولوژی منسجم شکل می گیرد، لذا در نبود ایدئولوژی، جست و جوی «رهبری منسجم کننده» سخنی بس گزاف است.

نبود ایدئولوژی و رهبری دو فقدان بزرگ اپوزیسیون است که در کنار بحران آلترناتیو، بحران همبستگی و بحران وابستگی ایشان را در شرایط بحرانی و در معرض فروپاشی قرار داده است. منهای بهایی ها و بابی ها از جمله ازلی ها که مبنای ایدئولوژیک برای مقابله با ایران دارند و در این فقره یعنی ترویج احساس فروپاشی و تهییج احساس نارضایتی بسیار فعال هستند، تنها چسب نگهدار اپوزیسیون در کنار هم در یافت پول دشمنان و پرورش احساس نفرتی است که از جمهوری اسلامی در خود رشد داده اند.



# مرد تخریب‌چی

دولت ترامپ باید به سرعت دنده عوض کند



والتر راسمیل مید

تحلیلگر روزنامه وال استرییت ژورنال

دولت ترامپ از یک سو می‌خواهد یک ائتلاف جهانی قوی برای مقابله با چین بسازد و همزمان در تلاش است تا شروط تجارت کردن با شرکایی همچون آلمان و ژاپن را خودش مشخص کند. خوب حالا کاخ سفید چطور می‌تواند میان این دو ابتکار، یک نوع تعادل ایجاد کند؟

آیا دولت ترامپ می‌تواند یک رویکرد موافق دو حزب را در قبال چین پرورش بدهد تا چنانچه دموکرات‌ها به قدرت رسیدند، آن را یکسره به هم نریزند؟

برخلاف شوروی، چین تعامل موفقی با نظام بازار بین الملل داشته است و کانال‌های بیشتری برای اعمال نفوذ در سطح جهان دارد.

واشنگتن چگونه می‌تواند یک پاسخ هماهنگ جهانی را به این استیلاي چین داشته باشد؟

آیا دولت ترامپ مهارت کافی برای رتق و فتق تمام این امور را دارد یا نه؟

در اروپا، ترامپ خیلی رک و صریح تمام نواقص موجود در روابط آمریکا با متحدان کلیدی را به ایشان گوشزد می‌کند. او رابطه فراتلانتیک را معیوب شمرده اما خود یک دیدگاه بهتر و قانع‌کننده‌ای در این زمینه ارائه نکرد.

در تجارت هم همینطور است. ترامپ طرفدار توافق‌های دوجانبه است تا یکجانبه. او عمل متقابل را کلید درستکار بودن می‌داند. پیشنهاد او برای یک سازمان تجارت جهانی اصلاح شده چیست؟

نظر او در مورد حل و فصل دعوای‌های تجاری چیست؟ آیا ترامپ می‌تواند اقتصاد بین‌الملل را درگیر یک سری شوک‌های بی‌انتهای تجاری کند؛ اما در عین حال لطمه‌ای به پیشرفت آینده کشور که آینده خود او و حزب او سخت بدان وابسته است، وارد نیارد؟

دونالد ترامپ پیش از ورود به عالم سیاست، یک ساختمان‌ساز و برج‌ساز بود. اما او در سیاست خارجی، یک تخریب‌چی است. فشار روند حوادث جهان به گونه‌ای است که او مجبور خواهد بود ظرف ماه‌های آینده در تبیین اهدافش، شفاف عمل کند.

مرحله دوم، راه مرحله سوم را باز می‌کند و راحت‌تر می‌توان متوجه شد که این دولت می‌خواهد جهان را به کجا ببرد و آیا موفق خواهد بود یا نه.

رنگ باخته است. کشورهای نظیر ترکیه، هند، برزیل و نیجریه هم شاهد رشدی سریع‌اند و هم همزمان کوشش می‌کنند پا به پای این پیشرفت و توسعه؛ حاکمیت ملی خود را محکم کنند، نه آنکه آن را همچون یک سرمایه مشترک به اشتراک بگذارند.

سیاست خارجی ترامپ از مواضع سیاست خارجی اوباما که دفاعی ضعیف از میراث لیبرال اینترناسیونالیسم بود فاصله گرفت و شاید به سراغ یک نگرش پایدار و قابل اتکای دیپلماتیک برود.

اما ترامپ اگر می‌خواهد از او به عنوان یک کشتی شکسته در دیپلماسی یاد نشود، دولتش باید به سرعت دنده را عوض کند. تخریب، اگر به ساختن چیزی بهتر منتهی نشود، خلاق نخواهد بود. بعد از گذر مرحله اول یعنی مرحله احتیاط و مرحله دوم یعنی هیچان، مرحله سوم که استراتژی و رهبری است، باید دنبال شود.

در خاورمیانه، قتل جمال خاشقچی و فاجعه انسانی یمن، دولت ترامپ را به صرافت انداخت گزینیه‌های استراتژیک را از نو مرور کند.

اینکه واشنگتن، منبع تامین سازوکار سیاست خاورمیانه‌ای خود را بر دو محور عربستان و اسرائیل بنیان نهاده است، اصلا منطقی نیست. واشنگتن باید یک نگرش و سیاستی را مبنای کار قرار بدهد که هم به متحدان منطقه‌ای اطمینان خاطر بدهد و هم جلوی جاه‌طلبی‌های برخی از متحدان منطقه‌ای خودسر را بگیرد.

خروج از توافق ایران کار آسانی بود، اما کار سخت‌تر، تهیه یک استراتژی منطقه‌ای است.

همچون مقامات سلف خود، ترامپ به دلیل نیات مورد قضاوت واقع نمی‌شود، بلکه این آثار عملکرد اوست که در محک قضاوت گذارده می‌شود.

سیاست دولت ترامپ در مورد چین، دیگر به نقطه انعطاف رسیده است. بازی با کارت تعرفه‌ها هم انجام شد. خوب حالا نگرش دولت برای آینده یک رابطه اقتصادی چیست؟

بهرغم برخی بدرفتاری‌های چین؛ این رابطه تا به حال به نفع هر دو کشور بوده است. اما اگر این رابطه دچار شکاف شود، این به ضرر بسیاری از تولیدکنندگان و صنایع و شرکت‌های آمریکایی تمام خواهد شد.

ترامپ پیش از ورود به عالم سیاست، یک ساختمان‌ساز و برج‌ساز بود اما در دیپلماسی، یک تخریب‌چی است.

سیاست خارجی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا سه مرحله دارد که تاکنون دو مرحله آن شامل یکی خویشننداری و دیگری تلاطم و آشوب پشت سر گذاشته شده است. مرحله سوم که تعیین‌کننده‌ترین مرحله محسوب می‌شود، اکنون در حال شکل‌گیری است.

ترامپ در سال نخست ریاست‌جمهوری در صحنه بین‌الملل خیلی محتاط ظاهر شد و غالباً تابع مشاوران اصلی بود. اما از سال دوم به این سو؛ با خروج هربرت مک‌مستر و گری کوهن از کابینه؛ ترامپ چهره رادیکال (افراطی) خود را به همگان نشان داد و با جهان یک جنگ تجاری بر سر تعرفه‌ها راه انداخت و چندین توافق را شامل توافق تجارت آزاد آمریکای شمالی، توافق هسته‌ای ایران، پیمان نیروهای هسته‌ای میان برد و اتحادیه جهانی پست را پاره کرد.

منتقدان ترامپ معتقدند که این مرحله دوم از همه فاجعه‌بارتر بوده است.

به اعتقاد این صاحب‌نظران، همه قدرت آمریکا، وابسته به این نهادهاست که اتفاقاً ترامپ دارد همه آنها را تخریب می‌کند و نیز وابسته به متحدانی است که ترامپ دارد همه آنها را با خود دشمن می‌کند.

ترامپ؛ روی شاخه نشسته است و بن می‌برد، اما مدافعان ترامپ نظری متفاوت دارند. آنها می‌گویند که ترامپ جایگاه آمریکا را در جهان محکم می‌کند، تمام شاخه‌های خشکیده درختان گذشته را قطع می‌کند، دیگران را موظف می‌کند سهم عادلانه خود را بپردازند و سهم منافع آمریکا از تجارت بین‌الملل را مسجل می‌کند.

این طرز تلقی بعضی افراد در دستگاه سیاست خارجی ترامپ که می‌گویند ترامپ نظم بین‌الملل را مختل کرده است چندان صحت ندارد. شکی نیست که این اقدامات نابخردانه ترامپ مولد خطراتی است که بعضی هم بسیار خطرناک است، اما ترامپ یک امتیاز بزرگ دارد.

این دیدگاه لیبرال-اینترناسیونالیسم بین‌الملل که جهان را همچون یک اتحادیه اروپایی بزرگ در نظر می‌آورد و به برکت شبکه‌ای از نهاد‌های بین‌المللی بیرحمانه به سمت جنس خود که یک اتحادیه نزدیک‌تر است حرکت می‌کند، ظاهراً دیگر



## ریچارد هاس

تحلیل‌گر اندیشکده آمریکایی  
شورای روابط خارجی

# جنگ با ایران خطرناک است

## عربستان و آمریکا باید چه چیزهایی را درباره ایران درک کنند؟

میدان تیان آن من پرداخت و «جورج دبلیو بوش» رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا که من (نویسنده) بخشی از آن بودم برای ایجاد توازن در این زمینه تلاش کرد: از یک سو برای رفع نارضایتی‌ها از دولت چین تحریم‌هایی را وضع کرد اما تنبیه این کشور را محدود کرد و کانال‌های ارتباطی با چین را با توجه به اهمیت پکن، بازگذاشت. ایده آل این است که آمریکا و دولت‌های اروپایی نشان دهند که اگر قدرت ولیعهد عربستان کاهش یابد، از همکاری با عربستان استقبال می‌کنند. باید محدودیت‌هایی درباره فروش سلاح‌های آمریکایی و حمایت اطلاعاتی این کشور وضع شود که خوشبختانه کنگره ممکن است چنین محدودیت‌هایی را ایجاد کند.

اما مهم‌تر از هرگونه تحریمی، افزایش فشارهای آشکار و مخفی بر ولیعهد عربستان درباره اقداماتی است که باید انجام شود یا از آن اجتناب شود. آنچه باید انجام شود تلاشی مشترک برای پایان دادن به جنگ یمن است. لازم است از اقدامات تحریک‌آمیز ضد ایرانی دولت ترامپ برای تحریک رویارویی مسلحانه که دیگران را وادار به حمایت از عربستان می‌کند، اجتناب شود.

جنگ با ایران خطرناک و هزینه‌بر است. ولیعهد عربستان باید این نکته را درک کند که آمریکا تنها وقتی شریک راهبردی این کشور خواهد بود که او خویشتنداری بیشتری در یمن و دیگر مناطق داشته باشد.

همچنین باید با چین و روسیه مشورت شود. برخلاف آمریکا، این دو کشور با ایران و عربستان رابطه دارند. این امر باعث می‌شود که این دو کشور در جلوگیری از جنگ و توقف فوری آن در صورت بروز جنگ، موثر باشند.

در خاور میانه اغلب یک وضعیت بد و خیم می‌شود. ولیعهد عربستان وضعیت بدی را ایجاد کرده است. ایجاد محدودیت‌های کافی برای جلوگیری از وخیم‌تر شدن آن باید هدف قرار گیرد.

افزون بر این، ولیعهد عربستان با تمام خطاها و اشتباهاتش، یک اصلاح‌طلب است و این نکته را درک می‌کند که نجات و حفظ بقای خاندان سلطنتی، به تنوع‌پذیری و ایجاد فضای باز نیاز دارد. مشکل اینجاست که خطاهای ولیعهد جوان و عجول عربستان بسیار است. علاوه بر نقش او در قتل خاشقچی، او بی‌محابا دستور حمله به یمن را داد که باعث شد کشورش در جنگ با ویتنام در آمریکا و بروز فاجعه‌ای بشردوستانه و راهبردی برآید. او نخست‌وزیر لبنان را ریود و هر اقدامی را برای تضعیف قطر به کار برد و سعودی‌های ثروتمندی را که از پذیرش تحکیم قدرت او خودداری می‌کردند، بازداشت کرد. او همچنین روابط دیپلماتیک با کانادا را به خاطر یک توثیق انتقادی متوقف کرد و فعالان سیاسی از جمله زنانی را که به دنبال حقوق بیشتر بودند زندانی کرد.

راهبرد سعودی‌ها در رویارویی با محکومیت قتل خاشقچی معلوم است. ولیعهد عربستان و نزدیکان برآورد می‌کنند که خشم جهان به ویژه با توجه به اهمیت کشورشان، کم‌رنگ خواهد شد. او دلیل خوبی برای باور این مساله دارد که کشورهای سنی عربی با توجه به کمک‌های او در کنارش خواهند ایستاد.

اسرائیل نیز تمایل دارد از ولیعهد عربستان حمایت کند، این امر به دلیل تمایل او برای حرکت در مسیر عادی‌سازی روابط با اسرائیل و از همه مهم‌تر منافع مشترک دو طرف در مقابله با نفوذ ایران در منطقه است. دولت ترامپ هم در کنار او ایستاده است و تاکنون از نقش او در قتل خاشقچی خودداری کرده و در مقابل خواسته‌ها برای تحریم عربستان مقاومت کرده است.

حال چه باید کرد؟ «جیمز بیکر» وزیر امور خارجه سابق آمریکا به تازگی به مقایسه این موضوع با سیاست آمریکا در قبال چین در سال ۱۹۸۹ و هم‌زمان با قتل عام دانشجویان معترض در

درمستندی که سال ۲۰۰۶ تحت عنوان «حقیقت تلخ» ساخته شد، بر فعالیت‌های «ال‌گور» معاون سابق رئیس‌جمهوری آمریکا برای آگاه کردن آمریکایی‌ها از خطرات گرم شدن زمین تاکید می‌شود. آنچه که این حقیقت را ناراحت‌کننده کرد این بود که اجتناب از تغییرات آب و هوایی مشروط بر این است که مردم زندگی متفاوتی داشته باشند و در مواردی برخی از چیزهای دوست‌داشتنی خود (از جمله خودروهای را که مصرف سوخت بالایی دارند) کنار بگذارند.

تقریباً دو ماه است که ما با حقیقت تلخ دیگری زندگی می‌کنیم؛ از وقتی که «جمال خاشقچی» روزنامه‌نگار سعودی که با واکنش‌گتن بست همکاری می‌کرد و مقیم آمریکا بود، به دنبال ورود به کنسول‌گری عربستان در استانبول ناپدید شد.

بخش بزرگی از این حقیقت انکارشدنی نیست؛ «خاشقچی توسط افرادی که رابطه نزدیکی با دولت عربستان و «بن سلمان» حاکم کنونی این کشور داشتند، به قتل رسید.» هفته‌ها تکذیبیه رسمی سعودی‌ها و دروغ‌ها فقط این نتیجه‌گیری را تقویت کرد که مجوز این قتل با تایید مقامات ارشد سعودی صادر شد و ارزیابی سیاه گزارش این سازمان نیز همین را نشان می‌داد.

دستور مستقیم ولیعهد عربستان ممکن است صددرصد اثبات نشود اما بیشتر ناظران آشنا با اوضاع عربستان تردیدی درباره آن ندارند. این نظامی است که خبرنگاری آزاد را تحمل نمی‌کند.

آنچه چنین حقیقتی را تلخ می‌کند، اهمیت راهبردی عربستان است. حکومت عربستان اکنون در تولید بیش از ۱۰ درصد نفت جهان نقش دارد. ارزش صندوق مستقل دارایی آن تقریباً ۵۰۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود. عربستان یک کشور عرب سنی بانفوذ است که نقش ویژه‌ای در جهان اسلام دارد. این به دلیل نقش این کشور در نگهداری و حراست از دو شهر مقدس اسلام است. عربستان، نقش محوری در هر گونه سیاستی در مقابله با ایران دارد.

**لازم است از اقدامات تحریک‌آمیز ضد ایرانی دولت ترامپ برای تحریک رویارویی مسلحانه که دیگران را وادار به حمایت از عربستان می‌کند، اجتناب شود**

**هفته‌ها تکذیبیه رسمی سعودی‌ها و دروغ‌ها فقط این نتیجه‌گیری را تقویت کرد که مجوز این قتل با تایید مقامات ارشد سعودی صادر شد و ارزیابی سیاه گزارش این سازمان نیز همین را نشان می‌داد**



# تست افکار عمومی

## در این مطلب به نقد ادعای محمدرضا خاتمی درباره انتخابات ۸۸ پرداخته شده و اهداف گوینده از گفتن این جملات بررسی شده است



امیر ابراهیم رسولی  
تحلیل‌گر اصولگرا

مسئله‌دار خود تلاش می‌کنند تا فضای عمومی را با عملیات روانی آماده کنند. این طراحی شکست خورده در پیس این دروغ ۸ میلیون جایگاه ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. ایجاد بدبینی به شورای نگهبان و وسط آن به کف جامعه می‌تواند راهکاری سطحی برای جریانی باشد که تصور می‌کند باید به جنگ رده‌صالحیت افراد رادیکال خود برود تا با این اهرم هر فرد بی‌اثری را در لیست آینده برنده کند؛ کاری که در لیست امید مجلس دهم شاهد آن بودیم. مخلوطی از یاران لاریجانی، اصلاح‌طلبان و البته عده‌ای عناصر بی‌تابلو که بود و نبودشان در لیست علی‌السویه بود.

### ۳- تست رسانه‌ای

جماعت غیر پاسخگو به مردم که با وجود نتایج سیاسی سال‌های اخیر که در آن نقشی اساسی داشتند، با طرح یک دروغ بزرگ در پی آنند تا با تست رسانه‌ای در فضای کشور موقعیت خود را بسنجند. اینکه آیا مردم به اظهارات‌شان در یک رسانه غیر رسمی چه واکنشی نشان می‌دهند می‌تواند آنها را با واقع‌بینی نسبت به جایگاه امروز‌شان در طراحی آینده کمک کند. این جلب توجه ساده لوحانه به نظر می‌رسد شکست خورد، چرا که حتی جنبش‌های دانشجویی حامی و حتی رسانه‌های سینه‌چاک از کنار آن گذشتند و این دروغ را با گوینده تنها گذاشتند.

گرچه هزینه این تست رسانه‌ای در جامعه بالا نبود اما به نظر می‌رسد اکنون باید در قبال این اقدام نیز در کنار دیگر امور مسکوت مانده پاسخگو شده و برای حداقل اهل رسانه شواهد و مستندات خود را ارائه دهند.

محمدرضا خاتمی، برادر و دیگران شاید امروز بی‌برده‌اند که دروغ‌هایی از جمله اظهار اخیر تاثیر در وضعیت‌شان ندارد، بلکه مردم گرفتار در وعده‌های عمل نشده از آنان پاسخی می‌خواهند تا مرهمی باشد بر مشکلات اقتصادی‌شان و دیگر حاضر نیستند فریب تکرارها یا دروغ‌هایی را بخورند

که هیچ منفعتی برای آنان ندارد. جریان اصلاحات و سردمداران آن امروز باید در قبال برجام و عواقب آن، ناکارآمدی مجلس دهم به ویژه عملکرد فراکسیون امید و همچنین شوراهای شهر و روستا را گزارش دهند. آقایان! مردم هشیار شده‌اند، دوره شارلاتانیسم سیاسی گذشته و باید در مقام عمل اگر چیزی در چنته دارید، عیان کنید.

گرانی و بیکاری است. جریان اصلاحات به جای طرح اکاذیب از سوی سردمداران خود باید بتواند جواب مردمی را بدهد که به واسطه تکرارها به چنین روزی اقتانده‌اند. فرار از این گرداب برای یک جریان سیاسی با یک سخنرانی و سرگرمی رسانه‌ای ممکن نخواهد بود.

خاتمی در این دروغ تلاش کرد توپ را در زمین مباحث روز کشور از ناکارآمدی دولت به درگیری اصلاح‌طلبان تندرو با حاکمیت منتقل کند که بنا بر شواهد ممکن نشد.

### ۲- هجمه به شورای نگهبان

گرچه در دروغ دبیرکل حزب منحل مشارکت هجمه

گرچه سال‌ها از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ و فتنه‌ای بزرگ در عرصه سیاسی کشور گذشته است اما به نظر می‌رسد هر چند وقت یک‌بار زمه‌های تلاش می‌کند تا نگذارد این تلخی تاریخی از اذهان عمومی رخت بندد شاید هم هنوز برخی می‌خواهند از همان آب گل آلود ماهی دشت کنند و بر موج آن سوار بمانند.

اینک محمدرضا خاتمی، برادر رئیس دولت اصلاحات که از کنار برادر به مجلس ششم رفت، در اظهارات خود مدعی اضافه شدن ۸ میلیون رای به صندوق انتخابات ۸۸ شده است. حال باید بررسی کرد او که سابقه تندروی‌هایش در حزب چون مشارکت در تاریخ ثبت شد و به انحلال رسید، امروز از پس چنین سخنانی در پی چیست و با درواقع خاتم دروغ‌گو بیان فتنه ۸۸ به دنبال کدامین هدف آن هم در سال ۹۷ این‌گونه اذهان را موشوش می‌کند.

### ۱- اوضاع سیاسی اصلاح‌طلبان

نگاهی به اوضاع سیاسی - اجتماعی جریان اصلاحات پس از ۸۸ نشان می‌دهد آنان امروز در شرایطی گرفتارند که برای خروج از آن به هر دری تقه‌ای می‌زنند تا شاید گریزی حاصل شود.

حمایت ناچارگونه در سال ۹۲ از روحانی به واسطه وضعیت نامساعد رای عارف در میان مردم، حمایت از لیست امید در مجلس دهم و ناکارآمدی آنها در صحنه عمل و همچنین حمایت از دولت دوازدهم در شرایطی که مردم از عاقبت تئوریسین تکرارها سودی نبرده و امروز شاکی‌اند، باعث شده تا اصلاح‌طلبانی چون محمدرضا خاتمی مجبور به طرح چنین حرف‌های بی‌پشتوانه‌ای شوند.

مردم امروز انتظار دارند جریانی که حامی شماره یک دولت روحانی است به آنان پاسخ دهد اما به گوشه‌ای خزیده و حرفی برای آنان ندارد.

گرچه دستگاه قضایی نباید ملاحظه طراحی سیاسی هیچ جناحی را داشته باشد اما آنان نیز باید بدانند نمی‌توان با طرح دروغ و انتشار آن به جای پاسخگویی به ملت، با سیاست فرافکنی اذهان را منحرف کنند.

امروز جماعت اصلاح‌طلب باید نسبت به سماجت و حمایت آشکار خود از دولت حسن روحانی پاسخ دهد. باید در قبال لیست امید و عملکرد شخص عارف پاسخگو باشد. باید در قبال شورای شهری که در عرض مدتی کوتاه توانایی ثبات مدیریت شهری را ندارد جواب دهد.

مسئله امروز مردم رای در ۸۸ نیست، مسئله امروز مردم



امروز جماعت اصلاح‌طلب باید نسبت به سماجت و حمایت آشکار خود از دولت حسن روحانی پاسخ دهد

مستقیمی به شورای نگهبان دیده نمی‌شود اما به واقع یکی از اهداف او از چنین اکاذیبی تخریب این شورا است. شورایی که به فرض او در قبال تقلب ۸ میلیون سکوته کرده یا فریب خورده است. حمله به شورای نگهبان از سوی اصلاح‌طلبان به ویژه طیف تندرو پدیده جدیدی نیست. هرچه به زمان انتخاباتی نزدیک می‌شویم، این جماعت به نیت منفعل کردن یا کم‌رنگ نمودن نقش شورا و اثر بر میزان رده‌صالحیت‌های احتمالی عناصر





مصطفی آجورلو  
مدیر مسئول

## چرا ماهنامه؟

با وجود تلاش‌های فراوان دوستانم در وزارت ارشاد، همچنان نیازمند حمایت‌های بیشتر هستیم. تعطیلی برخی رسانه‌ها، کم‌شدن شمارگان و ضعف نگاه‌های اقتصادی - رسانه‌ای نشانه‌های خطرناکی برای بخش پیشرو و نخبه جامعه است. انکار باید رسانه‌ها و دولت با هم متحد شوند و برای نجات رسانه‌های کشور عزمی تازه کنند. تحریف شدن فرهنگ در نهایت محتوا را تحریف می‌کند. شفافیت را تضعیف می‌کند، نقد از سکه می‌افتد و قطعاً پیشرفت و توسعه با اختلال مواجه می‌شود. ضمناً در مقابل مشکلات پیش روی کشور باید این اصل برقرار باشد که فرهنگ مقامی بالاتر از طریقت دارد و در جایگاه موضوعیت است و باید به آن اولویت داد.

۳- مادر مثلث سعی کردیم صدای نیروهای معتقد به انقلاب اسلامی باشیم و در نبرد رسانه‌ای سنگین موجود به روایت صحیح واقعیت‌ها متعهد باشیم. ما سعی کردیم که همواره در سایه گفت‌وگوراه سیاست را باز نگاه داریم. در دوره جدید تلاش می‌کنیم که قوت‌ها باقی بماند و علاوه بر آن مثل گذشته صدای جامعه هم باشیم و از ضعف‌ها بگوییم تا در نهایت پیوند میان جمهوری اسلامی و مردم قدرتمند باقی بماند و در عین حال راه‌حل‌هایی برای مشکلات پدید آید. ما اعتقاد داریم که اسلام مورد نظر امام و رهبری بر مبنای اجتهاد و عقلانیت به دور از هرگونه افراط و تفریط توان اداره جامعه را دارد. اعتقاد داریم که ایران اسلامی شایسته پیشرفت، توسعه و عدالت است. در مثلث تلاش خواهیم کرد به آرمان‌های مان وفادار بمانیم و در میانه جامعه و سیاست، جانب ارزش‌های انقلاب را نگاه داریم.

۱- گرچه تبدیل شدن از هفته‌نامه به ماهنامه خبر تلخی است اما درون این تلخی این تغییر را باید برای مخاطب تبدیل به شیرینی کرد. بیشتر توضیح می‌دهم. مثلث که تمثیلی از سه ضلع استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی است از سال ۸۸ تاکنون بیش از ۴۰۰ شماره منتشر شده است. پس از وقفه‌ای کوتاه در سال ۸۹ دور جدید فعالیت‌های این مجله آغاز شد. بدون حمایت گروه‌ها و جناح‌های سیاسی. این استقلال البته گرچه شیرینی‌هایی دارد اما از جهت تامین منابع مالی کار سخت و طاقت‌فرسای است. بار اول در فاصله سال‌های ۹۰ تا ۹۲ فشار سنگین مالی برداشته شد و بیشتر از آن در دو سال گذشته روزگار بر ما سخت گذشت. با تمام سختی‌ها، مثلث به قول یکی از بزرگان تبدیل به نهاد رسانه‌ای شده است؛ نهالی که کم‌کم تبدیل به درخت می‌شود. استمرار و تثبیت این نهاد اما به یک تصمیم بزرگ نیاز داشت. ما باید بین تزیید مشکلات مالی و تعطیلی این برند تصمیم می‌گرفتیم. تصمیم ما اما یک راه‌حل میانه بود؛ تبدیل شدن از هفته‌نامه به ماهنامه. این تصمیم برای من تلخ بود اما همکارانم در مجله، به خصوص آقای دکتر سعید آجورلو به عنوان سردبیر و آقای مصطفی صادقی به عنوان دبیر تحریریه این اطمینان را ایجاد کردند که مجله از لحاظ فرم و محتوا متحول می‌شود و در نهایت برند مثلث تأثیرگذارتر از قبل در صحنه سیاست کشور حاضر خواهد بود. این‌گونه شاید این تلخی تبدیل به شیرینی شود.

۲- مسأله مهم اما عسرت فرهنگ در میان اهالی سیاست است. در حالی که انقلاب بیش از هر دورانی نیازمند رسانه‌های فعال و قدرتمند و پویا است اما متأسفانه در سطح نهاد‌های اجرایی





## بازگشت آقای وزیر در قالب وزیر

در حالی که بسیاری انتظار داشتند محمد شریعتمداری در تغییرات کابینه حذف شود او به وزارت رفاه رسید

## سوسیالیسم کارگران لیبرالیسم شستا



جمشید عدالتیان  
عضو اتاق ایران

شریعتمداری با ابرچالش بزرگی مواجه است و باید طوری عمل کند که هم بنگاه‌ها بتوانند کار خود را ادامه دهند و هم نیروهای کارگری در سطحی از درآمد قرار بگیرند که زندگی شان تأمین شود

حالت دولتی برگردد اما به نظر نمی‌رسد دولت توانایی پذیرش این مسئولیت را داشته باشد. خود دولت بزرگترین کارفرما در کشور است و بیشترین سطح اشتغال را در دست دارد، بنابراین اضافه کردن مسئولیت‌هایش به سادگی امکان‌پذیر نیست. نتیجه می‌گیریم آقای شریعتمداری با ابرچالش بزرگی مواجه است و باید طوری عمل کند که هم بنگاه‌ها بتوانند کار خود را ادامه دهند و هم نیروهای کارگری در سطحی از درآمد قرار بگیرند که زندگی شان تأمین شود اما صندوق تأمین اجتماعی تقریباً خالی است. صندوق‌های دیگر بازنشستگی هم در وضعیت بدتری به سر می‌برند.

شریعتمداری با چالش بزرگی مواجه است، چون هم مسائل اجتماعی و عدالت اقتصادی مطرح است. باید دید که او چه راه میان‌ه‌ای را پیش می‌گیرد. بعضی از صنایع بزرگ رانمی‌شود فعلاً خصوصی کرد ولی صنایع کوچک و متوسط که خصوصی هستند چشم انتظار کمک از طرف وزارت صمت هستند از طرف دیگر کارگران چشم امید به تأمین اجتماعی و دریافت خدمات درمانی و رفاهی دارند.

فکر می‌کنم آقای شریعتمداری مسئولیتی را پذیرفته که خیلی سنگین است. شاید کسی امروز در این شرایط حاضر نبود مسئولیت سنگین وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی را بپذیرد. به نظر می‌آید تضادهایی که در کابینه بود بین آقای شریعتمدار و وزرای گذشته یا وزرا با مجلس امروز کمتر شده است ولی اینکه کلاً کابینه چه نوع بینش‌ی را در حال حاضر دارد و چه استراتژی را دنبال می‌کند، مشخص نیست. می‌توان حدس زد عبور از بحران تحریم‌ها در دو سال آینده هدف دولت است و به هر حال کجداره باید رفتار کند. مسئولان دولت امیدوارند این دو سال آخر را به سلامتی طی کنند و کشور را در حالت بهتری به رئیس‌جمهور بعدی تحویل دهند ولی استراتژی فعلی عبور از بحران و تورم است. حالا اینکه آیا وزرای فعلی مدیران بحران هستند یا خیر، نمی‌توان قضاوت دقیقی داشت چون این مدیران در شرایط عادی کار کردند اما در شرایط بحران نمی‌دانم تا چه حد کارآمد هستند.

معتقدم آقای شریعتمداری مدیر بحران است چون زمانی وزیر بازرگانی بود و آن زمان هم شرایط سختی وجود داشت. در دولت یازدهم نیز او معاون اجرایی رئیس‌جمهور بود، تقریباً با شرایط مدیریت جهادی آشنا است. در حال حاضر نیز برای عبور از بحران مدیریت جهادی لازم است. احتمال دارد او با شناخت و تجربه سالیان قبل خود بتواند از پس این چالش عظیم برآید.

آقای محمد شریعتمداری مدیری باتجربه است. او سال‌ها در مقام وزارت فعالیت می‌کرد. وقتی در وزارت صنعت معدن و تجارت مسئولیت گرفت و موقعیت کار پیدا نکرد چون او تا آمد کاری انجام دهد، ترامپ از پرچام خارج شد، مسائل مختلف در حوزه تحریم و ثبت و سفارش پیش آمد و سروسامان دادن به این اتفاقات ظرف چند ماه امکان‌پذیر نبود.

حالا رئیس‌جمهور ترجیح داد که آقای شریعتمداری در وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی مشغول شود. او کسی است که به واسطه یک سال حضور در وزارت صمت و سوابق اجرایی قبل از آن کاملاً با نگاه کارآفرینانه آشنایی دارد. از طرفی بنا به مسئولیت امروز باید نگاهی به حوزه کارگری داشته باشد. به عبارت دیگر آقای شریعتمداری ضمن آنکه شرایط کارآفرینان را درک می‌کند، باید وضعیت کارگران را نیز در نظر بگیرد و انطباق این دو بر هم بسیار مهم و کارظریفی است.

به هر حال آقای شریعتمداری نگاه کارآفرینی دارد و می‌داند بنگاه‌های اقتصادی با چه مشکلاتی مواجه هستند اما از طرفی امسال کارگران به خاطر تورم و فشار سنگین اقتصادی قدرت تأمین نیازهای معیشتی خود را ندارند. بنگاه‌های اقتصادی نیز با مشکلات عجیبی روبه‌رو شدند و نمی‌توانند به خواسته‌های کارگران آن طور که باید جامه عمل بپوشانند. حالا اینکه در این اوضاع و احوال آقای شریعتمداری چگونه عمل کند، مساله‌ای است که یکی دو ماه دیگر مشخص می‌شود.

با در نظر گرفتن همه جوانب معتقدم آقای شریعتمداری کار خیلی سختی را در پیش دارد. اعتصابات کارگری شروع شده و پیش‌بینی می‌شود که تا چند ماه دیگر بیشتر اوج بگیرد. لذا در این موقعیت حساسیت امیدواریم آقای شریعتمداری باتجربه بتواند آرامش را به بنگاه‌های اقتصادی برگرداند.

در حال حاضر کارآفرینان بزرگترین قربانی وضعیت فعلی اقتصاد کشور هستند. هم دولت و هم تأمین اجتماعی از آنها انتظار دارند. کارگران با این حقوق‌ها نمی‌توانند زندگی کنند. مشتری‌ها نمی‌توانند با این قیمت‌ها کالا بخرند و سطح تقاضا در بازار افت کرده است. در اینجا هماهنگی بین کارگران و کارفرما یکی از مسائل مهمی است که ان‌شاء‌الله آقای شریعتمداری بتواند انجامش دهد. به طوری که هم چرخ بنگاه‌های اقتصادی به ویژه صنایع کوچک و متوسط از کار نیفتند و از مشکلات‌شان گره‌گشایی شود و هم زندگی کارگران تأمین شود.

در حالت فعلی تحریم، بخش خصوصی تحت فشار است و حتی مطرح می‌شود که بنگاه‌ها از حالت خصوصی خارج و به



هادی حق شناس  
اقتصاددان

## عبور از کینزیسم

به نظر می‌رسد که محمد شریعتمداری این اعتقاد را دارد که اقتصاد را به بخش خصوصی واگذار کند

با نگاه دولت‌محوری پیش می‌روند. آقای شریعتمداری چه جور دیدگاهی داشته است؟ من به صراحت می‌توانم عرض کنم که اقتصاد ایران نه نئوکلاسیک دارد، نه کنزین دارد، نه نئوکنزین دارد، نه اقتصاد دولت‌محور دارد، نه اقتصاد سیاسی دارد؛ اقتصاد ایران آمیخته‌ای از دیدگاه و نظریات مختلف و مکاتب مختلف اقتصادی است. این دیدگاهی که من ذکر کردم در غرب متناسب با رشد زیرساخت‌های آن کشورها شکل گرفته، ولی در ایران ما آن مراحل توسعه را طی نکردیم که امروز بگوییم فقط نسخه مثلاً نئوکلاسیک‌ها کارساز است یا مثلاً نسخه کنزین‌ها، لذا هیچ کدام از این کسانی که در موضوعات دولت هستند، به معنی واقعی چنین خالص اعتقادی به این دیدگاه‌ها ندارند؛ آمیخته موضوعات مختلف است. اما مجموع اظهارنظرهایی که آقای شریعتمداری کرده، به نظر می‌رسد که این اعتقاد را دارد که اقتصاد را به بخش خصوصی واگذار کند. به عبارت ساده‌تر البته کسی که چنین اعتقادی دارد، حاصل ۴۰ سال پرداخت هزینه‌های مختلف است. یعنی قبل از اینکه قانون اساسی سال ۸۵ به نفع بخش خصوصی تفصیل شد، این سند و راهبرد نظام است؛ طبیعتاً همه باید در این روند قرار گیرند. اما نکته این است که چقدر موفق می‌شوند اجرا کنند. به نظر می‌رسد آقای شریعتمداری چنین اراده‌ای را داشته باشد، اما چه موقع موفق می‌شود در اجرا، باید دید.

کنیم منشأ تحول یا یک دیدگاه ساختاری خواهد شد، طبیعتاً چنین انتظاری ما نمی‌توانیم داشته باشیم، اما این انتظار را می‌توانیم داشته باشیم که از تجربه وزارتخانه گذشته در این وزارتخانه استفاده کنیم. به عنوان مثال همین کاری که آقای شریعتمداری انجام دادند و بیش از ۵۰۰ شرکتی که در زیر مجموعه‌های صندوق‌های بازنشستگی بودند، منظورم صندوق بازنشستگی کارگری و کشوری، اینها را منتشر کرد و با یک اقدام به نظر می‌رسد تحول آفرین از این منظر که حداقل کسانی که سورات آنها کم می‌شود، بدانند چه کسانی متولی اداره منابع آنها هستند. اما این یک گام است و جنبه رفاه، بخش عمده اقتصاد کشور را مدیریت می‌کند. ظاهر قضیه اسمش وزارت کار، رفاه و تعاون است، ولی منهای شش‌تا یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های اقتصادی این کشور است، لذا اگر آقای شریعتمداری با این اقدامی که انجام داد، به جای اینها آدم‌های کارآمد، کارا و اثر بخشی را انتخاب کنند، می‌توان امیدوار بود که خروجی آقای شریعتمداری در وزارت کار و رفاه بیشتر از وزارتخانه قبلی باشد.

گاهی این سوال پیش می‌آید که آقای شریعتمداری با توجه به شرکت‌های مجموعه تحت نظارتش چه روند و دیدگاهی برای مدیریت خواهد داشت و آیا به سمت اقتصاد آزاد خواهد رفت؟ بعضی‌ها می‌گویند اگر کسی باشد که نگاه خصوصی‌سازی و اقتصاد لیبرالی در ذهنش باشد، می‌تواند موفق باشد، بعضی‌ها

در رابطه با تغییرات جدیدی که در کابینه دولت و تیم اقتصادی آن شکل گرفت، مسائلی وجود دارد که می‌توان به آن پرداخت. در حال حاضر چهار بیست از تیم اقتصادی تغییر پیدا کرده که البته آقای شریعتمداری از یک وزارتخانه به وزارتخانه‌ای دیگر نقل مکان کرد. نکته کلیدی در رأس وزارتخانه‌ها یا برای مدیران ارشد کشور این نیست که همه آنها صاحب نظریه یا نظر به پرداز باشند، بلکه خصوصیت یا ویژگی‌های مهم مدیران ارشد این است که بتوانند سند، چشم‌انداز، راهبرد یا برنامه‌ای را که برای آنها تنظیم شده است، به درستی اجرا کنند. واقعیت مطلب این است که به لحاظ تدوین برنامه‌ها که علی‌الاصول منظور همین برنامه‌های پنج‌ساله یا چشم‌انداز ۲۰ ساله یا مفاهیمی که برای اقتصاد مقاومتی ذکر شده است، در این مفاهیم شکی وجود ندارد. ماقبل برنامه‌های کشور را ارزیابی می‌کنیم، در خوشبینانه‌ترین حالت یا برنامه‌ای مثل برنامه چهارم به کنار گذاشته می‌شود یا مثلاً برنامه‌های پنجم در حد ۳۰ درصد اجرایی می‌شود یا صدها آیین‌نامه آن نوشته نمی‌شود، لذا مدیران ارشد باید مهم‌ترین ویژگی‌شان این باشد که توانمندی اجرای برنامه‌ها را داشته باشند. نکته دوم که به عنوان ویژگی ممتاز مدیران ارشد است، بتوانند تیمی راهم‌هنگ کنند یا انتخاب کنند که آن تیم بتواند موضوعات آن حوزه اجرایی را به نحو احسن انجام دهد. به نظر می‌رسد ضمن اینکه یک وزیر از یک وزارتخانه دیگر برود، اینکه فکر

## شریعتمداری؛ کدام مکتب؟

بعد از ۴۰ سال، پرداختن به مکاتب اقتصادی و اینکه به لیبرالیسم برویم یا به فنودالیسم برویم، اصلا مطرح نیست



رضا پدیدار  
رئیس کمیسیون انرژی  
و محیط زیست اتاق بازرگانی

ادامه خواهند داد؟ پاسخ این مشخص است. آقای شریعتمداری در دولت‌های گذشته تجربه دارد، آزمون و خطایش را هم در وزارت صمت کرده است که برآیند همه فعالیت صنعت و معدن و بازرگانی و همه چیز در آن بود و ایشان طبیعی است که برود به سمت اقتصاد آزاد و تقویت و خصوصی سازی و این که کاملا مشخص است و هدف گذاری‌های برنامه‌های توسعه کشور هم در آن مشخص است که دولت در این گرفتاری که برای خودش درست کرده و اقتصاد را در دست گرفته، بیاید بیرون و بیشتر خودش رگولاتور باشد به جای حکمرانی.

اینکه طبیعی است، یعنی آقای شریعتمداری هم تکلیفش روشن است که باید چه کار کند، منتها بهترین شیوه این است که آن چیزی که در قوانین تسریع شده، ما دیگر نیایم به مکاتب اقتصادی بپردازیم، دیگر بعد از ۴۰ سال از پیروزی انقلاب، پرداختن به مکاتب اقتصادی و اینکه به لیبرالیسم برویم یا به فنودالیسم یا به فلان برویم، اصلا مطرح نیست. برنامه‌های توسعه اقتصادی ما در اسناد بالادستی مان تعریف شده، کوچک شدن دولت مشخص است، کاهش تصدی‌گری تعریف شده است.

همین‌ها را آقای شریعتمداری انجام دهد، مردم ایران شکرگزار هستند. همین قوانین و مقرراتی که نوشته شده؛ بیش از این هم اصلا نیست. یعنی اشکالی هم که وجود دارد، همین است. مطبوعات ما به جای این قوانین و مقررات مفرح‌های که وجود دارد مطالعه نمی‌کنند و از خودشان یک سری سوالاتی را مطرح می‌کنند و مطرح یا خلق می‌کنند که به عقل هیچ کس نمی‌رسد.

شما بیاید قانون توسعه فضای کسب و کار را که یک کتابچه کوچک است، بخوانید و ببینید در قانون توسعه فضای کسب و کار چه می‌گوید. چهار بندش را بخوانید. بند سه آن را بخوانید، بند پنج آن را بخوانید و ببینید چه می‌گوید. آیا وزرای ما با این قانون آشنا هستند؟ آقای وزیر کار و تامین اجتماعی و شرکت‌های تابع آنها، آیا از این قانون مطلع است که برایش تکلیف روشن کرده که بگوید چه کار بکنید؟ همین یک کار را انجام دهد، بس است، هیچ کاری نمی‌خواهد انجام دهد.

نه برای ما مدل اقتصادی می‌خواهد در بیاورد، نه می‌خواهد طرح جدید بنویسد، نه، همین قانون مصوب مجلس که اتاق بازرگانی هم در آن سهم داشته است کافی است. یعنی تغییر ترکیب سبد مدیریتی اقتصادی کشور از دولتی و خصوصی به خصوصی و تعاونی. همین مورد اگر اجرا شود، کل وظیفه ایشان انجام شده است.

کنند که این تیم یا این وزیر، گروه‌شان آمده‌اند و قصدشان این است که به این رشد و توسعه و به این دستاوردها برسند. به همین دلیل است که چون جامعه رفته است روی بار منفی عملکردها، عملا افراد جدیدی هم که می‌آیند، به جای این که بپردازند به آن رویکردهای نوین، جدید و روزآمد و پرشتاب و کارآمد به دفاع از خودشان می‌پردازند و زمانی که شما به دفاع از خودتان بپردازید، از برنامه‌هایتان عقب می‌افتید و من تصور می‌کنم باید به این به عنوان یک عارضه ملی بیشتر توجه کنیم.

رسانه‌ها بهتر است برنامه وزرا و افراد جدید را در کابینه بگیرند یا معاونان وزرای که هستند، روسای سازمان‌های مستقلی که جدید آمده‌اند و سکاندار شده‌اند، بگویند شما برنامه‌هایی که تغییر در ساختار فعلی و رویکرد رشد و شکوفایی یا رونق در اقتصاد ایجاد می‌کند، آنها را به ما بگویید چه چیزی است و برای رسیدن به این هدف‌هایی که الان مطرح کردیم، چه ابزارهایی می‌خواهیم؟ ما به عنوان رسانه چه کمک‌هایی می‌توانیم به شما بکنیم؟ برویم در این سمت؛ یعنی به جای اینکه به گذشته بپردازیم، به آینده فکر کنیم، به جای اینکه به عارضه‌ها بپردازیم و آنها را تحلیل کنیم، بپردازیم به راهکارها و مسیرهایی که از حداقل امکانات، حداکثر بهره‌برداری را می‌شود کرد، به آنها بپردازیم، یعنی فکر مثبت را در جامعه ایجاد کنیم، جوان‌ها را به کار بگیریم، از آنها ارائه طریق بخواهیم، آنها هم بیایند طریق‌هایشان را ارائه دهند و از خلاقیت‌هایشان استفاده کنیم. این می‌تواند برآیند خوبی داشته باشد.

در غیر این صورت شما به عنوان یک نشریه بیایید و بگویید این‌ها نقاط ضعف‌شان چیست، آیا می‌توانند کار کنند، نمی‌توانند کار کنند؛ مدام بپردازید به این نکات خیلی منفی، آخرش هیچ نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود. این خبر انتشار پیدا می‌کند و می‌رود روی روابط عمومی آن سازمان، روابط عمومی آن سازمان می‌دهد به مسئولان، مسئولان می‌آیند موضع‌گیری می‌کنند و می‌آیند از خودشان دفاع می‌کنند که خودشان را حفظ کنند. این یک چرخه معیوب است.

در مورد نحوه مدیریت بر سازمان‌های اقتصادی؛ دیدگاه‌های اقتصادی خاصی مطرح می‌شود. دولتمردان از کدام روش استفاده می‌کنند؟ برای مثال در مورد خود آقای شریعتمداری با توجه به اینکه شرکت‌های شستا زیر نظر ایشان است، نگاه‌شان به کدام حالت نزدیک‌تر است، می‌شود انتظار این را داشت که به سمت خصوصی سازی و اقتصاد آزاد بروند یا نه، همان روند دولت محوری را

پس از کش و قوسی که بین مجلس و دولت و مردم در مورد تغییر در تیم کابینه اقتصادی شکل گرفت، چهار وزارتخانه اقتصادی دستخوش تغییر شدند. سوالی که مطرح شده این است آیا در افراد جدید رویکردی جدید مشاهده می‌شود؟ آیا شخصی چون محمد شریعتمداری که از وزارت صمت به وزارت دفاع آمده می‌تواند طرحی نو دراندازد؟ باید گفت وقتی روح جدید و خون جدیدی در دولت تزریق می‌شود نمی‌تواند که همان حالت قبلی را با خودش داشته باشد، چون در غیر این صورت در همان وضعیت می‌تواند حفظ شود. انتظاری که حالا هم نمایندگان مردم در مجلس دارند، هم مردم حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای و مردم عادی از تغییر در کابینه دارند، این است که ما از وضعیت موجودمان به وضعیت بهتری دست پیدا کنیم و قاعدتا راجع به این موضوع همه هم اظهار نظر کرده‌اند، اظهار نظر‌های خیلی زیادی در رسانه‌ها و مطبوعات مشاهده می‌شود.

این به نظر من در شرایطی است که تیمی که بر اساس یک جریان فرآیند شناختی می‌آید و سکان یک مجموعه را به عهده می‌گیرد، باید کاملا هدفمند باشد و برنامه داشته باشد که این دوستان همه‌شان بر همین اساس آمدند، یعنی برنامه در اختیار داشتند، چالش‌ها را می‌دانستند، عارضه‌ها و نارسایی‌ها را می‌دانستند، راهکارها را هم پیشنهاد می‌کردند که ما از این مسیر می‌خواهیم برویم و بر اساس آن برنامه‌هایی که به دولت دادند و دولت هم آن را در اختیار نمایندگان مردم در مجلس و رسانه‌ها گذاشت، حاصلش این خواهد بود که ما شرایط بهتری باید داشته باشیم، عارضه‌هایی که در گذشته بوده، آن عارضه‌ها را تا اندازه‌ای رفع می‌کنند و به هر حال یک موقعیتی حاصل می‌کنند که تحرک به اقتصاد جامعه برگردد و آن عارضه‌هایی که اقتصاد را مختل کرده یا اختلال در آن ایجاد کرده، آنها رفع شود، منتها برنامه‌هایی که توسط وزرا و کابینه شکل گرفته و با نیروهای جدید آمده مطرح شد. به طور جامع این برنامه‌ها و هدف گذاری‌ها اطلاع‌رسانی نشد و اگر هم شد، به نظر من خیلی محدود بود.

ضرورت دارد که رسانه‌ها و مطبوعات ما و انواع رسانه‌های دیداری و شنیداری و فضای مجازی و غیره که الان خیلی فعال هستند، به جای اینکه بپردازند به طرح نقطه ضعف‌ها و محدودیت‌ها که عمدتا رویکردشان همین است؛ الان که آدم نگاه می‌کند، می‌بیند که مطبوعات ما بیشتر چه چیزهایی را تحلیل می‌کنند؟ چیزهایی که به عنوان عارضه یا محدودیت یا نقاط ضعف است.

کمتر دیدیم مطبوعات به نقاط قوت بپردازند و آنها را های لایت کنند و نشانه گرفته و مطرح



دکتر هادی صالحی اصفهانی  
تقصاددان

صورت کاهش نرخ بهره، عکس العمل مردم خارج کردن پول از نظام بانکی خواهد بود که مقصد این کالاها بازار دارایی است. انتظار اینکه در ماه‌های آینده پول از نظام بانکی خارج می‌شود، مردم را تشویق می‌کند که در شرایط کنونی ریال‌ها را تبدیل به دلار کنند. نگرانی از سیل نقدینگی مهم است، اما مساله مهم این است که آیا می‌توان در شرایط کنونی بهره‌گیری از نرخ بهره را اولویت نخست سیاست‌گذار دانست. بد نیست به سیاست‌گذاری کشور آژانتین اشاره کنیم. آژانتین نرخ بهره را از حدود ۲۰ درصد به ۳۰ درصد و سپس به ۶۰ درصد افزایش داد، اما در حال حاضر ارزش پول آژانتین در حال کاهش است. در حال حاضر یکی از دلایلی که باعث شده مردم حاضر نباشند پول خود را به بانک بسپارند، این است که اعتقاد دارند دولت برای تامین این منابع دست به چاپ پول خواهد زد و وضعیت بدتر خواهد شد، زیرا در حال حاضر اقتصاد بازدهی ۶۰ درصد را ندارد، در نتیجه به دلار پناه می‌برند تا کمتر آسیب ببینند. از مثال آژانتین اینگونه نتیجه می‌گیریم که اگرچه نرخ بهره در بسیاری از شرایط، ابزار مناسبی است، اما در برخی مواقع نیز نمی‌تواند راهکار مناسبی برای جلوگیری از خروج پول باشد و در این خصوص باید بررسی صورت گیرد و مقدمات این سیاست فراهم شود. بررسی آمارهای پول و شبه‌پول در ایران نشان می‌دهد که نسبت پول به تولید ناخالص داخلی کشور در سال‌های متعادی تغییر چندانی نداشته، اما نسبت شبه‌پول به تولید ناخالص داخلی به شدت افزایش پیدا کرده است. بسیاری فکر می‌کنند که دولت و بانک مرکزی به دلیل کسری بودجه پول چاپ کرده‌اند، اما آنچه که از داده‌های اقتصاد کلان می‌توان نشان داد این است که علت عمده این رشد نقدینگی سودهای بسیار بالایی است که بانک‌ها به سپرده‌ها داده‌اند. در واقع اتفاقی که افتاده این است که مردم مشاهده کرده‌اند بانک‌ها در حالی که افتاده این است که مردم درصد است سود ۲۵ درصدی به سپرده‌ها می‌دهند. اما این یک بازی پانزی است چون در واقع پولی وجود ندارد، بلکه بانک‌ها محاسبه کرده‌اند که در سررسید سپرده‌ها افراد مجدداً اصل پول

می‌توانند رشد کنند به کار بگیریم. درک اینکه چطور بالا بردن نرخ ارز به جای ایجاد فرصت باعث بروز مشکل می‌شود نکته کلیدی است. بحران ارزی مساله جدیدی نیست و مختص ایران نیز نیست. برای بسیاری از کشورها اتفاق افتاده و در حال حاضر به جز ایران؛ دو کشور ترکیه و آژانتین نیز با بحران ارزی شدید مواجه هستند. حتی بحران ارزی به کشورهای دیگر نیز در حال سرایت است، در حال حاضر علائم بحران ارزی در کشور برزیل نیز مشاهده می‌شود.

ارزش پول ترکیه و آژانتین از ابتدای سال میلادی نزدیک به ۵۵ درصد کاهش داشته است. در مورد ایران ارزش پول ملی از ابتدای دی ماه بیش از ۶۱ درصد کاهش داشته و افت در ایران شدیدتر از ترکیه و آژانتین بوده اما قابل مقایسه هستند.

شاید مساله اصلی بحران ارزی کنونی کشور به دلیل خروج آمریکا از برجام باشد. البته شرایط کشور به صورتی بود که تا آمریکا خروج خود از برجام را اعلام کرد قیمت ارز افزایش پیدا کرد و بستر وقوع اتفاقات در کشور فراهم بود و این عامل سبب تشدید شرایط شد. عامل دوم که سبب افزایش نرخ ارز است پایین نگه داشتن دستوری نرخ ارز در کشور در حالی است که تورم انباشته وجود داشت؛ که این موضوع با پایین نگه داشتن نرخ سود به شکل دستوری همراه بوده است. مساله رشد سریع نقدینگی که به مشکلات نظام بانکی مرتبط است و کاستی‌ها و شکنندگی‌هایی که در نظام بانکی کشور وجود دارد نیز از دیگر عوامل مهمی است که سبب جهش قیمت ارز شده است. در این جا باید به ضعف سازوکار لازم برای جلوگیری از ورشکستگی بنگاه‌های اقتصادی، کسری بودجه دولت، عدم شفافیت و ناکارایی دستگاه‌های حاکمیتی، محدودیت محیط کسب و کار، تشدید فساد ناشی از این شرایط و سهم‌خواهی گروه‌های ذی‌نفوذ و نیازهای گروه‌های کم‌درآمد جامعه به عنوان عوامل تشدید بحران ارزی اشاره کنیم.

رشد نقدینگی و شکنندگی نظام بانکی کشور از عوامل مهم ایجاد بحران ارزی کشور است. حجم نقدینگی بالا رفته که در

## نسخه عبور

### شرایط فعلی اقتصاد ایران را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟

التهاب ارزی هنگامی روی می‌دهد که مردم احساس کنند، ارزش پول دایماً در حال تضعیف است و این روند تداوم داشته باشد. اگر براساس تئوری انتظار داشته باشیم که نرخ ارز به میزان نقدینگی افزایش یابد، در دولت یازدهم و دوازدهم نقدینگی ۲/۵ برابر شده، در نتیجه نرخ ارز باید کمتر از ۱۰ هزار تومان قیمت‌گذاری شود، اما مشاهدات بازار نشان می‌دهد، نرخ ارز بیشتر از این مقدار رشد کرده است، در نتیجه عوامل غیراقتصادی نیز در رشد قیمت ارز موثر بوده است. یکی از مسائل دیگری که همراه با سقوط آزاد ارزش پول ملی است مساله جهش تورم است که هم به شکل واقعی رخ می‌دهد و هم انتظارات تورمی در آن اثر می‌گذارد، در واقع هنگامی که جامعه فکر می‌کند تورم بسیار افزایش پیدا خواهد کرد، رفتار خود را با آن تطبیق می‌دهد، در نهایت زمانی که وضعیت بحرانی می‌شود معمولاً با کاهش سرمایه‌گذاری و تولید به شکلی که انتهای آن مشخص نیست، همراه می‌شود. زمانی که نرخ ارز در کشوری افزایش پیدا می‌کند الزاماً بحران مالی یا بحران تولید ایجاد نمی‌شود. سیاست‌گذار باید نرخ ارز را در این سال‌ها افزایش می‌داد تا تولید و جایگزینی صادرات و واردات افزایش پیدا می‌کرد. در حال حاضر با سه برابر شدن نرخ ارز، این فرصت به وجود آمده، اما در عمل مشاهده می‌کنیم که این شرایط وجود ندارد، عملاً در واقعیت شرکت‌ها تعطیل شده‌اند و بیکاری رشد کرده است. افزایش نرخ ارز در کشوری نمی‌تواند موجب بحران در کشوری دیگر شود حتی می‌تواند فرصت خوبی برای صادرات ایجاد کند اما مشکلی که تحریم‌های آمریکا برای کشور ایجاد کرده‌اند این است که جلوی افزایش صادرات گرفته شده است. شاید با این شرایط نتوان صادرات را افزایش داد اما جایگزینی واردات را می‌توان انجام داد. کالاها زیادی به کشور وارد می‌شده است که به دلیل قیمت پایین، رقابت با آنها کار سختی است اما زمانی که نرخ ارز افزایش پیدا می‌کند بهترین فرصت است که کالاها در داخل کشور تولید شود و کارگرانی که در بخش‌های دیگر اقتصادی بیکار شده‌اند را در بخش‌هایی که



برای گسترش ظرفیت تولید ایجاد کرد تا زمانی که قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند تولید جوابگو باشد و جلوی افزایش تورم را بگیرد. البته این یک فرآیند درازمدت است که نیازمند زیرساخت‌های فرهنگی و قضایی است. در کوتاه‌مدت و میان‌مدت نیز باید از خطاهای سیاست‌گذاری پرهیز کرد. «تثبیت نرخ ارز»، «دعوی سیاسی و مقصر دانستن یک نهاد سیاسی»، «تاخیر اصلاح نظام بانکی»، «افزایش نرخ بهره بدون زمینه‌سازی اجتماعی و کنترل انتظارات» و «حسب آمار و مخدوش شدن» آن را پنج خطای سیاست‌گذار می‌دانم. در وجه نخست معتمد اشتباهاتی مانند تثبیت نرخ ارز ۴ هزار و ۲۰۰ تومانی باعث شد که اعتماد مردم به دولت و بانک مرکزی از بین برود. دولت نباید برای کنترل تورم از طریق نرخ ارز اقدام کند و باید از یک نوع سیستم مدیریت شناور شده بهره برد.

از سوی دیگر، یکی از مهم‌ترین راهکارهای دیگر، اصلاح نظام بانکی است که در این خصوص شفافیت و ثبات سیاست‌گذاری در آن بسیار مهم است. همچنین دسترسی بهنگام به آمار اقتصادی می‌تواند به شفاف‌شدن وضعیت اقتصادی کشور کمک کند. این در حالی است که بانک مرکزی هنوز آمارهای جدید را ارائه نکرده است. این شائبه وجود دارد که این آمار تولید شده، اما به دلیل شرایط اجتماعی منتشر نمی‌شود که این کار فضای کسب و کار را با مشکل روبه‌رو می‌کند. همچنین باید در شرایط کنونی از دعوای سیاسی و مقصر دانستن یک گروه در مشکلات پرهیز کرد. یکی از مشکلات در حال حاضر دعوای جناحی است که این امیدواری وجود دارد که، در شرایط بحرانی متحد شوند و بهتر از گذشته عمل کنند. همچنین در خصوص نرخ بهره نیز نمی‌توان تصمیم بدون مطالعه گرفت. در نهایت یکی از راهکارهای کوتاه‌مدتی را که دولت باید در نظر داشته باشد، نگرانی از معیشت گروه‌های کم‌درآمد در شرایط بحران ارزی است و اختصاص متمرکز قسمت مشخصی از درآمدهای ارزی کشور به نیازهای اساسی و در نظر گرفتن سازوکار جداگانه برای حفظ حداقل درآمد می‌تواند راهکارهایی برای بهبود معیشت گروه‌های حساس باشد.

مرحله‌ای خواهد رسید که جهش ارز را به همراه خواهد داشت. راه بهتر کنترل نرخ ارز این است که تمرکز بانک مرکزی روی کنترل تورم باشد و با کنترل نرخ، شرایطی را فراهم کند که نرخ ارز، ثبات نسبی داشته باشد. در توضیح این موضوع که چرا دولت‌ها به فکر بهره‌گیری از افزایش نرخ ارز نیستند معتمد که شاید یکی از دلایل این باشد که دولت فکر می‌کند اگر نرخ ارز افزایش پیدا کند این موضوع در صادرات و جایگزینی واردات اثر کافی را ندارد، اما این موضوع در برخی از کشورها به‌وقوع پیوسته و بهترین نمونه برای این اتفاق کشور چین است. چین در طول سال‌های ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۴ نرخ دلار را در کشور افزایش داد تا اینکه در سال ۱۹۹۴ به یک‌باره نرخ ارز در چین ۵۰ درصد افزایش پیدا کرد.

در چین سال اولی که نرخ ارز افزایش پیدا کرد با تورم روبه‌رو شد اما موفق شدند ظرف مدت دو سال تورم را به صفر درصد برسانند. بعد از آن مشاهده می‌شود که نرخ دلار ثابت نگه داشته شد و قیمت واقعی دلار افزایش پیدا کرد زیرا آمریکا تورم یکی، دو درصدی در سال را تجربه می‌کرد. در حالی که تورم آنها در چین صفر درصد بود. در نتیجه هر سال ارزش پول ملی به اندازه دوسه درصد کاهش پیدا می‌کرد. بنابراین تولیدکننده چینی متوجه شد که صادرات به صرفه است زیرا هزینه تولید ثابت بود، اما درآمد دلاری در سال دودرصد افزایش پیدا می‌کرد و موفق شده بودند تورم را پایین نگه داشته و توانستند نرخ ارز را تثبیت کنند. برخلاف محیط‌های اقتصادی مانند چین که زمانی که شما نرخ ارز را افزایش می‌دهید به دلیل رونق صادرات تولید افزایش پیدا می‌کند و تورم افزایش پیدا نمی‌کند اما این سیاست در ایران حاصل نمی‌شود، این تفاوت اصلی ایران با کشورهای مشابه است که اصل آن نیز به محیط کسب و کار، ناطمینانی به سیاست‌گذار و نبودن تخصص لازم برمی‌گردد.

پیشنهادهایی در مورد بهتر شدن شرایط چه در طولانی‌مدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت دارم. در بلندمدت باید محیط کسب و کار را بهبود بخشید و اعتماد و انگیزه قوی میان تولیدکنندگان داخلی

و سپرده‌های خود را سپرده می‌کنند. بانک مرکزی باید سریع‌تر جلوی موسسات اعتباری را می‌گرفت تا از بازی پانزی جلوگیری کند و نقدینگی به این شدت رشد پیدا نمی‌کرد؛ بنابراین من معتقدم اصلاح نظام بانکی مهم‌ترین مساله است و نمی‌توان از افزایش نرخ بهره بدون در نظر گرفتن پیش‌زمینه‌ها بهره برد. در این شرایط ممکن است افزایش نرخ بهره، روی عملکرد شرکت‌ها نیز اثر منفی بگذارد. همچنین از رشد بی‌رویه شبه پول نیز جلوگیری خواهد شد. بنابراین باید توجه کرد که اصلاحات نظام بانکی مقدم است و افزایش نرخ بهره آخرین کاری است که باید بانک مرکزی انجام دهد.

در مورد تعیین نرخ ارز که بر اساس تقاضای تورم دو کشور در آن لحاظ می‌شود، انتقاداتی را وارد می‌دانم. فرض کنید نرخ تورم در داخل کشور ۳۰ درصد باشد و انتظار داشته باشیم سیاست‌گذار به اندازه ۳۰ درصد نرخ ارز را افزایش دهد، در نتیجه تقاضا برای تهیه دلار رشد می‌کند که بر قیمت آن اثرگذار خواهد بود و در نهایت موجب رشد قیمت دلار و در مرحله بعد نرخ تورم خواهد شد. این موضوع در نهایت چرخه معیوبی را ایجاد خواهد کرد که موجب رشد قیمت‌ها می‌شود، این اتفاق در برزیل و برخی کشورهای آمریکای لاتین تجربه شده است. از نگاه من، در این مورد مساله علت و معلولی را باید در نظر گرفت. حال آنکه مشکلی که کشور دارد این است که دولت و بانک مرکزی سعی می‌کنند از نرخ ارز برای کنترل تورم استفاده کنند در حالی که این موضوع از نگاه این استاد دانشگاه اشتباه بود و تاکید کرد که باید از تورم برای کنترل نرخ ارز بهره برد.

به‌طور طبیعی سیاست‌گذار فکر می‌کند نرخ تورم در حال افزایش است و نارضایتی در مردم ایجاد می‌شود، پس یکی از کارها این است که نرخ ارز را ثابت نگه داریم تا قیمت کالای وارداتی افزایش پیدا نکند و تورم نیز به تبع آن رشد نداشته باشد. اما بعد از مدتی صادرات با مشکلات مواجه شده و واردات افزایش پیدا خواهد کرد. در نهایت این موضوع موجب کاهش ذخایر ارزی بانک مرکزی خواهد شد و به



یکی از مهم‌ترین راهکارهای دیگر، اصلاح نظام بانکی است که در این خصوص شفافیت و ثبات سیاست‌گذاری در آن بسیار مهم است.

# نشت سیاستی افکار سوسیالیستی

## تداوم ساختار برون زو و درون گرای اقتصادی می تواند مخاطراتی جدی برای کشور داشته باشد



محمد رضا بهرامن

عضو هیات نمایندگان اتاق تهران و رئیس خانه معدن

بانکی بانرخی مشخص در کشورهایی مثل پاکستان، هند و... تجربه شده است.

مالکیت خصوصی، سنگ بنای همه آزادی‌ها است؛ لذا محدود کردن مالکیت خصوصی، انگیزه‌های کار و تلاش انسان‌ها را از بین می‌برد و جامعه را گرفتار حقایق ناآرامی و فقر می‌کند. سوسیالیسم (اندیشه‌ای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه‌ای که در آن تمامی قشرهای اجتماعی سهمی برابر در سود همگانی داشته باشند)، راه‌حلی برای مشکلات جامعه، مبتنی بر نظام بازار با به اصطلاح سرمایه‌داری نیست، بلکه خود مصیبتی بسی بزرگتر است و این تجربه فاجعه‌بار سیر سوسیالیسم و اقتصاد دولتی در قرن بیستم بود که اهل فکر و تدبیر در دنیا را به این نتیجه رساند که سیاست‌گذاران اقتصادی نباید اقتصاد دولتی را به عنوان نظام اقتصادی مطلوب تلقی کنند و با همین نگاه بود که سیاست‌های غیردولتی کردن اقتصاد و روی آوردن به خصوصی‌سازی از دهه ۱۹۸۰ میلادی در بسیاری از کشورهای دنیا با جدیت دنبال شد و بالاخره به ایران هم رسید. اما متأسفانه این سیاست‌ها در ایران تاکنون قرین موفقیت نشده و نتایج مورد انتظار را به بار نیاورده است، چرا که آنچه در ایران رخ داده رویگردانی از اقتصاد دولتی به عنوان

قرار باشد با تضمین و تعهد، پیمان سپاری ارزی را احیا کنیم، مسلمانان تبعات خاص خود را در آینده خواهد داشت. تبعاتی همچون فرار از مالیات و... که ما طی سالیان گذشته آسیب‌های بسیاری را در این خصوص داشته‌ایم و تجربه‌های تلخی را نیز برای ما رقم زده است. در شرایط فعلی جامعه یا باید صادر کنندگان را از طریق مشوق‌هایی نظیر اجازه واردات تجهیزات و کالاهای اساسی با نرخ مبادله‌ای تعریف شده تشویق به فروش ارز کرد یا بر اساس نرخ توافقی یا چون برخی کالاها ارزآوری بالایی ندارد باید نرخ توافقی تعریف شود در غیر این صورت کسی که محصولات طبیعی مثل پسته صادر می‌کند، چه دلیلی دارد که از این مشوق استفاده کند، برای او بایده‌راه دوم را باز کرد تا ترغیب به ورود ارز شود.

از نتایج پیمان سپاری ارزی بروز پدیده قاچاق صادراتی در اقتصاد کشور است، به تدریجی که فرصت طلبان، کالای صادراتی را به صورت قاچاق از کشور خارج می‌کنند، ارز حاصل را بدون ثبت در سامانه نیما در بازار آزاد به فروش می‌رسانند و صادرات قانونی را رقابت ناپذیری می‌کنند. اعمال زور بر اقتصاد و بازار، صرفاً منجر به عدم شفافیت و اولویت اقتصاد زیرزمینی بر اقتصاد شناسنامه‌دار می‌شود. قابل تأکید و توجه است که حمایت از بخش خصوصی تا زمانی که به ایجاد فضای کسب و کار مناسب، آزادی اقتصادی به معنای حمایت از حقوق مالکیت سرمایه‌گذار و عدم مداخله دولت در بازار با بینجامد، می‌تواند هم در کوتاه مدت و هم در بلندمدت موفقیت بخش خصوصی کارآمد و رقابتی را تضمین کند. اما اگر

اکنون تولیدکنندگان مواد اولیه را با نرخ آزاد در بازار تهیه و پس از فروش کالا، ارز حاصل از صادرات را با نرخ رسمی به بانک مرکزی می‌فروشند که این امر متضرر شدن فعالان اقتصادی را به دنبال خواهد داشت. پیمان سپاری ارزی بیشترین خسارت را به سیستم صادرات غیرنفتی وارد می‌کند و تأثیر آن بر صادرات نفتی مقوله متفاوتی است، چرا که درآمد حاصل از فروش نفت و فرآورده‌های آن به حساب خزانه کشور واریز می‌شود، بنابراین سود در صادرات این دسته از کالاها از اهمیت چندانی برخوردار نیست. مابه‌التفاوت ارزی در صادرات نفتی با توجه به پایین بودن قیمت تمام شده استخراج و تولید نفت و حاشیه سود چند صد درصدی سبب می‌شود که این صنعت به سمت متضرر شدن سوق پیدا نکند. این در حالی است که حاشیه سود در صادرات غیرنفتی، حداکثر ۱۰ تا ۱۲ درصد است که با ورود پیمان سپاری ارزی به سیستم صادرات کشور همین درصد ناچیز هم ناپدید می‌شود.

پیمان سپاری ارزی همان تعهد انتقال ارز حاصل از صدور کالا به کشور است. این تعهد طبق سندی رسمی تحت نام «پیمان نامه ارزی» بین صادرکننده کالا و دولت تعریف می‌شود. طبق این سند، صادرکننده کالا ملزم می‌شود که ارز به دست آمده از فروش کالای خود را در خارج از کشور طی مدت معینی به کشور بازگرداند و آن را بر اساس مقررات ارزی کشور و نرخ تعیین شده از سوی بانک مرکزی به یکی از بانک‌های مجاز بفروشد و بر همین اساس «واریزنامه پیمان ارزی» خود را نیز دریافت می‌کند. (در پیمان نامه ارزی کلیه اطلاعات

## سوسیالیسم مصیبتی بس بزرگتر است

راه حل نبوده و بلکه اکتفا به تغییر دادن شکل ظاهری آن سیاست‌ها بوده است و این مهم را می‌توان از بی‌اعتمادی به بخش خصوصی واقعی و بی‌اعتمادی به اقتصاد جهانی یا به عبارتی بی‌نیازی دولت‌ها به درآمدهای ارزی حاصل از فروش نفت را که به طور کامل در اختیار داشت، فهمید. در کشور ما هیچ‌گاه اقتصاد بازار آزاد یا مبتنی بر بخش خصوصی به عنوان جایگزین اقتصاد دولتی مطرح نشده و آنچه طراحی و پیگیری شده است «اقتصاد غیردولتی» است که همان بخش عمومی غیردولتی یا بخش تعاونی از کار درآمد. چین تحت مدیریت سیاسی حزب کمونیست، ادغام در اقتصاد جهانی یا به اصطلاح سرمایه‌داری جهانی را به یکی از اهرم‌های اصلی استراتژی امنیت ملی خود تبدیل کرده است که این مسأله برخلاف بعضی تئوری‌های لنینیستی است که معتقد است: «امپریالیسم (فرآیند تحمیل اراده کشوری بر کشور دیگر) به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» است و ورود سرمایه خارجی را خطری برای استقلال سیاسی تلقی می‌کنند مسلمانان پاک کردن اذهان تصمیم‌سازان از این نوع تفکرات نمی‌تواند سیاست‌ها و قوانین و مقررات را در جهت پیشرفت جدی اصلاحات اقتصادی تغییر داد. برخی اقتصاددانان سیاست پیمان سپاری ارزی را یکی از مهم‌ترین راهکارها برای رفع محدودیت‌های ارزی و تحریم و اجرای طرح برون سپاری ارزی معرفی می‌کنند و در مقابل، گروهی نیز به شدت نگرانند که تصمیم جدید دولت در باره نحوه بازگرداندن ارز حاصل از صادرات برای تولیدکنندگان، تجار و بازرگانان مشکل ایجاد کند. قانون پیمان سپاری ارزی اول بار بعد از پیروزی انقلاب و در دهه ۶۰ به اجرا

حمایت از نوع ممنوعیت واردات، تعرفه‌های بالای وارداتی و اعطای انواع یارانه‌های دولتی از قبیل وام‌های ارزان قیمت، یارانه‌های انرژی، ارز و... باشد، ممکن است در کوتاه مدت موجب تقویت بخش خصوصی شود، اما در درازمدت یقیناً مسأله‌ساز خواهد بود. ریشه فکری پیمان سپاری ارزی از دیدگاه استراتژی جایگزینی واردات نشأت می‌گیرد. استراتژی جایگزینی واردات، یک استراتژی درون‌نگر است، در این استراتژی سعی می‌شود تولیدات داخلی، جایگزین واردات شود. استراتژی جایگزینی واردات که اغلب کشورهای در حال توسعه از جمله ایران در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم در پیش گرفتند، این خطر را داشت که به‌رغم توسعه کمی بخش خصوصی، آن را در درازمدت به لحاظ کیفی تضعیف و در مقابل رقابت کالاهای خارجی آسیب‌پذیر کند. این استراتژی که ابتدا توسط کشورهای آمریکای لاتین به کار گرفته شد، در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ میلادی در کشورهای همچون هندوستان، پاکستان، کره، برزیل و مکزیک به کار گرفته شد. ناآرامی‌های حمایت‌های بی‌قید و شرط مبتنی بر استراتژی جایگزینی واردات در سال‌های ۱۹۷۰ میلادی در اغلب اقتصادهای جهان سومی خود را نشان داد که نباید فراموش کرد اقتصاد ایران نیز از این قاعده مستثنی نبود، منتها تجربه ایران در جایگاه کشوری نفتی با درآمدهای ارزی بالا، پیچیده‌تر و متفاوت با بقیه بود. روش کار کشورهای که از این سیاست ارزی استفاده کردند، نخست بازگشت ارز به کشور و دوم تسلیم ارز به سیستم بانکی بود. روش اول را کشورهای مثل کره جنوبی و ایتالیا اجرا کردند و روش دوم یعنی فروش ارز به سیستم

مربوط به کالای صادراتی از نظر وزنی و ارزشی کالا، تعداد بسته‌ها، مبدا و مقصد حمل و... مشخص می‌شود.) در کشور ما تعیین مقررات مربوط به پیمان ارزی و صدور واریزنامه از ابزارهای سیاست‌های ارزی دولت‌ها در مقاطع مختلف بوده است و در واقع هدف از سپردن پیمان ارزی، کنترل ارز صادراتی در جهت تشویق صادرکنندگان بوده است. طی سال‌های گذشته دولت‌ها در مواردی از سوی بانک مرکزی اقدام به خرید بخشی از ارز صادراتی با شرایط خاص کرده و نسبت به صدور واریزنامه ارزی اقدام می‌کردند که این عمل عموماً در شرایطی که دولت با کمبود ذخایر ارزی مواجه است، صورت می‌پذیرد. در شرایطی که امروز درآمدهای حاصل از فروش منابع نفتی در واقع تعیین‌کننده سیاست‌های بودجه‌ای کشور می‌شود، تصمیم‌گیری به اجباری کردن طرح پیمان سپاری ارزی نیز به محدود شدن ورودی درآمدهای حاصل از فروش منابع نفتی مربوط می‌شود. در شرایطی که امروز کشور که سیاست‌های محدود کردن فعالیت‌های اقتصادی ایران توسط دولت آمریکا با خروج از برجام مطرح می‌شود، سیاست‌های ارزی دولت در مسیر انتقاضی تعریف شده و دولت حساسیت خود را به ارزهای حاصل از صدور کالا متمرکز کرده است. اما توجه به تجربه حاصل شده طی ۳۰ سال گذشته، دولت اگر به دنبال ورود ارز به داخل کشور است، باید بر اساس یک نرخ توافقی با صادرکنندگان وارد مذاکره شود. دولت‌ها که امروز نیازمند ورود ارز به داخل کشور است، باید با برنامه‌ریزی کاملاً تعریف شده، مکانیزم‌های تشویقی را برای ورود ارز به کشور برای یک دوره حداقل دو ساله پیش‌بینی کنند. اگر



# تحلیل



محسن جلالپور  
عضو اتاق بازرگانی

## تاب‌آوری اقتصاد در برابر شوک‌های بیرونی

### تحریم‌های جدید چه تفاوتی با تحریم‌های قبل دارد؟

تحریم‌های جدید تفاوت‌های اساسی با تحریم‌های دور قبل دارد. این تفاوت‌ها را می‌شود در چهار سطح بررسی کرد:

- سطح اول محیط داخلی کشور است که شدت اثرگذاری تحریم‌ها را مشخص می‌کند. در سال ۱۳۹۱ که تحریم‌ها شدت گرفت، امید در جامعه رنگ باخته بود. اختلافات سیاسی - هم میان دو گروه اصلاح طلب و اصولگرا و هم میان اصولگرایان - به اوج رسیده بود. روز به روز بر میزان تورم افزوده می‌شد و در کنار آن، رشد اقتصادی نیز منفی بود که پس از تحریم ادامه یافت. اکنون نیز شاهد اعتصاب و اعتراض‌های کارگری و معیشتی زیادی هستیم. امید در جامعه رنگ باخته و اختلافات سیاسی به حدی رسیده که خبرهای نگران‌کننده‌ای از اراده برخی نهادها برای تغییر دولت یا استعفای رئیس‌جمهور می‌شنویم. نتیجه اینکه چشم‌انداز مثبتی پیش روی جامعه قرار ندارد و نااطمینانی و عدم قطعیت موجب توقف فعالیت‌های اقتصادی و سرمایه‌گذاری شده است.
- سطح دوم کیفیت سیاست‌گذاری اقتصادی است که باید ویژگی‌هایی داشته باشد تا نگذارد تحریم‌کنندگان به اهداف مورد نظر خود دست یابند و تاب‌آوری اقتصاد را در برابر شوک‌های بیرونی افزایش دهد؛ همین‌طور مانع از تحریک‌پذیری بازارها و افزایش ریسک‌ها شود. به‌طور قطع سیاست‌گذاری اقتصادی در سال ۱۳۹۱ و پس از آن حاوی این ویژگی‌ها نبود و در شرایط فعلی نیز چنین ویژگی‌هایی ندارد.
- سطح سوم فضای بین‌المللی است که عمق و گستره تحریم‌ها را روشن می‌کند. در سال ۱۳۹۱ اجماع حداکثری علیه ایران وجود داشت و ما کشوری منزوی بودیم و تقریباً هیچ حامی و یوری نداشتیم؛ حتی روسیه و چین نیز تمایلی به حمایت از ما نداشتند. اما در حال حاضر فضای بین‌المللی تا آن حد به زبان ما نیست. مثلاً میان اتحادیه اروپا و آمریکا بر سر شیوه برخورد با ایران اختلاف نظر وجود دارد.
- سطح چهارم ویژگی‌های خود تحریم است که هم دامنه وسیع‌تری دارد و هم راه‌های دور زدن و کم‌اثر کردن تحریم‌ها را بسته است. مثلاً در اوایل دهه ۱۳۹۰ که تحریم شدیم می‌توانستیم با تغییر پرچم نصب‌شده روی کشتی‌ها کالا وارد کشور کنیم، در حالی که امروز رسماً شماره شاسی و موتور کشتی‌ها را در فهرست تحریم‌ها قرار داده‌اند. در عین حال تلاش کرده‌اند افراد زیادی را مشمول تحریم‌ها قرار دهند.

تحریم‌های این دوره تفاوت‌هایی هم با دور قبل دارد، از جمله اینکه:

- این بار آمریکا به تنهایی تحریم‌ها را اعمال می‌کند، حال آنکه تحریم‌های دور قبل «اجماعی» بود. این بار این تحریم‌ها منحصر به دولت آمریکاست و کشورهای دیگر نه‌تنها با آمریکا همراهی نکرده‌اند، بلکه برای عبور از این تحریم‌ها به ایران قول مساعدت داده‌اند.
- در گذشته دولت‌ها طرف تحریم بودند و همه اعضای دائم شورای امنیت، کشورهای اروپایی و بقیه دولت‌ها با شدت بر اعمال و اجرای تحریم‌ها نظارت می‌کردند. این بار دولت‌ها چنین مسئولیتی ندارند و آمریکا به‌طور مستقل اعلام کرده که همه شرکت‌ها و مجموعه‌هایی را که با ایران کار می‌کنند، مورد تحریم قرار می‌دهد. یعنی این بار طرف حساب تحریم‌های ایران دولت‌ها نخواهند بود، بلکه شرکت‌ها، بانک‌ها و همه آنهایی خواهند بود که می‌خواهند با ایران ارتباطات اقتصادی برقرار کنند.
- در ادوار گذشته با توجه به ارتباطات جدی ایران با دوستان شرقی‌اش، شرایط دور زدن تحریم‌ها و عبور از آن آسان‌تر بود. اما اخیراً مجموعه‌های بزرگی که در دوران قبلی تحریم کمک‌های زیادی برای ایران بودند - مانند کولون بانک چین - اعلام کردند که از تحریم‌های آمریکا تبعیت می‌کنند؛ چرا که می‌خواهند روابطشان با بانک‌های آمریکایی یا با مجموعه بانک‌های دنیا - که آمریکا در آنها نفوذ جدی دارد - برقرار بماند.
- روابط ما با عربستان و اصرار سعودی‌ها بر تحریم جدی و فشار آوردن روی ما، وضعیت ترکیه، عراق و سوریه به شدت اوضاع را متفاوت از قبل کرده است.

همین‌طور وضعیت روحی و روانی مردم این بار بسیار متفاوت است. مردم در شرایط خوبی نیستند و خصوصاً در ماه‌های اخیر فشارهای زیادی به آنها وارد آمده است. وضعیت نامناسب اقتصادی، تورم سنگین پیش‌رو، تنگنای معیشتی، اعتصاب‌های کارگری، ناامیدی و بی‌انگیزگی، میل به مهاجرت، عصبانیت و... ایجاب می‌کند که برای شرایط پیش‌رو تمهیداتی اندیشیده شود.

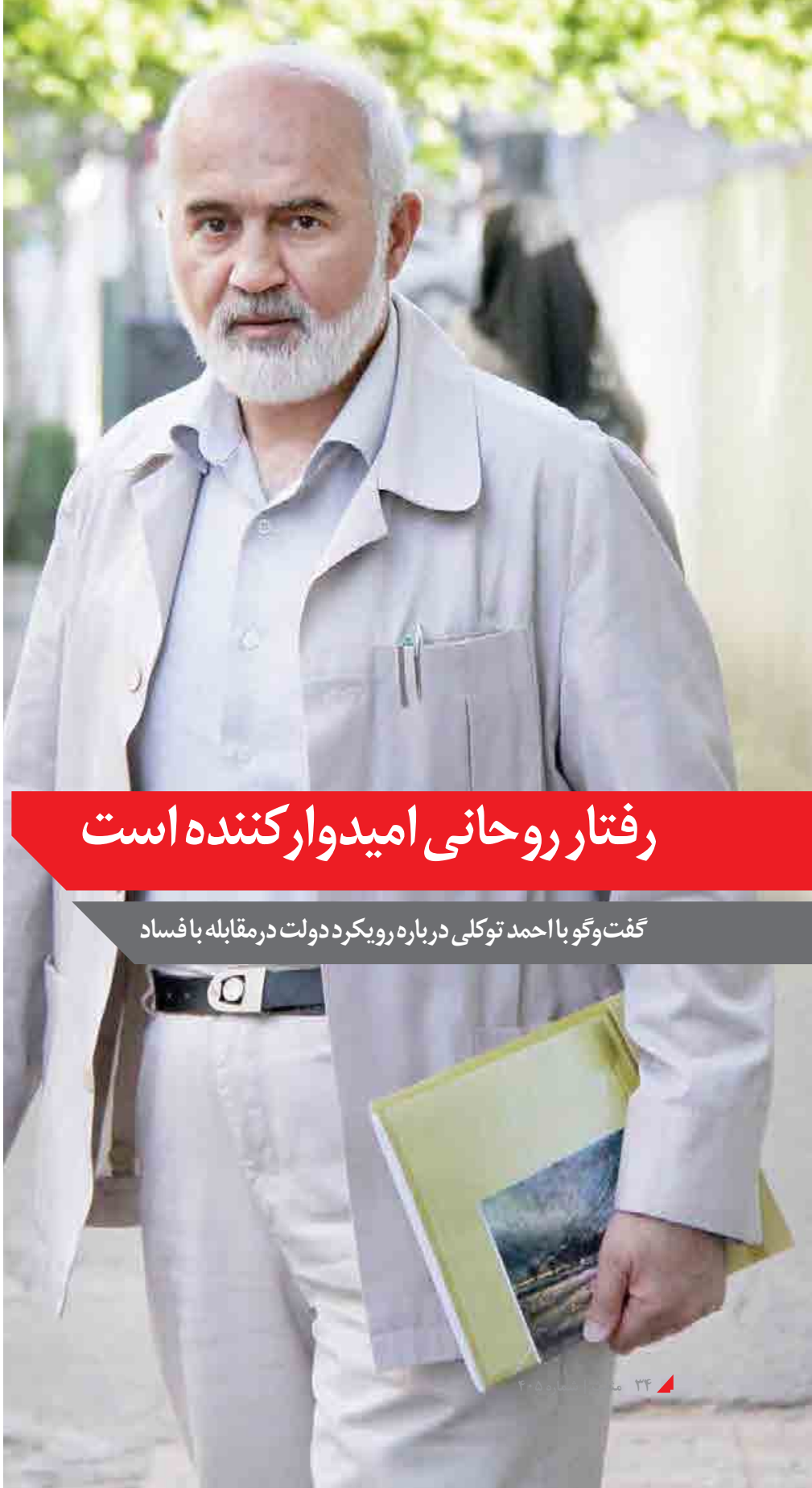
درآمد که با توجه به اثرات نامطلوب آن در اواخر همان دهه، دولت وقت، پیمان سیاری ارزی را لغو کرد. با این حال به دلیل نابسامانی ارزی (ارز سه‌نرخ مدیریت نشده) آن سال‌ها مجدداً دولت وارد عمل شد و قیمت ارز را یک‌شبه به یک‌سوم تقلیل داد و صادرکنندگان را هم ملزم کرد که ارز خود را به سیستم بانکی بفروشند؛ تصمیمی که در آن دوران سبب شد بسیاری از صادرکنندگان ورشکسته شوند. یکی از سیاست‌های موفق دولت هشتم خروج این قانون از دستور کار سیاست اقتصادی تصمیم‌سازان دولتی بود. اما در دولت دهم مجدداً این سیاست اقتصادی در دستور کار دولت قرار گرفت که در دولت یازدهم به‌رغم پایین آمدن قیمت جهانی نفت، مجدداً این سیاست از دستور کار خارج شد و هم‌اکنون به‌نظر می‌رسد سیاست‌گذاران اقتصادی در دولت دوازدهم به دلیل انتباهاتی که متأسفانه طی تقریباً ۷۰ روز گذشته در بازار ارز کشور داشته‌ایم، یک‌بار دیگر تصمیم گرفته‌اند مجدداً این سیاست اقتصادی را اجرایی کنند.

اطلاعات موجود در سید اقتصادی کشور نشان می‌دهد در سال ۸۵ - ۸۰، کشور، نه‌تنها خروج سرمایه نداشت، بلکه با ورود سرمایه به اقتصاد کشور نیز روبه‌رو بود. چون بازدهی سرمایه ولو با تفاوت نرخ ارز در اول دوره تا پایان دوره بالا بود. کسی ریال ایران را تبدیل به ارز نمی‌کرد تا در سایر کشورها خصوصاً کشورهای حوزه خلیج فارس سرمایه‌گذاری کند، زیرا سود در آنجا حدود ۲۵ درصد بود. اما در ایران ۱۵ درصد حاشیه سود کاملاً وجود داشت. برای مثال در آن دوران عده‌ای خانه‌های خود را فروخته و در کانادا دست به خرید خانه زده بودند، اما در نهایت ارزش دارایی قبلی آنها در ایران افزایش یافته بود در حالی که دارایی خارجی آنها رشد نکرده بود. این عوامل نیز سبب شده بود ما به‌جای خروج سرمایه با جریان ورود سرمایه روبه‌رو باشیم. در شرایط امروز برای رسیدن به یک سیاست اقتصادی تأثیرگذار برای جذب سرمایه‌ها به کشور باید یادآوری کوتاهی از آن دوره را به تصمیم‌سازان سیاست اقتصادی دولت دوازدهم کرد تا شاید بتوانند در تصمیم‌گیری‌ها حائز اهمیت باشد. سرمایه‌هایی که در آن زمان از کشور به هر طریق ممکن تبدیل به ارز شده و از کشور خارج شدند، به دلیل شرایط مطلوب سیاست‌های اقتصادی اتخاذ شده در آن مقطع در داخل کشور، موجب پیشمانی سرمایه‌گذاری شد که پول خود را از کشور خارج کرده بودند و واقعاً رشد اقتصادی کشور در آن مقطع حاصل سیاست‌های درست مالی دولت هفتم بود.

### سخن آخر

اصلاح اسناد اقتصادی بالادستی از قبیل سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی، بحق یک گام اساسی و رو به جلو در اقتصاد کشور بود و بسیاری از تابوهای ناشی از ایدئولوژی‌های چپ‌گرایانه و ناسیونالیستی را در هم شکست، اما ایجاد اصلاحاتی در این قانون که طی جلسات طولانی از اواخر دهه ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۸۴ به‌طول انجامید و در تدوین چهار کاستی‌هایی است. ضروری محسوب می‌شود. مشکل اصلی در تدوین این سند قانونی که براساس سیاست‌های کلی و اجرای آن نوشته شده در عدم شناخت تئوریک نظام بازار و جایگاه بخش خصوصی در آن رابطه است. غفلت از سیاست‌آزادسازی به‌عنوان شرط لازم برای اجرای حقیقی و موفقیت‌آمیز خصوصی‌سازی ریشه در همین شناخت نادرست دارد. اقتصاد ایران را با تمام ویژگی‌های آن می‌توان اقتصادی برون‌زا (فقط دولتی) و درون‌گرا (با قابلیت‌پذیری کم) معرفی کرد و نکته مهم آن است که دستیابی به رشد پایدار و اشتغال‌زا با حفظ ساختار برون‌زا و درون‌گرای اقتصاد، که نتیجه آن رشد‌های پایین، پرنوسان و غیراشتغال‌زاست، غیرممکن است. از طرفی با توجه به کاهش قدرت خرید خانوارها در یک دهه گذشته و نرخ‌های بالای بیکاری به خصوص برای جوانان تحصیل‌کرده، تداوم ساختار برون‌زا و درون‌گرای اقتصاد ایران می‌تواند مخاطراتی جدی برای کشور داشته باشد.





## رفتار روحانی امیدوار کننده است

گفت وگو با احمد توکلی درباره رویکرد دولت در مقابله با فساد

مصطفی صادقی

دبیر تحریریه

آقای دکتر شما از جمله افرادی هستید که از سال‌ها پیش در مورد مفاسد اقتصادی کار می‌کنید و تذکرات، نامه‌ها و نطق‌های متعددی در این مورد داشته‌اید. حتی این قدر این مساله برای شما اهمیت داشت که در قالب یک NGO بعد از مجلس مشغول به رصد این مفاسد شدید. سوال این است که اساسا چرا ما با این پدیده مواجه شده‌ایم و چرا نتوانسته‌ایم از گسترش آن جلوگیری کنیم؟

یکی از نکاتی که سر آغاز این انحرافات شده است تغییر منش و روش زندگی سیاستمداران ماست. تغییر سبک زندگی آنها بسیار مهم بوده است. برخی از آنها دچار اشرافیت شدند. نکته دیگر حاکم شدن ساختار دولتی بر امور کشور است. این ساختار دولتی رانت تولید کرده و باعث فساد شده است.

این دو مساله از نظر من مهم‌ترین دلایل انحرافات است. البته باید به این مساله هم اشاره کنم که تدریجا ماماشات در رابطه با فساد هم صورت گرفت، یعنی نیامدند به فساد حمله کنند و به آن ضربه بزنند.

همان اول که در مورد فساد هشدار می‌دادیم باید جلوی مفاسد را می‌گرفتند.

سرچشمه شاید گرفتن به بیل... چو پر شد نشاید گرفتن به پیل

زمانی که من در روزنامه رسالت بودم یک بار در این مورد تذکر دادم. سال ۶۶ یا ۶۷، یکی از نمایندگان که خیلی پرمدعا هم بود، ریاست کمیسیون پست و تلگراف را بر عهده داشت. خودش و همسرش، چهار فرزندش و دو معاونش، هشت نفر ۱۵ روز همزمان بودند؛ هفت روز در سئول، هفت روز در توکیو. آنها با این شرکت مشغول مذاکره بودند، معنی این سفر کاملا آشکار است. این فساد آشکار بود. من این موضوع را آن زمان اعلام کردم. طرف به من زنگ زد و اعتراض کرد و گفت تو خطی برخورد می‌کنی.

گفتم از جناح من چه کسی به چنین سفری رفته که من اعلام نکرده باشم؟ او گفت: «آقای مقتدایی چنین سفری داشته است.» از او پرسیدم: «آقای مقتدایی به کدام کشور رفته است؟» او گفت: «مقتدایی به کراچی پاکستان رفته است.» از من پرسید: «پس چرا آقای فلانی که به کراچی رفته است شما در این مورد اعتراض نمی‌کنید؟» گفتم او یک سفر سه روزه داشته، مهمان دولت پاکستان است و مساله‌اش بررسی مسائل قضایی است. این یک سفر کاملا کاری است. تو این سفر را با برنامه خودت مقایسه می‌کنی؟

آن موقع کسی به من در این مورد کمک نکرد. ایشان بعد از این گفت وگو نزد رئیس قوه قضاییه رفت. آقای یزدی که آن موقع رئیس قوه بودند من را صدا زدند و گفتند فلانی آمده اینجا و چنین شکایتی از شما داشته است. او گفته است که احمد آبروی همه را می‌برد و شما هیچ کاری نمی‌کنید. من گفتم: «حاج آقای یزدی! شما کاری نمی‌کنید و ما مجبوریم کاری کنیم. اینها همه را مساله‌دار می‌کنند. اگر نجبیند، وقتی می‌رسد که می‌خواهد مبارزه کنید اما دیگر نمی‌شود.» به هر حال می‌خواهم بگویم وقتی سراغ از مطلب این گونه شروع شد باید همان موقع با آن برخورد می‌شد که نشد، در نتیجه این مار تبدیل به اژدها شده و بزرگ و بزرگ‌تر شده و حالا به سختی می‌شود با آن مبارزه کرد، ولی معتقد هنوز می‌شود مبارزه کرد.

می‌شود مبارزه کرد؟

بله، تا کنید می‌کنم که می‌شود. برای اینکه

کشورهایی که خیلی وضع بدتری نسبت به ما داشتند مبارزه کردند و توانستند موفق شوند. دلیلی ندارد ما با این ظرفیت‌های انسانی‌ای که داریم و دین مترقی که داریم، موفق نشویم.

آقای دکتر! شما گفته‌اید که آقای روحانی یک تکان‌هایی خورده است و می‌توان امیدوار بود. آقای روحانی در یک نشست خبری حرف‌هایی مهمی برای مبارزه با فساد زد و دستور شفافیت داد. شما فکر می‌کنید رویه جدیدی که آقای روحانی اتخاذ کرده موثر خواهد بود؟ نظر شما در مورد نامه‌ای که خطاب به مردم منتشر کرده‌اند چیست؟

بله، حتما موثر است، برای اینکه رئیس جمهور مرد قدرتمند کشور است. وقتی یک موضع صحیحی می‌گیرد، روی کشور تاثیر می‌گذارد. همین نامه‌ای که اخیرا نوشته و به همکاران و نیروهای تحت امر خودش دستور واضح و محکم داده و از قوه قضائیه درخواست کرده که خارج از نوبت در مورد مفاسد رسیدگی کنند، اینها همه امیدوارکننده است.

آقای دکتر! در این چند روزی که بحث بر سر بحران اقتصادی بالا گرفته خیلی از اقتصاددان‌ها از جمله شما خواستار برکناری آقای سیف شده‌اند. همه بحث هم بر سر این است که می‌گویند سیاست‌های غلط بانک مرکزی در تزریق بیش از حد نقدینگی و سکه در بازار این بحران را شکل داده است. نظر شما در مورد عملکرد آقای سیف چیست؟

آقای سیف نه اهلیت دارد، نه صلاحیت دارد و نه تدبیر درستی دارد. او حتی رفتار درستی هم ندارد که بتواند اعتماد را جلب کند. آن بالای که آقای بهمنی، آقای سیف و همکاران‌شان با موسسه پولی غیرمجاز بر سر اقتصاد آوردند، برای هفت پشت کشور بس است و بلایی که سر ارز آوردند، هم همین طور. با سوءتدبیر، ده‌هاتن طلا را در بازار ریختند و حدود ۲۵ میلیارد دلار کسری ارز درست کردند و نتیجه‌ای نگرفتند. کسی که در هفته هفت جور حرف می‌زند و تدبیر کافی ندارد، چرا باید بزرگ‌ترین نهاد اقتصادی کشور زیر نظر او باشد؟ بدانید که بانک‌ها روی شاخ اعتماد می‌چرخند. الان ایشان اعتماد جلب نمی‌کنند. همه از دست او گله‌مند و ناراحت هستند. رئیس بانک مرکزی باید معتمدترین فرد برای مردم باشد. دولت اگر بنا داشت کار روانی انجام دهد حتی اگر آقای سیف اشکالی هم نداشت باید او را عوض می‌کرد. حالا که هر دو اشکال را دارد.

آقای دکتر، دقیقا چه اتفاقی برای اقتصاد کشور رخ داده است. منظورم این است که مشخصا اشتباهاتی که شما در مورد آقای سیف و همکاران تان ذکر می‌کنید چه بوده و این اشتباهات چه تاثیری بر اقتصاد کشور داشته است؟ برخی از اقتصاددانان می‌گویند آقای طیب‌نیا روش‌های درستی داشته و آقای سیف روش غلطی داشته؛ آقای روحانی در دولت دوشمی تیم آقای سیف را ترجیح داده است. تفاوت آقای طیب‌نیا و آقای سیف در چه بوده است؟

رئیس بانک مرکزی بانک‌ها را کنترل نمی‌کند و آنها هر کاری دل‌شان بخواهد، می‌کنند. گزارش آوردند که سال گذشته ۶۳۰ هزار میلیارد تومان تسهیلات دادیم. من پرسیدم که چه میزان از این اعتبار تمديد اعتبار قبلی است؟ می‌دانید چه کار می‌کنند؟

مثلا فردی هزار میلیارد تومان بدهکاری دارد. به این بدهکار هزار میلیارد تومانی می‌گویند قسط خودت را بده، می‌گویند نمی‌توانم بدهم، نمی‌دهم. بعد می‌روند و با او توافق می‌کنند و می‌گویند ما ۱۲۰۰ میلیارد تومان وام

احمد توکلی معتقد است که روحانی رویه خوبی را برای مبارزه با مفاسد اقتصادی آغاز کرده است. او می‌گوید این نوع از رفتار رئیس جمهور مردم را امیدوار می‌کند. او که یک NGO در راستای دغدغه‌هایش برای مبارزه با فساد تاسیس کرده پیگیر و مستمر در پرونده‌های متعددی ورود کرده و با گزارش‌های عمومی‌اش تلاش کرده تا شفافیت را به عنوان مهم‌ترین عنصر مبارزه با فساد نهادینه کند. او البته نقدهای خاص خود را هم به شرایط حاضر دارد و می‌گوید: «باید اول کار را درست کاروان داد. نمی‌شود به هر کسی کار سپرد. این اولین قدم برای مبارزه با فساد است، برای اینکه فساد در توزیع قدرت است.» گفت وگویی هفته‌نامه مثلث با دکتر احمد توکلی را در ادامه می‌خوانید.

می‌دهیم که ۲۰۰ میلیاردش سود است و می‌گیریم و هزار میلیارد تومانش هم وام می‌دهیم، وام به وام می‌کنیم، یعنی پول داده نمی‌شود، از حالت معوقه خارج می‌شود، در سیستم تسهیلات پرداختی می‌رود. وقتی این کار را می‌کند، چندتا چیز واقع می‌شود. یکی اینکه ستون معوقات کم می‌شود، می‌گویند آفرین و احست، بانک معوقاتش را وصول کرده است. دیگر اینکه ستون تسهیلات زیاد می‌شود، می‌گویند چقدر خوب تسهیلات به اشتغال جوان‌ها داده شده، چون این زود توفیقی نشان می‌دهد، بانک برای آن مدیران زود پاداش می‌نویسد، چون بانک به ناحق و به نادرستی سود نشان می‌دهد، سهامداران بانک پول می‌گیرند، آنهايي که دولتی نیستند. چرا این خیانت‌ها باید بشود. از مسئولان بانک مرکزی که پرسیدم گفتند

بله، این طوری هم هست. گفتم چقدر است؟ جلسه اول نگفتند، جلسه دوم من اصرار کردم، گفتند ۷۰ درصدش این طوری است. یعنی ۶۳۰ هزار میلیارد تومان تسهیلات داده نشده؛ این حرف دروغ است. ۳۰ درصدش داده شده، وقتی اینها این کار را می‌کنند و اطلاعات غلط به مسئولان سیاسی می‌دهند، تصمیمات غلط می‌گیرند. این زیر نظر همین آقایان انجام می‌شود. ۱۱۰ هزار میلیارد تومان معوقات، برای چند نفر است، یعنی هر کدام ۱۲-۱۰ هزار میلیارد تومان به‌طور متوسط معوقه دارند. آن وقت یک بدبخت مادر مرده‌ای که برای مغازه یا خانه کوچک خودش وام‌اندکی می‌خواهد، پدرش رادرمی‌آورد. ما اخیرا از سوای

بانک مرکزی فعلی و قبلی شکایت کرده‌ایم و قوه قضائیه رسیدگی می‌کند. وقتی یک جوان تحصیل کرده بیکار و جویای کار برای اشتغال به کار در زیر پله منزل خود یک کلیدسازی باز کند، اما کن مانع فعالیت وی می‌شود اما یک تعاونی تشکیل می‌شود و ظرف چند سال ۲۱۲ شعبه احداث می‌کند، ولی بانک مرکزی هیچ مجوزی از آنها نمی‌خواهد. مقامات بانک مرکزی می‌گویند برای جلوگیری از فعالیت این موسسات ۸۰ نامه به قصد انذار و تبشیر نوشته‌اند اما آنها باید مستقیما جلوی فعالیت این موسسات را می‌گرفتند چرا که انذار و تبشیر وظیفه آنها نیست. در نهایت این اقدامات باعث شد اموال مردم و اموال عمومی تضييع شود. رقمی

نزدیک به ۲۰ هزار میلیارد تومان که برای تسویه دیون این سپرده‌گذاران تخصیص داده شد دیگر باز نمی‌گردد. پس به دلیل تضييع اموال عمومی جرمی مطابق ماده ۵۹۸ قانون مجازات اسلامی می‌باشد که مقامات بانک مرکزی باید در این خصوص پاسخگو باشند. این بنگاه‌ها و موسسات با پول‌های بادآورده مردم کار می‌کردند، البته به دلیل تأیید شدن توسط دولت و بانک مرکزی این امکان برای آنها فراهم شده بود. بنگاه‌های معمولی امکان خلق پول ندارند اما وقتی موسسات مالی و اعتباری خلق پول می‌کردند با وظایف بانک مرکزی اصطکاک ایجاد می‌شد. در همه جای

دنیا بانک‌های مرکزی مانند عقاب بالای سر این موسسات ایستاده‌اند و مراقب جریان خلق پول هستند. این بنگاه‌ها به دلیل دریافت تأیید از سوی بانک مرکزی به چپاول اموال مردم اقدام کردند که باید پاسخگو باشند.

الان باید چه کار کرد؟ راهکار شما چیست؟

باید اول کار را درست کاروان داد. نمی‌شود به هر کسی کار سپرد. این اولین قدم برای مبارزه با فساد است، برای اینکه فساد در توزیع قدرت است. ما توزیع ثروت‌مان هم مثل توزیع قدرت‌مان است. ولی آنکه راحت‌تر است، اصلاح توزیع قدرت است. باید روی منطق صورت بگیرد، باید روی شرایط صورت بگیرد، نه اینکه هر کسی دوست خودش را بیارود سر کار که این نقض قالب‌های مختلف از عوامل پیدایش فساد است. این که راحت‌تر است را شروع کنند، مردم امیدوار می‌شوند. وقتی این سیاست‌ها جوری باشد که مردم احساس کنند این دولت خیرخواه و دانا و تواناست، آن وقت سیاست‌پذیر می‌شوند. سیاست‌گذاری درست، با مسئولان سالم و پاک، مردم را به سیاست‌پذیری می‌کشاند. وقتی مردم سیاست‌پذیر شدند دولت سیاستمدار خوبی شد، کار درست می‌شود.

شما اصلاح‌گرایان را اصلاح می‌دانید؟

من بر این باورم که آقای رئیس جمهور باید چند نفر را عزل کند تا اینکه تغییر بدهد. برای مثال من فکر می‌کنم که دولت باید آقای سیف را عزل کند تا اینکه پست دیگری مثل سفارت را به او بدهد. عقل اقتضا می‌کند دولت این کارها را انجام دهد.

در خبرها آمده است که گویا مذاکراتی با آقای طیب‌نیا شده است. آیا به نظر شما بازگشت ایشان برای اقتصاد کشور مفید خواهد بود؟

مساله فرد نیست باید به تیم نگاه کرد.

آیا شما در مقام مقایسه عملکرد ایشان را در دوره وزارت‌شان به عملکرد آقای سیف ترجیح می‌دهید؟

من چندان راضی نبودم.

اگر رئیس‌جمهور برای جایگزینی آقای سیف با شما مشورت کنند شما چه کسی را برای رئیس کلی بانک مرکزی پیشنهاد می‌دهید؟

گزینه پیشنهادی من دکتر ناصر شرافت است. او در زمان جنگ معاون وزارت اقتصاد و دارایی بوده و ریاست دانشکده اقتصاد دانشگاه شهید بهشتی را عهده‌دار بوده است.

شما از موافقان بازگشت نظام کوپنی هستید؟

عقل این را اقتضا می‌کند. امروز بسیاری از کشورهای عاقل و منطقی با کارت‌های هوشمند توانسته‌اند به فقرا کمک کنند تا زیر بار فشار فقر بیچاره نشوند و ما هم هیچ اشکالی ندارد امروز با دادن کوپن به برخی خانواده‌های نیازمند از فشار اقتصادی آنها کم کنیم.

باید اول کار را درست کاروان داد. نمی‌شود به هر کسی کار سپرد. این اولین قدم برای مبارزه با فساد است، برای اینکه فساد در توزیع قدرت است. ما توزیع ثروت‌مان هم مثل توزیع قدرت‌مان است. ولی آنکه راحت‌تر است، اصلاح توزیع قدرت است. باید روی منطق صورت بگیرد، باید روی شرایط صورت بگیرد، نه اینکه هر کسی دوست خودش را بیارود سر کار که این نقض قالب‌های مختلف از عوامل پیدایش فساد است

# مغزهای کوچک زندگ زنده

S H E E P L E

## یک فیلم منهای خیلی چیزها

حال و هوای ساکت سینمای ایران در این روزها، نیاز به یک تازگی داشت. نسیمی گذرا که در کنار نمایش فیلمی خوب در اکران پاییز، جانی دوباره به گیشه‌ها بدهد. مغزهای کوچک زندگ زنده؛ تازه‌ترین اثر اجتماعی اکران شده در سینماها بود که توانسته همراهی نسبتاً خوبی از مخاطبان را بدست بیاورد



## نوعی آنارشیسم غریزی

مغزهای کوچک زنگ زده سرراست ترین فیلم هومن سیدی است که از دل رئالیسم به ناتورالیسم کشیده می شود و در قالب کلی اش، بیانی مستندگونه دارد



جواد طوسی  
منتقد سینما

**جواد طوسی؛ متولد ۱۳۳۴، که همه او را به کسوت منتقد در سینمای ایران می شناسند. طوسی قاضی بازنشسته دادگستری بوده که البته سالیان درازی است در میان اهالی سینما به فعالیت هنری مشغول شده است. فعالیت سینمایی او، از سال های ابتدایی دهه ۶۰ آغاز شده و تا به امروز ادامه داشته است**

فیلم از منظر سینمایی باید توجه داشته باشیم که وقوع جرایم خشن، علل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، روانی، محیطی و خانوادگی دارد. در مغزها... سیر انتقالی خشونت را در یک محیط برخوردار از فقر فرهنگی و اقتصادی و ناهنجاری های خانوادگی و مستعد برای اعمال مجرمانه شاهدیم. شکور به عنوان چوپان اصلی، خشونت را به شیوه خود (بیشتر در سکوت) در آن جمع نکبت زده و محیط خانوادگی اش اجرا و توصیه می کند. انبان فرهنگی پدر و مادر او این بوده که شروع نام فرزندان شان با حرف «ش» باشد و شاهین در دیالوگی زیبا به طعنه این میزان از توجه به جریان تربیت فرزندان را مورد ریشخند قرار می دهد! اما نکته مهم دیگری که در بررسی مغزها باید به آن توجه داشت، شخصیت شاهین (نویید محمدزاده) است؛ شخصیتی که ساخته و پرداخته هومن سیدی است و ناقدین در نقد مغزها عنایت و بی‌زاهای به او داشته اند. اما درباره شاهین اینگونه می گویم که به عنوان نقطه مرکزی و شخصیت کاملاً خاکستری این خانواده، نظاره گر خشونت است و جرأت اجرای آن را ندارد. نگاه کنیم به ناتوانی او در بریدن گوش آن پسر نوجوان شرور، یا از ترس لرزیدنش زیر چادر شب در صحنه ای که شهروز (مهیار راحت طلب) با خونسردی در حال خفه کردن ناخواهری اش شهره است. همچنین در تداوم صحنه ای که شاهین در ترکیب متناقضی از غیرت و تعصب و عقده، به اتفاق دوستش (نویید پورفرج) به آن جمع دختر و پسر خوشگذران حمله می کنند، او را با چهره زخمی و کتک خورده سوار بر موتور می بینیم. شاهین با وقوف از این خصایص فردی و شخصیتی خود و در مواجهه با برخورد تحقیرآمیز شکور نسبت به خودش سعی می کند در جاهایی بانک گویی بی وقفه، اعتماد به نفس پیدا کند و خودش را اسرپا نگه دارد. انسانی با این شخصیت پرکتراست، حتی وقتی می خواهد آن برج دیده بانی زندان را از دور نشان برود، شلیکش فرضی است. نوع شخصیت پردازی و نگاه روان کاوانه در جمع ناهمگون خانواده شکور، رفا و نوچه هایش، رفتاری و کلامی است. مساله ای که به صورتی استعاری در ابتدای فیلم و نریشن خوانی گوسفند و چوپان نیز برای مخاطب روشن می شود. شکور به عنوان چوپان این جمع، بیشتر عمل می کند؛ مگر آن که همچون فصل ملاقاتش با شاهین امکان عمل گرایي نداشته باشد و به ناچار برای تخلیه و حفظ غرور خود به کلام متوسل شود. شهروز در تأثیرپذیری آشکار از شکور، عمل گرای صرف است و با وجود محدودیت سنی اش می تواند آن گونه بی رحمانه خواهرش را خفت کش کند و تلاشی عقیم برای خفه شدن او داشته باشد. دوست شاهین هم در کانون غریزه و فقر فرهنگی، گاه به حرفی و گاه به خشونت رو می آورد تا موجودیت فردی اش را زیر سایه شکور و شاهین به اثبات برساند. اما شخصیت شاهین تا اواخر فیلم با اقتدار و

این روزها اهالی سینما، شاهد حضور فیلمی در اکران هستند که نظر بسیاری از ناقدین را به سوی خود جلب کرده است. مغزهای کوچک زنگ زده؛ عنوان آخرین فیلم از هومن سیدی است که در بسیاری از محافل سخن از این فیلم در میان است. آنچه باعث شده مغزهای کوچک زنگ زده را بهترین فیلم هومن سیدی بدانیم، تلاش این بار او برای هرچه بیشتر کمرنگ کردن حضورش در مقام کارگردان است. در فیلم های قبلی سیدی بازی فرم و میزانش - لااقل برای نگارنده - حالت متظاهرانه داشت و جلوتر از آن که بخواهیم یا بتوانیم با آدم ها و مناسبات شان ارتباط برقرار کنیم، این فرم و شیوه نمایش و چیدمان صحنه بود که خودش را به من تحمیل می کرد. اما از خشم و هیاهو رفته رفته سیدی سعی کرد با توجه بیش تر به قصه و بازی ها و ایجاد روابط و موقعیت های دراماتیک، بیننده را درگیر کند. از این جهت مغزها... سرراست ترین فیلم اوست که از دل رئالیسم به ناتورالیسم کشیده می شود و در قالب کلی اش، بیانی مستندگونه دارد.

این شیوه تازه بیان که سیدی در مغزها برگزیده و فیلم را مطابق با آن کارگردانی کرده است، قاعدتاً دشواری هایی دارد. اجرای این بار ترکیبی در چنین فضای بدوی و پرت و خشونت زده و با این حجم آدم های اصلی و فرعی و سیاهی لشکر، کار طاقت فرسایی بوده است؛ دشواری های فنی و تکنیکی که می توان درباره آن سخنان زیادی گفت. به ویژه که طبق گفته سیدی کل فیلم را با دو دور بین فیلم برداری کرده اند. به جز حرکت اسلوموشن اولیه، بقیه قسمت های فیلم ریتم منطقی خودش را از محیط و کنش ها و واکنش های اشخاص می گیرد. آدم قانعی هستم و همین مشخصه ها برایم کافی است تا از این فیلم خوشم بیاید. دیگر مثل منتقدان جوان میچ گیر این روزگار کاری به این ندارم که قصه و حال و هوای فیلم شباهت به شهر خدا (فرناندو میرلس، ۲۰۰۲) دارد و سکانس درگیری یادآور دارودسته نیویورکی (مارتین اسکورسیزی، ۲۰۰۲) است و لوکیشن و طراحی فلان صحنه ما را یاد گربه سیاه، گربه سفید (امیر کوستوریتسا، ۱۹۹۸) می اندازد. در برابر این منطق پذیری روایی و ریتمیک وجه ساختاری مغزها... تنها در حالت نهایی اسلوموشن گونه دارودسته شکور (فرهاد اصلانی) در آغاز فیلم، نوعی استیلیزه شدن عاقلانه فضا و آدم ها را برای تأکید بر عامل «خشونت» می بینیم.

اما درباره محتوای مغزها نیز این روزها انتقادات و سخنان زیادی در فضای اهالی سینما گفته می شود. شاید بتوان گفت که یکی از مشخصه های اصلی مغزها... روان شناسی غیر مستقیم خشونت است... نکته ای که در نوشته های جامعه شناسان و روان شناسان توجه ویژه ای به آن شده و به صورت علمی درباره آن بحث شده است. اما ما در بررسی این

# فیلم بدون فیلمساز

در این مناظره رضا در ستکار به نقد فیلم مغزهای کوچک زنگ زده می پردازد و در مقابل رضا صائمی از هومن سیدی دفاع می کند



■ محمد امیر خوش صحبتان  
نقیسه رحمانی

**مثلت:** پیشنهاد من برای آغاز بحث، مروری بر کارنامه سینمایی هومن سیدی است. سیزده، اعترافات ذهن خطرناک من، خشم و هیاهو و مغزهای کوچک زنگ زده، آثار سینمایی او هستند که طی سالیان اخیر چه از سوی منتقدین و چه از سوی مخاطبان، مورد توجه قرار گرفته است. اما امروز و در زمان اکران مغزهای کوچک زنگ زده، عده زیادی برآنند که این فیلم، بهترین محصول این کارنامه در نسبت با دیگر آثار است.

**شما جایگاه مغزهای کوچک زنگ زده را در این کارنامه چطور ارزیابی می کنید؟ نقاط ضعف و قوت اصلی این فیلم از نگاه شما کدامند؟**

**صائمی:** شاید بیان این نکته جالب باشد که فیلم اعترافات ذهن خطرناک- در زمان اکران جشنواره فجر- برای من هیچ جذابیتی نداشت. این در حالی بود که بسیاری از منتقدان، این اثر را یک فیلم مدرن و نو در سینمای ایران می دانستند و تمجیدهای فراوانی در باره آن نوشتند. اما نظر من در باره اعترافات کاملا متفاوت از همکارانم بود. علی رغم اینکه ویژگی های فنی و تکنیکی این اثر می توانست جذابیت های زیادی برای مخاطب ایجاد کند، اما من فضای فیلم را انتزاعی می دیدم. شخصیت های داستان برای من ملموس نبودند و نمی توانستم با آنها ارتباط برقرار کنم. در سینما تا وقتی که مخاطب نتواند با قصه و آدم های موجود در آن ارتباط بگیرد، تکنیک نمی تواند معیار درستی برای سنجش فیلم باشد. هرچند فن یکی از معیارهای مهم در سنجش عیار فیلم ها به حساب می آید.

اما یکی از دلایل مهم مورد توجه قرار گرفتن مغزهای کوچک زنگ زده، پردازش داستان است. البته این نکته را باید در کنار عوامل فرامتنی مثل بازی نوید محمدزاده بررسی کرد. محبوبیتی که محمدزاده در میان نسل امروز پیدا کرده، باید در دسته بندی جداگانه ای مورد مذاقه قرار بگیرد. پرننگ شدن داستان در این اثر، وجهه متمایز آن است که در دیگر آثار سیدی وجود نداشته است. سیدی پیش از این اهمیت زیادی به بازی های فرمی می داد. اهمیتی که شاید برخاسته از پیگیری جدی سینمای جهان از سوی او باشد. ذهن سیدی از فیلم هایی که می بیند، تاثیر بسیاری می پذیرد. در نتیجه فرم گرایی در آثار او- به غیر از خشم و هیاهو- خیلی پررنگ است.

در مغزهای کوچک زنگ زده اما اتفاق دیگری رخ داده است؛ قصه با ساختار مورد پسند سیدی آمیخته شده و همین آمیختگی طیف بیشتری از مخاطبان را با فیلم مرتبط کرده است. من به عنوان عضوی از جامعه مخاطب خاص، نتوانستم با فیلم قبلی او- به عنوان یک اثر فرم محور- ارتباط بگیرم، اما با اثر آخرش رابطه گرفتم و مهم ترین دلیل این ارتباط هم قصه داشتن فیلم است.

مشکلات اثر در پردازش قصه، بازگویی روایت و... نیز موارد مهمی است که باید در دیگر قسمت های این گفتگو به آن اشاره کرد. اما نفس وجود قصه در مغزهای کوچک زنگ زده، مهم ترین ویژگی این فیلم از دیدگاه من است. احتمالاً آقای درستکار با نظر من موافق نباشند و انسجام قصه را مشکل اصلی آن بدانند. اما قصه داشتن این فیلم، در نسبت با آثار دیگر



رضا در ستکار؛ روزنامه نگار و منتقد سینمایی که سالیان زیادی است در عرصه رسانه به نقد و بررسی آثار مختلف سینمایی مشغول است. همکاری سینمایی درستکار با نشریاتی همچون فیلم، ادیستان، فیلم ویدئو، فصلنامه فارابی، نشریه فصلی سینما تک موزه هنرهای معاصر و همچنین عضویت او در شورای نویسندگان دنیای تصویر، از ابتدای تاسیس تا امروز، مهم ترین نقاط عطف کارنامه درستکار به حساب می آید. او همچنین سابقه کارگردانی چند اثر سینمایی و نویسندگی چند کتاب را نیز در رزومه خود دارد. سیدرضا صائمی؛ کارشناس ارشد ارتباطات فرهنگی، روزنامه نگار و منتقد سینمایی که از سال ۱۳۸۰ مشغول فعالیت در نشریاتی همچون جام جم، ایران، همشهری، شرق، اعتماد، مجله فیلم، فیلم نگار و ماهنامه هنر و تجربه است.

**صانعی:** ندیدن و همراه نشدن با آسیب‌های اجتماعی، آن هم به صورت زنده و از نزدیک نمی‌تواند دلیل کافی برای نقد اثری این چنین باشد

**درستکار:** مادر مغزهای کوچک زنگ‌زده با فیلمی طرف هستیم که بازی‌های ناقص و ناهمگونی دارد. هریک از بازیگران به هر روش و شیوه‌ای که دوست داشته‌اند، بازی کرده و کارگردان ایرادی به آنها وارد نکرده است



زنگ‌زده، مولفه‌های بومی و ایرانی را گنجانده است. فضای داستان، باورپذیر بودن یا نبودن شخصیت‌ها و... از مواردی است که باید درباره آن بحث کنیم و بعد به ارزیابی کلی این فیلم بپردازیم.

**مثلت: شما معتقدید که سیدی در مغزها از آثار مشابه خارجی یا داخلی تقلید کرده یا تاثیر پذیرفته؟**

**صانعی:** نه تنها من، که خود سیدی هم معتقد به تاثیر گرفتنش از نمونه‌های مشابه است. چند روز بعد از جشنواره، من گفت‌وگویی با هومن سیدی داشتم. او در این گفت‌وگو هم منکر تاثیرپذیری اش نشد. اما نمی‌توانیم این معیار را به صورت مطلق منفی قرار دهیم. به این دلیل که بسیاری از فیلمسازان داخلی خارجی این روش را در آثار مهم خود اعمال کرده‌اند.

**مثلت: مرز منفی یا مثبت بودن این اثر پذیری کجاست؟ از دیدگاه شما؛ هومن سیدی در مغزهای کوچک زنگ‌زده دچار تقلید منفی یا مثبت شده است؟**

**درستکار:** صحبت کردن درباره این موضوعات مبتنی بر حدس و گمان است. اما نکته‌ای که می‌توان از تماشای مغزهای کوچک زنگ‌زده به آن پی برد اینکه؛ سیدی موضوع فیلمش را زندگی نکرده است. پرسشی که در اینجا به وجود می‌آید این است که آیا کارگردان باید موضوع داستان را زندگی کرده باشد؟ یعنی بهرام توکلی باید در دوران جنگ زندگی کرده باشد تا بتواند درباره این موضوع فیلم بسازد؟ قطعاً خیر. اما در ژانری همچون مغزهای کوچک زنگ‌زده، لازم است. لمس کردن، دیدن و آشنا بودن با موضوعات اجتماعی لازمه فیلمسازی است این حوزه است. لازمه‌ای که من در فیلم آخر سیدی به روشنی نمی‌بینم. اثری که از این جهت تا حدود زیادی ناقص و ابتر است. اشکال بزرگی که من به سیدی در این اثر وارد می‌کنم، همین زندگی نکردن با سوژه است.

حاتمی کیایی یکی از مهم‌ترین فیلمسازان ما است که با موضوعات آزارش زندگی می‌کند. او به قدری با این سوژه‌ها یکی شده که وقتی در جشنواره به اثر او اهمیت چندانی داده نمی‌شود، بلافاصله ری اکشن‌های تند نشان می‌دهد. این موضوعات به قدری از جان او برآمده که هیچ گونه محافظه‌کاری را برنمی‌تابد. این نکته برای من حائز اهمیت فراوانی است. هرچند به آثار حاتمی کیایی نقدهای زیادی داشته و دارم، اما این نکته مثبت را همیشه درباره او مدنظر داشته‌ام.

ژانری که سیدی وارد آن شده نیز باید این ممیزه را داشته باشد. آثار اخیر سیدی و پرش‌هایی که او در این زمینه داشته، به روشنی نشان می‌دهد

بگوییم او به چه دلیلی وارد سینما شده و در نتیجه تنها می‌تواند قاب فیلم را با اطمینان قضاوت کرد. ما آثار او را می‌بینیم و بر این اساس نظراتمان را با زگو می‌کنیم. این گفته من به معنای پذیرفتن سیدی در کسوت یک فیلمساز مولف نیست. حتی ممکن است من آثاری از او را نیز دوست نداشته باشم. اما واقعیت آن است که سیدی تمایل یا خط خاصی در فیلمسازی را دنبال می‌کند و آن طور نیست که هرچه دم دستش باشد را بسازد.

**درستکار:** اجازه بده که من صحبت‌هایم را اصلاح کنم. شاید بیان من به اندازه کافی رسا نبود. از دیدگاه من، ما با دو مفهوم کارگردان و فیلمساز در فضای کلی سینما روبه‌رو هستیم. تفاوت این دو خیلی زیاد است. کارگردان از نظر من به معنای کارچرخان است. یعنی فردی که لیدر عوامل در صحنه است و ما نیز در فضای سینما تعداد زیادی کارگردان داریم. من درباره این افراد صحبت نمی‌کنم، بلکه درباره فیلمسازان حرف می‌زنم. ما به عنوان منتقد درباره این افراد سخن می‌گوییم، افرادی که ارتباط مستقیمی با تفکر دارند و باید از جایگاه هنر در برابر آنها صیانت کرد.

سیدی تنها کارگردان است. اما فاصله زیادی تا تولد یک فیلمساز دارد. او بسیاری از فاکتورهای لازم در این مسیر همچون اشتیاق به سینما، تماشای آثار مختلف ایران و جهان و... را احراز کرده، اما متأسفانه همین موارد از سوی دیگر تبدیل به مانع در راه فیلمسازی او شده‌اند. یکی از اشکالات عمده سینمای سیدی، همین تماشای آثار مختلف است. اورجینالیتی این سینما اندک است. مثلاً وقتی مغزها را می‌بینیم، یاد شهر خدا، ابد و یک روز و ده‌ها فیلم دیگر می‌افتیم. ما با برداشت و آدپته کردن داستان‌های سینمایی توسط یک کارگردان مشکلی ندارم. همیشه مهرجویی را به خاطر ساختن سارا و پری تحسین می‌کنم. این داستان‌ها در اثر مهرجویی به قدری تغییر کرده و مال خود او شده که گوئی از ابتدا برای ایران و مخاطب ایرانی نوشته شده‌اند.

**صانعی:** اتفاقاً در همین روزهای اخیر بود که آقای معززی نیا به همین نکته اشاره کردند. ایشان درباره مغزهای کوچک زنگ‌زده و سیدی اینطور گفته بود که ترکیب بندی این اثر، نشان از زیاد فیلم دیدن سیدی دارد. خیلی از مخاطبان هم این گفته را به صورتی انعکاس دادند که گوئی معززی نیا، سیدی را متهم به کپی برداری کرده است. ایشان نیز در مطلب دیگری از این اتهام تبری جست و اینطور گفت که سیدی از فیلم‌هایی که دیده تاثیر پذیرفته است، تاثیرپذیری که نمی‌توان آن را با تقلیدگری یکی دانست.

من فکر می‌کنم سیدی در مغزهای کوچک

سیدی، یعنی اعترافات، نکته مهم و قابل توجهی است. عنایت من به اعترافات، به این جهت است که حس می‌کنم مغزها ادامه همان سبک از سینما در آثار سیدی است.

**درستکار:** خیلی از فیلمسازان نسل جدید، در یک یا دو دهه اخیر، فقط به این دلیل که سینما تبدیل به امر مهمی در عصر امروز شده، وارد آن شده‌اند. اینها نمی‌خواهند به سینما وارد شوند، نه تحصیلات مرتبطی با سینما داشتند و نه علاقه‌ای به این حوزه. آنها به صورت جبری در مسیری قرار گرفته‌اند که امروز به سینما منتهی شده است. معتمد علی‌رضا امینی یا هومن سیدی از همین دست افراد هستند. فیلمساز شدن این افراد اتفاقی است. تفاوت این نسل از فیلمسازان با نسل قبلی و افرادی مثل مهرجویی، کیمیایی یا تقوایی این است که آنها با عشق به عرصه سینما وارد شده بودند. کیمیایی در مسیر تردد نواب صفوی می‌ایستاده تا بهای بلیت سینما را از ایشان دریافت کند! دیگری برای تحصیلات به امریکارفته و بعد از آن به عرصه فیلمسازی وارد شده. بیضانی از ابتدای فعالیتش در کانون فیلم بوده و به قدری حوزه سینما را دوست داشته که جایزه کانون فیلم را از آن خود کرده است. تفاوت اصلی آن نسل و این نسل در همین علاقه زاید الوصف است.

بدرغم اینکه سیدی در فیلم‌هایش - چه در مقام بازیگر و چه در مقام کارگردان - ظرفیت هنری لازم را آفریده، اما اتفاقی که باید در این فرد رخ دهد تا شاهد تولد یک فیلمساز در وجود او باشیم، هنوز در سیدی رخ نداده است. لاجرم از نظر من در همه فیلم‌های او، یک فیلمساز حضور ندارد. امروز در وضعیتی هستیم که همه به راحتی می‌توانند دست به ساختن یک فیلم بزنند. با یک دوربین دیجیتال و کمترین هزینه‌ها می‌توان تبدیل به یک فیلمساز شد. مساله‌ای که فیلمساز شدن را از یک اتفاق بزرگ در سابق تبدیل به یک اتفاق کم‌اهمیت کرده است. در این وضعیت اهمیت تفکر است که روز به روز افزایش می‌یابد. تفکری که در نتیجه آن می‌توان از مادیوم سینما، پیامی را به مخاطب انتقال داد.

هومن سیدی برخلاف اشتیاق زیاد، شانس بزرگ و میلی که به حرکت در این مدار دارد، هنوز به عنوان یک فیلمساز متولد نشده است. او راه درازی تا حضور و فعالیت به عنوان یک متفکر و یک فیلمساز پیش روی خود دارد.

**صانعی:** تو اشاراتی به سابقه ورود آقایان مهرجویی، کیمیایی و دیگران به حوزه سینما داشتی. افرادی که می‌توان آنان را فیلمسازان مولف یا صاحب سبک در سینمای ایران دانست. کارگردانانی که سینمایشان هویت مستقلی دارد. به نظر من نمی‌توان انگیزه افراد از فیلمسازی را حدس زد. نمی‌توانیم



هومن سیدی برخلاف اشتیاق زیاد، شانس بزرگ و میلی که به حرکت در این مدار دارد، هنوز به عنوان یک فیلمساز متولد نشده است. او راه درازی تا حضور و فعالیت به عنوان یک متفکر و یک فیلمساز پیش روی خود دارد



که چنین تجربه‌ای همراه خود ندارد. تاثیر فیلم دیدن‌های مکرر در شخصیت هومن سیدی، بر تجربیات، مبانی شناختی و تئوریک او غلبه دارد. به همین دلیل است که ما هنوز نمی‌توانیم از سینمای هومن سیدی سخن بگوئیم. پایه آثار سینمایی او، به دلیل آشنا نبودن با مبانی تئوریک کارگردانی، ضعیف و سست است. باز هم از همین روست که این فیلم‌ها ما را گرم نمی‌کنند. مخاطب را با خود همراه نمی‌کند. تنها دلیل آن هم فضای سرد حاکم بر ذهن نویسنده یا کارگردان است. فضایی که نمی‌تواند سوز در یافت شده از بیرون و فیلمنامه نوشته شده را به خوبی یکسان کند.

**صائمی:** دیدگاه من و آقای درستکار در این باره تفاوت دارد. خواش مخاطب از اثر، در افراد متفاوت است. بسیاری از مخاطبان شبیه به شما از مغزها تاثیری نگرفته و با آن گرم نشده اند، اما برخی مثل من نیز با این اثر ارتباط خوبی برقرار کرده اند. پس این ارتباط نمی‌تواند گزاره مطلق باشد.

**درستکار:** بله! دربار هر دو گروه می‌توان چنین اظهار نظری داشت. چرا که ما جامعه آماری دقیقی از گروه موافق فیلم و گروه منتقد آن در دست نداریم. اما بر اساس آمار فروش می‌توان اینطور ادعا کرد که مغزها هنوز به مرز یک میلیون بیننده هم نرسیده و این می‌تواند یک نشانه برای همراه نشدن مخاطب با این اثر باشد!

**صائمی:** شما اگر همین آمار فروش را مبانی بحث قرار دهید، می‌توانید این آمار را در نسبت با فروش دیگر فیلم‌های اجتماعی بررسی کنید؛ فیلم‌هایی که در شرایط اقتصادی امروز

جامعه ایرانی و وضعیت راکد سینما، اغلب به چنین آماری از فروش دست نیافته‌اند.

شما صحبتی درباره تجربه کارگردان از قصه‌ای که می‌سازد، داشتید. اینکه همه کارگردانان قادر به چنین تجربه‌ای نیستند. از این رو که مثلا کارگردان آثار تاریخی نمی‌تواند چنین فضایی را برای خود بسازد. اما درباره فیلم مغزهای کوچک زنگ زده و کارگردانی هومن سیدی؛ باید به این نکته اشاره کنم که او دغدغه جدی نسبت به سوزها در آثارش دارد. جان این دغدغه‌هاست که جهان فیلم او را تحت تاثیر قرار داده و منجر به شکل‌گیری چنین اثری می‌شود.

**درستکار:** صحبت من اشاره به همزیستی با شخصیت‌های قصه و افرادی شبیه آنان نداشت. من معتقدم که فیلمساز باید با سوزهای مورد نظرش زندگی عادی کرده باشد.

**صائمی:** شما فرض کنید که من یک کارگردان دغدغه‌مند نسبت به سوزهای اجتماعی هستم. تصمیم می‌گیرم که فیلمی درباره آسیب‌های اجتماعی بسازم و اتفاقا تجربه‌ای از این آسیب‌ها در زندگی شخصی ندارم. من نان‌گندم آسیب اجتماعی را نخورده‌ام، اما در دست مردم که دیده‌ام. پس این انتقاد شما، دلیل کافی برای زیر سوال بردن اثر یک فیلمساز نیست. ندیدن و همراه نشدن با آسیب‌های اجتماعی، آن هم به صورت زنده و از نزدیک نمی‌تواند دلیل کافی برای نقد اثری اینچنین باشد.

**درستکار:** سال‌ها پیش بود که من یک فیلم پلیسی ساختم. در حالی که در زندگی شخصی خودم، حتی یک بار هم

به کلاتری نرفته بودم. منظور من طبیعتا این نوع مواجهه با سوزها نیست.

فرق مهم بین منتقدین و فیلمسازان در تقدم خرد و قلب است. یک منتقد حتما با منطق و خرد خود فیلمی را می‌سازد، اما یک فیلمساز قلب خود را تصمیم‌گیر نهایی قرار داده و بر آن اتکا می‌کند. منتقد به دلیل آشنایی با مبانی تئوریک و چارچوب منطقی آثار، فرمول‌های درست را در نظر آورده و پس از آن به کارگردانی دست می‌زند. درست به همین دلیل است که منتقدین فیلمسازان مورد علاقه مردم نیستند. من هم نتوانستم تجربه موفق از دیدگاه مخاطبان در کارگردانی داشته باشم.

وقتی یک کارگردان قصد پدیدارشناسی زندگی ایرانی یا زندگی طبقات فقیر، روشنفکر یا... را در سر می‌پروراند، باید این طیف، قشر یا طبقه را شناخته و زندگی کرده باشد. این درحالی است که او می‌تواند همانند آن سوزها نیز زندگی نکند.

**صائمی:** در صورتی انتقاد شما به فیلم مغزها وارد خواهد بود که دلیل محکمی برای نزدیک نشدن سیدی به این فضاها داشته باشید.

**درستکار:** من مطمئنم. دلایل هم تماشای همین فیلم است. ما در مغزهای کوچک زنگ‌زده با فیلمی طرف هستیم که بازی‌های ناقص و ناهمگونی دارد. هر یک از بازیگران به هر روش و شیوه‌ای که دوست داشته‌اند، بازی کرده و کارگردان ایرادی به آنها وارد نکرده است. مثلا حالت بدن و صورت نوید محمدزاده مصداق بارز این مساله است. همین مصداق به خوبی نشانگر آن است که محمدزاده صرفا به خاطر بازی اوراکت خود در این فیلم حضور دارد. عنصری که در فضای امروز سینمای ما یک بازیگر شاخص محسوب می‌شود و تنها تغییری که در مغزها روی او اعمال شده، همین فرم ایستادن، قرار گرفتن دست‌ها در کنار بدن و فک او است.

**صائمی:** بازی شخصیت‌ها در مغزهای کوچک زنگ‌زده، نکته مهمی است که در ادامه بحث به آن خواهیم پرداخت. اما درباره نکته قبلی و یکی شدن با شخصیت‌های داستان، می‌توان مادر خانواده را مورد مذاقه قرار داد. شخصیتی که سیدی او را از کمپ ترک اعتیاد آورده و به عبارت بهتر اینکه او اصل این قصه را در زندگی روزمره خود تجربه کرده است. سیدی سعی داشته از او یک بازی کاملا واقعی بگیرد و به نظر می‌رسد که در این عرصه موفق شده است. زمانی می‌توانیم یک فیلمساز را متهم به تجربه نکردن فضای داستانش بکنیم، که اثر او چنین پیامی را به ما نشان دهد، نه تجربه‌های شخصی و شناخت ما از او. این اختلاف دیدگاه من و شما در باره قضاوت مغزهای کوچک زنگ زده است.

**مثلت:** شاید پرداختن به مصادیقی که هر دوی شما درباره داستان مغزهای کوچک زنگ‌زده در نظر دارید، بهترین راه‌حل برای روشن شدن این فضا باشد.

**درستکار:** مهم‌ترین نکته درباره جامعه سینمایی و آثاری شبیه به مغزها، باور ناپذیری داستان است. من به عنوان یک مخاطب نمی‌توانم این فضا و چینش افراد را باور کنم. نکته‌ای که در فیلم اعترافات یا خشم و هیاهو نیز وجود داشت. این در حالی است که هر دوی این فیلم‌ها کارگردانی خوبی دارد و می‌توان به صورت مستقل درباره کارگردانی آنها صحبت کرد. به بیان روشن‌تر اینکه؛ من در کسوت یک منتقد ابعاد مختلف این داستان را در یک راستا ارزیابی نمی‌کنم. همین هم‌جهت نبودن‌ها، نشان از زندگی نکردن کارگردان با اصل قصه دارد. سیدی در چنین فضاهایی درگیر نبوده که در مغزها نمی‌تواند عناصر داستان را به درستی هارمونیک کند. پس مجبور است که مادر خانواده را از اصل قصه بیاورد، بازی وحشی و رها شده‌ای از او بگیرد و در دیگر سوی صحنه، بازی دیگری مثل محمدزاده



# فرهنگ



**درستکار: شخصیت زاوهوند در مغزهای کوچک زنگزده به قدری خوب درآمده که انکار خارج از ریمت بازی‌های این فیلم است. حتی شاید نتوانیم بگوییم که زاوهوند در فیلم مغزها بازی کرده، بلکه او روند زندگی‌اش را در برابر دوربین‌ها تکرار کرده است**



**صائمی: داغی که این طبقه و این خانواده در طول زندگی متحمل شده، منجر به بروز رفتارهای غیرمتعارف در آنان می‌شود. وقتی اوضاع این افراد بهتر می‌شود، این رفتارها نیز کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر می‌شود. این همان داغی است که اثر آن روی پیشانی شاهین مشخص است**

از بدنه سینما را قرار دهد. بازگری که در همه صحنه‌ها بازی کنترل شده‌ای را به نمایش می‌گذارد. همچنین در سوی دیگر این داستان، بازی فرهاد اصلانی و فرم‌های مختلف دیگر را نشان می‌دهد که در نهایت امکان باور کردن این جهان ترسیم شده از سوی سیدی را به حد قابل‌قبول می‌رساند.

اولین اشکال فیلم‌های ایرانی به طور کلی و فیلم مغزهای کوچک زنگزده به صورت خاص، فقدان منطق روانی داستان است. چینی‌شخصیت‌ها به صورتی انجام نمی‌شود که بتوان به سادگی آن را باور کرد. در این باره اصرازی به شایسته نعل به نعل داستان فیلم با واقعیت‌های موجود در جامعه ندارم. معتقدم که هر اثری باید اصول اساسی خود را برقرار کند و این اصول را به مخاطبان نشان دهد. در نتیجه خلاء همین اصول است که بازی‌ها نیز برای ما چندان باورپذیر به نظر نمی‌رسد.

**صائمی:** درباره ایرادات بازی‌ها تا جایی که شما موافقم و در این باره توضیحاتی خواهم داد. اما اینکه سیدی از یک بازیگر حرفه‌ای در برابر یک بازیگر آماتور استفاده کرده، با شما مخالفم. به نظر من استفاده از خانم لادن زاوهوند در نقش مادر، منجر به این شده که سیدی برای نزدیک شدن به فضایی که تجربه‌ای در باره آن نداشته، موفق‌تر باشد. حضور بازیگر برای من، در مقام یک مخاطب و نه منتقد بسیار باورپذیر بود. تیپ این فرد نزدیکی زیادی به واقعیت‌های موجود در خاک سفید داشت و همین مساله باعث شده بود که مخاطبان با بازی او همراه شوند. درستکار: من هم در باره بازی زاوهوند و حتی نوید پورفرج همین نظر را دارم. هر دوی این افراد بسیار خوب بازی کرده‌اند اما بازی وحشی اینها از فیلم بیرون می‌زند.

**صائمی:** اگر فردی به فضای خاک سفید رفته باشد،

بازی پورفرج و زاوهوند را بسیار طبیعی می‌بیند. رفتارشناسی و خاستگاه این دو شخصیت، درست مربوط به اصل داستان است. اما مشکلی که برای بسیاری از افراد پیش می‌آید، اغراق پیش آمده در باره شخصیت نوید محمدزاده است. همین اغراق منجر به پارادوکسی شده که او را از شخصیت دورتر و دیگران را به شخصیت نزدیک‌تر می‌کند. همین خارج بودن محمدزاده از کلیت داستان، از ابتدای فیلم در چشم مخاطبان می‌آید و در نخستین تماشای من هم کاملاً ملموس بود. حتی احساس می‌کردم که این شخصیت نشانه‌هایی از بیماری روانی یا عقب‌ماندگی ذهنی در خود دارد. اما وقتی فیلم را برای بار دوم و سوم دیدم، احساس کردم که می‌توان زمینه‌ها و دلایل روان‌شناختی زیادی در باره کیفیت شخصیت شاهین مدنظر قرار داد. زمینه‌هایی که بازی محمدزاده را برای همه قابل باور می‌کند. شاید شاهین به خاطر سرخوردگی‌ها و سرکوب‌هایی که از کودکی در زندگی داشته، این طرز راه رفتن، نگاه مات و... را در خود دارد. او تنها نماد یک فرد خلاق یا معنادار نیست. بلکه نشانه‌هایی از اختلالات رفتاری در خود دارد که تمام آنها ریشه در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی داستان دارد.

**درستکار:** شما تمام صحبت‌های من را تایید کردید. دو نفری که از فضای بیرون سینما به این فیلم آمده‌اند، بازی درستی دارند. البته که آنها نیز در معرض آسیب‌هایی به نام بازی اوراکت هستند. ما این دو شخصیت را بهتر پذیرفته‌ایم و آنها نیز در فضای داستان بهتر جاگیر شده‌اند. اما نوید محمدزاده تلاش زیادی برای شخصیت شدن کرده و در نهایت نیز نتوانسته در این مسیر موفق باشد.

**صائمی:** فاصله‌گذاری شما بین این شخصیت‌ها را تا حدودی قبول دارم. اما احساس می‌کنم که به دلیل شباهت فضای مغزهای کوچک زنگزده با ابد و یک روز و نقش اصلی بودن نوید محمدزاده در هر دوی این آثار، شاهد چنین مساله‌ای هستیم. همچنین فرآیند هر دو داستان به این صورت بوده که از دل تباهی‌های موجود در فضای اصلی قصه، کورسوی امید و تغییر سر برآورده و نوید در این مسیر نقش اصلی را داشته است. شاید محمدزاده تلاش کرده که شاهین مغزهای کوچک زنگزده و محسن ابد و یک روز شبیه هم نباشند و در نتیجه سبک بازی خود را تغییر داده است. اما این دلیل کافی برای بازی ناقص او در مغزهای کوچک زنگزده نیست. سبک بازی او را باید با روانشناسی شخصیت شاهین تحلیل کرد و هر چقدر فیلم جلوتر می‌رود و مخاطب با گذشته و تجربه‌های تلخ او آشنا می‌شود، رفتارهای شاهین و در واقع بازی نوید محمدزاده باورپذیرتر می‌شود البته این یک حکم کلی نیست و مخاطبانی هستند که نمی‌توانند شکل بازی او را هضم کنند.

**درستکار:** تماشاگر وقتی نام نوید محمدزاده را در بیلبردهای تبلیغاتی یک فیلم می‌بیند، تصمیم اصلی خود را برای تماشای این اثر می‌گیرد. کارگردان از لحظه آغاز فیلم تا ۱۰ دقیقه بعد از آن، فرصت دارد که شخصیت تازه‌ای از نوید محمدزاده را به مخاطب عرضه کند. این یک تایم بین‌المللی و مورد قبول در فضای سینمای حرفه‌ای است. زمانی که در مغزهای کوچک زنگزده به قدری با تاخیر مواجه شده که در نهایت به ثمر نرسیده است.

نوید محمدزاده در سکانس‌هایی از مغزها، بیش از آنکه محسن ابد و یک روز را فراموش کند، به او نزدیک می‌شود.

**درستکار:** حفظ راکورد بازی و تعریف شخصیت در یک فیلم، درست مثل برنامه یک مربی برای بازیکنان تیم فوتبال در زمین چمن است. این برنامه باید طوری چیده شود که همه بازیگران و بازیکنان تا دقیقه نود گشوده ادامه بازی را داشته باشند. نباید تمام این ظرفیت را در ده دقیقه اول خرج کرد. این در باره بازیگری و سینما نیز صدق می‌کند. رنگ آمیزی

شخصیت‌ها در مغزهای کوچک زنگزده به درستی مدیریت نشده است. من اصلاً وارد محتوای این فیلم نمی‌شوم، از این رو که به‌نظم داستان مغزها به ثمر نرسیده و در نتیجه من در باره آن صحبتی ندارم. اما فرم نقش‌ها، چیدمان صحنه، طراحی لباس، گریم و... جواری مدیریت نشده که شما تا انتهای فیلم همراه آن بمانید. نخستین سکنه‌ای که بین شما و فیلم انداخته می‌شود، همین بازی نوید محمدزاده است.

یکی از نقدهایی که در باره فیلم خواندم، به درستی اشاره می‌کرد که وقتی شما در یک اثر فضای مالیخولیایی به وجود می‌آورید، نباید در میانه راه صحنه‌هایی شبیه به «آینه عبرت» را در آن بگنجانید.

**صائمی:** من هم با این صحنه‌های تعقیب و گریز پلیسی در مغزها مشکل دارم و باید نکاتی در باره آن بیان کنم. اما این به معنای زیر سوال رفتن تمام بنیان داستان از دیدگاه من نیست. در این فراز ما بازی نوید محمدزاده را نقد کردیم. اینکه نوید تا چه میزان موفق به اجرای شخصیت شاهین بوده یا نبوده و در دیگر سونیز می‌توانیم به کیفیت شخصیت‌پردازی شاهین در مغزهای کوچک زنگزده بپردازیم.

روند اغراقی که در باره شاهین از ابتدای فیلم صورت گرفته، در زمان یک سوم پایانی رو به کاهش می‌رود. بعد از اینکه صحنه‌های درگیری شاهین و شکور در زندان اتفاق می‌افتد و شاهین متوجه فرزندخواندگی خود می‌شود، شخصیتش دچار تغییرات زیادی می‌شود. شاهین از همین جا به سمت آرامش و اقدامات مثبت می‌رود. حرکات دستش آرام‌تر، صحبت کردنش شمرده‌تر و مجموع شخصیت او تعدیل می‌شود. به همین دلیل است که من لزوم توجه به زیرساخت‌های روان‌شناختی در شخصیت شاهین را احساس می‌کنم. فردی که در فقر فرهنگی و مادی بزرگ شده، ویژگی‌های اخلاقی برخاسته از همین فضا را در خود بروز داده و در نتیجه رفتارهای غیرمتعارف متناسب با همین فضا را به نمایش می‌گذارد. شاید همین ویژگی‌هاست که می‌توان گمان وجود اغراق در بازی نوید محمدزاده را در ذهن ما تقویت کند. شخصیتی که در پایان فیلم به نوعی مثبت شده، راه خود را پیدا کرده و در یک کلام دچار تحول شده. در نتیجه همین تحول است که اغراق‌های رفتاری او نیز کمتر می‌شود.

**درستکار:** من معتقدم که بازی نوید محمدزاده در فیلم مغزهای کوچک زنگزده درنیامده و می‌توانم بر این دیدگاه خودم باقی بمانم! حتی در صورتی که صدها جایزه و صدها تقدیر از او برای این نقش صورت داده شود. لحن و اکت شاهین در فضای واقعی داستان، نمی‌تواند شباهت زیادی به نوید داشته باشد. نمونه خارجی این افراد در بیان خود دچار لکنت هستند. لکنت‌هایی که در کنار شخصیت‌های مهاجم آنها پنهان شده و مجموع شخصیت‌شان را تشکیل می‌دهد. همین لکه سیاه در فیلم مغزهای کوچک زنگزده می‌تواند اجزای دیگر فیلم را نیز دستخوش قرار دهد. وقتی که این لحن در شخصیت اصلی با کلیت قصه هماهنگ نشده، منجر به ناپدید شدن بسیاری دیگر از اجزای داستان مثل بازی و فیزیک فرهاد اصلانی می‌شود. نوع ایستادن، صحبت کردن، فیزیک و تنومندی فرهاد اصلانی در فیلم، کمک شایانی به انتقال مفاهیم مدنظر سیدی می‌کند. اصلا نمی‌توان شخصیت شکور را پیدا کرده و از همین منظر وارد بازی شده، اما نوید محمدزاده در این مسیر موفق نبوده است.

قصه با یک فرم هنری و انتزاعی در ناکجاآبادی شروع می‌شود که ناگهان به کجاآبادی به نام خاک سفید و پلیس و صحنه‌های درگیری می‌رسد. ضرب‌آهنگ یک اثر هنری در ابتدای فیلم مغزهای کوچک زنگزده، ناگهان به تله‌فیلمی معمولی تبدیل می‌شود که کنش قصه را نیز تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. حتی تحول شاهین در انتهای فیلم و تغییر احساسات او نسبت به اعضای خانواده‌اش تناسب چندانی با کل روند داستان





## استقبال مخاطب فقط یکی از سنج‌های ارزشیابی یک فیلم است. در فضای تحلیل سینمایی، معیارهای مهم دیگری نیز وجود دارد

ندارد. وقتی یک کارگردان نیت فیلمسازی می‌کند، باید دم مسیحائی در پردازش شخصیت‌هایش داشته باشد. مخاطبان یک ربع پس از آغاز فیلم، دیگر حوصله دیدن نوبت محمدزاده را ندارند و تنها در باره اصل قصه کنج‌کاو هستند.

**صائمی:** اما تجربه من از تماشای سه باره مغزهای کوچک زنگ‌زده در سینماهای مختلف نشان از آن داشت که حوصله مخاطبان از دیدن نوبت محمدزاده سر نرفته بود.

**درستکار:** استقبال مخاطب فقط یکی از سنج‌های ارزشیابی یک فیلم است. در فضای تحلیل سینمایی، معیارهای مهم دیگری نیز وجود دارد. این استقبال نه دلیلی برای خوبی و نه دلیلی برای بدی یک اثر است. مغزهای کوچک زنگ‌زده در ارتباط با مخاطب موفق بوده است. اما بحث ما در باره چارچوب‌های هنری و ارزیابی فیلم از این منظر است. این اثر را نمی‌توان یک اثر قوام یافته دانست. به این دلیل که قوام یافتگی در نگاه مولف آن وجود ندارد.

**صائمی:** من نقد شما را در باره فیلم‌های پیشین سیدی می‌پذیرم. اما به نظر من تلاش سیدی در مغزهای کوچک زنگ‌زده کامل‌تر از آثار دیگر او است.

**درستکار:** شما من را به یاد فیلم سینمایی بردمن انداختید. صحبت کردن از مغزهای کوچک زنگ‌زده، یعنی پختگی؟ قیاس این فیلم با همتایان خارجی و بالادستی خود ما را به چه نتیجه‌ای می‌رساند؟

**صائمی:** من مغزهای کوچک زنگ‌زده را با دیگر آثار همین کارگردان مقایسه می‌کنم، نه آثار دیگران.

**درستکار:** من هم این نکته را می‌پذیرم که روند کارگردانی سیدی در این فیلم قوی‌تر از دیگر آثارش بوده است.

**صائمی:** خاطر م هست که آقای کاووسی در برنامه‌ای برای نقد و بررسی باشو غریبه کوچک دعوت شده بود. ایشان تنها نکته‌ای که درباره این فیلم بیان کردند، انتقاد از صحنه‌ای بود که سوسن تسلیمی صورت یک بچه سیاه‌پوست را می‌شوید و فکر می‌کند که صورت او سیاه شده است. کاووسی معتقد بود که اصل این فیلم، به خاطر وجود همین صحنه زیر سوال است و نمی‌توان ارتباطی با این اثر برقرار کرد. اما من هم می‌خواهم به این نکته اشاره کنم که نباید با این شیوه کلی درباره یک اثر سینمایی قضاوت کرد. سیدی فیلم کاملی نساخته، کم‌اینکه اصغر فرهادی هم صاحب آثار کاملی نیست. آیا تمام یک اثر باید با یک انتقاد زیر سوال برود؟

**سوال من از شما این است که آیا رضا درستکار جنس بازی نوبت محمدزاده را نپسندیده و به آن انتقاد می‌کند یا شخصیت پردازش شاهین در مغزهای کوچک زنگ‌زده مشکل دارد؟**

**درستکار:** جنس بازی نوبت محمدزاده مدنظر من است. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌هایی که در سینمای ما بازی شده و یک عیار سنجش از خود به جای گذاشته، شخصیت وثوقی در گوزن‌ها است. تا امروز هزار نفر نقش معنادار با بازی کرده‌اند، اما هیچ کدام از آنها شبیه وثوقی هم نشده‌اند. حتی افرادی که قصد تقلید از وثوقی را داشته‌اند، هم نتوانستند در این زمینه موفق باشند. این نمونه تفاوت بازی و نقش را به روشنی نشان می‌دهد.

من به نوبت محمدزاده هشدار می‌دهم که شیوه او را کت او در بازی، به زودی بازارش را کم‌روقی می‌کند.

**صائمی:** نقش‌هایی از این دست که محمدزاده در سالیان اخیر ایفا کرده، در جشنواره‌ها و میان مردم به گستردگی دیده شده است. حضور او در ابد و یک روز، بدون تاریخ بدون امضا و لانتوری، حضور مشابهی بوده است. محمدزاده در اثر همین فضاست که روی دور تکرار قرار گرفته و در نتیجه این نوع بازی را از خود به نمایش می‌گذارد. شخصیت نوبت محمدزاده به تیپ بازی‌هایش نزدیک است و اینچنین است که به نظر می‌رسد او خود را در فیلم‌ها تکرار می‌کند و باید مراقب این تکرار باشد.

**درستکار:** کارنامه بازی‌های وثوقی منجر به دیده شدن و ماندن او در سینمای ایران شد. اما فاکتور دیگری نیز در این امر دخیل بود و آن نقش‌هایی بود که او در فیلم‌های مختلف نپذیرفت بعد از قیصر، پیشنهاد حضور در فیلم‌های زیادی شبیه کنج‌قارون مطرح شد. اما وثوقی معتقد بود که قیصر در فیلم‌های اینچنینی بازی نمی‌کند. تعداد نقش‌هایی که او برای ماندن در شخصیت قیصر نپذیرفت، بیش از نقش‌هایی است که در سال‌های فعالیتش بازی کرده است. این نکته مهمی است که امروز باید به نوبت محمدزاده گوشزد شود. او بازیگر خوبی است. بسیاری از منتقدان هم بازی او را دوست دارند و اصلاً همین منتقدان بودند که محمدزاده را کشف کردند، اما امروز نباید اجازه بدهند که هر نقش و شخصیتی را قبول کرده و کارنامه مثبتش را زیر سوال ببرد.



به‌رغم توانایی‌های فنی که مادر سیدی دیده‌ایم، اتفاقی که شایسته اوست، هنوز رخ نداده

شخصیت ژاوموند در مغزهای کوچک زنگ‌زده به قدری خوب درآمده که انگار خارج از ریتم بازی‌های این فیلم است. حتی شاید نتوانیم بگوئیم که ژاوموند در فیلم مغزها بازی کرده، بلکه او روند زندگی‌اش را در برابر دوربین‌ها تکرار کرده است.

**صائمی:** شاید کمرنگ شدن این سبک از زندگی در شهرها و... یکی دیگر از دلایلی باشد که مخاطب احساس اغراق در باره شخصیت‌های فیلم داشته باشد. داغی که این طبقه و این خانواده در طول زندگی متحمل شده، منجر به بروز رفتارهای غیرمتعارف در آنان می‌شود. وقتی اوضاع این

افراد رو بهتر می‌شود، این رفتارها نیز کمرنگ‌تر و کمرنگ‌تر می‌شود. این همان داغی است که اثر آن روی پیشانی شاهین نیز مشخص است.

**درستکار:** فضای مغزهای کوچک زنگ‌زده برای مخاطبان آشناست. مخاطب قبل از مغزها، چنین فضائی را در فیلم‌های سینمایی خارجی دیده است. این شخصیت‌ها را می‌توان تک به تک آنالیز کرد. اما نمی‌توان وضعیت آنها را به کل جامعه تعمیم داد. نمی‌توان مردم را به مثابه افراد نادانی در نظر داشت که از طرف بزرگ‌ترین خلفا این جامعه، داغ هم روی پیشانی آنها گذاشته شده است.

**صائمی:** فضائی که در نسبت با همه شخصیت‌های داستان ترسیم شده، نشان از آن دارد که شاهین در یک خانواده و شرایط نرال بزرگ نشده است. همین شرایط است که می‌تواند منجر به بروز رفتارهای نامتعارف او شود. شاهین در عین دیوانگی، نوعی از مصومیت دارد که در انتهای فیلم بروز می‌کند و انگار از تنش به پالایش می‌رسد.

**در لایه‌های پردازش به بازی نوبت محمدزاده و شخصیت پردازش شاهین، نکات مهمی در باره فیلم مطرح شد. مجال گفت‌وگوی ما رو به پایان است... بحث ما و در واقع دیالوگ شما، بسیار خوب و جامع پیش رفت. به نکات بسیار مهمی اشاره شد که من قصد داشتم در قالب سوالات مستقلی به آنها اشاره کنم. از هر دو بزرگوار خواستار ارائه نکات پایانی و جمع‌بندی بحث هستیم...**

**درستکار:** شاید نقد و بررسی یک شخصیت یا یک فیلم، تا این میزان هم لازم نباشد. از این رو که نقد موشکافانه، منتج به افزودن لایه‌هایی می‌شود که ضرورتی در باره آنها وجود ندارد. یک فیلم باید در لایه اول شمارا به نتیجه برساند. در یک فیلم خوب، نیازی به یک گراندا سازی برای شخصیت‌ها، داستان و غیره وجود ندارد. مبتنی بر همین نکته است که فیلمساز جهانی از دیگر همتایان خود متمایز می‌شود. ابدوبیک روز هرچند آکنده از شوهای فراوان است، اما طراحی داستان در آن باورپذیر شده و مخاطب را همراه خود کرده است. نحوه مواجهه هر منتقد با آثار پیش رویش، خاص خود اوست. من هم اگر اثری را در مرحله اول کامل ارزیابی نکنم، نمی‌توانم وارد دیگر حوزه‌های آن شوم. به‌رغم توانائی‌های فنی و کارگردانی که ما در هومن سیدی دیده‌ایم و او را در زمینه‌های اینچنین نسبتاً موفق ارزیابی کرده‌ایم، اما از دیدگاه من اتفاقی که بایسته و شایسته اوست، هنوز رخ نداده. مغزهای کوچک زنگ‌زده برای شرایط سینمای امروز ما، خوب است، اما آن چیزی نیست که ما انتظارش را داریم. این فیلم پیامی را انتقال نمی‌دهد و از همین رو به نظر من محکوم به شکست است. دوره نتیجه‌گیری‌های محتوایی گذشته و امروز باید از زاویه نگاه دیگری به آثار سینمایی نگریست. در سینمای امروز ما که عرصه برای عاشقانه‌های سطحی از یک سو و فیلم‌های آپارتمانی از سوی دیگر مهیا شده، سیدی به سمت طبقه و قشری رفته که سینمای حاشیه‌نشین، مقاصد آنان را نمایندگی می‌کند. این نقطه ارزشمندی در کارنامه سینمایی سیدی است که از دیدگاه من شایسته تقدیر و احترام است.

### دوست دارم مسئولیت فیلم را بپذیرم

فرهاد اصلانی از فراز و فرود مغزهای کوچک زنگ زده می گوید

شکور از حاشیه شهرها می آید؛ حاشیه شهرهای بزرگی که آستن دعواهای خانوادگی، فقر و جریانات مواد مخدر هستند. پس امکان رصد الگوی رفتاری این افراد، خصوصا از راه فضای مجازی چندان سخت به نظر نمی رسد



«شکور»؛ کاراکتری بود که شما در مغزهای کوچک زنگ زده به ایفای نقش در آن پرداختید. نسبت این شخصیت با واقعیت چیست؟ همچنین نقش پردازش شما به عنوان بازیگر در باره شخصیت شکور چگونه بوده است؟

تجربیات شخصی من، ستاریو و نقطه نظرانی که نویسنده و کارگردان در باره یکی از شخصیت های فیلمنامه دارند، می تواند ابعاد مختلف شخصیت را شکل داده و پردازش کند. همچنین نکته دیگری که در باره شخصیت شکور باید به آن توجه کرد اینکه مابه ازای این شخصیت در دنیای واقعی زیاد است. شکور از حاشیه شهرها می آید؛ حاشیه شهرهای بزرگی که آستن دعواهای خانوادگی، فقر و جریانات مواد مخدر هستند. پس امکان رصد الگوی رفتاری این افراد، خصوصا از راه فضای مجازی چندان سخت به نظر نمی رسد. من هم از همین راه، رفتارهای افراد این چنینی را دیدم و سعی کردم که برخی از رفتارها و ویژگی های آنها را در شخصیت شکور لحاظ کنم. مثلا تیکی که شکور در یکی از چشم هایش داشت، ایده ای بود که از همین جا به ذهن من رسید. این نشانه هم می توانست به نوعی قدرت شخصیت او را بیشتر کند و هم از سوی دیگر، ترس شکور از مرگ و نابودی را به نمایش می گذارد؛ دو ویژگی که من دوست داشتم در کنار هم برای مخاطبان مشخص شود. ترس از نابودی و قدرتی که شکور دارد کاملا در چهره این شخصیت پیداست.

من از زمانی که فیلمنامه ای را می پذیرم، توجهم را به داده هایی که در باره آن شخصیت وجود دارد، متمرکز می کنم. با کارگردان گپ و گفت می کنم و اندک اندک به قالب شخصیت نزدیک می شوم. انگار جهان من با همان شخصیت نزدیک می شود. من خودم از طبقه پایین آمده ام و همواره رابطه ام با مردم حفظ کردم. فکر می کنم اگر اتفاقی در بازی من می افتد نیز ناشی از همین رابطه و پیشینه است. بهترین دانشگاه برای من مردم بوده و هستند. به همین دلیل همیشه در این دانشگاه باقی مانده و سعی کرده ام که از آن به خوبی بیاموزم.

تاثیر پذیری از این شخصیت ها، سوی دیگری هم دارد؛ به این معنا که تاثیر پذیری بازیگر و نویسنده از اوضاع اجتماع و فرهنگ، پس از تولید و نمایش یک اثر منتهی به اثرگذاری در همان حوزه نشود؟ یا اساسا چنین نگاهی به کارکرد اجتماعی فیلم ندارد و آن را کالایی مربوط به

سناریویی که به من پیشنهاد می شود، باید قابلیت دفاع داشته باشد. این هم نه صرفا به دلیل نقشی که به من پیشنهاد شده یا قرار است که من آن را بازی کنم. نه! بلکه همواره دغدغه این را داشته ام که آیا این فیلم حرفی برای گفتن دارد؟ کارگردان سازنده این اثر دغدغه ای برای کارگردانی فیلمش داشته است؟ تعامل من با این افراد به چه صورت رقم خواهد خورد؟ من همواره در خلوت کار بازیگران و کارگردانان دیگر را پیگیری کرده ام. پس می توانم تا حدودی پیش بینی کنم که چه آینده ای در انتظار این اثر است و براساس همین زاویه نگاه تصمیم می گیرم که در کدام فیلم باشم یا نباشم. حتی پیش آمده که به کارگردانی گفته ام فلان اثر را نساز. او هم گوش نداده و آینده جالبی در باره فیلمش اتفاق نیفتاده است.

#### باز خورد مردم نسبت به مغزهای کوچک زنگ زده چگونه بوده است؟

مغزهای کوچک زنگ زده از طرف مردم با واکنش خوبی روبه رو شد. گروه جوان و خوش اثری پای این کار بودند و برای آن ریسک کردند. مزیت مهمی که این گروه و هومن سیدی داشت، همین جوان بودن آنهاست. هومن سیدی جوان ترین کارگردانی است که من با او کار کرده ام و امیدوارم این نسل بتوانند سینمای ایران را دستخوش تحولات زیادی کنند؛ نسلی که شبیه نسل قبل شان گرفتار رخت نشده و به زیبایی بدرخشند.

حضور در مغزهای کوچک زنگ زده برای من تجربه بی نظیری بود. استقبال تماشاچی هم از فیلم عالی بود. باز خورد این استقبال هم در صفحات و شبکه های مجازی مثبت بود. تا جایی که بسیاری از آنها و از جمله من، چند بار فیلم را دیده ایم.

#### حرفه سینمایی دانید؟

من اصلا چنین دیدگاهی در باره آثار سینمایی نداشته و ندارم که اگر معتقد به این دیدگاه بودم، مسیر کاری دیگری در پیش روی خود فرض می کردم. اعتقاد دارم فیلم یک کالای فرهنگی است. درست برخلاف زاویه نگاهی که امروز در فضای سینما رایج شده و فیلم به عنوان یک کالای سردستی دیده می شود. معتقدم که سینما وظیفه دارد به آنچه در جامعه می گذرد واکنش نشان دهد و نباید در این قبال ساکت بماند. با همین نگاه، دوست دارم که مسئولیت فیلم را بپذیرم و در نتیجه کارهایی که نگاه به مسائل اجتماع نداشته و درون خود درد ندارد را قبول نمی کنم.

جایگاه شما در مغزهای کوچک زنگ زده مثل همیشه جایگاه بازیگر بود. هومن سیدی اما بازیگری است که این بار در کسوت کارگردانی در مقابل شما قرار گرفته است. ارزیابی شما در باره هومن سیدی به مثابه یک کارگردان چگونه است؟

من این بار در برابر هومن سیدی هوشمند و پرنرزی قرار داشتم. البته سیدی پیش از این نیز چند اثر را کارگردانی کرده که هر کدام از آنها فضای مخصوص به خود را داشتند. پیشنهاد این فیلم هم درست در زمانی به من شد که پدرم به تازگی فوت کرده بودند و در نتیجه قصد نداشتم که در مغزهای کوچک زنگ زده حضور داشته باشم. به همین دلیل هم سراغ هومن رفتم تا او را از تصمیمم باخبر کنم. اما در جریان همین جلسه ملاقات بود که او را به قدر زیادی با انگیزه دیدم. حرفی برای گفتن بین ما ماند و در نتیجه پذیرفتم که نقش شکور را بازی کنم.

سیدی در جریان فیلمبرداری و کار نیز با همین روحیه در صحنه حاضر می شد؛ یک کارگردان بانظم و با برنامه که دقیقا می داند چه برنامه ای برای فیلمش دارد. من هم سعی کردم که همراه همین برنامه پیش بروم و کارها را به صورتی که هومن می خواست انجام دهم.

سوازی از هومن سیدی، اعضای دیگر تیم پشت صحنه در فیلم مغزهای کوچک زنگ زده چه ویژگی داشتند که فرهاد اصلانی برای همراهی با آنها مصمم شد؟ باتوجه به اینکه تیم نسبتا جوانی در این فیلم مشغول کار بودند و در نتیجه شاید خیلی از هم نسل های شما به همکاری با این نسل اعتماد چندانی نداشته باشند.





اعترافات از نظر من یک فیلم تجربه گرایانه و غیرگیشه‌ای بوده است. نکته مهمی که در باره مغزها باید به آن اشاره کنم این است که به احتمال زیاد می‌توان ردپای یک سرمایه گذار را در آخرین اثر هومن سیدی به روشنی پیدا کرد

## گفت و گو

# ردپای روشن اسپانسر

جایگاه مغزهای کوچک زنگ زده در کارنامه سینمایی هومن سیدی چگونه است؟



رضا استادی؛ نویسنده، روزنامه نگار و منتقد حوزه فیلم و سینما است که سالیان سال تجربه فعالیت رسانه‌ای در حوزه‌های مختلف از روزنامه نگاری تا تلویزیون و رادیو را در سابقه کاری خود دارد. او همچنین در حوزه سینما سمت‌های مختلفی داشته که مدیریت روابط عمومی سازمان هنری-رسانه‌ای اوج، مدیریت روابط عمومی انجمن سینمای انقلاب و دفاع مقدس و... از آخرین این مسئولیت‌ها به حساب می‌آید

از نظر شما جایگاه فیلم مغزها، در کارنامه هومن سیدی چگونه ارزیابی می‌شود؟ نسبت این فیلم با دیگر آثار او، چه از زاویه نگاه منتقدین سینما و چه تماشاگران گیشه چگونه است؟

هومن سیدی همواره در آثارش شیوه تجربه گرایانه داشته و از نظر من مغزها بهترین کار در کارنامه او تا اینجاست. فیلمی که نسبت به آثار قبلی اش اثر کامل‌تری به نظر می‌رسد و در ادامه روند ساخته‌های قبلی اش خبر از یک تکامل می‌دهد.

زمانی که فیلم آفریقا به عنوان نخستین کار سیدی و همچنین فیلم سیزده پس از آن در جشنواره نمایش داده شد، واکنش‌های مثبتی از سوی مخاطبان و منتقدان به این آثار نشان داده شد. اما نکته مهمی که در این راستا باید به آن اشاره کنم، تداوم داشتن موفقیت‌های این کارگردان در فضای سینمای ایران است. اینکه کارگردانی همچون سیدی توانایی این را داشته باشد که موفقیت‌های خود در سیزده یا مغزها را پس از این و در سال‌های آینده نیز تکرار کند مهم است و البته روند آثار او تا اینجا نشان داده که وی تاکنون در این امر موفق بوده است. خیلی از کارگردانان در سینمای ایران بوده‌اند که آثار خوبی ساخته و اکران کرده‌اند، اما بعد از وقفه‌هایی در تکرار این موفقیت، به کلی از فضای سینما کنار گذاشته شده‌اند. امیدوارم که هومن سیدی در این دسته‌بندی جایی نداشته باشد.

مهم‌ترین ویژگی‌های فیلم مغزها که منجر به دیده شدن آن در جشنواره و اکران عمومی شد، کدام است؟

جشنواره‌ها معمولاً فضایی برای کشف یک سری از فیلم‌های خاص هستند. جشنواره‌ای که به سوی این کشف‌ها برود نیز از سمت مخاطبان مورد استقبال و تشویق قرار می‌گیرد. وقتی مادر باره کشف صحبت می‌کنیم، این ذهنیت نزد کارگردانان شکل می‌گیرد که

کشف به معنای ساختن آثار تجربه گرایانه یا به اصطلاح هنری است که در سالیان اخیر نیز در فضای سینمای ایران رایج بوده است. آثاری که تحت عنوان جشنواره‌ای مورد توجه ناقدین و مخاطبان بوده‌اند. گاهی این لقب «جشنواره‌ای» کارکردی متلاک گونه و توهین آمیز پیدا می‌کند که صاحبان آثار کم مخاطب را هدف قرار می‌دهد اما در واقعیت، کشف به معنای برخورداری یک فیلم از جنبه‌های هنری ارزشمند است.

نکته‌ای که فیلم مغزهای کوچک زنگ زده را از دیگر کشف شده‌های جشنواره متمایز می‌کند این است که این فیلم واجد نکته‌های جذابی برای کشف از سوی مخاطبان بوده است. ما در این اثر با فیلمی روبه‌رو می‌شویم که در بین آثار متداول سینمای ایران، جذابیت‌هایی را در خود دارد که به سطح بالاتری از انتظارات مخاطبان پاسخ می‌دهد. در چنین جشنواره‌ای که رقابت فشرده‌ای میان فیلمسازان وجود دارد، داورها برای اهدای جوایز می‌توانند به فیلمی همچون مغزها توجه ویژه‌ای داشته و به راحتی این اثر را مورد تقدیر قرار دهند. به این دلیل که هم فیلم از جنبه‌های فنی و هنری خوبی برخوردار است و هم انعکاس فیلم در جشنواره فجر خوب بوده و نظر مخاطبان مردمی را جلب کرده و با فاصله‌ای بیشتر از سایر آثار قرار گرفته است. همین فضا است که تبلیغ مثبتی برای فیلم به حساب می‌آید و می‌تواند باری دهنده بزرگی برای کارگردان و عوامل در زمان اکران فیلم به حساب بیاید.

توجه ویژه منتقدین، داوران جشنواره و مخاطبان عمومی به فیلم مغزهای کوچک زنگ زده، نیازمند وجود ویژگی‌های خاصی در این فیلم است. به نظر شما این ویژگی‌ها عموماً از جنس مشخصات فنی به حساب می‌آیند یا در دسته‌بندی محتوایی جای دارند؟

این اثر به فیلم‌ها و گونه‌ای از آثار سینمایی نزدیک است که مخاطبان نظیر آن را در شبکه‌های ماهواره‌ای، دی‌وی‌دی‌ها و سینمای غیررسمی می‌بینند. امروزه درصد قابل توجهی از مردم محصولات فرهنگی مورد نظرشان را از مجاری غیررسمی یا غیرقانونی تأمین می‌کنند. آن‌ها به دنبال شیوه خاصی از داستان و محتوا هستند که در مجرای رسمی یافت نمی‌شود. قصه مغزهای کوچک زنگ زده نیز شبیه این آثار است. اثری که شاید بتوان آن را تقلید یا اقتباسی تمیز از این دست محصولات بدانیم. وگرنه فیلم‌ها و سریال‌های بسیاری در حوزه اعتبار، تولید مواد مخدر و... ساخته شده که نتوانسته مخاطبان رانا این میزان به سوی خود جذب کند. نگرش کارگردان به این موضوع، تا حد زیادی متأثر از آثار خارجی و تولیداتی است که از مجاری غیررسمی در اختیار مردم قرار می‌گیرد.

مرور روند فیلمسازی سیدی نشان از آن دارد که مغزها به عنوان آخرین و پخته‌ترین اثر او، یک شاخصه مهم دارد. شاخصه‌ای که شاید ناشی از تجربه آندوژی او در سیزده، اعترافات ذهن خطرناک و خشم و هیاهو باشد. در هم تنیدگی فرم و محتوا خصیصه‌ای است که برخی از منتقدان برآورد مغزها را به این وضعیت رسانده. نظر شما در این باره چیست؟ فقدان این ممیزه در دیگر آثار او چگونه دیده می‌شود؟

در این فیلم مخاطب با اثری مواجه است که به صورت تیمی ساخته شده و ذهنیتی از سوی کارگردان به تمام عوامل تحمیل نشده است. کارگردان و تیمش هم برای اجرای نقشه از پیش نوشته شده‌ای پای کار نیامده‌اند. به نظر من این ویژگی کاملاً در مغزهای کوچک زنگ زده روشن است. مشارکت جمعی عامل موفقیت این اثر است که از بازیگر تا کارگردان را

مشارکت جمعی عامل مهم موفقیت این اثر است که از بازیگر تا کارگردان را در بر می‌گیرد. این فرم تصویری محصول این سبک از تصمیم‌سازی است که اتفاقاً در دیگر آثار سیدی نیز مسبوق به سابقه بوده است



# فرهنگ



**خلافاً برای یافتن والدین خود را نیز نمایش می‌دهد که این‌ها نشانه‌هایی از تلاش فیلمساز برای بومی‌تر کردن این قصه به حساب می‌آید.**

ارزیابی شما از شخصیت‌پردازی سیدی در فیلم مغزها چگونه است؟ شخصیت‌ها چقدر پخته و غیرتیبیکال هستند؛ شخصیت‌هایی که گاهی مخاطب را به یاد فیلم‌های دیگری نظیر ابد و یک روز می‌اندازند و او را دچار احساس تکرار می‌کنند؟

به نظر من اغلب بازیگران سینمای ایران در چارچوب مشخصی تعریف می‌شوند. مخاطب دوست دارد این بازیگران را در همین پوزیشن ببیند و در نتیجه یک بازیگر در آثار مختلف چیزی شبیه نقش‌های قبلی خود را عرضه می‌کند. رضا عطاران نمونه مثال زدنی این موضوع است. همچنین نوید محمدزاده یا فرهاد اصلانی نیز از نمونه‌های این تکرار نقش‌ها و شخصیت‌ها هستند. این یک تجربه تکرار شده در فضای سینمای ایران است. حتی طبقه اجتماعی، وضعیت اقتصادی و میزبان این چنین شخصیت‌ها نیز در آثار گوناگون شبیه هم تعریف می‌شود. تجربه‌ای که گریز از آن نیاز به پذیرفتن ریسک بالایی دارد؛ ریسکی که نتیجه آن رانمی‌توان از قبل پیش‌بینی کرد.

**سیدی در مغزها روایتگر داستان سیاه و تلخی از اجتماع ماست، روایتی که در تک‌تک تصاویر و قاب‌ها به چشم می‌خورد. اما مخاطب در این میان و پس از پایان فیلم با احساس تلخکامی سالن سینما را ترک نمی‌کند. گویی سرنخ سیاه‌نمایی یا شعارزدگی در فیلمنامه کمرنگ‌تر از آثار هم‌تراز و مشابه بوده و همین مساله مغزها را تا حدود زیادی متفاوت می‌کند. نظر شما درباره این گزاره و علت آن چیست؟**

کارگردان تلاش نکرده یک فیلم گزارش‌گونه از باندهای تولید مواد مخدر در حاشیه شهر بسازد. کاری که ممکن است برای یک مستند بسیار جذاب و دیدنی باشد. کارگردان روایتی داستانی از قصه داشته است. او اصل داستان را درک کرده و به همین دلیل است که اگر مناسبات قاچاقچی‌ها، زردها و معتادان را در فیلم نشان می‌دهد، یک روایت عاشقانه را نیز در کنار این داستان چاشنی کار می‌کند. همین نکته تا حدود زیادی از حجم سیاهی داستان کاسته است. همچنین تعلیق‌هایی مثل ماجرای زنده بودن شهره، جست‌وجوی شاهین برای یافتن هویتش و مواردی از این دست، بازآرنده تلخی و سیاهی در فیلم هستند. البته تمام این داستان‌های حاشیه‌ای در آخر به نفع طرف رسمی درگیری و ضرر جریان تولیدکننده مواد مخدر به پایان می‌رسد.

نکته مهمی که باید به آن اشاره کنم و به نظر من خط‌تعلیق مهمی در این داستان به حساب می‌آید، تلاش شاهین برای بازیابی هویت خود است. این مساله به خوبی و روشنی در دل فیلم نهفته و داستان را همراه خود کرده است.

## وامانگه بیانی...

ارتباط کارگردان با فضای پیرامون و جامعه مورد توجه در اثر، یکی از مهم‌ترین ویژگی‌ها در ژانر فیلمسازی سیدی است. این مهم نیست که نگاه کارگردان به سینمای آمریکا یا غرب باشد، بلکه او باید به خوبی از پس تطبیق این شرایط با مختصات جامعه امروز ما بآید. توجه سیدی به این حوزه نکته جذابی برای مخاطبان و منتقدان است. برخی از فیلمسازان امروز سینمای ایران انگار سال‌هاست از خانه و استخرشان خارج نشده‌اند. آن‌ها نمی‌دانند در جامعه چه می‌گذرد و در نتیجه فیلم‌هایی می‌سازند که ارتباطی با زمانه خود ندارد. پویایی مغزها ناشی از ارتباطی است که سیدی با جامعه و فضای پیرامون خود برقرار کرده است. نکته‌ای که در تحلیل مغزها نباید از آن غفلت کرد.

بر می‌گیرد. این فرم تصویری محصول این سبک از تصمیم‌سازی است که اتفاقاً در دیگر آثار سیدی نیز مسبقاً به سابقه بوده است. اگر این ویژگی در اثر سیدی وجود نداشت، حتماً شاهد یک اثر ضعیف‌تر از آن بودیم. مغزهای کوچک زنگ‌زده فیلم آخر سیدی است و او نیز مثل بسیاری از کارگردانان کامل‌ترین اثر خود را در آخرین ورژن روی پرده‌های سینما آورده است.

**در کنار وحدت یادجایی فرم و محتوا، خودشیفتگی کارگردان عامل مهم دیگری است که همواره در آثار سینمایی سیدی وجود داشته و منجر به تضعیف آثار او شده است. دیدگاه شما در این باره چیست؟ آیا مغزها، مثل اعترافات از این ممیزه شخصیتی کارگردان نشانه دارد؟ آیا زبان استعاری اعترافات که در مغزها تا حدود زیادی کنار گذاشته شده، نیز ناشی از همین روحیه است؟**

اعترافات از نظر من یک فیلم تجربه‌گرایی و غیرگیشه‌ای بوده است. نکته مهمی که در باره مغزها باید به آن اشاره کنم این است که به احتمال زیادی می‌توان ردپای یک سرمایه‌گذار را در آخرین اثر هومن سیدی به روشنی پیدا کرد. مغزها فیلم سخت و پرهزینه‌ای است. به همین دلیل تحت تأثیر وجود یک سرمایه‌گذار بوده و به سمتی رفته که از مفاهیم عجیب ذهن کارگردان در اعترافات فاصله گرفته و به فیلم‌های گیشه‌ای نزدیک شده است. البته که ویژگی‌های خاص این اثر نسبت به همتایان خود در گیشه قابل انکار نیست اما امروز زمانه‌ای است که کارگردانان به خاطر هزینه‌های فیلمسازی نمی‌توانند سراغ تجربه کردن فضاهای فانتزی و تجربه‌ای بروند. فیلمسازی در سینمای ایران تبدیل به امر گرانی شده که اگر یک کارگردان در این زمینه شکست بخورد، برای چند سال از صحنه حذف می‌شود. در نتیجه فیلمسازان مارجیج می‌دهند که به ساختن فیلم‌های روان‌تر روی بیاورند. آن‌ها اگر در پی بیان نکته‌ای باشند، این نکته را در لایه‌های زیرین قرار داده و آن را از چشم مخاطبان عام دور می‌دارند.

**بسیاری از اهالی سینما، نگاه هومن سیدی به سینمای آمریکا را یکی از مهم‌ترین نکات در تحلیل آثار این کارگردان جوان می‌دانند تا جایی که شباهت‌های بسیاری در فرم و محتوای مغزها و شهر خدا جسته‌اند. نظر شما در این باره چیست؟ آیا نگاه یک کارگردان یانویسنده به نمونه خارجی و ایده‌پردازی از آثار جهانی، می‌تواند نکته منفی برای فیلم به حساب آید؟**

خیر. همه نویسندگان، فیلمسازان، کارگردانان و... چشم به نمونه‌های خارجی داشته‌اند. این نمونه‌های خارجی رانمی‌توان صرفاً در سینمای آمریکا پیگیری کرد، بلکه سینما و هنر دیگر کشورها نیز می‌تواند جایگزین خوبی برای الگوبرداری باشد. هنر نمایش محدود به ما نیست. خاستگاه سینمای امروز، غرب است. اگر هنر مندی باهوش باشد و اقتباس و الگوبرداری خود را نیز به صورتی تمیز به مخاطبان ارائه دهد، حتماً یک نکته مثبت برای کارگردان و اثر او به حساب می‌آید. همانطور که فیلمسازان زیادی از نسخه‌های سینمایی و ادبی غربی، رونویسی کرده و آثار مهمی را در سینمای کشورهای خودشان تولید کرده‌اند. صرف این نگاه را نمی‌توان منفی دانست.

احساس می‌کنم سیدی ضمن اقتباس از الگوهای خارجی، تلاش زیادی برای بومی‌کردن و تناسب‌بندی این داستان با شرایط جامعه امروز ایرانی داشته است. البته قصه فیلم پیچیدگی خاصی ندارد. داستان یک خطی مغزها در باره یک گروه خلافاً است که مشغول تولید مواد مخدر هستند و مثل بسیاری از فیلم‌های این ژانر، باند تولیدکننده مواد یا نیروهای حاکمیت دچار تعارض و درگیری می‌شوند.

**خط کلی داستان مناسباتی از غیرت ایرانی، تعصب برادر به خواهر و تلاش یک فرد**



## شاهکاری به نام خانواده تیبو

داستان خانواده تیبو، نه صرفاً یک داستان سیاسی است، نه شرح یک وضعیت اجتماعی و نه روایتی از یک اتفاق عاشقانه. دوگار در این رمان در صدد بود که روایتی دقیق و موشکافانه از زندگی چند نسل که در کشاکش با هم و جامعه‌شان هستند، ارائه کند

■ مریم صدیقی  
روزنامه نگار

و البته نکته مهم در تمام طول این کتاب اینک روابط مخفی ژاک و دانیل همچنان برقرار است.

کتاب سوم؛ سرآغاز زندگی آزاد ژاک با پذیرفته شدن در دانشگاه و دوستی دوباره با دانیل است. او ژاک را به محافل شراب و عیاشی و هوسبازی می‌برد. ژاک و پس از او دانیل که دل در گروی تعالیم مسیحی ندارند، به سوی هوسبازی می‌روند و از این رهگذر هر روز از هم دورتر می‌شوند. روابط عاشقانه آنها با زنان موازی و بی‌سرنجام است و همین روابط نیز منجر به گریز دوباره ژاک از خانواده و شهر می‌شود. پس از رفتن ژاک، آنتوان در کتاب چهارم؛ تمام زمانش را به طبابت اختصاص می‌دهد. آقای تیبو سخت بیمار شده و امپراتوری قدرت او در حال فروپاشی است. سرنجام و به صورتی مخفیانه این امپراتوری با تزییقی از سوی آنتوان تمام شده و آقای تیبو می‌میرد.

در کتاب پنجم و ششم؛ آنتوان برادر کوچکش را باز می‌یابد. او را به خانه برمی‌گرداند. ژاک به خانه می‌آید؛ اما زمانی که آقای تیبو مرده و همین وضعیت، ژاک را برای بقا در زندگی جدید مصمم‌تر می‌کند. صحنه‌های مرگ آقای تیبو به قدری روان و البته دردناک تصویر شده که شاید بتوان به جرات این کتاب را یکی از تأثیرگذارترین رمان‌ها در باره موضوع مرگ و توصیف صحنه‌های آخر عمر یک انسان به حساب آورد.

محتوای ایدئولوژیک کتاب هفتم شاید بیشتر از هر کتاب این رمان شش جلدی باشد. ژاک موضوع اصلی این کتاب است. ژاکی که در تابستان ۱۹۱۴، دیگر یک سوسیالیست است و دوگار در صدد بوده که از همین رهگذر، مسأله قلب عقاید و خواسته‌ها و مبارزات مردم سراسر اروپا برساند. سایه جنگ در این فراز از داستان، هر روز پررنگ‌تر از روز قبل می‌شود. سرنجام جنگ اعلام می‌شود. ژاک در جریان مأموریتی در جبهه توسط نیروهای فرانسوی کشته می‌شود.

سرنجام تلخ این داستان در کتاب هشتم می‌خورد؛ زمانی که دوگار آنتوان معلول را به مخاطب نشان می‌دهد. دانیل در جنگ تیر خورده و ناقص عضو شده است. ژنی ازدواج کرده و مشغول فرزند است که از ژاک برای او باقی مانده است؛ فرزندتی که ژاک هیچ‌گاه از بودن او خبر نداشت. این فرزند تنها بازمانده خانواده تیبو است؛ استعاره‌ای که نمادی از روح سرکش و دگراندیشی ژاک در جامعه فرانسه قبل از جنگ است....

همراه کتاب می‌کند.

داستان خانواده تیبو، نه صرفاً یک داستان سیاسی است، نه شرح یک وضعیت اجتماعی و نه روایتی از یک اتفاق عاشقانه. دوگار در این رمان در صدد بود که روایتی دقیق و موشکافانه از زندگی چند نسل که در کشاکش با هم و جامعه‌شان هستند، ارائه کند. روایتی که تماماً منعکس کننده فراز و فرودهایی باشد که مردمان فرانسه، چه کاتولیک و چه پروتستان در جریانی به نام جنگ جهانی تجربه کرده‌اند. از همین رو، شخصیت‌های اول و مهم داستان، استعراتی از اوضاع و زمانه جامعه فرانسه در آن زمان است. آقای اسکار تیبو، پسر ارشدش آنتوان تیبو و البته شخصیت مهم داستان یعنی پسر نوجوان و سرکشی به نام ژاک تیبو، هر کدام نماینده شخصیت و نسلی هستند که در آن روزهای پرتلاطم اروپا مشغول دغدغه‌ها و بخشی از زندگی سنتی یا مدرن خود هستند؛ شخصیت‌هایی که بازتابی از انسانیت انسان و دغدغه‌های او در سده بیستم را به روشنی برای خواننده ترسیم می‌کنند. دوگار خود نیز این زاویه نگاه به اثرش را درست می‌داند و از همین روست که در مراسم دریافت جایزه نوبل در این باره می‌گوید: «رمان نویس واقعی کسی است که می‌خواهد همواره در شناخت انسان پیش‌تر برود و در هر یک از شخصیت‌هایی که می‌آفریند، زندگی فردی را آشکار می‌کند. یعنی نشان دهد که هر موجود انسانی، نمونه‌ای است که هرگز تکرار نخواهد شد.»

نویسنده در هشت کتابی که در شش جلد جای داده با همین زاویه دید، شخصیت‌ها و افراد را روایت کرده و فضای پیرامون آنها را برای مخاطبانش ترسیم کرده است. او در کتاب اول؛ حکایت زندگی آقای تیبو به همراه دو پسرش، ژاک و آنتوان و دختر خانواده‌شان ژیز و نامادری آنها، مادمازل را نشان می‌دهد. خانواده تیبو از خانواده‌های کاتولیک سرشناس فرانسه هستند. آقای تیبو مردی مستبد و خشک است. ژاک با دانیل که از قضا یک پروتستان است، در مدرسه آشنا شده و همین آشنایی، سرآغاز مصائب داستان برای این خانواده است.

کتاب دوم سراسر عرصه نمایش استبداد مسیحی به نمایندگی آقای تیبو است. ژاک به خاطر رابطه با دانیل به ندامتگاه فرستاده می‌شود. سرنجام ژاک با تلاش‌های برادرش آنتوان که اعتقادی به آموزه‌های کاتولیک‌ها ندارد، از ندامتگاه آزاد می‌شود

«خانواده تیبو»؛ بزرگ‌ترین رمان قرن بیستم، برنده جایزه نوبل ادبیات در سال ۱۹۳۷ با روایتی از ۱۵ سال تلاش مارتن دوگار است؛ روایتی که هر چند طی این سالیان، آن‌طور که باید و شاید دیده نشده، اما به قدری اهالی کتاب و رمان را درگیر خود کرده که امروز و پس از گذشت ۸۰ سال، مثل یک سوژه ناب و تازه در صدر فهرست کتابخوان‌ها قرار دارد.

خانواده تیبو روایتگر داستانی است که از هر جهت کامل است. ما در این رمان نه با یک داستان تاریخی مواجهیم و نه با یک عاشقانه. کتاب در شش جلد مجال فراخی برای واگوی داستان‌هایی دارد که در فضای دو خانواده کاتولیک و پروتستان اتفاق می‌افتد. اگرچه محوریت اصلی داستان با وقایع مربوط به خانواده کاتولیک، یعنی خانواده ثروتمند تیبو است، اما بستر تمام شش جلد در همان دفتر نخستین روی می‌دهد. وقوع جنگ جهانی اول، مروری بر آثار آن جنگ در فاصله سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و بازتاب روایتی اجتماعی از تاریخ جامعه فرانسه شاید از مهم‌ترین خصصت‌های «خانواده تیبو» به حساب آید.

دوگار به یک معنا داستان را در دو جناح پیش می‌برد. یکی کندوکاو تحولات سیاسی که هم باورهای مذهبی و اعتقادی کاراکترهای داستان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هم از سوی دیگر مسائل خانوادگی که در سایه این باورهای مذهبی و سیاسی دستخوش تحولات زیادی می‌شود. خانواده تیبو روایتگر اتفاقاتی است که در سال‌های ابتدای سده بیستم، فضای خانواده اروپایی را به شدت متحول و متأثر کرده است. دوگار برای بیان روشن‌تر و البته واقعی‌تر است که از مکان‌ها، زمان‌ها و افراد واقعی استعانت گرفته است. بررسی دقیق و موشکافانه وقایع فرانسه پیش از جنگ جهانی اول، این اثر را تا حد یک سند تاریخی ارزشمند کرده است. اکثر اشخاصی که نام‌شان در جلد هفتم کتاب و در دوران بیان آثار جنگ، یعنی در تابستان ۱۹۱۴ می‌خوانید، اشخاص حقیقی هستند. زندگی روزانه آنها در مکان‌هایی جریان دارد که نقشه پاریس را با دقت هرچه تمام‌تر در فضای ذهن خواننده ترسیم می‌کند. البته این تطابق با تاریخ به قدری اسیر قلم روان و پر رمز دوگار شده که خواننده در هیچ فراز اندک احساس غربتی با پاریس و شخصیت‌های آن ندارد. قلمی که در هر سطر و هر فراز، به روشنی در ترجمه زنده‌یاد ابوالحسن نجفی نیز تیلور داشته و مخاطب فارسی‌زبان را به طرز شگفت‌انگیزی



■ احمد رضا کلانتری  
روزنامه نگار

## از درد سخن گفتن و از درد شنیدن...

برخی از فراز و فرودها اصلا به همین منظور در داستان قرار داده شده و مظلومیت آدم‌های  
له شده را با همین وسیله می‌توان به خوبی در داستان دید

شما در «برادر انگلستان» چه می‌خوانید؟



گفت‌وگوی کوتاهی که  
پیش روی شماست، شرح  
کوتاهی از دیدگاه مصطفی  
جمشیدی؛ نویسنده و  
منتقد ادبیات داستانی،  
در باره رمان برادر انگلستان  
به قلم علیرضا قزوه است

**برادر انگلستان؛ عنوان نخستین رمانی است که سال گذشته و به قلم علیرضا قزوه منتشر شد. برآورد کلی شما درباره این اثر و جایگاه آن در میان انبوه آثار داستانی منتشر شده با موضوع انقلاب اسلامی و دفاع مقدس چگونه است؟ آیا قزوه توانسته و چه می‌زایی در این اثر به نسبت دیگر همتایان خلق کند؟ و جهی که مخاطب را در سراسر چهارصد صفحه کتاب، همراه خود بیاورد؟**

آقای قزوه با نوشتن رمان برادر انگلستان ورود متفاوتی به ساحت رمان داشتند. ورودی که برای اهالی این ساحت، شایسته تقدیر است. من از همین جا به آقای قزوه بابت نویسندگی و انتشار این رمان تبریک می‌گویم. ایشان به حوزه‌ای ورود کردند که با وجود نویسندگانی چون ایشان می‌توان به ادبیات انقلاب تکیه کرد؛ ادبیاتی که با وجود این نویسندگان می‌تواند گفتمان انقلاب اسلامی را نیز پیش ببرد.

نکته مهمی که باید درباره رمان نویسی قزوه به آن اشاره کرد این‌که منظومه‌نویسی در متون کلاسیک نشان از داستان‌نویسی در ادبیات قدیم ما بوده و آقای قزوه نیز در این داستان از ادبیان کلاسیک قزوین بهره گرفته است. باتوجه به مضمون داستان ما خط سیر اصلی را می‌توانیم احساس کنیم و از همین زاویه است که بنیان داستان برای ما مشخص می‌شود. مخاطب صدای بغض آلود آدم‌های له شده را می‌شنود. صدای مظلومیت آدم‌هایی که در شخصیت‌های مختلف دیده و شنیده می‌شود. به صورت واضح می‌توان دریافت که رمان برادر انگلستان، یک رمان سیاسی است. ولی ما را به فضات سیاسی و انمی دارد چون دامن رد و اثبات آن را در مرز تشکیک قرار می‌دهد. مساله‌ای که به روشنی در زبان این داستان نیز تبلور داشته و آن را متاثر کرده است.

قزوه به خوبی از پس زبان این کار برآمده است. چرا که او یک شاعر توانمند است؛ توانمندی که پیش از این نیز در حوزه ادبیات داستانی ما وجود داشته و اتفاقاً نمونه‌های مهمی در این حوزه داشته و دیده‌ایم. در منطقه‌های اقلیمی ایران در حوزه آذربایجان صمد پهنگی، در اصفهان مثلا جمال میرصادقی، در سمنان عباس معروفی و در کهن دژ علیرضا قزوه

توانسته از ظرفیت زبان در این راستا بهره بگیرد. این رمان با تکیه به منطقه کهن دژ باید متولد می‌شد و این حرف‌ها، حرف‌های بومی یک اقلیم است که از زبان یک کنشگر ادبی فعال به خوبی زده شده است. این فضاها درون خود تیپ‌هایی را آفریده و پروراندند که اتفاقاً در قدم‌های بعدی تبدیل به شخصیت شده‌اند. مثلا اسماعیل در این رمان بسیار هوشمندانه طراحی شده است. تیبی که در پایان داستان به روشنی در ذهن شما شخصیتی را آفریده و تا حدود زیادی ماندگار کرده است.

**توصیفات ریز و جزء به جزء نویسنده از اوضاع و احوال زیست اسماعیل، منجر به پرورش چنین تیپ و شخصیتی شده است؟ در واقع زبان مفصل توضیح قزوه است که این فضا را آفریده یا عنصر دیگری نیز در این آفرینش هنری دست دارد؟**

تفصیل زبان داستان قزوه در این داستان، حتما نقش بسزایی در خلق و پرورش شخصیت‌ها داشته است. اما مساله مهمی که درباره زبان برادر انگلستان باید به آن توجه داشت این‌که زبان قزوه در این رمان، زبان تفصیل است. این درست برخلاف فضایی است که او پیش از این در شعر تجربه کرده بود، یعنی زبان شعر، زبان اجمال برای او بوده است. این تصویر مهندسی که در کار این رمان است و آن قطار که پشت سر هم مرزهای مجاز و واقعیت را در هم می‌شکند، بسیار هوشمندانه حرکت می‌کند. این شاعر که تا پیش از این بیشتر زبان اجمال را در دست داشته و نمی‌توانسته در آن قالب، تمام صناعات ادبی و زیبایی‌های شعر را به کار ببرد، همه دلخواه‌هایش را مانند فتری جمع کرده و در این رمان با هوشمندی به کار گرفته است. به واقع او اقدامات مهندسی شده‌ای از شعرهای ناگفته‌اش را در این رمان بنا کرده است. مرور بسیاری از آثار داستانی و رمان‌های معاصر در آثار بسیاری از نویسندگان، اینطور نشان می‌دهد که نویسنده درباره داستانش از تفکر خالی بوده و دچار واقعیت‌زدگی شده است. واقعیات در برخی از آثار به صورتی پشت‌سر هم قرار داده شده‌اند، که مجال خیال‌پردازی از نویسنده را گرفته و او را اسیر این آسیب کرده است. اما در این رمان، خیال و دردمندی و تفکر موج می‌زند. تصاویر آدم‌هایی که در سبیری به دهان گرگ انداخته

شده‌اند، بسیار حسی و کشنده است. قزوه در این صحنه به نقطه‌ای دست گذاشته که هم واقعیت داشته و هم تاثیر مهلکی از آن گرفته است که نسل ما بی تفاوت از کنارش رد شده‌اند. زبان هم دغدغه اصلی رمان است و بعضی می‌گویند شطحیات است اما هرچه هست این نقطه قوت رمان است. این آوردگاه شخصی و مولفه زمان و زبان، نشان می‌دهد که نویسنده بسیار موفق عمل کرده است.

**بستر تاریخی یا اجتماعی داستان برادر انگلستان، چه کمکی به نویسنده برای بهره‌گیری از تمام ظرفیت زبان داشته است؟**

خط سیر اصلی این داستان؛ از طرفی اجتماعی و از طرفی دیگر مذهبی یا دینی است. همچنین این رمان به اندازه کافی بومی و ایرانی است و من به عنوان یک منتقد درباره آن اینگونه احساس می‌کنم که همه اینها را نویسنده زیسته و تجربه شخصی و حرف‌های ناگفته او در عالم تفصیل بوده است. قزوه تمام حرف‌هایی را که زندگی کرده و می‌خواسته بزند، در قالب این بستر و این داستان قرار داده و پس از آن به مخاطب خود عرضه کرده است. شیوه‌ای که در میان نویسندگان هم‌تراز او شاید توسط رضا امیرخانی نیز تکرار شده است. همین هوشمندی و مهندسی را امیرخانی هم در داستان‌هایش داشته است. برخی از فراز و فرودها اصلا به همین منظور در داستان قرار داده شده و مظلومیت آدم‌های له شده را با همین وسیله می‌توان به خوبی در داستان دید.

**درباره شخصیت الیاس و گره‌هایی که پیرامون این شخصیت باز و بسته می‌ماند، چه نظری دارید؟ آیا پایان داستان و شخصیت‌پردازی ناقص الیاس، به ریتیم و روند منطقی رمان ضربه نزده است؟**

درباره پیچیدگی‌های داستان با محوریت الیاس، به نظر من روند دلنشین و جذابی در رمان وجود داشت. در این باره گفته‌ام که گره‌گشایی رمان به خصوص در باره شخصیت الیاس، هم در پایان کتاب کشش خوبی داشته و هم دلنشین بوده است. در انسجام رمان هم به نظرم قزوه هیچ کم نگذاشته و متعقدم که این حرف‌ها را یکی باید می‌زد و رمان اگر چه رمان سیاسی است اما سیاست‌زده نیست. از این جهت من به آقای قزوه تبریک می‌گویم.

فراز و فرود بینوایان در هتل پنج ستاره در گفت‌وگو با حسین پارسائی

## بینوایان نیاز مردم است!

محبوبه شریف حسینی  
خبرنگار



حسین پارسائی؛  
کارگردان بینوایان، در  
گفت‌وگو با ما به برخی  
از سوالات درباره این  
نمایش پاسخ می‌دهد

مورد انتقادات زیادی قرار گرفت. انتقاداتی که به شما و کار بینوایان شده، انتقادات بجائی از حیث هزینه‌ها بوده است. به این معنا که لزوم اجرای یک تئاتر موزیکال در شرایط کنونی کشور، آن هم در یک هتل مجلل با نرخ بلیت‌های نجومی، نمی‌تواند با آموزه‌های اخلاقی بینوایان در یک راستا قرار بگیرد. درباره حواشی به وجود آمده درباره نرخ بلیت مکان اجرا... نظرتان چیست؟

درباره محل اجرای تئاتر باید به این نکته اشاره کنم که مجلل بودن یا نبودن سالن برای من اهمیتی نداشت. امکانات سالن بود که تصمیم نهائی را پیش روی ما قرار می‌داد. درباره بلیت هم نهایتاً بلیت‌های این کار با قیمت‌هایی که پیش‌بینی و رسانه‌ای شده بود، به دست مردم نرسید. ما به فکر مردم بودیم که قیمت بلیت را از رقم پنجاه هزار تومان تعیین کردیم. ارائه یک محصول خوب نیازمند امکانات خوب است. تنها مکانی که می‌توانست امکانات فنی و تکنولوژی روز دنیا را در اختیار ما بگذارد، رویال هال هتل اسپیناس پالاس بود. چه در ابعاد صحنه و چه در ابعاد فنی. امکاناتی که جزء لاینفک کار بود و امکان اجرای تئاتر به شکلی که روی صحنه می‌رود را به تیم ما می‌داد. من قبلاً هم بر این نکته تأکید کرده‌ام که اگر بینوایان را در خاوران و در پردیس تئاتر تهران، روی صحنه می‌بردیم، بینوایان این شکلی نمی‌شد. من به عنوان کارگردان این کار، تئاتر را با شرایط ویژه‌ای طراحی کرده‌ام و در نتیجه متناسب با طراحی که انجام داده‌ام، سالن اجرا را پیدا کرده‌ام. وقتی قرار است که ما محصولی را در عرصه هنر و فرهنگ تولید کنیم، باید دنبال امکانات لازم برای اجرای درست و کامل آن نیز بگردیم. این بینوایان که تیم ما طراحی آن را بر عهده داشته، صرفاً می‌توانست در رویال هال اسپیناس پالاس اجرا شود. مهم‌ترین دلایل هم تکنولوژی و امکانات صحنه است که تنها در این سالن از تهران یافت می‌شود.

**پیش‌بینی شما درباره اجرای بینوایان و نظر مخاطبان چگونه است؟**

به‌پشتوانه اقبال عمومی به الیور توئیست، امیدوارم اجراهای موفق‌تری را پیش رو داشته باشیم.

به‌عرصه وارد شدیم. اما این سابقه و حضور دلیل نمی‌شود که تا آخر عمر محکوم به ماندن در این عرصه باشیم. من با افتخار کار ارزشی و دینی می‌کردم، اما فرصت هرگونه تجربه‌اندوژی و خلاقیت را از خودم سلب نمی‌کنم. بنابراین بعدها چه به شکل مستقیم و غیرمستقیم آثار کم‌دی هم کار کردم. دلیل تمایلم به این دست از آثار هم نیازی بود که در جامعه می‌دیدم. من در آن زمان جامعه را نیازمند کار کم‌دی و با نشاط می‌دانستم و در نتیجه به این عرصه وارد شدم.

در نتیجه همین زاویه نگاه و اعتقاد به سنجش نیاز جامعه در هر برهه‌ای از زمان، امروز به شکل تئاتر موزیکال روی آورده‌ام. ژانری که یکی از اشکال مورد علاقه من و عموم مردم است. در این فضا، نخست الیور توئیست را تجربه کردم و وقتی با اقبال زیاد مردم روبه‌رو شدم، به فکر بینوایان افتادم. کارگردانی بینوایان برای من در راستای همان تفکر است که شرح دادم.

**شما معتقدید که نیاز مردم و جامعه امروز، شادی و نشاط است. نشاطی که می‌تواند در تئاتر موزیکال به بهترین وجه تأمین شود. نمایشنامه‌ها و داستان‌های زیادی هم در گنجینه ادبیات ایران و جهان وجود دارد که ظرفیت تبدیل به یک تئاتر موزیکال را دارد. اما شما سراغ بینوایان رفتید. اثری که به گفته خودتان در یکی از مصاحبه‌ها، آموزه‌های اخلاقی زیادی را در بطن خود دارد. ضرورت اجرای بینوایان کدام یکی از این دو است؟ آموزه‌های اخلاقی این رمان، ذهنیت مثبت مردم از بینوایان یا ظرفیت موزیکال اثر؟**

معتقدم که رمان بینوایان آموزه‌های اخلاقی بسیاری دارد. پس از اجرای الیور توئیست و تجربه تئاتر موزیکال، احساس کردم بینوایان نیاز مردم است و من می‌توانم یک رمان بزرگ که همه به آن توجه می‌کنند را موزیکال کنم. البته این تجربه من، اولین تجربه در موزیکال کردن بینوایان نیست. این رمان، هم کارتن و هم اثر سینمایی ساخته شده دارد و هم‌چنین استاد بهروز غریب‌پور هم ۲۰ سال پیش در شکوه تمام این نمایش را به صحنه برده است؛ تجربه‌ای که اتفاقاً در زمان خودش

مرور کارنامه هنری و سابقه شما در تئاتر، نشان از شایستگی بزرگی دارد. کارگردان بانوی آب و آینه، بانوی بی‌نشان، سردار مهر و ماه و غریبه‌ها، امروز در کسوت کارگردان الیور توئیست و بینوایان در برابر رسانه‌ها ظاهر می‌شود. دلیل تمایل شما به کارگردانی بینوایان چه بوده است؟ من اساساً اهل تجربه جدید هستم. تجربه‌ای که شما از آن با عنوان شیفت فضای کاری یاد می‌کنید. اتفاقاً در این روزهای منتهی به اجرای بینوایان و توجه رسانه‌ها به این نمایش نیز صحبت‌های زیادی در این باره شده است. حتی می‌توانم در این باره اینطور بگویم که یکی از انتقادهایی وارد شده به من این است. کارگردانی که پیش از این نمایش‌های مذهبی کار کرده، امروز تئاترهایی با گونه‌های دیگر را به صحنه می‌برد. من این نقد را نمی‌پذیرم. چون معتقدم هر اثری را که کار می‌کنم، جزو باورهای من است و هر هنرمندی متناسب با احوال خودش دغدغه‌های جامعه را دستمایه یک سوژه نمایش قرار می‌دهد. این باور من چه در باره نمایش‌های مذهبی و چه درباره نمایش‌های غیر از آن، صادق است. زمانی که نمایش مذهبی کار می‌کردم به اعتقاد من بخشی از نیازهای فکری و معنوی جامعه پرداختن به مضامین مذهبی بود. مضامینی که از نظر من نیاز به شیوه جدیدی برای پردازش و عرضه به عموم داشت. در نتیجه من نمایش این مضامین به شیوه نورا و وظیفه خود می‌دانستم و نمایش‌های مذهبی هم‌چون بانوی آب و آینه یا سردار مهر و ماه کار کردم. نمایش‌هایی که در میان تئاترهای مذهبی، شکل مدرن و تازه‌ای داشتند.

**یعنی شرایط فرهنگی جامعه ایرانی در آن دوره شما را به سمت و سوی کارگردانی آثار مذهبی به شیوه‌های نوین برد؟**

تا حدود زیادی پله. همان‌طور که گفتیم جوان‌ها و نسل پیش از ما در سالیان میانی دهه هفتاد، نیازمند این بودند که نسبت به آموزه‌های دینی و تربیتی، در هنرهای نمایشی فعال باشیم. برهه‌زمانی مشخصی که درباره این شرایط می‌توان به آن اشاره کرد. دهه ۷۰ است. دهه‌ای که مادر آن شرایط سیاسی و اجتماعی متفاوتی داشتیم. من و گروه من نیز از فعالینی بودیم که در این برهه از زمان



مجلل بودن یا نبودن سالن برای من اهمیتی نداشت. امکانات سالن بود که تصمیم نهائی را پیش روی ما قرار می‌داد. درباره بلیت‌های این کار با قیمت‌هایی که پیش‌بینی و رسانه‌ای شده بود، به دست مردم نرسید

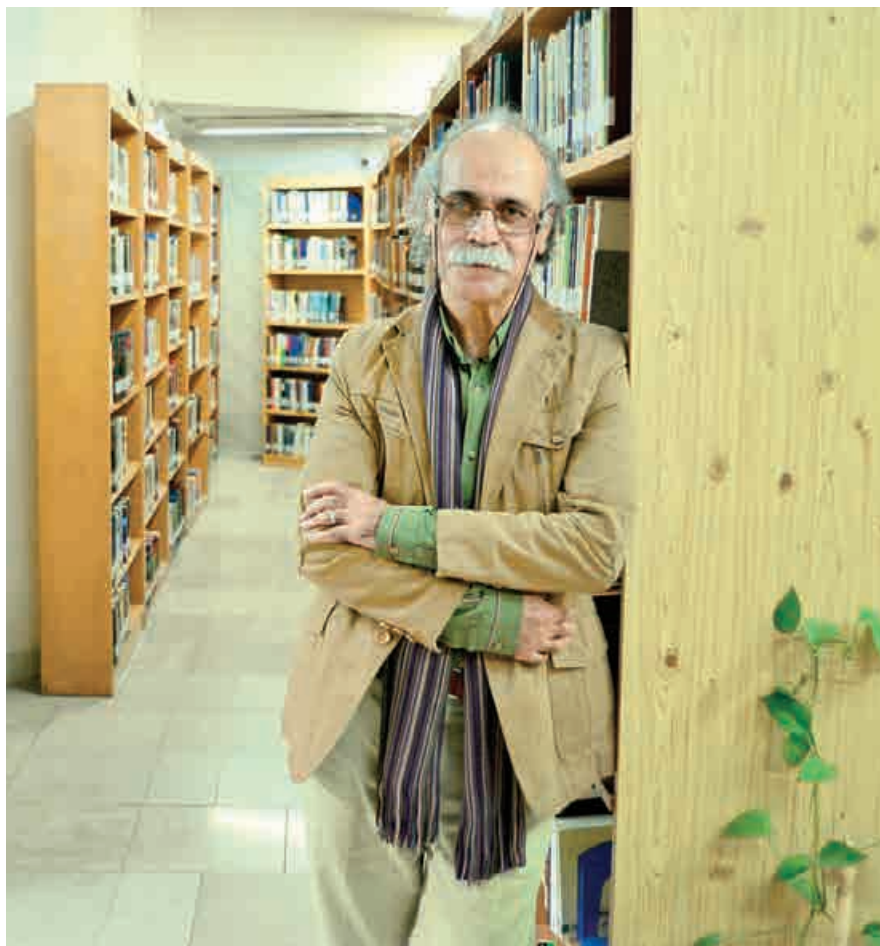
فراز و فرود ادبیات کودک ایران در گفت و گو با فرهاد حسن زاده

## ممیزی را دور زده ام



نقیسه رحمانی  
روزنامه نگار

نام فرهاد حسن زاده آن قدر برای نسل ما آشناست که شاید نیازی به معرفی نداشته باشد. راوی قصه های ساده و شیرین دوران کودکی و نوجوانی نسل ما که امروز در آستانه پنجاه و هفت سالگی است. یک سالی هست که از دو چرخه و سه چرخه بازنشسته شده اما هنوز برای بچه می نویسد. حتما یکی دو تا کتاب از هشتاد کتابش توی کتابخانه های مان پیدا می شود و خاطره زیبا صدایم کن، مهمان مهتاب، هستی و بزرگترین خط کش دنیا توی گوش مان زمزمه می شود. آنچه پیش روی شماست، شرح گپ و گفت مفصلی با این کاندیدای بزرگترین جایزه جهانی کتاب کودک، در یک ظهر پاییزی است



با بچه های زیادی آشنا شوم؛ بچه هایی که ورود جدی تر من به این عرصه را برای نخستین بار سبب شدند. از طریق همین واسطه ها، با جمشید خانیان آشنا شدم. ما سعی داشتیم نمایش هایی را برای تلویزیون آبادان تهیه و اجرا کنیم. متن هایی که در نهایت به ثمر نرسید و جز ساعت ها انتظار پشت در صد او سیما ی آبادان، خاطره دیگری برای من باقی نگذاشت.

بعد از این جریان و از همین طریق بود که با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آشنا و در کتابخانه این نهاد عضو شدم. علاقه به تئاتر بای مرا به کانون باز کرد. کانون هم پلی زد بین من و دنیای نویسندگی و ادبیات.

به گمانم آب و خاک خوزستان هم تاثیر زیادی در تقویت این علاقه داشته است! مادر طول تاریخ ادبیات ایران و خصوصا داستان نویسی معاصر نمونه های زیادی از اهالی جنوب را می شناسیم که تبدیل به اسطوره های مهمی در این زمینه شده اند. احمد محمود از خوزستان مصداق تمام عیار این

شدنم باید بگویم خیلی دست خودم نبود. از زمانی که خودم را و حروف الفبا و کلمه ها را شناختم، می نوشتم. در واقع نوشتن مقدماتی می خواهد که مثل گرم شدن موتور ماشین برای حرکت است. شروع نویسندگی برای من با مدرسه و زنگ های انشاء بود. به جز مدرسه در بازی های کوچه و خیابان هم با شعر و داستان و نمایش دمخور بودم. یادم می آید در برنامه هفتگی دوره راهنمایی، یک زنگ داشتیم به نام زنگ «مکمل برنامه» زنگ های آخر از روزهای پنجشنبه، روی در هر کلاس برگه ای چسبانده و هر دانش آموزی بر حسب علاقه اش وارد یک کلاس یا اصطلاحا کلوب می شد. کادر مدرسه هر کدام از دبیران را که علاقه یا تخصص کمی در یکی از این کلوب ها داشت، به عنوان معلم کلاس قرار می داد! بعضی از معلم ها هم اصلا اهمیتی برای این کلوب ها قائل نبودند و اقدام خاصی در کلاس ها انجام نمی دادند شلوغ ترین این کلوب ها، کلوب ورزشی بود. اما من برخلاف خیلی از بچه ها، وارد کلوب تئاتر شدم. خودم هم نمی دانم چرا تئاتر را انتخاب کردم. چون بچه ای خجالتی و درونگر بودم. هیچ وقت هم توی عمرم نمایشی ندیده بودم. به هر حال کلوب تئاتر جای خوبی بود که در آنجا

قبل از اینکه برای گپ و گفت در این جلسه حاضر شوم، مروزی بر روایت شما از چگونه نویسنده شدن تان دانشتم. روایتی که در سایت شخصی شما با عنوان روایت اول شخص نیز منتشر شده است. در مصاحبه های دیگر هم جسته و گریخته در باره زمینه های علاقه تان به نویسندگی صحبت کرده و در این باره خاطراتی را ذکر کرده اید. سوال من هم در باره زمینه های پیدایش و تقویت همین تمایل است. فرهاد حسن زاده چرا و چگونه نویسنده کودک شد؟ اصلا چرا به سمت و سوی دیگری در نویسندگی، شعر یا تئاتر نرفت؟ او اگر امروز به ۳۰ سال پیش بازگردد، باز هم همین راه را پیش روی خود می بیند؟  
قطعا! حتما همین راه را دوباره طی خواهم کرد و در این مسیر، اگر بتوانم از تجربیات امروز بهره ببرم، سعی می کنم از مسیرهای بهتری حرکت کنم که کم اشتباهتر و درست تر باشد. در مورد نویسنده



## ادعاست. نظر شما در باره پتانسیل این فرهنگ در تربیت نویسندگان چیست؟

همیشه به این مسأله فکر کرده‌ام که چرا نویسندگان یا هنرمندان خوب، در برخی از مناطق بیشتر هستند. به پاسخ روشنی در این باره نرسیده‌ام. از سوی دیگر هم تعصب و اصراری هم در باره تأکید بر هنر مندپوری جنوب ندارم. البته شرایط زیستی مهم است. آبادان و اهواز و مناطقی نفت خیز حال و هوای خاصی داشتند. مهاجرپذیری آبادان و خوزستان از سراسر ایران و کشورهای خارجی و حاکم شدن فضای چند فرهنگی و وجود خرده فرهنگ‌ها در کنار یکدیگر، روایت کاری و کارفرمایی و تأثیر تکنولوژی بر رفتارهای انسان‌ها، نفوذ زبان و فرهنگ اروپا و آمریکا بر بخشی از بافت فرهنگی منطقه و عوامل دیگر، این اقلیم را از سایر اقلیم‌ها جدا کرده بود. ولی در مورد خودم واقعا نمی‌دانم تحت این شرایط به نقطه جوش هنری رسیدم یا نه. تا مقطعی کودک و نوجوان بودم و بعد هم جنگ و مهاجرت و برهم خوردن تعادل زندگی و زندگی در مهاجرت و در به‌دری.

## اما دغدغه‌مندی از ارتباط زیادی با این مسأله دارد.

اهالی خوزستان در دوران جنگ با انقلاب، بسیاری از مسائل را در جریان زندگی روزمره‌شان احساس می‌کردند. به طوری که شاید تصور آن برای اکثریت مردم ایران قابل درک نباشد! دورانی که شما در آثارتان توجه ویژه‌ای به آن داشته و در باره آن نوشته‌اید. در مصاحبه‌ای گفته بودید جنگ فرصت‌های زیادی برای نوشتن را از من گرفت. اما من امروز این نکته را اضافه می‌کنم که شاید همین دوره سوزهای زیادی را نیز پیش روی شما قرار داد! جایگاه سوزهای اینچینی در آثار فرهاد حسن‌زاده کیجاست؟

مهم‌ترین دوره از زندگی من، یعنی دوران نوجوانی درست مقارن با دو اتفاق مهم یعنی انقلاب و پس از آن جنگ ایران و عراق بوده است. فاصله دوساله این اتفاق‌ها، ایستن دوران بسیار متفاوتی از نوجوانی در مقایسه با نسل‌های بعد از ما بود. مادر فاصله میان مرگ و زندگی، زندگی می‌کردیم بدون اینکه از این همزیستی نزدیک با مرگ هراسی داشته باشیم. همین فضاتأثیر عمیقی بر من گذاشت. در این دوران بود که با افراد متفاوتی روبه‌رو شدم. چهره واقعی افراد را در زمان بحران‌ها دیدم و در همین دو برهه بود که به شناخت‌های زیادی رسیدم. اتفاقات این دوران به قدری عجیب و باورنکردنی بود که همه ما را در بهت فرومی‌برد. من سال آخر دبیرستان بودم که جنگ آغاز شد. آماده رفتن به مدرسه بودیم که عراق به صورت رسمی به ایران حمله کرد و ما اصلا نمی‌توانستیم باور کنیم که به این سادگی شهر هدف گلوله‌ها و بمباران قرار گرفته، دوستان ما شهید و زخمی می‌شوند و جنگ در وسط زندگی ما جریان دارد. همه این اتفاقات تأثیر عمیقی بر من و ناخودآگاهم گذاشته است. پس از آن دوران مهاجرت و دیدن روی دیگر زندگی هم پیش آمد. در اردوگاه‌های مهاجرین جنگی هر خانواده، هر انسان فارغ از تفکرات و سلیقه‌اش صداها داستان داشتند که باید نوشته می‌شدند و من فقط توانستم بخشی از آن را بازگو کنم. بخشی کوچک مثل یک قاشق از یک دریا. این خاطره‌های داستانی همراه با بخشی از تجربه‌های شخصی خودم در کتاب‌هایی مثل «حیاط خلوت»، «همان مهتاب»، «هستی» و چند داستان کوتاه آمدند ولی تمام نشدند. از سویی دلم نمی‌خواهد نویسنده جنگ شناخته شوم. چون به‌نظرم زندگی سراسر جنگ است و زندگی در جنگ بخشی از دوران مردم ما بوده. دلم می‌خواهد راوی بی‌قضاوت این دوران باشم. به دلیل اینکه این ماجراها مادر کشور ما تا حدود زیادی با سیاست آمیخته و نویسندگان در آن دست‌بندی شده اند. سخن گفتن از چپ، راست، خودی و غیر خودی در فضای روایت تاریخ، هیچ‌گاه مرجعیت نداشته است. همواره تلاش کرده‌ام که راوی منصف این داستان‌ها باشم و حتی در مواردی ممیزی را برای روایت واقع‌گرایانه دور زده‌ام. در سال‌هایی که چندان دور مسائلی وجود

داشته و اما برخی دوست نداشته و ندارند که بیان شود...

## فکر می‌کنم منظور شما دور زدن خطوط قرمز پرننگی است که همه اتفاقات دوران جنگ را بیش از واقعیت مقدس می‌بندارد.

بله مشکل در همین واژه مقدس است که خودبه‌خود ما را وارد حیطه ارزش‌گذاری می‌کند. یعنی اگر چیزی بیان شود که با این متر و معیار همخوانی نداشته باشد، نفی یا ممیزی می‌شود. این معیارها که عمدتاً هم سیاسی است از بن‌مایه‌هایی که مبتنی بر ارزش‌های انسانی و با روانشناختی و جامعه‌شناسی است تهی شده و تبدیل به معیارهایی غیرعلمی و غیرهنری مثل ارزش‌های خودی و غیر خودی می‌شود. مثلاً نیروهایی که امروز در اصطلاح سیاست به آنان چپی می‌گوئیم یاد است که در جنگ حضور داشتند. این نیروها در آبادان، اهواز و خرمشهر در شروع جنگ (که همانا دفاع است) بوده‌اند و پایه‌پای سایر نیروها جنگیده‌اند. حال این که سال‌های بعد به چه راهی رفتند چه خط مشی را پیشه کردند، بماند اما گفتن حکایت این آدم‌ها با اما و اگر و پرچسپ همراه است. حال آنکه نویسنده در مقام قضاوت نیست. نویسنده راوی‌نگر و نشان‌دهنده است و خواننده خود باید به قضاوت بنشیند.

## فرهاد حسن‌زاده در کسوتی که امروز صاحب آن است، روایت راحت‌تر و بازتری از تاریخ دیده‌هایش را به مخاطب ارائه می‌دهد یا وقتی در کسوت فردی مثل احمد محمود جای بگیرد؟

مخاطب بزرگسال از متن پیش رویش این انتظار را دارد که نماینده خود یا نسل هم‌دوره‌اش را در اثر ببیند. اما وقتی با چنین چیزی مواجه نباشد، تقصیر را به گردن نویسنده می‌اندازد! مخاطب بزرگسال که فقط کتاب حسن‌زاده را نمی‌خواند، او در باره تاریخ معاصر صد کتاب می‌خواند یکی از آن صد کتاب من است. بنابراین انتظار دارد با او صادقانه حرف بزوم و داستانش را روراست تعریف کنم. آدم‌ها را به سیاه یا سفید تقسیم نکنم و همه چیز را چندوجهی ببینم. با این پیش‌فرض‌ها نوشتن برای بزرگترها سخت است. اما وقتی برای نوجوان می‌نویسم وضع فرق می‌کند. او این پیش‌فرض‌ها را ندارد ولی به من اعتماد می‌کند و من نمی‌توانم به او دروغ بگویم یا واقعیت را تحریف کنم. اینجا هم کار سخت است. چون بچه‌ها باهوش هستند و حال و حوصله خواندن کتاب‌هایی با پیام‌های گل درشت را ندارند. از شعار و پند و نصیحت بدشان می‌آید و تروپس می‌زنند.

## راستی شما برای جایزه ۲۰۲۰ هم کاندیدا شده‌اید؟

بله. البته مرا نامزد کرده‌اند.

## این کاندیداتوری و جایزه در سطح ادبیات کودک جهانی اهمیت خیلی زیادی دارد. معتبرترین جایزه ادبیات کودک و نوجوان. اما آن طور که باید شاهد رسانه‌ای شدن این خبر نبوده‌ایم. شما تمایل ندارید یا کم‌کاری رسانه‌هاست؟

هر سه. اول این که نامزدی من تازه اعلام شده و هنوز راه به جایی نبرده. اما رسانه‌ها هم آن طور که باید و شاید این خبر را پوشش نداده‌اند. خودم هم اهل هیاهو و جنبش رسانه‌ای نیستم. هر نامزدی برایم هزینه‌هایی دارد که زیاد خوشایند نیست. منظومم هزینه‌های روحی و روانی است. کارهایی باید انجام بدهم که پرونده‌ام کامل شود و برای داوطلبان ارسال شود که در مجموعه خلاف جریان داستان نویسی است و فرساینده.

## در جریان کاندیداتوری برای جایزه اندرسن و آسترید لیندگرن از شما حمایتی هم شد؟

حمایت کمی شد که جریانش مفصل است. واقعیت این است که نویسنده کتاب‌هایش را برای جایزه نمی‌نویسد. (لااقل من این طوری‌ام) من به طور طبیعی می‌نویسم و جایزه‌ها هم به طور معمول به بهترین‌ها داده می‌شود. ولی وقتی نویسنده‌ای در ابعاد جهانی مطرح می‌شود دیگر خودش نباید دغدغه‌ای در این زمینه داشته باشد. نویسنده کارش نوشتن است و تاجایی که آرامشش برهم

نخورد، حضور در بین مخاطبان و جامعه ادبی، در ابعاد بزرگتر و جهانی دیگران باید بیابند و گوشه‌های کار را بگیرند و در این مسابقه سهیم شوند. به خصوص که این کار خرج هم دارد. شورای کتاب کودک که نهادی مردمی است و بودجه‌اش را اعضایش تأمین می‌کنند و وظیفه‌اش تهیه پرونده و ارسال آن به دفاتر جایزه است. ولی تهیه این پرونده هزینه دارد. ترجمه کتاب‌ها هزینه دارد، پست و ارسال به خارج از کشور هم همین‌طور. بخشی از کاری که کارشناسان انجام می‌دهند اعم از کتاب‌شناسی و استخراج مقاله‌ها و تقدیرها و گرافیک و آماده‌سازی داوطلبانه انجام می‌شود. اما بخشی از کار هم هست که نیاز به منابع مالی دارد. در دوره قبل ما توانستیم از کانون پرورش فکری و وزارت ارشاد حمایت‌هایی بگیریم. اما امسال هنوز هیچ چیز روشن نیست. من امیدوارم شورای اجرایی تشکیل شود و مسئولیت کارهای اجرایی و حمایت‌ها را بر عهده بگیرد. امیدوارم موسسه‌ای اقتصادی پشتیبانی از این تیم را بر عهده بگیرد تا ایران با کارنامه‌ای درخور به دنیا معرفی شود.

## یعنی طی این سال‌ها هیچ تبدیری برای نویسندگانی امثال شما که بارها و بارها در جوایز جهانی کاندیدا شده‌اید، اندیشیده نشده است؟

خیر، این همان سازوکار است که من در قالب نهاد به آن اشاره کردم: نهادی که باید وجود داشته باشد و متأسفانه نیست.

## ارشاد در این رابطه وظیفه‌ای ندارد؟

ارشاد طی دوسال گذشته، کارهایی انجام داده. مثلاً اعزام من به نمایشگاه‌های کتاب فرانکفورت، بلگراد و بولونیا نمونه این اقدامات بود. اقداماتی که البته پیگیری من نیز در وقوع آنها تأثیر نبوده است. اما نویسنده عزت نفسی دارد که مانع از درخواست کمک هزینه سفر یا چیزهایی از این قبیل می‌شود. وقتی صحبتش به میان می‌آید، می‌گویند نامه بنویس. برای نویسنده این بدترین درخواست دنیا است. در نهادها هم مربوطه باید این درک و درایت وجود داشته باشد که خودشان پیش قدم شوند و ببینند چه کاری لازم است انجام دهند. وقتی بناست که هنرمندان در رویدادهای جهانی حضور داشته باشند، از نوع پوشش او تا توجه کارهایش و هزینه سفرهایش باید تأمین شود. مگر درآمد یک نویسنده چقدر است؟ با وضعیت اقتصاد نشر ما همین قدر که دوام آورده و با سماجت کار کرده خودش ارزشمند است. به خصوص که این نامزدی و... زندگی عادی او را مختل می‌کند و از کار و زندگی می‌اندازد.

یکی از کارهای بنیاد ملی نخبگان، حمایت از افراد هنرمند و رویدادهایی این چنینی است. اما این بنیاد معلوم نیست کجای سیاست‌های حمایتی دولت از هنرمندان قرار دارد چه حمایتی از چه کسی می‌کند؟ من سه سال است که در صف عضویت بنیاد نخبگان مانده‌ام. گویانه ادبیات برایان مهم است و نه ادبیات کودک. در حالی که وقتی یک ورزشکار در آستانه رقابت جهانی قرار می‌گیرد، قول‌ها و حمایت‌ها، در مسیر مسابقه او همراهی می‌کند اما چنین رویکردی در قبال نویسندگان وجود نداشته و ندارد.

## در واقع دغدغه‌های اولیه نویسنده هم بر طرف نمی‌شود...

گام اول برای دیده شدن یک نویسنده این است که در داخل کشورش هم برای او ارزش قائل شوند. او را ببینند و کتاب‌هایش را به درستی منتشر کنند. باید در مجامع علمی و دانشگاهی برای او کرسی و موقعیتی قرار دهند و باز هم قدرش را بدانند. باید برای ترجمه کتاب‌هایش به کشورهای دیگر راه باز باشد.

## از فضای پردازش به داستان‌ها و رمان‌های شما فاصله گرفتیم. پیشنهاد می‌کنم که اندکی به این فضا بپردازیم و در باره برخی از کتاب‌ها صحبت کنیم.

شخصیت‌های داستان فرهاد حسن‌زاده مابه‌ازای بیرونی داشته‌یادارند؟ مثلاً ماشو در مه، زیبا صدایم کن یا هستی که خاطرات زیادی را برای مادختار در دوره نوجوانی رقم زده است...

# گفت و گو

قانونی این تشکل و ارائه اساسنامه و انتخابات، بعد چند نفری پیشقدم شدیم و کارها را پیش بردیم...

**در کنار داستان نویسی، شما فیلم کار دیگری در مطبوعات داشته‌اید. حضور شما در نشریه دو چرخه (ضمیمه روزنامه همشهری) مسبق به سابقه و البته درخشان است. بسیاری از نویسندگان اما بر این باورند که حضور در حوزه ژورنالیسم، قلم را سبک می‌کند و نویسندگان روزنامه نگار را بابت این حضور شتمات می‌کنند. نظر و تجربه شما در این باره چیست؟**

راستش در شروع کار یکی از نویسندگان همین نکته را گفت. اما من سعی کردم که وسواس و دقت در کار نوشتن را به حوزه مطبوعات هم ببرم. بسیاری از مطالب دو چرخه را در منزل می‌نوشتیم و بعد به مجله می‌بردیم. سعی می‌کردم که ژورنالیسم و سرعتش را از نوشته‌هایم حذف کنم و با همان طمانینه و صبوری که داستانم را می‌نویسم، کارهای مطبوعاتی را انجام بدهم. وانگهی دو چرخه کمک کرد که به خوبی وارد دنیای نویسندگان شده و آنها را بهتر بشناسم. حتی گاهی که به خاطر نبود داستان در تنگنا بودم، سوره‌هایی را پیش پای من گذاشت و داستان‌هایی برایش نوشتم که بعدها محبوب شد و حتی بعضی‌ها ایشان کتاب شدند و جوایزی را از آن خود کردند.

**به نظر شما مصائب نوشتن در مطبوعات بیشتر است یا نوشتن به صورت حرفه‌ای؟**

هر کدام از این دو دشواری‌های ویژه خودشان را دارند. ممیزی در نشریه بیشتر خودش را به رخ می‌کشد. در آن زمان به ما می‌گفتند که هر صبح روزنامه همشهری روی میز همه مسئولان کشوری قرار دارد. اگر این داستان در روزنامه چاپ شود چنین و چنان می‌شود و برای شهردار و کلیت روزنامه مساله‌ساز می‌شود. ما ناچار بودیم کمی دست به عصا حرکت کنیم. به هر حال ما مشی سیاسی نداشتیم و برای بچه‌ها مقاصد فرهنگی و اجتماعی را مطرح می‌کردیم. اما داستان‌هایی که نویسندگان می‌نوشتند به قصد مجله نبود. این قصه اگر کتاب شود در تیراژ کم هیچ مشکلی نخواهد داشت ولی در تیراژ روزنامه و گستردگی مخاطبان ممکن بود در سراسر ساز شود.

**گفت و گوی ما کمی طولانی شد و شما هم از گپ و گفت طولانی خسته‌اید. آینده ادبیات داستانی کودک در ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

ادبیات یک مساله کیفی است و من نمی‌توانم ارزیابی کمی درباره آن داشته باشم. چشم انداز ادبیات چندان روشن نیست، به خصوص که در شرایطی قرار داریم که اقتصاد حرف اول را می‌زند و نشر کتاب هم کاری اقتصادی است و اگر مردم معیشت درستی نداشته باشند اولین چیزی که از سیدشان حذف می‌کند کتاب است. کتاب هم اگر خواننده نداشته باشد، نویسندگی به شکل حرفه‌ای رنگ می‌بازد خلاصه این چرخه معیوب بر محور نامیزان خواهد چرخید. ولی طی سال‌های اخیر من شاهد رشد ادبیات عام بودم. نویسندگان خوش فکری دیدم که نباید میدان را برایشان فراهم کرد.

ولی آن هم در تقاطع تسویه حساب‌های تلویزیون با برخی آدم‌هایی که از ماجراهای سالی ۸۸ حمایت کرده بودند و پشت چراغ قرمز ماند. در نهایت در همان حیطه خلوت خودش ماند. همچنین درباره مهمان مهتاب با محمود علی طالبی همکاری‌هایی داشتم. ایشان کتاب را پسندید و به گروه شاهد تلویزیون پیشنهاد داد. ما حتی سیناپس‌های سریال را هم نوشتیم اما در گام بعد ایرادها و ان قلت‌هایی از سوی میزبان به کار وارد شد که ادامه راه بر اساس داستان من را سخت می‌کرد؛ ان قلت‌هایی که مربوط می‌شد به سلیقه‌های شخصی، سیاسی و بی‌پایه و اساس.

**این ان قلت‌ها در حد تغییر اصل داستان بود که شما ادامه کار را نپذیرفتید؟**

بله، این در حالی بود که ما فیلمنامه را اقتصادی از زمان مهمان مهتاب عنوان کرده بودیم. سیاه‌نمایی، نبودن فلان چهره شهید در داستان و... از جمله مواردی بود که عنوان شده بود. همان‌نگاهی که در ابتدای حرف‌هایم به آن اشاره کردم.

**در چه دوره‌ای این اتفاق رخ داد؟**

حدود ده سال پیش.

**شما فضای امروز را آزاد و مستعدتر برای فعالیت ارزیابی نمی‌کنید؟**

نمی‌دانم. ممکن است که امروز تهیه‌کننده و کارگردانی این اثر را برای تولید بخواهد، اما من امروز دیگر حوصله این بازی‌ها را ندارم. یعنی اعتمادی ندارم و دنبالش نمی‌روم. مگر اینکه خودش با اطمینان و درست‌شود و از من انرژی بگیرد. این اتفاق در باره کتاب‌های دیگر هم افتاده. کانون سال‌ها پیش تصویب کرد که بر اساس رمان‌های «هستی» و «از یاصیادیم کن» فیلم‌های اقتصادی ساخته شود. اما دغدغه و هزینه‌ها و تغییراتی بی‌دری مدیریت‌ها مانع از این کار شده. بد نیست بدانید که یکی از معیارهای جایزه‌های جهانی، اقتباس و تولید فیلم و سریال بر اساس آثار نویسنده است.

**یکی دیگر از کارهای مهم شما در حوزه ادبیات کودک و نوجوان، راه‌اندازی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان در سال‌های میانی دهه هفتاد بوده است. ارزیابی کلی شما از این اقدام صنفی طی این سال‌ها چگونه است؟**

البته نباید گفت که من این انجمن را راه‌اندازی کردم. من یکی از اعضای هیات‌موسس بودم. همیشه دغدغه‌ها هم بودن نویسندگان را داشتم. همیشه فکر می‌کردم آنها حرف‌ها و درد‌های مشترکی دارند که می‌توانند با هم بزنند و آنها را برطرف کنند.

زمانی ما طبق یک قرار هفتگی، با جمعی از نویسندگان در قهوه‌خانه‌ای، داخل پارک شهر جمع می‌شدیم و درباره مسائل روز ادبیات صحبت می‌کردیم. مدت کوتاهی هم فرهنگسرای اندیشه جمع می‌شدیم. در طول این مدت همواره من دغدغه جمع شدن تعداد بیشتری از نویسندگان را داشتم به هر کس می‌رسیدم از اومی خواستم به جمع ما بپیوندد. بادم هست که یک بار به آقای سیدآبادی که کارمند ارشاد و در عین حال نویسنده بودم گفتیم. او فکر بهتری داشت؛ ثبت

خبر. این شخصیت‌ها ساخته و پرداخته شده‌اند. آن هم از دل شخصیت‌های متعددی که هر کدام ویژگی‌های مختص به خودشان را داشته‌اند ولی بعد نیست که مابه ازای بیرونی داشته باشند یا پیدا کنند. نکته عجیبی در این باره برایتان بگویم. چند روز پیش به صورت اتفاقی با یکی از همین شخصیت‌ها آشنا شدم. چندی پیش کارگری برای انجام امور خانه به منزل ما آمد. اهل آبادان بود و خودش از نظر تیپ و شخصیت جالب بود. در حال گپ و گفت با او بودم. صحبت ما به کتاب هستی رسید و من گفتم که چنین داستانی را نوشته‌ام. شخصیت اول آن دختری است که عاشق کارهای پسرانه‌ای مثل موتورسواری، فوتبال و... است. در حال تعریف همین داستان بودم که با لهجه غلیظ آبادانی گفت: مگر تو هستی را می‌شناسی که داستانش را نوشته‌ای؟ من هم با تعجب پرسیدم که مگر هستی وجود دارد؟ او گفت که هستی شخصیت واقعی در آبادان است و او را می‌شناسد که همین خصلت‌ها و رفتارها را داشته و دارد. خودم که از تعجب شاخ در آوردم و حیران ماندم. با خودم فکر کردم حتما باید روزی به دیدن هستی بروم. پیشنهادی که خیلی از بچه‌ها به من می‌دادند هم همین بود. جلد بعد هستی را در باره زندگی امروزش بنویسم. اینکه هستی امروز کجاست و چه کار می‌کند. داستانی که اگر با زندگی هستی واقعی مطابقت کند، سرگذشت تلخی خواهد داشت.

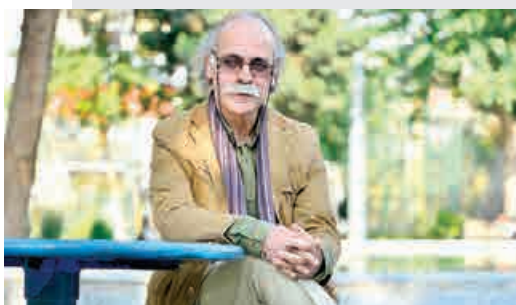
من این شخصیت‌ها را باور می‌کنم. آنها را در ذهن می‌پرورانم و معتقدم که آنها می‌توانند در دنیای خارجی وجود داشته باشند.

**راوی اکثر داستان‌های شما بچه‌ها هستند. بچه‌هایی که در جامعه دختران نشان، با کارهای جدیدی در عرف و فرهنگ برای ما شناخته می‌شوند؛ مثل همین هستی. این شخصیت‌ها چه نسبتی با الگوی ایده‌آل کودکان و نوجوانان در ذهن شما دارد؟ این شخصیت‌ها، صرفاً بر اساس بسترها و چارچوب داستان جلو می‌روند یا بر فراهاد حسن‌زاده بر نامه‌ای برای الگوی داری در قالب این شخصیت‌ها دارد؟**

با الهام از زندگی واقعی و داستان‌های روزمره‌ای که شاهدش هستیم. هر نویسنده‌ای چارچوب ذهنی دارد که بر اساس همان چارچوب داستانش را شکل می‌دهد و تعریف می‌کند. کنشگر بودن و دوری کردن از تبعیض‌های ناشی از تفاوت‌های جنسیتی، ساختار شکنی و نوآوری، تلاش برای تغییر و شناخت خود و دنیای خود، امید و تلاش برای حل مسائل و مشکلات زندگی، پرهیز از خشونت و عقوق‌ورزی و کلی مولفه‌های خوب دیگر همیشه در پس ذهن من وجود دارد که داستان‌ها و قهرمان‌هایش را به این سمت و سوی می‌برد. من فکر می‌کنم بچه‌ها بسیار ظرفیت‌آسیب‌پذیر هستند و ضمن اینکه آنها را از خطر دور می‌کنیم باید به آنها آگاهی و فرصت تجربه هم داد.

**آیا هیچ وقت دغدغه تبدیل این کتاب‌ها و آثار را به فیلم سینمایی، سریال یا تئاتر داشته‌اید؟ شما از این زمینه پرهیز داشته‌اید یا موقعیت مناسب برای این ماجرا پیش پای شما قرار نگرفته است؟**

اتفاقاً من خیلی دوست دارم که این اتفاق در باره کارهایم بیفتد. فکر می‌کنم که کارهایم هم پتانسیل داشته باشند. اما روابط خاصی در دنیای تولیدات سینما و تلویزیون وجود دارد که تفاوت زیادی با معصومیت ادبیات کودک دارد؛ معصومیتی که شاید با ورود به این فضا تا حدودی آلوده شود. از سوی دیگر من هیچ وقت با تهیه‌کنندگان و کارگردانان ارتباط و لابی نداشته‌ام مثلاً حیطه خلوت را بدون هیچ واسطه‌ای برای حتمی‌کسای فرستادم. او داستان را پسندید، ما گفت که پیدا کردن فضاها و موقعیت‌های کتاب در آبادان برای من کار ساده‌ای نیست و در نتیجه کار کنار گذاشته شد. همین رمان در بنیاد سینمایی فارابی برای ساخت تصویب شد ولی به دلیل تغییر مدیریت کنار گذاشته شد. بعد قرار شد به عنوان سریال در تلویزیون ساخته شود



**نویسنده عزت نفسی دارد که مانع از درخواست کمک هزینه سفر می‌شود. وقتی بناست که این نویسنده در رویدادهای جهانی حضور داشته باشد، از نوع پوشش او تا هزینه سفرهایش باید مورد برنامهریزی واقع شود. اگر قرار باشد که نویسنده از خلوت نوشتن بیرون آمده و به سوالات رسانه‌ها و افراد مختلف پاسخ دهد، باید برای معیشت او تدبیری اندیشیده شود**

# تنها در جدال با دوگانه سازی ها

درباره گرایش عماد افروغ به رئالیسم انتقادی در گفت و گو با خودش



**افشین خماند**  
دبیر سرویس جامعه

از مسیری که طی کرده رضایت دارد، خودش اعتقاد دارد که این رضایت وقتی مضاعف می شود که بدانیم هنگامی که این مسیر را شروع کرد تنها بود و بسیاری از طول این مسیر را به تنهایی طی کرده است. آن هم مسیری که دو پارادایم غول، کمابیش سایه ای بلند روی حوزه علوم انسانی انداخته بودند. دکتر عماد افروغ با «رئالیسم انتقادی» و پس از آن «رئالیسم انتقادی دیالکتیکی» به جدال با دو پارادایم «اثبات گرایی یا پوزیتیویسم» و «تفسیری یا هرمنوتیک» رفته است و اعتقاد دارد که خرسند می توان بود که رفته رفته این پارادایم در فضای علمی ایران در حال جا افتادن است و حالا ما در داشتن منابع مناسب و دایره نفوذ در جامعه دانشگاهی ایران، به جایگاه مناسبی رسیده ایم.

سوزه مصاحبه ما با دکتر افروغ علت علاقه او به مبحث «رئالیسم انتقادی» بود اما برای کسی که هیچ دوگانه ای را قبول ندارد و به وحدت در عین کثرت اعتقاد عملی دارد، این مقوله را نمی توان از وحدتی که زندگی او را می سازد، جدا کرد. در لابه لای صحبت هایش از گذشته و حالش هم گفت و در خلال آن ما را با رئالیسم انتقادی نیز آشنا نمود.

## چرا رئالیسم انتقادی؟

مکتب فلسفی که به «رئالیسم انتقادی» موسوم شده، در دهه ۱۹۷۰ ظهور کرد و تاکنون یکی از نقاط مرجع اصلی در بررسی مسائل فلسفی بوده است. رئالیسم انتقادی، واقعیت را عمیق تر از آنچه می توانیم ببینیم و آنچه رخ می دهد، می نگرد و در موضع مقابل، پوزیتیویسم، صرفاً رویدادهایی را که به نحو ملموسی اتفاق می افتند، واقعیت تام و تمام می شمرد. این نحله فکری و مکتب فلسفی چرا مورد توجه عماد افروغ قرار گرفته است، او در پاسخ به این سوال می گوید: «چرایی علاقه من می تواند علل معرفتی و اجتماعی، هر دو داشته باشد. شاید ریشه یابی معرفتی و اجتماعی به تفصیل نیز کار ساده ای نباشد و مستلزم نقب تاریخی عمیق به گذشته هایم باشد. اما اگر به حافظه کوتاه مدت خود رجوع کنم؛ به لحاظ اجتماعی به قابلیت و امکان یک تحول ساختاری بر می گردد که رئالیسم انتقادی به مخاطبانش برای تغییر وضع موجود اعطا می کند. البته در کل گرایش انسان ها می تواند هم ریشه معرفتی و هم ریشه اجتماعی و معطوف به زندگی و زمینه و زمانه آنها داشته باشد. این داستان مفصلی است. کسی اگر با زندگی و گذشته و محیط زندگی من آشنا باشد بهتر می تواند بسترهای اجتماعی و بنیان های معرفتی گرایشم به رئالیسم انتقادی و تغییر را بر ملا سازد. این ها باعث می شود که بدانید چرا من محافظه کار نشدم و چرا بیشتر گرایشم به «شدن» و نه ثبات و یا حتی «داشتن» دارم. هابرماس صرف نظر از انکارش نسبت به حقایق وجودی، اعتقاد دارد که هر شناختی همراه با یک علاقه است. یعنی دانش ها صرفاً مبتنی بر یک فلسفه علم تحلیلی و مفهومی نیستند، بلکه ریشه در علایقی دارند. این علاقه یا عمل می تواند در گرایش من به «رئالیسم انتقادی» نیز مورد توجه قرار گیرد. به هر حال هیچ کس نمی تواند بگوید من رها از محیط و جغرافیا و تاریخ و گذشته خود هستم؛ یعنی محیط من از عوامل گرایشم به این مقوله بوده است. احساس می کردم و می کنم که باید کاری کرد، باید اتفاقی بیفتد، باید تغییری ایجاد شود. امکان تغییر را در رئالیسم انتقادی



من یک نگرش ثنویت گرایانه ندارم که ریشه‌های معرفتی و اجتماعی را از هم جدا کند و اعتقاد دارم که در این عالم همه چیز به هم ربط دارد.

به وفور دیدم. برای مثال من همیشه ضد اسارت انسان و ضد فقر و ضد نابرابری بودم و با تفسیرهای کارکردگرایانه از نابرابری، از فقر و با تفسیرهای اثبات‌گرایانه و تقدیرگرایانه مشکل داشتم و همیشه سعی می‌کردم یک تفسیر رادیکال از وضع موجود به دست دهم، جایگاه نظری و عملی تغییر را در رئالیسم انتقادی و قبل از آن در نحله‌های انتقادی دیگر و مشابه، بیشتر دیدم.

## مخالفت با ثنویت گرای

عماد افروغ از ثنویت‌گرای دوری می‌جوید، این را هم در طول مصاحبه و هم در قالب یک گزاره ملموس می‌گوید. این دوری حتی در ریشه‌یابی علل گرایش او به رئالیسم انتقادی نیز خود را نشان می‌دهد: «دقت داشته باشید که من یک نگرش ثنویت‌گرایانه ندارم که ریشه‌های معرفتی و اجتماعی را از هم جدا کند و اعتقاد دارم که در این عالم همه چیز به هم ربط دارد. در این چنانچه هر چند قصد داشتم وجه اجتماعی صرف را پررنگ کنم اما ملاحظه کردید که جنبه‌های معرفتی نیز به میان آمد. اما اگر بخواهم از ریشه‌های معرفتی، به‌رغم ارتباط دورنی و وجودی اش با عرصه اجتماعی و عملی بگویم باید به چند آموزه رئالیسم انتقادی اشاره کنم؛ یکی توجه به ضرورت است، اینکه اشیا دارای نیروها و سازوکار علی و مقدم بر معرفت‌شناسی انسانی و اجتماعی هستند، به عبارت دیگر هستی‌شناسی مقدم بر معرفت‌شناسی است. اینکه مفهوم انطباق به واقع استعاره‌ای بیش نیست و نباید اسیر مغالطه معرفتی بشویم، یعنی آنچه از هستی می‌دانیم مساوی با خود هستی نیست، اینکه هستی لایه‌مند، تمایز یافته و ساختمند است. اینکه معرفت زمینه‌ای اعم از کار و تعامل در معرفت علمی مؤثر است و غیره. بعدها همین توجه به ضرورت در هستی با یک وجه فرآیندی و ریتمیک دیالکتیک در اندیشه روی بسکار گره خورد و مفهوم تغییر و شدن و غایت‌مداری، در قالب مفهوم ناوجود و غیاب برجسته شد. و برخلاف دیالکتیک سه وجهی هگل که از این همانی آغاز و از طریق نفی به یک کلیت بسته می‌رسد، در اینجا با دیالکتیک چهاروجهی ناین همانی، نفی، کلیت باز و متجزی و عمل دگرگون‌ساز انسانی روبه‌رو هستیم. ما عمل دگرگون‌ساز، عمل اخلاقی و وجودی و تاریخی انسان نقش پررنگی در مواجهه با روابط ارباب-رعیتی تمهیم‌یافته و ساختارهای ناموجه پیدا می‌کند و با آن می‌تواند با این روابط مقابله کند.»

## از ملاصدرا تا امام خمینی (ره)

همین جاف فرصت خوبی است که کمی بیشتر با اندیشه‌های بسکار، یکی از پایه‌گذاران و قله‌های رئالیسم انتقادی آشنا شویم. دکتر افروغ از یک اعتقاد او شروع می‌کند: «روی بسکار اعتقاد دارد که بعد از هراکلیتوس که توجه به تغییر داشت، از افلاطون به بعد تا کنون در فلسفه غرب هیچ توجهی به تغییر نشده است و حتی افلاطون تغییر را با تفاوت خلط کرده است.

در دیدگاه او تفکر و اندیشه ناثنوی یا نادوگانه موج می‌زند. من هم در مطالعات و تحقیقات قبلی‌ام به ناثنویت یا نادوگانگی رسیده‌ام. شاید فلسفه ملاصدرا هم کمک کرده باشد. البته من قبل از مطالعه مستقیم آثار ملاصدرا به این نگرش رسیده‌ام و شاید پیش از ملاصدرا این نگرش را در نوع نگاه امام خمینی (ره) دیده‌ام. در ریشه‌یابی نگاه منظومه‌ای و ناثنوی امام به ملاصدرا رسیدم و هم‌زمان و هم‌سو با آن به رئالیسم انتقادی اولیه و بعد از آن دیالکتیکی و در نهایت نیز به فراواقعیت مورد انتظار آن رسیدم. این همیشه با من بود و احساس می‌کردم که جای رئالیسم انتقادی در کشور خالی است. برای اینکه محافل دانشگاهی ما یا اسیر پوزیتیویسم هستند یا اسیر تفکر هرمنوتیکی اعم از تحلیلی و قاره‌ای آن. احساس می‌کردم این‌ها هیچ کدام عطش مرا سیراب و خلأ فکری، اجتماعی و رهایی‌م‌رایی نمی‌کنند. احساس می‌کردم



# دیدار

باید به تکیه‌گاه او یعنی خدا نیز توجه شود. مثلث خدا، ذات و غایت همواره مورد تأکید بنده بوده و به کرات از آن یاد کرده‌ام. جالب است وقتی کتاب روش در علوم اجتماعی آندرو سایر را ترجمه و چاپ کردم در مقدمه کتاب اشاره کردم که این ضرورتی که رئالیسم انتقادی مطرح می‌کند، به طور قطع یک خدای ضرورت‌ساز دارد. حتماً باید به خدای ضرورت‌ساز هم توجه بشود و این خلأی است که باید پر شود. سال‌ها بعد با چاپ کتاب از شرق تا غرب، سلوک نفس بسکار این خلأ پر شد.»

## شرط بلا شرط

سوال بعدی به طور طبیعی این است که عماد افروغ چگونه متوجه این خلأ شده است، پاسخ هم این است که: «من حس کردم که وقتی بحث ضرورت به میان آید، نمی‌تواند نسبت به خدا بی‌توجه باشد. من پیش از این بحث ذات و ضرورت را مطرح کرده و گفته بودم که ذات انسانی یک خدای ذات‌ساز می‌خواهد. بحث هم از این جا شروع می‌شد که اوماناسمی که در غرب شکل گرفت، چون به لحاظ تاریخی، سیاسی و اجتماعی در تقابل با کلیسا بود، فراموش کرد که انسان‌گرایی اصل تکیه‌گاه و توجیه متافیزیکی آن می‌خواهد. انسان‌گرایی به قیمت نفی خدا و در قالب انزجار از کلیسا منجر به غفلت از رابطه مفهومی بین خدا و ذات انسانی در غرب شد و از این رو سر از نیهیلیسم در آورد. و این چیز عجیبی نیست و طبیعی است، آن خدا‌زدایی باید در انتظار انسان‌زدایی هم می‌ماند. وقتی شما پای ذات را به میان می‌آورید، بلافاصله متوجه می‌شوید که این ذات یک ذات‌ساز می‌خواهد، یک خالق می‌خواهد. شما چون به خالق این ذات توجه نکرده‌اید، سر از ذات‌زدایی پست مدرنیستی و نیهیلیستی در آورده‌اید و تاریخ‌گرایانه به همه مقولات نگر بستید و این تاریخ‌گرایی یعنی قدرت‌گرایی، یعنی فاشیسم در حالی که اگر همان ابتدا متوجه می‌شدند که یک رابطه مفهومی میان خدا و انسان هست، آن وقت نه خداگرایان برابر انسان موضع می‌گرفتند و نه انسان‌گرایان برابر خداگرایان. اما چون رئالیست‌های انتقادی در برابر بی‌توجهی به ضرورت توسط هیوم و امثالهم، ضرورت را مطرح کردند حداقل این قابلیت مفهومی در کل و این استعداد منطقی و عرفانی در روی بسکار وجود داشت که اگر بحث ضرورت مادی را مطرح می‌کند در نهایت به خدا به لحاظ هستی‌شناختی پی ببرد و اعتراف کند. در کتاب مربوط به فاز سوم یا چرخش معنوی خود، یعنی از شرق تا غرب، سلوک نفس، آشکارا بحث خدا به مثابه وجود مطلق و ساختار غایی عالم را طرح می‌کند. او همه ضرورت‌های غیر خدایی را یک امکان می‌داند و در مورد خدا می‌گوید وجود مطلق است و شرط بلا شرط هر امکان و هر شرطی است. یعنی هر ضرورتی که او به عنوان یک امکان یاد می‌کند یک شرط بلا شرط دارد، این شرط بلا شرط این امکان است، نه اینکه مشروط است. بعضی‌ها متوجه نیستند، خدا که مشروط نیست. می‌گوید هر شرطی، هر امکانی و هر ضرورتی مادی یک شرطی می‌خواهد که آن دیگر شرط و مشروط نیست، مطلق است. پس ضرورت‌ها تصادفی نیستند و مخلوق اند. من از این تفکر در شرایط کنونی به منزله بازگشت خدا به عرصه آکادمیک یاد می‌کنم و مقاله‌ای نیز با همین عنوان نگاشته‌ام.»

## گام‌هایی تا بهشت

روی بسکار در همین سطح شناخت خدا باقی نمی‌ماند. در دیدگاه عرفانی او این شناخت باید حرکتی باشد به سوی تغییر، آن طور که به سوی بهشت حرکت کنیم. این حرکت می‌تواند گام‌هایی بر داشته باشد. دکتر افروغ در این زمینه اعتقاد دارد: «بسکار در کتاب سلوک نفس خود، دوازده گام برای رسیدن به بهشت مطرح می‌کند، در آن جاسراحتی می‌گوید که عالم مقید است، محدود است، مشروط است، اما خدا وجود مطلق، نامتناهی،

در تمام این‌ها نوعی دوگانگی وجود دارد و با نادوگانه‌نگری بنده ناسازگار است. حتی معتقدم این دوگانگی‌ها به ضرر انسان و نیازهای واقعی او تمام شده و جهت رابطه خادم و مخدوم را به ضرر انسان تغییر داده است.»

## نگرش منظومه‌ای و مثبت‌فرآیندی به عالم

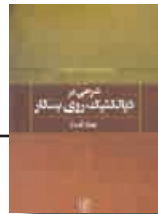
این اعتقاد به ناثنویت‌گرایی قرار است به کجا برسد؟ به چه کاری می‌آید؟ دکتر افروغ از یک ژانر صحبت می‌کند، ژانری که با همان جرقه‌ها آغاز شده است: «آن جرقه این روزها در من به کمال رسیده و احساس می‌کنم که حالا عینکی در اختیار دارم که با این عینک، هستی، حیات اجتماعی و انسانی و حتی قرآن را بهتر می‌توانم درک کنم. من یک انسان غایت‌مدار هستم، یک نگرش فرآیندی دارم، ژانر یک ژانر ناثنویت‌گراست، حتی معتقد شدم و به این باور رسیده‌ام که قرآن هم یک هم‌فرآیند چند ژانری و با یک ساختار فرآیند چند ساختی است. وقتی از این زاویه به قرآن نگاه می‌کنم و قرآن را تلاوت می‌کنم، یک طراوت و یک جلالت دیگری نصیب می‌شود. در نهایت یک نگرش منظومه‌ای و کلیت‌گرا و غایت‌مدار و مطلوب در رئالیسم انتقادی دیدم که من را جذب کرد. یادمان نرود که هر چیزی نیز انسان را جذب نمی‌کند، چیزی انسان را جذب می‌کند که پیش از آن آمادگی و زمینه‌ای در او شکل گرفته و قربانی با آن داشته باشد.»

## آغاز یک مسیر

دکتر افروغ پس از شرح ریشه‌ها، به آشنایی می‌رسد. تا این جا دانستیم عواملی دست به دست هم دادند تا او با این مقوله قربت داشته باشد، حالا زمان شرح آشنایی است: «داشتم تز دکترایم را می‌نوشتم، تز دکترای من در باره نسبت فضا و جامعه و رابطه اشکال فضایی و اشکال اجتماعی با توجه به نابرابری اجتماعی بود. دنبال نظری‌ای می‌گشتم که نه من را فضاگرا کند، یعنی اسیر جبرگرایی محیطی کند و نه اینکه فضا را بی‌رنگ و بی‌بو و بی‌خاصیت و به مثابه مقوله معرفت‌شناختی کانتی کند. در کتاب سایر یعنی روش در علوم اجتماعی که بعدها خودم به فارسی ترجمه کردم، یک صفحه از این کتاب، که اصلاً بحث روش هم نبود، اشاره‌ای کرده بود به مقوله ربطی فضا. این مقوله ربطی فضا من را کشاند به نگاه غیر فضایی در برابر دیدگاه‌های فضایی و ناضایی. قطع نظر از اینکه به مطالعات فضایی و شهری‌ام خط و ربط داد و باعث شد تا مطالعاتم شکل دیگری بگیرد، متوجه شدم که این نگاه به نوبه خود ریشه در یک نگاه شناخت‌شناختی مسبق به هستی‌شناختی خاص دارد که قائل به دو دسته رابطه است؛ رابطه علی و ضروری و رابطه اعدادی، مشروط و اقتضایی؛ پی‌آن را گرفتم و سر از رئالیسم انتقادی و فزاهای مرتبط آن در آوردم.»

## ضرورت خدای ضرورت‌ساز

اگر کتاب‌های روی بسکار را ورق زده باشیم، حضور مبحث یا سرفصلی درباره خدا ما را به این جمع‌بندی می‌رساند که ریشه‌های مذهبی هم در تمایل عماد افروغ به رئالیسم انتقادی مؤثر باشند. خودش در این باره می‌گوید: «حتماً ریشه‌های مذهبی و فلسفی من در این گرایش تأثیرگذار بوده و همین طور نوع نگاهی که من به خدا و رابطه انسان با خدا دارم. معتقدم رابطه خدا و انسان یک رابطه متقارن است. استاد مطهری تعبیری دارد که فوق‌العاده زیباست؛ اینکه هر کس درد خدا دارد، درد انسان دارد و آن که درد انسان دارد، درد خدا دارد. طبیعی است که خدا در اندیشه من جایگاه بلندی دارد. من اصولاً خدا و انسان را در برابر هم قرار نمی‌دهم. پیش از این کتابی چاپ کرده‌ام تحت عنوان توحیدگرایی و صلح از انتشارات نشر علم و کتابی زیر چاپ دارم تحت عنوان عام‌گرایی توحیدی و حق انسان از انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب. اعتقاد دارم اگر قرار است به حق انسان توجه شود



خالق، مستقل، مستغنی، مختار، وجودی بیرونی و درونی انسان، مفیدکننده و مشروط کننده و ساخت غایی عالم و انسان است. لذا تأیید می کند که گرایشات و باورهای مذهبی و فلسفی من در انتخاب رئالیسم انتقادی تأثیر گذار بوده است. به هر حال، آن چیزی که در انتظارش بودم در چرخش معنوی روی بسکار اتفاق افتاد و آنها این روزها وارد فاز مطالعاتی الهیاتی خود شده اند که در کتاب شرحی بر دیالکتیک روی بسکار به این فاز فکری و تأثیرش بر سایر متفکران رئالیست انتقادی مانند مارگارت آرچر، آندرو کالبر و داگلاس بورپورا در کتاب استعلا، رئالیسم انتقادی و خدا اشاره کرده ام.»

### از ذهن تا عمل

یکی از بنیان های رئالیسم انتقادی این است که ما اگر شناختی که به دست می آوریم، موجب تغییر نشود، موجب بهتر شدن جهان نشود، این شناخت کارایی ندارد. رئالیسم انتقادی از نگاه عماد افروغ چگونه می تواند به بهتر شدن جهان کمک کند: «در رئالیسم انتقادی حسب همان تفکر نادوگانه ای که دارند، انواع و اقسام دوگانگی ها مثل واقعیت و ارزش، نظریه و مشاهده و نظریه و عمل را بر سوال می برند. رابطه نظریه و عمل بسیار پیچیده است. عده ای تصور می کنند که در مقام نظر می توانند فلسفه باری کنند و فقط با تأمل نظری به یک نظر به برسند و عده ای دیگر نیز بر این باورند که اگر با بی طرفی محض به مشاهده عالم بپردازند می توانند استقرا اثابیه یک نظر به مستحکم برسند و متعاقب این دسترسی نظری بکوشند تا آن را عملیاتی کنند. پنداری اعمال و مؤلفه های مرتبط با آن در رسیدن به این نظریه هیچ نقشی ندارند. رئالیست ها این باور را ندارند و برای مثال بسکار به یک رابطه ماریج بین نظریه و عمل قائل است. واقعیت و نظریه ها به صورتی با اهمیت متضمن ارزش ها و اعمال اند اما نه برعکس. واقعیت و نظریه متضمن دآوری های ارزشی و عملی است. او به پنج پایه عمل اشاره می کند که جای تقصیلش این جا نیست؛ شناختی، گرایشی، عاطفی، پویایی و محیطی. اصولاً در ذات خود نظریه پردازی عمل نهفته است و اگر شما در ذات نظریه پردازی بی توجه به عمل باشید و نظریه شما سرشار از عمل و دلالت عملی نباشد، این نظریه سازی هیچ گاه عملیاتی نمی شود. برای همین است که رئالیست های انتقادی مساله ای دارند که این گونه طرح می شود: نظریه و عمل در عمل... اگر نظریه ای همان ابتدا بیگانه با عمل باشد، دلالت عملی نخواهد داشت. نکته بسیار ظریفی که اخیراً دارم آن را بسط می دهم. این است که در چه صورتی نظریه در ذاتش عمل نهفته است؟ اگر ما نظریه را با تساهل به یک ایده تقلیل بدیم، این ایده در صورتی می تواند عملیاتی شود که توجه به ماده از یک طرف و وجه عمل اجتماعی بودن خود و مؤلفه های مرتبط از طرف دیگر داشته باشد. یعنی در همان ابتدا توجه به عمل داشته باشد، ضرورتی که در ذهن ایجاد می شود لزوماً به معنای ضرورت مادی و عینی و منطبق با آن و عمل نیست.»

### صحت ماده و صحت صورت

رابطه ذهن و عمل جواب همان چیزی است که می تواند به بهتر شدن جهان منجر شود، هیچ متفکر و هیچ نحله فکری نیست که بیاید و ادعا کند که ما آمده ایم تا جهان را بدتر کنیم، اما گاهی فاصله جهان انتزاعی ایده ها تا آنچه در عمل رخ می دهد، آنچنان است که دنیا حالش بهتر نمی شود. دکتر افروغ مزیت انطباقی ذهن و عمل در رئالیست انتقادی مدنظر خود را این گونه شرح می دهد: «این بحث، بحث بسیار ظریفی است، ما صرفاً یک رابطه منطقی در ذهن خود داریم، یعنی ضرورت ذهنی یک ضرورت منطقی است، یعنی رابطه ای بین ایده هاست. اما آیا ما می توانیم به صرف اینکه یکی ضرورت ذهنی در ذهن ما شکل گرفته، آن ضرورت ذهنی را به یک ضرورت عینی یا طبیعی تسری بدیم؟ خیر، این

دو مقوله جدا و البته مرتبط با هم است. مثل آن است که کسی بگوید چون یک رابطه ضروری و قیاسی مفهومی برقرار می کنیم، این کفایت می کند که بگوییم عالم هم باید خودش را با این صورت قیاسی منطبق بکند. ولی این طور نیست، ممکن است چیزی از لحاظ ذهنی درست باشد اما منطبق عینی و مادی چیز دیگری بگوید. لذا ما صحت صورت قیاس دلیلی برای صحت ماده قیاس نیست. اجازه دهید مثالی بیاورم؛ همه فلزات هادی الکتریسته هستند، آلومینیوم فلز است، پس آلومینیوم هادی الکتریسته است. صورت قیاس درست است اما آیا آلومینیوم هادی الکتریسته است؟ راه چاره چیست؟ استفاده از صورت صحیح قیاس با امعان نظر به ماده قیاس و صحت آن با توجه به سازوکارهای ضروری و علی آن. یعنی بگوییم همه فلزات با گردش یون آزاد هادی الکتریسته هستند. آن وقت مس فلزی با گردش یون آزاد است و آلومینیوم نیست... پس توجه به سازوکارهای درونی اشیا در تبیین رخدادها داشته باشیم. منظوم از این مثال ها چه بود؟ درست بودن صرف صورت قیاس، باعث نمی شود که ماده و نتیجه هم درست باشد. اما اگر صحت صورت قیاس با صحت ماده قیاس جمع بشود، آن وقت نتیجه به طور طبیعی و عینی درست خواهد بود. لذا صرف اینکه یک صورتی در ذهن درست باشد، دلیل آن نیست که تصویر خوبی از صحت ماده قیاس به ما بدهد. بنابراین یک نظریه وقتی درست است که هم توجه به رابطه قیاسی در وجه صورتی آن شده باشد، هم توجه به وجه مادی قیاس. اگر در پدیده های طبیعی این ماده عالم عین و واقعیت لایحه مند است در پدیده های اجتماعی ماده قیاس امیخته با عمل انسانی، اعم از وجه قصدمندی و ساخت یافتگی و مادی آن است. فراموش هم نکنیم که در هر صورت نظریه به مثابه یک معرفت، خود یک عمل اجتماعی است.»

### انضمام در وجه انتزاعی

حالا که کامل منطبق استدلال منفک نشده از عمل را دانستیم، بهتر است به سراغ نسخه های کاربردی تر برویم. دکتر افروغ این گونه ادامه می دهد: «این موضوع را از زاویه دیگری هم می توان دید. ما فکر می کنیم وقتی رابطه ایده هایمان درست باشد، این کاربرد عملی هم دارد، در حالی که یک نظم منطقی شرط لازم است، شرط کافی نیست. لذا نظم منطقی رابطه بین باید و نبایدها است، اصطلاحاً دلیل محور است؛ تحت هر شرایطی درست است چه ما باشیم و چه ما نباشیم، اگر بخواهیم تغییری ایجاد شود نظریه ما باید هم دلیل محور باشد و هم علت محور. هم باید توجه به باید و نبایدها داشته باشد و هم توجه به زندگی روزانه و علی مردم. حالا اگر نظریه ای بدیم که در آن عرصه علت نباشد، چگونگی نباشد، روابط تأثیر و تأثر اجتماعی نباشد، وجه انضمامی متجلی در وجه انتزاعی نباشد، شما چه توقعی دارید؟ توقع دارید یک رابطه انتزاعی خلاءمانندی بیاید و ضمانت اجرایی پیدا کند؟ این درد ماست، درد امروز ماست، درد جامعه ماست. یک عده می نشینند منشور می نویسند، توجه به محیط عملی و زندگی روزمره مردم ندارند. مردم ما مشکلی با ارزش ها ندارند اما مساله اینجاست که مردم به استراتژی کنش خود می اندیشند و به اصطلاح از جعبه ابزار ارزش ها دست به انتخاب می زنند تا زندگی روزمره خود را سامان بدهند و اگر در نظریه ای به این مسائل توجه نشود این بحث عملیاتی هم نمی شود. به عنوان مثال چرا رئالیست های انتقادی با هگل مخالفند؟ بسکار در فصل اول دیالکتیک، نبض آزادی، هگل را نقد کرده است، آن هم به خاطر این همانی ذهن و عین او. بسکار به تقدم هستی شناسی بر معرفت شناسی اعتقاد دارد و حتی معتقد است که ما شاید هیچ گاه نتوانیم یک درک منطبق با واقعیت از هستی داشته باشیم و به همین خاطر مقوله نسبی گرایی معرفتی و نه نسبی گرایی داوری را طرح می کند. همه معرفت ها به یک میزان درست نیستند اما همه معرفت ها

نسبی اند چون مفهوم محورند. بنابراین ما هیچ گاه نمی توانیم مدعی درک مطابق با واقع باشیم. از طرف دیگر نمی توانیم عالم ذهن را به عالم عین و ضرورت های دیالکتیکی عالم تسری بدیم. هگل اعتقاد دارد که ما ذهنی داریم که به عین و فعلیت تبدیل می شود و واقعیت تابع ذهن است. پس رابطه دیالکتیک چه می شود؟ عین چه است؟ ماده چه گاره است؟ طبیعت چه گاره است؟ در حالی که یکی از بحث های رئالیسم انتقادی این است که آنچه مشاهده می شود صرفاً کل واقع نیست. یعنی آنهایی که واقعیت را تقلیل می دهند به امر مشاهده ای و جهان بالفعل، غافل از لایه مندگی عالم و عنصر غیاب هستند، غافل از عنصر نفی و تغییر و شدن هستند. آنچه شما می بینید یا بالفعل هست یا به حادثه تبدیل شده، قطره ای برابر یک دریا بیکران است. یعنی جهان قابل تبدیل به یک جهان تجربی نیست، درست خلاف آنچه هیوم می گفت، درست خلاف آنچه کانت می گفت، جهان جهان مشاهده ای نیست، جهان، جهان تجربی نیست، آنچه تجربه می کنیم، فقط لایه ای از واقعیت است. امر واقع یک لایه دارد که اصلاً دیده نمی شود که ناوجود است که طبیعتاً به معنی عدم نیست. ناوجودی است که صورت های مختلفش فعلیت می یابد. این به معنی نفی فعلیت هم نیست، این توجه به واقع است. این یعنی امر واقع قابل تقلیل به امر قابل مشاهده نیست. به همین خاطر رئالیست های انتقادی رابطه خوبی با استقرا ندارند. چون استقرا مربوط به یک جهان بسته است. بنابراین ما نمی توانیم از نگاه منظومه نگر و کلیت گرای وحدت در عین کثرتی که در نگاه بسکار وجود دارد، بین نظریه و عمل قائل به شکاف باشیم.»

### عمل رهایی بخش

نگاه روی بسکار، همان نگاهی است که از هر طرف که می رویم به آن خواهیم رسید، حالا هم زمان آن است که بدانیم دیالکتیک بسکار چگونه می تواند به بهتر شدن جهان کمک کند: «دیالکتیک روی بسکار سه هدف را دنبال می کند: یکی اینکه ما یک تفسیر دیالکتیکی از رئالیسم انتقادی به دست دهیم، یکی اینکه تفسیری رئالیستی انتقادی از دیالکتیک به دست دهیم و یکی اینکه یک نظریه رهایی بخشی از علم اجتماعی ارائه بدیم که باعث نجات انسان ها از روابط ارباب-رعیتی تممیم یافته شود، حالا چه فرهنگی، چه سیاسی، چه اجتماعی و چه اقتصادی. پس هدف اصلی رئالیسم انتقادی مخصوصاً در فاز دیالکتیک این است که یک نسخه رهایی بخشی ارائه بدهد. انسان ها در نگاه رئالیسم انتقادی نیازهای اولیه ای دارند. قابلیت هایمانی دارند، یک ذات اولیه ای دارند، ممکن است در اثر حیات اجتماعی و القانات، آن ذات فراموش شود، آن نیازهای واقعی فراموش شود. آن نیازهای واقعی تبدیل به نیازهای غیر واقعی شود، با توجه به همین عوامل ساختاری ارباب-رعیتی. رئالیست های انتقادی چون عاملیت گرا هستند، ضمن توجه به ساختارها، برای عاملیت انسانی نقش پررنگی قائلند و مرحله آخر دیالکتیک چهار گانه روی بسکار که بعدها به هفت مرحله تبدیل می شود، همین عمل رهایی بخش است و عمل رهایی بخش مربوط به انسان است. عاملیت انسانی همان طور که باید توجه به ساختارها داشته باشد باید بداند که این ساختارها از آسمان نیامده است.»

### از صدرا تا بسکار

تا این جای گفت و گو در باره دغدغه های ذهنی عماد افروغ در زمینه رئالیسم انتقادی صحبت کردیم، ریشه ها و علل توجه به این مقوله، اما این ذهن مصداق های عینی هم دارد. آثاری که به واسطه آن، او تجربه هایش را با دیگران تقسیم کرده است. از دکتر افروغ درباره آثاری که در این زمینه منتشر کرده است، پرسیدیم و جواب شنیدیم: «اولین اثر رئالیسم انتقادی من، کتاب فضا و



چرا رئالیست‌های انتقادی با هگل مخالفتند؟ بسکار در فصل اول دیالکتیک، نبض آزادی، هگل را نقد کرده است، آن هم به خاطر این همانی ذهن و عین او



دیالکتیک روی بسکار را هم ببینید، دیالکتیکی که سر از خدا درمی آورد، سر از موجود مطلق درمی آورد

جامعه است که توسط نشر علم به چاپ سوم هم رسیده است و مربوط به رابطه اشکال اجتماعی و اشکال فضایی است. این یک اثر محتوایی است نه شناخت شناختی محض. وقتی فراغ بالی حاصل شد و فرصت کار مستقیم‌تری در باره روش پیدا کردم، اولین کاری که کردم ترجمه و چاپ کتاب روش در علوم اجتماعی، رویکردی رئالیستی اندرو سایر از انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی بود که به چاپ چهارم نیز رسیده است. هرچند متن سنگینی برای مقطع کارشناسی ارشد و دکتراست. تدریس سال‌ها فلسفه علوم اجتماعی فرصت مناسبی بود که رئالیسم انتقادی را در برابر عینیت‌گرایی خام یا پوزیتیویسم و هرمنوتیک معرفی کنم. در این بین، فرصت خوبی دست داد تا دو تن از دانشجویانم در دانشگاه صنعتی شریف، پس از آشنایی با رئالیسم انتقادی در ترمی که به تدریس آن در این دانشگاه مشغول بودم به این نحله شناخت‌شناسی علاقه‌مند شدند و متعاقباً درس معرفی به استاد و راهنمایی پایان‌نامه‌های آنها با تقاضای آنها و با مضمون رئالیسم انتقادی به بنده واگذار شد که حاصل آن چاپ کتاب رئالیسم انتقادی؛ هستی‌شناسی اجتماعی و امکان‌وارسی تجربی در علوم اجتماعی از انتشارات بوستان است. کتابی که معرف خوبی برای دو کتاب اصلی بسکار در فاز رئالیسم انتقادی اولیه، یعنی نظریه رئالیستی علم و امکان طبیعت‌گرایی است. مقدمه‌ای بر این کتاب نوشتم و در آنجا نوبت پرداختن به فازهای دیگر این نحله را دادم که خوشبختانه پس از چند سال اتفاق افتاد. مترصد فرصتی بودم که فاز دیالکتیکی و چرخش معنوی یا فراقبیت روی بسکار را نیز معرفی کنم. یک سال ضمن نپذیرفتن هیچ‌گونه تدریسی، در محل اقامتم در یکی از روستاها، به طور تمام وقت به دو اثر تالیفی و ترجمه‌ای سامان دادم. همان دو کتاب شرحی بر دیالکتیک روی بسکار و دیالکتیک و تفاوت آن نری از انتشارات نشر علم. در مقدمه همین کتاب نوشتم که ابتدا می‌خواستم کتاب دیالکتیکی، نبض آزادی روی بسکار را ترجمه کنم اما متوجه شدم که این کار با حجم زیاد و سبک نوشتاری سخت، حتی از زبان متفکران رئالیسم انتقادی شناخته شده، کار من نیست. مترصد بودم که شرح خوبی از این کتاب و توسط یکی از رئالیست‌های

انتقادی چاپ شود و نسبت به ترجمه آن اقدام کنم. متوجه شدم که آلن نری که از همکاران بسکار در مرکز رئالیسم انتقادی وابسته به دانشگاه لندن است و مدتی نیز مدیریت این مرکز را عهده دار بوده است با هماهنگی و زیر نظر غیر مستقیم روی بسکار این مهم را انجام داده است. لذا این کتاب را ترجمه و چاپ کردم. این کتاب یک شرح آزاد نیست، اکثر نقل قول‌های آن از خود بسکار است. این دو کتاب می‌تواند مقدمه‌ای باشد برای مراجعه به متون انگلیسی. به علاوه همواره سعی کرده‌ام تا در متون متعدد و مقالات مختلف از این جریان شناخت‌شناسی استفاده و به دانشجویان نیز معرفی کنم. برای مثال، در کتاب انقلاب اسلامی و مبانی بازتولید آن از انتشارات سوره مهر که به چاپ دوم نیز رسیده است، سعی کرده‌ام تا از رئالیسم انتقادی برای تحلیل انقلاب اسلامی استفاده کنم. علاوه بر کتاب‌های مزبور بسیاری از مفاهیم رئالیسم انتقادی و به طور تطبیقی توسط دانشجویان تحصیلات تکمیلی به رساله تبدیل و دفاع شده و بعضاً به صورت کتاب نیز به چاپ رسیده‌اند. برای نمونه، کتاب تبیین و علیت از منظر رئالیسم انتقادی و حکمت صدرایی از انتشارات امیرکبیر.

## راز و رمز هستی

آیا عماد افروغ از مسیر شناساندن رئالیسم انتقادی راضی است؟ به نظر می‌رسد که راضی باشد. این را می‌شود از همین جملات فهمید: «من چه می‌خواستم؟ احساس می‌کردم که این جریان باید معرفی بشود و جایش در ایران خالی است و شایسته است که محافل علمی ما با آن آشنا بشوند. الان باید خدا را شاکر باشم؛ چون حس می‌کنم نتیجه زحمات ۲۲ ساله‌ام به بار نشسته است. من که در کل آدم تنهایی هستم، در این قضیه هم در ابتدا تنها پیش رفتم. اما اینها دیگر راز و رمز هستی است، به این معنی که شاید تنها مان موفق تر باشند. بعضی‌ها اینها را فرعی و حاشیه‌ای می‌دانند اما من اینها را اصل می‌دانم. اینها رانه هرمنوتیک می‌فهمد و نه پوزیتیویسم، اما رئالیسم انتقادی متوجه شد. رئالیسم انتقادی است که مرحله آخرش، چرخش معنوی است. در چرخش معنوی است که بسیاری از دلالت‌های عرفانی این جریان در واقعیت نیز متجلی شد و من خوشحالم که از ماده شروع شد و به معنا رسید.»

## وحدت در عین کثرت

حالا اگر کسی به رئالیسم انتقادی علاقه‌مند شد باید چه مسیری را طی کند و کدام نقشه را پیش بگیرد؟ دکتر افروغ کتاب خانم‌ها توحیدی‌نسب و فروزنده که پیش از آن از مقدمه‌ای که بر آن نوشته گفته بود را کتاب خوبی می‌داند و ادامه می‌دهد: «نکته‌ای که باید بگویم این است که نگرش رئالیسم انتقادی، نگرش آسانی نیست و نمی‌شود با آثار آن مثل یک رمان برخورد کرد یا مثل یک کتاب عادی، با آن باید روشمندتر و تخصصی‌تر مواجه شد. برای ابتدای راه شاید کتاب‌های عمومی خود من بیشتر به کارش بیاید. برای مثال، دیالکتیک خرد و جامعه از انتشارات سوره مهر و یا ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران از انتشارات پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم و تحقیقات و فناوری که ظرف یک سال گذشته، به چاپ دوم نیز رسیده است. در این دو اثر سعی شده است تا با زبان ساده‌تر و بعضاً گفت‌وگویی، رئالیسم انتقادی در میان مطالب یا به طور مستقیم معرفی شود. شاید باورش آسان نباشد اما دیالکتیک‌ترین و در عین حال عمومی‌ترین اثر بنده کتاب فریادهای خاموش، روزنگاشت‌های تنهایی است که تاکنون چهار جلد از آن توسط سوره مهر منتشر شده و مضامین دیالکتیکی و منظومه‌ای در آن موج می‌زند. کسی که اینها را بخواند، کلیات را متوجه می‌شود و بعد می‌تواند به کتاب‌های سنگین‌تر مراجعه کند. در انتها می‌فهمد که کتاب ارزیابی انتقادی نهاد علم در ایران نوشته‌ام که این کتاب برای مخاطب عام است.

مخاطب خاص می‌تواند به کتاب‌های تخصصی‌تر مراجعه کند. فرق کتاب شرحی بر دیالکتیک روی بسکار با کتاب آلن نری در این است که کتاب نری فقط به دیالکتیک پرداخته، در حالی که من فرصت را مغتنم شمردم و چرخش معنوی روی بسکار را هم در آن کتاب کوتاه و مختصر آوردم. ان‌شاءالله روزی فرصت شود تا بتوانیم کتاب از شرق تا غرب، سلوک نفس را ترجمه کنیم و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهیم. کتابی با مضمون عرفانی همین جا می‌توان نگاه منظومه‌ای یک متفکر را دید، از ماده شروع می‌شود و به عرفان می‌رسد. این یعنی چه؟ معروف است که روی بسکار و رئالیست‌های انتقادی، فیلسوفان مادی‌گرا بودند، ببینید چگونه یک فلسفه ماتریالیستی به یک فلسفه معناگرایی الهیاتی متحول و مبدل می‌شود؟ جای شگفتی نیست. اتفاقاً تفسیر درست ناثوت‌گرایی از عالم همین است که این‌ها را مقابل هم قرار ندهیم. چرا وقتی اسم معنا می‌آید، ماده‌گرایان موضع می‌گیرند؟ و یا چرا وقتی اسم ماده می‌آید، معناگرایان موضع می‌گیرند؟ مگر این دو در مقابل هم قرار دارند؟ در نگرش عرفانی تقابلی نیست. امام خمینی (ره) روایت را خیلی دوست داشتند: لو دلایتم بحلی الی الارضین السفلی لیهیظنم علی الله یعنی اگر با ریسمانی به انتهای زمین، به انتهای ماده بروید، تازه بر خدا وارد شده‌اید. بر همین اساس است که من سخت مقابل انواع و اقسام دوتایی‌ها می‌ایستم. من اصلاً دوتایی عقل و عشق را نمی‌فهمم، دوتایی حکمت نظری و حکمت عملی را نمی‌فهمم، دوتایی علم و هنر را نمی‌فهمم، دوتایی علم و دین را نمی‌فهمم، دوتایی اخلاق و سیاست را نمی‌فهمم و به آثارم نیز اگر مراجعه کرده باشید، همین مضمون را پیوسته می‌باید. کتابی در نقد جدایی اخلاق و سیاست دارم، در مقدمه چاپ دوم کتاب حقوق شهروندی و عدالت از انتشارات سوره مهر با جدایی دین و علم و دین و سیاست مخالفت ورزیده‌ام.

روی بسکار هم از مقوله وحدت در عین کثرت یاد کرده است. ملاصدرا هم از همین وحدت در عین کثرت یاد می‌کند، یکی از نکات جالب ملاصدرا این است که هم زمان با دکارت که دوآلیسم و ثنوت‌گرایی را کلید می‌زند او تفکر ناثوت‌گرایی و وحدت در عین کثرت را طرح می‌کند. چرا دنیا نباید ملاصدرا را با عنوان دیالکتیک یا هم وقوعی اتصال و تمایز و یا وحدت در عین کثرت بشناسد؟ چرا ما نباید قرائت دیالکتیک از ملاصدرا داشته باشیم؟ بعضی‌ها با دیالکتیک رابطه خوبی ندارند، چون یاد دیالکتیک هگلی و مارکسی می‌افتند. شما دیالکتیک روی بسکار را هم ببینید. دیالکتیکی که سر از خدا درمی‌آورد، سر از موجود مطلق درمی‌آورد. این نظر به از عمل و روش هم جداییست. ما باید بدانیم در دنیا هیچ دوتایی وجود ندارد. دیالکتیکی‌ها زیبا و عمیق می‌گویند، آنها می‌گویند: هم‌وقوعی اتصال و تمایز، وحدت در عین کثرت. شما نمی‌توانید هیچ دو مقوله‌ای را از هم جدا کنید، تمام مقوله‌های دنیا مرتبطند، تا شما دست روی چه مقولاتی ای بگذارید و زمانه، شما را به چه مقولاتی رهنمون شود. همه چیز عالم متصل است، مرحوم امام می‌گفتند: انفلاخ یک برگ از هستی انفلاخ کل عالم است. با این نگاه کسی ناامید نمی‌شود، اصولاً نگاه فرآیندی پیدا می‌کنید. نگاه فرآیندی یعنی عاقبت امر، بسکار یک جمله دارد که می‌گوید: «چون خدا عالی‌ترین مقام، همیشگی و به لحاظ وجودی شرط سازنده امکان است، یک جهان فرو افتاده دائمی، با ویژگی مفهومی، واقعی و از خودیگانگی و شکل ساختاری گناه، امکان‌پذیر نیست، به عبارت دیگر نمی‌تواند دوام بیابد و تثبیت شود. لذا راهی... اجتناب‌ناپذیر است. این موضوع این یا آن نیست، بلکه موضوع چه وقت و به چه میزان آسیب به الباقی آفرینش است که اتفاق می‌افتد.» سرشار از تغییر و تحول و امید است و من به صراحت می‌گویم خودم را مدیون روی بسکار می‌دانم و شاکر کم که روی بسکار را به محافل علمی شناساندم.»



صدرالدین کاظمی  
کارشناس کشتی

یادداشت

## استعفای کشتی گیر روشنفکر

اگر بخواهیم میراث رسول خادم را برای کشتی ایران تصور کنیم باید چه بگوییم؟  
و مهم تر اینکه آیا پروژه رسول خادم در کشتی ایران تمام شده است؟

یکی از انتقادات به رسول خادم همزمان سرمربی و رئیس فدراسیون بودن است. اودر مقابل این انتقادات هرگز حاضر به انتخاب یکی از این دو پست نشد.



آیا پروژه رسول خادم در کشتی ایران به پایان رسیده است؟ به درستی نمی‌توان به این سوال پاسخ داد. همه چیز به اتفاقاتی که در آینده رخ خواهد داد بستگی دارد. آینده نشان خواهد داد که رئیس بعدی فدراسیون می‌تواند چرخ عظیم کشتی ایران را بگرداند یا خیر. فدراسیون کشتی در حال حاضر بایک مشکل اساسی روبه‌رو است. مشکل تأمین بودجه و پوشش تمامی تیم‌هایی که امروز در کشتی هر کشوری باید حضور داشته باشند مورد حمایت قرار بگیرند. اگر به برنامه‌های کشتی کشورهای دنیا نگاه کنید می‌بینید که علاوه بر کشتی آزاد و فرنگی، بانوان رشته‌های دیگری مثل پانکریشن و کشتی ساحلی و انواع دیگری از کشتی را مورد حمایت قرار می‌دهند و وارد مسابقات مختلف می‌شوند. فدراسیون‌های ورزشی موظف به اجرای این کشتی‌ها در کشورهای خودشان هستند. حتی دورنمایی که فدراسیون جهانی کشتی و کمیته ملی المپیک ترسیم کرده حاکی از آن است که طی آینده‌ای نزدیک بخشی از کشتی‌های محلی به کشتی المپیک اضافه شوند و این یعنی تحمیل هزینه‌ای گزاف به کشورها. در این صورت اداره کشتی برای هر کشوری کاری دشوار خواهد بود. حمایت از این رشته‌های مختلف آن هم در یک فدراسیون کار بسیار سختی است و به بودجه کلانی نیازمند است. البته اگر فرض کنیم که همه این رشته‌ها را فدراسیون کشتی ما کنار بگذارد و فقط به آزاد و فرنگی و بانوان بپردازد، باز هم متوجه خواهیم شد که فدراسیون برای حمایت از همین تعداد رشته نیز کار سختی دارد. چون هر کدام از اینها در رده‌های مختلف تیم‌های ملی دارند. نوجوانان، جوانان، زیر ۲۳ سال و بزرگسالان. یعنی در حداقلی‌ترین شکل ممکن و در حالی که خیلی از رشته‌ها را کنار بگذاریم فدراسیون باید بیش از ۱۲ تیم ملی را در کشتی کشورمان مورد حمایت خود قرار بدهد. از طرفی رویدادهایی هستند که همه کشورهای عضو اتحادیه کشتی در جهان باید در این مسابقات شرکت کنند. از طرف دیگر وجود مسابقه‌ای دیگر مثل جام جهانی که کشورهای اول تا هشتم جهان از جمله ایران را ملزم به حضور یا حتی ملزم به میزبانی بازی‌ها می‌کند مساله‌ای است که باید به آن ۸ رویداد الزامی آن را اضافه کرد. یعنی فدراسیون کشتی در طول سال باید در ۱۰ رویداد شرکت کند و حضور کشتی ایران در این ۱۰ رویداد نه به دلخواه که کاملاً الزامی است. برای اینکه تیم‌های ایران متناسب با شأن و جایگاه کشتی کشور عزیزمان در این رقابت‌ها شرکت کنند حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که هر تیمی در رده‌های مختلف به حداقلی‌ترین امکانات ممکن برای نیاز در یک تورنمنت حضور داشته باشد، هزینه‌ای بسیار سنگین را به هر فدراسیونی در دنیا تحمیل می‌کند که فدراسیون ما نیز از این قاعده مستثنی نیست. فدراسیون کشتی برای اینکه بتواند این جایگاه را حفظ کند همین روند را کمابیش ادامه می‌دهد و سعی می‌کند در مسابقات مختلف جهانی در رده‌های مختلف حضور داشته باشد اما با نوسانات قیمت‌ها در بخش ارزی و افزایش قیمت‌ها در بخش حمل و نقل هوایی و هزینه‌های سرسام‌آور تدارکاتی فدراسیون کشتی در جایگاهی قرار گرفته که عملاً قادر نیست در مسابقاتی که شرکت در آن الزامی است حضور پیدا کند. حتماً شنیدید که قبل از مسابقات جهانی مجارستان خبر از غیبت تیم ایران داده می‌شد که پولی برای اعزام تیم امید هم اساساً وجود نداشت. بنابراین در درجه اول آینده روشن خواهد کرد که کشتی ایران از چه منابعی بهره‌مند خواهد شد یا از چه بودجه‌ای سود خواهد بود و در این صورت بهتر متوجه می‌شویم که پروژه رسول خادم در کشتی ایران به پایان رسیده یا نه.

### ◀ مصائب کشتی ایران

اما این فقط یک بخش ماجرا است. باید بدانیم که ضرورت پرداختن به کارهای زیرساختی همچنان پابرجاست. ما امروز به جایی رسیدیم که کشتی‌ها به جای سازندگی یا بهتر بگوییم مر بیان به کشتی به چشم باشگاه‌داری آن هم به معنی یک شغل و حرفه پولساز نگاه می‌کنند. یعنی با اجاره سالن‌ها و ترغیب جوان‌ها به عضویت در این باشگاه‌ها نگاه خیلی‌ها به کشتی کاملاً مالی و مادی شده است. از طرفی دیگر فدراسیون کشتی قادر نیست هیات‌های کشتی استانی را بهره‌مند کند و هیات‌ها قادر به تأمین بودجه لازم از منابع خصوصی نیستند و چاره‌ای ندارند جز اینکه سالن‌های خودشان زنده نگه دارند و سالن‌هایی که در حال از بین رفتن هستند را به مر بیان اجاره بدهند. همه اینها دست به دست هم داده‌اند کشتی ایران در وضعیت بدی قرار بگیرد. از نظر آموزش، مر بیان ما همگام با علم روز دنیا پیشرفت نکرده‌اند. این واقعیت انکارناپذیری است که مر بیان ما همچنان با همان دانش نیم قرن گذشته و تجربیاتی که سینه به سینه به آنها منتقل شده است فعالیت‌شان در کشتی را ادامه می‌دهند. حتی خیلی از مر بیان مادر برابر یافته‌های جدید علمی در کشتی مقاومت می‌کنند. همچنان با علم تغذیه، ریکاوری و طراحی تمرین غریبه هستند و حتی اگر کسی این عقب‌ماندگی یا ناآگاهی آنها را به آنها گوشزد کند به شدت واکنش نشان می‌دهند و رفتارهای تند از خودشان نشان می‌دهند. اینها مشکلاتی است که هر رئیس فدراسیون بود تلاش کرد تغییر می‌دهد و وجود بودجه‌ای خواهد بود. رسول خادم در طول سال‌هایی که رئیس فدراسیون بود تلاش کرد تغییری به وجود بیاورد ولی نتیجه‌گرایی و در حقیقت الزام شخصی‌اش برای پاسخگویی به افکار عمومی باعث شد که او هم در همان جریانی که دیگر مدیران ورزش ایران را دچار روزمرگی کرده است قرار بگیرد و نتواند برنامه‌های خودش طی سال‌های اخیر به درستی عملی کند. با این وجود من معتقدم هنوز هم دور از انتظار نیست که وزارت ورزش یا به طور کلی مدیران بالادستی بخواهد خلاء رسول خادم را با آوردن دوباره رسول خادم و دادن وعده‌هایی مبنی بر حل مشکلات توسط دولت پر کند. باید منتظر روزهای آینده باشیم. من فکر نمی‌کنم در حال حاضر





بتوانیم بگوییم که پروژه رسول خادم با کشتی ایران به پایان رسیده است. حتی اگر این پایان یک دوره موقتی باشد من اطمینان دارم که در آینده‌ای نه چندان دور رسول خادم دوباره به کشتی باز خواهد گشت.

### مسئله در دسرساز برای خادم و کشتی

حضور همزمان خادم در راس کادر فنی تیم ملی و فدراسیون در دسرساز و باعث ناکامی خواهد شد؛ من این تحلیل را قبول ندارم. هر آدمی از زاویه خودش به این ماجرا نگاه می‌کند. در حقیقت همه وقتی به یک ناکامی اشاره می‌کنند می‌خواهند آسان‌ترین بخش ماجرا را پیدا کنند و روی آن انگشت اتهام بگذارند اما این همه ماجرا نیست. باید بپذیریم که نیست. چون رسول خادم با همین ترکیب و در جایگاه مربی و مدیر فدراسیون تیمش قهرمان دنیا هم شده است. چرا آن زمان در این باره صحبتی نکردند. آیا وجود رسول خادم باعث آن قهرمانی شده است یا نبود رسول خادم؟ آیا حضور رسول خادم در کنار تشک کشتی باعث شده تا او از وظایف خود به عنوان رئیس فدراسیون کشتی باز بماند یا از اهدافی که در نظر داشته است عقب بماند؟ کسی می‌تواند ادعا کند که خادم به عنوان رئیس فدراسیون کشتی سالی ۱۰۰ میلیارد تومان به کشتی پول تزریق کرده؟ خیلی از کارهایی که ایشان در فدراسیون کشتی انجام داده باید مورد بررسی قرار بگیرد. باید منصفانه در باره خادم صحبت کنیم. نمی‌توانیم بگوییم چون هیچ رئیس فدراسیونی در دنیا سرمربی تیم ملی کشتی آن کشور نبوده، بنابراین رسول خادم باید مورد سرزنش یا انتقاد قرار بگیرد. این نتیجه‌گیری غلطی است که بگوییم کشتی ایران امروز به این دلیل رو به افست می‌رود که خادم همزمان رئیس و مربی کشتی است. اگر چنین بحثی را مطرح کنیم در واقع صورت مساله را به غلط طرح کرده‌ایم. من به شخصه معتقدم اگر خادم در همان قامت رئیس فدراسیون کشتی فعالیت کند بی‌تردید برای کشتی ایران موثرتر خواهد بود اما این موضوع نافی توانمندی‌های رسول خادم به عنوان یک مربی برتر کشتی نیست. او مربی شاخصی است و می‌تواند با کشتی‌گیر رابطه عمیقی با هر کشتی‌گیری برقرار کند و به خوبی تجربه و دانش خود را به کشتی‌گیر منتقل کند. هیچ کشتی‌گیری را طی سال‌های اخیر پیدا نمی‌کنید که از رابطه نادرست با غیر حرفه‌ای رسول خادم به عنوان سرمربی ناراحت و ناراضی باشد و این ناراضی‌رانی از حضور رئیس در جایگاه مربی تیم ملی بداند. بنابراین هر موضوعی یا هر انتقادی که مطرح می‌کنیم باید برایش دلایل کافی داشته باشیم. همین خادم از بسیاری از افرادی که امروز منتقد او هستند و می‌گویند خادم به آنها فرصت همکاری نداده است دعوت کرد و به آنها پیشنهاد داد که شما بیایید سرمربیگری تیم ملی کشتی را قبول کنید اما هیچ کدام از منتقدان امروز حاضر به قبول پیشنهاد خادم نشدند. یکی گفت من سرمربی تیم ملی نمی‌شوم چون شوری فنی را قبول ندارم. یکی گفت سرمربی تیم ملی نمی‌شوم چون فرآیند انتخابی را نمی‌پذیرم. دیگری گفت سرمربی تیم ملی نمی‌شوم چون اشراف به دیگر تیم‌ها نخواهم داشت. همه این دلایل البته نادرست بود چون خودشان بهتر از هر شخص دیگری می‌دانستند که توانایی اداره و هدایت تیم ملی کشتی

آزاد ایران را با شرایط امروز کشتی دنیا ندارند. چون اساساً نمی‌توانید امروز مربی را در راس یک تیم ملی قرار بدهید که دوره‌های دانشگاهی و کامل پیشرفته مربیگری را نگذرانده باشد یا مربی که اصل تمرین و ریکاوری را نداند. یکی از برجسته‌ترین هنرهای هر مربی کشتی در دنیا این است که بتواند حریفان خود را آنالیز کند. بنابراین خود این افراد بهتر از هر کس دیگری و زودتر از هر مقام مسئولی متوجه می‌شوند که نمی‌توانند تیم ملی را هدایت کنند. رسول خادم طی سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ تقریباً می‌شود گفت در تمامی مسابقات نوجوانان، جوانان، زیر ۲۳ سال و بزرگسالان دنیا در مسابقات جهانی و تورنمنت‌های مختلف حضور داشته است. شاید بیشترین سفر را با این هدف رفته که بتواند حریفان ایران را به خوبی شناسایی کند و بتواند قدرت آنالیز خودش را بالا ببرد. وقتی فردی با این ویژگی‌ها و با این میزان از آگاهی کنار کشتی قرار می‌گیرد و بعد قبول می‌کند که در کنار همه مسئولیت‌هایی که به عنوان رئیس فدراسیون کشتی دارد مربیگری تیم ملی کشتی را هم بر عهده بگیرد چرا باید او و توانمندی‌های منحصربه‌فردش را نادیده بگیریم؟ این درست است که بهترین حالت برای کشتی ما این است که هر فردی در حیطه مسئولیت‌ها و وظایف خودش عمل کند اما وقتی با کمبود مربی روبه‌رو هستیم تمامی انتقادها به نظرم عوام‌پسندانه و کلی است که پایه و متعلق خاصی ندارد.

مگر نمی‌گویند ده‌ها مربی داریم که می‌توانند به جای خادم سرمربی تیم ملی باشند؟ اشکالی ندارد. آقایان منتقد لطفاً بشمارید. چه کسانی امروز با قوانین امروز کشتی دنیا می‌توانند سرمربی تیم ملی باشند؟ خادم با علم به این قضیه به افرادی که شاید حتی واجد شرایط هم نبودند پیشنهاد داد اما وقتی مسئولیت پذیرفته نشد و وقتی افکار عمومی محمد طلایی را بعد از مسابقات جهانی ۲۰۱۷ رد کرد، دیگر چاره‌ای برای خادم باقی نماند که دوباره این مسئولیت را قبول کند و گرنه خود او هرگز علاقه‌مند نیست تا این حد تحت فشار انتقادات قرار بگیرد. یک نکته بسیار مهم دیگر هم وجود دارد. آنهایی که سرمربیگری تیم ملی کشتی آزاد را قبول نمی‌کنند ادعا می‌کنند که نمی‌توانند با نامی خواهند زیر نظر رسول خادم به عنوان رئیس فدراسیون کشتی کار کنند. چرا؟ من فکر می‌کنم دلیل این اتفاق به گذشته برمی‌گردد. سابقه رابطه این افراد با رسول خادم را اگر بررسی کنید متوجه می‌شوید که ماجرا از چه قرار است. نوع تفکر خادم جوری است که شاید این افراد نمی‌توانند با آن کنار بیایند.

### خادم باید برگردد

من اعتقاد دارم که رسول خادم باید برگردد حتی اگر ۵ بار دیگر تیمش شکست بخورد. برنامه‌ای که او برای کشتی ایران در درازمدت دارد برنامه بسیار مفید و موثری است؛ برنامه او احیای کشتی ایران است. احیای فرهنگ خاصی از کشتی که به نام کشتی ایرانی شهره است به زمان نیاز دارد. تغییر رفتار و تغییر الگوها و فرهنگ کشتی‌گیران؛ این خیلی مساله مهمی است. هنوز در ترکیب تیم‌هایی که رسول خادم با خودش به مسابقات جهانی می‌برد کسانی هستند که با فرهنگ و نوع نگاه که رسول خادم به کشتی دارد بیگانه هستند. باید این نسل تغییر کند تا تفکرات و فرهنگی

### صدرالدین کاظمی معتقد است که اگر رسول خادم حتی در چند مسابقه جهانی هم شکست می‌خورد باید در فدراسیون کشتی می‌ماند

رنج می‌برند که رسول خادم به دلیل اختلافات ریشه‌ای که با آنها دارد مجبور است وزارت ورزش را دور بزنند و مسائل و مشکلاتش را با مقامات بالادستی حل کند. این موضوعی است که آنها را عصبانی کرده است. آنها مسئولانی می‌خواهند که به طور در بست با سیاست‌های وزارت ورزش هماهنگ باشند. یعنی حتی اگر ۸ میلیارد تومان هم به فدراسیون کشتی می‌دهند لیکن بزنند و سپاسگزار این لطف بسیار بزرگ مقامات ورزش کشور باشند در حالی که رسول خادم هیچ وقت حاضر نیست که شأن و شخصیت خودش را فدای جاه‌طلبی و مطالبات غیرمنطقی دیگران کند. بنابراین مقامات ورزش ایران همواره به دنبال جایگزینی برای خادم می‌گردند اما از طرف دیگر وقتی می‌بینند فدراسیون کشتی با چه هزینه‌های هنگفتی باید اداره شود متوجه می‌شوند که با این تغییر در چاهی خواهند افتاد که خودشان قبلاً آن را کرده‌اند. بنابراین ناچارند خادم را درست مثل استخوانی در گلو تحمل کنند.



## طغیان علیه وزارتخانه

یکی از مشکلات کشتی کشور ریاکاری است. برخی در خفا از خادم انتقاد می کردند ولی در آشکار به تمجید از او می پرداختند



محسن کاوه  
مربی کشتی

اینها برای کشتی بود چه در نظر بگیرد. فکر می کنم فدراسیون کشتی چاره ای ندارد جز اینکه با وزارت ورزش و کمیته ملی المپیک همسو باشد و این مجموعه ها تنها در صورتی می توانند موفق باشند که در کنار یکدیگر باشند نه در مقابل هم. اگر مقابل هم بایستند مجموعه ای که آسیب می بیند فدراسیون است. البته این نظر بنده است. در یک سال گذشته کشتی ما خیلی حاشیه داشت. بحث رویارویی با اسرائیل، بحث استعفای آقای خادم، بحث اختلاف با وزارت ورزش، بحث مشکلات ملی و بقیه بحث هایی که همگی باعث شد کشتی ایران به حاشیه رانده شود. اینها اتفاقات خوبی نبود. تمرکز را از کشتی گیر گرفت. در بحث مدیریت فدراسیون به طور حتم مجمع کشتی تصمیم گیرنده است. در مورد مساله اداره تیم های ملی هم باید عرض کنم که کشتی ما افراد واجد شرایط زیادی دارد که می توانند به تیم ملی کمک بسیاری داشته باشند. بحث من این است که کشتی ایران امروز به اتحاد نیاز دارد. دوستان باید در کنار یکدیگر باشند. اگر امروز شاهد این هستیم که کشتی روس ها و آمریکایی ها از ما پیشی گرفته اند، به این دلیل است که نیروهای کارآمد خود را در کنار یکدیگر قرار داده اند و از توانمندی همه نیروهای تخصصی خود بهره می برند. اما در کشتی ایران ما فکر می کنیم یک نفر باید به تنهایی مسئولیت کشتی را بر عهده بگیرد. نباید این طور فکر کنیم. باید فارغ از هرگونه جاه طلبی به داد کشتی برسیم. ما چاره ای جز متحد شدن نداریم. برای جبران مافات باید با یکدیگر همکاری و تعامل داشته باشیم.

شاید تصور اینکه همه متخصص ها را در کنار یکدیگر جمع کنیم کمی دور از ذهن باشد اما به اعتقاد بنده حتی اگر ۶۰ درصد آدم های که می توانند به کشتی ایران خدمت کنند را در کنار هم قرار بدهیم ما می توانیم خوش بینانه به آینده نگاه کنیم. کار من مربیگری است. صادقانه بگویم که هیچ وقت این طور نبوده ام که بخوام فقط در تیم ملی کار کنم. حتی به شهرستان ها هم سفر کرده ام تا دوره های مربیگری یکی، دو روز برای شان برگزار کنم. افتخار می کنم چنین روحیه ای دارم و عاشق کشتی هستم. هر کمکی از دستم بر بیاید برای کشتی انجام می دهم. همه ما باید بدانیم که اگر چهار نفر ما را می شناسند این از صدقه سر کشتی است. کشتی به ما بها داده است و ما باید به این کشتی خدمت کنیم. فکر می کنم جایگزین آقای خادم باید کسی باشد که بیش از هر چیز تعامل و همدلی را در راس کارهایش قرار بدهد. اعضای مجمع هم نباید به این موضوع فکر کنند که رئیس شدن چه کسی به نفع خود آنها است بلکه باید کسی را به عنوان رئیس انتخاب کنند که رئیس شدنش به نفع کشتی این مملکت است. باید کسی را انتخاب کنند که واقعا بهترین انتخاب است. آقای خادم از بزرگان کشتی ایران است. هر رئیس دیگری هم بیاید باید از تجربیات آقای خادم استفاده کند. رئیس جدید باید بداند که مشورت گرفتن از آقای خادم می تواند در پیشبرد اهداف بزرگ کشتی به او کمک کند. اگر من امروز منتقد آقای خادم هستم با همه برنامه های ایشان که مشکل ندارم. من مشخصا نقد هابیم را در مورد یک سری از تصمیم های ایشان مطرح کردم اما به طور حتم ایشان هم برنامه های خوبی دارند که می بایست مورد توجه رئیس بدی فدراسیون کشتی قرار بگیرد. در این صورت کشتی برنده این تغییر و تحولات خواهد بود.

زده است. من هیچ وقت دنبال جاه و مقام نبوده ام. هیچ وقت دنبال پست نبوده ام. من از جایگاهی الان با شما صحبت می کنم که فدراسیون بنده را خواست. من ۲۰ روزی کار کردم و بعد ترجیح دادم که همکاری ام را قطع کنم. دیدم شرایط مهیا نیست. اگر قرار بود دنبال مسائل دیگری باشم می ماند و به قول دوستان به آمریکا هم اعزام می شدیم. اما من در فدراسیون نماندم. بعضی دوستان می گویند کاوه فدراسیون را نقد می کند که به فدراسیون راه پیدا کند. من خودم در درون فدراسیون بودم. خودم هم بیرون آمدم. از من خواهش کردند اما من نماندم. من هیچ وقت شخصیت آقای خادم را زیر سوال نبرده ام. ایشان یک انسان بسیار با شخصیت است. جزو مفاخر کشتی ایران است. ایشان هرگز نسبت به من بی حرمتی نکرده اند. در مجامع مختلف همیشه احترام من را نگه داشته و هیچ بی حرمتی از طرف او ندیده ام. ایشان بسیار مودب و متین است. من هم احترام متقابل برای ایشان داشته ام. با همه اینها به عملکرد ایشان نقد داشته ام. مساله من و آقای خادم کاملا به کار مربوط می شود. من منتقد ایشان هستم اما در حوزه مربوط به کشتی و اداره فدراسیون کشتی. من ۴۲ سال است که با کشتی زندگی می کنم. شب و روز من با کشتی می گذرد. مثل خیلی از آقایان نبوده ام که اگر از تیم ملی کنارم بگذرانند دیگر نتوانم دور و بر کشتی آفتابی شوم. من با تیم ملی با بدون تیم ملی در همین فضا زندگی می کنم. با کشتی نفس می کشم. امروز اگر بنده سرمربی تیم ملی باشم کارم به مراتب سبک تر از زمانی است که بیرون از تیم ملی هستم.

کاش از گذشته درس بگیریم. اگر بپذیریم که در گذشته اشتباهاتی داشته ایم در این صورت می توانیم این کشتی را نجات بدهیم. در این صورت می توانیم تصمیمات خوبی برای کشتی بگیریم. اما اگر قبول نکنیم که اشتباهاتی داشته ایم وضعیت کشتی ایران روز به روز بدتر خواهد شد و کاری از دست هیچ کس ساخته نیست. کشتی ما از نظر کیفیت متأسفانه روز به روز نازل می کند. یک زمانی شعار ما این بود که برای تیم ملی در همه وزن ها باید دست به پشتوانه سازی بزنیم. آن قدر این پشتوانه سازی قوی صورت بگیرد که انتخاب کردن نفرات اول برای ما بسیار کار سختی نباشد اما امروز برای انتخاب همان نفر اول هم به مشکل برخوردیم چون اساسا پشتوانه سازی درستی صورت نگرفته است.

اول آقای خادم باید این موضوع را بپذیرد که زیر مجموعه وزارت ورزش است. یعنی وزارت ورزش مقام بالادستی فدراسیون کشتی است و به طور کلی باید سیاست های این دو مجموعه با یکدیگر همسو باشد تا بتوانند کشتی را در مسیر درست خود قرار بدهند و بتوانند از این طریق به کشتی و ورزش این کشور خدمت کنند. اصل باید بر تعامل باشد. این موضع گیری ها درست نیست. گاهی بعضی از کشتی گیران در رسانه ها علیه وزارت ورزش مصاحبه می کنند. این موضع گیری ها درست نیست. سیستم کشتی باید طوری اداره شود که کشتی گیر به خودش اجازه ندهد در مورد مسایل مربوط به حوزه مدیریت ورزش یا شخص خاصی صحبت کند. اینها حواشی بدی برای کشتی کشور مان ایجاد کرده است. کشتی گیر باید کشتی بگیرد. نباید فضا به سمتی برود که بگویند بعضی ها به این کشتی گیران خط می دهند. این رفتارها خوب نیست. به درد کشتی نمی خورد.

باید قبول کرد که در یکی، دو سال اخیر وضعیت اقتصادی به گونه ای پیش رفته که وزارت ورزش هم نمی توانسته بیش از

آقای خادم در قامت رئیس فدراسیون کشتی و سرمربی تیم کشتی آزاد فعالیت خودش را شروع کرد. هر چقدر که گذشت ما دیدیم که این مشغله باعث شده تا ایشان آن طور که جامعه کشتی انتظار دارد نتواند روی کار اصلی اش تمرکز داشته باشد. متأسفانه ما در مسابقات اخیر و به طور کلی یکی، دو سال اخیر نتوانستیم نتایج خوبی به دست آوریم. بهتر بگویم ما نتایج بدی کسب کردیم. در واقع این کارنامه ای است که باید در باره آن صحبت کنیم. ما نه تنها نتایج خوبی کسب نکردیم، بلکه نمی دانیم که به زودی باید خودمان را آماده مسابقات بزرگ المپیک کنیم. باید بدانیم المپیک چه میدان سختی است و اگر تیم ما در مسابقات جهانی نتوانسته آن طور که باید ظاهر شود بی تردید در المپیک هم با این دست فرمان به مشکل بر می خوریم. ما در حالی به المپیک خواهیم رسید که تمامی رقبای برنامه ریزی شان را از مدت ها قبل برای رسیدن به موفقیت در این مسابقات شروع کرده اند و در حال حاضر نیمی از راه راه می طی کرده اند. تمامی رقبای ایران در دنیای کشتی در مسابقات المپیک به دنبال مدال هستند و ما باید فرصت از دست رفته را به هر نحوی که شده جبران کنیم. اگر همین امروز برای المپیک برنامه ریزی مان را شروع کنیم به نظر باز هم دیر است اما دلیل خونسردی آقایان را متوجه نمی شوم. کسی که قرار است جای آقای خادم را در فدراسیون کشتی بگیرد در درجه اول باید آسیب های گذشته این فدراسیون را به خوبی شناسایی کند و بتواند برنامه لازم را برای برطرف کردن مشکلات داشته باشد. کسی که قرار است جایگزین آقای خادم شود باید مسائلی را در اولویت کارهای خود قرار دهد که کشتی بلافاصله از این وضعیت خارج شود. وضعیت کنونی کشتی از نظر نتیجه گیری ضایع بخش نیست و باید به حال این کشتی فکری کرد. موضوعی که من از خیلی نگران می کند این است که ما در حال از دست دادن زمان هستیم. زمانی که باید به بهترین شکل ممکن برای درمان دردهای کشتی این مملکت از آن استفاده کنیم. من این مشکلاتی که امروز برای کشتی کشور مان ایجاد شده را خیلی پیش از اینها پیش بینی کرده بودم. هر کسی که کشتی را می فهمید هم می دانست که کشتی عاقبت خوشی در انتظارش نیست اما انتقادهای بنده با برخورد دیگری رویه رو شد و برخی آقایان در فضای مجازی جو خیلی بدی را به راه انداختند و ما را دشمن کشتی ایران برشمردند در حالی که بنده همه آن نقدها را از روی دلسوزی مطرح کرده بودم.

اصلا محسن کاوه دشمن کشتی ایران است. سوال من این است که ما آنرا برای نفر اول تیم ملی کشتی دچار مشکل شده ایم چه برسد به نفرات دوم تا پنجم. این هم لابد مقصود بنده هستم. یک سری از دوستان پیش من می آمدند و حرف های می زدند. خودشان بسیار تندتر از من حرف هایی را در باره مدیریت آقای خادم یا شکل مدیریت کشتی عنوان می کردند اما همان آدم ها وقتی به آقای خادم می رسیدند طور دیگری وانمود می کردند. وقتی قرار بود در رسانه ها مصاحبه کنند ۱۸۰ درجه تغییر موضع می دادند. این آدم ها ریاکار بودند. دورویی چیزی نیست که شما بتوانید برای همیشه آن را نگه دارید، بالاخره موقعیت یا شرایطی پیش می آید که درون شما برای خیلی ها آشکار می شود. اینها همان هایی بودند که پشت سر آقای خادم حرف می زدند بعد در اینستاگرام شان ایشان را تحسین می کردند و چهره حامی به خودشان می گرفتند. این رفتارها خوب نیست. این روحیه ها است که به کشتی ما لطمه

# برانکو باید کی روشی بازی می کرد

اشتباه استراتژیک برانکو حساب نکردن روی ۶ گلی بود که تیم ژاپنی در نیمه نهایی زده بود. او باید از این ویژگی کاشیما حساب می برد. اما در نهایت برانکو به نایب قهرمانی راضی شده بود



جلال چراغپور  
کارشناس فوتبال

جلال چراغپور در این مطلب به خوبی دلایل قهرمان نشدن پرسپولیس را تشریح کرده است. کمتر کسی مانند او در فوتبال ایران چنین ذهن مهندسی شده ای دارد

چرا پرسپولیس نایب قهرمان شد و چه راهی وجود داشت که این تیم بتواند قهرمان شود؟ برانکو در کجای کار تصمیمات اشتباهی را اتخاذ کرد و کجاها تصمیم درستی گرفت؟ در درون زمین چه اتفاقاتی رخ داد و ما به عنوان یک ایرانی چه احساسی داشتیم؟ کجای کار راضی بودیم و کجای کار از روش بازی نماینده فوتبال ایران گلایه داشتیم؟ من سعی می کنم به این سوال ها پاسخ بدهم.

## واقعیتی درباره بازی های رفت و برگشت

این بازی چون به صورت رفت و برگشت انجام شد، قسمتی از بازی در رفت تعریف شد و قسمت اجتناب ناپذیرش هم در بازی برگشت تعریف شد. یعنی نه فقط برای پرسپولیس و کاشیما بلکه هر دو تیمی که قرار است با هم به صورت رفت و برگشت بازی کنند این معادله وجود دارد که قسمتی از بازی در رفت و قسمتی از بازی در برگشت تعریف می شود و بازی برگشت بخش اجتناب ناپذیر این معادله است. مرحله رفت یک خواصی دارد. مرحله برگشت تحت تاثیر بازی رفت انجام می شود. از این جهت است که می گویم اجتناب ناپذیر است. من مثال می زنم. در مرحله رفت یک اشتباه استراتژیک داشتیم. برانکو یک اشتباه در برداشت از این بازی داشت و این اشتباه این بود: برای تیمی که در رفت و برگشت ۶ گل به کره ای ها زده است ما باید یک حساب دیگری بازی می کردیم. یک حساب ویژه. باید بازی ژاپن\_ کره جنوبی را به خوبی آنالیز می کردیم. باید دفاع کره جنوبی را بررسی می کردیم و روی ۶ گلی که ژاپنی ها به ثمر رساندند راهکاری برگزیدیم. این بررسی می توانست نقشه راه قهرمانی تیم پرسپولیس باشد. به نظرم خیلی عریان و خیلی باز و خیلی بی توجه به این بازی بسیار مهم وارد فینال آسیا شدیم. آن بازی می توانست خیلی به ما کمک کند. از این نظر کمک کند که اشتباهات کره جنوبی را مقابل تیم باشگاهی ژاپن انجام ندهیم. ما ۷۰ درصد جام قهرمانی را در ژاپن از دست دادیم. به این دلیل که اشتباه استراتژیکی داشتیم. اما اگر قرار نبود برداشت غلطی از تیم ژاپنی داشته باشیم چگونه باید در فینال ظاهر می شدیم؟ ما می توانستیم با همین بچه ها یکی از الگوهای تیم ملی را به کار ببریم. یعنی برانکو می توانست با انتخاب یکی از الگوهای تیم کی روش به موفقیت دست پیدا کند. ژاپنی ها که از ژاپنی ها، اسپانیایی ها یا پرتغالی ها قوی تر نبودند. بنابراین می شد این تیم ژاپنی را شکست دهیم. برانکو حتی اگر هم اصرار داشت که سبک کی روش را بر ندارد می توانست از یکی از سیستم های آماده فوتبال ایران مثل سیستم ۳-۲-۱ استفاده کند. سیستمی که به قول تئوریسین های یکی از محکم ترین استحکام های خط جلوی دفاعی را دارد. یعنی استحکام خود دفاع نه، بلکه خط جلوی دفاع ما نیز بسیار قوی و مستحکم است. اگر استحکام جلوی دفاع را با دو هافبک دفاعی که اتفاقاً در بازی رفت برانکو هر دو بازیکن این پست را داشت، انجام می داد، بازی به طور حتم دو بر صفر نمی شد و ماجرا اساساً چیز دیگری می شد.

## پارادوکس پرسپولیس در تهران

حالا در بازی تهران یک پارادوکس درست شده بود.

پارادوکس چه بود؟ یک ترازو را در نظر بگیرید. یک سری داده ها در یک کفه ترازو و یک سری داده ها در کفه دیگر ترازو داشتیم. ژاپنی ها در بازی با کره ای ها ۵ گل خورده بودند. بنابراین امکان داشت که به آنها گل بزنی. در ژاپن می توانستیم به آنها گل بزنی. اما در تهران نمی توانستیم این کار را انجام بدهیم. بنابراین تیم آنالیزور پرسپولیس در بررسی هایی که انجام داده بودند به این نتیجه رسیده بودند که کاشیما تیمی است که گل می خورد. این تیم گل می خورد؛ این یک سر معادله بود. دفاع خاصی ندارد. از طرفی دیگر بازی های قبلی پرسپولیس و همچنین بازی های اخیر این تیم به ما نشان می داد که این تیم هم گل می خورد و اتفاقاً آسان گل می خورد. همان طور که دیدیم در ژاپن هم آسان گل خوردیم. اجازه بدهید در اینجا یک نکته مهم را خدمتتان عرض کنم؛ کلاس فوتبال یک کشور ابتداء حمله رشد می کند و بعد به خطوط دیگر می رسد. به همین دلیل است که در فوتبال هر کشوری وقتی می خواهند تغییرات جدی ایجاد کنند ابتدا با مهاجم آوردن شروع می کنند. مهاجم می خردند. السدرانگاه کنید. دیگر تیم های عربی را نگاه کنید. معمولاً از برزیلی ها یا اسپانیایی ها استفاده می کنند. بدین ترتیب در این جریان باید ببینیم که پرسپولیس حمله اش از دفاعش بهتر است اما در دفاع اشکال دارد. اما در کجای این ساختار اشکال وجود دارد؟ در خط جلوی دفاع شاهد این اشکال هستیم. جایی که پرسپولیس نشان داد آسیب پذیر است. هافبک وسط سیاه پوست کاشیما را با هافبک وسط پرسپولیس مقایسه کنید. ببینید کدام یک چه عملکردی از خود در درون زمین نشان دادند. کدام یک از این بازیکنان به خط دفاع تیم خود استحکام بخشیدند؟ کدام یک توپ ها را از حریف می گرفت و توپ ها را به درستی پخش می کرد؟ کدام به موقع حریف را تخریب می کرد و به موقع در خدمت تیم خود قرار می گرفت؟ ما با ۳۰ درصد امکان برنده شدن به بازی تهران آمدیم. تنها با این شانس اندک و رویای رسیدن به جام قهرمانی وارد بازی برگشت شدیم. به طوری که اگر می خواستیم بی محابا به دروازه حریف حمله کنیم اسپر ضد حملات حریف می شدیم و به طور قطع گل می خوردیم. اگر می خواستیم بسته بازی کنیم که نگرانی دیگری همراهمان بود؛ گذشت زمان بازی. نگرانی که لحظه به لحظه تشدید می شد و ما نمی خواستیم زمان برای جبران دو گل خورده از دست برود اما نمی توانستیم بی محابا حمله کنیم چون ما بسته بازی کردن را در زمین حریف از دست داده بودیم و با دو گل به بازی برگشت رسیده بودیم. وقتی در زمین کاشیما دو گل خوردیم به اجبار استراتژی تهران برای ما تعریف شد؛ باید هجومی بازی کنیم به طوری که با ۶ نفر این کار را انجام بدهیم و ۴ نفر در نیمه خودی باقی بمانند. روش ما چه بود؟ قرار بر این بود که توپ ها به صورت بلند برای منشا ارسال شود و این بازیکن برای علیپور توپ را بفرستد تا این مهاجم با دروازه بان حریف تک به تک شود. اما زمانی که همه سرها را بازیکن کره ای تیم کاشیما ماز. خود به خود هر تویی که به دست آوردیم به خودی خود یک برد ضد حمله حریف ما تبدیل شد. این اتفاق ده بار تکرار شد. طوری که حوصله همه ما از این شکل تکراری سر رفته بود اما شاید خیلی های نمی دانستند که گر کار کجاست.

## اصرار برانکو به روش مورد علاقه اش

جالب است که این سبک هرگز در جریان بازی عوض نشد و تا لحظه ای که داور سوت پایان بازی را به صدا درآورد برانکو اصرار داشت که تیمش با همین شیوه به دروازه کاشیما برسد. در واقع یک جور بلاتکلیفی در بازی پرسپولیس وجود داشت که همان طور که عرض کردم در بازی برگشت این بلاتکلیفی به تیم برانکو تحمیل شده بود؛ یک بلاتکلیفی استراتژیک پرسپولیس می یابست محتاط بازی می کرد. اولین باری که می رفت اعصاب همه ما به هم بریزد دقیقه ۱۱ بود. توپ صدر صد آنرا گل نشد چند دقیقه بعد موقعیت صدر صد دیگری داشتند که آن هم به گل تبدیل نشد خیلی خطرناک بازی می کردند همین دو خطر باعث شد تا شانس اندک پرسپولیس برای قهرمان شدن در آسیا خودش را نشان دهد. اگر پرسپولیس بیش از ۳۰ درصد برای گلزنی تمایل نشان می داد پیش چشم صد هزار نفر گل می خورد.

## نایب قهرمانی به خیر گذشت

ما برانکو را ۱۲ سال است که می شناسیم. ما مری بگری اودر تیم ملی را هم دیده ایم. دستیار اولی او در کنار بلاژویچ را هم دیده ایم. در تحسین یار و ما طلب ها و نقد ها نوشتیم. می دانیم که او کیست. شخصیت او و کارش را به خوبی می شناسیم. سال ها سر مربی تیم ملی بود و حالا هم چند سالی است که با پرسپولیس کار می کند. برانکو آدم شجاعی نیست. برانکو بسک پذیر نیست. مادر بازی های دوره های قبل می دیدیم که یکبار ۴ گل از عربستانی های ما خوردیم. زمان هایی که غافلگیر می شد و تیمش به هم می ریزد و اتمام کت می کند. ذهنش متوقف می شود. اگر فشار روی تیمش زیاد شود او تکان نمی خورد. این را همواره به حساب خونسردی برانکو گذاشته ایم اما برای شمایک مثال بزنم. تصور کنید کودکی دست مادرش را رها کند و بدود وسط خیابان. اگر مادرش در آن لحظه متوقف شود و نداند که باید آن بچه را دوباره بگیرد و از وسط خیابان عبور دهد آن کودک ممکن است با یک تصادف دلخراش از بین برود. برانکو هم همین تصویر را برای من تداعی می کند. وقتی پرسپولیس در بازی رفت خودش را وسط خیابان انداخت. برانکو کنار زمین ایستاده بود. حتی فریاد هم نمی زد. من وقتی بازی را نگاه می کردم به رفتارها و حرکت های برانکو هم نگاه می کردم. به دقیقه ۸۳ بازی رسیده بودیم. اما برانکو خیلی آرام و خونسرد دستمال خودش را از جیبش درآورد بینی اش را پاک کرد و باز دستمال را خیلی مرتب تا کرد و درون جیبش کش گذاشت. یک بار هم عکس العمل شلینی نشان نداد. عکس العملی که نشان دهد این مربی هنوز نمی خواهد بپذیرد که تیمش نایب قهرمان آسیا است. او پذیرفته بود. قبول کرده بود که از این بیشتر امکان پذیر نیست و اگر تیمش یک گل بخورد همین آن دوخته (بلیب قهرمانی بدون باخت در تهران) را هم از دست می دهد. با این ذهنیت می توانیم او را یک حرفه ای بنامیم. چون ترجیح او درست بود. می خواست بدون باخت در تهران نایب قهرمان شود. این برآورد درستی بود. نمی خواست کاسه بشکند. دل هواداران تیمش گرفت اما نشکست. به همین دلیل بود که ایستادند و برای او و تیمش دست زدند و تشویقش کردند.

### باخت در فینال آسیا نشان داد که مشکل بزرگ فوتبال مضعف و عقب ماندگی در مدیریت است



بهمن فروتن  
مربی فوتبال

ترسید و فینال را واگذار کرد. شما به اتفاقاتی که در آستانه برگزاری فینال در تهران رخ داد توجه کنید. با عجله دور هم جمع شدیم که دستی به سر استادبوم آزادی بکشیم که آبروی مان نرود. یعنی باید چند روز قبل از فینال به این فکر می افتادیم که استادبوم آزادی نیاز به تعمیرات دارد؟ یعنی همه برنامه ریزی ما به این شکل است؟ اینقدر سطحی به مسائل نگاه می کنیم؟ این ماهیت سرمایه داری جدید در ایران است که اطلاع زیادی از هنر، ورزش و فرهنگ ندارد و اصلا این عرصه ها برایش اهمیتی ندارد مگر در زمان هایی که قرار است بهره برداری صورت بگیرد. در این صورت خیلی زود خودش را برای رساندن به آن افتخار و گرفتن عکس های یادگاری با آن افتخار آماده می کند. برانکو با پرسپولیس قهرمان نشد. به نظرم از روز نخست که برای سرمربیگری پرسپولیس وارد تهران شد باید تکرار خودش را بین المللی می کرد. باید طوری حرکت می کرد و طوری با مدیران باشگاه پیش می رفت که آنها به خودشان اجازه ندهند برای تیمش، بازیکنان یا اعضای کادرش در دسری درست کنند. او باید سعی خودش را به کار می گرفت تا با همه توان خودش شرایطی را ایجاد می کرد که مقابل برنامه ریزی های چند روزه بایستد و موانع طرح و اجرای برنامه ریزی بلندمدت برای پرسپولیس را از پیش روبرو می داشت. برانکو بیشتر برنامه اش در درون زمین بود نه بیرون زمین. در صورتی که در فوتبال ایران باید به بیرون زمین هم کار داشته باشید. او کاری با مدیریت نداشت. می خواست کار خودش را انجام دهد. نتیجه این بی تفاوتی بسته شدن پنجره نقل و انتقالات بود. اتفاقی که به شدت به این تیم ضرر زد. مربی فوتبال امروز فقط نباید تمرین ها و سیستم های فوتبال را بشناسد، بلکه باید سیاست و اقتصاد و روان شناسی و خیلی چیزهای دیگر را هم بداند. باید رابطه این سیستم ها در محیط کاری را درک کند و واکنش های به موقع درستی نشان دهد. نمی دانم چند دهه است که ما فینال آسیا را نبرده ایم. دقیقا نمی دانم چند سال است که تیم امید ما به المپیک نرفته یا چند دهه است که قهرمان جام ملت های آسیا نشده ایم. اما خوب می دانم که اتفاقا در قهرمان نشدن پرسپولیس خیریتی بود. خیریت آن هم این بود که فوتبال بی برنامه و فوتبال بدون دورنما نباید قهرمان شود. اگر پرسپولیس یا هر نماینده ای به جای پرسپولیس قهرمانی آسیا را برای ایران به ارمان می آورد مهر تاییدی بر همه بی برنامه گی های فوتبال ما زده می شد، همان طور که همه ما آن سالی که فدراسیون فوتبال ایران فدراسیون برتر آسیا شد بسیار متعجب و حیرت زده بودیم. در نهایت باید عرض کنم که من معتقدم بازیکنان ایرانی در فوتبال آسیا بهترین هستند. مشکل فوتبال ما این است که هیچ وقت نتوانسته ایم از قابلیت ها و ظرفیت های خودمان به خوبی بهره ببریم. مشکل ما نبود برنامه ریزی است. مشکل ما مدیریت است. مشکل ما این است که هنوز به این نتیجه نرسیده ایم که از فوتبال دیگر رقبا مان در آسیا عقب مانده ایم. فینال آسیا امروز برای من یک تعبیر روشن دارد: وقوف و آگاهی ما با ختمیم اما باید آگاه شویم. یک بار برای همیشه باید بدانیم که مشکلات ما چیست و چه راهکارهایی برای بزرگ شدن و رسیدن به موفقیت وجود دارد.

واقعی شان نادیده گرفته می شود؟ این عملکرد مدیریت فوتبال ایران است. خود من هنوز از یکی از باشگاه های کشور طلبکارم. خیلی ها هم مثل من. اولین قانون مدیریت، آشنایی با قوانین و قراردادها است. اما همه باشگاه های ما بدهکار هستند و خیلی راحت مسئول پرداخت بدهکاری های خودشان نیستند. چه اتفاقی افتاده؟ باید ببینیم اتفاقی که باعث شده ما نتوانیم قهرمان آسیا شویم این است که باشگاه های ما یا حتی تیم ملی ما از باشگاه ها یا تیم های ملی دیگری که در آسیا حضور دارند عقب افتاده است. ما از ژاپن عقب مانده ایم. ما به این نتیجه می رسیم: اگر پرسپولیس در دو فصل گذشته نتوانسته برای تقویت بازیکنان و به طور کلی مجموعه خودش اقدامات مثبتی انجام بدهد مدیریت دلیلش این بوده که به آقای پرسپولیس چراغ سبز نشان داده که هر بازیکن یا مربی که دلش می خواهد جذب کند و در عین حال به قراردادی که با آنها بسته است، پایبند نباشد. عدم آگاهی مدیران ما از قوانین بین المللی فوتبال این است که پیش خودشان می گویند ما می توانیم، پول فلان مربی را نمی دهیم و پول فلان بازیکن را هم نمی دهیم. نتیجه این ذهنیت به اینجا ختم می شود که بازیکن یا مربی برای ماندن در تیم های ما ابدار بسک نمی کنند و به محض دریافت پیشنهاد بهتر، باشگاهی که شاید حتی دوستش داشته باشند را هم ترک می کنند. بنابراین چنین تیمی مجبور می شود از داشته هایش استفاده کند. داشته هایی که روزی فقط به این دلیل جذب شده اند که کادر بازیکنان را کامل کنند اما حالا تبدیل به همه چیز تیم شده اند. به قولی به دار و ندار تیم تبدیل شده اند چون بازیکنانی که قرار بوده تیم را به افتخارات بزرگی برسانند حالا دیگر نیستند. پرسپولیس و برخی تیم های دیگر فوتبال ایران گاهی به این نقطه می رسند که نمی توانند در تمرینات شان حتی ۱۱ به ۱۱ بازی کنند. اما کاشیمیا: آنها طبیعتا جام قهرمانی را می خواستند همان طور که دورتموند جام قهرمانی بوندسلیگا را می خواهد. به طور طبیعی این تیم ها برای رسیدن به قهرمانی برنامه ریزی ویژه ای دارند. پرسپولیس با همه وجود در لیگ قهرمانان آسیا بازی کرد. یک تفاوت عمده میان پرسپولیس و استقلال وجود داشت. انسجام بی حدی در بین پرسپولیس ها وجود داشت. پرسپولیس سعی کرد به نداشتن هایش فکر نکند و به آن چیزی که در اختیار دارد قناعت کند. از طرفی می دانیم که بین بازیکنان ایرانی یک چیزی وجود دارد که در دنیا منحصر به فرد است. بازیکنان ایرانی با قلب شان بازی می کنند. بازیکنان ایرانی با احساس خود بازی می کنند. در فوتبال ایران حتی اگر از لحاظ فنی شرایط خوبی در تیم شما وجود داشته باشد اما غیرت و احساسی در کار نباشد موقعیتی به دست نمی آید. پرسپولیس از نظر فنی و احساسی و خیلی موارد دیگر نشان داد که می تواند شرایط خوبی را تجربه کند. آنها به فینال رسیدند. عرض کردم پیش از بازی بایرن برابر دورتموند همه آلمان انگار برخاسته بود تا شکست بایرن مونیخ را ببیند اما همه آلمان شکست این تیم را دید. اتفاقی که برای پرسپولیس هم رخ داد. چرا این طور شد؟ چون تفکر عقب مانده فوتبال ما نسبت به ژاپن مساله ای نیست که بتوانیم با یکی دو روز انگیزه دادن و تشویق کردن و رجز خوانی برای رقیب آن را جبران کنیم. البته این را هم باید بگویم که پرسپولیس دیگر بازیکنی برایش باقی نمانده بود که از این خوان هفتم هم بگذرد اما حریف به اندازه کافی و حتی بیش از حد کافی هم بازیکن داشت. طبیعی است که اینجا حتی قبل از بازی رفت هم می شد که بگویم بازنده فینال ما هستیم نه ژاپنی ها. پرسپولیس درست در نقطه ای که نباید می ترسید،

بازی پرسپولیس - کاشیمیا به نظرم شباهت زیادی به بازی بایرن مونیخ - بوردو دورتموند دارد. بازی در دورتموند برگزار شد. بایرن مونیخ به دلیل قهرمانی های زیاد و بازیکن هایی که داشت یک مقداری بوندسلیگا را ساده گرفت. بازیکنان این تیم در مقابل دورتموند مشخص بود که انگیزه چندانی برای جنگیدن ندارند. برخی از آنها البته با به سن گذاشته اند و آمادگی قبل را ندارند. خود من در مورد نتیجه این بازی اشتباه کردم و برد را به بایرن مونیخ دادم چون در طول هفته همه رسانه های آلمانی سعی می کردند با تحریک و تشویق و انگیزه دادن به بایرن مونیخ اجازه ندهند فاصله دورتموند با بایرن به ۷ امتیاز برسد. اما با همه این برنامه ها، جنگ های روانی، میزگردها و دیگر برنامه هایی که به نفع بایرن تدارک دیدند، دورتموند برنده این بازی شد. همه آلمان برخاسته بود تا بایرن مونیخ برنده این بازی باشد. طبیعی است که در این شرایط بازیکنان بار مسئولیت سنگین تری را روی دوش خود احساس می کنند و وقتی که بازیکنان به طور عموم زیر بار مسئولیت بروند حتما در بازی که در پیش دارند همه سعی شان این است که مفید باشند. اما بایرن برنده نشد. چرا؟ چون هیات مدیره بایرن مونیخ عقب تر از هیات مدیره دورتموند حرکت کرد. هونس و رومینیگه با خودشان فکر کردند با این بازیکنانی که دیگر با به سن گذاشته اند و هر از گاهی یک نمایش خوب دارند می توانند قهرمان اروپا و بوندسلیگا شوند اما با صدمه دیدن نوب و دور بودنش از شرایط بازی، با به سن گذاشتن هوملز و بوئانگ و پیر شدن ریبی، روبن و مولر، نمی شد قهرمان شدن بایرن مونیخ را متصور شد. در سوی مقابل ماجرا برای بوردو دورتموند متفاوت است. تیمی که با یک سری بازیکنان جوان جوای نام می خواهد دست به کارهای بزرگی بزند تا برای این باشگاه افتخار آفرین باشند. این عقب ماندگی مدیریت بایرن مونیخ از دورتموند نتیجه اش سه بر دو بود. شکستی برای بایرن و ایجاد فاصله ۷ امتیازی میان دورتموند و بایرن مونیخ. حالا به این سوال می رسیم که چرا فینال آسیا شبیه بازی بایرن مونیخ - دورتموند است؟ قصد ندارم در مورد مدیریت باشگاه پرسپولیس حرف بزنم بلکه قصد دارم در باره مدیریت کلی فوتبال ایران صحبت کنم. زمانی که فوتبال ایران پول چندانی در حساب خودش نداشت آیا مدیران باشگاه ها باید دست به ولخرجی می زدند؟ آیا مدیران باشگاه های مان نباید با قوانین بین المللی فوتبال و باشگاهداری آشنا باشند؟ چرا باید در فوتبال ایران بارها شاهد این اتفاق باشیم که پول بازیکنان یا مربیان به راحتی خورده می شود و حق و حقوق



# قهرمان قهرمانی

یورگن کلوپ می تواند پس از سال هادوباره لیورپول را در جزیره قهرمان کند؟ بی تردید سخت ترین رقیب او برای این پروژه، منچستر سیتی است



ساسان شادمان منفرد

روزنامه نگار ورزشی

این روزها بسیاری از هواداران که به آنفیلد می روند تا از تیم محبوب شان حمایت کنند، به چشم خود قهرمانی لیورپول را در لیگ انگلستان ندیده اند. ۲۸ سال از آخرین قهرمانی این تیم در لیگ انگلستان می گذرد و این در حالی است که سرخپوشان آنفیلد همچنان در حسرت فتح نخستین لیگ برتر خود هستند. آن زمان که آنها توانستند جام قهرمانی را بالای سر ببرند، لیگ دسته اول برگزار می شد و هنوز لیگ برتر را تاسیس نکرده بودند. برای طرفداران لیورپول واقعا ناخوشایند است که تیمی همچون لستر سیتی می آید و قهرمان لیگ برتر می شود، اما تیم آنها با آن همه عظمت و شکوه، همچنان در حسرت بردن لیگ برتر است.

## هر وقت رد ساکس قهرمان شد!

پانزدهم اکتبر ۲۰۱۰، یعنی چیزی بیشتر از ۸ سال پیش، باشگاه به گروه «فن وی اسپورتس» واگذار شد؛ شرکتی که مالک باشگاه بوستون رد ساکس است. بوستون رد ساکس، یکی از محبوب ترین و قدرتمندترین تیم های بیس بال آمریکاست که در رقابت های لیگ سراسری این کشور حضوری فعال و چشمگیر دارد. این تیم دو سال پس از تاسیس در سال ۱۹۰۱، توانست فاتح مسابقات سراسری بیس بال آمریکا موسوم به «سری جهانی» شود. رد ساکس در سال های ۱۹۱۲، ۱۹۱۵، ۱۹۱۶ و ۱۹۱۸ نیز قهرمان شد. پس از آن دوران قهرمانی های این تیم به پایان رسید و آنها تا پایان قرن بیستم هرگز نتوانستند این عنوان را کسب کنند. رد ساکس آن قدر در به دست آوردن قهرمانی نا کام ماند که در آمریکا ضرب المثلی در این خصوص ساخته شد با این مضمون که اگر رد ساکس قهرمان شد، فلان اتفاق هم می افتد که معادل فارسی آن می شود: اگر پشت گوشت را دیدی، فلان اتفاق رخ خواهد داد (کنایه از امکان بسیار پایین رخ دادن چیزی). سرانجام و پس از ۸۶ سال رد ساکس قهرمان شد. البته آنها پس از سال ۲۰۰۴، در سال های ۲۰۰۷، ۲۰۱۳ و ۲۰۱۸ نیز فاتح بیس بال آمریکا شدند. حالا فکرش را بکنید که مالک رد ساکس، مالک لیورپول هم شده است. بدین ترتیب شاید مجبور شویم که یک ضرب المثل هم برای لیورپول بسازیم؛ کسی چه می داند.

## ثبات

لیورپول از جمله تیم هایی است که در طول تاریخ تغییرات بسیاری را در کادر فنی خود شاهد نبوده است. به عنوان نمونه و تأیید این موضوع می توان گفت که یورگن کلوپ ششمین سرمربی این تیم در قرن بیست و یکم است. پیش از او برندن راجرز، بیش از ۳ سال در آنفیلد کار کرد، اما به دنبال کسب نتایج غیر قابل قبول اواسط فصل ۱۶-۲۰۱۵ اخراج شد و جای خود را به این آلمانی کاربلد داد. کلوپ ۵۱ ساله در تیم ثبات ایده آلی ایجاد کرده و نتایج خوب و قابل دفاعی را به دست آورده است اما چالش او در راه رسیدن به قهرمانی در رقابت های لیگ برتر، تیم و مشکلاتش نیست؛ بلکه او حریف بسیار قدرتمندی را در این راه پیش روی خود می بیند. هواداران از عملکرد تیم شان راضی هستند. وقتی به ترکیب سرخپوشان آنفیلد، عملکردشان در زمین و شاخصه های دیگر این تیم نگاهی می اندازیم، آنها را تقریباً بی عیب و نقص می یابیم اما مشکل آنها، شیخ منصور و پپ گواردیولا هستند که تیم بسیار قدرتمندی را در لیگ برتر ساخته اند؛ تیمی که معمولاً به هیچ حریفی رحم نمی کند و به نظر هم نمی رسد که قهرمانی این فصل را هم از دست بدهد. تیم گواردیولا فصل گذشته را با کسب ۱۰۰ امتیاز و زدن ۱۰۶ گل به پایان برد. فاصله تیم دوم یعنی منچستر یونایتد با آنها، ۱۹ امتیاز بود. لیورپول اما با ۷۵ امتیاز در رده چهارم قرار گرفت. در این فصل رقیب اصلی لیورپول در صدر جدول، علاوه بر سیتی، چلسی است که با مانوریتسیو ساری نتایج خوبی کسب کرده است.

## چهره های جذاب

غیر از خود یورگن کلوپ که چهره ای کاریزما تیک دارد، در میان ستاره های لیورپول چهره های



## نامیدی در مادرید

### چرا میراث زیدان یکباره فروریخت؟



مهدي روئيشه  
دبير گروه ورزش

اخیر تجربه شده، واقعیت این است که رئال در طول یک ماه آینده، تکلیف خود را در مورد جام‌هایی که در این فصل برایشان می‌جنگد تعیین می‌کند. حالا هفته‌های گذشته لالیگا نیز سپری شده و رئال هیچ شخصیتی از خود به نمایش نگذاشته و از لحاظ فوتبالی عملکرد بسیار ضعیفی داشته است. در باشگاه مادرید، هیچ‌کس نگرانی از راپن‌ان نمی‌کند ولی آنها می‌دانند طرف کمتر از یک ماه پیش رو (چمپیونز لیگ، لالیگا و جام باشگاه‌های جهان)، آینده باشگاه در این فصل تعیین خواهد شد. برخی بازیکنان تا اینجا نتوانسته‌اند شرایط را تغییر دهند و پس از شکست ۳-۰ صفر مقابل ایبار، به اوج ناراحتی و ناامیدی رسیده‌اند. پس از اخراج لوپتگی، حالا دیگر هیچ چیزی نیست که بتوان منتظرش بود. یکی از گزینه‌ها این است که تیم در نقل و انتقالات زمستانی تقویت شود که در زمان فلورنتینو پریز، کمتر رئال به دنبال خرید در زمستان بوده است. رئیس اسپیدپوشان می‌داند که همه چیز به بازیکنان بستگی دارد و سرنوشت باشگاه در دست آنهاست. نمی‌توان از این موضوع فرار کرد، اما مشکل بازیکنان کمبود اعتماد به نفس است. پریز اخیراً گفته بود: «از ما کاری بر نمی‌آید، همه چیز به بازیکنان بستگی دارد.»

امروزهای آینده از آنچه هواداران می‌توانند تصور کنند مهم‌تر خواهد بود. هدف اول رسیدن به دور بعد چمپیونز لیگ است، چیزی که هنوز قطعی نشده و می‌تواند در یک فینال در برنابئو مقابل زسکا به پایان برسد. همچنین تیم‌های لالیگا هم انگار دامن‌افسند دارند به تیمی که تلاشی برای جنگیدن نمی‌کند، فرصت بدهند. اما برخی شکست‌ها ممکن است برای رئال و بازیکنان، مثل یک خداحافظی باشند. حتی در این مقطع، جام باشگاه‌های جهان به یک جام مهم تبدیل شده، بدون اینکه برنامه‌ریزی خاصی برایش وجود داشته باشد. اما با توجه به نتایج اخیر رئال، این احتمال وجود دارد که اسپیدپوشان در این جام نیز نتایج ضعیفی کسب کنند. اما کسب پیروزی در این رقابت‌ها و قهرمانی در آن می‌تواند رئال را به شرایطی بهتر برساند و از این وضعیت نجات دهد. با توجه به شرایط فعلی و عدم تعهد بازیکنان به عملکردشان در زمین، همان‌طور که در دیدار مقابل ایبار دیده شد و سرخیو راموس نیز در مصاحبه‌اش مطرح کرد، مربی و مدیریت می‌دانند که هرچه سریع‌تر باید این شرایط را تغییر دهند. عجیب بودن شرایط فعلی، همه را سوپر پریز کرده است. هیچ‌کس، حتی رختکن هم انتظار نداشت که پنج ماه پس از تاریخ‌سازی، رئال دچار چنین شرایطی شود ولی همان‌طور که در راس کار گفته می‌شود، «فقط بازیکنان می‌توانند اوضاع را عوض کنند.»

مادرید برای بنیتس هرگز شهر خاطره‌انگیزی نشد. او که با تبلیغاتی وسیع در تابستان ۲۰۱۵ در حکم یک ناچی بزرگ با اعلام رسمی آقای پریز به رئال مادرید پیوسته بود. در نخستین روزهای سال جدید میلادی با چشمانی گریان پایتخت اسپانیا را ترک کرد. نتایج بد بنیتس باعث شد این اتفاق رخ دهد. اما مربی فرانسوی که جانشین او شد یکی از طلایی‌ترین دوران رئال مادرید را رقم زد؛ زین الدین زیدان. زیدان توانست دومین سرمربی پرافتخار مادرید شود. او تنها پس از پنج ماه توانست قهرمانی در لیگ قهرمانان اروپا را به دست آورد. این اتفاق برای دو سال دیگر تکرار شد تا سرمربی فرانسوی رکورد بی نظیری را به ثبت برساند.

زیدان کمتر از سه سال پس از به دست گرفتن هدایت کهکشانی‌ها در ژانویه ۲۰۱۶ که حتی با تردیدها و بدگمانی‌های گزنده در خصوص کسب موفقیت در این تیم همراه بود. به جز جام حذفی (کوپا دل ری) کلیه عناوین ممکن را با این تیم کسب کرد. کسب ۹ عنوان قهرمانی در دو سال و نیم کارنامه‌ای فوق‌العاده برای زیدان محسوب می‌شود. او سال ۲۰۱۷ در پایان هفته سی و هشتم قهرمان لالیگا شد و به همراه تیمش از کلیه فینال‌ها سر بلند بیرون آمد. سه قهرمانی بیایی در لیگ قهرمانان اروپا، سوپر جام اروپا در سال‌های (۲۰۱۶ و ۲۰۱۷)، جام باشگاه‌های جهان (۲۰۱۷ و ۲۰۱۸) و سوپر جام اسپانیا (۲۰۱۷). شاید به همین دلیل بود که وقتی زیزو به طور رسمی اعلام کرد از رئال مادرید خواهد رفت خیلی از هواداران این تیم با نگرانی به آینده تیم محبوب شان چشم دوختند. این نگرانی اما تنها با حضور لوپتگی بعد از همه جنجال‌هایی که بر سر جدایی‌اش از تیم ملی اسپانیا به وجود آمد، برطرف نشد، بلکه به نظر می‌رسد با سولاری نیز تمام نشده است. نگرانی و خشم حالا مادرید را در خود غرق کرده. جایی که کهکشانی‌ها کم‌زور بودن خود را در هفته سیزدهم بیش از هر زمان دیگری نشان دادند. آنها با سه گل در زمین ایبار شکست خوردند تا بار دیگر نتوانند فاصله خود با بارسا و اتلتیکو را کمتر کنند. تلخ‌ترین اینکه ستاره ایبار در آن بازی کسی نبود جز بازیکن قرصی بارسا، «مارک کوکورا». بازیکنی که با بی‌مهری و آلوده در آخرین روز نقل و انتقالات تاسستانی به صورت قرصی راهی ایبار شد. ستاره ۲۰ ساله بارها و بارها او در بوسولا را مقهور سرعت و تکنیک خود کرد و روی هر سه گل تیمش نقش مستقیم داشت. درخشش او باعث شد تا رسانه‌ها به تمجید از وی بپردازند. حالا در بارسلونا صحبت از بازگرداندن او در تابستان آینده است، هر چند این اتفاق به سادگی میسر نخواهد شد.

اما جدا از شرایط فیزیکی و تاکتیکی که توسط تیم در چند وقت

دوست‌داشتنی و جذابی دیده می‌شود که باعث شده، بر محبوبیت این تیم بیش از پیش افزوده شود. محمد صلاح ستاره مصری لیورپول که فصل گذشته توانست آقای گل لیگ برتر انگلستان شود در صدر این چهره‌ها قرار دارد. آیسون بکر، سنگربان برزیلی هم این روزها حساسی در انفیلد محبوب شده است. او جانشین لوریس کاریوس پراشتباه شد و سایمون مینیوله را هم به‌طور کلی از ترکیب اصلی تیم محو کرد.

### غول سیتی

با آمدن شیخ منصور و تاسیس شرکت «گروه فوتبال سیتی»، تیم آبی‌پوش شهر منچستر تبدیل به یکی از ترسناک‌ترین‌ها در فوتبال دنیا شد. آنها با آوردن پپ گواردیولا و چیکی بگیرستان و البته هزینه کرده‌های بسیار توانستند تیمی را راهی لیگ برتر کنند که واقعا شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسد. شاید در فصل اول حضور پپ، شرایط در تیم چندان ایده‌آل نبود اما به نظر می‌رسد که سایر تیم‌های لیگ برتری از جمله لیورپول باید کمی صبر کنند تا افتاب اقبال منچستر سیتی و پپ گواردیولا غروب کند. نکته اصلی در خصوص منچستر سیتی این است که آنها، معمولاً هر تیمی را که باید ببرند، می‌برند؛ درست برعکس لیورپول که دو فصل پیش، شرایط آن را به رابین هود تشبیه کرده بودند؛ تیمی که از بزرگان و ثروتمندان ۳ امتیاز می‌گرفت و به تیم‌های کوچک‌تر و ته‌جدولی، امتیاز می‌داد.

### شایعه فروش لیورپول

برای مقابله با تیم‌هایی مثل منچستر سیتی، منچستر یونایتد و حتی چلسی که حسابی پول خرج می‌کنند، شاید تنها یک راه وجود داشته باشد و آن خریدهای ایده‌آل و گران‌قیمت است. در این راه، باید پول خوبی در اختیار داشت و قوانین بازی جوانمردانه یوفا را نیز در نظر گرفت. بنابراین، به نظر می‌رسد که لیورپولی‌ها از نظر مالی قدرت رقابت با این تیم‌ها را ندارند. از طرف دیگر گفته شده که هزینه‌های بالای باشگاه بیس‌بال بوستون رد ساکس، صاحبان لیورپول را مجبور کرده که امتیاز این باشگاه را واگذار کنند؛ امتیازی که آن را در سال ۲۰۱۰ با ۳۰۰ میلیون پوند در اختیار گرفته بودند.

### تقویت در نیم فصل

یورگن کلوپ برعکس پپ گواردیولا، ژوزه مورینیو و مانورسیو پوچتینو، درباره فصل نقل و انتقالات ژانویه زیاد حرف نمی‌زند. همه می‌دانند که سرخ‌پوشان در این پنجره قطعا به دنبال یک بازیکن خواهند بود و در این میان شنیده‌ها حاکی از آن است که لیورپول به دنبال یک مهاجم برای تقویت خط حمله خود خواهد بود. با این حال، خیلی سخت بتوان تصور کرد که لیورپول با خرید یک مهاجم بتواند شرایط خود را به وضعیت منچستر سیتی نزدیک کند.

### افتخارات

لیورپول تاکنون ۱۸ بار توانسته قهرمان لیگ دسته اول انگلستان شود. اولین بار در فصل ۱۹۰۰-۱ و آخرین بار در فصل ۱۹۸۹-۹۰. سرخ‌پوشان در جام حذفی، ۷ بار و در جام اتحادیه ۸ مرتبه قهرمان شده‌اند. آنها، آخرین جام حذفی را فصل ۲۰۰۵-۲۰۰۶ بردند و آخرین لیگ کاپ را نیز فصل ۲۰۱۱-۱۲ به دست آوردند. اما افتخارات اروپایی این تیم فوق‌العاده است. لک‌ها، ۵ بار لیگ قهرمانان اروپا را برده‌اند و ۳ بار هم در جام یوفا قهرمان شده‌اند. این در حالی است که لیورپول، ۲ مرتبه نیز فاتح سوپر جام اروپا بوده است.





## غلامحسین زمان آبادی

# حضور بانوان در استادیوم به مصلحت کشور بود

غلامحسین زمان آبادی اعتقاد دارد که دشمنان نظام از عدم حضور بانوان در استادیوم‌ها سود می‌برند. از همین رو حضور بانوان در ۲ بازی اخیر توطئه آنها را خنثی کرده است



مهدی ربوشه  
دبیر گروه ورزش

آقای زمان آبادی! بعد از یکی دو باری که مجوز حضور بانوان در استادیوم آزاد صادر شد تا بتوانند از نزدیک شاهد بازی‌های ایران... بولیوی و پرسپولیس... کاشیما باشند، حالا بیش از هر زمان دیگر مساله برداشتن منع حضور بانوان در ورزشگاه‌ها به سوژه‌ای داغ تبدیل شده است. در این باره چه دیدگاهی دارید؟

حضور بانوان در ورزشگاه‌ها در عین حال که مساله ساده‌ای است می‌توان گفت مساله حساسی هم هست و پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. باید از زوایای مختلف به آن نگاه کرد. مساله نخست اینکه در فرهنگ و دین ما مساله محرم بودن یا نامحرم بودن مطرح است. این محرم بودن موضوعیت دارد و باید به آن توجه داشته باشیم. یعنی بحثی است که برخی مراجع بزرگوار ما نظرات خاص خودشان را در این زمینه دارند و مواعی را در این زمینه مطرح می‌کنند. به همین دلیل بود که تا به حال تمامی افرادی که به هر حال متشرع هستند مصلحت نمی‌دیدند که چنین مساله‌ای اتفاق بیفتد.

**بحث الزامی بودن حضور بانوان و صدور مجوز برای شرکت کردن شان در استادیوم‌ها به نظر می‌رسد که از برخی بازی‌های تیم ملی والیبال شروع شد. این طور نیست؟**

بعد از اینکه یک سری الزاماتی برای ما پیش آمد سعی کردیم راهکارهایی را شناسایی کنیم که مساله ورود یا حضور بانوان در ورزشگاه‌ها شکل ناخوشایندی به خود نگیرد یا خدای نکرده تضادی با مسائل شرعی پیدا نکند. همان طور که اشاره کرده‌ام در والیبال، فدراسیون جهانی این رشته اعلام کرد که اگر بانوانتان را به ورزشگاه راه ندهید والیبال ایران تعلیق خواهد شد. به همین جهت بود که بزرگان ما از آنجایی که ایدا نمی‌خواستند نسل جوان ما دچار ناامیدی یا سرخوردگی شود تصمیم گرفتند مجوزهایی در این زمینه صادر کنند تا شرایط برای حضور اسلامی بانوان در ورزشگاه‌ها فراهم شود. بنابراین اجازه دادند بانوان در بعضی بازی‌های تیم ملی والیبال در استادیوم حضور پیدا کنند. بانوان هم نشان دادند که به خوبی جواب این اعتماد را می‌دهند و به شدت مسائل شرعی را رعایت کردند.

**به تبع والیبال این الزام در باره فوتبال هم به وجود آمد؟**

در فوتبال نیز همین الزام پیش آمد. البته این الزام همیشه برای فوتبال وجود داشته است. یعنی از همان ابتدا هم کنفدراسیون فوتبال آسیا و هم فیفا هر دو ما را ملزم می‌کردند که راه ندادن بانوان به ورزشگاه‌های فوتبال در ایران پذیرفته نیست و می‌بایست که این اتفاق رخ دهد.

**تاکنون با چه توضیحاتی الزام فیفا یا AFC را دور زده‌ایم؟**

برای آنها توضیح می‌دادیم. به این شکل که استدلال



معاون فرهنگی فدراسیون فوتبال و دبیرکل فرهنگی فدراسیون‌های ورزشی یکی از حامیان سرسخت مهدی تاج به شمار می‌رود. او در گفت‌وگوی ویژه با ماهنامه مثلث تاکید می‌کند ابقای تاج در فوتبال به طور حتم باعث می‌شود فوتبال ایران اتفاقات بهتری را در آینده شاهد باشد. با او همچنین درباره حضور بانوان در استادیوم و بازی‌های فوتبال نیز هم‌صحبت شدیم. متن این گفت‌وگورا می‌خوانید.

## انجام شد که مشکلات احتمالی پیش نیاید؟

در بازی اول از پلیس استفاده کردیم تا رفت و آمد بانوان در استادیوم راحت‌تر صورت بگیرد. اما در بازی پرسپولیس\_کاشیما که میزبان بیش از ۸۰۰ نفر از بانوان گرامی بودیم علاوه بر بانوان شناخته‌شده افراد دیگری هم بودند. هیچ مشکلی هم پیش نیامد. برخورد تند یا زشتی صورت نگرفت. تا جایی که بنده خبر دارم اینفانتینو در مصاحبه با سایت فیفا اتفاقاً از این حرکت ایران تجلیل کرده است. شیخ سلمان نیز هم عنوان کرد که فوتبال ایران مایه مباهات قاره کهن است و حتی زیگو که همراه کاشیما می‌باشد به تهران آمده بود از همه هواداران فوتبال ایران تشکر کرد. فضای خوبی در استادیوم وجود داشت و ما نه تنها در بخش اسکان بانوان بلکه در جایگاه‌هایی که آقایان مان نشسته بودند هم مشکلی نداشتیم و همه چیز به بهترین شکل ممکن پیش رفت. نه شعار تند می‌طرح شد نه مواد منفجره پرتاب شد و نه شاهد ناهنجاری دیگری بودیم. حتی علیه داور هم شعاری مطرح نشد آن هم در بازی که خیلی‌ها لحظه به لحظه بیشتر ناراحت و عصبی می‌شدند که چرا پرسپولیس به عنوان نماینده ایران نتوانسته به حریف ژاپنی اش گل بزند. بازی فوق‌العاده حساسیت داشت. ما در حالی که جام را هم واگذار کرده بودیم فرهنگ ناب اسلامی و ایرانی مان را نشان دادیم و تماشاگران عزیز ما بسیار محترم‌مانه و معقول برخورد کردند.

## آیا از این به بعد شرایط به سمت و سویی خواهد رفت که منع حضور بانوان در استادیوم‌ها برداشته خواهد شد؟

اعتقاد دارم با این شرایط مسئولان بهتر می‌توانند تصمیم‌گیری کنند که آیا بانوان می‌توانند در بازی‌های بعدی هم در استادیوم‌ها حضور داشته باشند یا خیر. تصمیم‌گیری نهایی با آنها است. وقت آن رسیده که به دنیا نشان دهیم که ما نه مخالف آزادی هستیم، نه مخالف حضور زنان در جامعه و نه به دنبال آن که حق و حقوق زنان را نادیده بگیریم. ما در عمل نشان دادیم که چنین آمادگی‌ای را داریم اما باز هم تاکید می‌کنم که تصمیم‌گیری نهایی در این

## اجتماعی این رفتار را نوعی تبعیض خوانده‌اند و تاکید دارند اگر قرار است مجوزی برای حضور بانوان در استادیوم‌ها صادر شود نباید تنها عده‌ای خاص و شناخته‌شده از این امتیاز بهره‌مند باشند.

چون می‌خواستیم فضا را ارزیابی کنیم. ببینیم آیا مشکلی پیش می‌آید اگر بانوان ما در کنار آقایان بازی‌ها را ببینند؟ از همکاران فدراسیون و خانواده بازیکنان تیم ملی و برخی باشگاه‌ها و به طور کلی افرادی که می‌شناختیم بانوانی دعوت شدند که بازی را از نزدیک ببینند. به هر حال ما قصد داشتیم بعد از بازی با بولیوی از این عزیزان پرسیم که چه مشکلاتی از نظرشان وجود داشته که بتوانیم در دفعات بعدی این مشکلات را مرتفع کنیم یا در مقام فرهنگ‌سازی در زمینه برخی مشکلات قدم‌های جدی برداریم.

## روند آماده‌سازی استادیوم هم یکی از موضوعاتی بود که به نظر می‌رسید مورد تاکید قرار گرفت.

به ما گفتند زیرساخت‌های شما آماده نیست. از سرویس‌های بهداشتی تا مساله تغذیه و حتی رفت و آمد بانوان همه اینها مسائلی است که باید برایش تدبیر کنید. از طرف وزارت ورزش به‌خصوص شخص آقای وزیر و همچنین فدراسیون فوتبال تلاش شد چیزی حدود ۱۴ میلیارد تومان برای برطرف کردن مشکلاتی که خدمت‌تان عرض کردم، هزینه شود. استادیوم یک بار دیگر بازسازی شد. بنابراین ما زیرساخت‌ها را آماده کردیم تا به مسئولان اعلام کنیم که آماده‌ایم. آماده‌ایم تا میزبان بانوان هم باشیم. باقی موارد دیگر به ما مربوط نمی‌شود. اینکه چه تصمیمی به سود نظام است را ما نباید تعیین می‌کردیم. فدراسیون فوتبال اعلام کرد که ما در این زمینه با الزاماتی مواجه هستیم و از طرفی این آمادگی را داریم که میزبان بانوان باشیم. از طرفی وزارت ورزش هم باید زیرساخت‌ها را فراهم می‌کند که در این خصوص هزینه قابل توجهی هم داشت و ما را در این زمینه به استانداردهای جهانی رساند.

## برای بازی ایران\_بولیوی چه اقداماتی

می‌کردیم. می‌گفتیم نگاه ما به انسان تکاملی است و دوست نداریم که مسائلی پیش بیاید که ایمان افراد مورد آسیب قرار بگیرد. فوتبال برای هدف نیست همان طور که به طور کلی ورزش برای ما هدف نیست بلکه وسیله است؛ وسیله‌ای برای بهتر و سالم زندگی کردن. بنابراین ما هرگز نمی‌پذیریم که این وسیله کاربرد دیگری پیدا کند و خدای نکرده ایمان و اعتقاد افراد را زیر سوال ببرد.

## چرا یکبار به سیاست‌ها در زمینه حضور یا منع حضور بانوان در استادیوم‌ها تغییر پیدا کرد؟

به این دلیل که ممانعت‌ها از این مساله کم‌کم به تبلیغات گسترده‌ای علیه نظام و مملکت ما تبدیل شد و ما نمی‌توانستیم نسبت به توطئه معاندین نظام مان بی‌تفاوت باشیم و به آنها پنهانی بدهیم تا از طریق چنین مساله‌ای به تخریب اعتقادات مذهبی ما بپردازند. باید بهانه تخریب را از آنها می‌گرفتیم. چون آنها با موج تبلیغات گسترده‌ای که در این زمینه به راه انداخته بودند سعی داشتند اجازه ندهند اسلام به بسیاری از نقاط جهان صادر شود و پیام روشنی بخش و الهام بخش قرآن به گوش مردم جهان برسد. هر جا برایشان مقدور بود از این مساله (منع حضور زنان در ورزشگاه‌ها) به عنوان عاملی برای زیر سوال بردن مسائل مذهبی استفاده می‌کردند و به دروغ مدعی می‌شدند که نظام ما اساساً برای حقوق بشر و رعایت حقوق زنان اهمیتی قائل نیست. بنابراین ادامه این فضا باعث می‌شد تا هزینه‌های سنگینی از لحاظ معنوی به ما تحمیل شود. به همین دلیل مسئولان ما که حفظ نظام را واجب و اجابت می‌دانستند تصمیم گرفتند اجازه بدهند بانوان بتوانند به ورزشگاه بروند. در بازی تیم ملی فوتبال کشورمان برابر بولیوی این اتفاق رخ داد. البته تدابیری در این زمینه انجام شد. ما در مرحله اول به صورت انتخابی دست به این کار زدیم و فضا را برای ورود عموم بانوان باز نگذاشتیم.

## اتفاق یکی از مواردی که این روزها مورد انتقاد بسیاری از کاربران در شبکه‌های اجتماعی قرار گرفته همین مساله انتخابی بودن تماشاگران است. بسیاری از بانوان در شبکه‌های



عکس مربوط به دورانی است که زمان آبادی در کابینه دادگان بود و تاج به صورت ملایم منتقد این فدراسیون بود



به نظر می‌رسد کشاکش بین وزارت ورزش و فدراسیون فوتبال بر سر استعفای تاج ادامه داشته باشد



زمینه با مسئولان است.

## با این حال به نظر نمی‌رسد که موضوع حضور بانوان در استادیوم‌ها به همین راحتی به صدور مجوز منجر شود.

ما اساس کارمان این است که ببینیم در یک نظام اخلاقی و ارزشی چه کاری مورد رضایت خداوند است. اگر می‌بینید در برخی زمینه‌ها مسئولان ما مخالفت‌هایی می‌کنند تردید نداشته باشید که رضایت خداوند در چه اول مدنظر قرار گرفته شده. مسئولان نظام در مورد حجاب هم که عده‌ای تصور می‌کنند با ترویج بدحجابی می‌توانند تفکرات غیراسلامی‌شان را نهادینه کنند هم نشان داده‌اند که با هیچ‌کس تعارف یا شوخی ندارند و هیچ‌کس در جامعه اسلامی حق ندارد قوانین شرع را زیر سوال ببرد یا به این مسائل بی‌توجه باشد. ما جمع نشدیم که مصلحت خودمان را در نظر بگیریم یا سلیقه‌های فردی مان را به دیگران دیکته کنیم، بلکه همه ما جمع شدیم تا کاری را انجام دهیم که خداپسندانه باشد. رئیس فدراسیون فوتبال یک جانباز است. معاون ایشان جانباز است و در دوران دفاع مقدس شیمیایی شده. نفر بعدی همین طور. یعنی در راس فدراسیون افرادی حضور دارند که رضایت خداوند برایشان از هر چیز دیگری مهم‌تر است. طبیعی است که همه ما به دنبال چنین مسأله‌ای باشیم. ما در مورد حضور بانوان در استادیوم‌ها تصور می‌کنیم که هر یک از این عزیزان انگار جزو خانواده خود ما هستند. بی‌تردید اگر محل نامناسی وجود داشته باشد هیچ‌یک از ما اجازه نمی‌دهیم که بانوان با شخصیت و گرمی ما در آن محل حضور داشته باشند یا خدای نکرده کسی بخواهد به آنها بی‌احترامی کند. ما برای بانوان مان اهمیت و جایگاه بسیار والایی قائل هستیم.

## در نهایت این مسأله چطور قرار است به نتیجه برسد؟

ما وظیفه داریم بر اساس دستور مقامات نظام و رهبر عزیزمان عمل کنیم.

## آقای زمان آبادی! موضوع دیگری که این روزها در باره فوتبال مطرح شده بحث ادامه حضور آقای تاج در فدراسیون فوتبال است. نظر شما در این زمینه چیست؟

کنفدراسیون فوتبال آسیا و فیفا به هیچ وجه نمی‌پذیرند که دخالتی از سوی دولت یا شخص ثالث در امور فدراسیون انجام شود. آنها اعتقاد دارند اساسنامه فدراسیون فوتبال اجازه نمی‌دهد که مقام‌های سیاسی یا هر شخص دیگری که شخص ثالث نامیده می‌شود در امور مربوط به فدراسیون فوتبال دخالت کند.

## اما آقای تاج در حالی به کار خود ادامه داد و در پست ریاست باقی ماند که بازنشسته بود و بهتر بود در آن بخش نیز از قانون تبعیت می‌کرد.

واقعیت این است که بنده اعتقاد دارم ادامه کار آقای تاج

واقعا مشکلی پیش نمی‌آورد و بهترین انتخاب را انجام داد. او باید به فعالیت خودش ادامه دهد. البته ایشان طبق قانون عمل کرده است. به این دلیل که ایشان جانباز است و هر جانبازی می‌تواند طبق قانون درخواست کند که طبق ماده ۶۱ یک بار دیگر بازگشت به کار داشته باشد. این قانع کننده است و اگر خواهیم طبق قانون رفتار کنیم نباید آقای تاج را به این خاطر سرزنش کنیم. او می‌توانست چنین درخواستی داشته باشد. هر چند بنده خبر دارم که ایشان خیلی تمایلی نداشت که در فوتبال بماند.

## به چه دلیل این را می‌گویید؟

شاید با توجه به شرایط جسمی و بیماری‌ای که دارد و فشار کاری سنگینی که روی دوش خود احساس می‌کند.

## به طور کلی شما موافق و حامی ایشان هستید.

بله. واقعیت این است که این گروهی که در راس هرم مدیریتی فدراسیون فوتبال قرار گرفته‌اند به واقع فوتبال ایران را سر بلند کرده‌اند.

## بیشتر توضیح می‌دهید؟

تیم ملی فوتبال ما در جام جهانی خوش درخشید و توانست مقابل بزرگ‌ترین تیم‌های حال حاضر جهان خودی نشان دهد و نتایج بسیار خوبی مقابل شان کسب کند. تیم فوتبال ساحلی ما قهرمان بین قاره‌ای شده است. بانوان ما قهرمان آسیا شدند و نتایج بسیار خوبی کسب کردند. چرا باید این بساط را به هم بزنییم؟ یک انتقادی به این قانون منع فعالیت بازنشسته‌ها وجود دارد.

## چه انتقادی؟

این قانون در ورزش جواب نمی‌دهد. به این دلیل که افراد در سن بالا اتفاقاً به یک مرز قابل قبولی می‌رسند که شما احساس می‌کنید کاملاً برای تصمیم‌گیری و مدیریت یک مجموعه آمادگی و صلاحیت و تجربه کافی دارند. این مدیران می‌توانند به خوبی ورزش را اداره کنند.

## یکی از نقدهای جدی به مدیریت فعلی فوتبال این است که نتوانسته تحولی جدی در فوتبال ایران رقم بزند. آیا آقای تاج در ادامه کار خود می‌تواند شرایط فوتبال ایران را تغییر دهد؟

آقای تاج باید در فدراسیون فوتبال باقی بماند و اهداف خودش را دنبال کند تا فوتبال شرایط بهتری را هم از این به بعد تجربه کند. من فکر می‌کنم تاج نه به خاطر خودش بلکه به خاطر شرایط فوتبال ایران ترجیح داد در فدراسیون بماند. ما ۱۸ تیم ملی داریم. تاکنون امکاناتی ایجاد شده و شما دیدید که تمام نمایندگان فوتبال جهان به تهران آمدند. این بی‌سابقه است. شیخ سلیمان و اینفانتینو بی‌جهت جایی نمی‌روند. با اینکه یک بازی آسیایی در جریان بود شما می‌بینید که رئیس فیفا هم به تهران می‌آید. اینها در طول یک سال ایشان دوبار به ایران می‌آید. اینها موقعیت‌های بزرگی است. این شرایط را به راحتی نباید از دست بدهیم. نباید بلایی که بر سر هاشمی طبا آوردیم بر سر آقای تاج بیآوریم. البته خوشحالم که ایشان ماندنی شده‌اند. اما اگر به خاطر داشته باشید در موضوع آقای هاشمی طبا هم آقایان با برخورد‌های سنجیده‌شان باعث شدند ما از کمیته المپیک جهانی و عضو شدن هاشمی طبا در این کمیته مهم جهانی محروم شویم. مدیریت فوتبال نباید به هم بخورد.





## لاریجانی؛ نقطه، سرخط

آی‌آرئیس مجلس رویکرد خود را درباره دولت تغییر داده است؟

توسط مجلس رد شد و سپس با اصلاحاتی به تصویب رسید اما در این لایحه بحث برانگیز که عده‌ای بخشی از تجمعات اخیر دی‌ماه را هم به آن نسبت می‌دهند، با واکنش منفی دولتی‌ها روبه‌رو شد. علی‌الخصوص نوبخت، سخنگوی دولت که گفت مجلس دارد وقت تلف می‌کند. او بیان کرد: «عدم رای به کلیات بودجه باعث ائتلاف ۷۲ ساعته وقت می‌شود. (اشاره به مهلت اصلاح و تایید دوباره بودجه)». اظهاراتی که البته مجلسی‌ها آن را نیش‌دیند و بسیار هم بر آن خرده گرفتند، چرا که معتقد بودند اینکه بعد از رد کلیات بودجه در ۷۲ ساعت با اصلاحات، حاضر به تصویب آن می‌شوند خود یک لطف به دولت است. لایحه بودجه برخی نقاط و زاویه‌های موجود بین روحانی به عنوان رئیس قوه مجریه و لاریجانی به عنوان رئیس قوه مقننه را آشکار ساخت. نشان به آن نشان که بعد از اصلاحات لایحه و تصویب آن در مجلس، نه تنها اختلاف دولت و مجلس ختم به خیر نشد، بلکه به اوج خود رسید. جدل لفظی دولتی‌ها و مجلسی‌ها بعد از اصلاحات بودجه، حالا وارد فاز تازه‌تری شده، فاز تازه‌تری که با توثیق معاون رئیس جمهوری کلید خورد؛ توثیق جمشید انصاری... که نوشته بود: «امروز کمیسیون تلفیق و مجلس به بهانه تصویب بودجه میدان دار تغییر قوانین کشور شده و همه چیز را تغییر داده‌اند،» معلوم بود که یک چنین توثیقی می‌تواند به منزله به صادر آمدن ناقوس جدل میان بهارستان و پاسور باشد... و اتفاقاً چنین هم شد و تک (انصاری) با پاتک اعضای هیئت‌رئیس مجلس از جمله علی لاریجانی همراه شد. البته ابتدا بهروز نعمتی، عضو هیات‌رئیس مجلس که حساسی از توثیق آقای معاون شاکي شده بود به صحبت پرداخت. او از اقدام انصاری با عنوان توثیق پراکنی یاد کرد و گفت: یکی از معاونان رئیس جمهور با توثیق پراکنی، اقتدار و جایگاه مجلس را خدشه‌دار کرده است. این موضوعات کم‌ارزش‌تر از این است که یک معاون رئیس جمهور چنین سخن بگوید. بحث به اینجا که رسید علی لاریجانی نیز در اقدامی بی‌سابقه هم لایحه بودجه را زیر سؤال برد و هم اینکه گفت معاونان رئیس جمهور با صحبت‌هایشان، جامعه را به هم می‌ریزند؛ یک اظهار نظر خیلی صریح. از آن روز تا کنون علی لاریجانی چندان همراه با حسن روحانی دیده نشده؛ یا سکوت کرده یا همراه مخالفان بوده است. اتفاق عجیبی است: علی لاریجانی با آن محافظه‌کاری منحصر به فرد خود حتماً تصمیمات مهمی گرفته که این چنین تغییر موضع داده است. او دیگر در ائتلاف با روحانی نیست. این را می‌توان به راحتی حدس زد.

آنچه این روزها بر حسن روحانی می‌گذرد از یک زاویه متفاوت سیاسی هم قابل بررسی است. آنجا که علی لاریجانی هم در قاب تحلیل جای می‌گیرد و از این منظر ماجرا بررسی می‌شود که نقش علی لاریجانی در پیدایش وضعیت فعلی حسن روحانی چیست؟ خیلی‌ها می‌گویند او یک شیفت‌سیسی انجام داده و دیگر در آن نسبت سابق با حسن روحانی نیست. رفتار او این را تقویت می‌کند که ظن پایان رفاقت سیاسی رئیس مجلس و رئیس جمهور را تقویت کرده یا حداقل این روابط قرار نیست همانند گذشته در صلح مطلق بگذرد. گفته می‌شد علی لاریجانی مانع سوال از رئیس جمهور است؛ می‌گفتند یک تنه در برابر طرح سوال از رئیس جمهور ایستاده و اجازه نمی‌دهد طرح سوال از آقای روحانی به صحن علنی مجلس شورای اسلامی برسد و حتی اجازه نمی‌دهد این سوال‌ها به کمیسیون‌های تخصصی برود اما حالا او چند روز قبل از پشت تریبون مجلس گفت که کسی مانع طرح سوال از رئیس جمهور نیست. آخرش هم سوال از رئیس جمهور انجام شد، لاریجانی هم ایستاد و نگاه کرد. موضع گیری چند روز گذشته می‌تواند یک پیام جدید را به فضای سیاسی کشور مخابره کند؛ رئیس مجلس دوست ندارد برخی ضعف‌های دولت را به پای خود بنویسد و بر همین اساس نیز علاقه‌ای برای ممانعت از رد لایحه بودجه دولت که در نوع خود نخستین بار در تاریخ انقلاب رخ می‌داد از خود نشان داد. با این توصیف به نظر می‌رسد سرنوشته دولت رفته‌رفته به تهیایی ختم می‌شود. مدتی است که اصلاح‌طلبان عبور از روحانی را کلید زده‌اند و حالا زمره‌هایی از رویگردانی لاریجانی و طیف سیاسی منتسب به وی از رئیس جمهور نیز به گوش می‌رسد. همین چند وقت پیش روزنامه اصلاح‌طلب آفتاب یزدنیز نوشته بود: تا به حال علی لاریجانی را این طور روبه‌روی دولت ندیده بودیم؛ برافروخته و با زبان کنایه. آدم را یاد دوران احمدی‌نژاد و آن یکشبه‌ای می‌انداخت که خطاب به «احمدی‌نژاد» گفت شئونات مجلس را زیر سؤال بردید... اما رابطه حسن روحانی و علی لاریجانی اصلاً در این اشل قابل تصور نبود... ولی حالا لاریجانی گوشه‌چشمی از کنایه‌هایش را هم نثار دولت دوازدهم می‌کند. چند روز گذشته اوج این موضوع بود زمانی که رئیس مجلس گفت: «ماگر لایحه‌ای که دولت به مجلس ارائه کرد، خیلی منتق بود که توقع درازند ما همان را تصویب کنیم؟ چرا برخی با صحبت‌هایشان، جامعه را به هم می‌ریزند؟» ناگفته پیداست که این چنین تغییر موضع داده است. او دیگر در ائتلاف است؛ لایحه‌ای که برای نخستین بار در تاریخ انقلاب کلیات

روحانی به حمایت اصولگرایان تلاش کردند. «خود» و «دیگر» برای تحلیل شرایط سازمان رای حسن روحانی با خط‌کش اصلاح‌طلب و اصولگرا از یکدیگر جدا نمی‌شدند. اصلاح‌طلبانی که در خرداد ۹۲ بر آن شدند که در لحظات تاریخی و تغییر تاریخی غایب ماجرا نباشند حامی حسن روحانی شدند و او را تنها گزیننه خود دانستند، حتی اگر به کنایه می‌گفتند: «چاره‌ای جز حمایت از روحانی نداریم.» اجازه بدهید یک تعبیر دیگر درباره حسن روحانی به کار ببریم: «او اقتضای زمانه و دوران ما شده بود.» اما حالا همه چیز تغییر کرده است؛ همان دکتر ولایتی که آنچنان رخ‌به‌رخ سعید جلیلی شده بود و ناباورانه به او درس دیپلماسی می‌داد، صریح و روشن می‌گوید: «در ماجرای برجام نان و آب مردم را به برجام گره زدند و همه جای کشور تعطیل بود. رهبر انقلاب درباره همه اینها بارها تذکر دادند و گفتند از مقامات آمریکایی تضمین مکتوب بگیرید اما متأسفانه این کار توسط مسئولان کشور انجام نشد. در سال ۸۲ نیز عده‌ای مانند زمان امضای برجام عجله داشتند. سال ۸۲ که همه صنعت هسته‌ای متوقف شد هم‌زمان با حمله آمریکا به عراق بود که عده‌ای در داخل با جنگ روحانی یادقاع روحانی می‌گفتند حمله آمریکا نزدیک است و تعجیل کردند. در ماجرای برجام هم با پمپاژ یاس و ناامیدی در جامعه گفتند که برای رفع مشکلات باید مذاکره کنیم.» ترامپ که آمد همه چیز تغییر کرد. او به راحتی برجام را پاره کرد. دولت بی‌پروژه شد. روحانی به هر طرف که نگاه کرد خودش مانده بود و برجامی که حتی اروپایی‌ها هم در باطن چندان دیگر اعتباری برایش قائل نبودند. حتی محمدجواد ظریف که حسن روحانی روزی در مورد او می‌گفت من برنده‌ها را آورده‌ام و اینها کسانی هستند که نامشان اعتبار است نیز نتوانست در سفرهای پیاپی‌اش برجام را مثل سابق آب حیات دهد. این چنین است که سیدعباس عراقچی از بستری شدن برجام در آی‌سی‌یو سخن می‌گوید و اندکی آن سوتر از او وزیر اطلاعات می‌گوید برجام به مویی بند است. حسن روحانی روزهای غیر منتظره‌ای را سپری می‌کند. او انتظارش را نداشت حالا باید منتظر ماند و دید او برای آینده چه برنامه‌ای دارد؛ آن هم در شرایطی که هم در سطح سیاست و هم در طبقات رها شده است.

را رها شده می‌بیند و طبقه بورژوا همه ترو توش را در خطر می‌بیند. او دیگر برای طبقات چندان جذابیتی ندارد.

### انتخاب عجیب

وقتی که حسن روحانی در دوران باراک اوباما رئیس جمهور شد، اصلاً همه حرفش این بود که می‌تواند سیاست خارجی را محور اصلی کند و همه مشکلات کشور را در تمام سطوح حل کند. این پروژه حسن روحانی بود و با همین ایده‌راست و چپ‌سیاست ایران را به هم پیوند داد و از این «باهم‌بودگی» یک سازمان رای منحصر به فرد به وجود آورد. اگر چه در سطح نخست تحلیل این گونه به نظر می‌رسید که سازمان رای سیاسی حسن روحانی در میان اصلاح‌طلبان احاطه شده بود، اما در وجهی دیگر آیا این طبقات از حسن روحانی راضی هستند؟ عباس عبدی در مورد نوع نگاه طبقه متوسط به روحانی در آستانه انتخابات ۹۶ می‌گوید: «طبقه متوسط در دولت احمدی‌نژاد به طور جدی لطمه خورد. هم به لحاظ روانی، فرهنگی و تبلیغی و هم به لحاظ موقعیت اقتصادی‌شان. اما این لطمه خوردن در دولت آقای روحانی متوقف شده است. ضمن اینکه فراموش نکنیم به خصوص در دو، سه سال آخر دولت احمدی‌نژاد رشد منفی اقتصادی هم داشتیم که به همه لطمه زد و بیشتر از همه ممکن است به این طبقه لطمه زده باشد. بنابراین فکر نمی‌کنم طبقه متوسط لطمه خاصی از این دولت خورده باشد. ضمن اینکه منافع هم برای خودش داشته یا حس کرده‌اند که یک مقدار به جایگاه قبلی‌شان برمی‌گردند و یک مقدار به برخی مسائل آنان ارزش گذشته می‌شود که برای آنها مهم است. مثلاً آزادی رسانه، دسترسی به فضای مجازی یا عقلانیت در اقتصاد و سیاست، به خصوص رفت و آمد با جهانیان از نکاتی است که مورد اهمیت این طبقه بوده و با یقین می‌توان گفت که حس‌شان نسبت به دوره هشت‌ساله احمدی‌نژاد در مورد جایگاه طبقه متوسط، بهتر شده است.»

و محصول آن نوع از مذاکرات در دوران احمدی‌نژاد را فقر و تنگدستی و ایستادن چرخ کارخانجات عنوان کرد. اقتصاد و سیاست خارجی را به هم پیوند داد تا مردم و طبقه پایین هم‌رازی شوند و او را بلند راه بدانند. آیا این طبقات از حسن روحانی راضی هستند؟ عباس عبدی در مورد نوع نگاه طبقه متوسط به روحانی در آستانه انتخابات ۹۶ می‌گوید: «طبقه متوسط در دولت احمدی‌نژاد به طور جدی لطمه خورد. هم به لحاظ روانی، فرهنگی و تبلیغی و هم به لحاظ موقعیت اقتصادی‌شان. اما این لطمه خوردن در دولت آقای روحانی متوقف شده است. ضمن اینکه فراموش نکنیم به خصوص در دو، سه سال آخر دولت احمدی‌نژاد رشد منفی اقتصادی هم داشتیم که به همه لطمه زد و بیشتر از همه ممکن است به این طبقه لطمه زده باشد. بنابراین فکر نمی‌کنم طبقه متوسط لطمه خاصی از این دولت خورده باشد. ضمن اینکه منافع هم برای خودش داشته یا حس کرده‌اند که یک مقدار به جایگاه قبلی‌شان برمی‌گردند و یک مقدار به برخی مسائل آنان ارزش گذشته می‌شود که برای آنها مهم است. مثلاً آزادی رسانه، دسترسی به فضای مجازی یا عقلانیت در اقتصاد و سیاست، به خصوص رفت و آمد با جهانیان از نکاتی است که مورد اهمیت این طبقه بوده و با یقین می‌توان گفت که حس‌شان نسبت به دوره هشت‌ساله احمدی‌نژاد در مورد جایگاه طبقه متوسط، بهتر شده است.»

اما این حرف امروز نیست. اکنون در طبقات اجتماعی اوضاع تغییر کرده است. طبقه فقیر که شرایط برایش سخت‌تر شده، نگاه چندان مثبتی به حسن روحانی ندارد. طبقه متوسط خواسته‌های خود

## دولت بازسازی شود

آیا دولت روحانی می‌تواند دوره جدیدی از اصلاحات را درون خود آغاز کند؟

مصطفی صادقی

دبیر تحریریه



می‌گوید همه چیز از دی‌سال گذشته تغییر کرده، آن هم در تریبونی که قرار بود به سوالات نمایندگان مجلس پاسخ دهد.

نه افشاگری کرد و نه عصبانی شد. پاسخ‌های کلی داد؛ آن قدر کلی که از پنج سوال، ۴ سوال قانع‌کننده ارزیابی نشد. می‌گویند او یک نطق جنجالی داشته اما از بیان آن صرف نظر کرده، هر چه هست او یک روحانی آرام بود در صبح روز سه‌شنبه.

ابتدا گفتند سوال به قوه قضاییه ارسال می‌شود حالا اما علی لاریجانی تکلیف را یکسره کرده و گفته همین جا اجرا تمام است.

جلسه سخت روحانی در مجلس تمام شد اما سخنی‌های او گویا تمام نشده است. همه چیز عوض شده، از جمله خود روحانی. باید آینده او را پیش‌بینی کرد. او از این پس چگونه رئیس جمهوری خواهد بود؟ هم برای مردم و هم برای سیاستمداران.

روحانی اول باید به سال‌های قبل بازگردیم به انتخابات ۹۲. در بحث طبقات اجتماعی می‌توان این گونه گفت که وقتی حسن روحانی عنوان کرد که «من سرهنگ نیستم» طبقه متوسط و روشنفکران را دلخوش به توسعه سیاسی کرد و وقتی خطاب به عابدینی مجری گفت وگوی ویژه خبری توصیه کرد تا بیانیته سعدآباد را «سه‌بار بخواند» و بعد از آن همتا با دکتر ولایتی شد

# استعفای روحانی؟ هرگز

گفت و گو با معاون سیاسی دفتر رئیس جمهور در باره روحانی، برجام، سیاست داخلی و پشت پرده ریاست جمهوری



مصطفی صادقی  
دبیر تحریریه

**آقای دکتر! برای شروع گفت و گو بفرمایید که چطور شد به معاونت سیاسی دفتر رئیس جمهور امید، پیشنهاد شما و وزارت خارجه بود یا دفتر رئیس جمهوری؟**

پیشنهاد من که قطعا نبود. وقتی آقای دکتر واعظی این جا به عنوان رئیس دفتر تشریف آوردند، قرار بر این شد که آقای دکتر ابوطالبی به عنوان مشاور رئیس جمهور منصوب شود. دکتر ابوطالبی قبل از بنده این جا بودند و زحمات زیادی کشیدند. ایشان از دیپلمات‌های بسیار با سابقه ما در وزارت خارجه هستند. در این چند سال هم که در دفتر رئیس جمهور بودند، خدمات بسیار زیادی داشتند و الان هم به عنوان مشاور رئیس جمهور مشغول و اثرگذار هستند. به هر حال فردی باید برای پست معاون سیاسی دفتر رئیس جمهور انتخاب می‌شد. در این مورد آقای دکتر واعظی با افراد مختلفی مشورت کردند؛ از جمله با آقای دکتر ظریف. اسامی چند نفر از داخل وزارت خارجه برای این پست مطرح شده بود. یک نفر از آن چند نفر، بنده بودم. خود من در ابتدا خبر نداشتم، ولی طبیعتا در جریان قرار گرفتم. آقای واعظی خودشان وزارت خارجه‌ای هستند. سال‌ها ما از نزدیک با یکدیگر کار کردیم. البته حوزه‌ای که ایشان بودند با حوزه‌ای که من در وزارت خارجه بودم، متفاوت بود. من عمده کارم را در بخش بین الملل بودم و ایشان در بخش سیاسی بود. بعد که معاون اقتصادی شدند، من دستیار آقای خرازی، وزیر بودم. ولی هرچه بود ارتباط نزدیک کاری با هم داشتیم و شناخت وجود داشت. نهایتا ایشان با آقای رئیس جمهور و آقای ظریف مشورت کردند و به من پیشنهاد کردند و چون نیاز بود، قرار شد ما این جا کمک کنیم.

**آقای دکتر ظریف مقاومتی نکردند که شما را از دست ندهند؟**

سال‌ها با آقای دکتر ظریف از نزدیک کار می‌کردیم. از زمان دانشجویی با هم بودیم، در این چند سال برجام هم خیلی نزدیک‌تر با هم کار کردیم. بالاخره صحبت‌هایی بین آقای ظریف و آقای واعظی گذشت که من از جزئیاتش خبر ندارم. شاید فکر کردند کسی که در وزارت خارجه بوده، می‌تواند در این سمت کمک وزارت خارجه هم باشد. این که چه گفت و گو‌هایی بینشان رد و بدل شد، حقیقتش نه می‌دانم و نه کنجکاو می‌کردم.

**آقای دکتر ظریف را هنوز می‌بینید؟**

بله، زیاد، بعضی اوقات جلساتی این جا داریم. هفته‌ای یک بار شورای اطلاع رسانی دولت است و آقای دکتر ظریف هم عضو هستند، بنده هم هستم. غیر از آن هم بستگی به موضوعات دارد. بعضی مواقع من به وزارت خارجه می‌روم و جلسه داریم. بعضی اوقات هم دوستان این جا می‌آیند.

**- یعنی روابط آنچنان کم نشده است.**

به صورت روزمره نیست. قبلا با آقای دکتر ظریف تقریبا روزانه جلسات متعددی داشتیم. ولی حالا بستگی به موضوع و جنس کار دارد. ولی ارتباطات مان هنوز نزدیک است.

**آقای دکتر! معاون سیاسی دفتر رئیس جمهور دقیقا چه مسئولیتی دارد؟**



# گفت‌وگوی ویژه



**آقای دکتر روحانی در طول ۴۰ سال گذشته در مسئولیت‌های مختلف و در بالاترین سطوح مدیریتی در کشور بوده‌اند. ایشان ۱۶ سال دبیر شورای امنیت ملی بودند، چند دوره در مجلس بودند؛ هم به عنوان معاون رئیس مجلس، هم رئیس کمیسیون سیاست خارجی و در مباحث مختلف در جنگ مسئولیت خطیری داشتند**

دارند. مثلاً در بحث برجام ایشان چندین سال به عنوان دبیر شورای امنیت مذاکره‌کننده ما بودند و جزئیات قضایایرامی‌داندند که چیست. وقتی مادر برجام موضوعی را با ایشان مطرح می‌کردیم، به ندرت پیش می‌آمد که مطلب نویی بود که به ایشان باید توضیح می‌دادیم برای این که ایشان در جریان قرار بگیرد. تا ما مطرح می‌کردیم، ایشان سابقه کار را داشت، نظر داشت روی قضیه و مسلط بود. در عین حال ایشان بسیار اهل مشورت هستند. من در جلسات متعددی بودم که ایشان می‌گفتند جمع نظر دهد. گاهی این جمع از وزرا هستند، از معاونان وزرا هستند، بستگی به موضوعش دارد. نهایتاً بعد از شنیدن تمام مطالبی که مطرح می‌شد، ایشان جمع‌بندی می‌کردند. حالا این جمع‌بندی ممکن بود با نظری که من بدهم در آن جلسه مثلاً متفاوت باشد، ولی این که ایشان این فرصت را می‌دهند که شرکت‌کنندگان در جلسات نظرآنها را مطرح کنند، این واقعا جاری و ساری است. یعنی ما به کرات می‌بینیم و این نشان‌دهنده این است که ایشان اهل مشورت هستند و نهایتاً بر اساس نظر جمع حرکت می‌کنند. این به نظر من خصوصیت خیلی خوبی است که کسی در عین این که اشراف داشته باشد به خیلی از موضوعاتی که در کشور می‌گذرد، در عین حال اجازه دهد که نظرات افراد مطرح شود و نهایتاً یک جمع‌بندی صورت بگیرد.

## **آقای دکتر! سخنرانی‌های آقای رئیس‌جمهور را چه کسی می‌نویسد؟**

بستگی دارد این سخنرانی برای کجا باشد. اگر مثلاً سخنرانی ایشان در سازمان ملل باشد، طبیعی است که ما بر نظرات کارشناسی وزارت خارجه تکیه می‌کنیم. به طور مثال برای سخنرانی ایشان در مجمع عمومی امسال پیش‌نویس اولیه‌ای در مشورت با ما تهیه شد. من به وزارت خارجه رفتم و آن جلسه گذاشتیم که چه موضوعاتی خوب است در سخنرانی ایشان مطرح شود. آن‌جا نظرات خوبی مطرح شد، پیش‌نویس اولیه‌ای از آن‌جا آمد و ما روی آن کار کردیم. خود من یک مقداری کار کردم و دوستانی که به ما مشورت می‌دادند روی نطق کار کردند و نهایتاً نظرات به ایشان منتقل شد. طبیعتاً خود آقای دکتر روحانی هم صاحب‌نظر هستند و نظرات اصلاحی داشتند که اعمال شود در نهایت تبدیل به سخنرانی مجمع عمومی شد. حالا این بُعد خارجی‌اش است؛ در حوزه داخلی هم همینطور است. مثلاً اگر ایشان در یک موضوع نظرات صاحب‌نظران اقتصادی را می‌گیریم و منتی را آماده می‌کنیم، همان سبوری را که در ارتباط با سیاست خارجی عرض کردم طی می‌شود تا این که سخنرانی برای ارائه آماده شود. البته یک نکته‌ای را هم باید عرض

به آقای ظریف می‌رسانم. در واقع لزوماً از طریق دفتر وزیر خارجه انجام نمی‌شد. این‌جا هم همینطور است؛ کارهایی که عادی و اداری است، طبیعتاً از کانال ما انجام می‌شود. برای همین بود که عرض کردم چشم و گوش خیلی تعبیر مناسبی نیست، ولی طبیعتاً چون کارهایی که برای دفتر رئیس‌جمهور آماده می‌شود یا کارهایی که از طریق ایشان ارجاع می‌شود از این کانال رد می‌شود، مادر خیلی از جریانات قرار می‌گیریم.

## **آیا تا کنون خواسته‌اید مراعات کنید و یک موضوعی را به اطلاع رئیس‌جمهور نرسانید؟**

شخصاً اعتقاد دارم که نسبت به کاری که می‌کنم باید خیلی صریح بود. من احساس می‌کنم در هر جایی که کار می‌کنم، باید خیلی صادقانه به مقام بالاتر از خودم گزارش کنم؛ البته به رعایت اصول اداری، ادب و نزاکت. اینها طبیعتاً در این کار نهفته است. فکر می‌کنم اگر من اطلاع‌رسانی نکنم، کم کاری کرده‌ام و آن مسئولیتی که دارم را به خوبی انجام نده‌ام. بنابراین هر موضوعی که فکر می‌کنم خوب است آقای رئیس‌جمهور مطلع باشند، گزارش می‌کنم. البته این ارتباط بعضی اوقات مستقیم است و بیشتر اوقات از طریق آقای واعظی است. به هر حال ما زیر مجموعه آقای دکتر واعظی هستیم و ایشان هم به دلیل ارتباطات نزدیکی که داریم، مطالبی که ما می‌فرستیم، ایشان هم ملاحظه می‌کنند و اگر نکته و نظری داشته باشند، وارد می‌کنند و نهایتاً به استحضار رئیس‌جمهور رسانده می‌شود. به صورت کلی من اعتقاد دارم نباید سانسور کنیم، یعنی باید ما اطلاع‌رسانی‌مان صادقانه و دقیق باشد. حالا این که چه تصمیمی گرفته می‌شود، دیگر بر اساس آن مصالحی است که آقای رئیس‌جمهور دارند. این که ایشان نسبت به مسائل کشور؛ چه در حوزه سیاست داخلی، چه در حوزه سیاست خارجی باید مطلع باشند، این به نظر من یک اصل است. من مطلع هستم که ایشان نسبت به مسائلی که در سیاست داخلی و سیاست خارجی می‌گذرد، اطلاعات کاملی دارند.

## **پس شما اهل سانسور نیستید؟**

ان‌شاءالله نه.

## **آقای روحانی واقعا چقدر اهل مشورت است؟**

آقای دکتر روحانی در طول ۴۰ سال گذشته در مسئولیت‌های مختلف و در بالاترین سطوح مدیریتی در کشور بوده‌اند. ایشان ۱۶ سال دبیر شورای امنیت ملی بودند، چند دوره در مجلس بودند؛ هم به عنوان معاون رئیس مجلس، هم رئیس کمیسیون سیاست خارجی و در مباحث مختلف در جنگ مسئولیت خطیری داشتند. بنابراین ایشان به امور مختلف تسلط

تمام کارهایی که رئیس‌جمهور انجام می‌دهد، از طریق دفتر انجام می‌شود. رئیس دفتر هم مشخص است کارش چیست. رئیس دفتر چند معاون دارد که یکی از آنها معاون سیاسی است. کار معاون سیاسی دو بخش است؛ یکی بخش داخلی و دیگری بخش خارجی. مطالبی که برای رویت رئیس‌جمهور آماده می‌شود، عمدتاً از کانال معاونت سیاسی می‌گذرد و بالعکس. یعنی اگر فرضاً کاری را رئیس‌جمهور برای انجام دستور دهد که انجام شود از این کانال انجام می‌شود. مثلاً اگر قرار باشد مکاتبه با وزارتخانه‌ای انجام شود، از این کانال است. اگر وزارتخانه‌ای نظری نسبت به موضوعی دارد (عمدتاً موضوع سیاسی) اینجا می‌آید. بعضاً لازم است مطالب خلاصه و یا پخته شود تا رئیس‌جمهور ملاحظه کنند و روی آن دستور دهند. در حقیقت کار به یک نحوی آماده‌سازی مطالبی است که ما فکر می‌کنیم خوب است آقای رئیس‌جمهور بدانند و یا بالعکس ایشان می‌خواهند روی یک مطلبی کار کارشناسی شود، دستور می‌دهند این کار انجام شود. حالا اگر موضوع داخلی باشد، ما بخش داخلی داریم و اگر موضوع خارجی باشد، بخش خارجی داریم.

## **شما آقای دکتر روحانی را چه قدر می‌پسندید؟**

بستگی دارد. بعضی جلسات به صورت منظم است که بنده هم حضور دارم و ایشان هم هستند. ولی در جلسات هیأت دولت من نیستیم. یا مثلاً دیروز جلسه‌ای در ارتباط با سفر استانی ایشان داشتیم، آن‌جا بنده هم بودم. در واقع به موضوع بستگی دارد. اگر لازم باشد، بنده هستم.

## **من حس می‌کنم شما یک جور چشم و گوش آقای رئیس‌جمهور برای ورودی اطلاعات هستید.**

فکر نمی‌کنم چشم و گوش تعبیر مناسبی باشد. چون بالاخره از جاهای مختلف به آقای رئیس‌جمهور اطلاعات می‌رسد. اینطور نیست که اینجا کانالیه شود. مثلاً اگر یک نفر بخواهد یک مطلبی را مستقیم به دست ایشان برساند، لزوماً نباید در کانال ما بیاید.

## **آیا این امکان‌پذیر است؟**

بله، ممکن است. بالاخره کسی از دوستان یا آشنایان باشد یا ممکن است یک نفر یک نامه‌ای داشته باشد و از طریق شخص واسطه در اختیار رئیس‌جمهور بگذارد. این اصلاً نه به ما ارتباطی پیدا می‌کند و نه ما در جریان قرار می‌گیریم. این طبیعی هم است و در وزارتخانه هم همینطور بود. من که معاون وزیر خارجه بودم، گاهی کسی به من می‌گفت، می‌توانی نامه‌ای را به آقای ظریف برسانی؟ من می‌گرفتم، بدون این که اصلاً بدانم چیست. البته چون اطمینان داشتم به آن شخص،



**اینکه می‌گویند واعظی افراد و کارها را سانسور می‌کند انصاف نیست**



کنم. شما ملاحظه کرده‌اید که آقای دکتر روحانی بعضی جاها از رو نمی خوانند، سخنرانی هایی که مثلا در مجمع عمومی است از رو خوانده می شود ولی در جاهای دیگر ایشان از رو قرائت نمی کنند. ما کار خودمان را برای تهیه سخنرانی رئیس جمهور انجام می دهیم اما نهایتا خود آقای رئیس جمهور تصمیم می گیرند که چقدر و چگونه از مطالب ما استفاده کنند.

**در مورد آقای دکتر روحانی از همان زمانی که به ریاست جمهوری آمدند حرف هایی مطرح است. ببخشید که صریح می پرسم؛ مثلاً می گویند آقای رئیس جمهور دیر سر کار می آید، یا اینکه زود می رود، روز تعطیل نمی آیند... واقعا آقای رئیس جمهور روحانی چه موقع می آیند، چه موقع می روند، در واقع چند ساعت در روز کار می کنند؟**

من هر روز ایشان رانمی بینم، ولی شاهد بوده‌ام که ایشان صبح زود آمده‌اند. یعنی جلسه‌ای ۸ صبح بوده، ایشان قبلش در دفترشان بودند. ساعت هشت که ما رفتیم، جلسه شروع شده است. بارها شاهد بودم که ساعت ۹:۳۰ شب که من از دفتر به سمت منزل می رفتم، ایشان هنوز در دفتر کارشان بودند. شاهد بودم که روز جمعه جلسه اضطراری گذاشته شده و ایشان در جلسه حاضر بودند. بنابراین این حرف‌ها، بی پایه و اساس است؛ اینکه مثلا ایشان دیر می آیند و زود می روند. بالاخره کشور باید اداره شود. نمی توان کشور را با چند ساعت کار در روز اداره کرد. یعنی اصلا قابل تصور نیست که رئیس جمهور بخواهند بر امور مسلط باشند و کارها را بخواهند مدیریت کنند آن هم با چهار ساعت کار در روز. اینها واقعا حرف های عجیب و غریب و بی پایه است. من مشاهدات خودم را گفتم، ولی چون من هر روز ایشان رانمی بینم، نمی توانم بگویم هر روز چه ساعتی می آیند و چه ساعتی می روند. اینها همه حاکی است که ایشان هیچ گاه از کار جدا نیستند و ساعت و روز هم مهم نیست. می دانم که در روزهای تعطیل با وزراتاماس تلفنی دارند و کارها را یادآوری یا پیگیری می کنند. بعضی از کارها که به ما رجوع می شود، مشخص است که در روز تعطیل دیده شده است. روز پنجشنبه عمدتا در سعدآباد مشغول کار هستند. در روز جمعه هم ایشان در منزل کار می کنند. مثلا فوریتی که یک نامه لازم داشته باشد یا یک نظری از ایشان لازم باشد که الان می بینند همان موقع هم دستور می دهند؛

که همینطور هم شد. لذا این که بگویند آقای واعظی کارها را اسان‌سور می کنند، واقعا دور از انصاف است.

**آقای دکتر! اصل ماجرا این است که برخی می گویند از موقعی که آقای دکتر واعظی تشریف آورده‌اند، اختیارات واقعی که آقای دکتر واعظی تشریف شده است. حتی گفته شد آقای دکتر واعظی تشریف کرده چون وزرای که آقای دکتر واعظی تشریف کرده را اهمیت ندادند. چقدر این مساله جدی است؟ آیا مادر دولت دو قطبی جهانگیری - واعظی داریم؟**

این به هیچ وجه درست نیست. من در جریان این مسائل هستم. یعنی هم خدمت آقای جهانگیری می رسم و روی مسائل مختلف صحبت می کنیم و هم با آقای واعظی به دلیل کاری نزدیک هستم. من می دانم که چه می گذرد. واقعا خیلی عجیب است که این بحث‌ها مطرح می شود. اینکه می گویند آقای واعظی یک طرف است و آقای دکتر جهانگیری یک طرف دیگر و اینها با همدیگر اختلاف نظر شدید دارند. یا اینکه می گویند در دوره دوم ریاست جمهوری دولت دوازدهم از موقعی که آقای واعظی آمده اینطور شده؛ واقعا اینطور نیست. البته ممکن است دو نفر در برخی موضوعات مختلف مثل هم فکر نکنند، ولی خط کشی کارها مشخص است. کار آقای دکتر واعظی مشخص است و خط کشی شده، بالاخره ایشان رئیس دفتر رئیس جمهور هستند. کار آقای دکتر جهانگیری هم مشخص است. ایشان معاون اول هستند، دولت و جلسات دولت را اداره می کنند. این که آقای واعظی آمده‌اند و رابطه خوبی در دولت وجود ندارد یا کانالیزه می کنند؛ واقعا این نظرات را بنده قاطعانه عرض می کنم که کاملا بی پایه است. این که حالا چرا متاسفانه بعضی ها دامن می زنند بحث هایی است که بهتر است واردشان نشود.

**آقای دکتر! در اینکه شما یک پرسپولیسی هستید شکی وجود ندارد، این را تقریبا از همان زمان که وزارت خارجه بودید می دانستیم. اما فکر کنم حالا که از وزارت خارجه بیرون آمده‌اید می توانم یک سوال شخصی را که ذهن مرا مشغول کرده راحت تر بپرسم. سوال این است که بالاخره ذات سیاسی دکتر روانچی، اصلاح طلب است، اصولگر است و یا اعتدالی است؟**

من عمده خدمت را در وزارت خارجه بودم. کسی که در وزارت خارجه است، فرآیند نگاه می کند. باید هم اینطور باشد. حالا جدای از این که اساسنامه وزارت خارجه ما مانع می کند که وابسته به حزب باشیم، من اعتقاد شخصی دارم که کسی که می خواهد کار سیاست خارجی را خوب انجام دهد، نباید گرایش حزبی داشته باشد. برای منافع ملی نباید گرایش حزبی و جناحی جلوی چشم شما بیاید و چشم شما را نسبت به منافع ملی تان ببندد. من نزدیک ۳۰ سال در این فضای سیاست خارجی بزرگ شدم. طبیعی است که برای خودم یک سری گرایش ها دارم و نمی خواهم کتمان کنم، ولی من در طول این مدتی که خدمت کردم، واقعا خیلی برایم فرقی نمی کرده که مثلا وزیر خارجه‌مان گرایش این طرفی داشته یا گرایش مخالفش را داشته باشد. من به عنوان آدمی که فکر می کردم باید مسائل سیاست خارجی را دقیق دنبال کنم و باید منافع ملی در ذهنم باشد، بر آن اساس فعالیت را تنظیم می کردم. وقتی هم می آیم این جا؛ درست است در این موقعیت هستم که یک مقداری شرایط با وزارت خارجه متفاوت است، یعنی من الان طبیعتا خیلی درگیر مسائل داخلی شدم، ولی هنوز همان گرایش را دارم. یعنی در این دولت هستم و اعتقاد دارم این روشی که این دولت انجام می دهد، روشی است که در چارچوب منافع ملی کشور است، در عین حال جناحی و حزبی به مسائل نگاه نمی کنم.

**آقای دکتر! اجازه دهید به کنجکاوای خودم در این مورد ادامه دهم و به راحتی از این سوال نگذریم.**

شاید بعضی از گزارشاتی که با دو روز تاخیر هم خوانده شود یا بعضی از بولتن هایی که با دو روز تاخیر ملاحظه شود خیلی تأثیری نداشته باشد در کل کار، آنها را جمعه می بینند. من می دانم که گاهی جمعه هم ایشان مشغول کار هستند، یعنی به هیچ وجه اینطور نیست که بگویم روز تعطیل است و کل کار هم تعطیل است.

**غیر از پنجشنبه که فرمودید، بقیه روزهای هفته را باستور تشریف دارند؟**

عمدتا این جا هستند. دفتر اصلی کار اینجاست؛ روزهای پنجشنبه در سعدآباد هستند. بستگی به نوع کار دارد. بعضی مواقع لازم است که این جا باشند، بعضی مواقع مهمان خارجی دارند، در سعدآباد مراسم استقبال است و نصف روز ایشان آن جا هستند. برای این که آن جا اصلا محل استقبال و مذاکره با یک مقام خارجی است.

**آقای دکتر! اجازه دهید به طرح سوالات صریح خود ادامه بدهم. برخی می گویند آقای دکتر واعظی، آقای رئیس جمهور را کانالیزه کرده‌اند. اگر کسی بخواهد آقای رئیس جمهور را ببیند، آقای واعظی اگر نخواهد نمی گذارد. البته این حرف‌ها را بیشتر اصلاح طلبان می زنند. سوال این است که آقای دکتر واعظی رابطه اش با تیم دولت چگونه است و البته رابطه اش با دیگرانی که می خواهند آقای رئیس جمهور را ببینند؟**

این که باید از کانال دفتر رد شود با این که این کانال، کانال سانسور است، این متفاوت است. یعنی طبیعی است؛ وقتی یکسری مکاتبه می آید برای دفتر رئیس جمهور، حالا از جاهای مختلف می آید و فقط هم دولت نیست، یعنی بالاخره از ارگان های مختلف، از قوه قضائیه، از مجلس، بالاخره از جاهای مختلف مکاتباتی با دفتر رئیس جمهور می شود. طبیعی است که اینها باید بیاید و دفتر رئیس جمهور اینها را بررسی کند، آماده کند و برای رئیس جمهور بفرستد. این به این معنا نیست که مثلا یک نامه ای را که رئیس جمهور باید ببیند، رئیس دفتر آن را نگه دارد و سانسور کند. اصلا یک چنین چیزی قابل تصور نیست که اتفاق بیفتد. یا جدای از نامه نگاری برای ملاقات و درخواست ملاقات چنین اتفاقی بیفتد. حالا من نکته ای را در ارتباط با وزیر عرض کنم. ممکن است پرسیده شود آیا آقای واعظی برای این که چه کسی وزیر شود افراد را کانالیزه کردند؟ کسی که با روحیات آقای دکتر روحانی آشنا نیست، کسی که با روحیات آقای دکتر واعظی آشنا نیست، اینها می تواند برایش قابل قبول باشد، ولی من که این جا کار می کنم و می بینم، اصلا نمی توانم قبول کنم که مثلا آقای دکتر روحانی اجازه دهند به این نحو عمل شود، یا آقای واعظی به این نحو بخواهند کار را هدایت کنند که آقای X که اگر برای فلان وزارتخانه مناسب است، طوری این را تنظیم کنند که آقای رئیس جمهور در جریان قرار نگیرد؛ اصلا اینطوری نیست. آدم های مختلفی به آقای رئیس جمهور پیشنهاد می شد که مثلا برای فلان وزارتخانه این آدم ها مناسب هستند. آقای رئیس جمهور به آقای واعظی می گفتند چهار نفر است و من که الان نمی توانم هر چهار نفر را ببینم. چهار نفر برای فلان وزارتخانه است، پنج نفر برای فلان وزارتخانه دیگر است. شما یک ارزیابی اولیه داشته باشید از صحبت با اینها و نتیجه اش را به من گزارش کنید. این کار انجام می شد، آقای دکتر واعظی آن چند نفری که مطرح بودند را عمدتا با جمع بندی نظرات مشورتی بررسی می کردند. حالا ممکن است یکی از پیشنهادها را خود آقای دکتر واعظی بدهد، این هیچ ایرادی ندارد و ممکن است من یک پیشنهادی بدهم، یکی دیگر از وزرایک پیشنهاد بدهد. بنابراین این پیشنهادها به آقای رئیس جمهور منتقل می شده، ایشان به آقای واعظی ماموریت می دادند که شما با این آقایان صحبت کنید، نظراتشان را بگیریید، دیدگاه های تخصصی شان را جمع آوری کنید، به من بدهید و من نهایتا ممکن است به دو نفر برسم. یا ممکن است برسم به یک نفر از میان این چند نفر که مطرح شده و بعد نهایتا خودم آنها را می بینم؛



# گفت‌وگوی ویژه



فوت اکبر هاشمی رفسنجانی برای حسن روحانی کمبود است نه ضربه



مدیریت مجلس کار سختی است و آقای لاریجانی در طول این سال‌ها توانایی‌های خودشان را نشان دادند

اگر بخواهیم مثالی از این سه طیف اصلی که الان وجود دارد؛ اصولگرا، اصلاح طلب یا اعتدالیون، انتخاب کنیم با فرض اینکه اصلا آن را در کار خود دخالت نمی‌دهید شما به کدام یک نزدیک‌ترید؟

طبیعی است وقتی من با این دولت نزدیک کار می‌کنم، گرایش‌ها مشخص است که چیست، در عین حال من دوستان نزدیکی دارم که از جناح اصولگرا هستند. من دوستان نزدیکی دارم که از اعتدالیون هستند. من در دولت اصلاحات به هر حال به عنوان سفیر این کشور بودم، دست‌باز وزیر خارجه بودم. یعنی می‌خواهم بگویم در عین این که گرایش‌ها خاص خود را دارم، ولی با افراد مختلف در داخل کشور که در رده‌های بالایی هم هستند، چه در قشر اصولگرا و چه اعتدالیون، ارتباطات نزدیکی دارم.

**آقای دکتر! شما الان به جهت پستی که گرفته‌اید خیلی درگیر مسائل سیاست داخلی شدید، از این جهت سوالات را به این سمت سوق می‌دهم. چرا که دیگر شاید محدودیت‌های وزارت خارجه را نداری و صحبت‌های شما هم در این موارد تازگی دارد. آیا می‌شود بگوییم الان اعتدالیون یک جناح در ایران هستند؟**

بستگی دارد تعریف‌تان از جناح چه باشد. یک جناح منسجم حزبی نداریم که مثلاً بگوییم این حزب الان در دولت آقای روحانی حرف اول را می‌زند؛ واقعا اینطوری نیست. شما در داخل همین دولت، گرایش‌ها مختلف می‌بینید، یعنی گرایش‌ها از کسانی که به اصلاح طلبان نزدیک هستند در این دولت می‌بینید، تا کسانی که به اصولگرایان نزدیک هستند و البته کسانی که خط اعتدالی دارند. بنابراین نمی‌توانیم بگوییم که اعتدالیون یک حزب هستند یا یک جناح قوی هستند. این دولت که خودش معروف است به دولت اعتدالی، جناح و دسته و گروه خاصی برای خودش ندارد. این گرایش‌ها مختلفی است که در طول این ۴۰ ساله ما دیدیم که به مرور زمان بعضی مواقع یک گروه یا یک جناح قوی‌تر می‌شود و یک جناح در یک دوره‌ای دیگر قوی‌تر می‌شود؛ من اینطوری می‌بینم. این تحلیل را قبول دارید که فوت آیت‌الله هاشمی به آقای روحانی ضربه زد؟

حقیقتش ضربه را قبول ندارم. مرحوم آقای هاشمی وزنه بودند. ایشان در دوران قبل از انقلاب، از افرادی بودند که در صف مقدم مبارزه بودند و امام (ره) خیلی ایشان را قبول داشتند. بعد از انقلاب در پست‌هایی که بودند، رابطه نزدیکی با مقام معظم رهبری داشتند. همه اینها کمک می‌کند به این که شخصیت برجسته‌ای از آقای هاشمی بسازد. طبیعی است که وقتی چنین شخصیت برجسته‌ای از دنیا می‌رود و آقای روحانی هم رابطه نزدیکی داشتند با او، یک احساس کمبودی پیدا می‌شود. به نظر من کل کشور احساس کمبود کرد؛ نه تنها دولت آقای روحانی، ولی این که بگویم ضربه خورد به آقای روحانی، من در حقیقت این تعبیر را خیلی نمی‌پسندم. فقدان مرحوم آقای هاشمی به نظر من برای کل کشور یک کمبود بود، نه اینکه حالا بگویم برای آقای روحانی.

**آیا شده آقای روحانی در جلساتی که شما هستید در مورد رئیس‌جمهور بعد از خودشان صحبت کنند؟ من نشنیدم.**

**درست است که می‌گویند آقای روحانی در یکی از جلسات اخیراً گفته‌اند کار تمام نشده، ما یک مجلس مهم پیش رو داریم، باید کاری کنیم که مجلس را از دست ندهیم تا آن دو سال اخیر سختمان نشود؟**

این را هم من نشنیدم. جلساتی که ما داشتیم، موضوعاتش مشخص است. یعنی اگر ایشان مثلاً بخواهند سفر استانی بروند، جلسه سفر استانی، اگر بحث برجام باشد، بحث برجام، اگر یک موضوعی باشد که مربوط به مسائل اقتصادی باشد همین طور. جهت جلسه مشخص است، حالا اینکه ممکن است ایشان در یک جلسه خصوصی حرفی زده باشند، بنده اطلاعی ندارم، ولی من فکر می‌کنم تمرکز آقای روحانی الان با توجه به وضعیت فعلی که تحریم‌های آمریکا ایجاد کرده، روی مدیریت امور کشور است که ما مسائل اقتصادی کشور را چطور تنظیم کنیم، تمرکز ایشان این است که به معیشت مردم به خصوص قشر آسیب‌پذیر ما رسیدگی شود. یعنی این چیزهاست که ذهن رئیس‌جمهور را مشغول می‌کند. من از همه جلسات خبر ندارم، چون در همه جلسات نیستم، ولی با شناختی که من از ایشان دارم، تمرکزشان الان روی این چیزهاست، نه روی همین گونه مسائل حاشیه‌ای.

**اگر مثلاً یک موقع آقای رئیس‌جمهور از شما سوال کنند آقای دکتر روانچی به نظر شما بهتر است کدام یک از این چهره‌ها رئیس مجلس بعدی باشد، شما آقای دکتر لاریجانی را به ایشان پیشنهاد می‌کنید؟**

ان کار سختی دست آقای دکتر لاریجانی است. مدیریت مجلس کار سختی است و ایشان در طول این سال‌ها توانایی‌های خودشان را نشان دادند. آدم بسیار توانمندی هستند. هم در مسائل داخلی صاحب‌نظر هستند و هم در مسائل خارجی. آقای لاریجانی به عنوان یکی از چهره‌های برجسته جمهوری اسلامی هستند. حالا اینکه ایشان آیا مثلاً در دور بعدی هم رئیس مجلس باشند یا نباشند، سخت است که آدم بخواهد پیش‌بینی کند که چه خواهد شد. این به نمایندگان مجلس بستگی دارد، ولی قابل‌کنمان نیست که آقای دکتر لاریجانی به عنوان یکی از چهره‌هایی هستند که طبیعتاً در طول ۴۰ سال گذشته و در پست‌هایی که بودند زحمات زیادی کشیدند. دولت با ایشان رابطه کاری دارد؛ حالا چه زمان برجام و چه در زمان فعلی، من شاهد هستم نظراتی که می‌دهند، در جهت پیشبرد اهداف انقلاب و حل مشکلات است.

**رابطه دولت با اصلاح طلبان خیلی عجیب و غریب شده است. مثلاً این روایت را چند نفر تایید کردند که روز سوال از رئیس‌جمهور وقتی که آقای دکتر روحانی وارد پارلمان شده بودند، پیغام به آقای رئیس‌جمهور رسیده بود که اگر فلان مطالب را**

**نگویید، از شما حمایت نمی‌کنیم، آقای دکتر هم مثل اینکه گفته بودند مهم نیست، من کار خودم را آن طور که مصلحت است، انجام می‌دهم. واقعا این طور بود؟ یعنی چنین پیامی از سمت اصلاح طلبان آمده بود؟**

به این نحو که بیان می‌شود خبر ولی یک واقعیتی بود که بالاخره گرایش‌ها مختلف در مجلس نظرات خاص خودشان را دارند، یعنی حتی اصلاح طلبان در مجلس روی مسائل مختلف یک نظر ندارند، یعنی ممکن است یکی از آنها در رأی‌گیری یک رأی بدهد به یک نفر، یکی از آنها یک رأی دیگر بدهد. دولت تلاش دارد با همه گرایش‌ها مختلف مجلس ارتباط داشته باشد. حالا اینکه بعضی از آنها نسبت به دولت، منتقد هستند، طبیعی است.

**از آن پیام‌ها اینجا که شما در دفتر سیاسی هستید، می‌آید؟ در واقع از جنس همان پیامی که به آقای روحانی در سخن دادند.**

گزارشات مختلفی برای ما می‌آید، اینکه حاوی پیام باشد، نه لزوماً، ولی اینکه مثلاً یک نفر یک نظری دارد، یک نماینده مجلس ممکن است یک نظری داشته باشد نسبت به یک موضوع خاص؛ ما در جریان قرار می‌گیریم، خود آقای رئیس‌جمهور هم در جریان قرار می‌گیرد.

**همین جلسه‌ای که با اصلاح طلبان تشکیل شد، بعدش همین اعضایی که در جلسه بودند، یک سری از آنها صحبت کردند و گفتند این جلسات تشریفاتی بوده، این همه حرف زدیم، هیچ نشد، آخر هم رفتند در دولت افراد خودشان را چیدند و ترمیم کردند. واقعبانای این جلسه این بود که یک دید و بازدید شود یا نه، دستاوردی داشت؟**

شما از یک جلسه دو الی سه‌ساعته نمی‌توانید انتظار داشته باشید که تمام مسائل حل شود ولی قرار گذاشته شد که این جلسات تداوم داشته باشد. حالا چه در سطح رئیس‌جمهور و چه در سطح مثلاً رئیس دفتر رئیس‌جمهور. به نظر من یکی از دستاوردهایی که آن جلسه داشت، این بود که قرار شد فراکسیون امید با آقای دکتر واعظی مکانیسمی راه‌بند کنند که به طور منظم این تماس‌ها برقرار باشد و من می‌دانم که بعدش برقرار بوده، یعنی این طوری نبوده که ول شود و برود. یعنی یک جلسه دوساعته داشته باشیم، این جلسه تمام شود، بعد بگوییم خدا حافظ شما، برویم تا چند ماه دیگر. عرض کردم، ما نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم مسائلی که وجود دارد، در یک جلسه دو، سه‌ساعته حل و فصل شوند. ممکن است یک اصلاح طلب یکی وزیر را پیشنهاد دهد، ممکن است یک اصولگرا یکی وزیر دیگر را پیشنهاد دهد. ممکن است داخل مجلس باشد، ممکن است خارج مجلس باشد؛ این طوری نیست که مثلاً به رئیس‌جمهور یک کانال مشورت یا پیشنهاد دهد، این بالاخره شأن رئیس‌جمهور است که انتخاب کند. ایشان باید معرفی کند و این تصمیم مجلس است که رأی اعتماد دهد یا رأی اعتماد ندهد. من نمی‌توانم بگویم این پیشنهادی که من دادم، چرا این پیشنهاد به مجلس معرفی نشد؛ این حق رئیس‌جمهور است که با در نظر گرفتن جمیع جهات برسد به نظری که بخواهند یک شخصی را پیشنهاد کنند.

**آقای دکتر! برخی اصلاح طلبان می‌گویند آقای روحانی آینده‌اش را با حاکمیت معامله کرده و نمی‌خواهد مثل روسای جمهوری قبلی شود. به همین دلیل هم هست که از یکسری از وعده‌هایش دست کشیده است. آیا واقعا این گونه است؟**

خیر، واقعا دور از واقعیت و انصاف است که بخواهند مطرح کنند که مثلاً آقای رئیس‌جمهور یکسری شعارها و وعده‌هایی را دادند و الان فراموش کردند و خلاصه در فکر دیگری هستند. شرایط امروز کشور ویژه است. شما از یک طرف می‌بینید که آمریکایی‌ها با تمام



توان آمده اند و می خواهند فشار ایجاد کنند. از تروریست‌ها کمک می‌گیرند، از سعودی‌ها کمک می‌گیرند، از صهیونیست‌ها کمک می‌گیرند؛ ما در این شرایط نباید کشور را اداره کنیم؟ بالاخره باید شرایطی ایجاد کنیم که این فعالیت‌ها را خنثی کنیم. بنابراین توجه آقای رئیس‌جمهور الان این است که بتواند کشور را به نحوی مدیریت کند که آن فعالیت‌ها را که آمریکایی‌ها دارند می‌کنند، خنثی شود و ما آنها را ناامیدشان کنیم و وحدت کشور را هم حفظ کنیم. در واقع در عین اینکه ممکن است اختلاف نظر داشته باشیم، با همدیگر کار را جلو ببریم. حالا اگر کسی تعبیر می‌کند که رئیس‌جمهور وعده‌هایش را فراموش کرده؛ به نظر من این تعبیر درستی نیست، یعنی دور از انصاف است. الان تمرکز دولت این است که واقعا نگذارد این ترفندی که آمریکایی‌ها دارند، جواب دهد.

**سال گذشته فضایی پیش آمد که برخی از دو جناح می‌گفتند بهتر است آقای دکتر روحانی کار را واگذار کرده و بروند. حضرت آقا آمدند و گفتند نه، دولت باید به کارش ادامه دهد. اینجا هم این حس و وجود داشت که بهتر است کار واگذار شود؟**

نخیر، اصلا. من این را با قطعیت می‌گویم، هیچ موقع ایشان به این فکر نمی‌کردند که بگذارند و بروند. کجا بروند؟ مردم رأی داده‌اند و انتظار دارند به رأی‌شان احترام گذاشته شود. ایشان رأی مردم را دارند، حمایت مردم را دارند، روابط بسیار نزدیکی با مقام معظم رهبری دارند و کارهای مملکت را پیش می‌برند. اینکه شایعه شود ایشان مثلا بخواهند بروند؛ یعنی چه؟ کجا بروند؟ ایشان از مردم رأی گرفتند، دولتشان از مجلس رأی اعتماد گرفته؛ حالا ممکن است یک وزیر رأی اعتماد ندارد، یکی دیگر را معرفی کرده و خیلی محکم و با قاطعیت کار را پیش می‌برند و ان شاء الله به سرانجام می‌رسانند.

**از آقای دکتر عراقچی چه خبر؟**

امروز ایشان را دیدم. با جدیت مشغول کار هستند. طبیعی است که ما ایشان را خیلی مثل سابق نمی‌بینیم. آقای ظریف را چون موضوعات مختلف سیاست خارجی است، بیشتر می‌بینیم. آقای عراقچی هم درگیر کار بیشتر از برجام هستند، ولی هر موقع مسائل برجامی باشد، ایشان را می‌بینیم و با هم گپ می‌زنیم و صحبت می‌کنیم.

**آقای دکتر الان چقدر تحلیل شما با ابتدای دوره‌ای که کار را روی برجام شروع کردید متفاوت شده؟ اصلا فکر می‌کردید که این طوری به شود؟**

اینکه به این صورت در بیاید، شاید هیچ کس، یعنی خود ما که کنندگان آمریکایی هم آن موقع فکر نمی‌کردند که این طوری شود، چون آقای ترامپ یک پدیده منحصر به فرد است. اصلا بحث گرایش حزبی نیست؛ یعنی الان مثلا گرایشی که این دارد با گرایشی که جورج دبلیو بوش هم داشت

(جورج بوش پسر را عرض می‌کنم) فرق دارد. او هم جمهوریخواه بود، تند بود، کارهای خیلی عجیب و غریب کرد، یکسری اتفاقات مثل آن عملیات نظامی و حمله نظامی که در عراق و افغانستان کرد که هنوز هم منطقه ما گرفتارش است، در زمان جورج بوش پسر بود، ولی این آقای ترامپ اصلا یک پدیده خاصی است. بنابراین

کسی آن موقع در زمان مذاکرات فکر نمی‌کرد که مثلا یک چنین رئیس‌جمهوری بیاید که زیر همه چیز به این صورت بزند. خود اروپایی‌ها به ما گفتند که ما پیش‌بینی می‌کردیم که این رویکرد متفاوتی در مقایسه با اوپاما نسبت به برجام داشته باشد، ولی این طوری که بخواهد بیاید و بزند زیر میز و همه چیز را به هم بریزد و از برجام به این صورت خارج شود، پیش‌بینی نمی‌کردیم چنین اتفاقی بیفتد.

**دوباره از آن سوال‌های صریح بپرسم. یک کتابه تلخی به افراد مذاکره‌کننده می‌زند. می‌گویند شما گفته‌اید امضای آقای کری اعتبار است و این اعتماد بوده که کار را به اینجاسانده است.**

بحث امضا نیست، اولاً ما در مذاکرات چیزی امضا نکردیم، چیزی که به عنوان امضا بخواهد باشد، نبوده که مثلا بگویم این سند نهایتا با امضای وزرای خارجه این کشور تصویب شده است. بنابراین بحث امضا در کار نیست. این که ما به کری اعتماد کردیم، بالاخره برجام نتیجه دو سال و خرده‌ای مذاکرات فشرده با یک کشور نبود، با یک جمعی از کشورها بود و نهایتا برجام به عنوان ضمیمه قطعنامه شورای امنیت و مصوبه شورای امنیت را گرفت و با اجماع هم تصویب شد. یک چیزی بود که از دید حقوق بین‌الملل، بخشی از حقوق بین‌الملل شد. لذا اینکه وزیر خارجه یک کشور یا رئیس‌جمهور یک کشور به حرفش اعتماد شد، اصلا یک چنین چیزی نبود، یعنی شما این را می‌توانید زمانی بگویید که توافقی بین ایران و آمریکا باشد، این که شما به حرف فلانی اعتماد کردی، کار اسفند نکردی، بنابراین با این مشکل مواجه شدی. این طوری نبود، مذاکرات هفت کشور به علاوه اتحادیه اروپا بود. بنابراین وقتی چنین مذاکراتی را داری و مجموعه‌اش می‌رود در شورای امنیت مورد تأیید قرار می‌گیرد و می‌شود به عنوان بخشی از تعهدات همه کشورهای عضو سازمان ملل؛ حالا بگذریم از اینکه الان جالب است که آمریکایی‌ها که خودشان بانی چنین کاری در شورای امنیت بودند، خودشان دارند خلاف این قطعنامه عمل می‌کنند. اینها به کنار، ولی این دیگر مذاکره بین دو کشور نیست که بگویم اعتماد شده یک نفر با اعتماد شده دو نفر در آن کشور.

**با توجه به تجربیاتی که شما به دست آوردید و این اتفاقاتی که افتاده، واقعا می‌شود روی این سوئیتف اروپایی و بسته مالی اروپایی‌ها حساب کرد یا در آن هم شک و شبهه است؟**

اینکه ما بخواهیم اعتماد کنیم به چیزی، نه، بالاخره بر اساس مدلی که به ما ارائه و بررسی می‌شود، تصمیم‌گیری می‌کنیم. از زمانی که آمریکایی‌ها از برجام بیرون رفتند، اروپایی‌ها در موضع‌گیری سیاسی خیلی صریح آمدند و مقابل موضع آمریکا موضع گرفتند. این دیگر روشن است، یعنی شما وقتی سخنرانی اردیبهشت ترامپ برای خروج از برجام را دیدید، قبل از این که آقای دکتر روحانی موضع بگیرند، خانم موگرینی موضع گرفت، شاید پنج دقیقه بعد از صحبت‌های ترامپ. این را به ما گفته بودند که به سرعت و به صراحت موضع‌گیری می‌کنیم که همین کار را هم کردند. از آن موقع شما در مواقع مختلف می‌بینی که اروپایی‌ها در تأیید برجام، در ضدیت با موضع آمریکا، آمده‌اند و به صراحت موضع گرفته‌اند



# گفت‌وگوی ویژه

غیرمستقیم بوده، اما ارتباط مستقیم قطع است. آن کانال هم در زمان برجام و صرفاً در چارچوب برجام بود، یعنی ما در چارچوب مساله هسته‌ای گفت‌وگو می‌کردیم، الان دیگر طبیعی است آن کانال هم که قطع باشد. من این نکته را به شما عرض کنم که این رویکردی که دولت ترامپ دارد، هم از نظر بیان، یعنی هم نوع گویش آنها، نوع گفتاری که دارند، اصلاً قابل تحمل نیست. ما بارها در مواقع مختلف گفتیم که با ملت ایران نمی‌تواند با زبان تهدید و بی‌ادبانه صحبت کنند و باید زبان تکریم با ملت ایران صحبت شود. سیاست‌های خصمانه‌ای که دارند، حالیکه نمونه‌اش را عرض می‌کنم؛ مثلاً اینها اعدا دارند که دارو و غذا از تحریم‌ها جداست و این حرف کاملاً ناصحیح است. هر روز این جور عب و وحشت را ایجاد می‌کنند که کشورها با ما کار نکنند؛ از جمله در زمینه دارو و غذا. صحبت‌های اخیر وزیر خارجه آمریکا را نگاه کنید که وقتی صحبتی می‌کند در ارتباط با اینکه اگر ایران بخواهد که مردمش غذا بخورند یا دسترسی به غذا داشته باشند، باید با ما کار کند؛ این اصلاً جدای از لحن توهین آمیزش نسبت به مردم ایران، نشان دهنده یک نوع توهمن است. یعنی این دارو دسته‌ای که الان در واشنگتن سر کار هستند، آدم‌های متوهمی هستند و فکر می‌کنند

مثلاً از طریق فشار اقتصادی می‌توانند نظراتشان را به ایران دیکته کنند. اروپایی‌ها چنین نظری ندارند. ما می‌خواهیم با همسایگان مان روابط دوستانه داشته باشیم، بالاخره این منطقه شکوفاتر شود و منطقه‌ای باشد که بتواند همه کشورها از توسعه بیشتر منطقه، از امنیت بیشتر منطقه بهره ببرند. تلاش می‌کنیم صلح و ثبات ایجاد شود؛ در سوریه، در یرمن و جاهای مختلف. آنها از آن طرف دنیا اینجا می‌آیند و فضا سازی می‌کنند؛ فضا سازی متوهمانه. فکر می‌کنند مثلاً اگر چند ماه فشار اقتصادی را روی ایران شدید کنند، به نتیجه می‌رسند. اکنون بحث‌هایی در داخل آمریکا و اروپا می‌شود، به دولت آمریکا گفته می‌شود اگر این سیاست ایجاد فشار حداکثری جواب نداد، چه کار می‌خواهید کنید؟ پاسخ رانمی‌دانند. این رامن می‌گویم که توهمن است، در حالی که یک سیاستمدار باهوش و عاقل همیشه انتخاب‌های مختلف را بررسی می‌کند و نمی‌آید تمام تخم مرغ‌ها را بگذارد روی یک سبد و اگر آن جواب نداد، نتواند برود به سمتی دیگر؛ کاری که الان دارند انجام می‌دهند.

## آقای ترامپ ماندگار است؟

پیش‌بینی‌اش سخت است.

## شما چه فکری می‌کنید؟

نمی‌دانم، به نظر من زود است بخواهیم پیش‌بینی کنیم. به تحولات مختلفی مثل شرایط اقتصادی آمریکا و به این مسائلی که الان این آقای مولر رسیدگی می‌کند، بستگی دارد. همه اینها چیزهایی است که تأثیر می‌گذارد. مجلس نمایندگان دست‌محرک‌ها افتاده است. البته به نظر نمی‌رسد سیاست خارجی آمریکا با توجه به اینکه الان سنا هم دست جمهوری خواهان است خیلی بالا و پایین شود، ولی واقعیتی است که بر اساس قانون اساسی آمریکا، مجلس نمایندگان می‌تواند یکسری جلساتی را بگذارد، یعنی می‌تواند یکسری اقداماتی را کند که بالاخره در گذشته، یعنی در دو سال اخیر وجود نداشته، ولی اینکه بگوییم نهایتاً در ۲۰۲۰ چه می‌شود، خیلی پیش‌بینی سختی است.

حالا اینکه آمریکایی‌ها فکر می‌کنند از این جهت که تمام فشار را بیابوند روی تحریم و از این جهت می‌توانند ما را یکسانند پای میز مذاکره، این که خطا و اشتباه است و خود اروپایی‌ها هم به این نتیجه رسیده‌اند. من فکر می‌کنم بخشی در داخل حاکمیت آمریکا به این نتیجه رسیده که این سیستم جواب نمی‌دهد، ولی اینکه این تحریم‌ها واقعیت است و ایجاد فشار می‌کند، این چیزی است که روشن است، ولی قطعاً آمریکایی‌ها از این طریق به آن خواسته‌شان نخواهند رسید و ما شک نداریم می‌توانیم با این تحریم‌ها مقابله کنیم. این هم که آیا آن چیزی که اروپایی‌ها به ما پیشنهاد می‌دهند ما را راضی خواهد کرد یا نه، الان به نظر من زود است بخواهیم در موردش قضاوت کنیم. این وقتی به ما ارائه شد، بر اساس منافع ملی مان تصمیم می‌گیریم. یعنی اگر احساس کردیم منافع ملی ما تأمین می‌شود، در چارچوب برجام و با این پیشنهادهای که اروپایی‌ها دادند، طبیعی است که این مسیر را ادامه خواهیم داد. اگر دیدیم نه، منافع ملی ما تأمین نمی‌شود و آن چیزی که در برجام به ما قولش داده شده، آن عملی نیست، خوب طبیعتاً انگیزه‌های نداریم برای اینکه بخواهیم همین روشی که این چند ماهه داشتیم، ادامه دهیم؛ طبیعتاً سراغ یک کار دیگر می‌رویم. این را هم به اروپایی‌ها گفتیم، یعنی اروپایی‌ها الان کاملاً با مواضع ما آشنا هستند، چیزی نیست که خبر نداشته باشند که مواضع ما چیست. مانامه‌های متعددی را به اروپایی‌ها فرستادیم و ثبت شده، یعنی الان ما نظراتمان هم شفاهی و هم کتبی به اروپایی‌ها و همه اعضای برجام اطلاع‌رسانی شده است. ما خیلی راحت تصمیم‌گیری می‌کنیم. اقتصاد داخل خودمان را داریم سروسامان می‌دهیم و ان‌شاء‌الله با وحدتی که در کشور هست و روز به روز تقویت می‌شود، با راهکارها و ظرفیت‌های فراوانی که وجود دارد، طوری اقتصاد خودمان را مدیریت می‌کنیم که ایمن باشد نسبت به تلاش‌هایی که توسط آمریکا انجام می‌شود، از این جهت ما ان‌شاء‌الله مشکلی نداریم. اروپایی‌ها اگر پیشنهادهای که به ما می‌دهند در چارچوب منافع ملی مان باشد چه بهتر، ما آن مسیر را می‌رویم. فراموش نکنیم الان آمریکا است که در انزوا است. درست است اینها به کشورها فشار می‌آورند، درست است که مثلاً می‌آیند به کشورها می‌گویند باید برای کار با ایران مجوز بگیرید، اما تلاش کردند که نفت ایران را به صفر برسانند، ولی نتوانستند و این یک واقعیت است. تلاش کردند کشورها را وادار کنند کار تجاری‌شان را با ما قطع کنند یا خیلی کاهش دهند که نتوانستند. این واقعیتی است که شده و ما راهکارهایی را داریم که اقتصادمان را پیش ببریم که چطور با کشورهای مختلف کار تجاری‌مان را ادامه دهیم و البته آن بحث انسجام داخلی خیلی مهم است و حالا با از طریق همکاری با اروپا در چارچوب این چیزی که دارند می‌گویند به ما که امیدواریم در این مسیر باشد یا حتی بدون آن، ان‌شاء‌الله کار را پیش خواهیم برد.

## آقای دکتر آیا ما الان کانال‌های

ارتباطی مان کاملاً با آمریکا قطع است؟

زمان شما بالاخره یک کانال‌هایی با

دموکرات‌ها بود، آنها الان کاملاً قطع

است؟

ما با این دولت هیچ مجرای ارتباطی نداریم. البته

از طریق سونیس به عنوان حافظ منافع همیشه ارتباط

و اینکه برجام باید مورد احترام قرار بگیرد، ایران باید از منافع برجام برخوردار شود، این منافع برجام را آمده‌اند ریزش کردند؛ در حوزه بانکی، در حوزه نفتی، در حوزه بیمه، در حمل و نقل، کشتیرانی و چیزهای مختلف گام بعدی جلسه مهم وزرای خارجه ۱۰+۴ با حضور ایران و خانم موگرینی به عنوان نماینده عالی اتحادیه اروپا در حاشیه مجمع عمومی امسال در نیویورک بود. بیانیه‌ای که مشترکاً آقای ظریف و خانم موگرینی در سازمان ملل قرائت کردند هم از جهت فرم و هم از جهت محتوای پیام روشن و موثری داشت. از لحاظ شکلی بعد از کنفرانس مشترک خبری بعد از برجام (۲۳ تیر ۱۳۹۴) اولین بار بود که جمع طرفین برجام بیانیه مشترکی می‌دادند و خود صدور این بیانیه، بدون آمریکا پیام سیاسی مهمی داشت. از حیث محتوایی هم اروپا و روسیه و چین متعهد به تهدید کانال‌های مالی خاص و حمایت از تجارت با ایران، تسهیل صادرات نفت، پتروشیمی، آزادی کشتیرانی، مکانیزمی برای همکاری بانکی بیمه و... شدند. یعنی درست روی محورهایی دست گذاشتند که ترامپ هنگام خروج از برجام و همین‌طور ۱۳ آبان به عنوان بازگشت تحریم‌ها اعلام کرده بود. آخرین دورش هم در بیانیه مشترک بعد از دور جدید تحریم‌ها، بیانیه مشترک سه تا وزیر خارجه و سه تا وزیر دارایی اروپا انجام شد که در همین زمینه‌ها اعلام موضع کردند و این یک واقعیتی است که ما در تاریخ معاصر به این صورت مواضع آمریکا و اروپا را در تقابل نمی‌بینیم. ما به اروپایی‌ها گفتیم این موضع‌گیری سیاسی خوب است، ما هم این را مورد توجه قرار می‌دهیم که شما چنین کاری می‌کنید، ولی اینها کفایت نمی‌کند. شما وقتی که می‌گویید ایران باید از منافع برجام بهره‌مند شود، ما در عمل باید این را ببینیم، در حرف کفایت نمی‌کند، در عمل باید ببینیم به چه نحوی کار پیش می‌رود. اینها به ما گفتند ما برای اینکه بتوانیم راهکار دقیقی داشته باشیم، برای اینکه درگیر تحریم‌های آمریکا نشویم، باید زمینه‌های مختلف حقوقی، سیاسی و اقتصادی کار را بررسی کنیم؛ به دلیل درهم‌تنیدگی بسیار زیاد اقتصاد آمریکا و اروپا، به دلیل حضور دلار در معاملات بین‌المللی، زمان می‌برد که همه جوانب را در نظر بگیریم، نمی‌خواهیم کاری کنیم که پخته نباشد و گرفتار شویم. می‌گویند این سیستم جدیدی که الان تحت عنوان SPV مطرح است یا راهکار ویژه‌ای که برای معاملات مالی در نظر گرفتند، خیلی وقت است ما داریم روی این قضیه کار می‌کنیم. یعنی آنها یکسری بحث‌هایی داخل خودشان دارند که این بحث را بخواهیم می‌کنند، یکسری بحث‌هایی با ما دارند، چیزی شبیه به آن باید در داخل ایران تهیه شود که بتواند این SPV داخل ایران و SPV داخل اروپا چطور با هم کار کند که گرفتار تحریم‌های آمریکا نشوند، دوستان ما در حوزه‌های مختلف، حالا از بانک مرکزی و کارشناسان دیگری که در حوزه اقتصادمان است، از وزارت خارجه، ارگان‌های مختلفی که تیم کارشناسی ما را تشکیل می‌دهد، اینها مذاکرات مختلفی با اروپایی‌ها در مورد SPV دارند. آخرین دور آن چهارشنبه گذشته بود که در اروپا انجام شد. ما به صورت منظم و نزدیک با اینها در تماس هستیم. الان در مقطعی هستیم که امیدوارم به زودی این SPV در اروپا ثبت شود و به جریان افتد. برای ما مهم است که آیا منافع ما با باقی ماندن در برجام تأمین می‌شود یا نه. یک واقعیتی است که تحریم‌های آمریکا بالاخره مشکلاتی به وجود آورده؛

## روحانی را صبح زود و دیر وقت در ریاست جمهوری می‌بینم



## انشعاب مقابل روحانی

چرا برخی اصلاح طلبان رادیکال پیشنهاد استعفا به روحانی می دهند؟ / پشت پرده دیدار اصلاح طلبان با روحانی چیست؟

مصطفی صادقی

دبیر تحریریه



یک دیدار مهم در پاستور، اصلاح طلبان بعد از مدت‌ها دوری دوباره به حسن روحانی رسیده‌اند؛ یک همنشینی پر معنا آن هم در موقعیتی تعیین کننده. هر دو طرف روزهای سختی را پشت سر گذاشته‌اند؛ هم روحانی و هم اصلاح طلبان.

کار حتی به آنجا رسیده بود که شایعه استعفای روحانی در همه جا پیچید. او اما در میان خبرنگاران حاضر شد و گفت که بنای استعفا ندارد. درست در همان جلسه ای که برای اولین بار صریح و روشن عذرخواهی کرد.

آن زمان البته اصلاح طلبان هم حال و روز خوبی نداشتند. ترامپ برجام را پاره کرده بود و مردم نه فقط از چشم روحانی که از چشم اصلاح طلبان هم می دیدند. هر چه باشد اصلاح طلبان در کمین و رای آوری روحانی و بسیج بدنه اجتماعی بیشترین نقش را داشتند. آنها اما بازی دیگری را آغاز کردند.

اول گفتند روحانی باید برود؛ رک و صریح. هنوز هم می گویند لا اقل تا قبل از این دیدار روز چهارشنبه که این طور بوده است و آنها روحانی را تنها گذاشتند؛ تنهایی تنها. عیان ترین و بارزترین نشانه اش هم همان رفتاری است که با روحانی در روز سوال از رئیس جمهور کردند. همان اول که او به سخن آمد پیغام را هم کتبی بردند و هم شفاهی.

گفتند اگر آئی نباشی که می خواهیم ما را نخواهی داشت، تنها می مانی، همین هم شد. روحانی تنها ماند اما جواب اول و آخرش به اصلاح طلبان این بود: «خوب حمایت نکنید».

این البته همه ماجرا نبود. اصلاح طلبان در افتادن وزرای روحانی کم تاثیر نبودند.

اکنون اما همه چیز عوض شده؛ هم برای روحانی و هم برای اصلاح طلبان. اوضاع اقتصادی اندکی بهبود یافته، بسته اروپایی در راه است و هر دو طرف هم یک مساله مهم را رویه روی خود می بینند: انتخابات مجلس.

درست همین جاست که اصلاح طلبان دو دسته شده‌اند. یک طرف همچنان به استعفای روحانی اصرار دارد و طرف دیگر حالا پای معامله با حسن روحانی رفته است. همنشین او در پاستور شده‌اند تا تکلیف را یکسره کنند؛ اینکه معلوم کنند بالاخره از اینجا به بعد قرار است با هم باشند یا که از هم جدا شوند و بهای این جدایی را هم بپردازند.

این تحلیل البته حتما ناقص خواهد بود اگر نبینیم طیفی از اصولگرایان عمل گرا را که کاتالیزور این دیدار شده‌اند.

آنها که می خواهند ثمره این ائتلاف رئیس ماندن لاریجانی در مجلس بعدی باشد. این نکته مهمی خواهد بود.

داستان استعفا

در این میان البته همان گونه که گفته شد طیفی از

اصلاح طلبان مدت‌هاست که ساز استعفای روحانی را کوک می کنند. اینها همان طیف دوم هستند. کسانی که یک بازی چندوجهی را سامان داده‌اند که مهمترین هدف آن انداختن تمام هزینه وضع موجود به گردن حاکمیت است. آنها مانند احمدی نژاد خواهان رفتن روحانی و نیمه تمام ماندن دولت او هستند.

برای مثال سعید حجاریان در یادداشتی به این موضوع پرداخته است. وی با زندی همیشگی خود از زبان اصولگرایان سخن گفته و در تشریح وضعیت دولت روحانی در صورت وخیم شدن اوضاع و ناگامی در برجام چنین اظهار می دارد: «در صورتی که وضعیت گفته شده تشدید شود، راست‌ها چهار سناریو پیش روی دولت روحانی قرار خواهند داد. اولین آنها پیشنهاد استعفاست؛ یعنی روحانی را به استعفا دلالت کنند. دومین سناریو، اعمال فشار است؛ و بر سر مسائل شخصی رئیس جمهور مانور دهند. سپس بر مبنای عکس العمل روحانی حملات را تشدید کرده و از رئیس جمهور مشروعبیت زدایی و نهایتاً وی را وادار به کناره گیری کنند. سناریوی سوم، طرح عدم کفایت روحانی است؛ به نظر اگر اکثریت مجلس تا پایان سال اوضاع را بحرانی ببینند و نتوانند در برابر فشار مردم تاب بیاورند و به این جمع بندی برسند که دولت توانایی حل بحران را ندارد، لاجرم و شاید بنا به بعضی صحبت‌ها موضوع عدم کفایت را مطرح می کنند. آخرین سناریو از جنس پرونده سازی است؛ به این نحو که مجموعه عملکرد روحانی را رصد کنند و فی المثل بگویند رئیس جمهور با اصحاب فتنه سر و سری داشته یا در موضوع برجام دو و سه با خارجی‌ها ارتباطی برقرار کرده است، لذا نمی تواند سکندار قوه مجریه باشد».

از سوی دیگر عبدالله ناصری، عضو شورای مشورتی اصلاح طلبان و فعال سیاسی اصلاح طلب در این باره نوشته بود: «یک جریان سیاسی خاص با توجه به شرایط فعلی کشور، راهبرد جدیدی را برای جلوگیری از اتمام دوره ریاست جمهوری حسن روحانی طراحی کرده است. طرح مباحثی همچون استعفا یا فشار سیاسی بر رئیس جمهور در همین راستا طراحی و نقل محافل سیاسی و رسانه‌ای شده است.» رضوانلی سبحانی فر نماینده سبزوار و سخنگوی حزب اعتدال و توسعه نیز معتقد است: «دلوایسان برای نگاه داشتن خود در صحنه سناریوهایی از استیضاح وزرا تا رئیس جمهور را دنبال می کنند تا خود را در صحنه نگه دارند.» این ادعاها در حالی مطرح می شود که موبدی برای آن مطرح نشده و چنین تعبیری در اظهارات منتقدان دولت روحانی وجود ندارد. لذا به کارگیری تعبیری چون «به استعفا رساندن، اعمال فشار، طرح عدم کفایت و پرونده سازی، بیش از آنکه حاکی از ذهن منتقدین بالاخص اصولگرایان باشد و مستحضر به مشاهدات میدانی و انضمامی گردد، گزارشی است از آنچه در ذهن اصلاح طلبان می گذرد؛ و بازتاب تفکری است که در این اردوگاه در حال قوت است، چراکه صدای «عبور از روحانی» از مدت‌ها قبل از اردوگاه اصلاح طلبان به گوش رسیده است!

سناریوی «عبور از روحانی»

۱- برخی از اصلاح طلبان تحقق اهداف اصلاح طلبی و موفقیت در انتخابات ۱۳۹۸ و ۱۴۰۰ را در عبور تدریجی از

روحانی می دانند. این جریان معتقد است؛ دولت اعتدال، دولت اصلاح طلب نیست و اهداف و برنامه‌های دولت از این طریق تحقق نخواهد یافت. حمایت از روحانی تنها موجب آن خواهد شد که ناگامی‌های وی به اسم اصلاح طلبان نوشته شود و با توجه به افزایش روزافزون انتقادات، اعتراضات و اعلام پیشیمانی‌ها از دولت کاسته شدن از اعتبار و مقبولیت آن، از اعتبار و مقبولیت اصلاح طلبان نیز کاسته شود و فرصت برای موفقیت جریان رقیب فراهم آید. پیشگامان تحقق این سناریو هوادارانی هستند که با موج جدید اعتراضات سلبریتی‌های این جریان در روزهای اخیر و با راه‌اندازی کمپین‌هایی برای ابراز پیشیمانی، فشار خود را به رأس اصلاح طلبی نیز وارد کرده و خواستار همراهی آنان هستند؛ در واقع، بخشی از بدنه اجتماعی پیشگام سیاست ورزی شده و تلاش دارد جرأت و جسارت لازم را برای رأس فراهم کرده تا این سناریو را دنبال کند. سیاست مذکور سیاستی نیست که اگر کسی از بزرگان اصلاح طلبی به آن اعتقاد داشته باشد، حاضر شود آشکارا آن را اعلام کند؛ از این رو در لابه لای اظهارات‌شان باید به دنبال اشاراتی گشت اما وضعیت کنونی را نباید حاصل سناریوی تخریبی علیه دولت دانست؛ بلکه باید محصول عملکرد ضعیفی دانست که سیاستمداران دولت دوازدهم در پیش گرفته‌اند.

۲- یکی از عوامل موثر در کلید خوردن سناریوی «عبور از روحانی» شکل گیری این تلقی است که حسن روحانی تحت فشار اصولگرایان تغییر راهبرد داده و به سمت این جناح و واگرایی از اصلاح طلبان میل پیدا کرده است. به واقع سخن از «چرخش به راست رئیس جمهور» از ماه‌ها پیش در محافل اصلاح طلبی مطرح شده و آنها مدعی‌اند که آقای روحانی پس از چهار سال نزدیکی به اصلاح طلبان و کسب رأی در انتخابات ۹۶، نوعی بازگشت به راست را در پیش خواهد گرفت. کم توجهی به خواسته اصلاح طلبان در چینه کابینه و انتخاب استانداران، بی توجهی به نقد‌های اصلاح طلبان در چهار سال اول ریاست جمهوری روحانی، کم شدن از قدرت اسحاق جهانگیری در کابینه جدید، عمل نکردن به بعضی وعده‌های انتخاباتی و حتی پاک کردن صورت مساله تعدادی از آنها از سوی نزدیکان دولت، نشانه‌هایی است که اصلاح طلبان را به عملکرد روحانی و دولت حساس تر می کند. «احمد خرم» از فعالین سیاسی اصلاح طلب در این باره معتقد است: «واقعیت جامعه بیان کننده این مساله است که این اتفاق در حال رخ دادن است؛ اتفاقی که با انتقاد بخش قابل توجهی در طیف‌های اصلاح طلب همراه شده است.»

۳- البته این نظر با نگرانی‌ها و مخالفتی در اردوگاه اصلاح طلبان رویه رو بوده و واکنش ایشان را به همراه داشته است. به عنوان نمونه مصطفی تاج زاده با ادبیاتی هشدارگونه در این باره بیان می دارد: «شخصاً با این پیش فرض که روحانی چرخش به راست داشته، مخالفم و معتقدم رئیس جمهوری پس از انتخابات نه تنها چرخش به راست نکرده، بلکه اساساً نمی تواند گردش کند... معتقدم روحانی باهوش تر از آن است که بخواهد به سمت راست بچرخد؛ چرا که می داند در صورت گردش به راست، چیزی به دست نمی آورد و صرفاً پشتوانه عظیم مردمی اش را از دست خواهد داد و روحانی باید مراقب این مساله باشد.»



اظهارات حجابیان نیز بدون واکنش باقی نماند. به عنوان نمونه علی جنتی، وزیر ارشاد دولت یازدهم در گفت و گوی خود با روزنامه اعتماد در پاسخ به سؤالی در خصوص تعبیر سعید حجابیان از نتیجه فشارها به حسن روحانی، رئیس جمهور و احتمال استعفا یا عدم کفایت او به همین دلیل گفته است: «البته مخالفان دولت ممکن است چنین پروژهای را تعقیب کنند ولی به نظر من امکان تحقق آن وجود ندارد... نه روحانی به خاطر فشارهایی که وارد می شود اهل استعفادادن است و نه شرایط به گونه ای است که مجلس بخواهد رای به عدم کفایت ایشان بدهد. آقای روحانی در سال ۹۲ که وارد انتخابات و پیروز شد، در یک ملاقات خصوصی که با ایشان داشتم، بیان کرد که من هوس رئیس جمهور شدن نداشتم ولی شرایط کشور به گونه ای است که آمده ام خودم را فدا کنم تا کشور نجات پیدا کند. کسی که با این روحیه به میدان می آید هرگز به خاطر مشکلات و فشارها استعفا نمی دهد تا بحرانی جدید برای کشور ایجاد کند؛ لذا من هیچ یک از این سناریوها را محتمل نمی دانم.»

#### سناریوی جنگ روانی و مدیریت افکار عمومی

در کنار تمایلاتی که اصلاح طلبان برای واگرایی و عبور از روحانی در طول این سالها داشته اند که اشاره شد، در نگاهی دقیق تر دامن زدن به شایعه استعفا زود هنگام رئیس جمهور و متهم کردن نظام یا جریان رقیب به داشتن سناریویی برای به انسداد کشاندن دولت دوازدهم، توسط تنوع بیسین اصلاح طلبان را باید طرح ریزی سناریویی برای جهت دهی به رخدادهای آینده و مهار و مدیریت افکار عمومی دانست که اتفاقاً جزو حوزه های تخصصی ایشان به حساب می آید. جالب آن است که بدانیم سعید حجابیان در شهریورماه ۱۳۹۴ در بخشی از گفت و گوی خود با نشریه اندیشه پویا اظهار کرده بود: «آقای روحانی اگر شکست بخورد بحران در بحران ایجاد خواهد شد. فرض کنید که توافق برجام در یک جایی به لحاظ اجرا شکست بخورد و همه چیز هوا شود. روحانی هم استعفا می دهد و می رود و یک نفر مثل معجزه هزاره سوم سر کار می آید. روحانی شکست می خورد.»

۱- طرح این ادعا بهانه ای برای تخریب رقیب است. این اقدام را می توان در قالب سناریوی مظلوم نمایی دولت تحلیل کرد. اصلاح طلبان تلاش دارند تا بدین وسیله چهره ای معصوم و مظلوم از دولت ارائه دهند که دست بسته و از انجام وظایف محوله به اجبار بازداشته شده است. به واقع دولت را تحت فشار سنگین رقیب معرفی کنند که بخشی از مشکلات کشور و ناکامی دولت نیز حاصل این فشارها است، لذا برای آنکه دولت توانمند و کارآمد شود باید افکار عمومی به کمک آمده و جریان رقیب را تحت فشار قرار داده و به حمایت از دولت منتخب مردم بپردازد.

۲. این اقدام می تواند افکار عمومی را از توجه به مطالبات واقعی خود باز دارد و در زمانی که دولت توان پاسخگویی افقانی به سؤالات افکار عمومی را ندارد و اوضاع نابسامان اقتصادی و ناکامی برجام اعتراضات عمومی را به همراه داشته است، کمک کار دولت شود و کمی از فشارهای وارده بر آن بکاهد.

۳- این اقدام حتی می تواند صدای مطالبه گری درون اردوگاهی را که مدت هاست نسبت به عملکرد دولت اعتدال آغاز شده و بازتاب آن از بیرون نیز شنیده می شود، به بهانه بزرگ نمایی خطر رقیب، برای مدتی مسکوت بگذارد؛ اعتراضاتی که از اقشار مختلف هواداران روحانی شنیده می شود و آخرین آن در عدم حضور بخشی از هنرمندان در مراسم افطاری رئیس جمهور خودنمایی کرد.



## گزینه‌های ریاست پارلمان

چه کسانی ممکن است نامزد اصول‌گرایان برای ریاست مجلس آینده باشند

متعددی از جمله لغزان شدن جایگاه لاریجانی آنها را به این فکر انداخته است.

### لاریجانی؛ ماندن یا نماندن؟

خیلی‌ها معتقد بودند پایان عصر روحانی با آغاز عصر لاریجانی گره‌خوردگی زمانی خواهد داشت. می‌گفتند پروژه مشترکی که از گعده‌نشینی‌های ساختمان کاخ مرمر و جلسات محرمانه جماران متولد شده و در عصر روحانی بروز و نمو یافته است، دوران کمال خود را در عصر لاریجانی طی خواهد کرد. آن پروژه چند مولفه مهم داشت:

۱- ایجاد دوقطبی در سیاست خارجی برای تاثیرگذاری در سیاست داخلی. این مساله موجب می‌شد تا با تغییرات در مناسبات با غرب گشایش‌های اقتصادی ایجاد شده و «بدنه اجتماعی بی‌رو» به جهت خشنودی بهبود اقتصادی افزایش پیدا کند. این جمعیت «بی‌رو»، سرمایه اجتماعی خوبی را برای پیشبرد پروژه‌های سیاسی تعیین شده ضمانت می‌کرد.

۲- تضعیف طیف منتقد و حذف پله پله آنها از ساخت قدرت رسمی

۳- شکل دهی آرای سیاسی کشور به شمایلی تازه که یک رقیب کنترل شده در سوی دیگر آن قرار داشت.

حالا اما از هنگامی که پاشنه سیاست خارجی دیگر آن گونه نمی‌چرخد که اعضای ائتلاف انتظار آن را داشتند،

جاده بازگشت او به قدرت رسمی تابلوی ورود ممنوع نصب کرده‌اند یک ماموریت دیگر برای خود تعریف کرد. هدف مهم او این شد که پروژه اعضای ائتلاف را بر هم بزند. احمدی‌نژاد، آلترناتیو را نشانه گرفت؛ «علی لاریجانی». یک بازی نه‌چندان پیچیده اما طولانی که رونمایی از وجه تند و تیز آن را از یکشنبه سیاه مجلس کلید زده بود. او لاریجانی را از آن زمان تا کنون از یک زاویه مهم هدف قرار داده است: «نگاه توده به آقای دکتر». به یک معنا تصور احمدی‌نژاد این بوده است که هرچه در میان توده مردم اعتباری برایش مانده است را صرف از میان برداشتن برداشتن آلترناتیو کند. اینکه او تا چه حد موفق بوده مجالی و نوشتاری دیگر می‌طلبد اما هرچه هست این مساله ناگزیر ذهن علی لاریجانی را به خود مشغول کرد. همه این مسائل دست به دست هم داده است تا در کنار دورد شدن اصلاح‌طلبان از او شرایط برای رئیس مجلس ماندن علی لاریجانی از همیشه سخت‌تر شده و همین جاست که رقبای اصولگرای خود را از همیشه به این پست نزدیک‌تر ببینند.

### پایان عصر روحانی

نکته دیگر این است که پروژه حسن روحانی در سیاست داخلی که البته گره‌خوردگی بزرگی با سیاست خارجی داشت، اکنون با آمدن ترامپ و از میان رفتن برجام به هم خورده است.

کسانی که معتقدند عصر روحانی تمام شده این مولفه‌ها را کنار هم ردیف می‌کنند:

۱- موانع ساختاری برای ادامه دولت روحانی به جهت برآورده ساختن وعده‌ها و خواسته‌ها وجود دارد.

۲- با در خطر قرارگرفتن برجام و احتمال پایان عمر توافق هسته‌ای، اساسا «دال گفتمانی» این دولت از میان رفته و حسن روحانی صاحب یک «دولت بی‌پروژه» خواهد بود.

۳- روحانی از اصلاح‌طلبان دور شده، پس دیگر نمی‌تواند رئیس‌جمهور آنها باشد.

۴- معتقدند به جهت عملکرد روحانی، از آنجا که روحانی با حمایت آنها رئیس‌جمهور شده، اکنون سرمایه اجتماعی آنها در حال بریزش است.

با این مولفه‌ها که بر می‌شمارند می‌گویند که باید برای عصر پس از او برنامه داشت. نزدیک‌ترین جا فعالا پارلمان است.

### یک قدم تا ریاست جمهوری

نکته دیگر این است که اصولگرایان اکنون بسیاری از مناصب گذشته خود را در اختیار ندارند. بر اساس قاعده از دل برود هر آنکه از دیده برفت آنها برای رسیدن به پاستور باید حتما در دید بدنه اجتماعی باشند. به یک معنا آنها باید برای بدنه اجتماعی یک خاطره نزدیک باشند نه یک خاطره دور که بازنمایی آن کاری بسیار سخت است. پس باید تا آن زمان به نهادهایی مانند مجلس دست یافت. چه اینکه شوراهای شهر و شهرداری هم حتی دیگر در اختیار اصولگرایان نیست. طبیعی است اگر چهره‌هایی از اصولگرایان بتوانند به ریاست مجلس دست یابند، این می‌تواند فرصت مناسبی برای نامزدی در انتخابات ریاست جمهوری باشد. به نظر می‌رسد اینکه اصولگرایان در ادوار قبلی انتخابات از حضور بازیگران اصلی خود در مجلس بی‌بهره مانده و آن را جایگاهی در سطح دوم دانسته‌اند، قطعا یک اشتباه بزرگ بوده است. حالا آنها می‌توانند رقابت در این سطح را به بازی بزرگان تبدیل کنند. طرفه آنکه یکی از مولفه‌های اصلی رای آوری در انتخابات جدا از بحث رای قهرستی عنصر شناخته‌شدگی بوده است. این بازی باید در سطح بزرگان دنبال شود.

# اصلاحات لازم است

## تشکیلات جدید باید چه سازوکاری داشته باشد؟

### حمیدرضا ترقی

عضو شورای مرکزی حزب موتلفه



از مهم‌ترین نکاتی که لازم است مورد توجه قرار گیرد تا کار جدید تشکیلاتی جریان اصولگرا به سرنوشت مدل‌های قبلی همچون شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی، جبهه متحد اصولگرایان و جمنادچار نشود، این است که همه ساکت باشند، حرفی درباره آن نزنند تا کسی نداند اصولگرایان می‌خواهند چه کار کنند. اگر هر کسی از نگاه خود به تحلیل موضوع بپردازد و بایدوبنابیدهایی را درباره آن مطرح کند، نتیجه مجموعه مباحث به وجود آمدن زمینه‌های تخریب خواهد بود که جریان رقیب می‌تواند از آن بهره‌برد.

البته در مقایسه ادوار مختلف، جبهه مردمی نیروهای انقلاب موفق‌ترین حرکت تشکیلاتی اصولگرایان به حساب می‌آید که توانست ۱۶ میلیون رای را در یک سبد جمع کند. از آنجا که اصلاحات روش‌های گذشته باید برای حرکت‌های آتی انجام شود، بر همین اساس پیشنهاد شده همانند دوره فعالیت شورای هماهنگی نیروهای انقلاب که نیروهای اصولگرا برای انتخابات شورای شهر دوم و مجلس هفتم تحت تابلوی آبادگران سازماندهی شدند، مکانیزم ائتلاف انتخاباتی اصولگرایان جدای از سازکار تشکیلاتی آنها باشد تا با انفکاک بحث انتخابات، مدل کار تشکیلاتی اصولگرایان ماندگاری بیشتری پیدا کند و به‌مرور بتواند همه‌گرایی‌های سیاسی جریان اصولگرایی را زیر چتر خود پوشش دهد. طبیعتا شورای مرکزی چنین تشکیلاتی باید طوری تعریف شود که پوشش بیشتری نسبت به همه نیروهای اصولگرا داشته باشد. گرچه شاید این شائبه پیش‌آید که بعد از مدتی احتمال دارد همچون شورای هماهنگی نیروهای انقلاب با مشکل مواجه و منحل شود، اما من متقدم اگر نخواهند از مجموعه

شورای مرکزی کسی نامزد انتخابات شود، مشکلی پیش نمی‌آید. البته همین پیشنهاد را نیز نباید نهایی دانست چون پیشنهادهای دیگری هم وجود دارد و معلوم نیست کدام‌یک به تأیید نهایی برسد.

این هم که گفته می‌شود شورای جدید با محوریت آقای رئیسی است، در حد پیشنهاد باید به آن نگاه کرد، نباید آن را قطعی دانست. صحبت درباره پیشنهادها را نیز در مقطع کنونی صحیح نمی‌دانم چون اگر بخواهیم درباره پیشنهادها اظهار نظر کنیم، از اصل ماجرا دور می‌شویم، ضمن آنکه معلوم هم نیست کدام‌یک از این پیشنهادها در نهایت به اجرا درآید. چندی پیش نیز شایعه شده بود که آقای رئیسی با شخصیت‌های اصولگرا جلسه می‌گذارد، حال آنکه این‌طور نبود. کسانی که بیکارند و شغلی ندارند و سرشان خیلی خلوت است، سعی می‌کنند اگر کسی گعده‌ای می‌گذارد از آن جلسه سیاسی آنچنانی سازند و بعد آن را به یک خبر دسته اول در کشور تبدیل کنند. معتقدم این اتفاق موجب انحراف نگاه افکار عمومی از مسائل اصلی می‌شود. حال آنکه چنین جلساتی اصلا وجود ندارد. افرادی برای آقای رئیسی زمان انتخابات کار کردند و امروز به شکل‌های دیگری در حال فعالیت برای او هستند. آقای رئیسی با این نیروها جلسه دارد و این نیروها را حفظ کرده است. حفظ این نیروها ربطی به مجموعه اصولگرایی و جمناد ندارد. مگر آقای رضایی، لاریجانی و قالیباف با نیروهای خود جلسه نمی‌گذارند. به هر حال کسی که رأی ۱۶ میلیون نفری در کشور آورده است، این سرمایه اجتماعی برایش محسوب می‌شود. نباید سرمایه اجتماعی را ساده رها کرد و گتت روز انتخابات به صحنه بیاید و بقیه ایام به دنبال کار خود برود. توقع آن ۱۶ میلیون نفر آن است که آقای رئیسی ارتباطش را با آنها حفظ کند. تحویل‌شان بگیرد، از زحمات آنها تقدیر کند و احوال آنها را بپرسد. به نظر من این توقع بجایی است. عمدتا مباحث مطرح‌شده در این جلسات نیز مطالب اعتقادی و تفسیر نهج البلاغه است.





کارگزاران سازندگی که روزی حزب سیاسی اکبر هاشمی رفسنجانی به شمار می آمد حالا در غیاب او روزهای سرنوشت سازی را سپری می کند. آیت الله هاشمی دیگر در کنار آنها نیست اما کارگزارانی ها همچنان حسن روحانی را مطلوب عصر حاضر برای سیاست ورزی در قامت رئیس جمهور می دانند. چنین است که وقتی برخی چهره های اصلاح طلب پیش رو نوای عبور از روحانی را سر می دهند کارگزارانی ها علی رغم برخی اختلافات با اعضای اعتدال و توسعه همچنان بر طبل ائتلاف می کوبند. کارگزاران برای بازی سیاسی روشی مانند هاشمی رفسنجانی دارد. هم به چپ میدان می دهد هم با راست تعامل می کند. معیار آنها برای سیاست ورزی باقی ماندن در چارچوب حاکمیت است. عملگرایی را بر آرمانگرایی ترجیح می دهند و همین است که در آستانه انتخاب رئیس مجلس می گویند نقد لاریجانی بر نسبیہ عارف ارجحیت دارد. این یک این همانی آشکار میان هاشمی رفسنجانی و کارگزاران سازندگی است.



سیاست گذاری در عصر جدید

کارگزاران  
برنامه ویژه‌ای برای  
محسن هاشمی دارد



## لیبرالیسم در زمانه نهادگرایی

کارگزاران سازندگی که منادی لیبرالیسم است اکنون حسن روحانی را به عنوان فردی که بانهادگرایان راحت‌تر است، در سیاست همراهی می‌کند و در اقتصاد نقد

کارگزاران سازندگی اکنون در جای مهمی از آرایش سیاسی اصلاح‌طلبان قرار گرفته است. حالا که انتخابات مجلس نزدیک شده و فعالیت‌ها برای این رقابت مهم در حال آغاز است بسیار مهم خواهد بود که کارگزاران سازندگی چه نسبتی میان خود و سایر گروه‌های اصلاح‌طلب برقرار خواهد کرد. آیا همچنان این نسبتی که با اصولگرایان برقرار کرده، پایدار خواهد ماند یا آنکه به استقلال فکر می‌کند و دیگر جدا شدن را دور از واقع‌گرایی نخواهد دانست؟

حالا که بناسد در این باب سخن گفته شود بهتر است از انتخابات ۹۲ آغاز کنیم. از زمانی که کارگزاران سازندگی جانی دوباره گرفت. تلاش‌ها برای اینکه حسن روحانی انتخاب نهایی اصلاح‌طلبان باشد و دیگر نامزد‌های اصلاح‌طلب از جمله محمدرضا عارف شانس برای ماندن نیابند از مهم‌ترین اقدامات آنها بود. وقتی روحانی به پاستور رسید، اتفاق مهم دیگری افتاد: اسحاق جهانگیری معاون اول روحانی شد. فرد مهم کارگزاران حالا نقشی اساسی در دولت دلخواه هاشمی‌رفسنجانی پیدا کرده بود. این یک امتیاز ویژه برای کارگزارانی‌ها بود.

در دولت هم می‌شد چهره‌هایی از کارگزارانی‌ها را دید. روش سیاسی آنها شبیه حسن روحانی بود؛ لااقل در دولت اول. سیاست‌ورزی آنها که ادامه یافت برای پارلمان هم ایده‌آلات کارگزارانی‌ها مورد توجه قرار گرفت. اگرچه مقتضیات آن انتخابات راه دیگری را برای اصلاح‌طلبان باقی گذاشته بود. آنها روشی مانند انتخابات ریاست جمهوری را برای انتخابات هیات‌رئیس مجلس در نظر داشتند. یک سمت ماجرا محمدرضا عارف بود و سمت دیگر آن علی لاریجانی بود؛ شکلی شبیه انتخابات سال ۹۲.

این بار باز آنها خواستند که محمدرضا عارف در صدر قرار بگیرد. محمد عطریانفر همان زمان به هفته‌نامه مثلث گفته بود که نقد لاریجانی را به نسیه عارف ترجیح می‌دهد. سخنی که برای پیشروهای اصلاح‌طلب و محمدرضا عارف ناخوشایند بود اما در نهایت همان شد که کارگزارانی‌ها در نظر داشتند. مرد آرام و ساکت اصلاح‌طلب گوشه‌نشین پارلمان شد و علی لاریجانی بر صدر مجلس تکیه زد.

هنگامه انتخابات سال ۹۶ که فرارسید زمزمه‌های تازه بلند شد. برخی از موقعیت نامناسب روحانی سخن به میان آوردند و حتی گفتند که باید از روحانی عبور کرد. کارگزاران اما راه حل دیگری را در ذهن داشت. مساله نامزد پوششی همین جا به میان آمد. ریزنی‌های محرمانه در جماران جواب داد و قرار شد یک نفر از میان ۵ نامزد در کنار حسن روحانی وارد انتخابات ریاست جمهوری شود. حسن روحانی دلش با این روش همراه نبود. هاشمی اما در نهایت رضایت او را گرفت. عمر اکبر هاشمی‌رفسنجانی به آن انتخابات نرسید اما در نهایت نظر او عملی شد.

نکته اما این بود که این بار باز محمدرضا عارف با تلاش‌های فراوان حذف شد و این مرد اول کارگزاران بود که در کنار حسن روحانی راهی انتخابات شد.

نتیجه آن انتخابات پیروزی حسن روحانی بود نکته اما این بود که این بار حسن روحانی به جای کارگزاران تمایل بیشتری به اعتدال و توسعه پیدا کرده بود. نقش جهانگیری در این کابینه کم‌رنگ‌تر از همیشه شد. حتی در این میان برخی گفتند که بهتر است اسحاق جهانگیری کابینه را ترک کند. او ماند و کارگزارانی‌ها هم توصیه کردند او در کابینه بماند.

رخداد بعدی این بود که تلاش‌های متعدد و پیگیر کارگزاران برای شهردار شدن محسن هاشمی فرجامی نداشت. حالا آنها در آستانه یک انتخابات بسیار مهم قرار گرفته‌اند. کارگزاران بدون شک در شرایط فعلی یکی از منظم‌ترین احزاب اصلاح‌طلب است آنها کنگره خود را روز پنجشنبه برگزار کردند و آنچنان که به نظر می‌رسد برنامه‌های مهمی برای تداوم سیاست‌ورزی خود دارند.

فعلا می‌توان روی دو گزینه اصلی آنها برای انتخابات مجلس توجه ویژه داشت؛ اسحاق جهانگیری و محسن هاشمی. آنها به ریاست مجلس می‌اندیشند، این هدف‌گیری بسیار مهمی است.

# نقد محسن هاشمی به جای نقد لاریجانی



امید کرمانی  
خبرنگار

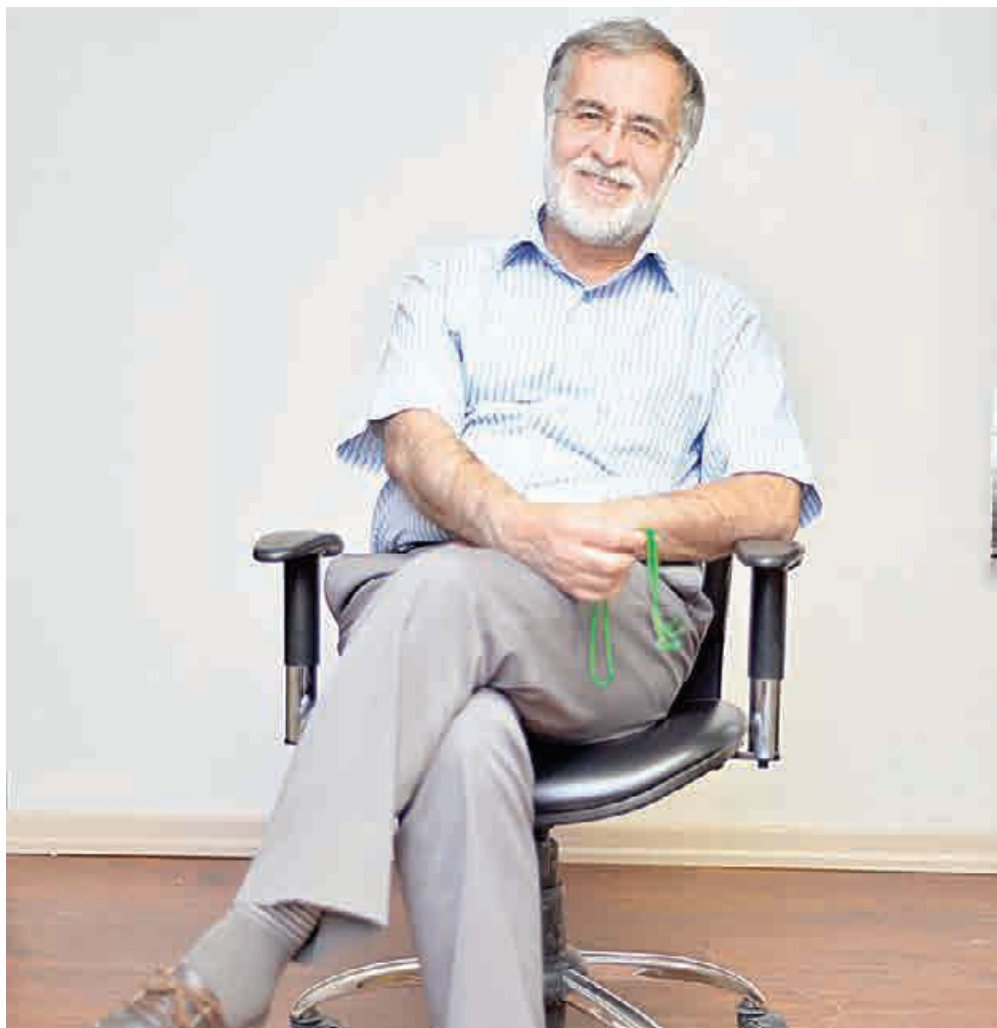
اینکه حزب کارگزاران سازندگی چه پروژه‌ای برای انتخابات مجلس یازدهم و البته انتخابات ریاست جمهوری دارد حتما مساله بسیار مهمی است. به نظر، آنها همچنان از فرمول ائتلاف استقبال می‌کنند. اما در این میان یک نکته بسیار مهم وجود دارد؛ کارگزاران می‌خواهد چهره نزدیک به خودش در راس مجلس باشد و حتی نامزد ریاست جمهوری. همین جاست که محسن هاشمی و اسحاق جهانگیری پررنگ می‌شوند.

برای سومین مرتبه شهردار در دوره پنجم شورای شهر تهران انتخاب شد. مثل دو دوره گذشته، گزینه مطرح آقای محسن هاشمی بود. آقای هاشمی چه کار باید بکند که شهردار شود؟ او با وجود میل و انگیزه فراوان برای شهردار شدن اما همچون دو مرتبه گذشته نتوانست اعضای شورای شهر را قانع کند و بایک سد محکم برای رسیدن به کرسی شهردار مواجه شد. علت چیست؟

واقعیت این است که دوستان عزیز ما در شورای شهر به این سادگی قانع نمی‌شوند چون متاثر از آیشخورهای فکری حزبی و احزاب پشتیبان خود هستند، بیش از آنکه به موضوع شهر و خدمت به شهروندان بیندیشند، به موقعیت خود و گرایش سیاسی شان در مجموعه فعالیت‌های مدیریت شهری فکر می‌کنند. آنها مشتاق‌اند با حضورشان بسط ید سیاسی بیشتری داشته باشند. تا زمانی که این واقعیت تلخ وجود داشته باشد، معمولاً نمی‌توانیم به یک گزینه ایده‌آل برسیم. ممکن است به صورت اتفاقی کسی با چنین نگاهی انتخاب شود و دست بر قضا بدرخشد ولی معمولاً این اتفاق نمی‌افتد. دوستان ما با کمال احترامی که برایشان قائل هستیم، اگرچه رویکرد اصلاح طلبی در درون شورا هست اما به سختی ممکن است روی این امر توافقی پیدا کنند که موضوع اداره شهر مساله‌ای است که باید فراتر از نگاه‌ها و حصارهای محدود حزبی تصمیم‌گیری شود. فکر می‌کنم عمدتاً در انتخابات‌های دوستان ما، وابستگی فکری، گروهی و حزبی بر جنبه اصیل حرفه‌ای اداره شهر فائق آمده و اصلاحات را دچار دست‌انداز کرده است.

**به نظر شما اگر بخواهیم آینده سیاسی آقای محسن هاشمی را بررسی کنیم، سقف قرار گرفتن در مسئولیتش همین ریاست شورای شهر خواهد بود یا می‌تواند به مناصب بالاتری فکر کند؟**

آقای محسن هاشمی با توجه به تجاربی که دارد، هم به صفت وجوه ذاتی و هم به صورت جانبی، استعداد قرار گرفتن در موقعیت‌های بالاتر از این را دارد. محسن هاشمی فرزند آیت‌الله هاشمی رفسنجانی است حداقل ۲۰ سال عمرش را در کنار پدرش از نزدیک گذرانده و این فرصت، توفیق گرانهایی بود که از منشی و تدابیر سیاسی و نگاه مدیریتی پدر بهره‌های فراوان ببرد. او سالیان متعددی نزد پدر به عنوان مشاور امین عمل کرده است. این جنبه‌ها، امتیازات و قابلیت‌هایی را برای محسن هاشمی تأمین کرده است. مهمتر از شرافت نسبی، وجوه صلاحیت‌های ذاتی او است که آقای مهندس هاشمی را برجسته می‌کند. ایشان دانش آموخته هوشمندی بود که در رشته مهندسی الکترومکانیک در عالی‌ترین سطح علمی طی مدارج کرده و بعد در صنعت دفاعی کشور تجارب ارزشمندی را کسب کرده است.



کارگزاران با اعلام موجودیت خود آرایش جدیدی در عرصه سیاسی کشور به وجود آورد و تصمیم‌گیری‌های جناحی را از انحصار جامعه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز خارج کرد. این حزب در مقاطع مختلف تأثیرگذاری‌های تعیین‌کننده‌ای از خود به نمایش گذاشته است. این روزها کارگزاران ضمن مرکزگذاری با دولت روحانی می‌کوشد تا در انتخابات ۱۴۰۰ ریاست جمهوری میوه ۲۵ سال سیاست‌ورزی خود را بچیند و رئیس جمهوری از داخل مجموعه خودراهی پاستور کند. محمد عطریانفر، عضو ارشد حزب کارگزاران سازندگی محسن هاشمی را مستعد قرار گرفتن بر کرسی ریاست جمهوری می‌داند اما تأکید می‌کند که باید او تقویت شود. او که روزی می‌گفت نقد لاریجانی را به نسیه عارف ترجیح می‌دهد حالا می‌گوید نقد محسن هاشمی را به نقد لاریجانی ترجیح می‌دهد.



**کارگزاران نسبت به حسن روحانی یک رویکرد دوسویه دارد؛ حتما مدافع سیاسی این دولت است و مثل سایر اعضا اصلاح طلب نیست که دنبال آلت‌ناتیو برای دولت مستقر باشند اما این لزوماً به معنای حمایت کامل نیست چه اینکه این روزها کارگزاران نسبت به دولت حسن روحانی نقدها و اعتراضات اقتصادی دارد**

دو بال باید یک محور مرکزی هماهنگ کننده داشته باشد. متأسفانه محور مرکزی الان نیست. وقتی محور مرکزی نباشد روابط می تواند مقداری ناساز باشد. ولی از دو دهه پیش همیشه تلقی این بود که آقای هاشمی رفسنجانی شخصیت مرکزی و محوری است و ایشان دست راست و دست چپ می دارد. دست راست و دست چپ نه به مفهوم سیاسی بلکه به مفهوم اهمیت. دست راست اهمیت بیشتری از دست چپ دارد. اشتباه نشود که دست راست یعنی بال راست و دست چپ یعنی بال چپ! همیشه می گفتیم دو شخصیت تبعی برای آقای هاشمی قائلیم؛ شخصیت‌های بلافضلی که می توانند مأموریت‌هایی را در راستای اهداف و منویات آقای هاشمی عهده‌دار شوند. یک جبهه و دست را آقای عبدالله نوری و همفکران او تشکیل می داد و یک دست را آقای حسن روحانی. در این رابطه امیدهای زیادی نسبت به آقای عبدالله نوری بسته شده بود ولی به دلایلی متأسفانه این ظرفیت مغفول واقع شد و در حادثه تلخی ایشان چند سالی زندان رفتند. اگرچه ایشان مجدداً در صحنه تأثیرگذاری نقش آفرین است اما به دلیل اینکه خود تمایل جدی برای حضور تمام عیار ندارند بیشتر گوشه‌نشینی اختیار کرده‌اند. در غیاب این حضور، البته خوشبختانه در طرف دیگر بال اندیشه سیاسی و اجرایی آقای هاشمی، آقای روحانی بال آمد و تقویت شد و در شرایطی هم آقای هاشمی از ایشان حمایت کرد. بله، این وضعیت به لحاظ تاریخی تأیید می شود ولی متأسفانه امروز آقای هاشمی رفسنجانی نیست که بتواند این دو بال را هماهنگ تنظیم کند.

**در انتخابات مجلس چه دیدگاهی وجود دارد؟ به نظر شما هنوز نظر کارگزاران این است که باید نقد لاجریان به نسیه عارف را ملاک قرار داد یا اینکه الان جریان اصلاحات در موقعیت بهتری نسبت به سال ۹۴ است و می تواند معادله تغییر کند؟**

ما امیدواریم در شرایطی قرار بگیریم که شخصیتی را به صورت مستقل با توانمندی‌های بیشتر از آنچه در گذشته در قامت جناب آقای عارف داشتیم، برای آینده مجلس قابل ارائه و عرضه داشته باشیم. این امیدمان هست.

**یعنی شخصیتی غیر از آقای عارف به میدان بیاید و میدان دار جریان اصلاحات در انتخابات مجلس شود؟**

بله، البته آقای عارف دارای جنبه‌های مثبت بسیاری است ولی تجربه پارلمانی ایشان به اندازه تجربه معاونت اولی و وزارت مخابرات ایشان درخشان نبود. به ادبیات دیگر نقش آفرینی ایشان در معاونت اول یا وزارت مخابرات از نمایندگی مجلس او درخشان‌تر بود. در پارلمان به نظر می آید بتوان به گزینه مناسب‌تری فکر کنیم.

**مثلاً.**

باید شرایط پیش بیاید و ببینیم چه کسی از تأیید صلاحیت و هفت خوان شورای نگهبان می گذرد. احتمال دارد که آقای محسن هاشمی از شورای شهر بیرون آمده و این لیدری را انجام دهد؟

محسن هاشمی یک شخصیت اجرایی است

در محسن هاشمی امروز احراز شده است. بحث تدبیر و مدیریت و صلاحیت فردی در ایشان هست اما در بحث رجل سیاسی بودن به هر حال نیازمند این است مقداری از منظر شناخت ملی مردم گسترده‌تر در آذهان جای بگیرد محسن هاشمی این ظرفیت را داراست و حزب و چهره‌های همسو می‌توانند در این قضیه به او کمک کنند.

**برنامه حزب کارگزاران برای انتخابات مجلس چیست؟ آیا همچنان به ائتلاف با جریان اعتدال فکر می کند. یعنی می خواهد آن ائتلاف را در انتخابات مجلس یازدهم حفظ کند یا اینکه الان فصلی رسیده که می تواند مستقل وارد صحنه شود؟**

منظور از اعتدال یعنی جریان منسوب به جناب آقای روحانی؟

**جریان آقای روحانی.**

اصلاح طلبان در انتخابات پارلمان طلا به دار و برجسته هستند و حزب اعتدال و توسعه به عنوان همراه و همگام این جریان شناخته می شود. آنها در عرض اصلاحات تعریف نمی شوند و بیشتر پیرو و هم‌آهنگ‌اند. البته اصلاحات در این پیروی، به طور جد حضور موثر در تصمیم‌گیری را برای اعتدال و توسعه قائل است. فی الواقع اصلاح طلبان به اعتدال در این روند به عنوان یکی از ارکانی که می‌تواند در کنار دیگر احزاب کلیدی و اصلی ایفای نقش کند، نگاه می‌کنند ولی اینکه به عنوان تنها متولف نگاه کند که تویکی و من یکی، عمل نخواهد کرد. قاعده و تکیه‌گاه اصلی انتخابات مجلس، عمدتاً جریان اصلاحات است. در کنار احزاب موثر مثل کارگزاران، اتحاد ملت، کار و اعتماد ملی می‌توان برای اعتدال و توسعه هم موقعیتی بازتعریف کرد. البته مشروط به اینکه خود آنها هم نسبت به این همراهی تمایل داشته باشند.

**بین کارگزاران و اعتدال در انتخابات مجلس یازدهم ائتلاف قوی‌تر نسبت به انتخابات مجلس دهم شکل می گیرد یا ضعیف‌تر؟**

موقعیت اصلاح طلبان در انتخابات سال ۹۸ از موقعیت ۹۴ شان بیشتر است و موقعیت اعتدال و توسعه در ۹۸ از موقعیت ۹۴ شان در جبهه اصلاحات کمتر است. با وضعیتی که اصلاح طلبان با دست قوی‌تری می‌توانند به عنوان چتر حامی برای احزاب از جمله حزب اعتدال ایفای نقش کنند اما این وجه هژمونیک اصلاح طلبان به مفهوم عبور از اعتدال و توسعه نیست و از غرض من نباید تلقی مفارقت شود. اگر در سال ۹۴، به اعتبار اینکه حزب اعتدال و توسعه ریاست جمهوری و کابینه را در اختیار داشت حق بیشتری برای جد اول اسامی و نامزدهای انتخابات مجلس مطالبه می‌کرد، تصور می‌کنم در سال ۹۸ باید مقداری توقعات خود را کمتر کنند.

**آقای قوچانی تعبیری را در یک دهه گذشته مطرح کرد و گفت کارگزاران و اعتدال و توسعه دو بال چپ و راست آقای هاشمی رفسنجانی هستند...**

بله، تعبیر درستی است. آیا هنوز با یکدیگر هماهنگ بال می‌زنند یا ناوک‌اند؟

صنعت موشکی ایران اگرچه نام‌آورانی را در جدول افتخارات خود دارد که از آنها یاد می‌شود ولی حق محسن هاشمی را نباید در این میان نادیده گرفت. او حقوقی دارد که بسیاری آن را کتمان می‌کنند. اگرچه خود وی هم تعلق خاطری به ترویج و تبلیغ نقش پیشین ندارد. مأموریتی که محسن هاشمی در ساخت و راه‌اندازی مترو به عنوان پروژه بزرگ و ملی عهده‌دار بود، از مرحله ساخت و مدیریت راهبردی تا بهره‌برداری جزو درخشان‌ترین دستاوردهایی است که امروز از برکات و مواهب آن شهروندان تهرانی بهره‌مندند. به خصوص طبقات متوسط و متوسط ضعیف که بسیار از آن برخوردارند. مأموریتی که ایشان به عنوان ریاست دفتر آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در مقطع ریاست جمهوری داشت یا مسئولیت بازرسی که عهده‌دار بود، تجارب ارزنده‌ای بود که وی از خود برجای گذاشت. این سوابق نشان می‌دهد قابلیت‌های ذاتی محسن هاشمی به گونه‌ای است که استعداد قرار گرفتن در موقعیت‌های بالاتر را دارد. به باور من در همین موقعیت فعلی، آقای محسن هاشمی از ۷۰ درصد کابینه توانمندتر است و حتماً جایگاهش را به عنوان یک وزیر شاخص و شایسته در دولت خالی می‌دانم. اگرچه فراتر از موقعیت فرضی وی در کابینه، نسبت به او امیدهایی وجود دارد که انتظار داریم وی در جهت کسب امیدهای بیشتر گام‌های بلند و موثرتری بردارد و هم استعداد و بستری لازم را برای تحقق این امیدها فراهم آورد.

**اینکه در فضای مجازی مطرح می‌شود آقای محسن هاشمی گزینه حزب کارگزاران برای انتخابات ریاست جمهوری آینده است، چقدر صحت دارد؟**

او از معدود چهره‌هایی است که می‌توان روی شخصیت‌اش در این سطح مطالعه کرد. در حزب اگرچه سخن صریح و علنی صورت نگرفته اما گفت‌وگوهای حاشیه‌ای و غیررسمی کم‌وبیش مطرح بوده است و علی‌القاعده به اعتبار اینکه ۴۰ سال از عمر انقلاب گذشته و کادرهای اولیه نظام هم عملاً به سن فرسودگی و فوتوتی رسیده‌اند، حتماً باید به سمت جایگزینی نیروهای جوان‌تر رفت. محسن هاشمی جزو نیروهای لایق و قابل محاسبه‌ای است که در این سطح می‌توان روی او مطالعه داشت و نقاط قوت و ضعف وی را بررسی کنیم و در فراگیری آموزش‌های مدیریتی و حزبی و تجربه اداره کلان کشور، بیش از موقعیت فعلی وی را تقویت نموده تا زمینه ورود به چنین عرصه‌ای از رقابت‌ها را پیدا کند.

**آقای هاشمی اکنون دارای شاخصه‌های رجل سیاسی مذهبی است؟**

محسن هاشمی نیازمند این است گام‌های جدی‌تری در این زمینه بردارد که مصداق تام و تمام این شئون باشد. اگر ملاک مقایسه مثلاً آدم‌هایی مثل احمدی‌نژاد باشند که البته قیاس مع الفارق است اما چنانچه ملاک و شاخص مقایسه، پدر ایشان یا شخصیتی مثل آقای خاتمی باشد، ضرورتاً حکم می‌کند موقعیت او ذیل شاخص رجل ملی و تدابیر سیاسی تقویت شود. هم‌اینک، دو بخش از ویژگی‌هایی که قانونگذار برای این جایگاه تعیین کرده،

تا پارلمانی. اتفاقا خیلی توصیه ای نداریم که ایشان در چنین موقعیتی ظاهر شود. شخصیتی مثل آقای حسین مرعشی در این زمینه ظرفیت بالایی دارد که در چنین موقعیتهایی همچون گذشته بدرخشد و بالا بیاید. چون تجربه پارلمانی موفقی در گذشته ها داشته است. دوستان دیگری هم کم و بیش می توانند وجود داشته باشند که نباید نام ببریم چون ممکن است محل سوء تفاهم شود. اگر چه خود آقای عارف هم لیاقت های قابل قبولی را از خود نشان داده اما فکر می کنم آقای عارف را باید در موقعیت های دیگری در حوزه ای اجرایی یا علمی که از وجودشان بهره بیشتری گرفته شود به کار بگیریم.

### احتمال دارد آن شخص آقای جهانگیری باشد؟

آقای جهانگیری هم یک موقعیت مهم و همیشه مورد نظر بوده است. تجارب پارلمانی شان خیلی خوب است و در مظان لیدری این موقعیت می تواند قرار بگیرد.

### یعنی احتمال دارد قبل از انتخابات مجلس از معاون اولی استعفا دهد؟

هدف پیش روی آقای جهانگیری این است که تا آخر دوران با آقای روحانی همراهی کند. موقعیت آقای جهانگیری صرفا به اینجا بسته نیست که فقط نظر رئیس جمهور برایش شرط باشد. آقای جهانگیری مورد اعتنا و محبت و مدنظر رهبری است. جابه جایی آقای جهانگیری حتما باید مستلزم کسب نظر مثبت از سوی رهبری هم باشد. از این جهت، اگر در سال ۹۸ بخواهد چنین اتفاقی بیفتد باید بسیاری از مسائل حاشیه ای و پیرامونی را ملاحظه کرد تا خروج ایشان از دولت عرضه ای ایجاد نکند. اگر زمینه مثبت بود و عارضه ای به وجود نیامد آقای جهانگیری هم می تواند از گزینه هایی باشد که در سطح لیدری انتخابات مجلس از ایشان استفاده شود.

### حزب کارگزاران یا به طور مشخص شما مشاوره ای به آقای جهانگیری در این زمینه داده اید یا می خواهید چنین مشاوره ای بدهید؟

در چه زمینه ای؟

### اینکه به انتخابات مجلس فکر کنید یا فکر نکنند.

به باور من اگر آقای جهانگیری موقعیت خودشان را در معاونت اولی و به عنوان فرمانده اقتصاد مقاومتی بیشتر و بیشتر تقویت کند، به نظر من ماندگاری شان در دولت معنادارتر است؛ چرا که ایشان یکی از نامزدهای مورد توجه با آنها نامزد مورد توجه اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ می باشد. لذا این حضور را در این روند بیشتر می پسندیم اما اگر شرایط بخواهد به گونه دیگری باشد، می تواند این موقعیت برای ایشان از نو

محمد علی نجفی که روزی از ستاره های کارگزاران در هنگامه هر انتخاباتی بود حالا از ریزش های این حزب محسوب می شود



تعریف و به عنوان لیدر و شاخص و سرلیست رقابت های مجلس در اردوگاه اصلاح طلبان ظاهر شود.

### اگر آقای جهانگیری الان با شما مشورت کند چه توصیه ای به او دارید؟

توصیه ام این است که در دولت باید ماندگار، موقعیت شان تقویت و نقش پذیری شان بیشتر شود و اعمال قدرت بیشتری کنند و نبض کار را جدی تر در دست بگیرند. هر مقدار هم بیشتر تلاش کنند بیشتر دستاورد خواهند داشت.

### الان حزب کارگزاران کجای اردوگاه اصلاحات است؟ از محورهای تعیین کننده است یا اینکه دست بالا با حزب اتحاد ملت است؟

یعنی در یک رقابت درون اردوگاهی حرف کدام حزب در جریان اصلاحات بیشتر گوش شنوا دارد؟

به لحاظ جامعه مخاطب، کارگزاران دست برتر را دارد. به عبارت دیگر مخاطب پذیری کارگزاران در توده های طرفدار از دوستان اقماری اش بیشتر است اما اتحاد ملت که ورژن جوان تر حزب مشارکت است، از باب اینکه با جناب آقای خاتمی، پرچمدار اصلاحات نسبت تنگاتنگ تری دارد. این حزب بیشتر مورد مشورت آقای خاتمی قرار می گیرند، طبیعی است تاثیر آنها می تواند در لایه های نخبگانی از حزب کارگزاران بالاتر باشد. در مجموع موقعیت کارگزاران به گونه ای است که در جایگاه محوری اصلاحات ایفای نقش می کند و مسئولیت پذیری، نفوذ کلمه و قدرت اقناع کنندگی موثری دارد و می تواند با دیگر دوستان خوب گفت و گو کند.

در مجلس خیلی از اصولگرایان امیدوارند و اعتماد به نفس دارند که یک دور برگردانی رقم بخورد و آنها از سال ۹۸ تا ۱۴۰۰ مناصب قدرت در مجلس، دولت و شورای شهر را یکی پس از دیگری به دست گیرند. فکر می کنید گفتمان غالب بر فضای معادلات انتخابات مجلس همچنان اصلاح طلبی باشد یا اینکه اصولگرایی شود؟

تصور نمی کنم اگر مجلس آینده، مجلس اکثریت مطلق برای اصلاح طلبان نیست اما اصولگرایی از جنس تندروها هم موقعیت بالایی نخواهند داشت. ترکیب آینده مجلس مشابهتی با همین مجلس فعلی خواهد داشت.

با این وضعیت ماندن آقای لاریجانی را در مجلس توصیه می کنید؟ چون برخی این توصیه را دارند که آقای لاریجانی وارد انتخابات مجلس نشود، با توجه به اینکه دوره گذشته نفر دوم در قم شد و شاید در سال ۹۸ اصلا رای نیاورد. با این تفاسیر موقعیت آقای لاریجانی و نسبتش با جریان اصلاحات را چطور ارزیابی می کنید؟

برای نیروهای جبهه اصولگرا اظهار نظر ما محلی از اعراب ندارد. آقای لاریجانی از منظر اصولگراها چهره ای است که در رقابت های انتخابات ریاست جمهوری روی او محاسبه می شود.

اساسا منطق ارزیابی رقابت های انتخاباتی پیش رو به صورت نسبی و تابع شرایط زمان است. به هر حال تجربه پارلمانی آقای لاریجانی، تجربه ای است که برای ایشان یک سرمایه ملی فراهم کرده است. این سرمایه ملی نزد اصولگرایان و حتی اصلاح طلبان فراموش نخواهد شد و کسی بی اعتنا از کنار آن نمی گذرد. موضوع حضور وی به عنوان نماینده قم نباید دستمایه تخفیف چهره سیاسی وی شود که رای اول را آورده یا دوم. آقای علی لاریجانی اگر در قم کاندیدا نشود و در تهران نامزد شود، حتما موقعیت بالاتری از قم خواهد داشت. گرچه دل بستگی هایی به شهر قم دارد

## نقد آقای لاریجانی و نقد آقای جهانگیری برابری می کند و ما طرف نقد خودمان می رویم. آن نقد و نسبی که گفته شد به این دلیل بود که احتمال پیروزی آقای عارف را کم می دیدیم، بنابراین می گفتیم این اخذ القیل خیر من ترک الکثیر

و از ابتدا هم از همانجا بالا آمده است. آقای علی لاریجانی یک چهره ملی است و هدف پیش رو و جایگاه خود را بیشتر در مرکزیت حکومت تعریف می کند.

### اگر ترکیب مجلس آینده مثل مجلس کنونی باشد، در این صورت اصلاح طلبان به ائتلاف نیاز دارند، به نظر شما آقای لاریجانی می تواند دوباره محل ائتلاف قرار بگیرد؟

با توجه به شرایط عمومی اصلاح طلبان و زاویه نگاه نظام به آنها حد اکثر پرش اصلاح طلبان برای ریاست مجلس، آقای عارف است و شاید نظام سیاسی بنا به موقعیتی با آقای جهانگیری هم مخالفتی نداشته باشد. به نظر می رسد با شرایط موجود به بیش از آقای عارف چنین فرصت یا اجازه ای داده نخواهد شد.

### حتی اگر محسن هاشمی یا جهانگیری وارد مجلس شوند؟

عرض کردم آقای جهانگیری در شرایطی و بنا به مصالحی می تواند از منظر حاکمیت مورد توافق باشد. گرچه اصلاح طلبان دوست ندارند آقای جهانگیری را از موضع رقابت های انتخاباتی ریاست جمهوری به رقابت های پارلمانی فرو کاهند. البته چنانچه فرصت نامزدی ریاست جمهوری برای وی فراهم نشود، در این صورت روی سرلیستی آقای جهانگیری برای مجلس می توان حساب کرد.

بر فرض اینکه انتخابات مجلس برگزار و آقای لاریجانی و آقای جهانگیری هر دو وارد مجلس شوند. در چنین رقابتی که به زعم خودتان ترکیب مجلس دهم را خواهد داشت، از جحیت جریان کارگزاران برای قرارگیری بر کرسی ریاست با کدام یک از این دو گزینه است؟





کارگزاران حامی علی لاریجانی در مقام ریاست مجلس است البته تا وقتی که رقیب او محمدرضا عارف است



زاویه کارگزاران با محمدرضا عارف یعنی نماینده فعلی طیف چپ اصلاحات تا زنگی ندارد. آنها از مدت‌ها پیش مخالف او بوده‌اند، از همان زمانی که لقب اصلاح طلب بدلی را برایش برگزیدند

می‌کنید. امروز راست مدرن که می‌گویند نمادش کارگزاران است با چپ مدرن که اتحاد ملت یا مشارکت مدعی نمایندگی آن است، اشتراکات زیادی را نشان می‌دهند، بنابراین این دسته‌بندی‌ها از واقعیت چیزی کم نمی‌کند. از سوی ما تغییر مواضع صورت نگرفته است.

جایه‌جان شدیم. یکی از سوالات همیشه این بوده است در حالیکه ما در جایگاه سیاسی و مدیریتی خودمان ایستاده‌ایم. کارگزاران یک حزب تکنوکرات و دموکرات است و از ابتدا موضع و سخن مان ثابت بوده است. هرچه پیرامون خودمان هم نگاه می‌کنیم، می‌بینیم دیگران اند که به ما نزدیک شدند. چه کسی گفته که ما به دیگری نزدیک شده‌ایم؟ کجا کارگزاران به نظریات افراطی چپ نزدیک شده است؟ در حالی که ما همیشه منتقد تندروی بوده‌ایم. ما یک شخصیت محوری ملی داشتیم، آقای هاشمی رفسنجانی. حالا دوستان در یک فرآیند پیرامنه و پرنشیب و فرار آخرش به این نتیجه رسیدند که سیاست‌های آقای هاشمی رفسنجانی و نظریه مدیریتی کشورداری ایشان مناسب‌ترین مدل برای اداره کشور بوده است، لذا نزدیک شدند. پس ما نه رانتی خوردیم و نه چیزی بودیم که از این طرف به آن طرف برویم. آنها به ما نزدیک شدند. به هر حال ما سر جایمان بوده و هستیم. الان اتحاد ملت، مشارکت و دوستانی که یک وقت در حق آقای هاشمی تندروی کردند، برگشتند. شخص آقای خاتمی هم که مدعی نوسازی سیاسی و اجتماعی بودند و حقا صادقانه و با اخلاص ۸ سال کوشیدند، بعد از مدتی به این نتیجه رسیدند که بالاخره توفیقات سیاسی و اجتماعی را باید از معبر نوسازی اقتصادی هدایت کرد. اول باید یک اتفاقاتی بیفتد و کشور از یک سطحی از برخورداری بهره‌مند شود تا بتوان حرف‌هایی را زد. همین نهاد و شبکه‌های خبراتی و اطلاع‌رسانی IT که الان دنیا را تسخیر کرده دستاورد عصر آقای هاشمی است. پس پایه‌های همان نوسازی سیاسی اجتماعی را دولت آقای هاشمی گذاشت. از این حیث اینگونه نسبت‌ها را روا می‌دانم.

**شورای مرکزی شدند و بلافاصله آقای محمد هاشمی از کارگزاران رفت. آیا در حزب کارگزاران تحولی در زمینه گردش چهره‌ها شاهد خواهیم بود یا اینکه همچنان با همین دست‌فرمان جلو می‌روید؟**

احزاب باید پوست‌اندازی کنند و حتما باید نوسازی شوند. کام اول نوسازی متکی بر تربیت نیروی سیاسی حزبی است. اما باید حواسمان جمع باشد که به بهانه جوانگرایی احزاب را از ظرفیت‌های ملی خود خالی نکنیم. من به صفت رابطه نسبتاً طولانی مدت‌م با حزب کارگزاران حداقل از ابتدای تأسیس تا امروز، پذیرفته‌ام که چهره‌های قدیمی‌تر باید جایگاه خود را به نفع جوان‌ترها خالی کنند و در نهاد‌های داوری حزبی یا منظومه‌های راهبردی بنشینند. آنها باید شخصیت‌های موثر و پشتیبانان حزب باشند، در عین حال جوان‌ترها بیایند و کارها را دست بگیرند اما این اتفاق شرطی دارد و آن اینکه اگر بحث جوانگرایی باشد، کسانی که لیاقت و قابلیت کافی برای جایگزینی دارند، باید به چشم بیایند، دیده شوند، وجودشان مبرهن و آشکار باشد تا انتخاب شوند. بعد حضور پیدا کنند و مورد اقبال هم قرار بگیرند. به آقایان لیلان و قوچانی اشاره کردید، بله، آنها از این جنس آدم‌ها بودند، هر مقدار تعدادشان بیشتر شود حتماً به مصلحت حزب است اما این جایگزینی به معنای بازنشستگی سیاسی نیروهای قدیمی نیست. حزب کارگزاران در هفته‌های گذشته برگزاری کنگره سالانه را خواهد داشت. اتفاقاً توصیه‌ها بر این است که بتوان یک پوست‌اندازی در این سطوح داشته باشیم. به هر حال زمانی افراد باید جایشان را به جوان‌ترها بدهند که به اصل کار حزب لطمه نخورد. اگر من نوعی ماموریتی در حزب دارم و بناست جای خود را به کسی بدهم باید کسی باشد که در دستاورد من تا امروز چیزی اضافه کند و نه اینکه کم کند نه اینکه فقط جا را اشغال کند و منشا اثر هم نباشد.

**اگر اساتید ادب نباشد حزب کارگزاران در حوزه سیاسی چه از جانب اصولگرایان رادیکال و چه از جانب اصلاح طلبان رادیکال متمهم به حزب فرصت طلب تعبیر و توصیف می‌شود که گردش‌های سیاسی می‌کند. مثلاً می‌گویند در ابتدا که روی کار آمد راست مدرن نشان داد و بعد از مدتی در قالب یک چپ مدرن خود را تعریف کرد. اخیراً هم حزب از اعتدال و توسعه در بیان‌های بی‌نوعی کارگزاران را رانتخواه اقتصادی و سیاسی توصیف کرد. نظر شما چیست؟ آیا شما نیز چنین نقدهایی را می‌شنوید؟ واکنش حزب کارگزاران به این مواضع چیست؟**

واکنش حزب، سکوت است. چون این نسبت هانراوست. عناوین راست مدرن و چپ مدرن که شما به کار می‌گیرید، مخلوق نظریه‌پردازی‌های دوده‌پیش سازمان مجاهدین انقلاب است که یک روز چپ و راست را چهار قسمت کرد. چپ سنتی، چپ مدرن، راست سنتی، راست مدرن. ما خود را در این دسته‌بندی‌ها اسیر نمی‌کنیم. از قضا در همین دسته‌بندی مجاهدین، عملاً رویکرد چپ مدرن بر رویکرد راست مدرن منطبق می‌شود. فی‌الواقع آنها راست سنتی را مؤلفه تعریف کردند و روحانیت مبارز و این قبیل افراد و راست مدرن را به کارگزاران نسبت داده‌اند که البته در آن زمان از نظر خودشان تعریض بود. اگرچه امروز آنها از تعریض‌شان برگشته‌اند و احترام قائل‌اند و خودشان را چپ مدرن می‌دانستند که امروز ناخواسته اینها روی هم قرار گرفته‌اند و این انطباق نشان می‌دهد که آن دسته‌بندی پیشین بی‌اشکال نبوده است. وقتی چپ را از منشا خود خارج و مدرن می‌کنید و راست را از خاستگاه سنتی خود خارج می‌کنید، فی‌الواقع دارید در چپ برخی از مواضع راست و در راست برخی از مواضع چپ را؛ خلط

قطعا آقای جهانگیری؛ روشن است. دیگر آن موقع نمی‌گویید که نقد لاریجانی به نسبه جهانگیری ارجح است؟

نه، چون نقد آقای لاریجانی و نقد آقای جهانگیری برابری می‌کند و ما طرف نقد خودمان می‌رویم. آن نقدو نسبه که گفته شد به این دلیل بود که احتمال پیروزی آقای عارف را کم می‌دیدیم، بنابراین می‌گفتیم آن اخذ القلیل خیر من ترک الکثیر.

**در انتخابات ریاست جمهوری با توجه به وضعیت موجود اقتصادی کشور، جریان اصولگرا این وضعیت را پاشنه آشیل تبلیغاتی برای رقیب و نقطه قوت برای خود می‌داند. به نظر شما معادلات انتخاباتی در ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰ چگونه خواهد شد؟ برخی مانند زبیا کلام معتقدند که اصلاح طلبان از الان این رقابت را باخته‌اند. آیا اینطور است؟**

اظهار نظر دوستان آقای صادق زبیا کلام از فاصله زمانی خیلی دور صورت می‌گیرد. ما از الان نمی‌توانیم چنین قضاوت قطعی و صددرصدی انجام دهیم. شاخص‌های متغیر در انتخابات ریاست جمهوری با توجه به عواملی که در فرآیند آن موثرند آن قدر زیاد است که از فاصله دور ۳ ساله نباید اظهار نظر قطعی کرد باید یک مقدار جلوتر برویم.

**آینده سیاسی حزب کارگزاران چه خواهد بود؟**

آینده سیاسی کارگزاران تفاوتی با دیگر احزاب سیاسی ندارد. اگر بهتر نباشد بدتر نیست. اگر شرایط همینطور باشد و قرار نباشد که احزاب به طور جدی شکل بگیرند و مقوله حق و تکلیف متلازم بین نظام و احزاب سامان پیدا کند، یا احزاب یکپارچه نیرومندی در جبهه اصلاح طلبی و اصولگرایی شکل نگیرد، داستان احزاب همچون گذشته است. تلاش می‌کنیم از پراکندگی گروه‌های اصلاح طلب به سمت نوعی وحدت، همگرایی یا توحید پیش برویم.

**اما کارگزاران گرچه به قول شما یک حزب محدود است ولی با وجود دست‌اندا‌های سیاسی، خیلی مستمر و جدی جلسات خود را از موقع اعلام موجودیت تا کنون برگزار کرد...**

قرار نیست اگر شرایط سخت شود آدم کار نکند. ما مامور به وظیفه‌ایم که نشست‌هایمان را داشته باشیم و گفت‌وگویمان را انجام دهیم ولی این حد از فعالیت قانع‌کننده نیست. این حد از فعالیت در شأن مطالبات جامعه نیست. اینکه ما به اندک نشست و برخاست‌هایی بسنده کنیم حتی سیاست‌ورزی ادا نمی‌شود. مهمترین وظیفه احزاب، تربیت کادر، آموزش سیاسی و تدوین نظام مدیریتی برای کشور است.

**یعنی به زعم شما هنوز به آن سطح نرسیده‌ایم؟**

خیر، احزاب باید برای اداره کشور قدرت برنامه‌ریزی داشته باشند. به صرف چهار تا نشست سیاسی و گپ و گفت کلی، بار احزاب، بار نمی‌شود. باید خیلی بیش از اینها تلاش داشته باشیم. اگر امروز یک حزب بخواد سر و سامان داشته باشد باید بتواند ایده و فلسفه اداره سیستم و استراتژی کشورداری خود را بگوید، باید در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و روابط خارجی برنامه بدهد، تاکتیک‌ها و تکنیک‌های خود را روشن و تأثیراتش را نشان دهد. همه احزاب در این زمینه مغلوب و ناتوان‌اند.

**این گردش‌نخبگان و چهره‌ها در حزب کارگزاران چه زمانی انجام می‌شود؟ از همان روز اعلام موجودیت، آقای کرباسچی دبیرکل و آقای مرعشی‌سخنگوی حزب بودند، خیلی از چهره‌های شاخص از جمله حضرتعالی همچنان در همان جایگاه‌ها قرار دارند. البته چند سال پیش گردش‌اتفاق افتاد و آقایان قوچانی و لیلان وارد**

# نامزد کارگزاران برای ریاست مجلس کیست؟

گفت‌وگویی درباره آینده سیاسی محسن هاشمی و اسحاق جهانگیری و نسبت کارگزاران با دولت حسن روحانی

## آقای قوچانی! در کارگزاران چه می‌کنید؟

نایب‌رئیس کمیته سیاسی هستیم. در کمیته سیاسی از سال ۹۳ که حزب دوباره تجدید حیات کرده، هر هفته تشکیل جلسه داده‌ایم. کمیته سیاسی همه احزاب از جمله کارگزاران باید مغز متفکر آن حزب باشد، البته ساختار کارگزاران این است که کمیته‌های متعددی دارد اما چون کار اصلی حزب کار سیاسی و سیاست‌ورزی است، در حقیقت تصمیم‌گیری اصلی موضوعات در کمیته سیاسی است. کار اصلی کمیته سیاسی بررسی کل اخبار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هفته است؛ دوم اینکه دستوراتی مانند تدوین منشور سازندگی که سند مواضع حزب است، در کمیته سیاسی اتفاق افتاده است. در مورد راهبردهای انتخاباتی حزب هم همین طور است. مثلاً ما طرحی را راجع به پارلمان اصلاحات کار می‌کنیم. یا مثلاً درباره نامزدهای حزب در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری بحث می‌کنیم.

**جدا از کار ژورنالیستی چند سالی است که یک علاقه‌ای در خود شما به حزب می‌بینم، آن موقع هم که صدرا را چاپ می‌کردید، یک بخشی را به حزب اختصاص داده بودید. آیا الان مشخصاً «سازندگی» می‌خواهد روزنامه حزب باشد، یعنی آنچه ما می‌بینیم لزوماً مواضع حزب است؟**

نشر به روزانه نمی‌تواند همه دیدگاه‌ها و نظرات حزب را منعکس کند. شاید بهتر این بود که ما مجوزی مستقل داشتیم و بعد در کنار آن مجوز مستقل، بخشی را به حزب اختصاص می‌دادیم. اگر دقت کنید در دوره‌ای که ما هفته‌نامه بودیم، بالای صفحه یک می‌نوشتیم «ارگان حزب کارگزاران سازندگی ایران». از موقعی که روزنامه شدیم، دیگر اینها را نمی‌نوسیم اما طبیعتاً روزنامه سازندگی تریبون حزب کارگزاران سازندگی ایران است. یعنی اگر کارگزاران بخواهد در جایی مکتوب و به عنوان پایگاه اطلاع‌رسانی با مردم صحبت کند، از طریق روزنامه سازندگی صحبت می‌کند، ولی معنی اش این نیست که همه مطالب روزنامه سازندگی بیانگر دیدگاه‌های حزب است. ما مطالب را به چند دسته تقسیم می‌کنیم: بخشی مطالبی است که امضا دارد که این بیانگر دیدگاه نویسنده‌اش است، بخشی مطالبی است که امضا ندارد و نویسنده عضو حزب است، می‌توانیم بگوییم نزدیک به حزب است و در حقیقت می‌تواند بیانگر دیدگاه‌های حزب باشد، می‌تواند دیدگاهی شخصی هم باشد؛ در واقع خارج از مدار حزب نیست. سوم مطالبی که امضا ندارد. مطالبی که امضا ندارد، اینها بیانگر دیدگاه روزنامه است و بیش از همه بیانگر دیدگاه حزب است، آنهایی هم که امضای حزب کارگزاران دارد که رسماً موضع و دیدگاه خوب است. ما سعی کردیم سر مقاله‌ها را از اعضای شورای مرکزی انتخاب کنیم، صفحه‌سه ما که اسمش راهبرد است و کنارش عنوان «سخن سازندگی» می‌خورد، بیش از سایر صفحات دیدگاه حزب را بیان می‌کند، قطعاً هم در صفحه یک و تیترو اینها، نظر آن عقل جمعی حزب را در نظر می‌گیریم.

**بهتر است به صورت جزئی‌تر وارد بحث در مورد حزب کارگزاران شویم. اگر اجازه دهید من رفتارشناسی خودم را در مورد حزب کارگزاران بیان کنم. فکر می‌کنم یک ایده‌ای در ذهن عملیاتی این حزب وجود دارد به این شکل که هم چاپ باشد و هم بار است. به یک معنا از هر دو استفاده کند، آنجا**





**مصطفی صادقی: محمد قوچانی روزنامه‌نگار اصلاح‌طلبی است که علاقه فراوانی به کار حزبی دارد. او اکنون نقش موثری در حزب کارگزاران سازندگی دارد. مهم‌تر از همه اینکه او امروز سردبیری روزنامه سازندگی را بر عهده دارد که جدا از اینکه یکی از روزنامه‌های خبری-تحلیلی صبح تهران است، در تیون برای حزب کارگزاران نیز هست. گفت‌وگو با او را در دفتر روزنامه سازندگی انجام دادیم. او حرف‌های مهمی در باره آرایش سیاسی و برنامه‌های حزب کارگزاران برای تدویم سیاست‌ورزی داشت.**



**بعضی از بزرگان جریان اصلاح - اعتدال معتقدند این یک اشتباه استراتژیک بود، به این معنا که ما آقای لاریجانی را به سمت اردوگاه مخالف هدایت می‌کنیم. البته من فکر می‌کنم آقای علی لاریجانی این قدر آدم چارچوب‌داری برای خودش هست که این اثر گذاشت**

هستیم. جبهه اصلاحات اساساً با همین ایده شکل گرفته که کل جریان‌هایی که طرفدار توسعه کشور و آزادی و دموکراسی هستند، با همدیگر همکاری کنند. یک صورت‌تکامل یافته‌ای از نیروهای چپی است که بعداً اصلاح‌طلب هم شده‌اند. کارگزاران یکی از این بیست و چند حزب است. ما تا لحظه‌ای که عضو این تشکیلات هستیم، تابع سیاست‌گذاری انتخاباتی آنها هستیم. بنابراین برای پاسخ به سوال شما به لحاظ عملیاتی اول باید این مساله حل شود.

**یعنی مثلاً اگر آقای خاتمی یا همان شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح‌طلبان به این نتیجه برسند که ما در انتخابات مجلس اساساً نمی‌خواهیم با جریان آقای لاریجانی ائتلاف کنیم و ما می‌خواهیم اصلاح‌طلب صرف اصلاح‌طلب باشیم، و لوبو با ۲۰ نفر به انتخابات بیاییم، ولی از اینها نمی‌گذاریم، کارگزاران از این تبعیت می‌کنند؟**

بله، البته ما تلاش خواهیم کرد. به هر حال ما یک ایده‌ای داریم. اگر این ایده در کمیته سیاسی تصویب شده باشد که فکر می‌کنم این طور هم است، تلاش می‌کنیم به شکل حداکثری ائتلاف اصلاحات و اعتدالیون ادامه پیدا کند. اینکه آقای لاریجانی و طیفش در این مجموعه می‌گنجند یا نمی‌گنجند، این یک بحث دیگری است. منتها ما تلاش ما را می‌کنیم تا آنجایی که امکان دارد، نیروهای معتدلی که به فکر توسعه کشور و به فکر آزادی کشور هستند، وجود داشته باشند. اگر دقت بفرمایید، در شورای هماهنگی و مشورتی اصلاح‌طلبان، دعوت‌نامه برای حزب اعتدال و توسعه هم فرستاده شد. یک جلسه هم نماینده حزب اعتدال و توسعه شرکت کرد و بعد اعلام کرد که شرکت نمی‌کند. ولی با وجود اینکه شرکت نکرد، در انتخابات مجلس گذشته در اکثر شهرها هماهنگی بین اعتدال و توسعه و اصلاح‌طلبان صورت گرفت. حتی بخشی از افراد آقای لاریجانی هم مثل آقای جلالی و آقای نعمتی با حمایت لیست امید وارد فهرست شدند. در انتخابات مجلس آینده باید بررسی کنیم که آیا شرایط همچنان پابرجاست، نمایندگان کارگزاران راجع به این موضوع صحبت خواهند کرد. تلاش می‌کنند که این ایده ادامه پیدا کند؛ اگر این ایده ادامه پیدا نکرد، یعنی ما در آنجا اکثریت نداریم و طبیعتاً تابع نیروهای تشکیلاتی هستیم.

**آن اتفاقی که برای آقای لاریجانی در انتخابات هیات رئیسه افتاد، خیلی به نظر من مهم بود. شاید این پیام را برای آقای لاریجانی و جریان همراه او داشت که مادر انتخابات آینده لروما از شما حمایت نمی‌کنیم. یک خط‌کشی عجیب**

در مجلس چهارم اصلاً کارگزاران شکل نگرفته بود، به هر حال نطفه‌های این جریان مثلاً در مورد مرحوم نوربخش، آقای کر باسچی و آقای مهاجرانی به تدریج شکل گرفت. این افراد تفاوت‌ها و تمایزهایی با مجمع روحانیون، دفتر تحکیم و وحدت، مجاهدین انقلاب سابق و دیگران دارند، اما هنوز عنوانی نداشتند. به تدریج معلوم شد که در مجلس پنجم جریان راست هم با ایده توسعه مرزبندی می‌کند، یعنی زمانی که مجلس پنجم هنوز شکل نگرفته بود، در همان مجلس چهارم و در آستانه تشکیل مجلس پنجم، نقطه اختلاف و تولد کارگزاران این بود که به هر حال این ایده توسعه مهم است. مهم نیست چه از این پیروی کند یا راست از این پیروی کند. در لیستی که برای مجلس پنجم از طرف کارگزاران تهیه شد، هم آقای حسن روحانی است و هم آقای مصطفی معین. حالا من نمی‌گویم آقای ناطق، چون آقای ایشان بنا به توصیه به لیست اضافه شد. هم آقای عبدالله نوری است و هم آقای حسن روحانی. چرا این اتفاق افتاده؟ به خاطر این که کارگزاران فکر می‌کرده در آن مقطع، مهم توسعه و سازندگی کشور است. من فکر می‌کنم این ایده هنوز زنده است، معنی‌اش این نیست که ما هیچ اصولی نداریم. اتفاقات حزبی که الان می‌توانیم ادعا کنیم که یک کتاب دارد، به جز نهضت آزادی که یک اطلاعیه‌ای اول انقلاب داشت؛ ما تمایزات را در آن کتاب توضیح دادیم. یک زمانی است که شما مثل مجاهدین خلق اولیه یک کتاب شناخت می‌نویسید که دیدگاه فلسفی خودتان را راجع به دنیا، زمین و آسمان و همه اینها انجام می‌دهید و آن اتفاق می‌افتد. نه، ما آن حزب حداکثری نیستیم، مثل حزب دموکرات قوام که فقط برای این به وجود آمده بود که قدرت قوام را تثبیت کند. مهم نیستیم. این دورا بنگذارید کنار، و وسطش حزب استراتژیک قرار می‌گیرد، یعنی در مقابل حزب ایدئولوژیک، مثلاً مجاهدین خلق که ما گفتیم دقیقاً مقابل این جریان هستیم. اگر بخواهیم یک جاضد خودمان را نشان دهیم، یکی این است و حزبی که هیچ اصولی ندارد؛ حتی از حزب توده هم ممکن است در آن بیاید، ایران هم در آن بیاید، مثل حزب دموکرات قوام. استراتژی ما رسیدن به توسعه کشور است و حفظ دوام و بقای این کشور. برای رسیدن به این، ما هویت خودمان را داریم، الزاماً هم دنبال این نیستیم که قدرت را به دست بگیریم، اما اگر چه با راست هر کدامشان بتوانند این برنامه را اجرا کنند، مناسب‌ترین شان است.

**حالا اگر این حرف شما را در کانتکست زمانی فعلی بیاوریم معنی‌اش این است که فی الواقع در همین انتخابات مجلس پیش‌رو اگر به این نتیجه برسید که حتی یک اصولگر بهتر می‌تواند پروژه توسعه را پیش‌برد و او را ترجیح می‌دهید؟**

ما در وضعیت کنونی عضو جبهه اصلاحات

**که رای می‌خواهد از چپ بگیرد و آنجا که مجوز استقرار در قدرت را می‌خواهد با راست تعامل کند؛ یک چیزی شبیه همان چیزی که یک‌زمان خودتان نوشته بودید: «با چپ باید بلند شد و با راست باید نشست، با چپ باید انقلاب کرد و با راست باید حکومت کرد.»**

اجازه دهید در مورد بحث «نشستن با راست و برخاستن با چپ»، من ماجرا را با عبارات کلان‌تری که نوشتیم، بگویم. قبلاً از این بحث مقاله‌ای در همین سازندگی منتشر شد به اسم «تقدم استراتژی بر ایدئولوژی»، مادر سند مواضع‌مان اعلام کردیم کارگزاران سازندگی ایران یک حزب غیر ایدئولوژیک است. مدعی شدیم که ما اولین حزب غیر ایدئولوژیک ایران هستیم. این یعنی چه؟ آیا معنی‌اش این است که ما مثلاً حزب غیر مذهبی هستیم، سکولار هستیم؟ نه، معنی‌اش این نیست. ما اسلام و اندیشه راه‌عبودان یک فرهنگ در نظر می‌گیریم. این فرهنگ اتفاقاً در عرصه سیاست هم حرف دارد. معنی‌اش این است که به یک تفسیر جامد و بسته از مفاهیم نظری و فرهنگی باور نداریم. اینجا یک مجموعه کلاس‌هایی برگزار می‌شود در تفسیر همین منشور که فصل اولش تمایزات میان حزب ایدئولوژیک و حزب پراگماتیست بود که به شکل یک کتاب تدوین می‌شود و بخشی از آن در این کنگره کارگزاران که برگزار خواهد شد عرضه می‌شود. آیا معنی حزب پراگماتیست این است که ما هیچ اصولی نداریم؟ من فکر می‌کنم گفتن مهم‌تر از تشکیلات است، یعنی فکر مهم‌تر از این است که سازمان سیاسی ما به قدرت برسد یا نرسد. اتفاقاً برخلاف آنچه‌ای که می‌گویند کارگزاران همه چیز را به دست قدرت معیار قرار می‌دهند و به خاطر همین برایش فرقی نمی‌کند که آقای X رئیس جمهور شود یا آقای Y، من می‌گویم نه، برعکس است. اتفاقاً ما مبنای مان بر اساس یک ایده است. حداقل در این دوره جدید که بنده عضو کارگزاران هستیم، فکر می‌کنم این ایده، ایده محوری کارگزاران است. ما گفتیم کارگزاران بیش از اینکه یک تشکیلات باشد، یک گفت‌وگو است؛ گفت‌وگو توسعه اصول کارگزاران در شرایطی در کشور شکل گرفت که قطار توسعه راه‌افتاده بود و خطراتی این توسعه را تهدید می‌کرد. اگر دقت کنید، بخش عمده‌ای از پایه‌گذاران و موسسان کارگزاران از جناح چپ بودند؛ افرادی بودند که در دهه ۶۰ به جناح چپ شناخته می‌شدند، اما در دولت آقای هاشمی از ایده‌های چپ فاصله گرفتند و به ایده‌های میانه و معتدل نزدیک‌تر شدند، ایده‌هایی که محور و نقطه کانونی‌شان توسعه کشور بود. همین باعث شد دوستان جریان چپ از این افراد ناراحت شوند. انتخابات مجلس چهارم اوج اختلاف دوستان سابقاً چپ و آن طیفی بود که بعداً به کارگزاران مشهور شدند.



طیف آقای عارف به طور مشخص که هدف گذاری ۱۴۰۰ برای خودشان کردند، نگران این هستند که مسیری که آقای روحانی طی می کند، به چه رئیس جمهوری ختم می شود و یک وقت نکند به علی لاریجانی ختم شود



اگر از من بپرسند، من معتقدم دولت آقای روحانی در نهایت یک گفتمان جدیدی از اصلاح طلبی و محافظه کاری را با هم ارائه می کند و این در آینده سیاسی ایران اثرگذار خواهد شد

کشور دست احمدی نژاد نیفتد یا کشور دست یک آدم تندی از این ور نیفتد. این نگرانی آقای رئیس جمهور احتمالاً در این زمینه است. من فکر می کنم کل هدف گذاری های دوستان ما در نقد دولت از این منظر است. مساله سوم، نقد ایندولوپیک دولت است که من این را به دو جریان نسبت می دهم؛ یکی جریان مارکسیستی است، جریان چپ است، یکی هم جریان مارکسیسم اسلامی است، یعنی جریان های اصولگرایی تند و اصلاح طلب تند. دو تاجرانی هستند که با ایده های چپ و ایده های ایندولوپیک؛ مثلاً اینکه این همه راجع به اشرفیت حرف زده می شود، این همه راجع به شکاف فقیر و غنی، ادامه آن جنگ طبقاتی که در انتخابات ۹۶ راه انداختند و متأسفانه بعضی از نامزدهای ریاست جمهوری مقابل آقای روحانی هم در همان زمین بازی کردند. اینها در حقیقت همان فتر که با روحانی مخالفند، با لاریجانی هم مخالفند، با جهانگیری هم مخالفند. وقتی شما می پرسید که اصلاح طلبان کجا قرار گرفتند، حالا دیگر شما بر اساس این نقشه می توانید هر کدام اینها را ببینید. مثلاً می توانید ببینید کارگزاران در کانتکس اول هستند، حزب مشارکت و اتحاد شاید در مسیر دوم قرار گرفتند و در حلقه سوم جریان های از جبهه پایداری قرار می گیرد. مثلاً این همه اتهام به دولت زده می شود که دولت نتولیبیرال است. اصلاً من نمی دانم این دولت اگر نتولیبیرال بود، این داستان دلار ۴۲۰۰ تومانی چه بود، کنترل بازار چه بود، این خوردی که با اقتصادی می شود چیست؟ اتفاقاً دولت کاملاً به دام نهادگرایی می افتد، ولی این جریان این قسمت را ادامه می دهد. هیچ دولتی بدون منتقد نیست و همه ما هم که بیرون دولت ایستاده ایم، نقدش می کنیم. مهم این است که نقد از کجا شروع می شود و به کجا ختم می شود. اگر از من بپرسند، من معتقدم دولت آقای روحانی در نهایت یک گفتمان جدیدی از اصلاح طلبی و محافظه کاری را با هم ارائه می کند و این در آینده سیاسی ایران اثرگذار خواهد شد.

یکی از شخصیت هایی که در حزب کارگزاران برای من به عنوان یک روزنامه نگار قابل توجه است

وزیر آموزش و پرورش می شد، نه رئیس سازمان برنامه و بودجه. یا حتی شاید در شرایط عادی رئیس سازمان برنامه و بودجه خوبی بود، اما در شرایط فوق العاده و چیزی که هست، نباید بشود. این نقد آقای نوبخت نیست، نقد عملکرد آقای نوبخت است. این نقد، نقدی است که کارگزاران به صورت خیلی جدی انجام می دهد، در بیانیه کارگزاران هم بود. بیشتر نقد درون گفتمانی، نقد درون جبهه ای، عمل کردی و حرفه ای است، حتی مواجبه با اعتدال و توسعه هم نیست. در مورد اعتدال و توسعه، خود آقای واعظی جنسش با جنس آقای نوبخت تفاوت های جدی دارد با آقای جنتی هم تفاوت های جدی دارد. بین طیف آقای ترکان و آقای بانک و خانم فاطمه هاشمی با طیف مثلاً آقای نوبخت تفاوت هایی وجود دارد. قبلاً استنباط این بوده که اعتدال و توسعه حزب آقای لاریجانی است و به آقای لاریجانی نزدیک است. شما مطالب خانم فاطمه هاشمی را ببینید در مورد آقای لاریجانی که چه تند و رادیکال است، ولی حتماً مثلاً آقای واعظی چنین دیدگاهی را قبول ندارد. من نمی دانم چگونه نقد آقای نوبخت می تواند نقد حزب اعتدال و توسعه باشد. حتی مانگفتم دیر کل بدی است، مانگفتم ایشان حزب اعتدال و توسعه را بد اداره می کند. حداقل من به صفت هم شهری گری که باید از اینکه سخنگوی دولت از گیلان باشد، خوشحال باشم. بنابراین این نقد، نقد کاملاً دوستانه است و مربوط به اصلاح طلبان نیست. نقد دوم، نقد استراتژیک است. یعنی مادر مورد هدف گذاری هایی که آقای روحانی انجام داده، موفق است یا موفق نیست. ما به عنوان کارگزاران به لحاظ فکری خودمان را، نزدیک ترین جریان به آقای روحانی احساس می کنیم، یعنی در نسبت مثلاً به آقای لاریجانی به آقای روحانی، نسبت آقای هاشمی به آقای روحانی، نسبت کارگزاران حتی به اعتدال و توسعه. آنها دال مرکزی حزبشان؛ حالا من سندی چیزی از آنها ندیدم، ولی به هر حال آنها عنوانشان توسعه است و ما هم سازندگی را معیار قرار دادیم. به لحاظ فکری ما خیلی نزدیکی احساس می کنیم، اما به لحاظ عملی بعضی اوقات در می مانیم که چرا دولت یک تصمیم قاطع نمی گیرد. این روشن است؛ من فکر می کنم در خود دولت هم این است، من فکر می کنم در درون همان تشکیلات هم حتی همین است. دوستان خود دولت هم که به حزب اعتدال و توسعه نزدیک بودند، با جبهه جایی آقای نوبخت و نه بیرون رفتنشان از دولت، موافق بودند و مشکلی نداشتند با اینکه مثلاً ایشان از سازمان برنامه برود. حالا به هر دلیل این اتفاق نیفتاد، نکته دوم، نقد استراتژیک که عرض کردم، که این نقد استراتژیک در دوستان چپ میانه وجود دارد. اسمش را به لحاظ تشکیلاتی چپ میانه می گذارم. اینها معتقدند آقای رئیس جمهور یا دولت باید تصمیماتی بگیرند، این تصمیمات با آن حرف هایی که ایشان در انتخابات ریاست جمهوری به خصوص در سال ۹۶ زدند نمی خورد. اینجا بعضی اوقات نقد و اصلاح بر عکس هم است. مثلاً کارگزاران معتقد است که حتماً باید بین رئیس جمهور و حاکمیت همبستگی بیشتری وجود داشته باشد. بعضی از صحبت هایی که ارائه می شود شکاف درست می کند و اینها به صلاح نیست. بعضی اوقات ممکن است از این منظر مثلاً مورد نقد واقع شود که چرا اینقدر رادیکال برخورد می شود؟ در یک مقطعی، الان نه، شاید مثلاً قبل از نیمه اول سال گذشته. این هم یک نقد دومی است که در این نقد دوم هم نقد اصلاح طلبانه وجود دارد. در واقع به لحاظ رسیدن به مقصد اختلاف راهبردی با هم داریم. بعضی از دوستان ما غیر از کارگزاران مثلاً حزب اتحاد ملت، مشارکتی های سابق، طیف آقای عارف به طور مشخص که هدف گذاری ۱۴۰۰ برای خودشان کردند، نگران این هستند که مسیری که آقای روحانی طی می کند، به چه رئیس جمهوری ختم می شود و یک وقت نکند به علی لاریجانی ختم شود. آقای روحانی البته تا این لحظه نشان داده که، چون مساله فعلی کشور سخت است، من فکر می کنم وقتی خودم بر اساس استنباطی که از شخص رئیس جمهور دارم، این است که در ذهن ایشان فرقی نمی کند که آقای لاریجانی رئیس جمهور شود، آقای جهانگیری رئیس جمهور شود، آقای عارف رئیس جمهور شود؛ فقط می خواهد

و غیر منتظره بین جریان اعتدال و اصلاحات ایجاد شد. شما از آن اتفاقی که برای آقای لاریجانی در هیات رئیسه افتاد، راضی هستید و آیا همین حسی را که من گفتم دارید؟

من فکر می کنم این کار، اشتباه بود و تا آنجایی که اطلاع دارم، بعضی از بزرگان جریان اصلاح - اعتدال معتقدند این یک اشتباه استراتژیک بود، به این معنا که ما آقای لاریجانی را به سمت اردوگاه مخالف هدایت می کنیم. البته من فکر می کنم آقای علی لاریجانی این قدر آدم چارچوب داری برای خودش هست که این اثر نگذاشت. بعضی ها این اثرگذاری را در طرح سوال از رئیس جمهور می دیدند، یعنی فکر می کردند سوال از رئیس جمهور تابع همان ماجرای بود که در انتخابات هیات رئیسه افتاد، اما رفتار آقای لاریجانی در داستان FATF نشان داد که مصالح کلان تری در سطح ملی وجود دارد که ایشان حاضر به تغییر آن جایگاه خودش نیست. اینجا باز من تا کید می کنم که ما اگر با کسی ائتلاف کنیم، به معنای تأیید صد درصدی نیست. من به تفاوت هویت های تاریخی، هویت فکری و موقعیت سیاسی آدم ها تا کید دارم. یعنی من فکر می کنم آقای لاریجانی یک شخصیتی است که در یک فضای کاملاً متفاوتی پرورش پیدا کرده، موقعیت متفاوتی دارد و اصلاً به صلاح نیست که این هویت را کنار بگذارد. بهترین حالت در کشور این است که ما یک دوگانه اصلاح طلب - اصولگرا داشته باشیم، مثل دو حزب بزرگ بسیار پایدار که با هم رقابت کنند که هر دو جریان میانه رو حاکم باشند. در طیف اصولگرا اگر کسانی مثل آقای ناطق و آقای لاریجانی و این طیف حاکم باشند، به نفع کشور است. ما اگر به عنوان اصلاح طلب با این افراد رقابت کنیم، اینطور نیست که بگوییم اگر اینها برنده شدند، ما باختیم. ما می توانیم در مقطعی در مقابل تندروی با هم متحد باشیم، اما در شرایط طبیعی بهتر است سر برنامه ها با هم رقابت کنیم. یعنی مثلاً آقای لاریجانی و آقای جهانگیری با هم دیگر رقابت کنند، هر کدامشان رئیس جمهور شدند، کشور در شرایط خیلی استثنایی قرار نمی گیرد مثل دوره احمدی نژاد که یکی بیاید زیر همه چیز بزند. ما می توانیم اگر آقای لاریجانی پیروز شد به عنوان یک حزب منتقد دولت، فعالیت داشته باشیم. همین اتفاقی که در انتخابات ۷۶ افتاد. من مدل مطلوب و ایده آل رقابت را مدل سال ۷۶ می دانم. بین آقای خاتمی و آقای ناطق رقابتی افتاد، اگر هر کدامشان پیروز می شدند. الان که عاقلانه فکر می کنیم، هر کدام پیروز می شدند، کشور دچار بحران نمی شد. به خاطر همین تا کیدمان روی این نیست که ما حتماً می آییم پشت سر مثلاً آقای لاریجانی در انتخابات ریاست جمهوری قرار می بگیریم. اگر جبهه اصلاحات یک چنین تصمیمی گرفت، شما مطمئن باشید باید بدانید چقدر کشور در شرایط بحرانی قرار گرفته که اصلاح طلبان تند یا مثلاً آنهایی که میانه رو نیستند، پذیرفته اند که از آقای لاریجانی حمایت کنند؛ در آن شرایطی که تکلیف کارگزاران مشخص است در کجای قضیه قرار گیرد. ولی امیدوارم کشور به جایی برسد که رقابت بین یک اصولگرایی میانه رو مثل آقای لاریجانی و یک اصلاح طلب میانه رو باشد.

آقای قوچانی! این روزها صدا های متفاوتی از میان اصولگرایان در مورد آقای روحانی به گوش می رسد. برخی که از قبل می گفتند ائتلاف کار غلطی است هنوز هم بر حرف خود مانده اند؛ افرادی مثل محمد رضاناتجیک، برخی دیگر هم که قبلاً موافق بوده اند اما ساز مخالف می زنند و می گویند بیشتر از این نباید هزینه آقای روحانی را بدهیم. برخی دیگر اما همچنان موافق حمایت از او هستند. سوال این است که بالاخره اکنون جریان اصلاحات در چه نسیب به با حسن روحانی است؟

ببینید، سه نوع نقد به دولت آقای روحانی وجود دارد. بخش اول نقدهای تکنیکی و تاکتیکی است. به این معنا که مثلاً آقای نوبخت را نقد می کنیم. ما می گوییم آقای نوبخت آدم خیلی خوبی است، کاش

# سیاست

**آقای محسن هاشمی است. او در این مدتی که گذشته از بعد از درگذشت پدرشان یک تغییر جایگاه سیاسی داشته‌اند. قبلا هم شاید گاهی وزن سیاسی داشتند اما هیچ وقت تا این اندازه نبوده است. کارگزارانی هاشم البته در این شیفت جایگاهی برای او کم نگذاشته‌اند. در این میان یک سوال ذهن من را به خود مشغول کرده است و آن اینکه چرا هر اتفاقی می‌افتد، او شهردار نمی‌شود؟**

آقای محسن هاشمی به صفت شخصی اش قابلیت‌هایی از خود نشان داده که فراتر از انتظار یک آقازاده است. واژه آقازادگی در کشور ما یک زمانی خیلی مثبت بود، چون دال بر بزرگ منشی و بزرگ‌زادگی بود؛ در مقطعی در دهه ۷۰ این واژه به یک ضد ارزش بدل شد به معنای رانت‌خواری و اینها در واقع به شمار می‌آمد. اگر فراسوی این در قور با بگیریم، محسن هاشمی نشان داد که خودش از این موقعیت به عنوان فرزند آقای هاشمی استفاده کرده است. به هر حال از بچگی و جوانی در یک محیطی قرار گرفته که خیلی از بزرگان کشور را می‌دید، تجربه کسب می‌کرده و خیلی به سعی می‌کرده در همان مسیر پدرش حرکت کند، به خودش یک قابلیت‌هایی هم اضافه کرده که قابل توجه است. در همین شورای شهر پرورش پیدا کرده است. به هر حال محسن هاشمی با یک فاصله‌ای نزدیک به ۸۰۰-۷۰۰ هزار تا نسبت به نفر بعدی اش به شورای شهر راه پیدا کرده و اگر دقت کنید در همان زمان با وجود اینکه هویت خودش را خیلی به نظر من عاقلانه و اجازه دهید بگویم فروتنانه در سید اصلاح‌طلبان قرار داد، در حالی که می‌توانست این موقعیت یک لیست جداگانه باشد، یک شخص جداگانه باشد؛ یعنی حتی اگر منفرد هم نامزد می‌شد، به احتمال قوی رأی می‌آورد. از این جهت عرض می‌کنم که بعد از اینکه لیست نهایی اصلاح‌طلبان تعیین شد، در لیست امید،

کردند، شهرداری هم جای کار سیاسی نیست، جای کار اجتماعی و عمرانی است. کار آمدی آنجا مهم‌تر از ظاهر است. متأسفانه ظاهرگرایی و مناسک‌گرایی در درون طیف اصلاحات منجر به این شده که ما در فرم و شکل گیر کنیم. مثلاً الان خیلی کار خوبی انجام می‌شود که هر کسی در مرحله اول پنج نامزد تعیین می‌کند، بعد دو نامزد تعیین می‌کنند، بعد برنامه ارائه می‌کنند، بعد سخنرانی می‌کنند، بعد هر کسی فراکسیون‌های خودش را تشکیل می‌دهد. همه اینها به عنوان تشریفات دموکراتیک ضمن اینکه خوب، جالب که جذاب است، اگر به یک نتیجه عملی نرسد و آن نتیجه عملی، اداره مناسب شهر تهران است، هیچ فایده‌ای ندارد. یک بحث جدی که ما در سند مواضعمان داریم و شاید محل اختلاف بین کارگزاران و بعضی از دوستان دیگر ما هم است، این است که کارآمدی برتر است یا مشروعیت؟ مای گویم تداوم مشروعیت در کارآمدی است. درست است که بزرگ‌زادگی انتخابات مهم است، رأی گرفتن مهم است، قواعد دموکراتیک مهم است، اما اگر آن کسی که انتخاب می‌شود نتواند چهار کار درست و حسابی برای مردم در هر سطحی، انجام دهد، فایده‌ای ندارد. نظام مایکی از پرتنخابات‌ترین نظام‌های کل دنیا است. همه ما هم تکنیک انتخابات را یاد گرفتیم. اما اگر مردم احساس کنند رئیس جمهور انتخاب می‌کنند، مسأله‌شان حل نمی‌شود، مجلس انتخاب می‌کنند، مسأله‌شان حل نمی‌شود، شورای شهر انتخاب می‌کنند، شهرشان حل نمی‌شود. مردم می‌گویند خیلی آدم خوبی است، خیلی هم دموکراتیک انتخاب شده است، اما نتیجه‌اش چه می‌شود؟ معمولاً همین طوری به دیکتاتوری می‌رسیم. یعنی شما می‌بینید مایک انقلاب مشروطه داریم، خیلی انقلاب بزرگی است؛ در خاور میانه و در جهان، الان هم جزو نقاط افتخار ما است، اما این انقلاب مشروطه ضمن اینکه زیباست، در یک دوره زمانی ۱۵ ساله، ۲۰ ساله چنان آشفتنگی‌ای در کشور به وجود می‌آید که

که شما اشاره کردید، مافکر می‌کنیم در کنار افرادی مثل جهانگیری، آقای عارف، آقای محسن هاشمی هم ظرفیت‌های بسیار خوبی برای شرایط ملی کشور دارد برای ریاست جمهوری، برای مجلس، برای ریاست مجلس، برای هر کدام از این عرصه‌ها. ما صحبت‌مان با دوستانمان این بود که دوره شورای شهر چهار ساله است که الان یک سالش سپری شده و از دست ما رفته است. ما باید بتوانیم از دوره شهرداری استفاده کنیم، آنجا جایی است که حاکمیت احتمالاً به ما مجال کار می‌دهد، یعنی مسأله دعوی سیاسی وجود ندارد. ما مطلع هم هستیم که آقای محسن هاشمی می‌تواند اعتماد حاکمیت را به صورت کامل جذب کند. هماهنگی ایشان با جبهه اصلاحات هم وجود دارد. ما خیلی افراد داشتیم در حزبمان که به مقام دولتی رسیدند و بعد دیگر توجهی به حزب نداشتند، مثل احزاب دیگر؛ در هر سطح دولتی، حالا سطوح مختلف؛ استاندار، فرماندار، بخشدار یا هر چیز که بودند. آقای محسن هاشمی به عنوان رئیس شورای مرکزی کارگزاران فعالیت تشکیلاتی را به هیچ وجه کم نکرده است. در تمام جلسات کمیته سیاسی و شورای مرکزی شرکت می‌کند. در ریاست شورای شهر تهران میزان وفاداری ایشان به آیین نامه اداری شورا، بی‌طرفی در میان فراکسیون‌های شورا قابل توجه بوده، به حدی که آقای خاتمی چندین بار از ریاست ایشان به شورای شهر تهران تجلیل کرده و خود اعضای شورای شهر یکی از دلایلی که ظاهر به ایشان رأی نمی‌دهند، می‌گویند چون شما رئیس شورای شهر خوبی هستی، ما نمی‌خواهیم شما را برای شهردار شدن از دست بدهیم. در چنین موقعیتی ایشان در نقطه وصل بین اصلاحات، حاکمیت و به نظر من مردم هم قرار دارند. مردم الان یک حس مثبتی به آقای هاشمی دارند؛ آقای هاشمی فراز و فرودهای مختلفی داشته، ولی به هر حال مردم بعد از فوت آقای هاشمی می‌گویند ایشان یک کسی بوده که در کشور کار کرده، از رأی هم که به محسن دادند، یک بخشی از آن

## تلاش می‌کنیم به شکل حداکثری ائتلاف اصلاحات و اعتدالیون ادامه پیدا کند

اختلافاتی بود، افرادی بودند که شایسته بودند، ولی در لیست قرار نگرفته بودند یا افرادی بودند که خودشان را شایسته می‌دانستند و در لیست قرار نگرفته بودند. سه تا لیست درست شد. حتی در آن لیست‌های فیک یک نفر مشترک بود، آن هم محسن هاشمی بود. این نشان می‌دهد که محسن هاشمی یک موقعیت شخصی هم داشت. از اول هم محسن هاشمی ایده‌اش نشستن در یک جا و اداره کردن یک جلسه نبود. محسن هاشمی نیروی نشسته نیست، نیروی اجرایی است. اصلاح‌طلبان هم این را پذیرفته بودند، به همین جهت هم در دوره گذشته شورای شهر در مقابل آقای قالیباف ایشان را نامزد شهرداری تهران کردند. آن ناچاری نبود، آن موقع هم همین دوستان قبول داشتند در حقیقت محسن هاشمی را که با یک رأی خیانت‌آمیز و غیرتشکیلاتی راه پیدا نکرد. به خاطر همین محسن هاشمی هرگز میثاق نامه‌ای را امضا نکرده بود. نقل قول‌های مختلفی از او شد، ولی امضایی از طرف میثاق نامه وجود نداشت. از آن طرف دوستان اصلاح‌طلب با یک نگرانی ظاهراً مواجه، به این معنا که در دوره اول شورای شهر خروج افراد از لیست شورای شهر موجب بی‌اعتمادی مردم شد. یکی برای نماینده مجلس شد، هر کس به ترتیبی و شورای شهر آن قدر خالی شد که به عدم کارآمدی رسید و نتیجه‌اش انحلال شد، آمدند و یک قرار و مداری گذاشتند که بر اساس این قرار و مدار کسانی که وارد این لیست می‌شوند، از این لیست خارج نشوند. ولی محسن هرگز این را امضا نکرد و در مقابل ایده دیگری که عرض می‌کنم، محل تردید جدی است. ایده دیگر این است که به هر حال مایک فرصت کوتاهی برای اداره شهر داریم، مردم به ما اعتماد

مردم به استقبال رضاشاه می‌روند، یعنی ضد خودش می‌شود. مردم می‌گویند صد رحمت به آن استبداد سابق؛ یکی تصمیم می‌گرفت و اجرامی شد، حالا تصمیم بد یا خوب، هر چه که اتفاق می‌افتاد، من همیشه این خطر احساس می‌کنم، یعنی نه فقط در کشور خودمان. شما مثلاً در یک کشوری مثل آلمان، یک جمهوری درست می‌شود که خیلی دموکراسی دارد، خیلی پیشرفته است، اما نمی‌شود تصمیم گرفت. اتفاقاً همین جابجاء از مشروطه، خیلی آدم‌های قدرتمندی وجود دارند، اما یک رضاشاه می‌آید. من همیشه این خطر را احساس می‌کنم و الان هم این خطر را به طور مشخص در شورای شهر احساس می‌کنم. به نظر ما شورای شهر نیازمند فراکسیون‌های اقلیت از جناح مقابل است. اصلاً این ضرورت دموکراسی است. قانون انتخابات ما ایراد دارد. باید انتخابات شورا و انتخابات مجلس مازحی شود و هر حزبی که در صلی از آرا به دست آورده وارد شود. الان آقای چمران قدر رأی به دست آورده؟ فاصله اینها بسیار کم است. این اصولگرایان شهر تهران که یک عددی را به دست آوردند، باید متناسب با عدد کرسی در شورای شهر داشته باشند. همان طوری که مثلاً در دوره دوم شوراها، آقای مصطفی تاج‌زاده نفر بعدی بعد از اصولگرایان بودند، باید کرسی می‌داشت. الان در همه دموکراسی‌های پیشرفته دنیا هر حزبی که مثلاً پنج درصد آرا به دست بیاورد، حق راهیابی به پارلمان یا انجمن شهر را دارد و متناسب با آن می‌تواند کرسی داشته باشد. این اگر وجود داشته باشد، عین دموکراسی است. می‌خواهم بگویم اینها که آیه و وحی منزل نیست. یک عده نشسته‌اند و یک فکری کرده‌اند. این به لحاظ ظاهری اش بود. اما به لحاظ اصلی اش

ناشی از همین علاقه به آقای هاشمی است. آیا اینها فرصت خوبی است که از اینها استفاده کنند؟ یک دوره تجربه نشان دهیم که واقعا محسن می‌تواند شهر تهران را اداره کند یا نکند. اگر نتوانست اداره کند که مثل بقیه دوستان می‌شود این پرونده مختومه می‌شود در همین حد. اگر نتوانست اداره کند، یک عزت برای کل جریان اصلاحات است، برای کل جریان اعتدال در کشور است که می‌تواند سرمایه‌ای شود. پیش‌بینی من این است که در سال ۱۴۰۰ مردم به آدم‌های ایدئولوژیک، به آدم‌های منجمدی که برچسب‌های مشخص تشکیلاتی اصولگرایی یا اصلاح طلب دارند، رأی نمی‌دهند. مردم به کسی رأی می‌دهند که خدمت‌ش را روی زمین ببینند. ببینند که واقعا مثلاً برای اولدگی هوا یا راه‌حلی دارد یا ندارد. برای ماجرای مثلاً تراکم شهری برنامه دارد یا ندارد. این برای شهر، در سطح ملی اش هم همینطور. مسلماً شعراهای دوره بعد از ریاست جمهوری این نمی‌تواند باشد که ما به شما آزادی می‌دهیم. مردم می‌گویند آزادی یعنی چه؟ آزادی مصداقش چیست؟ با فلان قانون چه می‌کنید؟ با فلان قاعده چه می‌کنید؟

**چون شما منظم در هر هفته جلسه دارید، راجع به آقای محسن هاشمی برای مجلس صحبت شده است؟**

نه، این تصمیمی است که آقای محسن هاشمی باید بگیرد. **بالاخره از این طرف هم است؛ کارگزاران به این فکر می‌کنند؟**

بله، مادر آقای محسن هاشمی ظرفیت‌های مختلفی می‌بینیم، از جمله مجلس، یعنی ممکن است واقعا به این نتیجه برسیم

که حضور محسن هاشمی در شورای شهر اثر ندارد و فقط یک حضور فرمایشی است. ایشان می توانند در غیر از شهر تهران مثلا از کرمان یا فرسنگان نامزد مجلس شورای اسلامی شود؛ البته قاعدتا بعد از اینکه نماینده شد، باید استعفا دهد. در دوره انتخابات نیازی به استعفاندرد می تواند از یک حوزه انتخابی دیگری غیر از تهران؛ به عنوان گزینه بیاید اما فعلا و اصلا بحثی به این معنا نبوده، ولی به عنوان یک گزینه می شود مطرح شود.

### برای ۱۴۰۰ هم چنین تصویری وجود دارد؟

آن چیزی که عرض می کنم خدمت شما یک فرم است؛ فرم چیست؟ ما باید به یک ساماندهی جبهه ای برسیم. مبنای این ساماندهی جبهه ای هم باید احزاب باشند. من به شخصه و فکر می کنم کمیته سیاسی ما هم به کل با حضور اشخاص در تشکیلات مخالف هستند. ما می گوئیم اگر قرار است توسعه سیاسی وجود داشته باشد، باید احزاب با هم متحد شوند و احزاب هم بر مبنای وزن واقعی شان با هم متحد شوند. یعنی حزبی که کنگره دارد، دفتر سیاسی منظم دارد، نشریه دارد، سابقه فعالیت تشکیلاتی دارد، در آن وزیر و وکیل و رئیس جمهور حضور دارند یا معاون رئیس جمهور حضور دارند، با حزبی که فقط یک مجوز است، برابر نیست در واقع عددش نمی تواند یکی باشد. نکته دیگری که وجود دارد در مورد احزاب موازی است. مثلا فرض کنید گفتمان راست مدرن یا گفتمان لیبرالیسم یا گفتمان سوسیال دموکراسی هر کدام باید یک نماینده داشته باشد. من نمی توانم بروم یک حزب تشکیل دهم، آقای کر باسچی هم یک حزب تشکیل دهد، آقای مرعشی هم یک حزب تشکیل دهد، هر سه نفر ما هم درخواست عضویت در شورای اصلاحات داشته باشیم. اگر چنین ساختاری تشکیل شود، اتحادی از اعضای اصلاح طلب به وجود می آید. ما می خواهیم پارلمانی از اصلاحات درست شود، که فقط روش تصمیم گیری را به ما نشان دهد. یعنی نمی خواهیم مثلا بیاید و بگوید اقتصاد چنین باید باشد. ما می خواهیم دیدگاه اقتصادی خودمان را داشته باشیم، آن حزب هم دیدگاه اقتصادی خودش، فقط راجع به نامزد ریاست جمهوری، مجلس، شورای شهر مان و خبرگان مان با هم دیگر تفاهم کنیم و فرمول به دست بیاوریم. بعد آنجا بر اساس وزن مان خودمان را وزن کشی می کنیم. در چنین پارلمانی آقای جهانگیری حتما مطرح می شود، آقای عارف مطرح می شود، ممکن است آقایان محسن هاشمی، کواکبیان و منتجب نیا هم مطرح شوند آن هم بر اساس رای گیری عادلانه دموکراتیک درون گفتمانی مثل کنوانسیون های حزبی که در آمریکا برگزار می شود. آنجا هم مثلا کسی از سندرز حمایت می کند، کسی دیگر از خانم کلینتون حمایت می کند، ولی نتیجه هر چه شد، ما آن را می پذیریم. بله، آقای محسن هاشمی ممکن است در چنین ظرفی هم مطرح شود، اصلا هیچ پدید نیست این اتفاق بیفتد.

### آقای قوچانی، آقای جهانگیری واقعا از وضعیتش در دولت ناراحت است؟

آقای جهانگیری حتما انتقاد دارد، انتقاد هایش را هم صریح بیان می کند، اما آقای جهانگیری آن طوری که من اطلاع دارم، حتما در دولت خواهد ماند، حتما به دولت کمک می کند، حتی اگر نظر کارشناسی اش با انتخاب هایی که در دولت صورت می گیرد، متفاوت باشد.

### اما خیلی از دوستان اصلاح طلب، حالا بعضی از کارگزارانی ها حتی توصیه کرده اند یک دقیقه هم نماند.

من نشنیده ام.

### آقای کر باسچی یک حرفی زده بود به نظرم.

نه، آقای کر باسچی یک حرفی زد؛ البته اینجا جزو جاهایی بود که ایشان شخصا مصاحبه کرده بودند. ضمن اینکه آقای کر باسچی گفتند که این اشتباه است، بعد تصحیح کردند.

### شما الان به عنوان کسی که آقای جهانگیری و دولت را می شناسید، ماندن آقای جهانگیری در

### دولت را همچنان توصیه می کنید؟

بله، حتما. من شخصا هم خدمت ایشان عرض کردم که حتما حضور آقای جهانگیری لازم است، آقای جهانگیری نمادی از ائتلاف اصلاح طلبان و دولت است. آقای روحانی به ایشان خیلی اعتماد دارد. آن دلجویی هایی که بعد در صحبت های اولیای دولت بود، با نظر و مشورت آقای روحانی صورت گرفت و من فکر می کنم که فقط باید از ظرفیت هایشان بیشتر استفاده شود که فکر می کنم الان به این سمت می رویم که ان شاء الله این اتفاق بیفتد.

### اما بحث برخی بر سر این است که آقای روحانی، آقای واعظی را به آقای جهانگیری ترجیح می دهد و همه داستان ها هم از همین ترجیح بند شروع می شود؟

این دو موقعیت جداگانه است. رئیس دفتر رئیس جمهور فردی است که می تواند رئیس جمهور را هر روز ببیند. در یک ساختمان با هم هستند، با هم کار می کنند، ولی معنی اش معاون اول رئیس جمهور بودن نیست. در مورد معاون اول رئیس جمهور هم به لحاظ ساختاری شما نگاه کنید، در دو ساختمان جداگانه اند و اداره هیات وزیران به عهده ایشان است و این دو تا موقعیت جداگانه است. به لحاظ شخصی هم ما هرگز نمی توانیم چیزهای عاطفی را بپرسیم. من به لحاظ تشکیلاتی فکر نمی کنم کسی را بر کسی دیگر ترجیح دهم.

### شاید تصور من روزنامه نگار از حرف های آقای جهانگیری این طور بوده است. مثلا وقتی آقای جهانگیری می گوید من بعد از معرفی وزرای پیشنهادی از طریق رسانه ها مطلع شدم من این حس را پیدا می کنم که طبعاً آقای واعظی بیشتر مورد مشورت بوده اند.

من اینجا دو تا نکته دارم. یکی تحلیل تاریخی جایگاه معاون رئیس جمهور است. هیچ وقت این طوری نبوده که معاون اول رئیس جمهور موقعیتی هم طراز رئیس جمهور داشته باشد. از طرف دیگر اگر قرار بود رئیس دفتر رئیس جمهور در موقعیتی قرار بگیرد که معاون اول تضعیف شود، فاصله آقای واعظی و آقای جهانگیری قطعاً کمتر است تا فردی که قبل از آقای واعظی در دفتر رئیس جمهور بودند. به هر حال آقای دکتر نهندیان به دلیل علاقه اش به آقای لاریجانی تفاوت جدی داشت. در دوره اول آقای روحانی درگیر برجام بود؛ مساله اصلی اش سیاست خارجی بود. آقای جهانگیری هم بیشتر در این زمینه قرار می گرفت، اما این به صفت ذات معاون اول نبود، به دلیل جایگاه واقعی خود آقای جهانگیری بود. به دلیل اینکه ایشان تجربه داشت. در دولت دوم، آقای روحانی دغدغه اصلی اش اقتصاد شده و طبیعتاً خودش وارد این موضوع می شود. ضمن اینکه اصولاً هر کسی که می خواهد با رئیس جمهور دیدار کند، اول باید با رئیس دفتر رئیس جمهور دیدار کند، برزنت کند؛ در هر سطحی، می خواهد مشاور باشد، می خواهد وزیر باشد، معاون باشد. اطلاع رسانی و تشکیل پرونده برای او توسط رئیس دفتر انجام می شود و هیچ وقت این توسط معاون اول نبوده است. به هر حال به نظر من اختیارات آقای جهانگیری از همه معاون اول های گذشته بیشتر بوده است. معاون اول های گذشته خیلی صوری بودند؛ مثلا دکتر حبیبی که آدم محترمی بود، ولی شما حتی در اخبار اینقدر نمی دیدید. یعنی من فکر می کنم بخشی از این داستان به دلیل دامن زدن رسانه ها به این قضیه است و شاید محصول اشتباهی باشد که نه آقای جهانگیری، که اصلاح طلبان در نامزدی آقای جهانگیری در سال ۹۶ انجام دادند.

### اشتباه بود؟

به نظر من اشتباه بود من خدمت آقای دکتر جهانگیری این را گفتم و فکر می کنم ایشان هم این را قبول داشتند. البته خروجی این کار به نفع آقای روحانی و آقای جهانگیری شد.

### به نفع آقای جهانگیری هم شد؟

به لحاظ ملی بله، ولی به لحاظی به ضرر ایشان تمام شد.

یعنی آقای جهانگیری در سطح یک شخصیت ملی، در تراز ریاست جمهوری عرضه شدند و این خوب بود ولی یک عوارض دیگری هم داشت. از جمله عوارض این بود که بخشی از افکار عمومی، بخشی از دوستان ما به این گمان بودند که در این کابینه دو رئیس جمهور وجود دارد، در حالی که خود آقای جهانگیری تلقی اش این همیشه آن کسی که مسئول من است، رئیس من است، به او احترام می گذاشتم و هرگز در تقابل با او قرار نمی گیرم، حتی روسای جمهور سابق، یعنی مثلا بخشی از علاقه ایشان به شخص آقای خانمی ناشی از این است که ایشان یک زمانی رئیسش بوده است. حتی می خواهم بگویم علاقه ایشان به آقای عبدالله نوری به دلیل این است که ایشان یک زمانی وزیر کشور بودند، در جهاد سازندگی بودند، آقای جهانگیری هنوز به آقای نوری احترام می گذارد و از موضع فروتنی با ایشان برخورد می کند. این چیزهایی که می گویند دوگانه روحانی - جهانگیری، من اصلا این را نمی بینم که آقای روحانی بخواهد خودش را در مقابل آقای جهانگیری قرار دهد یا آقای جهانگیری بخواهد خودش را در مقابل آقای روحانی قرار دهد.

### رئیس مجلس مطلوب شما همچنان آقای لاریجانی می تواند باشد؟

مگر قبلا بوده است؟

### الان رئیس مجلس مطلوب شما نیست؟

ما ۱۲ عضو در مجلس دهم داریم. هرگز نمی توانستیم رئیس مجلس تعیین کنیم، بنابراین صحبت کردن از رئیس مجلس مطلوب برای ما خیلی منطقی نیست، ولی عملکرد رئیس مجلس را بر اساس مطالبات جریان اصلاحات می سنجیم. اگر بخواهیم مطلوب نگاه کنیم، برای ما کسی است که عضو حزب کارگزاران باشد. برای هر حزبی این طوری است.

### با این نگرش فکر می کنید برای مجلس بعدی حتما کارگزاران باید یک گزینه بر این ریاست مجلس ارائه کند؟

شماره این گفت و گو سوال کردید چرا محسن هاشمی شهردار نمی شود؟ ایراد اصلی این بود که در طراحی ۲۱ نفر عضو شورای شهر تهران، کارگزاران متناسب با وزن واقعی اش، نماینده ندارد. یعنی ما الان به لحاظ تشکیلاتی از ۲۱ نفر، دو نفر فقط عضو داریم. ما فکر می کنیم الان چیزهایی به نام نام نوشته می شود که واقعا به نام مان نیست. مثلا می گویند دولت، دولت کارگزاران است، فقط به خاطر اینکه آقای جهانگیری آنجا حضور دارند، چند تا استاندار هم در دور قبل بودند که حالا هم نیستند، در واقع با این وضعیت که اصلا تقریبا چیزی برای ما باقی نمی ماند. من به عنوان فردی که کار تشکیلاتی می کنم، می خواهم بگویم باید برای حاکمیت حزبی کار کرد، حتی در دور اصلاحات. مجلس بعدی هم همینطور خواهد بود. توصیه من به دوستانم در کارگزاران این است که باید عضو تشکیلاتی شان را در ارکان مختلف تقویت کنند.

### به نظر شما برای انتخابات ۱۴۰۰ یک اصلاح طلب رئیس جمهور شود بهتر است یا اینکه می تواند فردی مثل آقای روحانی باشد که بتواند با حاکمیت کار کند؟

من دیدگاهم با شما در مورد آقای روحانی فرق می کند. من آقای روحانی را ملاک اصلاح طلب می دانم. مثلا در افکار عمومی هادی غفاری را اصلاح طلب می دانند، حسن روحانی را اصلاح طلبی نمی دانند. اگر اصلاح طلبی قبلیه است، بله، ولی اگر اصلاح طلبی فکر است، با مثلا در مورد آقای آخوندی که من می گویم آقای آخوندی آدم اصلاح طلبی است. یعنی اصلاح طلبی را به این معنا حساب کنید که یک گفتمان است، نه یک تشکیلات، نه فقط کارگزاران. کل اصلاح طلبی به نظر من یک گفتمان است، ولی با وجود این می خواهم عرض کنم باید همه ما هم تلاش مان را کنیم که رئیس جمهور آینده مطلوب عضو کارگزاران باشد، چرنا باشد؟

## فن سیاست تکنوکرات‌ها

یک بازی دوسر سود؛ آنها هم با چپ دست داده اند هم با راست. هنگامه انتخابات است، می خواهند دوباره با چپ بلند شوند و با راست دولت داری و مجلس داری کنند. بردن محسن هاشمی از «شهر» به «پارلمان» یک هدف بزرگتر دارد؛ رسیدن به «کشور».

محمدراوی  
روزنامه نگار

کارگزاران سازندگی شکست های فراکسیون امید در بهارستان را ماحصل تلاش های سیاسی «بخشی از دولت» می داند و در همین راستا گفت: «مشخصا من این مسئولیت را متوجه آقای واعظی می دانم. آقای واعظی علاقه مند است جریان سوم در مجلس راه بیندازد و این جریان سوم، عملا جریانی نمی شود جز اینکه در ائتلاف با اصولگرایان قرار می گیرد و امید را تضعیف می کند. این اشتباه سیاسی بخشی از دولت با محوریت آقای واعظی بود که بخشی از بدنه فراکسیون امید را تحت عنوان مستقلین جدا کرد و هدیه کرد به اصولگرایان.» به نظر می رسد با این شرایط کارگزارانی ها نقیر جدایی از ائتلاف ۹۲ سر بدهند و خواهان لیست مجزا یا مشترک با اصلاحات بدون حضور نامزدهای همسو با حزب اعتدال و توسعه به نمایندگی از دولت باشند و این اقدام را میراث تجربه ناموفق پیشین تلقی نمایند.

### جهانگیری، هاشمی و شاید گزینۀ دیگر

کارگزارانی ها همواره خواهان دستیابی کلید پاستور بودند. آنان با حضور حسن روحانی به صدارت نهاد ریاست جمهوری تا صندلی معاون اولی پیش رفتند. اسحاق جهانگیری عضو برجسته حزب در کارزار رقابت ۱۳۹۶ خوش درخشید؛ او هرچند نامزد پوششی به دستور مرحوم هاشمی رفسنجانی بود ولی بیشتر از نامزد اصلی محبوبیت کسب کرد. وضعیت دولت دوم حسن روحانی بیشترین ضربه را به سرمایه اجتماعی اسحاق جهانگیری وارد کرد. جهانگیری با دلار ۴۲۰۰ خواهان فروکش ساختن التهاب بازار ارز شد ولی دلار جهانگیری در کارزار رقابت شکست خورد. پس از چند هفته اسحاق جهانگیری در کنش سیاسی عجیب از عدم قدرت در کسوت معاون اولی گلابه کرد و در همین راستا اظهار داشت: «ما در کشور در این شرایط مدیر ریسک پذیری می خواهیم. من دستم قلم و کاغذی نیست که کسی را برکنار کنم، این در حالی است که من تا این لحظه اجازه برکناری منشی خودم را هم نداشته ام. بنابراین از من انتظار نداشته باشید وکیل وزیر تغییر دهید.» اما این سخنان بازخورد مناسب در افکار عمومی نداشت و اسحاق جهانگیری سیاستمداری ضعیف بازنمایی شد و جامعه ایرانی این اقدام را به منزله عقب نشینی و فرار از مسئولیت پذیری سیاسی دانستند و شاید بدترین ریزش سرمایه اجتماعی یک نامزد بالقوه ۱۴۰۰ را شاهد بودیم.

گزینه دوم کارگزارانی ها محسن هاشمی است؛ او اشیبه افراد به پدرش است. برخی معتقدند او همانند احمدی نژاد از شهرداری به شهریاری گام برمی دارد. تیم رسانه حزب کارگزاران گمانه زنی پیرامون انتخابات ۱۴۰۰ را دور از واقعیت می داند و به طور تلویحی عدم دستیابی به صندلی شهرداری را حفاظت از جایگاه محسن هاشمی می داند و در همین راستا نوشت: «هرچند که ملاحظه مشکلات شهرداری تهران سبب می شود که گروهی از دوستان محسن هاشمی به او توصیه کنند که صبر کند و از تزدامنی در این شرایط آشفته شهر و کشور و اصلاحات پروا کند تا در سراب ساحل آرامش ۱۴۰۰ با تنز مطلق سالم بماند!» هرچند این گزاره آشکارا از برنامه ریزی بلندمدت هاشمی جوان در کارزار رقابت پاستور خبر می دهد. با این وجود احتمال دیگر نیز وجود دارد؛ کارگزارانی ها مانند دو دوره پیشین با ائتلاف اصلاح طلبان همسو شوند و کسوت معاون اولی را سهم خود بدانند.

است؛ به نسبت دیگران جوانتر است، فن سالار است و نه چپ است و نه راست و می تواند به نقطه تفاهم حاکمیت و دولت و اصلاحات بدل شود. محسن هاشمی از بدنه شهرداری است و گرچه برخی مفهوم آفازادگی را به انحراف کشیده اند اما او فقط به فرزند آقای هاشمی بودن کفایت نکرده و در کف شهرداری بر قابلیت های خود افزوده است. از لحاظ سیاسی نیز در این یک سال به تعبیر خودش کار سیاسی راه خوبی آموخته است و تعامل با جناح های درون جبهه اصلاحات را فرا گرفته است؛ تا جایی که بارها از نحوه ریاست او بر شورا از سوی بزرگان جبهه اصلاحات تقدیر شده است و یقینا در مقام شهردار نیز این تجربه را تعمیق خواهد کرد.» با این شرایط اگر حزب کارگزاران سازندگی به تصاحب صندلی ساختمان بهشت دست نیابد؛ مجددا شمشیر انتقاد را به سمت حزب اتحاد ملت از نیام می کشد و شاهد تکرار نسبی شورای شهر اول خواهیم بود.

### چینش لیست بهارستان بدون برادر کوچک

#### الف. همسو با ائتلاف ۹۲

کارگزارانی ها در انتخابات بهارستان دهم به استعمار ائتلاف ۹۲ تن دادند. برآیند این ائتلاف تصاحب اکثریت کرسی های مجلس شورای اسلامی بود. این حزب برای انتخابات آتی اگر همسویی با ائتلاف ۹۲ را استمرار بدهد؛ قطعاً شاهد ریزش نمایندگان همسو خواهند شد.

#### ب. واگرایی ائتلاف ۹۲

بارها کارگزارانی ها از کنش های سیاسی حزب اعتدال و توسعه گلابه کردند. آنان چنین رفتارهایی را مویذ شورشگری و گستاخی برادر کوچکتر در عصر عسرت پدر معنوی هر دو حزب تلقی می کنند. حسین مرعشی از اعضای شورای مرکزی حزب

حزب کارگزاران سازندگی با دو مولفه اصلی نیروهای سیاسی مرحوم هاشمی رفسنجانی و تکنوکرات های پولدار شناخته می شود. آنان مریدان مرحوم حجت الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی بودند؛ چه در دورانی که او را «سردار سازندگی» صدامی کردند چه زمانی که شعارهایی در خطاب به «فتنه گری» او و خانواده اش بیان می داشتند. آنان مریدان فصل عسرت و عشرت بودند. از سوی دیگر آنان تکنوکرات های پولدار نامیده می شوند زیرا در ادوار مختلف اسپانسر مالی اصلی اصلاح طلبان در انتخابات بودند و متناسب با کمک مالی خواهان سهم سیاسی شدند. در شرایط فعلی که اصلی ترین حامی آنان در سپهر سیاست ایران به دیار باقی شتافته است؛ آنان چگونه سیاست ورزی می کنند؟

### تکاپو برای شهرداری محسن هاشمی

اولین اختلافات درون جریانی پیرامون چگونگی چینش لیست شورای شهر تهران رخ داد؛ برخی از طیف های اصلاح طلب از باند بازی گلابه کردند. چند ماه پس از پیروزی اصلاحات در شورای شهر روزنامه آفتاب یزد به نمایندگی از طیف سنتی اصلاحات خبر از دریافت مبالغ کلان برای حضور در لیست نهایی داد و کنایه ای به نقش آفرینی حزب کارگزاران سازندگی زد و در همین راستا نوشت: «یک منبع آگاه توضیحاتی را در مورد ماجرای درخواست ۲ میلیارد تومان از برخی کاندیداهای شورای شهر تهران جهت حضور در لیست امید ارائه داد. بنا به گفته وی چنین درخواستی از کاندیداهای اصلاح طلب مطرح شده اما نه از سوی اعضای شورای سیاست گذاری اصلاح طلبان. گویا چنین درخواستی از جانب دبیرکل یکی از احزاب سرشناس اصلاح طلب مطرح شده است. بدین صورت که وی با برگزاری جلسات خصوصی با کاندیداهای مطرح و خواستار حضور در لیست امید به آنان پیشنهاد می داده که ۲ میلیارد تومان بپردازد تا بتوانند در لیست حضور داشته باشند. البته مشخص نبوده آقای غ-ک با چه سازوکاری چنین وعده ای به کاندیداها می داده است.» عضو هیأت خط کرمانی های کارگزاران به یاری دبیر کل شتافت؛ حسین مرعشی به انتقاد از افشاکاری یاران سیاسی اش پرداخت و اظهار داشت: «برای روزنامه آفتاب یزد متأسفم که به سرشاخته نشستند و بنی می برند.» کارگزارانی های پس از کرباسچی خواهان حضور گزینه حزبی در ساختمان بهشت بودند. محمدعلی نجفی گزینه اصلی آنان بود؛ هرچند با جنجال فراوان و دلایل نامشخص استعفا داد. پس از آن رقابت برای جانشین نجفی آغاز شد. این بار کارگزارانی ها شکست خوردند. اعضای حزب اتحاد ملت و اعتماد ملی بر گزینه سید محمدعلی افشانی به تفاهم رسیدند اما گویا شهرداری تهران طلسم شده است و با قانون منع حضور بانزشتگان در مناصب دولتی، افشانی با شهرداری باید خداحافظی کند و شاهد رقابت دیگری هستیم.

روزنامه سازندگی ارگان حزب کارگزاران سازندگی با انتشار عکس محسن هاشمی به حمایت از وی پرداخت. آنان معتقدند از باب اقامه «اتمام حجت» و نه نگرش «حزبی» بلکه «ملی»، محسن هاشمی را گزینه اصلاح می دانند. در همین راستا این روزنامه حزبی با مدیحه سرای پیرامون شخصیت محسن هاشمی نوشت: «اکنون در زمانه ما بی اغراق از میان افرادی که از توفان عبور کرده اند تنها محسن هاشمی واجد چنین استعدادهایی

### اسحاق جهانگیری به نظر گزینۀ اول کارگزاران سازندگی است



حالا که حرف و حدیث‌ها درباره تداوم حیات جمنا بالا گرفته است، خبرهایی هم آمده است از شکل‌گیری یک سامانه جدید. برخی می‌گویند جبهه مردمی در این سامانه ترکیب می‌شود، برخی دیگر نیز می‌گویند این سامانه کارکرد انتخاباتی ندارد.





## چراغ خاموش

جبهه مردمی نیروهای انقلاب چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد؟ آیا در سامانه بزرگ تری ادغام خواهد شد یا اینکه همچنان به حیات خود به عنوان محور وحدت اصولگرایان ادامه خواهد داد؟

محمدباقر قالیباف که در زمان اندک باقیمانده تا انتخابات از رقابت کناره گیری کرد حالا از منتقدان جمنا به حساب می آید

آنها بر این باور بودند که جمنا این خروجی را داشته که نامزد منتخبش توانسته نزدیک به ۱۶ میلیون رای برای اصولگرایان به ارمغان بیاورد؛ یک سرمایه بزرگ که به باور آنها می توانست در ادامه رقابت های سیاسی برای آنها کارکردی ویژه داشته باشد.

در این میان اما یک خبر مهم در رسانه ها منتشر شد. هفته نامه مثلث در خبری اعلام کرد که سیدابراهیم رئیسی جلساتی را در تهران با حضور برخی چهره های اصولگرا برگزار می کند. این خبر از سوی برخی رسانه ها اصلاح طلب این گونه مورد تحلیل قرار گرفت که سیدابراهیم رئیسی این جلسات را با کارویژه انتخابات مجلس برگزار می کند. نکته ای که البته با تکیذ برخی حاضران در جلسات مواجه شد. این اما همه ماجرا نبود. تداوم جلسات سیدابراهیم رئیسی اما با خبرهای تازه ای مواجه شد. برخی رسانه ها اعلام کردند که این تشکل ها جدای از حضور برخی چهره های سیاسی در آن به نوعی همراهی ۲۴ تشکل اصولگراست.

این رسانه ها عنوان می کنند که ممکن است جمنا خود در این تشکل جدید ترکیب شده و از این پس این سامانه به عنوان محور حرکتی اصولگرایان قلمداد شود. این اما خبری نیست که فعلا قابل اعلام رسمی یا تایید باشد. فعلا اهالی جمنا اصرار به تداوم حیات در قالب همان مجموعه جبهه مردمی را دارند اما خبری از جلسات و فعالیت های سیاسی آنها وجود ندارد. به نظر می رسد که جمنا ترجیح داده فعلا به صورت زیرزمینی به فعالیت های خود ادامه دهد. شاید با جدی شدن فعالیت ها و تحركات انتخاباتی مربوط به مجلس یازدهم جمنا حیات و بروز جدی تری یابد.

نقدها مواجه بود و هم با برخی عدم پذیرش ها. حال آنکه حتی حزب مولفه که از تشکل های راست سنتی حاضر در ائتلاف بود نیز حاضر به پذیرش این مکانیزم نشد و در نهایت نامزد حزبی خود را برای حضور در انتخابات راهی وزارت کشور کرد؛ نامزدی که تا آخر در رقابت باقی ماند. هرچه بود در نهایت دو نامزد در عرصه رقابت ها در سیکل انتخابی جمنا باقی ماندند؛ محمدباقر قالیباف و سید ابراهیم رئیسی.

روزهای آخر بسیار سخت بود، مناظره ها نظرسنجی ها را تغییر داده و اوضاع به شکل پیچیده ای تغییر یافته بود. نتیجه و خروجی جلسات محرمانه کنار رفتن محمدباقر قالیباف از عرصه رقابت و باقی ماندن سید ابراهیم رئیسی در انتخابات بود؛ رقابتی که با پیروزی حسن روحانی و باقی ماندن او در مقام ریاست جمهوری به پایان رسید.

### فعالیت با چراغ خاموش

بلافاصله بعد از اتمام رقابت های انتخابات ریاست جمهوری بار دیگر نگاه ها به جمنا دوخته شد؛ آیا هنوز قرار بود فعالیت های سیاسی اصولگرایان حول محوریت جمنا سامان یابد؟

همزمان انتقادها هم شروع شد؛ مهم تر از همه این محمدباقر قالیباف بود که در یک برنامه تلویزیونی سخنانی را مطرح کرد. بعد از آن محمدرضا باهنر شرط و شروطی را برای تداوم حیات جمنا مطرح کرد و در ادامه همین اظهار نظرها بود که حتی برخی چهره های اصولگرا از پایان حیات این جبهه سیاسی سخن به میان می آوردند. روسا و مسئولان جمنا اما نظری دیگر داشتند.

برای کسانی که آرایش نیروهای سیاسی را دنبال می کنند اکنون این سوال مطرح است که جبهه مردمی نیروهای انقلاب که در انتخابات سال ۹۶ نقشی محوری برای حضور اصولگرایان در انتخابات بازی کرد، اکنون در چه وضعی است و چرا چندان خبری از فعالیت تشکیلات آنها بیرون نمی آید؟ این سوال البته آنجا اهمیت مضاعفی می یابد که برخی چهره های اصولگرا حتی از تعیین شروطی برای تداوم حیات این جبهه سخن به میان می آورند. حال آنکه در این میان اخبار دیگری هم وجود دارد که حکایت از این دارد که یک سامانه بزرگ تر با حضور تشکل های اصولگرا در حال پیدایش است و گویا جلسات نیز با حضور برخی اعضای اصلی جمنا برگزار شده است.

### ظهور جبهه مردمی

وقتی دور اول دولت حسن روحانی رو به پایان بود، نگاه ها به رقبای او دوخته شده بود تا ببینند این بار اصولگرایان در چه فرمت و قالبی به رقابت خواهند پرداخت. بعد از جلسات متعددی که ابتدا رسانه ای نشده بود نهایتا یک جبهه مردمی اعلام موجودیت کرد که هدف خود را پدید آوردن ائتلاف میان تشکل ها و گروه های اصولگرا اعلام کرد تا در نهایت یک نفر از این جناح برای رقابت با رئیس جمهور مستقر به میان آید.

جبهه مردمی نیروهای انقلاب که به جمنا شهرت یافته بود جلساتی را با نامزدها برگزار کرد و در نهایت با مکانیزمی که بر اساس رای گیری از اعضا تدوین کرده بود، به گزینش و انتخاب جمع محدودی از چهره ها اقدام کرد. مکانیزمی که البته هم با برخی

برای خیلی ها سوال بود که چرا عزت الله ضرغامی نتوانسته در مقایسه با سایر چهره های منتخب جمنا رای حضور در انتخابات را بگیرد؟



# کنگره را برگزار می‌کنیم



امید کرمانی  
خبرنگار

جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی بعد از انتخابات ریاست جمهوری شعله فعالیت‌های بارز سیاسی خود را پایین کشید و دوره‌ای قریب به یک سال و نیم از تب و تاب رسانه‌ای خود را دور نگه داشت اما برخلاف کسانی که چمنار را پایان یافته تلقی کردند گویا خبرهایی در راه است و تا چند ماه آینده دور جدید فعالیت‌های این مجموعه آغاز می‌شود. مهدي چمران، نایب‌رئیس جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی گفت: «پیش‌بینی می‌کنم که بتوانیم اواخر امسال یا اوایل سال آینده کنگره را بعد از دو سال تشکیل دهیم تا اعضای شورای مرکزی دوره دوم انتخاب شوند.»

**در یک سال و نیمی که از انتخابات ریاست جمهوری می‌گذرد، جبهه مردمی نیروهای انقلاب کجاست؟ در چه موقعیتی قرار دارد؟ چرا خبری از فعالیت و اکت سیاسی آن اعلام نمی‌شود؟**

جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی بعد از انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ بلافاصله یک برنامه‌ای را تدوین کرد و آن تحلیل و بررسی انتخابات و نتایجش بود. براساس دو نظرسنجی در کل کشور بررسی مفصلی روی نتیجه انتخابات، ترکیب آرای صندوق‌های شهرهای مختلف و میزان رای نامزدها انجام شد. این کار بررسی و تحلیل نتیجه انتخابات شاید بیش از یک ماه به طول انجامید، شورای مرکزی براساس آن بررسی گروهی را در این کار مسئول کرد تا روی نقاط قوت و ضعف فکر شود و آن نقاط را استخراج کنند. براساس این تحلیل‌ها نقاط قوت و ضعف مشخص شد تا براساس آنها راهبردهای اجرایی تدوین و ارائه شوند. البته تاکنون مقداری از این راهبردها تدوین شد تا ببینیم چه کارهایی انجام دهیم و چه راه‌هایی را در پیش بگیریم.

**نتایج و راهبردهایی که حاصل شد، چه بود؟**

اینها همه کارهای تشکیلاتی یا درون تشکیلاتی است که جنبه اعلام رسانه‌ای و بروز و ظهور خارجی ندارد اما کاروری آنها ماه‌ها به طول انجامید تا این کارها صورت پذیرفت. موضوع دیگری که براساس همین راهبردها در دستور کار قرار گرفت، بحث به روز کردن یا تغییر دادن یا اصلاح کردن شوراهای استانی و روش‌های کار آنها بود. منظور از شوراها، شوراهای استان‌های جبهه مردمی نیروهای انقلاب است چون جبهه مردمی در هر استانی شورایی را شکل داده بود. همان‌طور که می‌دانید جبهه مردمی در زمان خیلی کوتاهی و به سرعت شکل گرفت، اگر فرصت بیشتری داشت، شاید می‌توانست انتخابات‌های بهتری انجام دهد و افراد دیگری را انتخاب کند ولی همان زمان با شناختی که روی افراد شناخته شده وجود داشت و انتخاب‌هایی که در خود استان‌ها صورت پذیرفت، انتخاب اعضای شورای مرکزی در اجتماع بزرگ هزار و ششصد نفری تهران انجام شد. حالا که زمان است، به نظر می‌رسد باید شوراهای استانی اصلاح شوند. در طراحی راهبرد هم به همین نتیجه رسیدیم که هم جوان‌گرایی به وجود آید و هم راه‌های نویی را برای کار انتخاب کنیم و هم از حضور بانوان به صورت چشمگیرتر و فعالانه‌تر استفاده کنیم. بنابراین شورای مرکزی جبهه مردمی نیروهای انقلاب مقرر کرد ما مجدداً در هر استان یا هر شهری سازمان یا تشکیلات شورا از پایین به بالا شکل بگیرد یعنی تشکیل شورا از شهرستان شروع شود، بعد شورای استانی شکل بگیرد و از شورای استانی، شورای مرکزی بیرون آید. این برنامه الان در حال اجراست و هسته مرکزی شوراهای استانی شکل گرفته و در بیشتر استان‌ها شورا دارند، البته مرحله تشکیل شورا در تعداد محدودی از استان‌ها باقی مانده‌اند که آن کار هم ان‌شاء الله به زودی تمام می‌شود.



## ترکیب شوراهای استان‌ها چگونه است؟ آیا انتقادات گذشته برطرف شده است؟

سعی شده از همه گروه‌ها و دستجات سیاسی به صورت الزامی و اجباری حتماً ۲۰ درصد جوانان و ۲۰ درصد هم بانوان حضور داشته باشند تا هسته‌های مرکزی شکل بگیرد و بتوانند در شهرها و بعد از شهرها شورای استان‌ها را تشکیل دهند که تعدادی از استان‌ها به این مراحل الان رسیده‌اند. البته اجرای مراحل تشکیل شوراهای شهرستانی و استانی قدری طولانی شد. در واقع فکر می‌کردیم سریع‌تر از اینها کارش انجام شود ولی مشکلات زیادی بود که کمی به طول انجامید. اکنون در مرحله انجام هستیم تا بعد از این مرحله ان شاء الله بتوانیم به آن کنگره بزرگ در تهران برسیم. پیش‌بینی می‌کنم که بتوانیم در اواخر امسال یا اوایل سال آینده کنگره را بعد از دو سال تشکیل دهیم تا اعضای شورای مرکزی دوره دوم انتخاب شوند.

## بعد انتخابات ریاست جمهوری برخی از اعضای شورای مرکزی به مشاغل غیرسیاسی مشغول شدند و در نهادهای دیگر مسئولیت گرفتند. در این رابطه توضیح می‌دهید؟

بله، در این بین تعدادی از افرادمان به خاطر مسئولیت‌هایی که عهده‌دار شده‌اند یا فرصت نمی‌کردند یا موقعیت‌شان مطابق اساسنامه نبود که در دو جا بتوانند مشغول باشند، رفتند. مثل آقایان فروزنده و فدایی بالاچار. از جبهه مردمی جدا شدند. جایگزین این افراد باید در انتخابات جدید انتخاب شوند. تعدادی هم مثل آقای دکتر روستا آزاد چار بیماری شده‌اند که هنوز هم با اینکه خیلی بهتر شده‌اند اما به حالت اولیه برگشته‌اند و امیدواریم که سلامتی کامل‌شان را باز یابند. به هر حال تلاش، جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی فعالیت‌ها و جلسات خودش را داشته، بدیهی است که در حالت شور و حال انتخابات نبوده چون فقط برای انتخابات شکل نگرفته، بلکه الان هم ناظر به مسائل روز هست. سعی‌مان بر این است که مسائل روز حتی تحلیل‌های مختصر و کوتاه را با اعضای خودمان در میان بگذاریم. این فشرده و خلاصه‌ای از آنچه بود که در این یک سال و نیم بعد از انتخابات ریاست جمهوری در جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی اتفاق افتاده است. آقای جوکار از جمله کسانی بودند که از جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی جدا شدند.

آقای جوکار هم معاون پارلمانی در سپاه شدند و بالاچار نمی‌توانند در جبهه مردمی باشند، یکی، دو نفر از دوستان دیگر هم بودند که به خاطر همین مسئولیت‌ها و فشار زیاد کار کمتر توانستند در جبهه مردمی فعال باشند و فعالیت کنند.

## چرا از علی‌البدل‌ها برای ترمیم شورای مرکزی جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی استفاده نکردید؟

چون سازوکاری پیش‌بینی شده که باید در شورای مرکزی شکل بگیرد و تصویب شود بالاچار تا چند ماه باقی‌مانده را هم صبر می‌کنیم تا آن افرادی که رفته‌اند، جایگزین شوند.

جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی بعد از انتخابات ۹۶ به دو چالش برخورد که یکی بیانیه آقای قالیباف درباره نواصولگرایی بود. ایشان در قالب آن بیانیه به جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی انتقاد کرد. نیروهای دیگر هم مثل آقای ضرغامی سکوت نکردند و هنوز که هنوز است، نسبت به جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی انتقاداتی دارند. آقای ضرغامی بیشتر انتقادهای خود را به جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی در قالب توثیق مطرح می‌کند. حتی یک بار در مورد پیروزی حزب الله در انتخابات لبنان خطاب به جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی گفته بود: «بروید از حزب الله یاد بگیرید که چگونه انتخابات را می‌برند.» آیا توانستید این چالش را برطرف کنید و دوباره همگرایی بین نیروهای انقلابی و اصولگرایی را پدید آورید؟

نه متأسفانه. البته مشکلی با آقای قالیباف نیست اما آقای ضرغامی نباید خودش را جدا از این گروه بدانند و چنانچه انتقادی هم دارند باید انتقاداتشان را مطرح کنند. خود ایشان هم باید از همان حزب الله یاد بگیرد. البته همه‌مان باید یاد بگیریم و انتقاداتشان هم درست است. مشکل خاصی الان نمی‌بینم. نفعتمها آقای ضرغامی، بلکه خیلی از دوستان خودمان حتی در شورای مرکزی هم انتقاد، سوال و پیشنهاد دارند. اینها سبب پیشرفت می‌شود و چالشی به آن صورت نیست که بخواهد توقف ایجاد کند منتها چون شور و حال انتخابات خیلی سریع بود، بعد از آن در حرکت جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی احساس کردی می‌شود و این کندی دوستانمان را دلزده می‌کند که چرا خبری نیست و چرا کاری نمی‌شود در حالی که واقعا این طور نیست. تلاش زیادی می‌شود و کار انجام می‌شود و واقعا فعالیت وجود دارد، البته شاید سرعت فعالیت آن طور که من یا دوستان دیگر هم انتظار دارند، نباشد. خودمان هم از کمی کندی عموماً انتقاد می‌کنیم و راه‌هایی که بتوانیم با سرعت بیشتری جلو رویم را پیشنهاد می‌دهیم.

موضوع دیگری که توسط آقای حداد عادی مطرح شد، موضوع منابع مالی است، ایشان گفتند منابع مالی محدودی داریم. حتی آقای آل اسحاق هم مصاحبه کردند و گفتند «قرار شده شهرستان‌ها امورات خودشان را بگذرانند و حتی از اعضای شورای مرکزی پول جمع کنیم و فعلاً امورات با همین پول‌ها مدیریت شود تا در آستانه انتخابات بتوانیم منابع مالی جمع کنیم». این مساله به کجا رسید و آیا توانستید منابع مالی مورد نیاز را تامین کنید؟

بله، یکی از مشکلات ما این است که نه کارخانه و نه شرکتی برای این کار داریم و نه اصولاً افرادی که حضور دارند آنچنان از نظر مالی توانمند هستند که بتوانند هزینه‌ها را جبران کنند.

آقای آل اسحاق که خودشان در کار تجارت هستند.

ایشان یک نفر هستند و مشکلاتی برای خودشان دارند.

## آقای حبیبی هم که رئیس کارخانه سیمان شدند.

رئیس کارخانه سیمان شدن دلیلی برای این نیست که بتوانند تامین مالی کنند. البته آقای حبیبی، رئیس کارخانه سیمان نیستند، عضو هیات امنای هستند که به منابع مالی جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی ارتباطی ندارد. قطعاً آنجا حساب و کتاب‌های دقیقی دارد که باید هم داشته باشد، ما هم انتظاری نداریم. آقای حداد هم چند جا کار می‌کنند ولی این مساله ارتباطی به مسائل مالی جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی ندارد. ما آمدیم و گفتیم که حق عضویت بگیریم. این مساله در شورای مرکزی پیشنهاد و تصویب شد و الان اعضا دارند حق عضویت ماهانه می‌پردازند. یعنی همه اعضای شورای مرکزی حق عضویت می‌پردازند و الان از کسانی که به عنوان حامی و طرفدار بودند و در جلسات شرکت می‌کنند هم دعوت می‌کنیم که حق عضویت را به صورت ماهانه بپردازند تا بتوانیم جلساتی که داریم یا کارهایی که هست را انجام دهیم؛ البته حق عضویت خیلی اندک و نه بالا که بتوانیم با آنها خودمان را اداره کنیم. البته اگر کسی هم بخواهد برای تامین نیازهای مالی کمکی کند یا کاری انجام دهد حساب بانکی باز شده که می‌تواند به آن حساب واریز کند که حساب و کتابش هم مشخص است.

## یک بیانیه ۲۴ تشریحی هم نهم مهر ماه صادر شد. چه ارتباطی بین آن شورا با جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی وجود دارد؟ چون اسم جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی در کنار ۲۳ تشکل دیگر اصولگرا آمده بود.

در آن جلسه که چند نفر از دوستان جبهه مردمی هم شرکت دارند و کل احزابی هم که همسو هستند، در آنجا شرکت می‌کنند. پیش‌بینی شد که در این شرایط تحلیلی درباره مسائل داشته باشیم. تحلیل ارائه و قرار شد که برای حل مشکلات اعلام آمادگی کنیم که حاضریم تجربیاتمان را در اختیار بگذاریم تا چنانچه سران قوا بخواهند از این تجربیات استفاده کنند. لذا این مساله در قالب نامه به سران قوا نوشته و اعلام شد.

## گفته بودید بیانیه دومی هم روز ۱۳ آبان اعلام می‌شود، چرا بیانیه دوم مجموعه ۲۴ تشکلی در روز ۱۳ آبان منتشر نشد؟

دوستان بیانیه را آماده کردند و بیانیه خوبی هم بود اما همه اعضا نتوانستند جمع شوند. خود من در کربلا بودم، اعضای دیگر هم عموماً در سفر کربلا حضور داشتند بنابراین فرصت و امکان گردهمایی پیش نیامد. البته این نامه هم ارائه شد که البته چون در ایام تعطیلات اربعین بود، نتوانست خیلی منعکس شود. در مجموع قرار است در مسائل مختلف علاوه بر اینکه جبهه مردمی تحلیل‌های خود را ارائه می‌دهد، مجموعه احزاب هم بیانیه‌ها و تحلیل‌هایی داشته باشند و نظرات خودشان را اعلام کنند تا این انسجام بیشتر به وجود بیاید.

در برخی رسانه‌های مجازی مطرح شده که علت عدم انتشار بیانیه در روز



محمدباقر قالیباف اگر چه نقدهایی به جمنا داشته است اما گویا در برخی جلسات شورای وحدت شرکت کرده است. او البته چند وقتی است ایده نواصولگرایی را دنبال می‌کند و حرف‌های قابل توجهی در این مورد دارد

### ۱۳ آبان، بروز اختلاف بین این تشکل ها بود، پس این مساله صحت ندارد؟

خیر، عده ای همیشه اختلاف را دوست دارند. بعضی اعضای جمعیت پیشرفت و عدالت و جبهه ایستادگی مصاحبه کردند و گفتند از تشکل مجموعه ۲۴ تشکلی خبری ندارند، آیا قرار است فعالیت مجموعه ۲۴ تشکل بی سر و صدا انجام شود، به طوری که حتی اعضای شاخص آن احزاب خبر نداشته باشند که دبیران کل تشکل متبوع شان چنین بیانیه هایی را امضا می کنند؟

دیگر این مسائل را نمی دانم. این مساله به خود احزاب مربوط می شود. وقتی آقای قالیباف و آقای محسن رضایی آنجا حضور دارند، مسائل را خودشان باید توضیح دهند. ما که نمی توانیم به درون احزاب برویم و توضیح دهیم. حتما فرصت نشده با موقعیتی پیش نیامده اما قطعاً و یقیناً برایشان توضیح خواهند داد.

### پس این طور نیست که به اعضای حاضر در جلسه ۲۴ تشکلی تأکید نشود به هیچ عنوان نباید خبری به کسی بگویند؟

خیر، هیچ کار محرمانه نداریم. قرار است این مجموعه چه نسبتی را بین خود با جمعیتین تعریف کند؟ جمعیتین حزب نیستند که در جمع این احزاب حضور پیدا کنند. آنها جایگاه دیگری دارند و در یک شان دیگری فعالیت می کنند ولی از اعضای جامعه روحانیت در جمع حضور دارند.

### جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی همچنان پایدار خواهد ماند یا در قالب همین مجموعه باز تعریف می شود؟

این مجموعه مشورتی است اما جبهه مردمی احزاب را جمع آوری کرده و همان فعالیت میدانی خود را انجام می دهد.

### این مجموعه ۲۴ تشکلی، شورای مشورتی جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی محسوب می شود یا سازوکار جدیدی است؟

نه، یک شورای مشورتی است که جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی هم در آن حضور دارد و همه تشکل ها هستند. البته خود جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی مجموعه ۲۲ یا ۲۳ حزب است که امضا کرده اند و جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی را به وجود آورده اند. در واقع همان ها هستند، منتها به خاطر اینکه ماهیت و هویت آنها بیشتر مشخص باشد و فقط به نام یک جبهه نباشد قرار شد همه آنها امضا کنند.

### چطور پایداری این همراهی را نشان داد در صورتی که زمان انتخابات حاضر به همکاری با جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی نشد؟

به هر صورت ما امیدواریم که هر روز گام به جلو برداریم و نه به عقب. جبهه پایداری هم این هماهنگی را ان شاء الله بیشتر و

بیشتر خواهند داشت.

### شرط و شروطی برای این همراهی نگذاشته اند؟ فعلاً هنوز در زمینه تنظیم و ارائه این بیانیه همه حضور داشتند و دیگر نیازی به شرط و شروطی نداشته. در این بیانیه جای نام جامعه روحانیت مبارز خالی بود!

جامعه روحانیت مبارز یک جایگاه دیگری دارد و با این احزاب فرق دارد. آن یک بحث جامعین دارد؛ جامعه مدرسین و جامعه روحانیت با این احزاب متفاوتند و به صورت حزب نیستند. بنابراین جدای از این مسائل هستند. چطور دبیر کل جامعه روحانیت در جلسات حضور پیدا نمی کند؟ آقای پور محمدی دعوت می شوند یا خیر؟

دبیر کل نیستند ولی آقای تقوی حضور دارند. خود آقای رئیسی که عضوی از جامعه هستند، هم حضور دارند. به هر حال کسانی که آنجا مسئولیت داشتند، در اینجا هم حضور داشتند و در تدوین موثر بودند و نظر داشتند. همان طور که گفتم جامعه روحانیت مبارز خود تشکیلات دیگری است که با احزاب متفاوت است.

### شیخوخیت در جریان اصولگرا در این ۴۰ سال بوده آیا از این به بعد هم در قالب همین جامعه روحانیت تعریف می شود یا در قالب اشخاصی مثل آقای رئیسی؟

ببینید! سعی بر این است که اصولاً مجموعه ای از افراد باشند و این مجموعه بتوانند آن حالت شیخوخیت و نقش ان شاء الله ایفا کنند. این شورای مشورتی ۲۴ تشکلی همان شورای وحدت است یا شورای وحدت یک موضوع دیگری دارد؟

### نمی دانم منظورتان چیست؟ بعضی رسانه ها از تشکیل شورای وحدت در اصولگرایان خبر دادند.

همین است. اسمش را دقیقاً به یاد ندارم که شورای مشورتی است یا شورای وحدت ولی یکی است.

### در مورد انتخابات مجلس در قالب و سازوکار جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی قرار است فعالیت انتخاباتی اصولگرایان دنبال شود یا یک سازوکار جدید ائتلافی با نامی جدید شکل خواهد گرفت.

الان نمی دانیم. چون در انتخابات شورای شهر دوم و مجلس هفتم شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی بود ولی تحت عنوان آبادگران بروز و ظهور انتخاباتی انجام می شد.

هنوز تصمیمی گرفته نشده که چگونه جلو بیایم و چه کار کنیم.

### آیا بعد از انتخاب شورای مرکزی جدید تصمیم گیری می شود یا از الان مقدمات کار در حال فراهم شدن است؟

آنچه جبهه مردمی فعالیت می کند تلاشش این است که همه احزاب را با هم هماهنگ و متشکل کند و ان شاء الله به یک وحدت عام و عمومی برساند. آن مساله دیگر کار اجرایی است.



## بازسازی جمنای

بازسازی جمنای؛ این ایده برخی اعضای جبهه مردمی نیروهای انقلاب است. می گویند می توان نقدهارا شنید و ساختار جمنای را سامانی دوباره داد. این یعنی اینکه انتخابات آتی می تواند دوباره از همین سیستم پیگیری شود



سیدمحمدرضا میرتاج الدینی  
عضو ارشد جبهه مردمی

### تجربه موفق

در مجموع تجربه جمنای را به طور نسبی موفق می دانم، یعنی در اولین قدم موفق عمل کرد، اما نه کامل و صددرصد، بلکه به صورت نسبی عمل کردش موفقیت آمیز بود. بالاخره تجمیع ۱۶ میلیون رأی و رسیدن به کاندیدای واحد در گذشته اتفاق نیفتاد؛ این هاموفقیت هاست. در گام جدید این دو ضلع هم اگر به صورت کامل بیاید، می تواند همان شورای عالی را تشکیل دهند. این هامی آیندمجمع عمومی را شکل می دهند، مجمع عمومی دوباره شورای مرکزی را انتخاب می کنند. شورای مرکزی ای که مقلد نیست و تصمیم گیر است. احساس یأس هیچ موقع نباید داشته باشیم و نداریم. شرایط دقیقاً برمی گردد به زمانی که از مجلس هفتم و قبل از آن شوراهای که آبادگران در تهران پیروز شدند، بعد از آن، مجلس هفتم و هشتم و بعد همین طور دولت تغییر کرد. یعنی ما هر ۸ سال تا ۱۰ سال، یک تغییر ذائقه سیاسی در کشور داریم. الان هم این احتمالش است و پیش بینی اش وجود دارد چون زمینه اش را می بینیم، اما نباید خوش بین باشیم. باید یک تغییراتی در رفتارها، در گفتمان و در اقدامات و برنامه هایی که جریان انقلابی و اصولگرا در جامعه می خواهد ارائه کند، حتما داشته باشیم. یعنی اگر با همان پیشینه، با همان شعارها، با همان چارچوب و برنامه های ما، معلوم نیست نتیجه بگیریم. یکی از موارد همین است که به مطالبات واقعی مردم توجه کنیم، راهکارهایی برای تامین مطالبات مردم در نظر بگیریم، خوی و رفتار مردمی را در عمل نشان دهیم، نه به صورت تصنعی حزبی. ما می بینیم که بعضی از چهره های سیاسی، چهره های معنوی و روحانی، با کمترین هزینه ها یک محبوبیتی در میان مردم پیدا می کنند. این نشان می دهد که مردم دنبال چه هستند. وقتی مسئولی یک رفتار مردمی نشان می دهد، مردم اقبال می کنند. در راهپیمایی ها هم مردم برای اصل انقلاب و نظام و این ها حضور پیدا می کنند، البته در شعارها و بیان می خواهند بگویند که ما از رفتار مسئولان ناراحت هستیم. این که با نوشته آمده ایم، برای انقلاب آمده ایم، یعنی شما مسئولان خودتان را باید برگردانید به مسیر انقلاب، به ارتباط با مردم. یکی از این ها بحث همان رفتار ساده بستی است، دوری از رفتار و خوی های اشرافی گری است، این که مسئولان خودشان را بالاتر از مردم ندانند. حقوق های نجومی، پاداش های نجومی؛ همه بهره مندی های انقلاب به این ها برسد، مردم هم سختی هایش را بکشند. اگر بنیاد مشکل داشته باشند، همه باید داشته باشند. جوان های مردم بیگار هستند. اگر انتخابات بر اساس شایستگی و عدالت و انصاف باشد و اصولگرایان عدالت اجتماعی را در تصمیم گیری ها و در رفتارهای خود نشان دهند و اصلاحات لازم را در ساختار تشکیلاتی خود ایجاد و برنامه های شفاف و روشنی برای رسیدن به این اهداف به مردم ارائه کنند، طبعاً در انتخابات آینده تغییرات سیاسی را در ذائقه جامعه شاهد خواهیم بود.



اصولگرایان تلاش می کنند تا با ساختاری دموکراتیک و برگرفته از خرد جمعی از پیدایش فردی مانند احمدی نژاد در انتخابات جلوگیری کنند به یک معنا آنها نمی خواهند فردی از میان آنها رئیس جمهور شود که بعداً به اصولگرایی پایبند نماند

نمی خواست بیاید، در چنین حالتی دیگر نمی شود به او بگویند انصراف دهد؛ این اصلاً امکان پذیر نیست. من قبل از عید چون دانشگاه رساله دکتری می نوشتم، یکی از اساتید مشاورم هم آقای رئیسی بود، برای همین کار پیش آقای رئیسی رفتم و با هم صحبت می کردیم. دیدار من بعد از موقعی بود که مجمع عمومی جمنای در اولین انتخابات اسم ایشان را به عنوان نفر اول انتخاب کرد. ایشان صراحتاً به من گفت «اصلاً احساس این که برای ریاست جمهوری بیایم، ندارم و حتی رفتم در حرم هم دعا کردم که این ها به یک نفر دیگری برسند». تا این جای ایشان که جنبه اخلاقی و معنوی این قضیه هم در او برجسته است، چنین اعلامی کردند. معتقدم در آن انتخابات باید یک فردی را انتخاب می کردند تا بقیه تکلیفشان را بدانند و دیگر کار به این جا نرسد که بگویند دو نفر به میدان بیایند تا بعد ببینیم اقبال برای کدامشان بیشتر است. بعضی از علما که جزو پدران معنوی جریان انقلاب و اصولگرا محسوب می شوند، این ها دیگر جزو حزب خاصی نیستند، در واقع رهنمودهای کلان می دهند. اگر یک فرد اصولگرا، یک جریان سیاسی در انقلاب منحرف شود مسیرش غلط رفت، آن جاهش را و نظرمی دهند. علما باید کارهای تشکیلاتی را به دست جوان ها دهند. این نیروهای جوان حزبی باید بنشینند و در قالب یک ساختار مشخص تصمیم بگیرند و اینطور نباشد که سران تصمیم بگیرند در یک تحلیل جامع، رده های پایین جریان اصولگرایی تقلیدی عمل می کنند و مطیع هستند. در حالی که اگر به یک جمع تشکیلاتی و سیاسی که شفاف باشد برسند، حالت تصمیم گیری فرق خواهد کرد. البته باز دوباره تکرار می کنم که افراد اصولگرایان را افرادی عمل کنند. یک نفر در خودش احساس می کند که من می توانم رئیس جمهور شوم، چهار سال کار کند، هشت سال کار کند، فردا اگر آن جمع او را انتخاب نکردند، جدا می شود؛ یعنی باید این مجموعه جریان اصولگرا به جایی برسند که بگویند یکی از اصول مورد قبول همه این است که تصمیم جمعی باشد نه تصمیم فردی؛ هر کس تصمیم فردی گرفت، دیگر جزو تشکیلات اصولگرا نیست. از طرفی همان طور که اشاره کردم تصمیم گیری تشکیلاتی نیز باید شفاف باشد، چون این جایک حزب نیست که باید تصمیم بگیرد، یعنی یک جبهه است بنابراین اگر ساختارش مشخص باشد، آن موقع تصمیم گیری ها شفاف است. ما مشکل مان این است که یک حزب جامع نداریم، حتی در جریان چپ هم نداریم که کاندیداهای مثلاً در مجلس عضوان حزب باشند و بعد هم وقتی به مجلس وارد شدند پاسخگو باشند. خیلی جاها افراد به صورت فردی شعار می دهند، خود را مطرح می کنند، گفتمان ایجاد می کنند و بعد هم کسی از آنها پاسخگو نیست. رای گیری نمی کنند در جمنای همین مشکل بود. الان در بازسازی جمنای علاوه بر ضلع نیروهای انقلابی غیر حزبی، دو ضلع احزاب و کانون های تخصصی مثل فرهنگیان، دانشگاهیان، کارگران، انجمن جوانان، افشار و غیره نیز تقویت می شوند.

### مساله نظر سنجی

حالا برخی می گویند «در نظر سنجی ها آقای قالیباف بالاتر بود، اما در جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی تصمیم گرفتند آقای رئیسی در میدان بماند». معتقدم سازوکار تصمیم گیری جمنای باید یک مقدار تشکیلاتی تر شود؛ سازوکار قبلی تشکیلاتی نبود، یک مقدار حالت شیخوخت داشت. البته یک بحث اصلی انقلاب محوریت علما و بعد بالاتر از آنها، محوریت رهبری است که این در رابطه با اصل نظام و انقلاب است و یک مقوله هم حرکت حزبی و تشکیلاتی و گروهی و سیاسی و انتخاباتی است. این جا باید سازوکار تشکیلاتی پاسخگو باشد. سازوکار تشکیلاتی باید کامل تر شود؛ معتقدم می شود یک طراحی انجام داد که همان روال گذشته جمنای کامل تر شود و به تصمیم های مناسبتری رسید. در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ واقعیت کار را به جایی کشید که نه فقط آقای قالیباف بلکه چند نفر از اصولگرایان به صحنه آمدند. یعنی کسی نبود به آنها بگوید، کاندیدای اصلی کیست. اگر بنا بود جمنای تصمیم گیر در جریان اصولگرایان به یک نقطه مشخصی برسند، قبل از ثبت نام باید به این تصمیم می رسیدند، ولی وقتی یک شخصیتی مثل آقای رئیسی را به میدان آوردند چون خود ایشان هم

# آخرین فرصت

محمد پورسیدی  
روزنامه‌نگار

بازسازی و نوسازی تشکیلات سیاسی چمنابه منزله تغییر اساسی در نحوه کنش آنان بوده و این نیازمند ارتقای سطح کنشگران است. شرایط حاکم در چمنانمایانگر ضعف جدی کنشگران سرمایه‌ساز در سطح استانی و ملی است به نحوی که کمترین بسامد از گفتارهای هیات موسس در میان فعالان سیاسی اصولگرا شنیده می‌شود

در پایتخت که موجب گلایه فعالان شهرستانی می‌شد؛ کاهش جدی خواهد یافت. ۲- کمترین انتخاباتی چمنابه برخلاف اولین کنشگری آنان، در زمان مناسبتی فعال می‌شود. دی ماه نقطه عزیمت برای تسخیر صندلی‌های سبز مجلس است و این بازه زمانی برای انتخابات بهارستان مناسب می‌باشد و امکان جریان‌سازی راهمیا می‌سازد. از سوی دیگر چمنابه در انتخابات مجلس خبرگان دست برتر را دارد. کارگردان سیاسی جریان رقیب به دیار باقی شتافته است و لیست هاشمی دیگر منتشر نخواهد شد و پیش‌بینی می‌شود که چمنابه با حمایت جامع‌ترین به پیروزی دست یابد. در مجموع چمنابه برای موفقیت نیازمند ترسیم ساختاری و ارتقای کنشگران است و این شانس آخر آنان برای حیات در سپهر سیاست کشور است.

## ترمیم ساختاری

هرچند تکاپوی جمعی اصولگرایان در گام اولیه مناسب ارزیابی شد ولی دارای نارسایی متعددی است؛ این تجربه کنش سیاسی چمنابه‌هاگشای اقدامات آتی آنان خواهد بود. در مقطع اولیه فعالیت سیاسی چمنابه، روند بازآفرینی اقدام جمعی آنان برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری دیرهنگام بود. آنان در گزینش نامزد نهایی ناکام بودند؛ هرچند تعدد نامزدها را سیاست هوشمندانه تلقی می‌کنند ولی گلایه‌ها و شکوه‌های نامزدهای موبد عدم اقبال جمعی برای انصراف بوده است. اولین گام برای رفع مشکلات ساختاری، جایگزینی و قوام‌بخشی رویکرد «چمنابه‌محور» است تا مانع ساختاری برای بدعهدی‌های یاران سیاسی شود و از سوی دیگر با خویش‌ننداری تشکیلاتی به درک مشترک برای ارایه شعارهای مورد پسند افکار عمومی برسند. گام دوم اصلاح شکلی نهادهای تصمیم‌گیری در راس تشکیلات چمنابه است. از منظر برخی از طیف‌های اصولگرایان، تصمیم‌سازی در چمنابه مایهت بیرونی دارد و سازوکار اجرایی آن در این مجمع رخ می‌دهد؛ به همین خاطر تغییرات جدی در راس مجمع نیاز است. به نحوی که هر یک از طیف‌های اصولگرایان متناسب با سرمایه اجتماعی آنان در روند تصمیم‌سازی مشارکت کنند. گام سوم چابک‌سازی و جوانگرایی در بدنه نیروهای چمنابه است. طبق برآیند رفتاری مراکز شهرستانی چمنابه میانگین سنی پایینی داشتند، در انتخابات ریاست جمهوری عملکرد بهتری با ملاحظات وضعیت سیاسی شهرستان داشتند.

## ارتقای کنشگران

چنین لایه‌های مختلف کنشگری و ترسیم راهبردی همه‌جانبه، نیازمند فراسخت تحلیلی است. بازسازی و نوسازی تشکیلات سیاسی چمنابه منزله تغییر اساسی در نحوه کنش آنان و این نیازمند ارتقای سطح کنشگران است. شرایط حاکم در چمنانمایانگر ضعف جدی کنشگران سرمایه‌ساز در سطح استانی و ملی است به نحوی که کمترین بسامد از گفتارهای هیات موسس در میان فعالان سیاسی اصولگرا شنیده می‌شود. در برهه فعلی جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی به شدت نیازمند حضور شخصیت کارزماتیک در راس و همچنین معاونت‌های سیاسی است تا از این طریق امکان مدیریت جریان‌های مرکزگرایز مانند پایدار را داشته باشند.

انتخاباتی تشکیل دادن، یک مهارت است. پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری و گلایه‌های نیروهای اصلی اصولگرا به رویکرد کنشگری آنان، چمنابه شرایط فعلی چگونه رفتار می‌کند؟

## آخرین فرصت

اصولگرایان، جریان سیاسی اصیل و تجربه‌بالای کنشگری در ساخت سیاسی کشور هستند؛ اردوگاه اصولگرایان دارای سرمایه اجتماعی خاصی است که در برهه‌های زمانی با بازنمایی مناسب شعارهای اصیل خود، آن را ارتقا داده است و از سوی دیگر در سه انتخابات پیشین با عدم درک صحیح از نارسایی‌های رفتاری و همچنین تصویرسازی غیراخلاقی و دروغین جریان رقیب شکست خوردند. وضعیت اردوگاه اصولگرایان نمایانگر نیازمندی عبور سریع از وضعیت اغما و انفعال است. بنابراین باید بنابر الزامات خاص جامعه نوع مواجهه با رویدادهای جاری در فضای سیاسی کشور، گام‌های جدی برای ایجاد نوزایی را آغاز کرد. جبهه مردمی نیروهای انقلاب در اولین گام سیاست‌ورزی با شکست مواجه شدند. شکستی که سرآغاز گلایه‌ها بود؛ قالیباف از پدرخوانده‌ها شکوه کرد و نوید نواصولگرایی را سر داد و ضرغامی با نیش و کتاف سخن گفت. در مقطع فعلی تنها فرصت کنشگری جبهه مردمی نیروهای انقلاب، انتخابات مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان رهبری است. این آخرین فرصت برای چمنابه حیاتی است. در راستای فعالیت‌های انتخاباتی چمنابه سیدمحمد حسینی، عضو شورای مرکزی می‌گوید: «بله جبهه مردمی در زمینه انتخابات مجلس هم فعالیت خواهد داشت اما نقش اصلی را شوراهای شهرستان‌ها با توجه به شناختی که از جامعه خود دارند، ایفا خواهند کرد.» و همچنین حمیدرضا ترقی با اعلام زمان آغاز فعالیت‌ها از غیررسانه‌ای شدن هم حکایت می‌کند: «برنامه‌ها و فعالیت‌های صورت گرفته چمنابه برای انتخابات دی ماه اعلام می‌شود. چمنابه در حال حاضر مسائل انتخاباتی را رسانه‌ای نمی‌کند، زیرا فضای کشور از مسائل اصلی منحرف می‌شود، رسانه‌ای شدن مسائل انتخاباتی اصولگرایان به این معناست که ما مانند اصلاح‌طلبان از حالا به این موضوعات دامن بزنیم و مسائل اصلی کشور فراموش شود.» این دو گزاره حاکی از دو سطح سیاست‌ورزی چمنابه است؛ ۱- چمنابه ظرفیت شهرستانی را فعال خواهد کرد و برخلاف دوره پیشین نامزد نهایی از دل شورای مرکزی حوزه انتخابیه معرفی می‌شود و ریزش‌ها

«جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی که عنوان این حرکت مردمی و خیزش عمومی است، در نخستین گام به تشکیل مجمع مردمی نیروهای انقلاب همت خواهد گماشت. این مجمع که برخاسته از متن نیروهای مومن و انقلابی سراسر کشور است، با توجه به انتخابات پیش‌رو که با عنایت به شرایط کشور، بسیار مهم و سرنوشت‌ساز خواهد بود، در فرآیند مشارکتی و مبتنی بر مردم‌سالاری، خط مشی سیاسی و اهداف و برنامه‌های جبهه را معین و اعلام خواهد نمود.» این گزاره‌ها قسمتی از اولین بیانیه اعلام شکل‌گیری جبهه مردمی نیروهای انقلاب اسلامی با نام مخفف چمنابه در دی ۱۳۹۵ است. پس از فراز و نشیب‌های متعدد این جبهه سیاسی مبنای چگونگی کنش سیاسی اصولگرایان در انتخابات ریاست جمهوری دوازدهم قرار گرفت اما آنان به گزینه واحد نرسیدند و نامزدهای مورد نظر آنان ثبت نام کردند. سرانجام حجت‌الاسلام رئیسی و محمدباقر قالیباف دو نامزد نهایی شکل اصولگرایان مورد تأیید شورای نگهبان قرار گرفتند. با آغاز رقابت سیاسی، رنگ خطر اختلاف میان گزینه‌ها چمنابه شنیده می‌شد. در همین راستا چمنابه با هشدار پیرامون انشقاق بدنه، هر دو گزینه را اصلاح دانست و در همین راستا بیانیه صادر کرد که «جبهه مردمی نیروهای انقلاب به صراحت اعلام می‌دارد که این جبهه به هیچ وجه نامزد اصلی و فرعی یا پوششی ندارد و آقایان رئیسی و قالیباف هر دو نامزد اصلی این جبهه هستند. این دو عزیز در کمال اخوت و با مجاهدت و جدیت در صحنه رقابت انتخاباتی حضور یافته و برای جذب آرای گرایش‌ها و سلیقه‌های مختلفی که در میان طبقات مختلف اجتماعی وجود دارد، تلاش خواهند نمود.» سرانجام حجت‌الاسلام رئیسی نامزد نهایی آنان شد. پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری، محمدباقر قالیباف عامل اصلی انصرافش را تصمیم‌گیری بزرگان اصولگرایی دانست و به نقد به پدرخواندگی در این جریان سیاسی پرداخت و گلایه‌های جدی به چمنابه وارد کرد. او اظهار داشت: «حقاقد در قدم اول باید می‌توانست همه سالینق اصولگرا را در خود جمع کند که در همین جا هم ناموفق بود. علاوه بر این همه افراد انقلابی می‌توانند وارد کار بشوند و باید به این ظرفیت اضافه شوند. همه ما اتفاق نظر داریم که بخش قابل توجهی از جامعه حزبی عمل نمی‌کنند. معنای آن هم این نیست که این بخش قابل توجه به انقلاب ذهنیت منفی دارند. همه این افراد اسلام را رکن زندگی خود قرار داده‌اند. رهبر انقلاب می‌گویند ممکن است به من انتقاد داشته باشید، ایران را که قبول دارید، پس در انتخابات شرکت کنید. باید قبول کنیم پیش



هرچند تکاپوی جمعی اصولگرایان در گام اولیه مناسب ارزیابی شد ولی دارای نارسایی‌های متعددی است؛ این تجربه کنش سیاسی چمنابه‌هاگشای اقدامات آتی آنان خواهد بود. در مقطع اولیه فعالیت سیاسی چمنابه، روند بازآفرینی اقدام جمعی آنان برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری دیرهنگام بود



## جمنا؛ ستاره‌ای که کم درخشید

نفس ایجاد تشکیلات و خرد جمعی در جریان انقلابی امری بسیار ستوده و حیاتی است؛ سازوکاری که به گزینه واحد و وحدت همگانی منجر شود. این خرد جمعی باید از سمت بدنه جریان باشد نه اینکه به شکل دستوری و آمرانه باشد. تشکیلات باید منعکس کننده تمام سلاطین باشد و انتخاب سلاطین هم باید با شفافیت صورت گیرد، تشکیلات سیاسی در عصر مدرن باید دارای سرعت باشد اما حرکت جمنا کاملاً بر خلاف این نکات است



علی اردشیر بابایی

۱۶ میلیون نفر به آن رای داده اند. و این در گام اول خود موفقیت است، چراکه پیش از این، چنین ساختاری وجود نداشت و همواره روی گزینه نهایی اختلافاتی مطرح بود. اگر کمی مساله را کنکاش کنیم و از زاویه‌های متعدد به آن نگاه کنیم، چند نکته را متوجه می‌شویم:

۱- اول آن که ما حاصل جمنا خرد جمعی نیست بلکه کنترل سیاسی است. جمنا یک سازوکار دستوری است که از سوی تشکیلات‌های سابق و افراد شاخص سیاسی اداره می‌شود، و قصد دارد بدنه مردمی را با خود همراه کند. چراکه در انتخابات‌های قبلی، بدنه یک انتخاب مجزا از تصمیم‌رسان می‌گرفت. جمنا صرفاً می‌خواهد تصمیم‌رسان را به بدنه منتقل کند. نکته بعد آنکه سه هزار نفری که به شهر آفتاب رفته بودند منتخب چه کسانی بودند؟ آیا آن سه هزار نفر تنها منعکس کننده نظر احزاب اصولگرایی بودند یا منعکس کننده آرا و نظرات عموم جریان انقلاب که وابستگی جناحی ندارند؟ اصلاً عیار انتخاب سه هزار نفر چیست؟ و...

۲- دوم آنکه آن ۱۶ میلیون رای ابداً متعلق به جمنا نیست چراکه برخی از آرا مربوط به طرح و برنامه‌ها و محبوبیت سید ابراهیم رئیسی است، برخی از آرا هم مربوط به آرای سلبی نسبت به حسن روحانی است -نه به روحانی- و برخی دیگر سید آرای است که قالیباف با کناره‌گیری به صندوق رئیسی ریخت و نقش جمنا در این ۱۶ میلیون کاملاً بلا موضوع است. تصور کنید شما برای تماشای یک بازی فوتبال به ورزشگاه می‌روید، تیم مورد حمایت شما سه گل می‌زند، آیا شما سه گل زده‌اید؟ خیر، تیم مورد حمایت شما سه گل زده است. تنها نقش شما در این میان گرم کردن تنور مسابقه است، که جمنا حتی این وظیفه را به خود نتوانست انجام دهد.

۳- سوم آنکه جمنا به وجود آمد تا همه سلاطین انقلابی را در خود جای دهد و لو به اینکه اصولگرا هم نباشد؛ چون در ابتدا موسسان جمنا آن را فرا اصولگرایی خواندند، حالا که پس از یک و نیم سال به ماجرا نگاه می‌کنیم، جمنا حداقل در قدم اول باید می‌توانست همه سلاطین اصولگرا را در خود جمع کند که در همین موضوع هم ناموفق بوده است.

در پایان باید به این نکته اشاره کرد که نفس ایجاد تشکیلات و خرد جمعی در جریان انقلابی امری بسیار ستوده و حیاتی است؛ سازوکاری که به گزینه واحد و وحدت همگانی منجر شود. این خرد جمعی باید از سمت بدنه جریان باشد نه اینکه به شکل دستوری و آمرانه باشد.

تشیلات باید منعکس کننده تمام سلاطین باشد و انتخاب سلاطین هم باید با شفافیت صورت گیرد، تشکیلات سیاسی در عصر مدرن باید دارای سرعت باشد اما جمنا کاملاً خلاف بر این نکات است. ستاره جمنا هیچ وقت در سپهر سیاسی ایران آنچنان که باید ندرخشید و فقط پدرخواندگان اصولگرایی با عینک‌های تسکوپ نشان‌شان ستاره خود ساخته‌شان را دیدند.

ستاره جمنا در سپهر سیاسی ایران با این عنوان که مدلی مستمر و پایدار برای کار تشکیلاتی نیروهای ارزشی و انقلابی باشد، طلوع کرد. صبح روز پنجم دی ماه ۱۳۹۵ گرد همایی سه هزار نفری در مجموعه شهر آفتاب و انتخاب شورای مرکزی جبهه مردمی انقلاب در صدر اخبار رسانه‌ها قرار گرفت. در این گردهمایی حجت‌الاسلام رحیمیان رئیس هیات موسسان، جمنا را تشکیلاتی فراتر از اصولگرایی خواند و به نوعی خواست جمنا را جامع‌تر از جبهه اصولگرایان معرفی کند. عصر یکشنبه، پنجم دی ۱۳۹۵ درست ساعاتی پس از انتخابات هیات موسسان جمنا، مرضیه وحید دستجردی از اعضای جمنا در گفت‌وگو با خبرنگاری فارس، جبهه مردمی انقلاب را تشکیلاتی از تمام اقشار و اصناف و گروه‌های سیاسی انقلابی خواند و بر این نکته که جبهه مردمی تشکیلاتی فرا اصولگرایی است تأکید کرد. آنچه از سخنان این دو عضو هیات موسس جمنا برآمد این بود که هر دو تأکید دارند جمنا تشکیلاتی فرا اصولگرایی است.

حالا با این مختصات که گفته شد اگر نگاهی گذرا به کنش متقابل برخی از افراد شاخص اصولگرایی در برابر جمنا در ایام پیش از ثبت نام در انتخابات ۹۶ بیندازیم متوجه می‌شویم که افرادی مانند محمدباقر قالیباف، سید ابراهیم رئیسی، سعید جلیلی و... جمنا را به طور کامل نپذیرفته‌اند و خود را محدود به سازوکار انتخاباتی جمنا نمی‌دانند. اما در این ایام به دلیل اتخاذ سیاست وحدت و اجتناب از شکستن وحدت کسی هم به طور علنی علیه جبهه مردمی انقلاب سخن نمی‌گوید.

در ۲۵ اردیبهشت ۹۶ در کارزار انتخابات ریاست جمهوری، محمدباقر قالیباف به نفع سید ابراهیم رئیسی از ادامه رقابت کناره‌گیری کرد. پس از این کناره‌گیری پر سر و صدا، جمنا رئیسی را نامزد نهایی خود در انتخابات اعلام کرد. در نهایت در روز جمعه ۲۹ اردیبهشت ۹۶ حسن روحانی برای یک دوره چهار ساله به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد و سید ابراهیم رئیسی با کسب نزدیک به شانزده میلیون رای و ۳۸ درصد آرا دوم شد.

همان‌طور که مرسوم است پس از انتخابات، شکست خوردگان به دنبال مقصر و علت شکست هستند. فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران عملکرد انتقادبرانگیز جمنا را یکی از علل شکست در انتخابات می‌دانستند. عدم اتخاذ سیاست مناسب در برگزیدن فرد نهایی برای انتخابات، عدم پوشش تمام سلیقه‌ها در جمنا، حضور برخی از افراد شکسته‌خورد سیاسی در جمنا، جوان‌گرایی اسمی به جای جوانگرایی واقعی، عدم سازوکار شفاف در تعیین افراد در کمیته‌ها، شائبه وجود رانت در توزیع مسئولیت در کمیته‌های جمنا و... از جمله انتقاداتی بود که به جمنا می‌شد.

در مقابل برخی از حامیان و مدافعان جمنا هم می‌گفتند حداقل فایده جمنا ایجاد تشکیلات خرد جمعی و رساندن جبهه انقلاب به وحدت روی یک گزینه است، گزینه‌ای که در انتخابات



مهرداد بذرفار جوان‌ترین نامزدی بود که مورد توجه جبهه مردمی قرار گرفت



علیرضا زاکانی از پدیده‌های خروجی جمنا در انتخابات ریاست جمهوری بود اگرچه در نهایت در جمع نامزدها قرار نگرفت



میرسلیم به نمایندگی از مولفه محوریت جمنا را نپذیرفت و حضور مستقل حزبی را ترجیح داد

# ایستاده در سایه

محمود واعظی مهم‌ترین فردی  
است که در کنار رئیس‌جمهور  
قرار دارد

## دست راست روحانی

محمود واعظی فاصله‌ واضحی با اصلاح‌طلبان دارد و این مساله موجب شده که  
زاویه‌ای میان آنها پدید آید. طبیعتاً از زمان انتخاب واعظی به عنوان  
رئیس دفتر رئیس‌جمهور، نقش او از قبل پررنگ‌تر شده است



### نفر اول

مرد پر نفوذ نهاد ریاست‌جمهوری کیست؟  
محمود واعظی نام کسی است که قاعدتاً کارش  
نظم و ساماندهی به برنامه‌های رئیس‌جمهور است  
اما این روزها حواشی زیادی دور و بر او است. برخی  
می‌گویند که او نفوذ زیادی روی حسن روحانی  
دارد و بسیاری از تصمیمات رئیس‌جمهور پس از  
مشورت با او گرفته می‌شود. اصلاح‌طلبان البته  
اکنون از مهم‌ترین منتقدان او هستند و می‌گویند  
او سد بزرگ میان این جناح و رئیس‌جمهور است.  
خودش اما این ادعاها را قبول ندارد. سخنگوی  
سابق حزب اعتدال و توسعه هم نقل جالبی در باره  
او مطرح می‌کند. دهقان می‌گوید: «واعظی از  
همان اول هم معتقد بود هم باید با اصلاح‌طلبان کار  
کرد و هم با اصولگرایان. همیشه تا کید داشت که  
نباید افراط کرد. به همین خاطر بعد از ۸۴ همیشه  
جزو منتقدین سیاست خارجی احمدی‌نژاد بود. به  
قول آقای قوچانی او در یکی از انتخابات‌ها هم به  
مرتضی نبوی رای داده و هم به بهزاد نبوی.»

او دست راست آقای رئیس‌جمهور است؛ می‌گویند حتی  
نفر اول دولت و معتمدترین فردی که در کنار حسن روحانی  
حضور دارد.

محمود واعظی زاده خیابان خراسان در تهران است. در  
یک خانواده مذهبی به دنیا آمده و پیش از انقلاب اسلامی  
یعنی در سال ۱۳۵۰ برای تحصیل دانشگاه ایالتی کالیفرنیا در  
رشته مهندسی برق راهی این کشور شد و همزمان با تحصیل  
در مقطع دکترا در لویزیانا با پیروزی انقلاب اسلامی راهی ایران  
شد. محمود واعظی که اینک رئیس دفتر رئیس‌جمهور است،  
دارای دو جنبه زندگی سیاسی و مدیریتی است. او تا سال ۱۳۶۵  
در مخابرات و ارتباطات کشور مسئولیت‌هایی داشت اما پس از  
آن به وزارت خارجه رفت و تا سال ۱۳۷۸ در برخی از معاونت‌ها و  
پست‌ها از جمله معاونت اقتصادی این وزارتخانه مشغول کار بود.  
پروین داداندیش همسر محمود واعظی در گفت‌وگویی  
نقل کرده است: «شهید قندی دوره‌ای برای فرصت مطالعاتی  
همراه خانواده‌اش به آمریکا می‌رود و در کالیفرنیا ساکن بودند،  
ما هم آن سال کالیفرنیا بودیم، چند بار هم دیدار داشتیم و  
ایشان همسر بنده را می‌شناختند، بعد از آنکه دکتر قندی به  
کشور آمدند و پس از پیروزی انقلاب اسلامی که در کابینه  
شهید رجایی به عنوان وزیر پست و تلگراف و تلفن منصوب  
شدند، از آقای واعظی دعوت کردند که به شرکت مخابرات  
برود.

مسرور در ابتدا نپذیرفت، او در پست‌های مختلف مخابرات  
بود و بعد از آنکه دکتر قندی در حادثه هفتم تیر شهید شدند،  
سیدمرتضی نبوی وزیر شد و از همسر دعوت کرد که به عنوان  
مدیرعامل شرکت مخابرات با ایشان همکاری کند.» در نهایت  
واعظی از اواخر سال ۱۳۵۸ و در دوران وزارت شهید قندی، به  
مجموعه مخابرات می‌پیوندد و تا سال ۱۳۶۵ در سمت‌هایی نظیر  
«معاون مرکز مایکروویو کشور»، «رئیس مرکز مایکروویو کشور»،  
«مدیر کل تلگراف و تلکس»، «مدیر کل خدمات تلفن شهری»،  
«معاون مخابراتی وزیر پست و تلگراف و تلفن»، و «رئیس  
هیات‌مدیره و مدیرعامل شرکت مخابرات ایران» فعالیت می‌کند.  
پس از آن به درخواست علی اکبر ولایتی، محمود واعظی از سال  
۱۳۶۵ به وزارت امور خارجه منتقل شده و به عنوان مشاور وزیر  
و رئیس ستاد روابط اقتصادی خارجی مشغول کار می‌شود.  
در سال ۱۳۶۸ به عنوان معاون اروپا-آمریکای وزارت امور  
خارجه منصوب و از سال ۱۳۷۶ تا سال ۱۳۷۸ به عنوان معاون  
اقتصادی وزیر امور خارجه در این وزارتخانه حضور داشت.

در همین زمان بود که کارشناسی ارشد علوم سیاسی را در  
دانشگاه تهران اخذ کرد و دکترای روابط بین‌الملل را از دانشگاه  
ورشو گرفت. حضور در مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع  
تشخیص مصلحت در سال ۱۳۷۸، او را بیشتر به حسن روحانی  
نزدیک کرد و این روابط تا زمان ریاست‌جمهوری روحانی در سال

۹۲ گرم‌تر و پررنگ‌تر شد. ریاست‌جمهوری روحانی، با حضور  
واعظی در وزارتخانه ارتباطات همراه شد.

### حضور در دولت‌ها

واعظی در اواخر سال ۱۳۷۸ به عنوان معاون بین‌الملل  
و سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص  
مصلحت نظام منصوب شد و در این دوران مشغول فعالیت‌های  
تحقیقاتی شد.

### در مسیر سیاست

با پیروزی سیدمحمد خاتمی در سال ۱۳۷۶، فضای  
سیاسی ایران به شیب تندی به سمت تک‌قطبی شدن پیش رفت.  
جرقه تولد حزب اعتدال و توسعه از همان زمان زده شد. مهم‌ترین  
بنیانگذاران حزب اعتدال و توسعه عبارتند از محمدباقر نوبخت،  
محمد رضا نعمت‌زاده، اکبر ترکان، فاطمه هاشمی‌رفسنجانی،  
محمود واعظی، حسین موسویان، سیداحمد زرهانی، مرتضی  
محمدخان، صلاح الدین دلشاد، محمدحسن تولایی و زهرا  
پیشگاهی‌فرد. این چهره‌ها پاییز سال ۱۳۷۸ پس از دیدار با اکبر  
هاشمی‌رفسنجانی و مشورت با او برای عملی کردن تصمیم  
شان جدی‌تر شدند.

بنیانگذاران حزب، پس از مشورت با هاشمی با روحانی هم  
مشورت می‌کنند و وی از این تصمیم بسیار استقبال می‌کند.  
در نهایت در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم-اسفند  
۱۳۷۸-اعتدال و توسعه رسماً تشکیل و محمدباقر نوبخت به  
عنوان دبیر کل آن انتخاب شد. حسن روحانی از همان ابتدای  
تشکیل حزب در بیشتر جلسات شورای مرکزی شرکت می‌کرد.  
اعتدال و توسعه با انتشار لیستی در انتخابات مجلس ششم،  
فعالیت حزبی‌اش را به صورت جدی آغاز کرد.

محمد قوچانی، روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب در آن روزها طی  
یادداشتی حزب اعتدال و توسعه را بال راست و کارگزاران را بال  
چپ هاشمی‌رفسنجانی نامگذاری کرد. حضور در انتخابات  
مجلس ششم برای آنها توفیق چندانی نداشت و علی‌رغم اینکه  
هاشمی‌رفسنجانی در صدر لیست آنها در مجلس قرار داشت، با  
وجود بازشماری آرا از نشستن بر کرسی مجلس صرف نظر کرد.

اما محمدباقر نوبخت از رشت توانست وارد مجلس شود.  
در انتخابات ریاست‌جمهوری هشتم، اعتدال و توسعه از  
محمد خاتمی حمایت کرد. حمایتی که پررنگ نبود و از یک بیانیه  
فرا تر نفوذ. در این دوره حزب به آرامی، توسعه فعالیت‌ها و دفاتر  
استانی خود را دنبال می‌کرد.

این مسیر با فراز و نشیب‌های فراوانی در انتخابات بعدی  
ادامه پیدا کرد تا موعد انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۹۲ فرارسید  
و ستاره بخت آن در آسمان سیاسی کشور با تحولاتی درخشیدن  
گرفت. حسن روحانی، با رد صلاحیت هاشمی‌رفسنجانی و عبور



اصلاح طلبان از محمدرضا عارف، توانست تک‌گزینه‌ای برای اصلاح طلبان شود و در پشت صحنه، گردانندگان اصلی ستادها کسانی نبودند جز اعضای اصلی حزب اعتدال و توسعه.

سخنگوی اعتدال و توسعه در آخرین هفته اسفند ۹۱ از قطعی شدن حضور روحانی در صحنه انتخابات خبر داد. در ادامه اعضای شاخص اعتدال و توسعه کلیدی‌ترین مسئولیت‌ها در ستاد روحانی را از آن خود کردند. محمدرضا نعمت‌زاده رئیس ستاد، اکبر ترکان قائم‌مقام ستاد و محمدباقر نوبخت سخنگوی ستاد حسن روحانی بودند. محمود واعظی و مرتضی بانک هم در حلقه اول یاران حسن روحانی حضور داشتند.

از سال ۱۳۹۲ حوزه فعالیت و عرض اندام نیروهای اعتدال و توسعه در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی افزایش پیدا کرد و حتی اصلاح طلبان که حامیان روحانی محسوب می‌شدند نسبت به حضور آنها در پست‌های مهم و تاثیرگذار بیش از حد گلایه کردند.

## فاز تازه سیاست‌ورزی

واعظی تا پیش از ورود به پاستور، شاید چهره چندان شناخته‌شده‌ای نبود و از سال ۱۳۷۸ که از وزارت خارجه خارج شد، حوزه فعالیت وی در کارهای علمی، دانشگاهی و برخی از حوزه‌های اقتصادی خلاصه می‌شد. اما حضور وی در هیات دولت، پله‌های ترقی وی را که مورد اطمینان حسن روحانی نیز بود، هموار ساخت. نقش آفرینی وی بعد از دو سال حضور در وزارت ارتباطات به حوزه تعامل‌گری سیاسی با شخصیت‌ها و چهره‌های تاثیرگذار در مجلس و نهاد‌های دیگر نیز گسترش یافت.

تلاش واعظی در انتخابات مجلس دهم برای فعال کردن شاخه‌های استانی حزب اعتدال و توسعه که عضو شورای مرکزی آن نیز محسوب می‌شود، باعث گلایه اصلاح طلبان شد. به این مضمون که نیروهای اعتدال به دنبال حاشیه‌نشینی کردن اصلاح طلبان و گرفتن لیست‌ها برای انتخابات مجلس هستند. محمود واعظی، وزیر ارتباطات و عضو شورای مرکزی حزب، مرتضی بانک سرپرست نهاد ریاست جمهوری و عضو شورای مرکزی حزب، علی جنئی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و عضو شورای مرکزی حزب و فاطمه هاشمی فرزندان آیت‌الله رفسنجانی و عضو شورای مرکزی این حزب، پیش از انتخابات مجلس دهم، همایشی را برگزار کردند که به زعم اصلاح طلبان تلاش دولت برای تاثیرگذاری بر انتخابات مجلس و یکدست کردن لیست‌های انتخاباتی بود.

اما این پایان ماجرا نبود و نام محمود واعظی برای تعیین هیات‌رئیس مجلس و حمایت از علی لاریجانی به موضوع روز رسانه‌ها و نمایندگان اصلاح طلب مجلس دهم تبدیل شد. این اخبار در انتخابات دور دوم ریاست مجلس پرنرنگ‌تر شد. در بحبوحه اخبار متعدد در خصوص انتخابات هیات‌رئیس مجلس شورای اسلامی، خبری از سوی اصلاح طلبان منتشر شد که مدعی شده بودند برخی از وزرای دولت در تلاش هستند، حضور اصلاح طلبان و علی مطهری را در هیات‌رئیس مجلس، منتفی کنند و در همین زمینه در حال رایزنی هستند.

حتی محمود صادقی در توئیتر خود نوشت: «اگر برخی از وزرا دوباره در انتخاب هیات‌رئیس مجلس مداخله کنند، سکوت نخواهم کرد.» اما نام مشخصی از فردی برده نشد تا اینکه حسین مرعشی به حضور محمود واعظی در این مساله اشاره کرد و در کانال تلگرامی خود نوشت: «فراکسیون امید، خیلی خوب و صحیح عمل کرد. اشکال در بخشی از دولت است، بخشی از دولت در سال قبل که مجلس شکل گرفت، به جای اینکه فراکسیون امید را تقویت کنند، جریان مقابل را تقویت کردند. مشخصاً من این مسئولیت را متوجه آقای واعظی می‌دانم.

آقای واعظی علاقه‌مند است جریان سوم در مجلس راه بیندازد و این جریان سوم، عملاً جریانی نمی‌شود جز اینکه در ائتلاف با اصولگرایان قرار می‌گیرد و امید را تضعیف می‌کند. این اشتباه سیاسی بخشی از دولت با محوریت آقای واعظی بود که بخشی از بدنه فراکسیون امید را تحت عنوان مستقلین جدا کرد و هدیه کرد به اصولگرایان.»

## انتخابات ۹۶ و حضور دائمی در ساختمان پاستور

با افزایش تعاملات محمود واعظی با رئیس‌جمهور، نقش وی بیش از گذشته در دولت و حزب اعتدال و توسعه پرنرنگ‌تر می‌شد و در کنار مردانی چون نوبخت، ترکان و شریعتمداری به اعضای حلقه اصلی و مورد اعتماد رئیس‌جمهور تبدیل شده بود. وی در ۲۰ اردیبهشت ۹۶ در حاشیه جلسه هیات دولت و در جمع خبرنگاران درباره پایین آمدن آرای آقای روحانی در نظرسنجی‌ها گفته بود: «آقای روحانی بالای ۵۰ درصد رای دارد و در دور اول قطعاً نتیجه انتخابات مشخص خواهد شد.»

پیروزی مجدد روحانی در انتخابات، سوالاتی را درباره نقش واعظی در دولت جدید ایجاد کرد. بار دیگر اصلاح طلبان دست به کار شدند و شایعه کردند که واعظی قصد دارد جای جواد ظریف را در وزارت خارجه بگیرد. الیاس حضرتی، نماینده مجلس دهم در خبری اعلام کرد: «محمود واعظی، وزیر ارتباطات در تلاش است جایگزین ظریف در وزارت امور خارجه شود، ولی اقبالی در این زمینه وجود ندارد.» هرچند واعظی این اخبار را تکذیب کرد اما قابل پیش‌بینی بود که اصلاح طلبان یکی از عوامل عدم به‌کارگیری نیروهای اصلاح طلب را در پشت پرده کسی غیر از محمود واعظی نمی‌دانند. با وجود آنکه نام محمود واعظی در میان وزرای پیشنهادی روحانی به مجلس به چشم نمی‌خورد، اما وی در ۲۹ مرداد از سوی رئیس‌جمهور به عنوان رئیس دفتر و سرپرست نهاد ریاست جمهوری به جای نهباندیان منصوب شد. با این حال لیست وزرایی که رئیس‌جمهور به مجلس ارائه داد، انتقادات زیادی را از سوی اصلاح طلبان به دنبال داشت و بار دیگر از محمود واعظی به عنوان یکی از افراد ذی نفوذ در معرفی وزرا نام برده شد. بر اساس این اخبار، واعظی یکی از چهار ضلع و مسئول معرفی اسامی به روحانی بود و توانست با اعمال نفوذ مانع از معرفی بسیاری از نیروهای اصلاح طلب به بدنه دولت شود.

در مقابل انتقاد اصلاح طلبان مبنی بر سهم این جریان از پیروزی روحانی در انتخابات، مقامات دولتی واکنش تندی نشان دادند. واعظی در واکنش به سهم‌خواهی اصلاح طلبان برای حضور در کابینه دوازدهم، عنوان کرده بود: «من اصلاً موافق سهم‌خواهی و سهم‌طلبی نیستم و نباید این‌گونه باشد. سهم‌خواهی از روحانی در چینش کابینه اصلاً تفکر درستی نیست، مردم در ۲۹ اردیبهشت ۲۴ میلیون رای به آقای روحانی دادند و از رئیس‌جمهور انتظار دارند به وعده‌هایش عمل کند، بنابراین دست رئیس‌جمهور در چینش کابینه باید باز باشد.»

از زمان انتخاب واعظی به عنوان رئیس دفتر رئیس‌جمهور، نقش او از قبل پرنرنگ‌تر شده و در بسیاری از ملاقات‌های رئیس‌جمهور، او در کنار روحانی می‌نشیند. در ماه‌های سپری شده از دولت دوازدهم، اختلافات مشخص میان واعظی و اصلاح طلبان وارد فاز جدیدی شده و زمانی که پای اسحاق جهانگیری به وسط آمد، اختلافات علنی‌تر و تیغ تیز انتقادات اصلاح طلبان علیه واعظی تندتر از قبل شده است. حتی زمانی که گمانه‌زنی‌ها مبنی بر تلاش واعظی برای حضور در عرصه انتخابات ریاست‌جمهوری افزایش یافت، این موضوع به معنای تضعیف نامزد اصلاح طلبان و منتفی شدن هرگونه ائتلافی در آن زمان خواهد بود. اصلاح طلبان تعارفات را کنار گذاشته و نقدها به عملکرد دولت در حال افزایش است.



محمود واعظی اکنون به شدت تکذیب می‌کند که میان او و اسحاق جهانگیری تبادل وظایف وجود دارد



حسن روحانی در واقعیت و عمل نشان داده برای واعظی نقش پرنرنگ‌تری نسبت به رئیس دفتر قبلی خود یعنی نهباندیان قائل است



واعظی تلاش فراوانی کرد تا محمدباقر نوبخت را در کابینه نگه دارد

# دوقطبی جهانگیری - واعظی

محمود واعظی حالا از نزدیکترین افراد به حسن روحانی است؛ به تعبیری شاید نزدیکترین فرد. همین هم هست که بسیار مورد توجه اهل سیاست و رسانه قرار گرفته است. می‌گویید او کانال رسیدن به رئیس‌جمهور است. و خواستن یا نخواستن او بسیار در تصمیمات رئیس‌جمهور موثر است.

**آقای واعظی در دوره اخیر نقش خیلی پررنگی پیدا کرد. شاید اگر پنج سال پیش کسی در مورد آقای واعظی در حوزه سیاسی می‌پرسید، خیلی کم‌اورا می‌شناختند. یعنی قبل از اینکه آقای روحانی، رئیس‌جمهور شود کمتر کسی آقای واعظی را می‌شناخت. به نظر شما الان آقای واعظی کجای دولت است؟ واقعا در تصمیم‌گیری‌های آقای روحانی نقش کلیدی و تاثیرگذار دارد یا اینکه فقط یک مسئول دفتر ساده است که هماهنگی‌ها را انجام می‌دهد و تصمیم‌گیر قطعی و نهایی را بدون تاثیر پذیری خود آقای روحانی انجام می‌دهد؟**

مسئلا آقای واعظی این‌طور که اخبار درون گروهی به گوش اهل سیاست و اهل رسانه می‌رسد، در حد یک رئیس دفتر نیست. ایشان فردی است که نقش تاثیرگذار مهمی در دولت دارد و در این شکی نیست. یعنی همه کسانی که از نزدیک هیات دولت را رهگیری می‌کنند یا از خود آقایان می‌شنویم که به این موضوع اذعان می‌کنند. آقای نوبخت و آقای واعظی نقش تاثیرگذار جدی در دولت دارند. ما با یک پدیده به نام پدیده رفیق بازی در دولت‌ها مواجه هستیم. این پدیده در دولت آقای خاتمی تا حدودی وجود داشت ولی خیلی پررنگ نبود. در دولت آقای احمدی‌نژاد خیلی جدی شد و در دولت آقای روحانی هم جدی است که برخی افراد حلقه اول می‌شوند. بدون توجه به اینکه کارآمدی و توانایی و میزان مقبولیت‌شان میان همان کابینه تا چه اندازه است! شما در دولت آقای احمدی‌نژاد این را خیلی پررنگ دیدید. آقایان مشایب و بقایای پررنگ و در واقع حلقه اول آقای احمدی‌نژاد بودند. آقای احمدی‌نژاد تحت هیچ شرایطی این دو نفر را از دولت کنار نگذاشت. با اینکه فشار سنگینی هم روی ایشان بود. این اتفاق به خاطر شخص خود آقای احمدی‌نژاد و نه به خاطر توانایی‌های آقای مشایب و آقای بقایای بود و نه به خاطر میزان مقبولیت آنها که مثلا هیات دولت یک حرف‌شنوی و اجماعی نسبت به کارایی و توانایی و فکر خوب این دو نفر داشتند. شخص آقای احمدی‌نژاد به این دو نفر ارادت ویژه داشت.

همین وضعیت بین شخص آقای روحانی و آقایان نوبخت و

واعظی هست. من یک جایی به تعبیر مطایبه عرض کردم و گفتم اگر آقای احمدی‌نژاد آقای مشایب و بقایای را کنار گذاشت، آقای روحانی هم آقای نوبخت و آقای واعظی را کنار خواهد گذاشت. اینها به خاطر ارادت‌های شخصی است. آقای روحانی، آقای واعظی و نوبخت را قبول دارد، تمام شد. دیگر بحث نکنید. یعنی اصلا بحث راجع به توانایی‌ها و کارآمدی‌ها و تفکرات و سیاست‌ها و برنامه‌ریزی‌های این دو نفر نکنید و اصلا این حرف‌ها را نزنید. شما با تک تک وزرا اگر صحبت کنید نسبت به شخص آقای نوبخت ممکن است انتقاد جدی داشته باشند و آقای روحانی هم اینها را می‌داند اما آقای نوبخت و واعظی در دولت خواهند ماند و نقش کلیدی خواهد داشت تا وقتی دولت آقای روحانی تمام شود.

**به نظر شما آقای واعظی یک شخصیت اصولگراست، اصلاح طلب است یا یک تکنوکرات است؟**

اگر بخواهیم بین این سه تا گزینه تیک بزنیم، قاعدتا می‌گوییم تکنوکرات است. ایشان قاعدتا با آن معنایی که از اصولگرا و اصلاح طلب در ذهن مان هست، همراه نیستند. آقای نوبخت هم همین‌طور است. اگر دقت کرده باشید نه اصلاح طلبان نسبت به شخص دو نفر نه تنها نظر مثبتی ندارند، بلکه گاهی وقت‌ها نظرشان منفی است و نظر خنثی هم ندارند. اصولگراها هم از اول همین‌طور بوده‌اند. اینها نه اصولگرا هستند و نه اصلاح طلب. اینها رفیق آقای روحانی‌اند.

**چرا آن قدر که اصلاح طلبان به آقای واعظی انتقاد می‌کنند، اصولگراها انتقاد ندارند؟**

اصولگراها اصل موضوع را می‌پردازند و صحبت‌شان خود آقای روحانی است. چون واقعا اصلاح طلبان هم به لحاظ سیاسی رویشان نمی‌شود به آقای روحانی خرده بگیرند. بنابراین سمت تیر را به طرف آقای روحانی نشانه نمی‌گیرند. چون آقای روحانی است که آقای واعظی و آقای نوبخت نیز هستند. همه این را می‌دانند که آقای روحانی نمی‌خواهد این دو نفر را تغییر دهد و بحث بر سر هیچ چیز دیگر نیست. اصلاح طلبان رویشان نمی‌شود که بگویند آقای روحانی! چرا آقای واعظی را در دولت در این مسئولیت مهم نگه داشته‌اید؟ این را به دلایل ملاحظات سیاسی مطرح نمی‌کنند والا اصلاح طلبان هم حرف‌شان سر

واعظی است. همچنان که حرف‌شان در دولت آقای احمدی‌نژاد سر آقای مشایب بود. احمدی‌نژاد آقای مشایب را نگه می‌داشت. **به نظر شما دوقطبی که می‌گویید بین آقای واعظی و آقای جهانگیری در هیات دولت است، صحت دارد یا اینکه بیشتر تحلیل رسانه‌ای است؟**

بالاخره تا یک حدود قابل توجهی این موضوع صحت دارد. یعنی شکی نیست که وضعیت این طوری است. اگر دقت کرده باشید همه می‌دانند و خود آقای جهانگیری هم اشاره کردند که یک مقدار زیادی در دولت دوم کم‌تحرک شده‌اند و این امر به خاطر پرتحرکی جایگاهی است که آقای روحانی به آقای واعظی داده‌اند. در واقع آقای واعظی بخش نسبتا قابل توجهی از مسئولیت‌ها و نقشی که آقای جهانگیری برعهده داشت را انجام می‌دهد و آقای جهانگیری کم‌رنگ شده است. برای همین هم طبعاً این حرف که بین آقای جهانگیری و واعظی دوقطبی هست صحت دارد.

**خیلی‌ها تعجب کردند که آقای واعظی به رگم اینکه یک زمانی وزیر ارتباطات بود اما از وزارت گذشت و رئیس دفتر رئیس‌جمهور شد. به نظر شما این اتفاق افتاد تا تاثیرگذاری ویژه‌ای روی آقای روحانی داشته باشد؟**

باز هم سوال را از آن طرف مطرح کنیم که آقای روحانی چرا آمد و این کار را در مورد ایشان کرد؟ آقای واعظی خودش مستقیماً از وزارت ارتباطات به دفتر رئیس‌جمهور نرفت که رئیس دفتر شود، بلکه آقای روحانی او را در این جایگاه منصوب کرد. سوال را از آن طرف مطرح کنید که چرا آقای روحانی این کار را کرد؟ شما اگر دقت کرده باشید در دولت اول آقای احمدی‌نژاد هم آقای مشایب چه مسئولیتی داشت؟ رئیس سازمان گردشگری بود. در دولت دوم ایشان چه مسئولیتی داشت؟

**نخست معاون اول و بعد هم رئیس دفتر شد.**

احسنت. یعنی نقش کلیدی داشت. عین همین وضعیت در مورد آقای واعظی اتفاق افتاد.

**به نظر شما سقف آقای واعظی برای بالا رفتن از پلکان قدرت در ایران کجاست؟ آیا در حد همان**



روحانی محل نقد اصلاح طلبان است که چرا به واعظی اینقدر در تصمیم‌گیری‌های اجرایی میدان می‌دهد حال آنکه اسحاق جهانگیری چنین موقعیت و حوزه اختیاری ندارد. واعظی را برخی با مشایب مشابهت‌سازی می‌کنند. می‌گویید همان‌طور که احمدی‌نژاد به مشایب علاقه داشت و با وجود انتقادات و فشارها حاضر نشد با او قطع رابطه کند، روحانی هیچ‌گاه راضی نمی‌شود واعظی را محدود کند یا او را از دولت کنار بگذارد. ناصر ایمانی از جمله کسانی است که چنین باوری دارد و می‌گوید جایگاه واعظی بیشتر از رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور است



دو دوره از دولت حمایت کامل و بدون قید و شرط کردند و الان باید پاسخگوی عملکرد دولت باشند. کارگزاران آمدند از این موقعیت که اختلافاتی هم با اصلاح طلبان داشتند و همین طور دیدند که سهم‌شان در دولت با تضعیف آقای جهانگیری یک مقدار کم شد، سفره خودشان را تندتر از اصلاح طلبان با دولت جمع کردند که حداقل بیش از این اعتبارشان مخدوش نشود. اصلاح طلبان هنوز در این زمینه در گنجی به سر می‌برند ولی کارگزاران در این زمینه زستی گرفته که ما اساسا اصلاح طلب شاید به این تعبیر که حمایت از دولت است، نیستیم. لذا دارند آرام آرام سفره خودشان را سوا می‌کنند برای اینکه کمتر در

## اصلاح طلبان به لحاظ سیاسی رویشان نمی‌شود به روحانی خرده بگیرند. بنابراین سمت تیر را به طرف حسن روحانی نشانه نمی‌گیرند. چون حسن روحانی هست که محمود واعظی و محمد باقر نوبخت نیز هستند

تاریخ آینده پاسخگویی کنند که اینها بودند که از دولت حمایت کردند اما اصلاح طلبان فعلا نمی‌توانند این کار را بکنند چون برایشان خیلی موضوع حیثیتی می‌شود. یعنی مردم این سوال را می‌کنند که یک سال و نیم پیش که ما را تشویق کردید به این دولت رای دهید، یا می‌دانستید که این دولت چه خواهد بود یا نمی‌دانستید که در هر دو حالت باید پاسخ دهید. کارگزاران دارند یک نوع زیرکی سیاسی می‌کنند و از زاویه‌ای که با اصلاح طلبان از گذشته هم داشتند دارند استفاده می‌کنند که زودتر سفره خودشان را از اصلاح طلبان و دولت جدا کنند. این بحث به این موضوع برمی‌گردد و ربطی به فضیله آقای کر باسچی و واعظی ندارد.

### صریح و علنی را حتی آقای کر باسچی به آقای واعظی مطرح کرد.

بحث آقای واعظی و حزب اعتدال و توسعه نیست. باید یک سوال دیگری مطرح کنیم که اساسا کارگزاران چرا در این مقطع زمانی آمد و نسبت به دولت، شخص آقای روحانی، عملکرد دولت، حزب اعتدال و توسعه و شخص آقای واعظی این موضع را دارد. این یک سوال جداگانه است. یعنی این سوال را کنار بگذاریم و این را در مورد حزب اعتدال و توسعه و کارگزاران مطرح نکنیم. آنها مشکل‌شان حزب اعتدال و توسعه نیست. مشکل‌شان شخص آقای واعظی هم نیست، بلکه کارگزاران الان یک سیاست کلی پیشه گرفته که سیاست انتقادی تند علیه دولت، عملکرد دولت و شخص آقای روحانی و قاعدتا افرادی است که در دولت آقای روحانی تأثیرگذاری جدی دارند مانند آقای واعظی. یک موقع هست که کارگزاران نسبت به عملکرد دولت و آقای روحانی نظر مثبتی دارند ولی نسبت به شخص آقای واعظی یا حزب اعتدال و توسعه رویکرد انتقادی دارند.

### حالا به نظر شما علت چیست؟

باید به تاریخچه کارگزاران برگردیم. کارگزاران اساسا از ابتدای تشکیلش هم یک زاویه‌ای با اصلاح طلبان داشتند و سر مساله آقای هاشمی و مواضع بسیار تندی که اصلاح طلبان علیه آقای هاشمی در سال‌های ۸۲ و قبل از آن گرفتند، کارگزاران زاویه جدی با اصلاح طلبان پیدا کردند. البته کارگزاران هیچ موقع اصولگرا نبودند. جنس‌شان بیشتر با اصلاح طلبان همخوانی داشت اما در مورد اصلاح طلبان هم خیلی سابقه خوشی نداشتند و اصلاح طلبان هم نسبت به کارگزاران همین طورند. آنها هم نسبت به کارگزاران انتقادات جدی دارند. در مقاطع زمانی که مصلحت هر دو تا اقتضا می‌کرد این دو با هم، هم‌داستان شدند. مثل مخالفت با آقای احمدی‌نژاد و در این مقطع حمایت اصولی از دولت آقای روحانی. الان که در دور دوم آقای روحانی است، اصلاح طلبان الان در مورد دولت در یک گنجی سیاسی به سر می‌برند. چون در هر

### رئیس دفتر رئیس جمهور خواهد بود؟

رئیس دفتر الان رئیس دفتر نیست. بلکه الان یک مسئولیت مهمی در دولت دارد. اگر رئیس دفتر بود با همان کارکردی که رئیس دفتر یک رئیس جمهور دارد، یک حرفی بود اما الان ایشان رئیس دفتر نیست بلکه نقش کلیدی و تأثیرگذاری در هیات دولت و تصمیمات و انتخاب افراد ظاهرا ایفا می‌کند. نباید بگوییم که ایشان یک رئیس دفتر است و به نظر می‌رسد که ایشان الان بالاترین مسئولیت را هم دارد. یعنی هیچ مسئولیت عملی دیگری و نه عنوانی بالاتر از او وجود ندارد.

### آیا آقای واعظی بعد از ریاست جمهوری آقای روحانی فرصتی دارد که رئیس مجلس یا رئیس جمهور شود؟

نه، قطعا اینطور نیست. یعنی آقای واعظی قطعا در جایگاه یک فرد خاص سیاسی یا یک نظریه‌پرداز یا یک فرد اجرایی و در هیچ سلوچ دیگری نیست که بخواهیم ایشان را به عنوان رئیس مجلس یا حتی رئیس جمهور در کشور مطرح کنیم.

### پس چه آینده سیاسی‌ای پیدا می‌کند؟

با آقای روحانی کنار خواهد رفت، همین. یعنی آقای روحانی ۱۴۰۰ که بروند آقای واعظی هم خواهد رفت یا ممکن است نهایتا در یک انتخابات مجلس از منطقه‌ای کاندیدا شوند و رای بیاورد و نهایتا نماینده مجلس شوند.

### حزب اعتدال و توسعه حزب گمنامی بود، الان شاید اسما آقای نوبخت دبیرکل باشد ولی خیلی‌ها معتقدند که آقای واعظی دارد این حزب را راهبری می‌کند. آیا او حزب اعتدال و توسعه را می‌تواند به عنوان یکی از احزاب شاخص در ایران مطرح کند یا خیر؟

قطعا اینطور نیست چون اعتدال و توسعه حزبی که دارای یک خط‌مشی سیاسی مشخص با یک مبانی نظری قابل ارائه باشد، نیست. حزب اعتدال و توسعه به خاطر وصلتی که اصلاح طلبان در سال ۹۲ با آقای روحانی کردند و او رئیس جمهور شد و ایشان هم چون به آقایان واعظی و نوبخت از زمان‌های قبل ارادت داشت و آنها هم در حزب اعتدال و توسعه بودند افتاد به نام حزب اعتدال و توسعه. حزب اعتدال و توسعه تا قبل از حضور آقای روحانی اصلا هیچ وجود خارجی به معنای سیاسی در جامعه نداشت، بعد از این هم همین‌طور خواهد بود.

### به نظر شما کارگزاران چرا با آقای واعظی شمشیر را از رو بست؟ این دو حزب را یک زمانی دو قلوهای سیاسی می‌گفتند اما انتقاداتی

# واعظی نیازی به ائتلاف با اصلاح طلبان نمی‌بیند

محمود واعظی اگر نفر دوم دولت روحانی نباشد، حتما نفر سوم محسوب می‌شود. نفر سومی که سایه‌اش بالای سر نفر دوم کابینه نیز بسیار سنگینی می‌کند. واعظی گرچه مخالف است که نقش تأثیرگذارش در تصمیم‌گیری‌های رئیس‌جمهور رسانه‌ای نشود اما اصولگرا و اصلاح طلب متفق القول هستند که این نقش و تأثیرگذاری قابل‌کتمان نیست. عبدالله ناصری، عضو شورای مشورتی رئیس‌جمهور در اصلاحات در مورد او می‌گوید: «واعظی سبقه اصولگرایی دارد و از سال ۹۶ تاکنون نیز دیگر نیازی به ماندن در ائتلاف با اصلاح طلبان نمی‌بیند.»

## انتقادهای اصلاح طلبان به دولت آیا به خاطر آقای واعظی است یا شخص آقای روحانی را مورد نقد قرار می‌دهند؟

آنچه مبنای داوری و قضاوت و انتقاد اصلاح طلبان از دولت آقای روحانی است، خود رئیس‌جمهور است. مهم نیست که آقای واعظی برود و جای او چه کسی بیاید چون این مشکلات کما بیش از دولت یازدهم بود. آن زمان آقای نهبان مدیران مسئولیت دفتر رئیس‌جمهور را بر عهده داشت. تا آقای روحانی باور مدیریتی خود را اصلاح نکند و تغییر ندهد و با گفتمان انتخاباتی خود هماهنگ نشود با عوض شدن آدم‌ها عملا اتفاقی نمی‌افتد.

## آقای واعظی یک رئیس‌دفتر ساده است یا واقعا نبض تحولات و تغییرات در کابینه آقای روحانی را در اختیار دارد؟

نسبت آقای واعظی در دولت آقای روحانی تا حدود زیادی شبیه نسبت و موقعیت آقای مشای در دولت آقای احمدی‌نژاد است. به نظر من آقای واعظی فراتر از اختیارات رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور عمل می‌کند. واقعا به دور از هر گونه تعصبی می‌توان دولت دوم آقای خاتمی را مثال زد که آقای علی‌خاتمی رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور بود و فقط وظایف قانونی و عرفی خود را در این جایگاه انجام می‌داد. یعنی به معنای واقعی کلمه رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور و امینی بود که کانون تبادل اخبار و گزارش‌ها و جمع‌بندی‌ها و انتقال بی‌کم و کاست مباحث به رئیس‌جمهور و انتقال دیدگاه‌های شخص رئیس‌جمهور به وزرا و مدیران ارشد دولت بود. در دولت‌های بعد از جنگ، دولت دوم آقای خاتمی را می‌توان در این زمینه نمونه بسیار خوبی قلمداد کرد. رئیس‌دفتر فقط هماهنگ‌کننده و تنظیم‌کننده و حلقه وصل رئیس‌جمهور با وزرا و مدیران ارشد و میانی است بدون هیچ دخل و تصرفی. مشکل آقای واعظی حتی در مقایسه با آقای نهبان این است که به مراتب بیشتر از حوزه شرح وظایف یک رئیس‌دفتر عمل می‌کند.

**به نظر شما آقای واعظی از عمد وارد موازی کاری با حوزه وظایف آقای جهانگیری می‌شود یا آقای روحانی چنین اختیاراتی به او داده است؟ به طور صریح‌تر آیا واقعا دو قطبی بین آقایان جهانگیری و واعظی در دولت وجود دارد؟**

آقای روحانی و تیمش که همین دوستان اعتدال و توسعه هستند، باورشان این بوده و هست که از سال ۹۲ و ۹۶ که رأی که به سید آقای روحانی ریخته شد، متعلق به او و ستاد انتخاباتی‌اش بود. کسانی همچون آقایان واعظی و نوبخت این باور را نداشتند و هنوز هم این باور را ندارند که جامعه و سید رأی آقای روحانی در دست اصلاح طلبان بود. در حالیکه ما هنوز معتقدیم پایگاه رأی آقای روحانی همچنان در دست اصلاح طلبان است، به همین خاطر اصلاح طلبان دارند مواضع روشنگرایانه و منتقدانه خود را جدی بیان می‌کنند. آقای واعظی و دوستان اعتدال و توسعه تمام سعی‌شان این

معاون اول آقای روحانی برخلاف همه دوره‌ها، خودش بالقوه یک رئیس‌جمهور است که کمتر از آقای روحانی ندارد. معتقدم دوستان نزدیک آقای روحانی چون چنین جمع‌بندی دارند، تصمیم گرفتند فراتر از حوزه کاری خودشان عمل و نقش آقای جهانگیری را کم‌رنگ کنند.

**بارها شاهد بودیم در بزنگاه‌های مختلف همچون معرفی کابینه به مجلس، استیضاح وزرا، ترمیم کابینه و بستن لیست انتخاباتی برای مجلس نام و یاد آقای واعظی در معادلات خیلی به گوش می‌رسد. حتی در انتخابات هیأت‌رئیس مجلس اعلام می‌شد که نقش آقای واعظی خیلی تأثیرگذار بود در اینکه آقای لاریجانی رئیس‌مجلس شد، آیا واقعا اینقدر آقای واعظی ضریب نفوذ و تعیین‌کنندگی در صحنه رقابت‌های سیاسی دارد؟**

بحث ضریب نفوذ نیست. یادمان نرود. سبیه ۴۰ ساله آقای واعظی از زمان حضور در وزارت خارجه تا حضور در مجمع تشخیص و دولت همیشه اصولگرایی تمام عیار بوده است. آقای واعظی هیچ‌گاه ابا نداشته از اینکه به اصولگرا بودن شناخته شود. طبیعی است وقتی رئیس‌دفتر رئیس‌جمهور یک فرد اصولگرا و از چهره‌های شاخص و با سابقه اصولگرایی است، تلاش خود را در انتخابات هیأت‌رئیس برای انتخاب آقای لاریجانی انجام می‌دهد و همین رویکرد را نیز در سایر کانون‌های قدرت دنبال می‌کند. البته افکار عمومی گمان می‌کند حزب اعتدال و توسعه اصلاح طلب است و همان هویت کارگزاران سازندگی را دارد، در حالی که این طور نیست. بُعد اصولگرایی اعتدال بر اصلاح طلبی‌اش غلبه دارد و افراد متمایل به اصلاح طلبی و اصلاحات همچون آقای بانک و آقای ترکان عملا در حزب اعتدال و توسعه خیلی کاره‌ای نیستند و در فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی این حزب نقش برجسته‌ای ندارند.

بیشتر آقایان واعظی و نوبخت زمان امور حزب اعتدال و توسعه را در دست دارند و آنها خط و خطوط را ترسیم می‌کنند. هر دو نیز سبیه اصولگرایی دارند. آقای واعظی در سال‌های اوایل انقلاب معاون وزیر خارجه بود و گرایش سیاسی مشخصی داشت، اما آقای نوبخت در دهه هفتاد ظهور و بروز پیدا کرد و وارد مجلس شد. آنجا هم خیلی پوزیشن و تمایلات اصولگرایی



■ دو قطبی واعظی - جهانگیری این روزها یکی از مهمترین مساله‌ها در دولت است

بود که به همگان و افکار عمومی اعلام و تلقین کنند که آقای روحانی وامدار کسی نیست. همه آرای او در انتخابات متعلق به خودش است، در صورتی که اصلا تصور چنین چیزی محال و غیرممکن است، بنابراین فکر می‌کنم اگر حتی دستورا عملی هم به آقای واعظی داده نشده باشد، این وضعیت وجود دارد و مطلوب آقای روحانی هم است. این را در نظر بگیریم که



علی اردشیر بابایی

## همسایه نزدیک آقای رئیس جمهور

### واعظی در چه نسبتی با حسن روحانی قرار دارد؟

از اواخر دهه ۸۰ رئیس دفتر رئیس جمهور نقش کلیدی و مهمی محسوب می‌شود، آنها که دیده‌اند گفته‌اند در طبقه VIP باستور علاوه بر آنکه محل استقرار رئیس جمهور است، شخصیتی دیگر آنجا حضور دارد که میان او و رئیس قوه مجریه تنها یک «درب چوبی»، فاصله است، همسایه نزدیک رئیس جمهور کسی نیست جز رئیس دفتر او. این روزها محمود واعظی سکان دار ریاست دفتر رئیس جمهور است. مردی که از نفوذ فوق العاده‌ای روی حسن روحانی برخوردار است و در پشت صحنه اکثر عزل و نصب‌های دولت ردپایی از او وجود دارد. محمود واعظی، مردی که در دولت یازدهم نام او به عنوان یکی از گزینه‌های وزارت خارجه برده می‌شد، در اتفاقی غیرمنتظره به وزارت ارتباطات رفت، در انتخابات سال ۹۶ پس از پیروزی حسن روحانی، محمود واعظی به رسانه‌ها گفت در دولت بعدی به عنوان وزیر ارتباطات به مجلس معرفی نمی‌شود و به عنوان رئیس دفتر روحانی در دولت دوازدهم حضور دارد. اختلاف واعظی و جهانگیری هم یکی از دیگر ابجکت‌هایی است که این روزها نقل محافل مطبوعاتی است و گاهی به تیرت رسانه‌ها و روزنامه تبدیل می‌شود. برخی از جایگاه واعظی در کمرنگ شدن نقش جهانگیری در دولت گفته‌اند، حتی کار به جایی رسید که شایعه استعفای اسحاق جهانگیری در برخی رسانه‌ها به گوش رسید، دلیل استعفای جهانگیری اختلاف و دخالت دفتر رئیس جمهور خوانده شد، هرچند بعداً این استعفا تکذیب شد.

محمود واعظی هم در خصوص گمانه‌زنی‌های اختلافش با معاون اول رئیس جمهوری گفت: «هیچ اختلافی بین آقای جهانگیری و دولت و اعضای دولت وجود ندارد. ما الحمدلله در این دولت روابط صمیمی و نزدیک داشتیم. اگر کسی در یک سائیتی حرفی می‌زند نباید در جمع مطرح کرد و به نظر من این حرف‌ها را نباید جدی گرفت. اکنون بین آقای جهانگیری و همه اعضای دولت صمیمیت وجود دارد.» وقتی در خصوص نقش واعظی در انتصابات و انتخاب‌های حسن روحانی از وی سوال شد او گفت: «این حرف بی‌مبنا است. رئیس جمهوری در همه زمینه‌ها تصمیم‌نهایی را شخصاً می‌گیرند. سؤال اینجاست رئیس جمهور چرا دفتر دارد؟ دفتر ریاست جمهوری برای این ایجاد شده است که مقدمات آنچه را رئیس دولت در نظر دارد، فراهم کند.» همچنین رئیس دفتر رئیس جمهور در خصوص وزرای پیشنهادی در کابینه که از سوی برخی از افراد در دولت انتخاب می‌شوند، عنوان کرد: «ترکیب اعضای فکلی کابینه نشان می‌دهد که نه منتسب به فردی است و نه جناح خاصی، بلکه همه تفکرهای همسو با دولت که در انتخابات و رأی ۲۴ میلیونی حضور داشتند، در کابینه هم حضور فعال دارند. تجربه نشان داده است که آقای روحانی به هیچ عنوان این گونه که گفته می‌شود، تصمیم نمی‌گیرد.»

اما بیابید به نقل قول‌های دیگران هم رجوع کنیم. به طور مثال «عبدالله ناصری»، عضو شورای اصلاح‌طلبان، سال گذشته در گفت‌وگو با «شرق» درباره محمود واعظی گفته بود: «شنیده‌های موقتی حاکی از آن است که در عزل و نصب استانداران حضور ایشان به شدت احساس می‌شده است. هرگز رسم نبوده رئیس دفتر در این عرصه‌ها وارد شود.» وی ادامه داد: «ایشان در حدی نقش پررنگی دارد که این تلقی ایجاد شده که نقش معاون اول را ایفا می‌کند، خبرها حاکی از آن است که حضور ایشان در دولت دوم پر نقش و انگیزه‌های جهانگیری به عنوان معاون اول سایه انداخته است.» هرچه باشد یا نباشد، نقش محمود واعظی از یک رئیس دفتر بسیار پررنگ‌تر است شاید به تعبیری واعظی برای روحانی مانند مشایی برای احمدی‌نژاد باشد، کسی که تأثیر زیادی بر رئیس جمهور دارد و گوش روحانی به دهان اوست. واعظی مردی است که در سایه سیاست‌استاده است و صحنه گردان بخش قابل توجهی از سیاست در کشور است. سایه‌ای که نور به آن راهی ندارد و مافقط شبجی از دست‌ها در آن می‌بینیم، دیر یا زود نور آنجا را روشن می‌کند و آن روز بهتر می‌شود قضاوت کرد.

را نمایان نکرد اما تفکرش به سمت اصولگرایی است.

تعبیری هست که اعتدال و توسعه و کارگزاران بال‌های چپ و راست مرحوم هاشمی رفسنجانی بودند آیا این نسبت‌ها همچنان پایرجاست یا دیگر نمی‌توان چنین توصیفی از آنها داشت؟

این تعبیر را قبول دارم، البته صرفاً برای دوران حیات آقای هاشمی. یعنی این دو حزب به اعتبار آقای هاشمی بال چپ‌گرا و راست‌گرای او تعریف می‌شدند اما این در باره آقای روحانی مصداق ندارد یعنی فاصله حزب کارگزاران با آقای روحانی به لحاظ سیاسی معنادار است؛ ضمن آنکه اعتدال و توسعه به خاطر رابطه نزدیکی که با آقای هاشمی داشت، عملاً سعی می‌کرد خیلی بیرون از پل‌های فکری و گفتمانی آقای هاشمی رفسنجانی عمل نکند اما در باره آقای روحانی چنین تکلیفی را برای خودش نمی‌بیند که کاملاً متعاقب با گفتمان آقای روحانی و کارزارهای انتخاباتی آقای روحانی جلو برود. الان در دوره پسا‌هاشمی این تعبیر را قبول ندارم چون این تعبیر فقط در دوران حیات آقای هاشمی صادق بود.

به نظر شما آقای واعظی در بال‌رفتن از پلکان قدرت الان در نهایت صعود است یا احتمال دارد بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ در مناصب بالاتری قرار بگیرد؟

آقای واعظی دامنه کاری‌اش حداکثر رئیس دفتر رئیس جمهور و وزیر ارتباطات و فناوری است. آقای واعظی سابقه طولانی کار با آقای روحانی را در کارنامه دارد و فقط با او تعریف می‌شود. شاید برخی اعضای حزب اعتدال و توسعه مثل آقای ترکان و بانک کسانی باشند که غیر از آقای روحانی نیز تعریف شوند کم‌اینکه سوابقی داشتند اما آقای واعظی کاملاً در دایره کار با آقای روحانی تعریف می‌شود. اگر بعد از انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ نیز آقای روحانی جای دیگری برود و منصب دیگری بگیرد حتماً آقای واعظی و آقای نوبخت با او خواهند رفت.

به نظر شما آقای واعظی برای انتخابات مجلس آینده همچنان ائتلاف خود را با جریان اصلاحات حفظ می‌کند؟ خاطر هست که آقای واعظی با جریانی در برنامه دست خط گرفت که «آقای واعظی در سال ۹۴ حلقه وصل او و نعمتی با لیست امید شد.» آیا آقای واعظی ائتلاف خود را با جریان اصلاحات حفظ می‌کند یا آنکه جدا می‌شود و سعی می‌کند جریانی را مستقل از اصلاحات وارد صحنه انتخابات مجلس سال ۹۸ کند؟

به نظر من با اخبار و گزارشاتی می‌رسد و نقل قول‌هایی که از آقای واعظی مطرح می‌شود؛ آقای واعظی نگاه محتاجانه و نیازمندی که سال ۹۴ برای انتخابات مجلس به اصلاح‌طلبان داشت، دیگر با شکل‌گیری دولت دوم آقای روحانی آن نیاز را احساس نمی‌کند و پیش‌بینی من این است که آن نقش واسطه‌گری را اگر بخواهد در سال ۹۸ داشته باشد، به سمت جریان اصولگرا خواهد رفت.

یعنی بیشتر با جریان آقای لاریجانی پیوند خواهد خورد؟

بله، پیش‌بینی من این است که در انتخابات مجلس آینده بخش اصولگرایی حزب اعتدال و توسعه با محوریت آقای واعظی فعال‌تر شود و شخص آقای روحانی نیز تمایلش به این رویکرد بیشتر خواهد بود.



# نامزد کارگزاران برای ریاست مجلس کیست؟



## گفت‌وگویی درباره آینده سیاسی محسن هاشمی و اسحاق جهانگیری و نسبت کارگزاران با دولت حسن روحانی

### آقای قوچانی! در کارگزاران چه می‌کنید؟

نایب‌رئیس کمیته‌سیاسی هستیم در کمیته‌سیاسی از سال ۹۳ که حزب دوباره تجدید حیات کرده، هر هفته تشکیل جلسه داده‌ایم. کمیته سیاسی همه احزاب از جمله کارگزاران باید مغز متفکر آن حزب باشد، البته ساختار کارگزاران این است که کمیته‌های متعددی دارد اما چون کار اصلی حزب کار سیاسی و سیاست‌ورزی است، در حقیقت تصمیم‌گیری اصلی موضوعات در کمیته‌سیاسی است. کار اصلی کمیته‌سیاسی بررسی کل اخبار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی هفته است؛ دوم اینکه دستوراتی مانند تدوین منشور سازندگی که سند مواضع حزب است، در کمیته سیاسی اتفاق افتاده است. در مورد راهبردهای انتخاباتی حزب هم همین طور است. مثلا ما طرحی را راجع به پارلمان اصلاحات کار می‌کنیم. یا مثلا درباره نامزدهای حزب در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری بحث می‌کنیم.

**جدا از کار ژورنالیستی چند سالی است که یک علاقه‌ای در خود شما به حزب می‌بینم، آن موقع هم که صدرا را چاپ می‌کردید، یک بخشی را به حزب اختصاص داده بودید. آیا الان مشخصا «سازندگی» می‌خواهد روزنامه حزب باشد، یعنی آنچه ما می‌بینیم لزوما مواضع حزب است؟**

نشر به روزانه نمی‌تواند همه دیدگاه‌ها و نظرات حزب را منعکس کند. شاید بهتر این بود که ما مجوزی مستقل داشتیم و بعد در کنار آن مجوز مستقل، بخشی را به حزب اختصاص می‌دادیم. اگر دقت کنید در دوره‌ای که ما هفته‌نامه بودیم، بالای صفحه یک می‌نوشتیم «ارگان حزب کارگزاران سازندگی ایران»، از موقعی که روزنامه شدیم، دیگر اینها را نمی‌نویسیم اما طبیعتا روزنامه سازندگی تریبون حزب کارگزاران سازندگی ایران است. یعنی اگر کارگزاران نخواهد در جایی مکتوب و به عنوان پایگاه اطلاع‌رسانی با مردم صحبت کند، از طریق روزنامه سازندگی صحبت می‌کند، ولی معنی اش این نیست که همه مطالب روزنامه سازندگی بیانگر دیدگاه‌های حزب است. ما مطالب را به چند دسته تقسیم می‌کنیم: بخشی مطالبی است که امضا دارد که این بیانگر دیدگاه نویسنده اش است، بخشی مطالبی است که امضا ندارد و نویسنده عضو حزب است، می‌توانیم بگوییم نزدیک به حزب است و در حقیقت می‌تواند بیانگر دیدگاه‌های حزب باشد، می‌تواند دیدگاهی شخصی هم باشد؛ در واقع خارج از مدار حزب نیست. سوم مطالبی که امضا ندارد. مطالبی که امضا ندارد، اینها بیانگر دیدگاه روزنامه است و بیش از همه بیانگر دیدگاه حزب است، آنهایی هم که امضای حزب کارگزاران دارد که رسما موضع و دیدگاه خوب است. ما سعی کردیم سر مقاله‌ها را از اعضای شورای مرکزی انتخاب کنیم، صفحه سه ما که اسمش راهبردی است و کنارش عنوان «سخن سازندگی» می‌خورد، بیش از سایر صفحات دیدگاه حزب‌رایان می‌کند. قطعا هم در صفحه یک و تیترو اینها، نظر آن عقل جمعی حزب را در نظر می‌گیریم.

**بهتر است به صورت جزئی‌تر وارد بحث در مورد حزب کارگزاران شویم. اگر اجازه دهید من رفتارشناسی خودم را در مورد حزب کارگزاران بیان کنم. فکر می‌کنم یک ایده‌ای در ذهن عملیاتی این حزب وجود دارد به این شکل که هم با چاپ باشند و هم بار است. به یک معنا از هر دو استفاده کند، آنجا**

**که رای می‌خواهد از چپ بگیرد و آنجا که مجوز استقرار در قدرت را می‌خواهد بار است تعامل کند؛ یک چیزی شبیه همان چیزی که یک زمان خودتان نوشته بودید: «با چپ باید بلند شد و بار است باید نشست، با چپ باید انقلاب کرد و با راست باید حکومت کرد.»**

اجازه دهید در مورد بحث «نشستن با راست و برخاستن با چپ»، من ماجرا را با عبارات کلان‌تری که نوشتیم، بگویم. قبلاش از این بحث مقاله‌ای در همین سازندگی منتشر شد به اسم «تقدم استراتژی بر ایدئولوژی»، مادر سند مواضع مان اعلام کردیم کارگزاران سازندگی ایران یک حزب غیر ایدئولوژیک است. مدعی شدیم که ما اولین حزب غیر ایدئولوژیک ایران هستیم. این یعنی چه؟ آیا معنی اش این است که ما مثلا حزب غیر مذهبی هستیم، سکولار هستیم؟ نه، معنی اش این نیست. ما اسلام و اندیشه را به عنوان یک فرهنگ در نظر می‌گیریم. این فرهنگ اتفاقا در عرصه سیاست هم حرف دارد. معنی اش این است که به یک تفسیر جامد و بسته از مفاهیم نظری و فرهنگی باور نداریم. اینجا یک مجموعه کلاس‌هایی برگزار می‌شد در تفسیر همین منشور که فصل اولش تمایزات میان حزب ایدئولوژیک و حزب پراگماتیست بود که به شکل یک کتاب تدوین می‌شود و بخشی از آن در این کنفرانس کارگزاران که برگزار خواهد شد عرضه می‌شود. آیا معنی حزب پراگماتیست این است که ما هیچ اصولی نداریم؟ من فکر می‌کنم گفتمان مهم‌تر از تشکیلات است، یعنی فکر مهم‌تر از این است که سازمان سیاسی ما به قدرت برسد یا نرسد. اتفاقا برخلاف آنهایی که می‌گویند کارگزاران همه چیز را به دست قدرت معیار قرار می‌دهد و به خاطر همین برایش فرقی نمی‌کند که آقای X رئیس جمهور شود یا آقای Y، من می‌گویم نه، برعکس است. اتفاقا ما مبنای مان بر اساس یک ایده است. حداقل در این دوره جدید که بنده عضو کارگزاران هستیم، فکر می‌کنم این ایده، ایده محوری کارگزاران است. ما گفتیم کارگزاران بیش از اینکه یک تشکیلات باشد، یک گفتمان است؛ گفتمان توسعه اصول کارگزاران در شرایطی در کشور شکل گرفت که قطار توسعه راه افتاده بود و خطراتی این توسعه را تهدید می‌کرد. اگر دقت کنید، بخش عمده‌ای از پایه‌گذاران و موسسان کارگزاران از جناح چپ بودند؛ افرادی بودند که در دهه ۶۰ به جناح چپ شناخته می‌شدند، اما در دولت آقای هاشمی از ایده‌های چپ فاصله گرفتند و به ایده‌های میانه و معتدل نزدیک‌تر شدند. ایده‌هایی که محور و نقطه کانونی شان توسعه کشور بود. همین باعث شد دوستان جریان چپ از این افراد ناراحت شوند. انتخابات مجلس چهارم لوج اختلاف دوستان سابقا چپ و آن طیفی بود که بعدا به کارگزاران مشهور شدند.

در مجلس چهارم اصلا کارگزاران شکل نگرفته بود، به هر حال نطفه‌های این جریان مثلا در مورد مرحوم نوربخش، آقای کر باسچی و آقای مهاجرانی به تدریج شکل گرفت. این افراد تفاوت‌ها و تمایزهایی با مجمع روحانیون، دفتر تحکیم وحدت، مجاهدین انقلاب سابق و دیگران دارند، اما هنوز عنوانی نداشتند. به تدریج معلوم شد که در مجلس پنجم جریان راست هم با ایده توسعه مرز بندی می‌کند، یعنی زمانی که مجلس پنجم هنوز شکل نگرفته بود، در همان مجلس چهارم و در آستانه تشکیل مجلس پنجم، نقطه اختلاف و تولد کارگزاران این بود که به هر حال این ایده توسعه مهم است. مهم نیست چپ از این پیروی کند یا راست از این پیروی کند. در لیستی که برای مجلس پنجم از طرف کارگزاران تهیه شد، هم آقای حسن روحانی است و هم آقای مصطفی معین. حالا من نمی‌گویم آقای ناطق، چون آقای ایشان بنا به توصیه به لیست اضافه شد. هم آقای عبدالله نوری است و هم آقای حسن روحانی. چرا این اتفاق افتاده؟ به خاطر اینکه کارگزاران فکر می‌کرده در آن مقطع، مهم توسعه و سازندگی کشور است، من فکر می‌کنم این ایده هنوز زنده است، معنی اش این نیست که ما هیچ اصولی نداریم. اتفاقا تنها حزبی که الان می‌توانیم ادعا کنیم که یک کتاب دارد، به جز نهضت آزادی که یک اطلاعیه‌ای اول انقلاب داشت؛ ما تمایزات را در آن کتاب توضیح دادیم. یک زمانی است که شما مثل مجاهدین خلق اولیه یک کتاب شناخت می‌نویسید که دیدگاه فلسفی خودتان را راجع به دنیا، زمین و آسمان و همه اینها انجام می‌دهید و آن اتفاق می‌افتد نه، ما آن حزب حداکثری نیستیم. مثل حزب دموکرات قوام که فقط برای این به وجود آمده بود که قدرت قوام را تثبیت کند هم نیستیم. این دورا گذاریم کنار، وسطش حزب استراتژیک قرار می‌گیرد، یعنی در مقابل حزب ایدئولوژیک، مثلا مجاهدین خلق که ما گفتیم دقیقا مقابل این جریان هستیم. اگر بخواهیم یک جاضد خودمان را نشان دهیم، یکی این است و حزبی که هیچ اصولی ندارد؛ حتی از حزب توده هم ممکن است در آن بیاید، ایران هم در آن بیاید، مثل حزب دموکرات قوام. استراتژی ما رسیدن به توسعه کشور است و حفظ و دوام و بقای این کشور. برای رسیدن به این، ماهویت خودمان را داریم، الزام هم دنبال این نیستیم که قدرت را به دست بگیریم، اما اگر چپ یا راست هر کدام شان بتوانند این برنامه را اجرا کنند، مناسب‌ترین شان است.

**حالا اگر این حرف شما را در کانتکس زمانی فعلی بیاوریم معنی اش این است که فی الواقع در همین انتخابات مجلس پیش رو اگر به این نتیجه برسید که حتی یک اصولگرا بهتر می‌تواند پروژه توسعه را پیش ببرد و اثر جیب می‌دهید؟**

# سیاست



**مصطفی صادقی: محمد قوچانی روزنامه‌نگار اصلاح طلبی است که علاقه فراوانی به کار حزبی دارد. او اکنون نقش موثری در حزب کارگزاران سازندگی دارد. مهم‌تر از همه اینکه او امروز سردبیری روزنامه سازندگی را برعهده دارد که جدا از اینکه یکی از روزنامه‌های خبری-تحلیلی صبح تهران است، تریبونی برای حزب کارگزاران نیز هست. گفت‌وگو با او را در دفتر روزنامه سازندگی انجام دادیم. او حرف‌های مهمی در باره آرایش سیاسی و برنامه‌های حزب کارگزاران برای تداوم سیاست‌ورزی داشت.**

هستیم. جبهه اصلاحات اساسا با همین ایده شکل گرفت که کل جریان‌هایی که طرفدار توسعه کشور و آزادی و دموکراسی هستند، با همدیگر همکاری کنند. یک صورت تکامل یافته‌ای از نیروهای چپی است که بعدا اصلاح طلب هم شده‌اند. کارگزاران یکی از این بیست و چند حزب است. ما تا لحظه‌ای که عضو این تشکیلات هستیم، تابع سیاست‌گذاری انتخاباتی آنها هستیم. بنابراین برای پاسخ به سوال شما به لحاظ عملیاتی اول باید این مساله حل شود.

**یعنی مثلا اگر آقای خاتمی یا همان شورای عالی سیاست‌گذاری اصلاح طلبان به این نتیجه برسند که ما در انتخابات مجلس اساسانی خواهیم با جریان آقای لاریجانی ائتلاف کنیم و ما می‌خواهیم اصلاح طلب صرف اصلاح طلب باشیم، ولو با ۲۰ نفر به انتخابات بیاییم، ولی از اینها نمی‌گذاریم، کارگزاران از این تبعیت می‌کند؟**

بله، البته ما تلاش خواهیم کرد. به هر حال مایک ایده‌ای داریم. اگر این ایده در کمیته سیاسی تصویب شده باشد که فکر می‌کنم این طور هم است، تلاش می‌کنیم به شکل حداکثری ائتلاف اصلاحات و اعتدالیون ادامه پیدا کند. اینکه آقای لاریجانی و طیفش در این مجموعه می‌گنجند یا نمی‌گنجند، این یک بحث دیگری است. منتها ما تلاش مان را می‌کنیم تا آنجایی که امکان دارد، نیروهای معتدلی که به فکر توسعه کشور و به فکر آزادی کشور هستند، وجود داشته باشند. اگر دقت بفرمایید، در شورای هماهنگی و مشورتی اصلاح طلبان، دعوت‌نامه برای حزب اعتدال و توسعه هم فرستاده شد. یک جلسه هم نماینده حزب اعتدال و توسعه شرکت کرد و بعد اعلام کرد که شرکت نمی‌کند. ولی با وجود اینکه شرکت نکرد، در انتخابات مجلس گذشته در اکثر شهرها هماهنگی بین اعتدال و توسعه و اصلاح طلبان صورت گرفت. حتی بخشی از افراد آقای لاریجانی هم مثل آقای جلالی و آقای نعمتی با حمایت لیست امید وارد فهرست شدند. در انتخابات مجلس آینده باید بررسی کنیم که آیا شرایط همچنان پابرجاست، نمایندگان کارگزاران راجع به این موضوع صحبت خواهند کرد، تلاش می‌کنند که این ایده ادامه پیدا کند؛ اگر این ایده ادامه پیدا نکرد، یعنی ما در آنجا اکثریت نداریم و طبیعتا تابع نیروهای تشکیلاتی هستیم.

**آن اتفاقی که برای آقای لاریجانی در انتخابات هیات رئیسه افتاد، خیلی به نظرم مهم بود. شاید این پیام را برای آقای لاریجانی و جریان همراه او داشت که ماسد انتخابات آینده لزوما از شما حمایت نمی‌کنیم. یک خط کشی عجیب**



**بعضی از بزرگان جریان اصلاح - اعتدال معتقدند این یک اشتباه استراتژیک بود، به این معنا که ما آقای لاریجانی را به سمت اردوگاه مخالف هدایت می‌کنیم. البته من فکر می‌کنم آقای علی لاریجانی این قدر آدم چارچوب‌داری برای خودش هست که این اثر نگذاشت**



## شورش علیه «کاتالاکسی»

آیا عدالت خواهی رادیکالیسم و اکنشی به رویکرد نتولیبرال دولت روحانی است؟

مصطفی صادقی

دبیر تحریریه

چندان براه نیست اگر بگوییم کنش های سیاسی و اجتماعی که با برچسب عدالت خواهی در این دوره چندساله در کشور صورت گرفته است با هیچ دوره ای از تاریخ انقلاب برابر نیست یا به عبارت بهتر حجم فعالیت های این چندساله می تواند با تمام تاریخ انقلاب برابر باشد. بخشی از این مسأله می تواند حاصل ریشه دار شدن این فعالیت ها در زمین سیاست ایران باشد؛ اما آیا نمی توان میان این دست فعالیت ها و دولت های مستقر رابطه ای تعریف کرد؟ ما برآنیم که در این چند خط به پاسخی برای این مسأله برسیم که آیا میان دولت های با گرایش های لیبرالیستی - به صورت مشخص دولت مستقر - و شدت گرفتن فعالیت های عدالت خواهانه رابطه ای وجود دارد یا خیر. به باور نگارنده، تفاوت نگاه و عمل میان دولت حاکم و افراد با گرایش های عدالت خواهانه، در دو ساحت سیاست و اقتصاد منجر به رساتر شدن صدا و البته پرتنگ تر شدن نقش جنبش های عدالت خواهی در کشور می شود.

### کشتی بی هدف و تندباد عدالت

فعالیت های عدالت خواهانه عمدتاً بر پایه آرمان گرایی و عدالت طلبی اجتماعی استوار هستند. به عبارت بهتر، مادر عدالت خواهی ایده آل، شاهد کنش های معطوف به آرمان عدالت اجتماعی و قرائت های عدالت خواهانه از اسلام هستیم. ترکیب آرمان گرایی در عمل سیاسی و عدالت طلبی اجتماعی، انسان هایی پویا با نگاهی روبه جلو می سازد. در یک طرف ما با گروهی روبه رو هستیم که متأثر از نگاه آرمانی و ایدئولوژیک خود کنشگران فعال بالقوه اند؛ اما طرف دیگر مسأله چیست؟ در طرف مقابل ما با دولتی مواجه هستیم که در نتیجه گرایش های عمیق محافظه کار خود، بهای آنچه پیشتر آرموده شده است را بیشتر از تجربه های جدید می داند؛ دولتی که نگاهش به عرصه سیاست فقط حفظ تعادل کشتی سیاست جامعه در دریای مواج است. مقصدی برای این دولت متصور نیست. غرض فقط حفظ تعادل و شناور ماندن کشتی سیاست است. برای حفظ تعادل این کشتی که قرار نیست راه به جایی برد و هدفی برایش متصور نیست، چه چیز بهتر از ناخداهای کارکننده پیشتر آرموده تا جوان های تحول خواه؟ این همان وضعی است که اوکشات به عنوان سیاست مطرح می کند. دولت روحانی نماینده شایسته ای برای این وضع است؛ نگاهی خالی از ایدئولوژی به سیاست که هدفی برایش متصور نیست و فقط حفظ تعادل جامعه را وظیفه خود می داند، مسأله را کمی روشن تر می نماید. شکاف میان دولت محافظه کار شناور و گروه های آرمان گرای پویا که برای جامعه هدف متصور هستند و نگاه ایدئولوژیک به سیاست دارند، یکی از دلایل داغ شدن تب عدالت خواهی است. دولتی که بر تخته پاره خود گوشه ای به نظاره نشسته در برابر عدالت خواهانی که تلاش دارند به راهی بروند که تصور می کنند آرمانشان دستور داده است و البته نمی خواهند در این راه تنها باشند و تلاش می کنند تا جامعه را با خود همراه کنند. تضاد منافع میان آنان در کشاکش این دو نگاه است؛ این صدرا بلندتر و آن تب را داغ تر می کند.

### هر کس به راه خود

دومین دلیلی که می توان برای شدت گرفتن فعالیت های عدالت خواهانه در دولت های با گرایش لیبرال متصور بود، برداشت های متفاوت اقتصادی است. به عبارت دیگر، میدان دوم همارویی و رویارویی میان دولت ها و گروه های عدالت خواه که باعث شدت گرفتن تب عدالت خواهی می شود، میدان اقتصاد است. رویکرد اقتصادی دولت ها پس از انقلاب همواره یکی از محل های مناقشه بوده است. دولت حسن روحانی را می توان یکی از دولت های نتولیبرال پس از انقلاب دانست. اتکای دولت و قوه عاقله آن بر این استدلال که راه حل درمان اقتصاد کشور، پیوستن به اقتصاد آزاد جهانی و کاستن از نقش دولت در اقتصاد است و همین مبنای تئوری های سیاست خارجی آنان قرار گرفت، بیانگر برداشت ناشیانه از نگاه نتولیبرالی به اقتصاد است. باز هم به سیاق فوق بیایید دوگانه ای ترسیم کنیم. از طرفی ما با دولتی مواجه ایم که منطق بازار را مقدس می داند. به عبارت دیگر آن گونه که فردریش هایک می گوید، هر کس را آزاد بگذاریم تا با شناخت و دانش خود پاسخگوی نیازهایی که می شناسد، شود و از دانش خود برای تعیین چگونگی پاسخگویی به این نیازها پاسخ بگیرد؛ یعنی همان کاری که بازار انجام می دهد؛ نتولیبرالیسمی آنچنان وحشی و افسارگسیخته که حتی مسئولیت بی عدالتی و نابرابری اجتماعی را نیز از گردن اقتصاد نتولیبرال ساقط می کند و آن گونه که هایک می گوید، اقتصاد بازار آزاد را در باره بی عدالتی اجتماعی نمی توان سرزنش کرد چون این توزیع ثروت حاصل بی شمار اعمال مبادله ای غیرطراحی شده و غیر برنامه ریزی شده و حاصل نظم خودانگیزه بازار است. آنش این نتولیبرالیسم غربی آنچنان شور است که افرادی مثل راولز تلاش کردند تا میان لیبرالیسم و عدالت پیوندی برقرار کنند. حال دولتی با تمام مختصات فوق را در گوشه ای از میدان سیاست ایران ببینید که به ناشیانه ترین شکل ممکن در تلاش است منطق فوق را در جامعه ایران برقرار کند و در مقابل عدالت خواهانی را تصور کنید که به رجحان و اولویت عدالت بر منطق بازار معتقد هستند. کشاکش و تضاد منافع در این میدان ملموس تر و البته حساس تر رخ می نماید؛ دولتی که جز در بزنگاه های انتفاع، خود را مقید به دست بردن در امور بازار نمی داند و اصلاح هر چیزی را به منطق پویای بازار احاله می دهد، در برابر معتقدان به اولویت عدالت اجتماعی بر هر امر دیگری در میدان سیاست.



تضاد و شکاف اجتماعی بین نتولیبرالیسم افسارگسیخته که عدالت اجتماعی را به سخره می گیرد در برابر عدالت خواهانی که میان حیات سیاسی و اجتماعی شان با عدالت اجتماعی ربط وثیق و پیوند محکمی برقرار است، در نهایت به داعیه فهم و قرائت صحیح از انقلاب اسلامی می انجامد

# قاضی القضات

**ابراهیم رئیسی** **نه در پارلمان و نه در دولت، بلکه در قوه قضائیه** به ریاست رسید



**سید ابراهیم رئیسی**، زاده ۱۳۳۹ در محله **نوغان مشهد** است. ورود **حجت‌الاسلام** و **المسلمین رئیسی** به عرصه مدیریت قضایی از سال ۱۳۵۹ آغاز شد. هنوز چند ماهی از این دوره نگذشته بود که با حکم **دادستان کل انقلاب**، شهید **آیت‌الله قدوسی**، **دادستان کرج** شد. موفقیت ایشان در سامان دهی وضعیت پیچیده این شهر موجب شد تا در سال ۱۳۶۱، **همزمان** با **دادستانی کرج**، **مسئولیت دادستانی شهر همدان نیز به وی** محول شود. سال ۱۳۶۴، **سال آغاز مدیریت قضایی وی در پایتخت** بود و به این ترتیب **عهده‌دار سمت جانشینی دادستان انقلاب تهران شد.** بعد با حکم **آیت‌الله بزدی**، **رئیس وقت قوه‌قضائیه**، به **سمت دادستان تهران منصوب شد** و از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۳ به مدت پنج سال این مسئولیت را برعهده داشت. پس از آن و از سال ۱۳۷۳ به ریاست **سازمان بازرسی کل کشور منصوب شد**و این سمت را تا سال ۱۳۸۳ عهده‌دار بود. **رئییی** از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۳۹۳، به مدت ۱۰ سال معاون اول قوه‌قضائیه بود. **رئییی همچنین در سال ۱۳۹۱ به‌عنوان دادستان کل ویژه روحانیت نیز منصوب شد.** **رئیسی برای دوازدهمین انتخابات ریاست‌جمهوری نامزد شد و با کسب ۱۵٬۷۸۶٬۴۴۹ رأی و ۳۸٫۳۰ درصد آرا، نفر دوم شد.** این بالاترین رأی برای **رقیب رئیس‌جمهور** مستقر در تاریخ **انتخابات ریاست‌جمهوری محسوب می‌شود.**

# گزینه مطلوب

**اصلاح‌طلبان** با اینکه **ابراهیم رئیسی** رقیب **انتخاباتی آنها بوده است، از انتخاب او به‌عنوان رئیس قوه‌قضائیه استقبال کردند**

تا چند ماه مانده به انتخابات ریاست‌جمهوری کسی تصور نمی‌کرد که **سید ابراهیم رئیسی** در آینده‌ای نزدیک از سران سه قوه نظام شود. وقتی او نامزد انتخابات شد و نتوانست در رقابت با حسن روحانی پیروز میدان باشد، برخی بر این باور بودند که او با توجه به رای خوبی که به‌دست آورده، خود را برای دوران پساروحانی آماده خواهد کرد. این گمانه‌پردازی‌ها البته با نقش‌آفرینی در قامت نفر اول شورای وحدت اصول‌گرایان قوت بیشتری پیدا کرد. حالا تحلیلگران دو گزینه پیش رو داشتند. برخی اصرار داشتند که او برای جانشینی علی‌لاریجانی در مجلس آماده می‌شود؛ اما برخی دیگر معتقد بودند او بنا دارد محور وحدت باشد و به‌نوعی خود را در جایگاه لیدر اصول‌گرایان تثبیت کند؛ پوزیشنی که اصول‌گرایان در چند سال اخیر ضعف داشتند و می‌گفتند رئیس می‌خواهد مجلسی را آماده کند که در زمان ریاستش بر کرسی ریاست‌جمهوری راحت‌تر بتواند امور را پیش ببرد.

همه این گمانه‌پردازی‌ها اما ناگهان نقش بر آب شد. آیت‌الله‌هاشمی‌شاهرودی که ریاست مجمع تشخیص مصلحت را برعهده داشت، درگذشت و آیت‌الله‌ آملی‌لاریجانی به ریاست مجمع تشخیص رسید. حالا دیگر زمان برای انتخاب رئیس جدید قوه‌قضائیه تنگ‌تر شده بود. نگاه‌ها به ابراهیم رئیسی دوخته شد و او درنهایت حکم گرفت.

این چنین بود که همه تحلیل‌های سیاسیون دیگر رنگی نداشت. ابراهیم رئیسی، رئیس قوه شده‌امانه در بهارستان و پاسور بلکه در قوه‌قضائیه.

از حالا به بعد برای رصدگران مسائل سیاسی نوع مواجهه سیاسیون با این انتصاب جذاب بود. برجسته‌ترین موضع‌گیری‌ها در باره ریاست رئیسی در دستگاه قضایی به موضع‌گیری اصلاح‌طلبان در این باره مربوط می‌شود. رقیب دیروز حالا از نظر اصلاح‌طلبان و طرفداران دولت تبدیل به «گزینه مطلوب» شده بود. نظر آنها در باره ابراهیم رئیسی به‌عنوان نامزد ریاست‌جمهوری در قیاس با ابراهیم رئیسی در قامت گزینه ریاست‌دستگاه قضایی کاملا متفاوت بود. اگر قبل از انتخابات سال ۹۶ از معادله اول هراس داشتند، حالا موقعیت طوری شده بود که از دومی استقبال می‌کنند؛ حتی برخی در این اردوگاه می‌گویند رئیسی کسی است که می‌تواند نقاط ضعف و خلاءهای قوه‌قضائیه را هم اصلاح کند. از پرپازخوردتر بین موضع‌گیری‌های اصلاح‌طلبان در این ارتباط، توثیت محمود صادقی نماینده تهران بود. او نوشته بود: «بسیاری از قضات دادگستری نسبت به تغییرات قریب‌الوقوع در مدیریت قوه‌قضائیه خوش‌بین هستند. با توجه به پیشینه گزینه احتمالی ریاست قوه، امید می‌رود سازمان بازرسی جایگاه بایسته خود را در مقابله با فساد باز یابد و دیگر هیچ بازرس وظیفه‌شناسی به اتهام افشای اسرار بازداشت نشود.» همچنین موضع‌گیری مثبت نعمت احمدی، حقوقدان اصلاح‌طلب در استقبال از ریاست حجت‌الاسلام رئیسی در قوه‌قضائیه نیز موضعی بود که بحث زیادی در باره آن درگرفت؛ به خصوص با توجه به اینکه صادقی و نعمتی هر دو در انتخابات سال ۹۶ در باره پیروزی ابراهیم رئیسی و رسیدن



**مصطفی صادقی**

دبیر تحریریه

مصطفی هاشمی طباطبائی

او به مقام ریاست‌جمهوری هشدار داده بودند. سیدمصطفی هاشمی طبا، فعال سیاسی اصلاح‌طلب که در انتخابات ۹۶ به‌عنوان نامزد انتخاباتی هم در جبهه رقیب ابراهیم رئیسی حاضر بود، گفت: «به نظر بنده حجت‌الاسلام‌والمسلمین رئیسی شایستگی ریاست بر قوه‌قضائیه را دارد.» او نیز معتقد است: «حجت‌الاسلام والمسلمین رئیسی سوابق بسیار زیادی در قوه‌قضائیه دارد و به‌اصطلاح با پیچ‌وخم‌های این دستگاه بسیار آشناست.» در جریان مقابل هم به‌طور طبیعی حمایت‌ها از ریاست رئیسی در قوه‌قضائیه شد. آیت‌الله مددوحی، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم یکی از چهره‌هایی بود که ردای ریاست دستگاه قضایی را برارنده رئیسی دانسته و از تجربه او در امور قضایی به‌عنوان یکی از فاکتورهای این مهم یاد کرد. پرویز سروری هم دیگر چهره‌ای بود که گفت: «امیدواری زیادی نسبت به رئیسی وجود دارد» و «رئیس جدید قوه‌قضائیه در اعتمادبخشی به سرمایه اجتماعی کشور مؤثر است.» در سطح نمایندگان مجلس هم استقبال‌هایی از این انتخاب صورت گرفت. روح‌الله‌حضرت‌پور، عضو کمیسیون قضایی مجلس در این رابطه گفت: «از انتخاب رئیسی به‌عنوان رئیس قوه‌قضائیه از سوی مقام معظم رهبری تشکر فراوان دارم چرا که این انتخاب بسیار بجا بوده و چون حجت‌الاسلام رئیسی از بدنه قوه‌قضائیه محسوب می‌شود، مورد تأیید بدنه این قوه قرار داشته و بارقه‌های امید را زنده کرده است.» همچنین جلیل رحیمی جهان‌آبادی، عضو هیات‌رئیسه این کمیسیون تأکید کرده که «من به‌عنوان عضو هیات‌رئیسه کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی اعلام می‌کنم که این آماجگی در این کمیسیون وجود دارد که به آقای رئیسی در قوه‌قضائیه هرگونه کمک و یاری اگر تمایل داشته باشند، بدهیم و با قدرت تمام در کنار او باشیم و در هر زمینه‌ای اعم از نظارت و اعتبارات، توان و کمکی داشته باشیم، قطعاً به وی یاری خواهیم رساند.» یحیی کمالی‌پور، نایب‌رئیس کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس نیز با اشاره به تحولات مورد نیاز در قوه‌قضائیه گفته است: «با توجه به اینکه قرار است حجت‌الاسلام رئیسی سکان قوه‌قضائیه را به دست بگیرد، به نظر می‌رسد در دوره وی، با توجه به اینکه او از بدنه دستگاه قضاست و آشنایی کافی با ساختار قوه‌قضائیه دارد، شاهد تحولات جدیدی در این قوه باشیم.» علاوه بر این محمود علیزاده طباطبایی، از وکلای شناخته‌شده نزدیک به اصلاح‌طلبان نیز با اشاره به اینکه «هیچ‌کسی حتی از دشمنان آقای رئیسی شائبه‌ای درباره مسائل مالی و اخلاقی وی مطرح نکردند و نمی‌کنند»، از انتخاب رئیسی به‌عنوان رئیس جدید دستگاه قضایی حمایت کرد. وی گفته ریاست رئیسی را «به فال نیک» می‌گیرد و برای او در این جایگاه سه خصوصیت عنوان کرده که «هیچ‌یک از رؤسای قوه از ابتدای انقلاب تاکنون نداشتند»: اول اینکه وی تحصیل‌کرده حقوق است. دوم اینکه به‌دلیل حضور ۴۰ ساله در دستگاه قضایی به مسائل این حوزه آشناست و سوم هم اینکه پاک‌دست است. همچنین عیسی امینی، رئیس قانون‌وکلای مرکز نیز معتقد است که «رئیس جدید دستگاه قضا می‌تواند بر توسعه قضایی تأثیر بالایی بگذارد.»

**مصطفی هاشمی طبا**

# مشکلات حل می‌شود

**رئیسی از جنس قوه‌قضائیه بود و نوعاً هم آدم تصمیم‌گیری در مسائل است و خیلی تردید ندارد**

<span></span>	<b>مصطفی هاشمی طب<span></span>ا، رقیب انتخاباتی سید ابراهیم رئیسی در سال ۹۶ بود؛ اما امروز نگاه مثبتی به انتصاب او بر ریاست قوه‌قضائیه دارد و معتقد است شناخت ابراهیم رئیسی از قوه قضائیه موجب اداره بهتر دستگاه قضا خواهد شد.</b>
<span></span>	<b>مصطفی هاشمی طب<span></span>ا، رقیب انتخاباتی سید ابراهیم رئیسی در سال ۹۶ بود؛ اما امروز نگاه مثبتی به انتصاب او بر ریاست قوه‌قضائیه دارد و معتقد است شناخت ابراهیم رئیسی از قوه قضائیه موجب اداره بهتر قضا خواهد شد.</b>

**به تحلیل صاحب‌نظران، با انتصاب حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید ابراهیم رئیسی بر قوه‌قضائیه، عصر جدید را در این حوزه شاهد خواهیم بود، نظر شما چیست؟**

تمام طول زندگی بعد از انقلاب ایشان در قوه‌قضائیه گذشته و به این حوزه آشنا هستند. به نظرم ایشان برای اینکه بتوانند در قوه‌قضائیه منشا اثر شوند، حسن‌نیت هم دارند ولی خیلی کار سختی است.قضات به‌نوعی طبق تعریف استقلال دارند و حجم پرونده‌هایی که در قوه‌قضائیه است، خیلی زیاد است و ما گاهی فکری می‌کنیم قضات کمی کم‌کارند و وقت نمی‌گذارند ولی حقیقتاً رسیدگی به پرونده‌ها خیلی وقت‌گیر است؛ البته شوراهای حل اختلاف شاید در این زمینه کمک کرده باشند ولی به‌نظرم حجم کار در قوه‌قضائیه زیاد است و عدم‌تصمیم‌گیری برخی قضات و مجموعه‌های قوه‌قضائیه طوری است که تحول در آن کار خیلی مشکلی است، ایشان هم که ابزار خاصی ندارد و همین مجریان قوه‌قضائیه ابزارش هستند؛ بنابراین من خودم خیلی انتظار ندارم که اتفاق خاصی در قوه‌قضائیه بیفتد.



مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

# چهره

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی

مصطفی هاشمی طباطبائی



## طبقه متوسط

جامعه‌شناسان معتقدند که طبقه متوسط موتور محرک هر جامعه‌ای است. حالا که بادو شورش اقتصادی پایه مواجه شده‌ایم بررسی نقش این طبقه در این وقایع بسیار مهم است



## طبقه حساس

طبقه متوسط چه نقشی در تحولات چند سال اخیر ایران داشته است؟  
سوالاتی بسیار مهم که پاسخ آن می تواند برای تحلیل گران مسائل سیاسی  
آورده های مهمی داشته باشد



رفتارشناسی این طبقه از  
سال ۹۲ به این سو نشان  
می دهد که آنها یک کارویژه  
مهم داشته اند؛ تزریق  
فرهنگ طبقه متوسط به  
دو طبقه دیگر.

مردم به این معنی بود که با درآمدی ثابت فشاری ۵۰ درصدی بیشتر از حد توان را باید تحمل کرد، مضافاً که بسیاری از افراد از طریق مسافركشی به امرار معاش می پردازند یا برخی از کارمندان پس از تعطیلی اداره به مسافركشی می پردازند، در نتیجه این فرآیند یک حس ترس از آینده در طبقه فرودست ایجاد کرد. البته بعد از حوادث دی ماه با تدبیر مجلس افزایش قیمت حامل های انرژی متوقف شد.

### قطع یارانه ۳۰ میلیون نفر

در لایحه بودجه ۹۷ تقدیمی دولت به مجلس پیش بینی شده بود که ۳۰ میلیون نفر از یارانه بگیران از فرآیند دریافت یارانه حذف می شوند، این در حالی است که ۹۰ درصد مردم برای دریافت یارانه در دولت یازدهم ثبت نام کردند و اصل پرداخت یارانه ها در دولت قبل به منظور مدیریت مصرف و نه پرداخت یارانه به طبقات ضعیف بود و لحاظ کردن این پیشنهاد در بودجه ۹۷ سبب نارضایتی بخشی از مردم شد.

### افزایش عوارض خروج از کشور

افزایش چندبرابری و نجومی عوارض خروج از کشور به معیشت افراد بسیاری آسیب می زد. در سال های رکود و بیکاری یکی از اشتغالات کاذبی که در جامعه ایجاد شده تجارت چمدانی و فروش خانگی لباس و سایر محصولات از استانبول و دیبی بوده است. افراد زیادی که غالباً جوان هم هستند از طریق سفر به این دو شهر و با خرید و فروش محصولات هزینه های زندگی خود را تامین می کردند و به این ترتیب امرار معاش می کردند اما با وضع عوارض خروج از کشور این تصور در ذهن ها پدید آمد که به تعداد افراد بیکار هم اضافه شده است. در نهایت به نظر می رسد که طبقه متوسط اگرچه به صورت زیرزمینی اما در واقع به صورت کالبدی در تحریک دو طبقه دیگر موثر بوده است.

### بحران آب

بهرتر است قبل از هر چیز به نخستین چرخه های این نازاری ها اشاره کرد. نگاهی به آرشو آخر نشان می دهد یک مساله کلیدی در شکل گیری اعتراضات به کمبود آب در شهرهای درگیر کم آبی بوده است؛ مثل کشاورزانی که به نحوه تقسیم آب در برخی شهرها اعتراض داشتند. این اعتراضات خرد در ادامه با برخی خبرهای اقتصادی گره خورد. این اما همه ماجرا نبود. در زاویه دیگری از بررسی شورش های اقتصادی باید به پیدا کردن نقش طبقه متوسط باید به این مساله توجه کرد که این طبقه چه نسبتی با دو طبقه دیگر و البته دولت مستقر ایجاد کرده است؟

رفتارشناسی این طبقه از سال ۹۲ به این سو نشان می دهد که آنها یک کارویژه مهم داشته اند؛ تزریق فرهنگ طبقه متوسط به دو دو طبقه دیگر. به یک معنا آنچه رخ داده این است که همصدا کردن کلیت جامعه با خود در بخش های متعدد بالاخص در فرهنگ و جامعه اقدام مهم این طبقه بوده است. نکته طلایی اما بالابردن سطح توقع جامعه از دولت و حاکمیت بوده است؛ اقدامی که در نهایت موجب انباشت مطالبات شد. نگاهی به صورت نمایی متوهمانه از برجام و فواید آن برای جامعه که توسط طبقه متوسط انجام شد، نقش مهمی در بالا بردن سطح انتظارات از دولت حسن روحانی داشت. خود دولت هم که بیشتر به خواست های طبقه متوسط تمایل داشت، در بروز این مساله نقش مهمی داشت. اما وقتی بودجه ۹۷ رونمایی شد طبقه متوسط به پایین با شوک مواجه شد. این بودجه حداقل در چند بخش فشار زیادی را متوجه طبقه متوسط رو به پایین کرد.

### احتمال افزایش ۵۰ درصدی

این میزان افزایش قیمت در ذهن عامه مردم محدود به قیمت بنزین نبود و شائبه ایجاد تورم ۵۰ درصدی در کلیه هزینه ها را ایجاد کرد. این برای

آیا طبقه متوسط محافظه کار شده است؟ این سوال را کسانی مطرح می کنند که نشانه هایی را به میان آورده و می گویند که این طبقه خنثی شده و در یک بی عملی خاص قرار گرفته است. فکت های نمایان آنها رخدادهایی مانند شورش های اقتصاد پایه دی ماه سال گذشته و اردیبهشت امسال است. تحلیلگرانی که این گزاره را پررنگ می کنند باورشان این است که ناآرامی دی ماه ۹۶ توسط حاشیه نشین ها پدید آمده و این طبقه فرودست برای اعتراض به وضع موجود راهی خیابان ها شده اند. می گویند طبقه فرودست نقشی در این ناآرامی نداشته و خود را از این ماجرا رو نگه داشته است. در واقع ای دیگر به ناآرامی بهار امسال اشاره می کنند و باورشان این است که در این خرد اعتراض هم باز طبقه متوسط نقشی نداشته است. آنها عوامل حاضر در این رخ نمایی خیابانی را طبقه خرده بورژوا می دانند. کسانی که در پی تلاطم بازار ارز کارشان کساد شده و در خطر ورشکستگی قرار گرفته بودند. این دو رخداد و البته برخی پدیده های دیگر مانند بی توجهی به خواست های دولت مستقر و عدم دفاع از او در مخاطرات متعدد موجب شده که صفت بی عملی و محافظه کار شدن از سوی برخی تحلیلگران به طبقه متوسط الصاق شود. اما آیا واقعا چنین است؟ برای رسیدن به تصویری درست در این زمینه باید ابتدا به ماهیت این دو ناآرامی اقتصاد پایه پرداخت و این موضوع را مورد توجه قرار داد که آیا واقعا طبقه متوسط در پیدایش آنها هیچ نقشی نداشته است؟ و البته این ماجرا را بررسی کرد که ناآرامی سال ۸۸ چه تفاوتی با ناآرامی ها در سال ۹۶ و ۹۷ داشته است. نگاهی به این دو واقعه نشان می دهد که شورش ۸۸ شورش طبقات متوسط شهری با رهبری علنی الیگارشین نوین در محیط جغرافیایی تهران بود، در حالی که در سال ۹۶ طبقات پایین تر و در جغرافیای بزرگ تر و با محوریت شهرستان ها بود که به میدان آمدند.

به نظر می رسد که  
طبقه متوسط اگرچه به  
صورت زیرزمینی اما در  
واقع به صورت کالبدی  
در تحریک دو طبقه  
دیگر موثر بوده است



# طبقه متوسط از سیاست هجرت کرده است

در مورد براندازها طبقه متوسط بیش از آنکه تن بدهد و اعتراض کند، آنها را به استهزای می‌گیرد

سیاسی و اجتماعی. طبقه متوسط با بیشترین انرژی‌اش به میدان آمد و شروع کرد به ارائه تصویر تمام‌عیار از جامعه مطلوب به جامعه آرمانی، ولی قرار نبود طبقات متوسط انقلابی شود. خودش دچار یک فرسایشی شد در انقلابی بودنش. نکته این است که رقابش در انقلابی بودنش به رادیکال کردنش موثر بودند. فاصله گرفتن از ساحت انقلابی بودن طبقات متوسط چند فرض را مطرح کرد. برخی اصولگراها این‌گونه تفسیر کردند: فروپاشی طبقه متوسط، مشخصاً هم برگرده روشنفکری قرار گرفتند و گفتند بحران در روشنفکری و پایان روشنفکری در ایران. سمینارهای مفصلی گذاشتند در ۱۵-۱۰ سال گذشته با وقت بسیار زیاد و کتاب‌های بسیار زیاد. مدام هم اشاره می‌کردند به عقب‌نشینی و چرخش موضع فکری یا کاری آدمی مثل سرروش یا ملک‌یان یا امثالهم. بعد در کنار این بخش از اصولگراها در درون طبقه متوسط هم در باب این که چطور می‌شود برای ساختن جامعه امروز مشارکت کند و چه تأثیری در جامعه فردا وجود دارد، یک مجموعه ترازها شکل گرفت. این که باید بیابیم و در جهت مثلاً ساختن یک چیزی به نام دموکراسی اجتماعی خودمان را شریک در ناسمانی‌ها کنیم یا نکنیم. یک گروهشان گفتند ما باید برویم سراغ پاک کردن خودمان و کنش توأم با اخلاق پاک و رفتار پاک و نگاه پاک، یک جمع دیگری گفتند نه، باید در حوزه سیاست و قدرت مشارکت کرد. هر چند آلوده باشد. اینجا در درونش انشقاقی ایجاد شد و در نهایت من فکر می‌کنم طبقه متوسط به یک تصمیم‌گیری رسید و آن هم این است که با همه‌یورش‌ها و حمله‌ها با یک دریافت واقع‌بینانه‌تری کنش خودش را سامان داده است البته واقع‌بینانه‌تر به خاطر تجربه زیستی خودش در تحولات سیاسی و تحولات اجتماعی. توانایی‌ها، قدرت‌ها و ضعف‌هایی دارد و بعد هم تنوعی زیاد دارد. نهایتاً به نظر من طبقه متوسط به ساحت واقع‌گرایانه‌ای رسیده و دغدغه‌اش دغدغه‌ای تحت عنوان دموکراسی اجتماعی است نه دموکراسی سیاسی. به نظر می‌رسد این فاصله گرفتن از دموکراسی سیاسی و رسیدن به دموکراسی اجتماعی اقدام مهمی است که بخش روشنفکری طبقه متوسط متوجه شده است.

مادر این یک سال اخیر دو جنبش اعتراضی داشتیم که البته هر دو هم اقتصاد پایه بوده است. رفتارشناسی طبقاتی در این دو واقعه به ما می‌گوید طبقه متوسط چندان خودش را درگیر این دور خداداد نکرد، لاجرم یک تضاد به وجود آمده میان تیپ‌شناسی و رفتارشناسی این طبقه. ماهیت وجود این طبقه پرسشگری است و حتی عملکردی است اینجا اما غیبت می‌کند و با این دو طبقه درگیر یعنی فرودست در دی‌ماه و خردبوزرژا در بهار امسال متحد نمی‌شود. این پدیده چگونه قابل توضیح است؟

به نظر من جایی که طبقه متوسط در ایران قرار گرفته خیلی مهم است. دو سوگیری دارد: یکی از آنها عدالت‌خواهی در طبقه پایین جامعه است، یعنی دموکراسی خواهی به تعبیر خودش است. متأسفانه طبقه متوسط تصویری در مورد بوزرژاوی ایرانی ندارد، برخلاف طبقات متوسط در دنیا که تصویری از بوزرژاوی دارد. از قدیم طبقه متوسط درکی در مورد بالای جامعه نداشته و تأثیری



استاد برجسته جامعه‌شناسی سیاسی بر این باور است که طبقه متوسط از سیاست به زندگی کوچ کرده است. اگر هم به سیاست می‌آید برای تضمین جامعه است. دکتر آزاد ارمکی می‌گوید طبقه متوسط برای یافتن فرصت زندگی تمایل به ماندن در سیاست ندارد

آقای دکتر، اگر بخواهیم گفت‌وگو در باره طبقه متوسط و وضعیت آموزش را آغاز کنیم، با تیپ‌شناسی این طبقه می‌توانیم بگوییم آنها همیشه کنشگران اصلی جامعه بوده‌اند. البته در این بحثی که خواهیم داشت از طبقه متوسط، آن را به لحاظ جایگاه و منزلت بحث می‌کنیم. اساس گفت‌وگو در باره طبقه متوسط شهری و جدید است. صورت مساله ما هم این است که نشانه‌شناسی شرایط مستقر این گزاره را پیش روی ما می‌گذارد که این طبقه مفروض ما، محافظه کار شده است این را هم می‌توان از عمل‌هایش دید و هم از بی‌عملی‌هایش. اگر موافقید، گفت‌وگو را آغاز کنیم تا به جواب این سوال برسیم.

من فکر می‌کنم واقع‌بین شده تا محافظه کار. اجازه بدهید سیر ماجرا را بررسی کنیم. طبقه متوسط در ایران یک دوره‌ای انقلابی شد و بعد این انقلابی بودن موجب شد مورد سوالات فراگیر هم از طرف عناصر خودش و هم از طرف طبقات دیگر قرار بگیرد، چون طبقه متوسط یک منتقد دارد و یک رقیب. رقیبش حاکمیت نظام سیاسی است با مرکزیت حوزه راست‌گرایی. منتقدش هم لایه‌های پایینی طبقه متوسط است. شما در یک شرایط امید سمی و سوسی انقلابی پیدا کردید. این انقلابی بودن در دوره‌ای شاید موانعی داشت مقابل ظهور جامعه مدنی. انقلابی بودنش از این منظر بود که چون طبقه متوسط احساس کرد انقلاب از دستش گرفته می‌شود، یعنی انقلاب از او فاصله می‌گرفت، برای این که دوباره انقلاب را به دست بگیرد، شعارهای خیلی رادیکال‌تر از آنچه تصور می‌شد، داد و بعد خودش دوباره شد کانون جریان‌های



**مصطفی صادقی: دکتر تقی آزادارمکی استاد برجسته جامعه‌شناسی حرف‌های مهمی در باره طبقه متوسط دارد. او باورش این است که طبقه متوسط به ساخت واقع‌گرایانه‌ای رسیده است و دغدغه‌اش دموکراسی اجتماعی است نه دموکراسی سیاسی. این یعنی اینکه دکتر آزادارمکی تأکید می‌کند بر هجرت طبقه متوسط از سیاست به جامعه. به این معنا که آنها اولویت‌های مربوط به زندگی را بر آنچه که تا دیروز در سیاست مدنظر داشت ترجیح می‌دهد. او البته اصرار دارد که طبقه متوسط به هیچ وجه محافظه‌کار نشده است. گفت‌وگوی دو ساعته من با این استاد برجسته در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران انجام شد.**

## خودآگاهی که در وقایع دی ماه نمود پیدا کرد از طریق طبقه متوسط به او تزیق شده بود؟ یعنی می‌خواهم بگویم می‌شود این‌جا ردپای طبقه متوسط را دید؟

بله، من حرف شما را کاملاً قبول دارم. طبقه وسط کار خودش را کرده است. تصویری که الان طبقه متوسط در مورد طبقه پایین جامعه دارد، می‌گوید نابرابری و افزایش؟ نظام سیاسی می‌گوید، راست‌ها هم می‌گویند و این را محکوم‌سازی می‌کنند. در اینجا به عنوان طبقه متوسط به او آگاهی می‌دهی که وضعیت بدتر شده است، ولی به او نمی‌گویی که تو باید کنش انقلابی انجام دهی، بلکه تو باید از طریق افزایش انتظارات کنش انجام دهی. در پژوهش‌هایی که من در ایران انجام دادم بحث این بود که بالاخره نظام طبقاتی در ایران چگونه است به این نتیجه رسیدیم که جامعه ایران خیلی جامعه طبقاتی است و اساساً ۸۰-۷۰ درصد مردم ایران با ارزش‌های طبقه متوسط زیست می‌کنند. این یک پیروزی برای طبقه متوسط است، پس چرا باید در خیابان سخنرانی کند و به کنش دعوت‌شان کند؟ آنها ارزش‌هایشان را می‌گیرند. ارزش‌های دموکراسی چه چیزهایی است؟ خانمی طبقه پایین جامعه است، شغلی ندارد، می‌بایستی به لحاظ فرزندآوری پنج تا بچه داشته باشد؛ طبقه پایینی است. به خاطر این که بحث کنترل جمعیت مساله‌اش نبوده، در زندگی‌اش باید چهار تا پنج تا بچه داشته باشد. اتفاقاً آنجا هم کسانی هستند که با بچه نمی‌خواهند یا اگر بخواهند و اگر زور برزنند، دو تا بچه لازم دارند. طبقه متوسط است که بچه کم می‌خواهد تا بتواند از ظرفیت‌ها استفاده کرده و بچه خوب تربیت کند، چون دغدغه طبقه متوسط این است که فرزند تحصیلکرده اجتماعی تولید کند. اما حالا شرایط این روزها را ببینید، مردم طبقه پایین بیشتر بچه‌شان را می‌برند کلاس زبان و موسیقی و به جان جامعه افتاده‌اند. اکنون دیگر طبقه متوسط نیست، بلکه طبقات پایین جامعه بیشتر این کارها را انجام می‌دهند. می‌بینید مملمانی که در دست کرده، چیزی است که طبقه متوسط دارد، یعنی آمال و آرزوهای طبقه پایین جامعه، آمال و آرزوهای طبقه متوسط شده است. همین برای تحول‌خواهی کافی است، دیگر لازم نیست به او بگویی پکیج اعتراضی علیه حاکمیت در خیابان‌ها مارش کنند، بریزند و بسوزانند و فلان کنند. اتفاقاً دولت مشکلی این است که من دارم از صبح تا شب اصلاحات و تغییرات ایجاد می‌کنم و پول توزیع می‌کنم، ولی مردم اصلاح‌رازی نیستند. بحث کاهش اعتماد اجتماعی همین است. تلویزیون خواستید، همه جا هست، جاده خواستید، آورد، آموزش خواستید، دارم می‌دهم، هر کاری خواستید، کردم. این طور نیست که بگویم آدم‌های طبقه فرودست نمی‌دانند وضع‌شان بهتر شده، بلکه می‌گویند آن انتظارات و آرزوها را چه کار کنیم؟ حالا این آرزوها را چه کسی اشاعه داده و وارد کرده؟ طبقه متوسط. می‌خواهم بگویم اساساً دولت گرفتار طبقه متوسط است و نمی‌تواند به‌جز این آرمان‌های طبقه متوسط، کاری انجام دهد. دولت نمی‌تواند از بورژوازی دفاع کند، از نظام طبقاتی که بورژوا در آن وجود دارد، کسانی که ثروت دارند. هر کسی ماشین خوب داشت، در خیابان هو کردیم، هر کس خانه خوب داشت، جلوی خانه‌اش را سیاه

که از قدیم در ایران وجود داشته، خیلی وقت است در جمهوری اسلامی بوده‌اند. این بخش بدش نمی‌آید که خونریزی هم اتفاق بیفتد؛ بریزد، بسوزاند و بکشد، ولی طبقه متوسط همچنان دغدغه‌اش رفم بدون خونریزی است آن هم بر اساس یک سامان. حرفی که وجود دارد این است که اگر ما بمانیم و جامعه بماند، این ظرفیت‌های بزرگ در گذر زمان اثر خواهد گذاشت و جابه‌جایی موقعیت‌ها اتفاق خواهد افتاد. شما در جامعه نمی‌بینید کسی راه بیفتد و بگوید مرجع تولید کن در مقابل مرجعیت.

## دقیقاً همین است، جالب است که در سمت دیگر این ماجرا یعنی در مقابل ضدیت با براندازها نوعی نقادی نسبت به حاکمیت را هم از سر گرفته است.

البته این را هم بگویم که در مورد براندازها طبقه متوسط بیش از آنکه تن بدهد و اعتراض کند، آنها را به استهزا می‌گیرد. فرموله کردن توأم با مسخره کردن را می‌گیرد تا اینکه در مقابلش بنشیند و گفت‌وگو کند. استهزا به این معناست که می‌گوید از کجا آمدی، که هستی، اصلاً چه می‌گویی و چه تناسبی با جامعه داری؟ به نظرم این خودش موجب شده که اتفاقاً جریان برانداز نتواند به یک فرمول معینی در باب تحولات در جامعه ایرانی برسد. اما در مورد حاکمیت؛ طبقه متوسط خودش بخش مهمی از حاکمیت بوده، بازی حاکمیتی می‌کرده؛ آن‌جا که انقلابی بوده و این‌جا که می‌آید دموکراسی سیاسی و نه دموکراسی اجتماعی را می‌می‌گیرد، خودش بخشی از حاکمیت است. بعد فی الواقع اینجا نظام حاکمیت و طبقه حاکمیت را نقد از درون می‌کند؛ نقد از درون تا نقدی که آن را یک کاسه می‌کند. در یک کاسه کردن مجبور است که هم آن را انقلابی کند و هم خودش انقلابی شود. یک کاسه نمی‌کند، مثل مفهومی که گفتم طبقه متوسط در مورد طبقه حاکم داشته، در واقع تقلیل داده به آن حاکمان. این مفهوم برای توزیع حاکمیت در ایران جواب نداده است. آن وقت این که از تکنکر نظام سیاسی و حاکمیت حرف می‌زند، یعنی شکاف‌های متعددی دارد. همین حرفی که عباس عبیدی در باب شکاف‌های اجتماعی با شکاف‌های سیاسی دارد. خود جلالی‌پور و دیگرانی از اصلاح‌طلبان هم در این مورد بحث می‌کنند. این خودش هم شکاف خورده است و مجموعه‌ای از شکاف‌ها در آن وجود دارد. متحد نیست به‌خواهی صف‌آرایی کنی و در مقابلش اقدام کنی. با بخشی از آن می‌شود بازی کرد، بخشی را گول زد، بخشی را مشارکت و با بخشی هم مقابله کرد. به همین دلیل است که حاکمیت با طبقه متوسط مساله پیدا کرده و نمی‌داند با طبقه متوسط چه کار کند. با کجای طبقه متوسط ارتباط برقرار کند، کجای حاکمیت با کجای طبقه متوسط رابطه برقرار کند. بنابراین تعریفی که دارد، تعریف مبتنی بر مجموعه‌ای از شکاف‌ها است. بعد می‌گوید این درگیر تراجم‌های درونی خودش است، لازم نیست سرمایه‌ای برای مقابله با او مصرف کنند، او خودش، خودش را دچار ناتوانی می‌کند.

## معمولاً طبقه فرودست وقتی به سمت اعتراض و شورش می‌رود که دچار خودآگاهی می‌شود. می‌دانیم معمولاً طبقه فرودست این آگاهی را اکتسابی ندارد. حالا آیا می‌توانیم بگویم این

هم نداشته است. شما اگر مثلاً به جریان روشنفکری در ایران نگاه کنید، با مفروض اینکه بورژوازی در ایران در حال فروپاشی است و ما با فقدان بورژوازی روبه‌رو هستیم، ما سرمایه‌گذار ملی نداریم و بعد حاکمان را جای طبقه حاکم گرفته، حاکمان سیاسی را به عنوان طبقه حاکم گرفته که البته من تقدار هم به طبقه متوسط، به این که در این زمینه تلاشی نمی‌کند و سعی نمی‌کند یک تصویر واقع‌بینانه‌ای از بورژوازی اگر وجود دارد، اگر وجود ندارد از حاکمیت، یعنی طبقه بالای جامعه بسازد. تقریباً نسبت به بالا بی‌اعتنا شده، ولی نسبت به خودش خیلی اعتنا دارد. توجیهی که برای خودش طراحی کرده، دموکراسی اجتماعی است. به مدنی بودن جامعه کار دارد. بعد به حرفه‌های اجتماعی، مدنی، تنوع گروه‌ها و خودش هم یک ساخت تکنکر دارد، ولی در مورد طبقه پایین جامعه، رویکردش عدالت‌گرایانه است. عدالت‌طلبانه است. خود همین دوسویه بودن موجب شده که طبقه متوسط به سرعت وارد مناقشات اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی نشود. برای مشارکت وارد عرصه‌های اجتماعی و سیاسی شدن خیلی وقت می‌گیرد، تنورش خیلی دیر داغ می‌شود. دوم اینکه یک فرض خیلی مهمی در طبقه متوسط پدید آمده و آن هم این است که راه رسیدن به دموکراسی، گذر از آشوب‌های اجتماعی است. بسامان کردن جامعه، راه دستیابی به عدالت اجتماعی است. این چیزی که الان وجود دارد که شما می‌گویید اسمش محافظه‌کاری است نه این طور نیست، این طبقه واقع‌بین شده، شما می‌گویید چرا صبح تا شب کنش انجام نمی‌دهد، چرا توجه نمی‌کند، اگر جایی و در شهری خبری شد، چرا وصل نمی‌شود، چرا بیانیه نمی‌دهد، چرا پیوند نمی‌خورد با طبقه پایین جامعه؟ چون تجربه تاریخی در طبقه متوسط بیشتر از دو طبقه دیگر در جامعه است. با تمام جانش عجین شده، به این معنا که دچار زخم شده است. بعد همه خراش‌هایش به تن ما وارد شده است. در این دوره حاضر نیست جامعه را فرو بریزد، نمی‌خواهد برای عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی طبقه پایین جامعه فرو بریزد. عدالت را از طریق سامان در طبقه پایین جامعه پی می‌گیرد، در دموکراسی اجتماعی هم همین است. همین است که دولت می‌گوید ای دانشگاهی‌ها به من کمک کنید، بعد دانشگاهیان می‌گویند تو بگو منظور چیست؟ منظور تبعیت است یا منظور است این است که سکوت کنیم؟ تمام تمناهای که حوزه قدرت، به معنای کلی‌اش اگر در مورد مثلاً دانشگاه می‌کند که تا حدودی هم بی‌جواب می‌ماند، از این منظر می‌گوید. می‌گوید یا کنش کنید، یا سکوت کنید. طبقه متوسط اتفاقاً سکوت نکرده، بلکه ساخت‌های جدیدی برای کنش اجتماعی خودش طراحی کرده که از تجربه تاریخی است، تجربه تاریخی که آمده و به تمام عیار آمده و رادیکال و انقلابی شده و اتفاقاً اوضاع را بد و نابسامان کرده است. طبقه متوسط در ایران ضد انقلاب است، نه این که ضد تغییر اجتماعی است، ضد حرکت‌های رادیکال است. قصه‌اش رفم است و رفمی است که منطقی سامان است. اتهامی که الان مثلاً به اصلاح‌طلبی در ایران گفته شده که مخالفان‌شان می‌گویند، این است که اینها فرضاً دنبال انقلاب مخملی هستند. انقلاب مخملی به معنای این که در آن یک رادیکالیسم هم وجود دارد، یعنی تغییر رژیم است. گروه برانداز

کردیم. حالا اما شرایط عوض شده است. الان یک برج می‌سازند ۵۰۰ نفر در آن زندگی می‌کنند، نمی‌گویند این برج برای چه کسانی است. راه را گم کردیم، به خاطر اینکه نمی‌دانستیم چه کار می‌کنیم. در این سیستم آدم‌های متمول گم شدند. وقتی این طوری شده، طبقه حاکم نمی‌تواند از مان‌های بورژوازی را دنبال کند. این جا شما نمی‌توانی بگویی باید کارخانه‌ها را تعطیل کنی، پولدارها بمانند گم شدند، تولید ثروت عوضی صورت می‌گیرد. طبقه پایین چطور؟ گریه، فقر، این راهم که نمی‌خواستی، چون پروژه‌ات پروژه توسعه است. همین است که تلویزیون شما صبح تا شب ارزش‌های طبقه متوسط را اشاعه می‌دهد، دانشگاه بازی طبقه متوسط را می‌کند، رسانه هم همین کار را می‌کند.

### الان طبقه متوسط مامتنشر است یا متمرکز است؟ منتشر است.

### این طبقه متوسط دچار یک گنج گشتگی شده است؟

نه، گنج گشتگی نیست. ما به خاطر اینکه منتظر کنش انقلابی هستیم، می‌گوییم چون انجام نمی‌دهد، گنج است. برخی منتظر اعتراض هستند. می‌پرسند در این جامعه‌ای که این همه فقر و گرفتاری وجود دارد، چرا مردم اعتراض نمی‌کنند؟ من درس می‌دهم و اساسا موضوع درس این است. باید اقدام کنند، چرا نمی‌کنند؟ بعد می‌گوییم گنج است، نه گنج نیست. اتفاقا واقع‌گرا است و واقع‌گرایان به این معنا است که نمی‌خواهد تجربه انقلابی‌گری در ایران اشاعه پیدا کند، به همین دلیل هیچ تناسبی با براندازی‌ای پیدا نمی‌کند.

### پس اجازه بدهید به این نتیجه برسیم که طبقه متوسط وضع موجود را به نوعی انتخابی خودش می‌داند و از این وضع مستقر به نوعی دفاع می‌کند.

بله، شما درست می‌گویید ولی من یک نکته تکمیلی دارم، طبقه متوسط از وضعیت موجود خودش دفاع مشروع می‌کند، نه دفاع مطلق. اگر مطلق کند که این ناپسمانی را پذیرفته. تأیید مشروع می‌کند که بتواند خودش تعیین کننده باشد. به خاطر اینکه ارزش‌های طبقه فرودست مبهوت ارزش‌های طبقه متوسط است، خودش باز بگر است. ولی این اتفاقی که الان در جامعه ایرانی افتاده و آن کسانی که دارند وضعیت را تعریف می‌کنند، فی الواقع به بی‌اثری طبقه متوسط بیشتر کمک می‌کنند و سعی می‌کنند که این را از اثر بیرون بیندازند. این که من تاکنون مخالف این بحث‌ها بودم این است که به نظر می‌آید حتما درست است که ضعیف نشده، بلکه تغییر موقعیت داده، واقع‌گرایانه است، غیر ادیکال است، ولی مصالح است و بازی را انجام می‌دهد؛ ول نکرده است.

### آقای دکتر، اجازه بدهید از زاویه دیگر هم این را ببینیم. برخی اعلام خطر می‌کنند که این وضعیت

یک پوپولیست را صاحب موقعیت خواهد کرد. می‌دانید چرا این را می‌گوییم؟ بحث بر سر این است که برخلاف نظر شما برخی می‌گویند طبقه متوسط بازی را دنبال نمی‌کند، بی‌خیال شده، بی‌اثر شده، برای همین پاپس می‌کشد و کنار می‌رود. خروجی مفهومی این پاپس کشیدن این می‌شود که طبقه فرودستی که از توسعه به خاطر این اتفاقات اقتصادی ترسیده، دچار یک غم غربتی می‌شود، درگیر یک بازگشت به عقب می‌شود و دوباره یک توزیع گرا و عوام‌گرا وسط می‌آید. در واقع یک رابین هود که جنگ طبقاتی را به راه می‌اندازد. این جنگ بین طبقه فرودست و طبقه بورژوا خیلی مخاطره‌آمیز است. ممکن است آن پوپولیست را به قدرت برساند اما به اینجا ختم نمی‌شود. شما طبقه فرودست را تحریر کرده‌ای و به او خودآگاهی از آن مدل خطرناک را داده‌ای، معلوم نیست که این فرمان تا آخر دست خودت باقی بماند. حرف‌های این روزهای احمدی‌نژاد را ببینید، کسانی که پای صحبت‌های او می‌نشینند و هورا می‌کشند متعلق به کدام طبقه‌اند آقای دکتر؟

بله، این در حوزه سیاسی ممکن است، ولی من فکر می‌کنم باید ببینیم انتظار ما از طبقه متوسط باز بگری در کجاست. در حوزه سیاسی است یا در حوزه اجتماعی است. بگذارید من نکته مهمتری به شما بگویم، به نظر من این طبقه متوسط مهاجرت کرده، از سیاست به جامعه هجرت کرده. طبقه متوسط در حوزه سیاست به جز پوپولیست شدن چاره‌ای نداشت. فرقی نمی‌کند، چه پوپولیست راست و چه چپ، همین کار را می‌کند، کماکان که ما دیدیم، همین کار را کردند. آقای خانمی که آمد و آمدنش جنبه پوپولیستی هم پیدا کرد، بعدش دیگر خیلی نتوانست پروژه دموکراسی را محقق کند، به خاطر اینکه پوپولیست بودن رقیبش تمام عیار او را زد و تا امروز هم دارد می‌زند. این به نظر من خیلی اتفاق خوبی است که افتاده اینکه معلوم شده راه دموکراسی، پوپولیست شدن نیست، حتی اگر پوپولیست‌ها برنده باشند، اشکال ندارد. پوپولیست در واقع رقیب خودش را مقابل خودش می‌نشانند. پوپولیست، پوپولیست تولید کرده و او را نوبد می‌کند. احمدی‌نژاد را دیدید که رقیب خودش شد، در واقع همین جریان پوپولیستی او را پور کرد. دوباره هم می‌تواند یک شرایط پوپولیستی شکل بگیرد، ولی در عرصه سیاسی و نه در عرصه اجتماعی. به نظر من دغدغه طبقه متوسط، جامعه-فرهنگ شده است. آقای خانمی که آقای خانمی می‌کند، هوشمندانه است. آقای خانمی در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی بیشتر حضور داشته و

انتخابش هم بوده و رفته، وگرنه اگر به او اجازه دهند، احتمالا در نشست‌های سیاسی کمتر می‌آید ولی دیدار علما و دانشمندان و نخبگان بیشتر می‌رود؛ به دانشگاهیان و حوزه روشنفکری بیشتر دقت می‌کند. بقیه آدم‌ها هم دغدغه‌هایشان دغدغه‌های این تئیی شده است. طبقه متوسط برای چه چیزی باید در سیاست هزینه کند، برای اینکه یک پوپولیست را بالا بیاورد؟ یعنی شما دوباره اگر فردا بخواهید بروید، باید یک چهره پوپولیستی در حوزه سیاست تولید کنید تا بازی سیاسی را برید. بعد پوپولیست، پوپولیست تولید می‌کند و بازی‌های پوپولیستی؛ دموکراسی هم نمی‌تواند شکل بگیرد، امکانش نیست. راهش این است که فریبی حوزه فرهنگ و اجتماعی ایجاد شود، وقتی شد، پوپولیست هم باشد، کاری نمی‌تواند بکند. در ایران اتفاقی افتاده این است جابه‌جایی طبقه متوسط از سیاست به حوزه اجتماع و فرهنگ است که اتفاق می‌مونی هم است، دیر کشگری می‌کند، ولی ماندگار کشگری خواهد کرد.

### در این هجرتی که می‌فرمایید از سیاست به جامعه برقرار شده، باعث شده که این طبقه متوسط بی‌توجه به رئیس قدرت مستقر یعنی آقای روحانی باشد؟

نه، بی‌توجه نیست، توافق مشروع دارد. با آقای خانمی هم توافق مشروع داشت، با روحانی هم توافق مشروع دارد.

### یعنی الان ما نمی‌توانیم بگوییم در مرحله گذار از آقای روحانی هستیم؟

نه؛ همچنان همان وضعیت توافق مشروع است.

### یعنی عبور نکرده است؟

خیر. نقد می‌کند ولی از روحانی عبور نکرده، چون یک بار تزی عبور را مطرح کرد و بعد مورد مواخذه خودش قرار گرفت. الان مدام لحظه به لحظه با او توافق می‌کند و مشروع هم توافق می‌کند. می‌گوید اگر نکنی، معلوم نیست که بعد حمایت کنیم. دوم اینکه در بحث انتخابات آقای روحانی نگاه کنید، طبقه متوسط چگونه عمل کرده؟ نیامد نیامد تا آخر و بعد به یک شرطی رسید. شرط اولش این بود که رقیب نیاید، فقط آقای رئیس نیاید؛ فقط همین بود. فردا هم که روحانی پیروز شد او را ول کرد. الان نگاه کنید آقای روحانی ۱۵ نفر آدم تنها مانده و هیچ کس دورش نیست.

### پس فعلا نسبتی که با او در سال ۹۶ برقرار کرد ماندگار است؟

تا حدودی. امروز هم اگر رقیب باشد، دوباره جامعه را فعال می‌کند. جامعه می‌آید به خاطر اینکه رادیکال نیاید. چون فکر می‌کند اگر رادیکال شویم، سقوط در پیش است. تجربه همین را به او می‌گوید. از شما می‌پرسم اگر یک رادیکال رئیس این دولت بود و ترامپ رادیکال بود، جنگ می‌شد یا نه نبود؟

### حالا بیایید از بالا به پایین به ماجرا نگاه کنیم، یعنی



وقتی روحانی پیروز شد  
طبقه متوسط او را ول کرد.  
الان نگاه کنید روحانی  
با ۱۵ نفر آدم تنها مانده و  
هیچ کس دورش نیست



## حال آنکه ممکن است دغدغه اصلاح طلبان صرفا سیاست باشد.

بله؛ دقیقا و قرار هم نیست دغدغه طبقه متوسط سیاست باشد، ولی در نقطه‌هایی و در شرایطی کنش سیاسی انجام می‌شود.

### برای اینکه جامعه را پیش ببرد.

بله، برای اینکه جامعه را پیش ببرد و در عین حال هم قرار است ما دچار رادیکالیسم نشویم؛ همه دغدغه طبقه متوسط عبور از رادیکالیسم است. چون تجربه دارد و می‌داند بازیگری در حوزه رادیکالیسم چه آشوبی برای این کشور فراهم کرده و چه زخم‌هایی خودش خورده و چه زخم‌هایی به نام او برای جامعه زدند.

### به همین دلیل می‌توانیم بگوییم آرمان‌هایش فعلا همین قدر حداقلی می‌ماند؟

نه، من این حرف را قبول ندارم. این چیزی که حالا وجود دارد خیلی خوب است. چرا باید کم بگیریم ما، آرمان‌هایش خیلی آرمان‌های خوبی است. دقت کنید که قرار نیست طبقه متوسط ایدئولوژی تولید کند. چیزی که الان گفتم خیلی حرف مهمی است که می‌شود مقدمه بحث دیگری باشد. آیا ما در مرحله عبور از فضای ایدئولوژیک جامعه هستیم و طبقه متوسط در فروپاشی سطح ایدئولوژیک جامعه چه کار می‌کند؟ آیا ایدئولوژی جدید ایجاد می‌کند یا اینکه فی‌الواقع دارد کمک می‌کند که ساحت ایدئولوژیک تغییر می‌کند؟ به نظر من ایدئولوژی تولید نمی‌کند و نمی‌خواهد هم تولید کند و حتی روشنفکرش هم دنبال این نیست، آن چیزی که

به جای جامعه‌شناسی از علوم سیاسی بهره بگیریم و به پاسخ این سوال برسیم که چرا آقای روحانی طبقه متوسط را رها کرده است. می‌دانید تصویر ذهن من چیست؟ من فکر می‌کنم به همان اندازه که طبقه متوسط روحانی را رها کرده و به قول شما روحانی مانده و ۱۵ نفر دیگر، از این سمت هم همین است، یعنی روحانی هم این طبقه را رها کرده است. دیگر در ادبیات آقای رئیس‌جمهور دغدغه‌های طبقه متوسط مرور نمی‌شود و ما صدای طبقه متوسط را از زبان آقای روحانی نمی‌شنویم.

به خاطر اینکه آقای روحانی تغییر موقعیت داده و می‌خواهد در قدرت بماند و ارتقا پیدا کند. می‌خواهد ظرفیت موجود خودش را حفظ کند که ارتقا یابد، ولی نمی‌تواند با طبقه متوسط و اصلاح طلبان صلح کند چون با او مشروط برخورد می‌کنند و در اختیارش نیستند.

### شما طبقه متوسط را مساوی اصلاح طلبان می‌دانید؟

بیشتر ظرفیت بماند و ارتقا پیدا کنند. اصلاح طلبان هستند. یعنی اصلا نمی‌توانید به این فکر کنید که مساله طبقه متوسط اصلاح طلبی نیست و همان جامعه و فرهنگی است که شما می‌فرمایید. چرا، در آن بحث اصلاح طلبی به معنای اجتماعی -

## همه دغدغه طبقه متوسط عبور از رادیکالیسم است

کنش مدنی را در عرصه سیاسی سخت می‌کند، ایدئولوژی شدن این سیاست است که گریز از آن درمی‌آید. طبقه متوسط مافی‌الواقع مدام به انتظار فرسایش ساحت ایدئولوژیک جامعه است که آن موقع امکان کنش مدنی در حوزه سیاسی اتفاق می‌افتد.

### و فعالان همین فضا زیست می‌کنند؟

به نظر من عالی است، به همین دلیل من مدافع وضعیت فعلی طبقه متوسط هستم و علاقه‌مند هستم هیچ کنش تندی انجام ندهد و همین‌طور زرمه کند به گوش جامعه که دنبال زندگی باشد. مساله اصلی‌ای که الان در جامعه ایرانی وجود دارد، زندگی است، زیست است، مردم دنبال زندگی هستند، نه دنبال آرمان. این را طبقه متوسط به گوش جامعه خوانده، به همین دلیل درست و حسابی نمی‌داند چه کار کند. اگر آرمان بود که آرمان‌ها را عوض می‌کرد و مردم را به صف می‌کرد. مردم رسیده‌اند به زندگی؛ می‌خواهم زندگی کنم، دیگر کافی است، دیگر فرصت برای زیستن برای من نیست. بزرگان دین آمدند که زندگی را تصحیح کنند برای ما. این آموزه طبقه متوسط است و بسط‌افزایی کردم در این مفهومی که می‌گویم. طبقه متوسط این آموزه را به جامعه داده، چرا ما این را کم می‌گیریم؟ می‌گویند واقع‌گرایانه است، مدام می‌گویید زندگی کنید، از شرایط استفاده کنید، رادیکال نشوید، تحصیل مهم است، سفر مهم است؛ خوب مگر این چیز کمی است، مگر آرمان کمی است؟ اصلا ایدئولوژی هم در نمی‌آید. اینجاست که نظام سیاسی باید بیاید مناسبات اقتصادی‌اش را درست کند و رابطه‌اش را باید با جهان درست کند. شما تحریم امروز را نگاه نکنید؛ به همین دلیل است که با اروپا می‌سازیم و بخش مهمی از آمریکا، آن هم به خاطر این است که بخش مانده‌ای از ایدئولوژی دیروز ضدیت با آمریکا است، وگرنه با آن هم رابطه برقرار کرده بودیم.

فرهنگی‌اش است، ولی اثرات سیاسی دارد. شاید فردا بازی سیاسی هم بکند، ولی بازی سیاسی موقتی می‌کند.

اجازه بدهید سوالم را به شکل دیگری بپرسم. می‌خواهم بدانم الان دغدغه‌های سیاسی اصلاح طلبان و طبقه متوسط یکی است؟ می‌دانید چرا این را می‌پرسم، چون اصلاح طلبان کمتر حرف فرهنگی یا اجتماعی می‌زنند، اصلا انگار چندان دغدغه آنها نیست. شما نگاه کنید به این پویش‌های اجتماعی و فرهنگی اصلاح طلبان ناگهان به شکل عجیبی سکوت می‌کنند اما برای کوچکترین کنش سیاسی یا دغدغه‌ای سیاسی جنجال به ما می‌کنند و حرف‌شان را فریاد می‌زنند. اینجاست طبقه متوسط و اصلاح طلبان یک شکاف وجود دارد.

دغدغه‌های اصلاح طلبان الزاما با دغدغه طبقه متوسط یکی نیست. چرا؟ این وسط ما اصلاح طلبانی هم داریم که تنها دموکراسی نمی‌خواهند، بلکه عدالت اجتماعی هم می‌خواهند. در صورتی که قرار بود اصلاح طلبان به دموکراسی فکر کنند و قانون. فرمایش شما این را تأیید می‌کند که طبقه متوسط در یک نقطه جوش مهم مثل انتخابات مجلس یا مثلا انتخابات رئیس‌جمهوری از حالت منتشر به حالت متمرکز برسد؟

دقیقا؛ می‌تواند در بیاید، آنجا موقت، فقط موقت است. کم‌اینکه در انتخابات قبل دیدیم موقت بود. همه عناصر طبقه متوسط یک جور متحد شدند برای اینکه آقای رئیسی برنده شود. من این طوری می‌فهمم که شما می‌فرمایید الان دغدغه طبقه متوسط جامعه است تا سیاست،



دکتر مجتبی مقصدی

## طبقه متوسط عمل گرا شده است

استاد برجسته علوم سیاسی معتقد است که طبقه متوسط ایران دو احساسی شده و دچار بیم و امید است و در چنین شرایطی باید محتاط تر باشد

طبقه متوسط  
عمل گرای واقع گرا  
حاضر است به حاکمیت  
چراغ سبز نشان دهد

می‌خواهم بگویم با توجه به شرایط موجود، طبقه متوسط ما دو احساسی شده است، دچار بیم و امید است. انسان در این شرایط بیم و امید قطعاً باید محتاط‌تر باشد، چون از طرفی منطقه خاورمیانه را می‌بیند که پر آشوب است. چه کند که وضعیت بهتری رقم بزند؟ از طرفی دستش کوتاه است، ساختارها به نوعی اجازه حضور به طبقه متوسط شهری را نمی‌دهد یا اجازه محدود می‌دهد. به نظر من در این وضعیت باید اوضاع را خیلی امیدوارانه ارزیابی کرد و از این منظر باید بگویم که این طبقه مطالبات خودش را مطالبه می‌کند البته نه دیگر از نوع آرمانی‌اش، بلکه از نوع واقع‌گرایانه‌اش و به شکل محدود هم آن را پیگیری می‌کند.

**آقای دکتر! این طبقه متوسطی که ما از آن صحبت می‌کنیم بیشتر همان طبقه متوسط جدید شهری است؟**

بله، اگر واقع‌بین باشیم، بخش زیادی از طبقه متوسط خاستگاه شهری دارد. در ایران بعد از انقلاب مشروطه، از دولت رضاشاه و بعد دولت محمد رضا از طریق ساختارها و نهادها

از گذشته شده است. مقداری از نگاه‌های آرمانی‌اش دست کشیده و حاضر به مصالحه، گفت‌وگو و دست‌یافتن به مطالبات کمتری است. یادمان باشد همین طبقه متوسط طبقه‌ای بود که روزی آرمان‌های بزرگی داشت. حالا این آرمان‌ها از نوع گریشات خیلی مدرن هم بود، از نوع دموکراسی‌های آنچنانی، حقوق بشر آنچنانی، سوسیالیسم از نوع الگوی دست‌چی‌اش و...

زمانی نگاه آرمانی داشت، مدینه فاضله خیلی بزرگی را برای خودش ترسیم می‌کرد اما به نظر می‌رسد با توجه به برخی مشکلات و موانع دچار سرخوردگی شد. این سرخوردگی آنها را مقداری واقع‌گرا و واقع‌بین کرد، حتی روشنفکران که از این بدنه برخاستند هم عمل‌گرا شدند. برخی اندیشمندان چپ‌گرا می‌گویند هر طبقه‌ای روشنفکر خاص خودش را تولید می‌کند. از این منظر هم اگر بپذیریم این طبقه متوسط هم روشنفکران خاص خودش را دارد، این روشنفکران هم عمل‌گراتر شده‌اند. هم در کنار سیستم هستند و هم در کنار سیستم نیستند، هم نقد می‌کنند و هم در بدنه سیستم کارشناسی می‌کنند.

آقای دکتر! رفتارشناسی طبقه متوسط در این چند وقت اخیر این خروجی مفهومی را برای برخی از تحلیلگران در پی داشته است که این طبقه در لاک سنگینی از محافظه‌کاری فرو رفته است. این اتفاق در حالی رخ داده که گونه‌شناسی طبقاتی به ما می‌گوید طبقه متوسط موتور محرکه جامعه است و بر همین اساس است که سکون و ایستایی این طبقه مساله‌ای مورد تامل نشده است. شما این پدیده را چگونه می‌بینید؟

شما محفوظ و مفروض گرفته‌اید که این طبقه محافظه‌کار شده است، من می‌گویم این گونه نیست. در واقع معتقدم که عمل‌گرا شده است. فکر می‌کنم طبقه متوسط منافع ملموس خودش را بهتر تشخیص می‌دهد و نتیجتاً قصد دارد امکانات و داشته‌های محدود به خودش را از آسیب‌ها دور نگه دارد. بنابر این بر این باورم که طبقه متوسط در شرایط فعلی خیلی عمل‌گراتر



**مصطفی صادقی: دکتر مجتبی مقصدی از اساتید برجسته علوم سیاسی است. این استاد دانشگاه بر این عقیده است که نمی‌توان صفت محافظه‌کاری را برای رفتار این روزهای طبقه متوسط برگزید. اتفاقاً دکتر مقصدی تأکید دارد که طبقه متوسط عمل‌گرا و واقع‌گرا شده است. به یک معنای این طبقه می‌خواهد داشته‌ها و امکانات خود را از آسیب محفوظ نگه دارد. دکتر مقصدی مقالات و آثار متعددی دارد و بنیان‌گذار و رئیس سابق علوم سیاسی ایران بوده و اکنون بنیان‌گذار و رئیس هیات مدیره انجمن صلح ایران است. گفت و گو با او را در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد انجام دادیم.**

# علوم سیاسی



وضعیت طبقه متوسط در دولت دوم روحانی رو به افول نهاده است

حاشیه‌برنده شدند. گفته‌هایشان، نظریاتشان، کارشناسی‌شان و تخصصی‌شان نادیده انگاشته شد. در واقع بزرگ‌ترین آثار منفی، نادیده انگاشته شدن است. ندیدن دیگران به نوعی تحقیر دیگران است. تعدد سعی شد که دیده نشود و باز چرا طبقه متوسط واقع‌گراتر شد؟ یک روزی بر آرمان‌های سوسیالیستی تکیه داشت، یک روزی بر آرمان‌های دموکراسی‌های غربی تکیه داشت، اما آنها خدشه‌دار شد. اردوگاه سوسیالیسم از دهه ۹۰ دچار شکست شد و بعد هم اردوگاه‌های کشورهای دموکراتیک هم در مواردی با چالش‌های جدی روبه‌رو شد؛ به‌ویژه با افراط‌گرایی‌های طالبانیسم و داعشیسم. از اوایل قرن حاضر که منطفاً قرار بود در فضای جهانی شدن خیلی از مرزها رنگ ببازد، در عرصه جهانی شدن عملاً ناسیونالیسم دیوارهایش کوتاه‌تر شد. می‌خواهم بگویم یک بخشی از عمل‌گراتر شدن طبقه متوسط و محدود کردن مطالبات خودش به مطالبات محدودتر و دست‌کشیدن از آرمان‌ها به دلیل شکست آرمان‌خواهی و این تصور بود که هر نوع آرمان‌خواهی به این شکل، محکوم به شکست است. یک روزی آرمان‌آوران خواهان چه بود؟ الان در بهترین حالت خیلی‌ها خواسته‌ها و مطالبات محدودتری دارند.

## می‌گیرد؟

به نظر من در دولت آقای احمدی‌نژاد دورویکرد بیش از پیش این طبقه را دچار ضعف کرد. اینکه چرا باز تضعیف شد؛ یک بخشی از آن برمی‌گردد به اینکه یک بخشی از طبقه متوسط متأثر از درآمدهای نفتی است. اصلاً به اراده و خواست مدیران سیاسی بسته است. چه در زمان قبل از انقلاب و چه در زمان دولت آقای خاتمی یا آقای هاشمی‌رفسنجانی طبقه متوسط تقویت شد و این به خاطر این بود که در توزیع مناصب و امکانات، چه مادی و چه معنوی، دولت‌ها دست بازتری داشتند. خواستند که این طبقه متوسط بالا بیاید. ما می‌گوییم انقلاب اسلامی انقلاب پابرهنگان بود. طبقه متوسط اگرچه در فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی سهم داشت، ولی بعد از پیروزی انقلاب جایگاهش کمابیش در یک روند به‌جز موارد استثنایی دچار ضعف شد. در دولت آقای احمدی‌نژاد قطعاً می‌شود فاکتورهای متعددی را برشمرد، اما دو عنصر تیر خلاصی را به طبقه متوسط زد؛ یکی از آنها هدفمندی پارانهاها بود. پارانهاها طبقه متوسط را تضعیف کرد، یعنی با پولی که در سطح روستاها توزیع شد، هم دولت را به نوعی جیره‌دهنده جامعه کرد و هم آن شایسته و جایگاه مستقل گروه‌ها را به نقش و جایگاه دولت

بوروکراتیک سیستم ساخت طبقه گسترش پیدا کرد. ارتش، ثبت اسناد، ثبت احوال، دخانیات، نظام آموزشی جدید، قوه قضائیه، دستگاه دادگستری و چیزهای دیگر، ساختارها و نهادهایی هستند که طبقه متوسط و به‌ویژه متوسط شهری را خلق کردند. در کنار این مایکسری نهادهای مدرن هم ایجاد کردیم؛ نهاد پارلمان، هیات وزیران و موضوع پاسخویی، انتخابات و غیره. اینها جزو مضامین و مفاهیمی بود که در صد سال اخیر در ایران ایجاد شد. در شرایط بعد از انقلاب به‌طور عمومی با تضعیف طبقه متوسط روبه‌رو شدیم. البته ما در دوره‌هایی هم با بهبود وضعیت متوسط روبه‌رو شدیم.

## خب، اینکه می‌فرمایید این طبقه دوا حساسی شده و دچار بیم و امید است از چه چیزی نشأت گرفته است؟

من بخش زیادی از آن را با جایگاه و پایگاه طبقاتی اقتصادی طبقه متوسط مرتبط می‌بینم که بعد از انقلاب به نسبت جوامع دیگر تضعیف شده است. از نظر جایگاه و موانع پیش‌روی آنها این را می‌گویم. اگر بپذیریم که خاستگاه این طبقه متوسط، شهر بود، یعنی نگاه این طبقه رو به جلو بود، در راستای ساختن آینده به توانمندی‌های فکری، به

## پارانهاهای احمدی‌نژاد طبقه متوسط را تضعیف کرد



دوره آقای هاشمی‌رفسنجانی و دولت آقای خاتمی طبقه متوسط وضعیتش یک مقدار بهبود یافت

برخی از آنها را بخوایم برشمارم، مثلاً یک بخشی از مطالبات طبقه متوسط چه شده است؟ ورود زنان به ورزشگاه، حذف کودک‌همسری در فرآیند ازدواج خانم‌ها یا پرگزاری کنسرت. ببینید مطالبات ما چقدر کاهش پیدا کرده و چقدر عمل‌گرا شدیم. مثلاً فلان خواننده زیرزمینی دیگر زیر زمین نباشد و بیاید روی زمین و برنامه‌اش را اجرا کند، قانونی شود و مجوز بگیرد. مطالباتمان خیلی محدود شد و ما دیگر واقع‌گرا شدیم، یعنی فهمیدیم آن ایده‌ها نفتها راه به جایی نخواهد برد، فاصله‌مان با توده‌ها در آن نگرش زیاد است. یا مثلاً در مورد ریزگردها، آلودگی هوا و مسائل زیست‌محیطی و چیزهایی که شاید کمتر حساسیت برانگیز باشد.

**آقای دکتر! من می‌گویم محافظه‌کار و شما می‌گویید عمل‌گرا، ولی به هر حال خروجی مفهومی آن یکی است. آیا می‌شود این گونه فکر کرد که این طبقه از آن چیزی که پدید آمده، دفاع می‌کند؟ آیا این سکوت و همراهی نکردن با شورش‌های اقتصاد پایه دی ۹۶ یا مثلاً بازار ۹۷ دفاع از آن چیزی که به وجود آورده‌اند، نیست؟ می‌دانید می‌خواهم چه بگویم. حرف من این است که آنها حسن روحانی را محصول خودشان می‌دانند. خودشان در واقع مسئول شرایط مستقر هستند. طبقه متوسط مخصوصاً طبقه متوسط جدید احساس می‌کند در طول ۴۰ سال اخیر در عرصه‌های**

وابسته کرد. دومین نگاه که خیلی نگاه پوپولیستی بود، سفرهای استانی بود. باید در این مورد توضیح بدهم که چرا این را می‌گویم. ببینید بخش زیادی از بدنه کارشناسی ساختار نظام حتی در شرایط فعلی طبقه متوسط است؛ طبقه متوسط جدید و شهری که مهم‌ترین جایگاه و پایگاه‌ها توانمندی‌های فکری است. سفرهای استانی یک تیر خلاص بر طبقه متوسط بود. شما سوال می‌کنید چه ارتباطی دارد؟ رویکرد این دولت یک رویکرد پوپولیستی بود؛ ارتباط مستقیم با مردم، در صورتی که یک بخشی از طبقه متوسط در حوزه نخبگی قرار می‌گیرند و باید از طریق نهادسازی‌های مدنی تلاش کنند این طبقه متوسط شهری تأثیرگذار باشند، در صورتی که شما عملاً با ارتباط مستقیم و به شکل پوپولیستی آن، عملاً با ارتباط متوسطی که می‌توانست به لحاظ بدنه کارشناسی تأثیرگذار باشد و بعد در نهاد‌های مدنی هم جایگاهش داشته باشد را تضعیف کردیم. یعنی در واقع به بهانه کنار راندن حذف نهاد‌های مدنی ما آمدیم توده‌ها را برکنشیدیم، یعنی بدون واسطه توده‌ها را برکنشیدیم و با رویکردهای پوپولیستی سعی کردیم جاهایی را بیوشانیم. این عملاً نوعی تحقیر طبقه متوسط بود. فاکتور دیگری که شاید طبقه متوسط را واقع‌گراتر کرد، حاشیه‌رانی‌های مفروض و تحقیرهای مفروض به صورت سیستماتیک از سوی سیستم است. باز هم تکرار می‌کنم؛ حتی در این قسمت هم در دولت آقای هاشمی و هم در دولت آقای خاتمی تلاش شد این طبقه دیده شود. کارشان، اثرشان، آثارشان دیده شود، ولی بعد از آن عملاً به

توانمندی‌های اجرایی عملی خودش تکیه داشت. اما در واقعیت، شهرهای ما بعد از انقلاب اگرچه بزرگ شدند، اگرچه گسترده شدند، ولی بیشتر این بزرگی، تورم بود نه بزرگ شدن واقعی با همه مقتضیاتش؛ در واقع به جای اینکه این شهرها در فرآیند تصمیم‌گیری تأثیرگذارتر و عمیق‌تر شوند. می‌خواهم بگویم این شهرها، روستاهای کوچکی بودند که بیش از پیش بزرگ شدند. به عبارت دقیق‌تر اگر ما می‌بینیم طبقه متوسط تضعیف و محافظه‌کار شده است، در واقع شهر ضعیف شده است.

اصلاً خاستگاه طبقه متوسط که شهر، مضامین شهری و مفاهیم مدرن بود، در این شرایط گم شده است. دموکراسی، حقوق بشر، مشارکت سیاسی و تأثیرگذاری سیاسی در حوزه سیاست‌گذاری در حوزه قانون‌گذاری عملاً تضعیف شده است.

## آیا این فرآیند یک روند ثابت رو به نزول داشته است؟

نه، دوره‌های استثنایی را باید مدنظر قرار دهید. در دوره آقای هاشمی‌رفسنجانی و دولت آقای خاتمی، طبقه متوسط وضعیتش یک مقدار بهبود یافت. در دولت اول روحانی یک مقدار تثبیت شد، ولی مجدداً این وضعیت رو به افول نهاده است. در یک مفهوم کلی اصولاً فضای دهه‌های اخیر طبقه متوسط را تضعیف کرده است.

**آقای دکتر! در واقع شما می‌خواهید بگویید بعد از دولت آقای خاتمی، در دوران آقای احمدی‌نژاد این طبقه دوباره دوران ضعف و افول خود را پی**



مختلف در بازی قدرت و سیاست برآوردهای دقیقی نداشته است. در خیلی از حوزه هایی که سرمایه گذاری کرد، احساس کرد که نتیجه بخشی لازم را نداشت، اصلا خودش نسبت به خودش و عملکرد خودش این احساس را دارد که مبادا این راهبرد هم راهبرد مطلوب به نتیجه ای نباشد. ما وارد عرصه و دورانی شدیم که اصولا کلان روایت ها خیلی جایی ندارد. آن کلان روایت هایی که قرار بود کل جامعه بشری را به یک سمت هدایت کند، دیگر جایی ندارد. به همین جهت برداشتم این است که به واسطه اینکه این طبقه احساس می کند بعضی از راهبردها و سیاست هایش خیلی معطوف به نتیجه نبود، برخی عدم حمایت هایش خیلی دقیق نبود، شاید می توانست بهتر و بخته تر تصمیم بگیرد، نتیجتا یک مقدار می خواهد دیگر آن اشتباهات گذشته را تکرار نکند و واقع بینانه ارزیابی کند. طبقه متوسط شهری به واسطه وضعیت طبقاتی جایگاهی که در ساختار کلی کشور، نظام سیاسی و در بدنه کارشناسی جاهای مختلف دارد، به شدت محاسبه گر است، در هر عمل سیاسی هزینه فایده می کند. من نظرم این است که بخش زیادی از این جامعه در حال برآورد وضعیت است؛ ارزیابی توان و قوا، یارگیری های مجدد و طرح برنامه. به نظر من این سکوت معنادار را به مثابه عقب نشینی، استحاله و حذف تلقی نکنید.

**شاید هم اصلا دچار نوعی شیء گشتگی شده است؛ یک چیزی شبیه همان حالتی که شما می گوید دوا احساسی، یعنی حرم این است که شاید نتوانیم بگویم همه طبقه یک جور فکر می کند یا مثلا همه طبقه به صورت متحد عمل می کند؛ همه طبقه در حال عمل گرایی است. آیا ما با یک شکاف درون طبقه ای مواجه شده ایم؟**

می تواند همانی که شما می گوید باشد؛ یعنی همین شیء گشتگی این منافاتی با بحث ما ندارد. یعنی با شما موافقم، چون حوادث و رویدادها به گونه ای است که همه ما دچار یک بهمت زدگی و سرگیجه می شویم تا بتوانیم وضعیت سنجی مجدد کنیم و ببینیم در کجای این خیزش های عالم قرار داریم و از پس آن به دنبال راه حل های مختلف باشیم. طبقه متوسط در این ۹۰ سال همواره به دنبال برآورد وضعیت کشور و وضعیت خودش در درون این کشور و جامعه جهانی بود. یک بخش زیادی از همین طبقه متوسط همواره به دنبال پاسخگویی به این سوال بودند که چه باید کرد، یعنی این یک «چه باید کرد» تاریخی است. شاید اگر بخوایم موضوع چه باید کرد را در دستور کار قرار دهیم، شاید تقریباً در این ۱۵۰ سال اخیر مهم ترین دغدغه روشنفکرانمان و به ویژه طبقه متوسطی بوده که زاده شد، خلق شد و تقویت شد و باز هم دچار مشکلاتی شد. آیا سیاست صبر و انتظار پیشه کنیم، انفعال داشته باشیم، یا اینکه نه، سیاست دو گام به پیش یک گام به پس را مدنظر قرار دهد یا اینکه سیاست های متفاوت دیگری، ولی در نهایت «این چه باید کرد» بزرگ وجود دارد. از انفعال تا فعالیت انتحاری در داخل این محور مختصات را می توان دید. در هر دوره ای بسته به شرایط زمانی، مکانی و امکانات، البته فضای نظام بین الملل هم مهم است بالاخره این طبقه راهکارهایی اتخاذ می کند. طبقه متوسط، یک طبقه یکپارچه و یک کاسه نیست، علایق و سلیقه خودش را دارد. در این طبقه متوسط از گرایشات حتی مذهبی داریم تا غیر مذهبی تا لایک ترین اینها را شما در بدنه طبقه متوسط می بینید. در نتیجه طبقه متوسط یک طیف است، طیفی که باید طیف سنجی و لایه به لایه دیده شود، ولی نظر من این است که این بی سروصدایی، این وضعیتی که ما فعلا شاهد هستیم، بیشتر یک سکوت و یک تأمل معنادار است تا به یک جمع بندی برسد، شاید قوای خودش را مجدداً بازیابد و بسیج کند، ولی قطعاً هر حرکتی خواهد انجام شود، واقع بینانه تر است.

## این طبقه متوسط در حال حاضر نسبتش با حاکمیت چیست؟

طبقه متوسط یک طیف است. مهم ترین وجه این طبقه، شهرنشینی و برخورداری متوسطی از امکانات است، از منابع مالی، مادی، از جایگاه و تخصص، صنعت، کار و هنر و همه چیزهایی که در حد متوسطش دارد، اینجا دیگر طبقه در مفهوم مارکسیستی آن نیست بیشتر به معنای شأن و منزلت اجتماعی در چارچوب تعریف سطح و دیگران قرار می گیرند. در نتیجه یک طیف متنوع است. با شما موافق هستم که این سرگشتگی وجود دارد، ولی در عین حال لایه به لایه این محور مختصات، طیفی که ما از آن نام می بریم، جایگاه، ایدئولوژی و منافع متفاوتی دارد و نسبتش را با سیستم به گونه ای تعریف می کند، ارتباطش را با بیرون مرزها به گونه ای تعریف می کند، شاید یکی از ویژگی های طبقه متوسط جدید و فعلی ما، تنوع، آرا و دیدگاهها و نظریات است. در گذشته به واسطه آن روایت هایی که بود، همه در یک فرا روایت استعاره می شدند. ولی الان ما هیچ گفتمان هژمونیک نداریم؛ گفتمانی که بتواند نیروهای مختلف را بسیج کند. یکی از نقاط ضعف طبقه متوسط جدید این است که بین خودمان و خودشان اجماعی ندارند. دومین نکته؛ آن گفتمانی که ظرفیت هژمونیک شدن داشته باشد و ظرفیت بسیج نیروها را داشته باشد ندارد؛ ما دچار مشکل هستیم. البته بخشی از این گفتمان های هژمونی متاثر از بسترهای داخلی است، ولی این رافرموش نکنیم همیشه یک بخشی از آن متاثر از ظرفیت های بین المللی است. این ظرفیت های بین المللی دال بر وابستگی نیست، شرایط بین المللی را می گویم. هر آدم عاقلی منطقی باید از امکاناتی که پدید می آید، به نحو احسن استفاده کند. دقت بفرمایید نیروهای ملی در دهه ۱۳۴۰ شمسی و دهه ۱۳۶۰ پروپال می گیرند. بخشی از آن به خاطر چیست؟ نظام بین الملل به ویژه روی کار آمدن دموکرات ها در ایالات متحده است که روی کار می آید. یا شما در مورد دولت آقای هاشمی رفسنجانی یا دولت آقای خاتمی، به نظر من گفتمان نظام بین الملل، رویکرد نظام بین الملل با گفتمان داخل کشور یک ارتباطی با هم ایجاد می کنند. همچنان که گفتمان محافظه کاری در سطح جهان، گفتمان پرخاشگرانه از سوی بخشی از نظام بین الملل تولید می شود، در داخل کشور هم باز تولید می شود. این اکو با انعکاس آن صدای بیرونی در داخل هم صدای بیرونی هم در خارج، یعنی همین تشکی که ایجاد می شود، در بیرون هم به وجود می آید. نتیجتاً یک بخش زیادی از جایگاه فعلی در کل جهان هم هست. اینکه ما در چه وضعیتی قرار داریم، ایده آل چیست، آرمان کدام است، آرمان های ما چه باید باشد و کدام منافع ما را تامین می کند، این باید یک ارزیابی مجدد شود. این طبقه متوسط به واسطه لایه به لایه بودن و قرار گرفتن در این طیف محور مختصات، هم از خودشان و خاستگاه شان یک تعریف دارند، هم معرفت شناسی و هستی شناسی شان می تواند متفاوت باشد، هم به لحاظ منابع مالی اقتصادی شان، هم ایدئولوژی شان، هم اهدافشان، آرمانشان؛ پس شما یک محور مختصاتی دارید که لایه به لایه اینها در هر کدامشان حداقل پنج، شش اینم دارید که می تواند متفاوت باشد. شما می توانید بعد این را با هم دیگر رادیکال بگیرید و کم و جمعش کنیم و می بینید تعداد مواردی که مانع از اجماع طبقه متوسط می شود، بیشتر است. حتی گفتمان دولت ایالات متحده هم در سطح جهان ظرفیت اجماعی شدن ندارد. الان در سطح نظام بین الملل شما گفتمان هژمونیک دارید؟ گفتمانی که غلبه و ظرفیت سازی بسج منابع را داشته باشد و اروپا را با هم متحد کند؟ یک زمانی ایالات متحده این ظرفیت را داشت. یک دنیا، دنیای کمونیسم بود، یک دنیا، دنیای سرمایه داری و دنیای آزاد بود. این ظرفیت گفتمان سازی را دو طرف داشتند، ولی الان نگاه می کنیم و در نظام بین الملل هم ما

نمی بینیم، مجموعه ای که ظرفیت گفتمان سازی داشته باشد. به همین دلیل من فکر می کنم باید وضعیت طبقه متوسط را هم متأثر از فضای نظام بین الملل بدانیم. در سطح کشور هم پارادایم قالب نداریم. البته این یک نکته خوبی را به ما می رساند؛ من بر این نظر هستم که ساختار و سیستم ما دچار مشکلات عدیده ای است و شاید در شرایط عادی قطعاً موجبات تضعیف کنندگی نظام و ساختار سیاسی را داشت، ولی از آن طرف هم طبقه متوسط متشتت، عمل گرا و تنوع عمل کردی با فقدان غلبه گفتمانی دارید در نتیجه همه اینها باعث می شود در مقابل آن سوال بزرگ چه باید کرد یک پاسخ بزرگ نداشته باشیم، خرده پاسخ هایی داشته باشید. یک پاسخش این است که برویم در لاک انفعالی، یکی می رود در حوزه اقتصاد، یکی می رود در حوزه فرهنگ، یکی می رود در حوزه محیط زیست.

**اما به هر حال آقای دکتر، همین طبقه که اکنون به دلایل چند صدایی و چند سلیقه ای قدرتش منتشر است و نه متمرکز در برخی مواقع حساس به نقطه مشترک می رسد؛ نمونه اش همین دو، سه انتخابات اخیر. سوالم این است که آیا این طبقه الان به این نقطه خاص رسیده که ما باید از آقای روحانی عبور کنیم؟ در واقع آیا برای آنها دوران گذار از آقای روحانی فرار رسیده و در ذهن آنها عصر فرار روحانی و عصر بساطت طرف ترسیم می شود؟ آیا به این نتیجه «پشیمانم» رسیده اند؟**

به نظرم به یک نقطه ای رسیده اند و به یک نقطه ای نرسیده اند. به ناآرامی دولت رسیده اند، ولی این را جدای از سیستم بوروکراتیک کشور نمی بینند، الان این دو را یک بسته می بینند. یعنی زمانی نظام این قدرت تفکیک کنندگی را داشت در بزنگاه های تاریخی که سهم حاکمیت را از حکومت جدا و فرصت های بی بدیل ایجاد کند. به نظر من درست است طبقه متوسط شاید تصمیم گیری های متشتتی دارد، ولی نظام هم قدرت ایجاد این باور که با تغییرات محدود، سیستم ظرفیت اصلاح شدگی را دارد را هم از دست داد. یعنی من فکر می کنم طبقه متوسط در اینکه چه می خواهد، تکلیفش با خودش مشخص نیست، ولی در اینکه چه نمی خواهد، با خودش تکلیفش مشخص است. به نظر من طبقه متوسط، مخصوصاً متوسط شهری به این جمع بندی رسید که نگاه و رویکردش نسبت به این ساختار چه باشد، ولی در اینکه آینده چه باید باشد و باید چه دولتی جایگزین باشد، به آن نرسید. تنوع دیدگاه ها هست، یعنی معلوم نیست ما در چه کسی با هم به اجماع برسیم، چه نیروی قدرت بسج کنندگی، قدرت داره جامعه را داشت؟ یا فرض به اینکه امروز ما سیستم سیاسی مان جابه جایی می شود. چه آلترناتیوی داریم که می تواند هم شرایط را به گونه ای به پیش ببرد که ما دوباره تجربه مجددی از شرایط موجود را نداشته باشیم؟ اصلاً به نظر من ما در میان نیروهایی که به نوعی آلترناتیو و اپوزیسیون هستند، قدرت گفتمان سازی را نداریم، در واقع ما اینجا ضعف ساختار حاکمیتی مان به شدت مشخص است. می گویند برای اینکه یک نظام دچار مشکل شود، تنها ضعف خودش کافی نیست؛ اپوزیسیون و نیروهای مخالف قوی می خواهد. کلاً می خواهم بگویم که طبقه متوسط به این جمع بندی رسید و علی رغم اینکه نمی خواهد باور کند، ولی کمابیش به این جمع بندی رسید که خیلی تفاوتی بین حاکمیت و حکومت نیست، رنگ و وارنگ و از همه رنگ است، ولی نهایتاً یک ندای می دهد و در اینکه چه باید کرد؛ آلترناتیو بهتری داریم، شرایط بهتری داریم؟ عملاً آن بدیل های ما هم به شدت متشتت هستند، بدیل های ما قبل از همه یک کاسه شدن و یکپارچه شدن و اتحاد بین خودشان را ندارند که بر اساس آن بتوانند طبقه متوسط به یک جمع بندی برسند. در واقع طبقه

# علوم سیاسی



متوسط در یک بزنگاهی است که بین آن هزینه و فایده‌ای که دارد انجام می‌دهد، عملاً قادر به این نیست که این را کاملاً به یک کنشگری تبدیل کند. یک مقدار عمل گراست، ولی بخشی از این انفعال را در چارچوب عمل گرایی می‌بینم، یعنی به نفعش است کاری نکند، چون اگر هم کاری کند، جز حذف و از بین رفتن زود هنگام نخواهد بود. به نظر من طبقه سیاست سرمایه انتظار پیشه کرده است، در گذشته ما احزاب چپ که داشتیم، حزب توده شاخص یک حزب ارتدوکس در ایران بود. این حزب بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ عمل‌آبه محاق تعطیلی رفت و توقیف و تبعید شد و بعد هم بعضاً سیاست‌های مدارا و مماشات با سیستم را در پیش گرفتیم و در نگرش آن حرکات رادیکالیستی و سکیتالیستی و بلانگیستی مطرح نبود، می‌گفتند باید شرایط و مقتضیات مساعد شود تا ما برویم و تا شرایط مساعد نباشد، هرگونه تحرکی زود هنگام خواهد بود و جز ابطال ماندن آن حرکت، نتیجه نخواهد داشت. برخی برعکس، گروه‌هایی مثل چریک‌های فدایی و برخی گروه‌های چپ از حزب توده منشعب شدند، همچنین از دل نیروهای مذهبی مثل نهضت آزادی، مجاهدین منشعب شدند. حرفشان این بود که آن سیاست‌ها دیگر جواب نخواهد داد و سیاست‌های رادیکال در پیش گرفتند. من فکر می‌کنم برای طبقه متوسط یکی از دلایل آن نگاه عمل‌گرایانه و عقلانی که من مطرح کردم، همان سیاست صبر و انتظار تروتسکی، است. می‌گویند بگذاریم این میوه برسند، هرگونه زود هنگام چیدن این میوه، شرایط غیر معقولی ایجاد کردن برای این میوه، جز اینکه این میوه کال چیده شود یا از بین برود یا زود هنگام از بین برود نمی‌دارد، اگر در یک شرایط گلخانه‌ای این میوه را پرورش دادیم، همیشه این جامعه باید به صورت گلخانه‌ای اداره شود و این نقض قرض خواهد بود، چون تروتسکی مخالف بود که به صورت زود هنگام مثلاً استقرار دولت را اعلام کند، باید شرایط مهیا شود. کاری که استالین تجویز می‌کرد، می‌گفت نه، حالا ما یک فرصت تاریخی گیر آوردیم و فرصت تاریخی را نمی‌شود رها کرد، تا سده‌های دیگر نگذرد، ما شرایط را مهیا می‌کنیم. حرف تروتسکی این بود که در این شرایط، چون شما شرایط گلخانه‌ای ایجاد خواهید کرد، همیشه باید این شرایط باشد، نتیجتاً شما باید استبداد به خرج دهید و همیشه باید فضا را ببندید. اصلاً به نظر می‌رسد که طبقه متوسط جدید هم به این جمع‌بندی رسید که باید سیاست صبر و انتظار در پیش بگیرد تا شرایط مهیاتر شود و هیچ گزینه‌ای را هم از نظر من طبقه متوسط از روی میز بر نداشته است. یعنی طبقه متوسط با همه کارت‌ها می‌تواند بازی کند. این دیگر بستگی به کارکرد شما دارد، یعنی همین الان با همه بدبینی‌هایی که نسبت به ساختار دارد، این طبقه متوسط عمل‌گرای واقع‌گرا حاضر است که چراغ سبز نشان دهد. یعنی می‌خواهم بگویم در عین حال هیچ دری بسته نیست و هیچ دری هم کاملاً باز نیست. اگر این دری روی یک لولای خوب قرار گرفته باشد، اگر روغن کاری شده باشد، این راه باز خواهد شد، باز هم نشد برای طبقه متوسط فرقی نمی‌کند، در عین حال که می‌گویم تکلیفش مشخص است، در عین حال این تکلیف آن تکلیف نهایی نیست که بر اساس آن یا پیروزی یا آزادی یا مرگ نیست. نتیجتاً آزادی‌ای که یک مقدار با شرایط متعادل تر، پذیرا تر است، یعنی یکی از دلایلی که این طبقه متوسط، عمل‌گراتر شد، تجربه دهه‌های اخیر است، تجربه سال‌هایی که به هر ترتیب طبقه متوسط علی‌رغم اینکه تلقی‌اش از تحولات جامعه به گونه‌ای بود که منطقاً می‌بایست صورت بپذیرد، در عمل چنین نشد. یک مقدار ناتوانی برآورده‌سازی اندیشه‌ها و ذهنیت‌ها در عرصه عمل باعث شد این هم کمک کند به اینکه این مجموعه واقع‌گراتر شود.

# طبقه متوسط دنبال انقلاب نیست

استاد برجسته علوم سیاسی معتقد است که طبقه متوسط به آگاهی سیاسی رسیده است و به هیچ وجه دنبال تندروی نیست



**مصطفی صادقی:** دکتر حسین تفضلی، استاد علوم سیاسی بر این باور است که طبقه متوسط حرکت هوشمندانه‌ای را آغاز کرده است. او می‌گوید طبقه متوسط ایران از خیلی سیاست مدارها عبور کرده و آنها را جا گذاشته‌اند. دکتر تفضلی البته به یک نکته دیگر هم اشاره دارد و آن این که طبقه متوسط در حال انتقال فرهنگ طبقاتی خود به طبقه فرودست است. این البته از آنجا حادث شده است که به جهت وضعیت اقتصادی نامناسب طبقه متوسط مجبور شده است در کنار طبقه فرودست سکنی گزیند. گفت و گو با دکتر تفضلی پس از پایان کلاس درس او در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد انجام شده است.

## شما اساساً فکر می‌کنید الان طبقه متوسط چه حالتی دارد؟

طبقه متوسط نه منفعل است، نه محافظه کار شده؛ رشد طبیعی خودش را انجام می‌دهد. بیایید با دقت به این ماجرا نگاه کنیم؛ طبقه متوسط رشد اقتصادی اش عقب رفته است درست مانند بقیه بخش‌های جامعه. برای طبقه متوسط از نظر اقتصادی برگشت به عقب خیلی زیاد بوده، حتی شاید از نظر اقتصادی به طبقه پایین سقوط کرده باشد. حالا چه اتفاقی افتاده؟ این‌ها رفتند در قسمت‌هایی که طبقه پایین ساکن است مستقر شدند. مثلاً شما الان خاک سفیدرنگ نگاه کنید، قبلاً طبقه پایین آنجا زندگی می‌کرد. الان طبقه متوسط به علت قدرت خرید کم آنجا رفته‌اند. در نتیجه با

حضور در آنجا این فرهنگ طبقه متوسط را به نوعی انتقال می‌دهند به طبقه پایین، یعنی طبقه پایین از نظر فرهنگی همراهی می‌کنند و اگر شما گهگاهی می‌بینید طبقه پایین حرکتی انجام می‌دهد، به دلیل این است که طبقه متوسط تأثیر گذاشته است. نباید فکر کنید طبقه متوسط منفعل است، چون طبقه متوسط در تمام جوامع مولد است، حرکت‌دهنده است، منتها این حرکت‌شان را این بار به صورت فرهنگی به پایینی‌ها انتقال داده‌اند که پایینی‌ها را هم در این راه همراه خودشان کنند.

**بنابر این می‌توانم نتیجه بگیرم که اتفاقات دی‌ماه که تصور می‌شود توسط طبقه فرودست اتفاق افتاده، بر اساساً تحریک همان طبقه متوسط**

## انجام شده است؟

تحریک نبود، فرهنگ طبقه متوسط بود. فرهنگ طبقه متوسط این است که می‌خواهد و می‌گوید چرا من باید اینطوری باشم؟ طبقه بالا که خود به خود دارد، این طبقه پایین بود که می‌پذیرفت که وضع، همینطوری است. در نتیجه این وضعیت اقتصادی که سقوط طبقه متوسط به طبقه پایین را به همراه دارد، سبب شد که طبقه پایین هم شروع کند به یادگیری فرهنگ طبقه متوسط که همان پرسشگری است.

**آقای دکتر! اجازه بدهید صریح‌تر حرف بزنیم. اگر ملاک را همین فرمایش شما بگیریم می‌توانیم بگوییم که اگر طبقه متوسط در وقایع سال ۸۸ به خیابان آمد برای رسیدن به پاسخ سوال‌هایش و در راستای همان پرسشگری بوده است. اما بعد از آن ماجرا همین طبقه متوسط نه در شورش‌های دی‌ماه که توسط طبقه فرودست به راه افتاد و نه در وقایع اعتراضی بازار که فی‌الواقع توسط خرده‌بورژواها ساماندهی شد، هیچ ورودی نکرد. اساساً چرخ‌دنده‌های طبقه متوسط در هر دو شورش اقتصاد پایه با دو طبقه دیگر درگیر نشد. شاید به همین دلیل است که می‌گویند طبقه متوسط محافظه کار شده است.**

آمدن راننده‌اند، نه اینکه نیامده باشند، چون اگر آنها مغازه‌ها را نپندند، کارگرش هم نمی‌آید، چون مغازه باز است و کارگر هم باید بیاید و کار کند. در نتیجه او همراهی می‌کند یا آن کسی که پایین است، هر دو دارند همراه می‌شوند و این اشتباه است که بگوییم طبقه متوسط منفعل است.

**ولی از خیلی از خواسته‌هایش پایین آمده است. مثلاً اگر در ۹۲ دنبال رفع حصر و برخی خواسته‌های حداکثری سیاسی بود، حالا دنبال بردن زنان به استادیوم است. آقای دکتر! اجازه دهید برداشت خودم را از این سخنان مطرح کنم. من فکر می‌کنم در واقع این طبقه متوسط به دلیل جایگاه ویژه‌ای که دارد از عاطفه طبقه پایین به عنوان عامل فشار بهره‌می‌برد و از عقل طبقه ممتاز یک به عنوان عامل مصلحت‌بین و مصالحه‌جو استفاده می‌کند و به این ترتیب حرکت رو به رشد اجتماعی را مدیریت می‌کند.**

بله و البته به این هم دقت کنیم که نیازهایشان دارد متفاوت می‌شود. نیازهایشان از اینکه بیایند از یک اپوزیسیون داخلی حمایت کنند، تغییر کرده است. می‌دانید چرا از رفتن خانم‌ها به استادیوم حمایت می‌کنند؟ به خاطر اینکه بگویند ما می‌توانیم کار خود را پیش ببریم، مسالمت‌آمیز و نه قهری، مرحله به مرحله این را پیش می‌بریم.

**آقای دکتر! حتی می‌خواهم بگویم خواسته‌های این طبقه به نسبت سال ۹۲ هم کاهش پیدا کرده است. یعنی اصلاً شاید از سیاست دست کشیده‌اند و به جامعه رفته‌اند. این یک مسأله مهم است و سوال می‌تواند این باشد که آیا خواست آنها برای توسعه سیاسی از بین رفته است؟ به هر حال شاید تا همین اواخر تصور این بود که طبقه متوسط به عنوان یکی از گروه‌های نوساز جامعه دنبال تحقق توسعه سیاسی است و این را یک آرمان حیاتی برای خود می‌داند.**

چرا فکر می‌کنید حضور زنان در استادیوم کم است؟ این یک تلاش است و کم هم نیست. الان شاید طبقه متوسط به این نتیجه رسیده‌اند آنهایی که در حصر هستند اگر الان بودند، کمایش همان را انجام می‌دادند که اصلاح طلبان انجام می‌دهند، در

نتیجه فرقی نمی‌کند، ولی اینکه چرا در حصر هستند را سوال می‌کنند و می‌گویند نباید باشند، ولی این گزینه مانع نیست.

## پس مساله همان است که من گفتم، پایان آرمانخواهی؟

طبقه متوسط به یک آگاهی سیاسی رسیده است. نکته طلایی همین است. آنها دنبال انقلاب نیستند چرا؟ چون در هیچ جای کشورهای مختلف شما نمی‌بینید دو تا انقلاب اجتماعی بزرگ رخ داده باشد. یک انقلاب اجتماعی رخ می‌دهد، یک اصلاحات عمیق، چون هر جا که انقلاب اجتماعی بزرگ رخ داده باشد، دنبال دومی نمی‌روند، چون می‌دانند تدریج در آن است و طبقه متوسط این را فهمیده است. دنبال تدریج نیست.

## اگر بخواهیم رفتار شناسی کنیم الان فکر نمی‌کنید طبقه متوسط دچار نوعی پدیده سرگشتگی یا گیج گشتگی شده است؟

یعنی می‌داند که چه می‌کند؟ دقیقاً. شما در آینده می‌توانید به خرد جمعی طبقه متوسط ایمان هم پیدا کنید که اینها چقدر مرحله به مرحله توانستند به خواسته‌هایشان و آن اهدافی که مدنظرشان بود، برسند.

## نسبش با حاکمیت چگونه است؟ از یک طرف جلوی اپوزیسیون می‌ایستد؛ بعد از آن طرف می‌آید سیستم را هم نقد می‌کند.

طبقه متوسط ایران از خیلی از سیاستمداران عبور کرده‌اند و آنها را جا گذاشته‌اند. مساله این حجم از اطلاعاتی است که از طریق اینترنت و دنیای مجازی به آنها می‌رسد. اکثریت متفکران ایرانی نتوانستند با توده همراهی کنند یا یک پا دو قدم از توده جلوتر فکر کنند. توده آمده و از اینها عبور کرده؛ همان طبقه متوسطی که شما می‌گویید اکثریت‌شان را تشکیل می‌دهند. الان شما یک تحلیل سیاسی را می‌توانید از یک فرد طبقه کارگر هم خیلی راحت بشنوید. در حالی که این تحلیل سیاسی را مثلاً ۳۰ سال پیش نمی‌توانستید ببینید. این نشان از این است که طبقه متوسط در طبقه پایین تأثیر گذاشته و آن را همراه خودش کرده است که با همراه شویم. انقلاب ۵۷ را طبقه متوسط انجام داد؛ یعنی کارگران و کارمندان و بچه‌های همین‌ها و... طبقه پایین دیگر آن آخرها که همه چیز تمام شده بود، آمدند که خودی نشان دهند. یعنی واقعیت این است که قالب مبارزات را طبقه متوسط پیش برد.

**آقای دکتر! یک نکته دیگر هم در رفتار شناسی این طبقه قابل توجه است و آن نسبتی است که با حسن روحانی برقرار کرده؛ از یک طرف در شبکه‌های مجازی نقدهای تند و تیز می‌بینیم اما در نهایت خیلی در عرصه عمل مقابله یا مخالفتی وجود ندارد. برخی می‌گویند از دوران پساروحانی و آینده بدون روحانی و فرد جاگزین او در هراس است و برخی دیگر می‌گویند اصلاً این گونه نیست، بلکه حتی این طبقه در حال دفاع از همان انتخابی است که از سال ۹۲ تا امروز**

## داشته است. شما چگونه فکر می‌کنید؟

شما در تحلیل تان رابطه دولت و جامعه را طی می‌کنید. واقعیت جامعه ما که شواهد نشان می‌دهد، این است که همان قشر متوسط و پایین که می‌گویید، مقررات و قوانین را تا آنجایی که می‌توانند رعایت نمی‌کنند. شما مثلاً به یک طرفه‌ها نگاه کنید. شما وقتی معمولی می‌روید، یکی که خلاف می‌آید، قشنگ می‌کشید کنار که او رد شود. یا اگر پلیس ایستاده و جریمه می‌کند، تازه چراغ هم می‌دهید که نرو، پلیس جریمه‌ات می‌کند. اینها یعنی جدانشدن از بدنه دولت و این خطرناک است.

## پس شما فکر می‌کنید که الان طبقات متوسط از آقای روحانی دار عبور می‌کند؟

عبور کرده‌اند، برای همین هم آقای روحانی نمی‌تواند روی جامعه زیاد حساب کند و کم‌تر روی قدرت جامعه مانور می‌دهند.

## تمام حرف شما این است که این طبقه متوسط محافظه کار نیست و می‌گوید با شرایط جامعه امروز زندگی می‌کند و پروژه خود را پیش می‌برد.

من می‌گویم آگاه شده‌اند، من این را محافظه‌کاری نمی‌دانم.

## این آگاهی چه محصولی دارد؟ یعنی ما در انتخابات بعدی چه خروجی مفهومی از این طبقه خواهیم داشت؟

اینکه انتخاباتی شود و یکی بیاید، حالا با هر چند درصد رای. این روندی است که انجام می‌گیرد، ولی اینکه شماروی طبقه متوسط صحبت می‌کنید، تحلیلیم این است که طبقه متوسط دنبال یک دموکراسی پایدار است، نه ناپایدار و این را آگاهانه دنبال می‌کند؛ یعنی سعی می‌کند با کمترین خشونت و کمترین صدمه به نتیجه برسد. مثلاً در مراسم پاشایی این همه آدم رفتند، می‌توانستند حرکتی کنند، ولی دنبال خشونت نیستند.

## شما در ابتدای بحث گفتید وضع اقتصادی طبقه متوسط بد شده و آمده‌اند در منطقه سکونتی طبقه فرودست نشسته‌اند.

بله، بین این دو طبقه یک خودآگاهی و همبستگی ایجاد می‌شود. اطلاعات و تجزیه و تحلیل‌ها را انتقال می‌دهند، فرهنگ سیاسی را انتقال می‌دهند.

## می‌شود بگوییم یک هم‌چسبی اتفاق می‌افتد؟ آیا به همان اندازه که این دو به هم نزدیک می‌شوند، شکاف دولت و ملت هم بیشتر می‌شود؟

بله، برای همین هم نظام بین‌الملل سعی می‌کند از این شکاف استفاده کند. دائم می‌گویند ملت ایران با حکومت ایران فرقی می‌کند؛ همه‌شان همین را می‌گویند. شما اسرائیل را نگاه کنید، عربستان را نگاه کنید اینها دشمن ما هستند و مدام اینها را تبلیغ می‌کنند. این وسط اصلاح‌طلبان در عالم خودشان سیر می‌کنند. یعنی در عالمی سیر می‌کنند که فکر می‌کنند ۳۰ سال پیش است و نمی‌توانند واقعیت را ببینند، چون نه قبول می‌کنند و نه می‌توانند رها کنند. در یک نقطه‌ای گیر کرده‌اند که حالا می‌خواهند با یک تحلیل‌هایی امید بدهند به آنها؛ که هنوز مانده‌اند، وگرنه به نظر من طبقه

متوسط نه منفعل شده، نه محافظه کار است. خیلی هم آگاهانه و هوشمندانه جلومی‌رود، منتها یک خرد جمعی است، یک فرد نیست که اینها را اهدایت کند. اینها از طریق همین سیستم ارتباطات مجازی همدیگر را پیدا کردند. شما یک جایی چیزی که یک نفر می‌فرستد، می‌بینی که این یک نفر برای ۱۰ نفر می‌فرستد، بعد آن ۱۰ نفر برای ۱۰ نفر می‌فرستد؛ شما در عرض کمتر از چند ساعت می‌بینید که یک خبر سریع چرخید. الان آگاهی سیاسی پایین با طبقه متوسط تقریباً یکی شده است. درست است وضع اقتصادی پایین آمده، ولی آگاهی سیاسی بالا رفته است.

یعنی آگاهی‌ای که می‌خواهد بگوید چگونه برای من جامعه را درست کنید، دارم تعیین می‌کنم. این نیست که ما بگوییم مثلاً رضا پهلوی یا لا در خارج شانس دارد؛ اینها تأثیر زیادی ندارند.

## برخی می‌گویند جمعیت طبقه متوسط اکنون در حال کم شدن است.

من قبول ندارم. قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود. هر چند وضع اقتصادی اش ضعیف می‌شود؟

بله، ضعیف شده اما مدام اندیشه‌اش قوی‌تر می‌شود و هر چقدر اندیشه‌اش قوی‌تر شود، از ترس عبور می‌کند. طبقه متوسط الان از ترس عبور کرده که شما راحت می‌بینید به چه راحتی نقد می‌کنند. ولی می‌گویند راه آنکه ما خراب کنیم، نیست، ما باید

هوشمندانه به یکسری دستاوردهای برسیم که بعداً بتوانیم دموکراسی پایدار را پیاده کنیم. دموکراسی‌های ناپایدار مثل ترکیه، پاکستان را نگاه کنید، همه این کشورهای اطرافمان را نگاه کنید. قشر متوسط ما خیلی تحصیل‌کرده دانشگاهی دارد. الان یک چیزی حدود فکر کنم هشت میلیون نفر آمار داده‌اند که دانشجو داریم. اکثر اینها برای قشر متوسط هستند و برای قشر بالا نیستند. قشر بالا بچه‌هایشان را می‌فرستند خارج از کشور. اینها خودشان، یعنی آن پتانسیل بزرگ برای قشر متوسط است که حرکتی را به جلو انجام می‌دهد، منتها الان محسوس نیست، ولی در شرایطی این را محسوس می‌کنند. از این پتانسیل بزرگ قشر متوسط هم فکر کنم همه مسئولان ما آگاه هستند که گهگاهی هم صحبت می‌کنند ولی می‌گویند مواظب باشید. حتی وزیر کشور گفته بود که اگر ما نتوانیم پاسخ مردم را بدهیم، دردسر دارد. این نشان می‌دهد آنها هم می‌فهمند که اینها یکسری مطالبات دارند و دنبال این مطالبات هستند. الان کارگری که حقوق نگرفته، نمی‌زند دستگاه‌ها را خراب کند، کارخانه را به آتش بکشد. چرا؟ چون می‌داند بعدش باید بیاید کار کند. حالا یک ماه، دو ماه، شش ماه، ۱۰ ماه، بالاخره دوباره به کار می‌افتد، ولی اگر تخریبش کند و آن را بسوزاند، دیگر کارخانه‌ای نیست. یعنی طبقه متوسط یک نوع آشنی با طبقه بالا هم کرده و آمده با طبقه پایینی هم آشنی داده که در طبقه پایینی آنها درآمد داشته باشند، تو هم منفعتی می‌بری. دیگر طبقه بالا را به صورت زالوصفت نمی‌دانند. در اوایل انقلاب هم هر جا را می‌رسیدند، خراب می‌کردند و از کار می‌انداختند. الان ماه‌ها حقوق نمی‌گیرند، ولی با این وجود کار می‌کنند، چون می‌دانند تداوم آن می‌تواند به او کمک کند، نه اینکه توقفش کنند. ظرف شیر را نمی‌شکانند و می‌گویند الان در این شیر نیست، ولی می‌شود بعداً شیر ریخت.



**طبقه متوسط دنبال یک دموکراسی پایدار است، نه ناپایدار و این را آگاهانه دنبال می‌کند؛ یعنی سعی می‌کند با کمترین خشونت و کمترین صدمه به نتیجه برسد**

# افکار عمومی ایرانی

## گذار از جامعه تله‌ماتیکی به جامعه تلگرامی

محمد آقاسی  
رئیس مرکز افکارسنجی  
دانشجویان ایران

شبکه‌های اجتماعی  
می‌تواند در حالی که  
جامعه را ذره‌وار می‌کند،  
احساسات گرم اجتماعی  
رانیز تشویق کند و  
رویای خودآفرینی بدون  
رویارویی‌های واقعی  
اجتماعی را  
به ما ببخشد

بازگیری فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به صورت بسیار محدود و فقط در سال ۱۳۸۸ و آن هم توسط فیس‌بوک تجربه شده بود. باید یادآوری کرد در شرایطی که به دلیل تجربه نکردن و فیلترینگ، درصد درخور توجهی از مردم از آن فضا استفاده چندانی نمی‌کردند، در واقع یکی از نقاط افتراق جدید از سایر تجمعات و تظاهرات اعتراضی در ایران پس از انقلاب اسلامی بازگیری فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر آن است. پیش‌تر هم بیان شد که استفاده از تلگرام رو به افزایش است و کزاف نیست که امروز از آن به عنوان بزرگ‌ترین «تجمع مجازی مردم ایران» سخن به میان آورده شود. از این رو به طور طبیعی خانواده‌های ایرانی را درگیر خویش کرده است و به ویژه زنان نیز رشد عضویت در این شبکه اجتماعی داشته‌اند. به طوری که مطابق نظرسنجی‌های مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران (ایسپا) در آذر ۱۳۹۴، ۳۷/۱ درصد و در بهمن ۱۳۹۵، ۵۳/۴ درصد در شهریور سال ۱۳۹۶ نیز ۵۸/۵ درصد اعلام کرده‌اند که در تلگرام عضویت دارند.

بررسی میزان عضویت زنان در اینستاگرام نیز هرچند مانند تلگرام رشد تصاعدی نداشته اما خالی از لطف نیست. در آذر ۱۳۹۴، ۱۵/۹ درصد و در بهمن ۱۳۹۵، ۲۰/۶ درصد و شهریور سال ۱۳۹۶ نیز ۱۸/۶ درصد اعلام کرده‌اند که در اینستاگرام عضویت دارند. آنچه آمد حاکی از فرجه شدن عرصه عمومی و به تبع آن افکار عمومی در جامعه ایران است اما چه کسانی بیشتر در این عرصه فعال هستند؟ جوانانی که آنها را می‌توان نسل «نت» و «اینترنت» نام نهاد. بررسی میزان عضویت جوانان ۱۸ تا ۲۹ ساله نشان می‌دهد که در آذر ۱۳۹۴، ۵۳/۵ درصد و در بهمن ۱۳۹۵، ۷۷/۳ درصد و در شهریور سال ۱۳۹۶ نیز ۷۴/۵ درصد اعلام کرده‌اند که در تلگرام عضویت دارند.

ریاست جمهوری دوازدهم است. ۲/۷ میلیارد پیام در ایام انتخابات و در شبکه ملی اطلاعات جا به جا شده که ۷۰ درصد آنها نیز در قالب پیام‌های چندرسانه‌ای بوده است. پست اینترنتی آقای روحانی در هنگام رای دادن در روز ۲۹ اردیبهشت با ۴۱۹۵۰۰ لایک، رکورد بی‌سابقه‌ای در پست‌های اینستاگرامی ایرانی‌ها بر جا گذاشته است. همان روز رکورد بازدید از تلگرام با ۲/۷ میلیارد بازدید در یک روز شکسته شد. گزارش ایستا هم نشانگر آن است که ۷۰ درصد این پیام‌ها در قالب چندرسانه‌ای بوده است. پیش از این روز چهارشنبه، ۲۷ اردیبهشت نیز ۲/۴ میلیارد بازدید از تلگرام ثبت شد. در حال حاضر رکورد بیشترین بازدید از یک پیام در تلگرام شامل ۲۰۰۰۰۰۰۰ بازدید و بیشترین میزان عضویت در کانال تلگرامی با توجه ۳۴۰۰۰۰۰ (مرکز ملی فضای مجازی). باتوجه به آمار ارائه شده از طرف پایگاه اینترنتی Tgchance نزدیک به یک سوم از کانال‌های موجود در تلگرام به زبان فارسی هستند.

علاوه بر این، هر کانال تلگرام فارسی به طور متوسط ۸۵۰۰ عضو دارد که ایرانیان را از این جنبه نیز در رتبه اول قرار داده است. این آمار زمانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند که نگاهی به داده‌های کلی تلگرام نیز انداخته شود. هم‌روزه نزدیک به ۵۰۰ کانال جدید در تلگرام ثبت می‌شود و تاکنون ۲۶ هزار کانال فعال در این شبکه موجود است. در کل نزدیک به ۱۵۰ میلیون عضو فعال در تلگرام وجود دارد که در بیش از ۴۰ زبان زنده دنیا به فعالیت می‌پردازند. در حال حاضر هفت و نیم میلیون نفر از جمعیت ۲۶ تا ۳۵ سال در ایران عضو اینستاگرام هستند (مرکز فناوری اطلاعات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی).

این رسانه مجازی در اعتراضات مردم ایران در دی‌ماه ۱۳۹۶ اظهار نظرات گسترده‌ای را برانگیخت و انگشت اتهامات به سمتش نشانه رفت. هرچند پس از انقلاب اسلامی، تظاهرات اعتراضی در مشهد (۱۳۷۱)، قزوین (۱۳۷۳)، اسلامشهر (۱۳۷۴) و کوی دانشگاه تهران (۱۳۷۸) تجربه شده بود اما

فضای مجازی به‌ویژه شبکه‌های اجتماعی یکی از پرسامدترین محورهای گفت‌وگو در این روزهاست. بخشی از این امر به وضعیت جهانی برمی‌گردد چرا که روزانه به‌وسیله فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی مطالب گوناگونی منتشر می‌شود و مجله «اکنون‌میست» در مقاله‌ای، ارزشمندترین منبع دنیای امروز را همین «داده»‌ها اعلام کرده است. پنج شرکت مشهور گوگل، آمازون، اپل، فیس‌بوک و مایکروسافت ارزشمندترین بنگاه‌ها در دنیا هستند و به‌عنوان نمونه ۲۵ میلیارد دلار سود خالص در فصل نخست سال ۲۰۱۷ جمع‌آوری کرده‌اند. کنترل شبکه‌های اینترنتی بر داده‌ها، قدرت شگرفی به آنها می‌دهد. در این تحول چرخشی، الگوهای قدیمی در باره رقابت در عصر نفت به سمت الگوی اقتصادمحور در حال حرکت هستند. برای فهم و تفسیر فضای مجازی نیز از تعبیر علم تحلیل داده‌ها استفاده می‌شود. این روند در ایران نیز علی‌رغم تفاوت‌هایی به سرعت در حال گسترش است. در میان شبکه‌های اجتماعی بیشترین تمایل به سمت استفاده از تلگرام است و مطابق اعلام این شرکت، ۸۱ درصد محتوای تلگرام را ایرانی‌ها تولید می‌کنند. به عبارت دیگر، در ایران یک میلیون و پانصد هزار مطلب منتشر می‌شود که به‌طور متوسط مطالب دیده‌شده روزانه توسط هر ایرانی ۱۰۰ مطلب است. بیش از ۱۷۰ هزار کانال در ایران راه‌اندازی شده است که ۱۱ هزار کانال بیش از ۵ هزار نفر عضو دارند. از میان این کانال‌ها ۳۲ کانال بیش از ۵۰۰ هزار عضو و ۷ کانال بیش از یک میلیون عضو دارا هستند.

### شبکه‌های اجتماعی و تحولات حوزه عمومی در ایران

یکی از مقاطع در مطالعه مصرف شبکه‌های اجتماعی روزهای منتهی به انتخابات





## واقعیت مجازی، رسانه‌های رخداد محور و تحریک دیوانه‌وار اطلاعات واقعیت را تکمیل نمی‌کند، بلکه جان‌نشین آن می‌شود

همچنین بررسی میزان عضویت همین گروه سنی نیز در اینستاگرام جالب توجه است. در آذر ۱۳۹۴، ۲۶/۴ درصد و در بهمن ۱۳۹۵، ۴۳/۷ درصد و در شهریور سال ۱۳۹۶ نیز ۳۴/۷ درصد اعلام کرده‌اند که در این شبکه عضویت دارند.

به‌طور طبیعی صحنه‌گردانی اصلی این رسانه‌های اجتماعی را نیز این سنین بر عهده دارند؛ جوانانی که به دنبال نیازهای جدید خویش هستند و زمانی متفاوت از نسل‌های پیش یافته‌اند. همان گونه که ملاحظه می‌شود تفاوت نسلی در مصرف شبکه‌های اجتماعی مجازی به خوبی ملاحظه می‌شود. از این رو می‌توان مطالب و مباحثاتی که در این فضا منتشر می‌شود را بیشتر از آن نسل جوان کشور دانست؛ جوانانی که در بیشتر مواقع دو کفه آزادی و بیکاری، مهم‌ترین درخواست‌های آنان است. در نتیجه، در این فضا مخاطرات بین‌نسلی را می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد. «شیء‌انگاری» نتیجه اجتناب‌ناپذیر پویای نسل‌هاست. بزرگ و لااکن معتقدند «شیء‌انگاری» زمانی رخ می‌دهد که تصور شود نظم نهادی حیات خود را مستقل از نیازها و مقاصد انسان‌ها در پیش گرفته است؛ هنگامی که جامعه چیزی جدای از پدیدآورندگان و کنترل‌کننده انسان‌ها تلقی شود. زمانی که نسل جدید بر اساس نظم اجتماعی از پیش موجود و مسلم فرض شده اجتماعی می‌شود. جهان اجتماعی امری طبیعی تلقی خواهد شد. اجتماعی شدن را فرآیندی خوانده‌اند که از طریق آن جهان عینی نهادهای اجتماعی به واقعیت ذهنی بسیار مهمی تبدیل می‌شود. در نتیجه، جهان نهادی ساخته اجتماع، توسط فرد و به مثابه نظم‌ی عینی و طبیعی درونی می‌شود. این امر در کنار سرعت گرفتن استفاده مردم ایران از این رسانه‌های مجازی به جای رسانه‌های گروهی، نوعی جمعی شدن آنها را نوید می‌دهد. در اصطلاح جهانی، به رسانه‌های الکترونیکی بزرگ، «تله‌ماتیک» گفته می‌شود. تله‌ماتیک‌ها رسانه‌هایی بزرگ با فناوری‌هایی چون کامپیوتر، تلفن، ماهواره، تلویزیون و رادیو هستند؛ در واقع ترکیبی از ارتباط راه دور و نظام اطلاع‌رسان کامپیوتری. علی‌رغم ظرفیت زیاد عرضه تولیدات و نیز انعطاف‌پذیری، این رسانه‌ها به‌طور کامل در اختیار و کنترل برقرارکننده ارتباط نیست. گیرنده و فرستنده پیام نیز مبادله و ارتباطی دوسویه با هم دارند. اما ظرفیت شبکه‌های اجتماعی و ضرورت فضای گفت‌وگو برای شکل‌گیری افکار عمومی در جامعه ایران باعث شده شبکه‌های اجتماعی مجازی، به‌ویژه تلگرام، فضای جدیدی رقم بخورد. در حقیقت شبکه‌های اجتماعی مجازی به‌عنوان کنشگر ارتباطی جدید مشغول بازیگری در میدان شکل‌گیری افکار عمومی هستند. اگر روزی از ۳۰۰ کافه فرانسه برای قدرت‌یافتن عرصه عمومی در فرانسه سخن گفته می‌شد، همین فضا را تلگرام اکنون در ایران به وجود آورده است. البته از آنجا که چرخه و مکانیسم افکار عمومی به‌خوبی در ایران شکل نگرفته است، در این چند سال پستان‌گرایی با سونامی افکار عمومی روبه‌رو بوده‌ایم.

## تأثیر رسانه در ساختارهای سیاسی و حاکمیتی

در جهان اجتماعی «پیشا شبکه‌های اجتماعی مجازی» امر اطلاع‌رسانی، خبرنویسی و خبرنگاری به مقوله‌ای حرفه‌ای تبدیل شده و فناوری‌های جدید ارتباطی نیز تأثیرات شگرفی را بر برجسته‌شدن این حوزه گذاشته بود. مهدی سمتی در کتابش با در نظر گرفتن سه مقوله از تأثیر فناوری‌های ارتباطی یا تأثیر سی‌ان‌ان سخن به میان آورد که نشان‌دهنده تأثیر فعالیت حرفه‌ای حوزه رسانه بر جامعه و ساختارهای سیاسی و حاکمیتی است. مقولات مورد بررسی وی نیز حاکی از وجود مکانیزم خبری

در فضای رسانه‌ای است.

مقوله اول «شتاب‌آلودن» است؛ فرض بر این است که فناوری‌های اخیر ارتباطی در جهان به سیاستمداران مجالی برای تأمل و مشاوری نمی‌دهد. در دوره فناوری ماهواره‌ای یا فراملی، ژورنالیسم «زنده» در واقع اصطلاحی است برای تعریف این موضوع که اعمال ژورنالیستی تابع اصل سرعت هستند. مقوله دوم «سرعت‌گیر» یا «بازدارنده» سیاست خارجی مطرح می‌شود که مقصود واکنش عاطفی عمومی به تصاویر و نیز تأثیر عاطفی و نمایشی آن است. در نهایت مقوله «برجسته‌سازی» تصاویر گرسنگی هر جرم و فلاکت انسانی بر صفحه تلویزیون به نمایش گذاشته شد. تلویزیون چارچوب «باید کاری کرد» را برای سیاست‌گذاران تعیین کرد. این امر در این دوره «پاشا شبکه‌های اجتماعی مجازی» این شبکه‌ها عهده‌دار شده‌اند و تفاوت آن نبود فعالیت حرفه‌ای و منسجم است. در نتیجه از «اثر تلگرامی» می‌توان سخن به میان آورد. مایک هارت و آنتونیو نگری نظم نوین جهانی را امپراتوری می‌نامند. برخلاف عصر امپریالیسم که به‌وضوح معلوم بود، کشورهایی مسلط وجود دارند. امپراتوری هیچ قدرت مرکزی و هیچ کشور مسلط و نیروی اجتماعی کنترل‌کننده‌ای وجود ندارد. امپراتوری می‌تواند به شبکه جهانی اینترنت متصل باشد. نوعی شبکه متشکل از قدرت‌های متعدد، قدرتی که منتشر و پراکنده است، نه متمرکز. کشورها در قدرت با شرکت‌های فراملیتی، مجموعه رسانه‌ها، شرکت‌های غیردولتی سازمان‌هایی همچون اتحادیه اروپا و بانک جهانی سهیم‌اند. پس با حضور شبکه‌های اجتماعی مجازی، حاکمیت شکل جدیدی از مجموعه‌ای از گانسیسم‌های ملی و فراملی پیدا کرده است که بر اساس منطق حاکمیت واحدی گرد هم آمده‌اند. تجربه وضعیتی که آنتونیو نگری تراکم «زمان - فضا» نامید و امروزه به گفته بندیکت اندرسون به ملت اجازه داد تا خود را جمعی تصور کند که در طول تاریخ به پیش می‌رود، جای خود را به زمان جهانی انتقال آتی اخبار داده است. علی‌رغم تحرک‌های مجازی، امروز بیش از اینکه در «عصر فلج‌شدگی» به‌سرمی‌بریم. این مساله فاعل را به «زندگی نباتی» یا «کمای فرهنگی» فرو می‌برد که در آن، به جای امکان کنش عمومی به دنبال «شدت احساسات» هستیم و تبدیل به «شهروند پایانه‌ای» شده‌ایم. با نابودی روابط زمانی میان نزدیک و دور، انسان‌ها بیش از قربت فیزیکی واقعی روابط فردی و اجتماعی فوری تر خود، به‌واقعیت بر صفحه نمایش می‌بینند توجه می‌کنند. آنگاه جامعه میان دو زمان بندی متمایز تقسیم می‌شود که ورلبلو به‌عنوان زمانمندی مطلق و زمانمندی نسبی توصیف می‌کند. شکافی اصلی میان کسانی که در زندگی واقعی زندگی می‌کنند و فعالیت‌های اقتصادی آنها از سرعت تأثیر

## نتیجه‌گیری

فراموش نکنیم شبکه‌های اجتماعی می‌تواند در حال که جامعه را ذره‌وار می‌کند، احساسات گرم اجتماعی را نیز تشویق کند و رویای خودآفرینی بدون رویارویی‌های واقعی اجتماعی را به ما ببخشد به شرط آنکه فرآیند آن به خوبی تعریف و مشخص شود. آنچه در حال حاضر شاهد هستیم، فردیت‌زایی مدنیته و رشد جوامع عاطفی تری است که بیش از مفاهیم مطلوبیت‌گرایانه منفعت فردی، بر جامعه‌جویی مبتنی هستند. از سوی دیگر، شبکه‌های اجتماعی مجازی را می‌توان به مثابه فضایی دوگانه‌پسند مورد تحلیل قرار داد. بدین ترتیب که برخی افراد در جهان مجذوب آن شده و برخی دیگر از آن و نوع زندگی اجتماعی مرتبط با آن بیزار می‌شوند. نوع زندگی جاری در شبکه‌های اجتماعی مجازی را می‌توان در اصطلاحی که میشل فوکو در باره فضای «هیتروتوپیا» وضع کرده، گنجانند. «هیتروتوپیا» عنوانی است که میشل فوکو برای «فضای دیگر» یا «دیگرفضا» برگزیده بود؛ فضایی متفاوت و در مقابل یوتوپیا یا آرمان‌شهر است. در هیتروتوپیا ایرانی، افراد با مقولات متفاوت اعتراض می‌کنند و در اعتراض کردن متوجه می‌شوند که می‌توانند با آنجا که اتمسفر حوزه عمومی احساسی شده و مسائل مشخص نیست، صرف اعتراض یا «نق‌زدن» ما حاصل افکار عمومی جامعه ایران است. به‌طور قطع برای برون‌رفت از این فضا راه چاره دست‌یافتنی، اجرای مکانیزم کامل برای بروز افکار عمومی است؛ یعنی تقویت جامعه و نهادهای مدنی «نق‌زدن» یک فرآیند «هیجان‌مدار» است، یعنی ما با نق‌زدن آرام‌تر می‌شویم، خشم و غم‌مان را با دیگران در میان می‌گذاریم و «دردل» می‌کنیم اما «نقد کردن» یک فرآیند «مساله‌دار» است. مادر هنگام نقد، خودمان را بسبب نمی‌کنیم، بلکه مساله را «حلاجی» و زیرورو می‌کنیم. «نق‌زدن» مخاطب تعریف‌شده‌ای ندارد، کافی است گوش مفت بیایی، آن وقت می‌توانی شروع به نق‌زدن کنی ولی نقد کردن مخاطب تعریف‌شده‌ای دارد. متأسفانه افکار عمومی ایرانی بیشتر بر مدار هیجان می‌گردد و از این رو کنش‌های اجتماعی مبتنی بر آن نیز نمی‌تواند ما حاصل خاصی را دنبال کند و تبدیل به «کنش‌های پراکنده اجتماعی» یا «حرکت‌های کوتاه» می‌شود. اما در جایی چون انتخابات که افکار عمومی بتواند مساله خاص خویش را بیابد و حول محور آن حرکت کند، می‌تواند «کنش جمعی» ایجاد کند.

«نق‌زدن» یک فرآیند «هیجان‌مدار» است، یعنی ما با نق‌زدن آرام‌تر می‌شویم، خشم و غم‌مان را با دیگران در میان می‌گذاریم



# چه کسانی در خیابان بودند

## چرا در دی ماه وارد بیهشت آشوب شد اما در روز ۱۳ آبان هیچ اتفاقی رخ نداد؟



سپیده آمینی  
استادیار جامعه‌شناسی  
دانشگاه علامه طباطبائی

رفتار جمعی، اعتراض، جنبش، شورش، کودتا، انقلاب و... مقولات نام‌آشنایی در تاریخ تحولات سیاسی جوامع‌اند. صرف‌نظر از وجوه افتراق این امور که سبب تفکیک آنها از یکدیگر شده، فصل مشترک آنها پنداشت مرسوم است که در ذهن همگان نقش بسته است و آن برهم خوردن تعادل جامعه و مواجهه توده‌ها و نخبگان با پالشی جدی است. نته‌ها جنبش، انقلاب و کودتا بلکه رفتارهای جمعی که سازمان نیافته و کوتاه‌مدت‌اند نیز به‌هم‌ریختگی انسجام اجتماعی را به ذهن متبادر می‌کنند.

آنچه سبب می‌شود جنبش‌ها و سایر موارد مشابه از جمله رفتار جمعی مغل نظم اجتماعی قلمداد شود، به تعلیق درآمدن هنجارهای جامعه و خلق هنجارهای نوظهور به اقتضای شرایط پیش آمده است. به بیان فستی‌نگر مسبب این امر فردیت‌زدایی رخ داده در شرایط مذکور است. در جنبش‌های اجتماعی، فرد در جمع مستحیل شده و پنهان شدن زیر چتر جمع، ظهور کنش‌هایی را رقم می‌زند که در شرایط عادی وجود ندارند. حضور فرد در جمع سبب می‌شود هزینه‌ها تقسیم شده و فرد با مخفی شدن در پس جمع کنش‌هایی نابه‌تجار را بروز دهد.

## نگاهی به تحولات اعتراضی و جنبشی دهه‌های اخیر در ایران

بر اساس رویکرد جنبش‌شناسی شبکه‌ای کاستلز در جامعه ایران رفتار جمعی شبکه‌ای در چند سال اخیر در قالب رخدادهایی نظیر مجتمع کوروش یا آزادی‌های یواشکی و چهارشنبه‌های سفید به صورت مکرر مشهود است. در کنار رفتارهای جمعی که در فضای مجازی هدایت می‌شوند، جامعه ایران طی سه دهه اخیر با حرکت‌های اعتراضی و جنبشی دیگری نیز مواجه بوده است که قالب‌بندی کردن این تحولات ذیل هر یک از این تعاریف دشواری‌هایی را به همراه دارد، چرا که به نظر می‌رسد جامعه رفتار جمعی بر قامت این تحولات تنگ و جامعه جنبش اجتماعی بر کالبد این رخدادها گشاد است. چون این رویدادها نه به اندازه رفتار جمعی سازمان نیافته، کوتاه‌مدت و گذرا هستند و نه به اندازه جنبش‌های اجتماعی سازمان یافته و منسجم و گسترده‌اند. این تحولات شبه‌جنبش‌هایی‌اند که تا حدی سازمان یافته‌اند، اما انسجام و گستره آنها به اندازه جنبش‌ها نیست و از رفتارهای جمعی پایدارتر و ماندگارترند که بخشی از این ماندگاری نه در عیان، بلکه در خفاست، در واقع این شبه‌جنبش‌ها عناصری از رفتار جمعی و جنبش‌ها را به‌طور توأمان دارند.

نیمه سال ۱۳۷۸، خردادماه سال ۱۳۸۲، خرداد سال ۱۳۸۸ و دی‌ماه سال ۱۳۹۶ چهار تاریخ شبه‌جنبشی سه دهه اخیر داده است که در فاصله‌های مذکور رفتارهای جمعی اعتراضی درخور توجهی رخ داده است. در سال ۱۳۷۸ جریان اعتراضی دانشجویی به بسته شدن روزنامه سلام از دانشگاه تهران آغاز و سپس به جنبش اعتراضی گسترده‌تری مبدل و از فضای دانشگاه به فضای شهر رسوخ کرد و در کنار دانشجویان برخی نیروهای اجتماعی را نیز به عرصه کشاند. عمده اعتراضات دانشجویی سال ۱۳۸۲ صنفی-دانشجویی بوده و شعاع آن کمتر از سال ۱۳۷۸ بود. جریان اعتراضی پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ به سبب قطعی شدن نتایج انتخابات، اعتراضی با ماهیت سیاسی بود. شبه جنبش رخ داده در دی‌ماه سال ۱۳۹۶ نیز با مطالبه‌ای معیشتی آغاز شد، اما به تدریج رنگ سیاسی یافت که شعارهای بیان شده مبین این امرند که در نقد دولت آغاز و به نقد نظام انجامید. تفاوتی که اعتراضات سال ۱۳۹۶ نسبت به سه جریان اعتراضی دیگر داشت، حرکت از پیرامون به مرکز بود، برخلاف سه جنبش قبلی که از تهران آغاز گردید و سپس به سایر شهرها سرایت پیدا کرد. اعتراضات دی‌ماه ۹۶ جریان معکوس بود و اعتراضات تهران پس از سایر شهرستان‌ها آغاز

گردید، به همین دلیل اعتراضات تهران کمتر معطوف به دولت و عمده معطوف به نظام گردید. از جمله نکات دیگر حضور پررنگ و پرشمار جوانان و دانشجویان در تمامی چهارشنبه‌های جنبش مذکور بود، با این تفاوت که اگر حضور جوانان در ۱۳۷۸ معطوف به آزادی سیاسی و مدنی بود، در جریان اعتراضات ۹۶ همزمان آزادی‌های سیاسی و مشکلات اقتصادی و اشتغال را هدف قرار داده بود و راه‌برون رفت را عبور از جریانات سیاسی مرسوم اعم از اصلاح طلب و اصولگرا قلمداد می‌کرد و این نکته‌ای است که باید به صورت ویژه مورد توجه و تحلیل قرار گیرد.

نکته این است که این جنبش‌ها تا حد زیادی خاموش شدند و مطالبات آنها کمتر پاسخ داده شده است، اما جنبش‌ها از بین نمی‌روند، بلکه زیر پوست جامعه ادامه حیات می‌دهند تا در فرصتی مناسب بروز و ظهور یابند. از مخاطراتی که جامعه ایران را ممکن است تهدید کند، ائتلاف این جنبش‌های خاموش شده است. فعالان این جنبش‌ها وقتی به این نتیجه برسند که با حداقل ائتلاف امکان اثرگذاری ندارند، به حداکثر ائتلاف روی می‌آورند تا دامنه تأثیرشان را به حداکثر برسانند و گاهی برای رسیدن به مطالبه خود ممکن است به خارج از کشور نیز متوسل شوند و در این بین مقاومت نظام سیاسی در برابر آنها هزینه را بالا می‌برد و چنانچه یک طرف دعوت‌نویس دیگری غلبه کند، حجم خشونت افزایش پیدا می‌کند و با حضور نیروهای تهدیدکننده خارجی اعم از دول خارجی و مداخله بیرونی نظام سیاسی با چالش جدی مواجه خواهد شد.

آنچه ذکر شد، شرح حال بخشی از جامعه است، اما قطب دیگر جامعه افرادی هستند که در راهپیمایی‌هایی پس از رخدادهای اعتراضی مذکور در ۲۳ تیر، ۱۳۷۸، ۹ دی‌ماه ۱۳۸۸ و ۱۵ دی‌ماه سال ۹۶ بعد از نماز جمعه شهرهای بزرگ شرکت کردند. این افراد دو دسته‌اند؛ کسانی که در دفاع از نظام به‌خصوص رهبر انقلاب حضور یافته و استقرار جمهوری اسلامی را بر هر مطالبه‌ای ترجیح می‌دهند. گروه دیگر کسانی‌اند که از اوضاع جامعه رضایت کافی ندارند، اما به دلایل متعدد از جمله ترس از فقدان امنیت، دشمن خارجی و گروه‌های تروریستی، کم‌رنگ و بی‌رنگ شدن عناصر و نمادهای دینی و از ترس هر چه و مرج در نقطه مقابل معترضان قرار می‌گیرند. معترضان نیز دو گروه‌اند؛ افرادی که در پی ایجاد جنبش انقلابی‌اند و برخی دیگر منتقدند و درصدد ایجاد جنبش اصلاحی‌اند. دشواری این امر آنجاست که در عالم واقع تفکیک جریان‌های اجتماعی و تحولات سیاسی به سادگی مفهیمی نظری نیست و گاهی اختلاط جریان‌ها صورت می‌گیرد و غلبه یکی از دو گروه بر دیگری ممکن است حالت‌های مختلفی را ایجاد کند. اگر نیروهای اجتماعی خواهان براندازی را یک سر طیف و نیروهای مدافع نظام سر دیگر طیف در نظر گرفته شود، نیروهای منتقد در وسط طیف قرار می‌گیرند. اگر در شرایط اعتراضی جامعه نیروهای دو سر طیف بر دو نیروی دیگر غلبه کنند، خصوصاً در جامعه شدت گرفته و حجم خشونت افزایش می‌یابد، اما اگر نیروهای میانه طیف غالب باشند، امکان حل مسالمت‌آمیز بیشتر خواهد بود و آرام شدن اوضاع سریع‌تر صورت خواهد گرفت.

## رویدادهای دی‌ماه ۱۳۹۶

رویدادهای دی‌ماه ۹۶ و مطالبات معیشتی و رفتارهای خشونت‌آمیز افراد جامعه حکایت از فوران احساس محرومیت نسبی در جامعه دارد. به بیان تدریج‌گرا (۱۳۸۸) در کتاب چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، احساس محرومیت نسبی زمانی رخ می‌دهد که بین انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی گسست ایجاد شود، به عبارت دیگر خود را مستحق شرایط و امکانات خاصی می‌دانند اما از سوی دیگر پنداشت او این است که شرایط لازم برای تحقق این نیازها وجود ندارد. در واقع

## مطالبات معیشتی

رویدادهای دی‌ماه ۹۶ و مطالبات معیشتی و رفتارهای خشونت‌آمیز افراد جامعه حکایت از فوران احساس محرومیت نسبی در جامعه دارد. به بیان تدریج‌گرا (۱۳۸۸) در کتاب چرا انسان‌ها شورش می‌کنند، احساس محرومیت نسبی زمانی رخ می‌دهد که بین انتظارات ارزشی و توانایی‌های ارزشی گسست ایجاد شود

# باشگاه

احساس محرومیت نسبی حاصل برداشت ذهنی افراد در دو سطح انتظارات ارزشی و توانایی های ارزشی است. به نظر «گار»، معیارهای ارزشی یا گروه مرجع افراد ممکن است وضعیت گذشته خود آنها، آرمان انتزاعی یا معیارهایی باشد که توسط یک رهبر یا گروه مرجع طراحی شده است. (گار، ۱۳۸۸: ۵۳ و ۵۴) علاوه بر این کار مانند دیویس، ارزش ها را به سطح اقتصادی محدود نمی کند، بلکه دو بعد ارزش های مربوط به قدرت و ارزش های بین شخصی را نیز لحاظ می کند. ارزش های مربوط به قدرت ارزش هایی اند که میزان توان انسان ها در نفوذ بر کنش های دیگران و اجتناب از دخالت ناخواسته دیگران در کنش های خود را تعیین می کند. (همان، ۵۵) این گروه از ارزش ها شامل تمایل به مشارکت در تصمیم گیری جمعی و تمایل به حق تعیین سرنوشت و امنیت می شود. «گار» از مورد اول با عنوان ارزش های مشارکتی نام می برد، مانند رأی دادن، شرکت در رقابت سیاسی، عضویت در گروه نخبگان سیاسی و مورد دوم را ارزش های امنیتی می نامد، مانند آزادی از ترتیبات سیاسی ستمگرانه یا بی نظمی (۵۶ و ۵۷). مقصود «گار» از ارزش های بین شخصی رضایت های روانی است که افراد در تعامل و روابط غیر اقتدار آمیز با یکدیگر و با گروه های مختلف، در صدد کسب آنها هستند. (همان، ۵۷) بر این اساس احساسات محرومیت نسبی تنها رنگ و بوی اقتصادی ندارد، بلکه صورت های دیگر احساس محرومیت نسبی نظیر محرومیت نسبی سیاسی و... نیز وجود دارند. در شناخت زیربنای پدید آمدن این حس به مقوله مقایسه اجتماعی می رسیم. در این فرآیند فرد ممکن است بخشی از نیازهای بنیادینش برطرف شود، اما در اثر مقایسه با دیگران ممکن است صورت های جدیدی از نیازها ظهور یابند و فرد به این نتیجه برسد که امکان تامین نیازهایش وجود ندارد و حس ناکامی در او پدیدار شود. با توجه به نابرابری ها و قشر بندی های نامتوازن در جوامع، امکان مقایسه اجتماعی و به تبع آن پدید آمدن احساس محرومیت نسبی امری اجتناب ناپذیر است، اما آنچه سبب اختلال در نظم موجود و تعادل جامعه می شود، شدت و گستره محرومیت نسبی است. «شدت محرومیت نسبی میزان تاثیر منفی است که با درک آن همراه است» (همان، ۶۰) به عبارت دیگر حد و حدود و میزان ناراضیاتی و خشمی است که از محرومیت نسبی ناشی می شود و گستره محرومیت نسبی به میزان شیوع و فراگیری این حس مربوط می شود. بنابراین با تجلی شدید و گسترده محرومیت نسبی در سطح جامعه شاهد بروز حس ناراضیاتی و ناکامی وسیع و به تبع آن ظهور خشونت در سطح جامعه خواهیم بود.

به نظر می رسد در شبه جنبش های رخ داده در جامعه ایران این متغیر تبیین گر مناسبی است، به طوری که می توان احساس محرومیت نسبی سیاسی را در سطح وسیعی در سال ۸۸ در ایران شاهد بود. این نوع حس در سطح سیاسی را می توان به مشارکت سیاسی در سال ۸۸ نسبت داد. بخشی از جامعه احساس می کرد رفتار رأی دهی او نادیده گرفته شده است، بخشی از این افراد با تصور اثر بخشی سیاسی در انتخابات حضور پیدا کرده بودند و نتیجه نهایی انتخابات باعث شده بود این بخش از جامعه دچار احساس بیگانگی سیاسی شود. در سال ۹۶ نیز این احساس محرومیت نسبی رفاهی را می توان بستر وقوع جنبش دی ماه دانست. چند تصمیم اقتصادی دولت و به دنبال آن افزایش قیمت برخی کالاها اساسی و معیشتی و نیز مشکلات ناشی از انجام ندادن تعهدات موسسات مالی و اعتباری، افزایش قیمت مسکن و اجاره بها سبب اعتراضات وسیعی در سطح جامعه شد. غالب این اعتراضات در مراکز استان و شهرهای بزرگ و کوچک و سپس در تهران رخ داد. با وجود آنکه به نظر می رسد در تهران و شهرهای بزرگ میزان رفاه بیشتر است، اما احساس محرومیت نسبی رفاهی به دلیل وجود فاصله طبقاتی و نابرابری های اجتماعی و اقتصادی، خشونت را افزایش می دهد. شعارهای سیاسی که به

پهانه مطالبات معیشتی بر سر سازمان ها جاری شد، مبین حس محرومیت نسبی سیاسی بود که فرو خورده شده بود. به عبارت دیگر دو صورت از احساس محرومیت نسبی رفاهی و سیاسی در جریانات دی ماه ۹۶ با یکدیگر تلاقی پیدا کردند.

## نتیجه گیری

با تاملی کوتاه بر تحولات جامعه ایران در دو دهه اخیر از رخداد رویدادهایی می توان سخن گفت که از منظر تعاریف حوزه روانشناسی اجتماعی و جامعه شناسی سیاسی با رفتار جمعی یا جنبش خوانده می شوند، اما قالب بندی کردن این تحولات ذیل هر یک از این تعاریف دشواری هایی را به همراه دارد. از این رو مفهوم شبه جنبش در نظر گرفته شد که عناصری از رفتار جمعی و جنبش را به طور توأمان همراه دارد. این رویدادها نه به اندازه رفتار جمعی سازمان نیافته، کوتاه مدت و گذرا هستند و نه به اندازه جنبش های اجتماعی سازمان یافته، منسجم و گسترده اند. این تحولات تا حدی سازمان یافته اند، اما انسجام و گستردگی آنها به اندازه جنبش ها نیست و از رفتارهای جمعی پایدارتر و ماندگارترند. با توجه ماهیت متفاوت این شبه جنبش ها از رفتارهای جمعی و جنبش ها و پیوند آنها با فرهنگ سیاسی جامعه ایران سبب می شود از یک سوءمدیریت آنها صورت متفاوت و از سوی دیگر نحوه مواجهه با این پدیده و برنامه ریزی برای کنترل آن نیازمند مذاقه بیشتری باشد. برای مدیریت این جنبش ها سه کار می توان انجام داد؛ نخست شناخت غالب کنشگران در جریان شبه جنبش ها، دوم نحوه مواجهه با کنشگران اعتراضی به تناسب خصایص و مطالبات مختلف آنها، سوم واکاوی زمینه های پیدایش آن و فرارتن از مصراحت متن جنبش ها و کشف علت های ضمنی آن است. به عنوان نمونه برای شناخت تیپولوژی کنشگران اعتراضی می توان به بررسی مطالبات آنها پرداخت که تحقق این امر از طریق مطالعه علمی شعارها میسر است. حصول نتیجه بهتر زمانی فراهم می شود که بررسی شعارها به یک مقطع زمانی محدود نشود و سیر تطور آنها از ۱۳۷۸ تا کنون بررسی شود. برای نیل به این هدف باید به فیلم ها و تصاویر مستندی دسترسی پیدا کرد که در رسانه های داخلی و خارجی پخش شدند و از آن مهم تر فیلم ها و تصاویری که توسط اشخاص عادی گرفته شدند. همچنین علاوه بر بررسی علمی و روشمند متن شعارها فرکانس صدای معترضان در بیان شعارها در چهار مقطع می تواند داده های خوبی را در اختیار محققین قرار دهد تا با آنکه آنها مشخص شود وزن شعارهای اصلاحی بیشتر بوده یا انقلابی و آیا طی این دوره زمانی تغییری در ماهیت شعارها رخ داده؟ همچنین اگر شعارها اصلاحی بوده اند، بیشتر خواهان اصلاحات سیاسی بوده اند یا اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی؟ نتایج تحلیل ثانویه تحلیل نگرش ها و کنش های انتخاباتی شهروندان تهرانی طی یک دهه اخیر (۱۳۹۴-۱۳۸۲) نشان داد که گرایش به تغییر اساسی وضعیت فعلی، افزایش همراه با ملاحظه ای داشته است، به طوری که در نظرسنجی مجلس هشتم، ۲/۲۶ درصد اذعان داشته اند که امکانی برای اصلاح وضع فعلی کشور نیست و همه چیز باید از اساس تغییر کند و این رقم در نظرسنجی مجلس نهم به ۹/۴۰ درصد رسیده است که باعث تأمل است. اگر گذری بر داده های نظرسنجی مجلس هفتم داشته باشیم، در این دوره از دو متغیر ترکیبی ناامیدی، اصلاح طلبی و ناامیدی تغییر کلی سخن گفته شده. تمامی تحلیل ها نشان می دهند که میزان احتجاج به دلایل نوع اول بسیار بیشتر از احتجاج به دلایل نوع دوم است. متأسفانه با آنکه به بررسی داده های به دست آمده شاید بتوان دوره هشت ساله (۱۳۸۲-۱۳۹۰) را دوران گذار از ناامیدی - اراده به اصلاح وضع موجود به ناامیدی - اراده به تغییر کلی در ساخت ذهنیت شهروندان تهرانی دانست. (امینی، ۱۳۹۴) استفاده از نتایج مطالعات طولی که مربوط به دو یا سه دهه اخیرند، می توانند

در شناخت بخشی از حیات سیاسی جامعه مثرتر باشند. این یافته ها به سیاست گذاران این امکان را می دهد که قبل از مواجهه جدی با تشخیص درست مشکلات و معضلات و اقدام به موقع در جهت مدیریت موثر امور گام بردارند.

بعد دیگر مطالعه بررسی تطور رفتارهای کنشگران در مقاطع مذکور است. بر این اساس باید نسبت رفتارهای وندالیستی و تخریب کننده باناقرامانی مدنی معترضان بررسی شود، اینکه فراوانی این نوع رفتار در مقایسه با یکدیگر در چهار مقطع زمانی چگونه بوده و سیر تطور آن به چه صورت بوده است.

گام بعدی نحوه مواجهه دستگاه های رسمی با کنشگران اعتراضی است. برای مطالعه علمی آن می توان به بررسی این مساله پرداخت که برخورد خشونت آمیز با معترضان در چهار مقطع تفاوت ملاحظه داری داشته است. استراتژی مناسبی که بعد از رخدادهای دی ماه ۹۶ صورت گرفت، محق دانستن مردم در بیان اعتراضات توسط مقام معظم رهبری و شخص رئیس جمهور و برخی مقامات بلند پایه بود که این امر به التیام ناراضیاتی ها مدد رساند.

گام سوم شناسایی زمینه های پیدایش این اعتراضات است که در جستار حاضر احساس محرومیت نسبی سیاسی و رفاهی یکی از علل مهم قلمداد گردید. برای تدوین سیاست های مناسب در این زمینه نخست باید وضعیت استان های کشور از نظر احساس محرومیت نسبی در سطوح مختلف سیاسی، رفاهی و بین شخصی مشخص گردد و از سوی دیگر میزان رفتارهای اعتراضی در استان های کشور بررسی گردد و ذهنیت اعتراضی ایرانیان بررسی شود که آن را می توان از طریق تحلیل ثانویه داده های پژوهش های ملی نظیر طرح ارزش ها و نگرش های ایرانیان (در چندین مرحله) انجام داد. در نهایت با برقراری رابطه همبستگی بین این دو، تحلیل جستار حاضر را به محک آزمون گذاشت.

خارج از مطالعه کارشناسی یکی از زمینه های برطرف ساختن احساس محرومیت نسبی سیاسی افزایش مشارکت سیاسی افراد جامعه است. در بسیاری از مواقع مشارکت سیاسی به رفتار رأی دهی تقلیل می یابد، در حالی که به بیان میلیبرث دامنه مشارکت سیاسی از کاندید شدن برای مناصب سیاسی تا شرکت در انتخابات است که شرکت در بحث های گروهی و تظاهرات و... در میانه طیف مشارکت سیاسی قرار می گیرند. برای رفع محرومیت نسبی سیاسی باید شرایط مشارکت سیاسی به تناسب تقاضا و مطالبه نیروهای اجتماعی فراهم شود. به عنوان نمونه دانشجویان خواهان وسعت یافتن حوزه عمومی در فضای دانشگاه ها هستند. مشارکت دانشجویان در حوزه های

تصمیم گیری اعم از صنفی و سیاسی به خصوص رویکردهای چپ و شبه مارکسیستی، برگزاری میتینگ های سیاسی، برگزاری جلسات طنز سیاسی و آزاد اندیشی عملی از جمله اموری است که باید به آن توجه کرد. همچنین در خصوص حس محرومیت نسبی رفاهی، اعمال سیاست های ایجابی رفاهی برای کلیه افراد جامعه و اعمال سیاست های لازم جهت کنترل فساد اقتصادی به طور تقریبی فراگیری ضرورت تام دارد و لازم است احساس تبعیض و نابرابری اقتصادی موجود مدیریت گردد و جامعه بتواند در وضعیت متعادل تری به حیات خود ادامه دهد.



# چرا انتخابات در ایران پیش بینی ناپذیر است؟

رحمان قهرمان پور با بررسی انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ تلاش کرده به این سوال پاسخ دهد که چگونه می توان برنده انتخابات ریاست جمهوری در ایران شد



## در باره یک کتاب

«بازی انتخابات ریاست جمهوری» نام کتابی است که مساله پیش بینی ناپذیری انتخابات در ایران را مورد توجه قرار داده است. رحمان قهرمان پور نویسنده این کتاب به صوت و ویژه انتخابات ریاست جمهوری در سال ۹۲ را زیر ذره بین قرار داده است تا با بررسی چند مولفه مهم در این دوره از انتخابات به این برسد که چه عواملی در این رقابت بزرگ تاثیرگذارند و البته اینکه چه کسی می تواند برنده انتخابات شود.

او رویکردهای نظری در تحلیل انتخابات ریاست جمهوری را مورد توجه قرار داده و ضمناً به این سوال پاسخ داده است که چرا تحریم انتخابات پاسخگو نبوده است. او معتقد است که انتخابات ریاست جمهوری در ایران یک بازی با سرعت زیاد و با حضور مجموعه ای از بازیگران است. یک بازی در یک فاصله زمانی یک ماهه که به سرعت آغاز می شود ادامه پیدا می کند و در روزهای آخر به اوج می رسد و تعیین می کند چه کسی برنده خواهد شد. با رحمان قهرمان پور در باره این کتاب گفت و گو کرده ایم.

## آقای قهرمان پور! بهتر است گفت و گو را از همان پرسشی شروع کنیم که شما کتابتان را بر اساس آن نگاشته‌اید. اینکه چرا انتخابات ریاست جمهوری در ایران مهم است؟

اجازه بدهید اندکی نگاهی تاریخی به این ماجرا داشته باشیم. سال‌ها پیش خیلی نگاه مثبتی به انتخابات ریاست جمهوری یعنی اساساً نظام ریاستی وجود نداشت. عمده نظام‌های دموکراتیک دنیا پارلمانی بودند و شاید آمریکا تنها نظام ریاستی دموکراتیک بود، در حالی که اغلب نظام‌های ریاستی که مثلاً در آمریکای لاتین بود، اقتدارگرا بودند. مثلاً در آرژانتین کارلوس منر و در خود برزیل و در خیلی از کشورهای آمریکای لاتین اوضاع به همین شکل بود. بنابراین تا دهه ۹۰ نسبت به نظام ریاستی نگاه بدبینانه‌ای وجود داشت. می‌گفتند نظام ریاستی نمی‌تواند به نحو احسن رأی مردم را نمایندگی کند اما بعد از دهه ۹۰ توجه به ابعاد مثبت نظام ریاستی بیشتر شد و در واقع مهمترین مزیت نظام ریاستی که همان ثبات سیاسی اش است، مورد توجه قرار گرفت. به هر حال درست است که نظام پارلمانی رأی مردم را بهتر از نظام ریاستی متورم می‌کند، اما از نظر ثبات سیاسی سطحش پایین‌تر است. شما حتی مثلاً به الگویی ایده‌آل نظام پارلمانی در آلمان نگاه کنید. با همین ظهور حزب جدید نظام پارلمانی آلمان هم به خطر افتاده، چندین ماه دولت تشکیل نشده؛ چه برسد به جاهایی مثل ایتالیا، بلژیک و هلند که حتی تا یک سال و نیم هم دولت تشکیل نمی‌شود. بنابراین متخصصان انتخابات در این باور هستند که

اگرچه نظام پارلمانی بهتر از نظام ریاستی می‌تواند رأی مردم را نمایندگی کند، اما به دلیل ضعف در برقراری ثبات سیاسی، از نظر کارآمدی خیلی نمی‌تواند در خدمت نظام سیاسی باشد. لذا توجه به نظام ریاستی بیشتر شده است. شما همین چند سال پیش در ترکیه هم دیدید که نظام از پارلمانی به ریاستی تغییر کرد، با اینکه بحث‌ها خیلی زیاد بود. همین جا برگردم به سوال شما؛ اینکه چرا انتخابات ریاست جمهوری در ایران مهم است؟ یک اینکه برداشت عمده‌ای که عموم ما از انتخابات داشتیم، انتخابات پارلمانی بود. وقتی در سال ۶۷ انتخابات به ریاستی تغییر کرد، خیلی‌ها و حتی خیلی از متخصصان برداشت روشن، دقیق و شفاف از نحوه کارکرد نظام ریاستی نداشتند. حالاً من در این کتاب خیلی مختصر اشاره کردم؛ مثلاً به متن مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی و آنجا نشان دادم که خیلی از افرادی که آنجا صحبت کردند، واقعا نمی‌دانستند که ممکن است مثلاً در رأی‌گیری، بحث جهت انتخابات و سلامت انتخابات تبدیل به یک چالش جدی شود که در سال ۸۸ شد. بنابراین دومین دلیل اهمیتش این بوده که این پدیده انتخابات ریاستی، یعنی ریاست جمهوری در ایران، یک پدیده در حال تکامل است و هر دوره که در ایران انتخابات ریاست جمهوری برگزار شده، در واقع می‌شود گفت ما شاهد تحولات جدی در توزیع قدرت، آرایش سیاسی، معاملات سیاسی و حتی جهت‌گیری‌های یک توسعه اقتصادی بوده‌ایم. این موضوع در دور اول و دوم انتخابات ریاست جمهوری؛ منظور دور اول بعد از تغییر قانون اساسی است؛ یعنی دوران مرحوم آقای هاشمی خیلی روشن نبود و ما دیدیم انتخاب آقای هاشمی خیلی با چالشی همراه نبود، در حالی که بعد از سال ۷۶ انتخابات ریاست جمهوری در ایران یک مساله جدی شده و همه گروه‌های سیاسی وارد می‌شوند و سرمایه‌گذاری می‌کنند، چون به اهمیت انتخابات فکر می‌کنند. می‌رسیم به سال ۸۸ که جنبه دیگری از اهمیت انتخابات معلوم می‌شود و آن هم مساله نحوه برگزاری، سلامت انتخابات و... است. در حالی که چون عده‌ای سلامت این انتخابات را به چالش می‌کشند، خود این امر تبدیل به یک موضوع می‌شود. در سال‌های بعد و همین الان



رحمان قهرمان پور فارغ التحصیل دکتری علوم سیاسی از دانشگاه شهید بهشتی در سال ۱۳۸۵ است. او در حال حاضر به پژوهش در مسایل سیاست خارجی می‌پردازد و پیش از این ۶ سال در مرکز تحقیقات استراتژیک به عنوان مدیر گروه خلع سلاح فعالیت کرده است

بحث تغییر قانون انتخابات ریاست جمهوری را داریم. مخلص کلام اینکه انتخابات ریاست جمهوری در ایران هم به لحاظ حقوقی و هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ اجتماعی روز به روز مهم‌تر شده است. در واقع تأثیرگذاری اش در سرنوشت سیاسی و اجتماعی بیشتر شده و به همین دلیل احساس کردم که این موضوع به صورت خاص ارزش تأمل و فکر کردن دارد.

**در بخش مربوط به نخبگان که در کتاب شما هم در مورد آن بحث شده است من موضوع را از دو سطح مورد توجه قرار می‌دهم. سطح اولش نقشی است که نخبگان در انتخاب نامزدها و ورود نامزد بازی می‌کنند، یعنی فیلتری می‌شوند برای ورود نامزدها، اینکه چه کسی را تشویق کنند که بیاید یا اینکه چه کسانی را نهی کنند که نیاید بیایند. این یک سطح، دومش هم آنجایی است که تلاش می‌کنند نقش بازی خود را در سطح مردم ایفا کنند، به این معنا که تلاش می‌کنند آن حس رجوع به نخبگان را در جامعه تقویت کنند و این حس را به وجود بیاورند که ببینید ما چه می‌گوییم و نظر ما این است و به نظر ما اعتماد کنید. نخبگان در این دو سطح چقدر در انتخابات ۹۲ موثر بودند؟**

در باره نخبگان یک توضیح مقدماتی بدهم که اینجا منظور دقیقاً چیست. در کلیت کتاب گفته شده است که انتخابات ریاست جمهوری در ایران تابع سه سطح است. یک سطح ساختار قدرت و نهادهای ساختار قدرت مثل شورای نگهبان و وزارت کشور و سایر نهادهای حاکمیتی است. سطح دوم سطح احزاب و بازیگران سیاسی و رقابت‌های سیاسی و سطح سوم سطح رأی دهندگان یا سطح اجتماعی است. ما هرچه از سال ۶۷ به این طرف نزدیک‌تر می‌شویم، اهمیت سطح اجتماعی را رأی دهندگان در انتخابات بیشتر می‌شود. یعنی انتخاب مرحوم آقای هاشمی بیشتر در سطح ساختار قدرت است. آن موقع اجتماعی در سطح ساختار قدرت بین نهادهای قدرت‌مند وجود داشت. خود مرحوم هاشمی که رئیس مجلس بود، خیلی راحت با همین اجماع نظر نخبگان حاکمیتی رئیس جمهور شد، کسی را هم به چالش نکشید. یادمان هست که در دور دوم انتخابات‌شان آقای توکل هم رقیب بودند، ولی خیلی کسی جدی نگرفت، یعنی کسی فکر نمی‌کرد که ممکن است در انتخابات ریاست جمهوری آقای هاشمی شکست بخورد. در انتخابات دوم خرداد در واقع سطح دوم، یعنی سطح احزاب سیاسی رنگ و بوی بیشتری داشت، یعنی اصلاح‌طلبان یا چپ‌های آن موقع خودشان را در آستانه انتخابات جمع و جور کردند. در حالی که آقای ناطق‌نوری مثل مرحوم هاشمی روی بحث اجماع‌سازی در سطح حاکمیت و حمایت خیلی از نهادهای حاکمیتی تأکید داشت، طرف مقابل یعنی طرفداران آقای خاتمی آمدند و در سطح اجتماعی فعالی کردند. بنابراین جنبه دیگری از انتخابات خودش را به ما نشان داد. در واقع سطح دوم و سوم اهمیت پیدا کرد، یعنی سطح احزاب و

سطح رأی دهندگان. از ۷۶ به این طرف، مثلاً در ۸۴ در انتخاب آقای احمدی‌نژاد این سطح اجتماعی خیلی صریح‌تر خودش را نشان می‌دهد و هرچه به این طرف می‌آییم، در واقع رقابت‌های انتخابات ریاست جمهوری از سطح ساختار قدرت و احزاب سیاسی کشیده می‌شود و بعد به سمت رأی دهندگان و کمپین‌های انتخاباتی، تلاش برای جلب نظر مردم، تلاش برای جلب نظر هنرمندان، ورزشکاران، نویسندگان و... بنابراین اینجا در باره نخبگان باید بگوییم در کدام سطح منظور است. اگر منظور از نخبگان در سطح حاکمیت است، عملکرد نخبگان در سطح حاکمیت عموماً در تصمیم‌های نهادهای خودش را نشان می‌دهد. مثلاً در تصمیم شورای نگهبان برای تأیید یا رد صلاحیت، در سطح دوم، یعنی سطح احزاب و بازیگران سیاسی، عملکرد نخبگان خودش را در چانه‌زنی‌ها و لابی‌کردن‌های پشت‌پرده و جذب حمایت احزاب و معرفی یک نفر به عنوان کاندیدا خودش را نشان می‌دهد. در سطح اجتماعی یا در سطح رأی دهندگان، عملکرد نخبگان خودش را در شکل تشویق مردم یا بسیج دهندگانی که دنبال تشویق مردم به رأی دادن هستند. مثلاً شما در سطح دوم دیگر حضور ورزشکاران را ندارید، چون آنجا سطح لابی سیاسی، احزاب است و ساختارهای حزبی و... ولی در سطح سوم می‌بینید که ورزشکاران اهمیت دارند، سلبریتی‌ها اهمیت دارند، روزنامه‌نگاران اهمیت دارند. تمام حرف من در این کتاب این است که کسانی که وارد انتخابات ریاست جمهوری می‌شوند، باید توجه کنند که اهمیت سطح سوم، سطح اجتماعی، سطح رأی دهندگان، اهمیت کمپین‌های انتخاباتی، جلب نظر مردم، سخنرانی، میتینگ؛ اینها نسبت به سال‌های قبل خیلی بیشتر شده، در حالی که هنوز نامزدهای را داریم که امیدوارند با اجماع‌سازی در ساختار قدرت یا حاکمیتی یا حتی در سطح احزاب سیاسی برنده انتخابات باشند. یعنی حرف این کتاب این است که این دو سطح به تنهایی تعیین‌کننده نیستند و شکل روی جلد کتاب هم مدل سه‌بعدی را نشان می‌دهد. لذا اگر موردی بخواهیم برگردیم به انتخابات ۹۲، در این انتخابات می‌بینیم آن سطح حاکمیتی که عملکرد خودش را دارد، تعدادی را تأیید صلاحیت می‌کند، در سطح وادی قدرت اصولگرایان نمی‌توانند به اجماع برسند، اصلاح‌طلبان هم نمی‌توانند. اتفاقی که می‌افتد بر اثر آن فشار سطح اجتماعی و رأی دهندگان، اصلاح‌طلبان به یک اجماع نظری می‌رسند، در حالی که اصولگرایان هنوز سطح اجتماعی را جدی نگرفته‌اند. یعنی هنوز فکر می‌کنند سطح ساختار قدرت و بازی قدرت تعیین‌کننده است و دنبال ائتلاف هستند، در حالی که شما در انتخابات ریاست جمهوری بر اساس اصول کمپین‌چیزی که به نام ائتلاف ندارید، چون ائتلاف در پارلمان بین احزاب اتفاق می‌افتد. در انتخابات ریاست جمهوری اساساً وقتی ما یک تیم هستیم، یعنی اینکه می‌خواهیم برای مردم تعیین تکلیف کنیم، انتخابات یعنی عرصه اینکه مردم می‌خواهند خودی نشان دهند، می‌خواهند بگویند ما می‌خواهیم اراده‌مان را به کرسی بنشانیم. بنابراین اگر مردم احساس کنند هر کسی به آنها می‌گوید به فلانی باید رأی دهید، تکلیف این است، اجبار این است، مردم عموماً نمی‌پذیرند. ما این عدم‌پذیرش را در ۸۴ می‌بینیم. در حالی که بخش عمده‌ای از نخبگان جامعه مدنی طرفدار آقای هاشمی

هستند و از مردم می‌خواهند که به آقای هاشمی رأی دهند و اگر ندهید اینطوری می‌شود، ولی عموم مردم توجهی نمی‌کنند. لذا عرض این است که در واقع در سال ۹۲ دوباره ما دیدیم این سطح رأی دهندگان اهمیت پیدا کرد و سال ۹۶ هم همین بود و به نظر من در سال‌های بعد هم اهمیت سطح اجتماعی یا رأی دهندگان باز هم بیشتر خواهد شد.

## برای همین است که مناظره‌ها مهم شده است؟

بله، یعنی معنادار شده است. شما یک زمانی نگاه می‌کنید و می‌گویید این تشریفات است و از قبل مثلاً یک عده‌ای تعیین شده‌اند، در حالی که وقتی مناظره می‌آید می‌بینید که واقعا اختلاف‌ها جدی است، نگاه‌ها متفاوت است و طرف آنجا تمام حرکات بدنش و عصبانیتش نشان می‌دهد که اصلاً هیچ نوع طرح از پیش تعیین‌شده‌ای وجود ندارد، واقعا رقابت جدی است. یعنی مناظره‌های انتخاباتی را هنوز شما می‌بینید در جایی مثل ترکیه هنوز وجود ندارد، با اینکه اولین دور نظام ریاستی اش است، ولی آنجا آقای اردوغان به مناظره‌ها جواب مثبت نمی‌دهد. یعنی مناظره‌ها انتخاب بسیار مهمی است و نشان می‌دهد که چقدر رقابت جدی است، در حالی که بعضی‌ها فکر می‌کنند در مناظره‌ها به جای توجه به رأی‌دهنده‌ها، توجه‌شان به مقامات بالا، نهادهای قدرتمند است که رضایت آنها را جلب کنند. ما دیدیم اینها در سال ۹۲ و در سال‌های قبل شکست خوردند، چون کسی که باید رأی دهد، در نهایت مردم هستند و شما باید به مردم نشان دهی که برای آنها اهمیت قائل هستی. وقتی مردم احساس کنند در مناظره‌ها مخاطب نیستند، به آن کاندید توجه نشان نمی‌دهند.

## در نهایت شما تلاش کردید که در این کتاب بروید دنبال پاسخ این سوال که آیا انتخابات در ایران پیش‌بینی‌ناپذیر است.

من آنجا تقریباً جواب دادم و گفتم که اگر منظور از پیش‌بینی این است که ما بگوییم اجماع نخبگان در سطح حاکمیت، تعیین‌کننده نتیجه انتخابات است، این درست نیست. در دهه ۷۰ شاید مثلاً چند ماه قبل از انتخابات خیلی‌ها می‌توانستند حدس بزنند که آقای هاشمی رئیس‌جمهور خواهد شد، یک اجماعی وجود داشت، ولی الان شرایط جامعه طوری است که شما حتی سه ماه قبل، حتی نهادهای رسمی و غیررسمی روی کسی اجماع کنند، شما نمی‌توانید با قطعیت پیش‌بینی کنید که این آدم پیروز خواهد شد. منظور من از پیش‌بینی‌ناپذیری این است که مرکز ثقل انتخابات ریاست جمهوری در ایران از سطح نهادهای احزاب دارد به سطح جامعه منتقل می‌شود، بنابراین جامعه هم فرمول‌های خاص پیش‌بینی خودش را دارد، یعنی دستگاه‌های رأی‌دهنده معمولاً دو، سه هفته یا حداکثر از یک ماه قبل می‌شود حدس زد چگونه تغییر می‌کند؛ دیگر این نیست که شما بدون توجه به رفتار رأی‌دهنده بیایی و بگویی فلان احزاب یا فلان نهادها روی پیروزی این فرد اجماع دارند، بنابراین نتیجه از قبل تعیین شده است. به این معنا من گفتم انتخابات در ایران پیش‌بینی‌ناپذیر است و اگر عده‌ای فکر می‌کنند که به همراه کردن فلان نهاد و فلان گروه‌ها و فلان حزب کار تمام است، من این فرضیه را رد کردم.



## انتخابات ریاست

## جمهوری در ایران الزاما

## نشانگر توزیع قدرت در

## عرصه سیاست نیست.

## حتی قدرتمندترین

## گروه‌ها اگر قواعد بازی

## را بلد نباشند نمی‌توانند

## برنده آن شوند



## سرمایه‌داری دولتی چین آلترناتیو لیبرال - دموکراسی

چرا فوکویاما از بازگشت سوسیالیسم می‌گوید؟



ابراهیم متقی  
استاد دانشگاه تهران



نکته

فرانسیس فوکویاما، مورخ و فیلسوف ژاپنی - آمریکایی نسل دوم و نویسنده کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» است که به خاطر نظر به پردازش «پایان تاریخ» مشهور است. در حال حاضر او استاد و رئیس گروه توسعه اقتصادی بین المللی دانشگاه جانز هاپکینز است.



همواره نظریه پردازان سیاسی تلاش داشتند تا جامعه آرمانی خود را در چارچوب نشانه‌های تاریخی تفسیر کنند. اولین بار «کارل مارکس» در صدد برآمد تا شکل‌بندی‌های تحول تاریخ را در قالب «ماتریالیسم تاریخی» تبیین کند. رویکرد مارکس با اندیشه‌های سایر نظریه‌پردازان قرن ۲۰ تلافی پیدا کرد. سوسیالیسم از یک سو به عنوان امیدی برای آینده بشریت محسوب می‌شد و از سوی دیگر، سنتزی در برابر اندیشه‌های لیبرال دموکراسی به شمار می‌آمد.

سوسیالیسم و لیبرالیسم را می‌توان اصلی‌ترین محورهای اندیشه‌ای نظریه‌پردازان قرن بیستم دانست. بخش قابل توجهی از رهیافت‌های ارائه شده، الهام گرفته از نظریات یاد شده بوده و بخش دیگری از نظریه‌پردازان اندیشه سیاسی در برابر چنین آموزه‌ها و رهیافت‌هایی واکنش نشان دادند. رویکرد فوکویاما در کتاب «پایان تاریخ و سرنوشت آخرین بازمانده» معطوف به این رویکرد بود که لیبرال دموکراسی به عنوان نقطه اوج تکامل رقابت‌های ایدئولوژیک در جهان محسوب می‌شود. نظریه‌پردازان تاریخ فوکویاما بر ضرورت «موعودگرایی لیبرالی» نظام سیاسی و اقتصادی جهان قرار داشت.

بخش قابل توجهی از کتاب‌ها و مقالات فوکویاما در سال‌های ۲۰۰۰ به بعد نشان داد که لیبرالیسم در معرض سقوط قرار گرفته و ایدئولوژی‌های سوسیالیستی، محافظه کارانه و الگوهای پوپولیستی از جایگاه مطلوب‌تری برخوردار شده است. کتاب «هویت، تنفر و حرمت انسانی» در سال ۲۰۱۸ منتشر شد. فوکویاما در این کتاب تأکید دارد که مشکل دموکراسی مدرن این است که صلح و توسعه به ارمان می‌آورد، اما مردم چیزی فراتر از آن طلب می‌کنند. لیبرال دموکراسی‌ها حتی تلاش نمی‌کنند که آنچه یک زندگی خوب تلقی می‌شود را تعریف کنند. این امر بر عهده افراد گذاشته می‌شود که احساس غریب افتادن و بی‌هدفی می‌کنند و به همین دلیل است که به عضویت گروه‌های هویتی در می‌آیند؛ گروه‌هایی که به آنان هویت می‌دهند.

### ۱- ظهور هویت و تضادهای غیر طبقاتی در سیاست جهانی

شاید بتوان هویت را به منزله نیروی جدیدی دانست که عامل اصلی تحول در محیط اجتماعی می‌شود. گروه‌های هویتی تأثیر خود را در خاورمیانه عربی، غرب آسیا و بسیاری از حوزه‌های ژئوپلیتیکی به جا گذاشته‌اند. حتی می‌توان به این موضوع اشاره داشت که انتخاب دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا، ترزا می در انگلیس، اردوغان در ترکیه و پوتین در روسیه نیاز گروه‌های هویتی به نخست‌وزیر و رؤسای جمهور مقتدر را منعکس می‌کند.

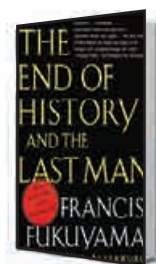
بخش قابل توجهی از تصمیمات و سیاست‌های دونالد ترامپ، بیانگر نشانه‌هایی از سیاست خشم است. ترامپ از پیچیدگی‌های مبهم در جامعه آمریکان‌نگران است و اعتقاد دارد که مهاجرت گروه‌های عادی به آمریکا، ثبات سیاسی را در آینده این کشور بر هم خواهد زد. جهانی شدن، اقتصاد آمریکا را تحت الشعاع مطالبات پایان‌ناپذیر گروه‌های اقتصادی قرار می‌دهد. ظهور ترامپ واقعیتی ترازیک برای لیبرال‌های آمریکایی همانند فوکویاما محسوب می‌شود.

در چنین شرایطی، اندیشه‌های رقابتی در حوزه اقتصاد و سیاست، کارکرد خود را از دست می‌دهد. بخش قابل توجهی از انتخاب‌های سیاسی شهروندان در آسیا، خاورمیانه، اروپا و آمریکا ماهیت هویتی پیدا کرده است. هر هویت در اندیشه هانتینگتون و فوکویاما به منزله چرخش قدرت و نفرت است. در نگرش فوکویاما، مؤلفه‌های کنش هویتی، سیاست بسیاری از کشورها را زهرآگین کرده است. گروه‌های اجتماعی در هر کشوری ترجیح می‌دهند که هویت خود را حفظ کنند، اگرچه با دشواری‌های اقتصادی زیادی روبه‌رو می‌شوند. در ایران بعد از رئیس‌دولت اصلاحات و ایالات متحده بعد از باراک اوباما، جامعه و گروه‌های اجتماعی از «نزاکت دیپلماتیک» مربوط به «رویکردهای لیبرالی» خسته شده بودند. نتیجه چنین وضعیتی را می‌توان به قدرت رسیدن افرادی همانند احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ و دونالد ترامپ در سال ۱۳۹۵ دانست. جالب آنکه ادبیات و الگوهای کنش سیاسی و دیپلماتیک آنان به یکدیگر شباهت زیادی دارد. هر یک از افرادی همانند ترامپ و احمدی‌نژاد بر اساس نشانه‌های آزادی و نزاکت سیاسی بوده است. اندیشه افرادی همانند خاتمی و باراک اوباما معطوف به نشانه‌های آزادی و نزاکت سیاسی بوده است. در حالی که احمدی‌نژاد و ترامپ تلاش بی‌وقفه خود را در جهت هماهنگ‌سازی خود با قالب‌های ذهنی نهفته شهروندان پیوند دادند. قالب‌های هویتی در شرایطی ظهور می‌یابد که نشانه‌هایی از «دگرسازی»، «نفرت» و «تمایز» مورد توجه شهروندان قرار گیرد. هویت‌های تجزیه شده، چالش‌های پایان‌ناپذیری را برای کشورها ایجاد می‌کند. فوکویاما به این نتیجه می‌رسد که اگر سیاست‌های هویتی در خاورمیانه و جهان غرب ادامه پیدا کند، به گونه اجتناب‌ناپذیر جامعه در برابر چالش‌های جدید قرار خواهد گرفت.

### ۲- پیوند سیاست هویت با سرمایه‌داری دولتی

سیاست‌های هویتی عموماً می‌تواند بر روندهای کنش سیاسی کشورها و حوزه‌های ژئوپلیتیکی تأثیرگذار باشد. گسترش جنبش‌های اجتماعی در قالب هویت، موضوعات زیست‌محیطی، جنبش زنان و قومیت‌ها را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین واقعیت پرچالش عصر موجود دانست؛ روندی که همگان را به سوی عدالت‌رهنمون می‌سازد. مفهوم عدالت بیش از آنکه در قالب نشانه‌های اقتصادی تبیین شود، ماهیت سیاسی و فرهنگی پیدا کرده است.

تئوری پایان تاریخ فوکویاما  
در سال ۱۹۸۹ مطرح و در  
سال ۱۹۹۲ در کتاب «پایان  
تاریخ و آخرین انسان»  
تشریح شد





## افرادی همانند فوکویاما و گراهام آلیسون معتقدند که جدال‌های ایدئولوژیک و هویتی، آثار خود را در فضای اجتماعی و سیاسی جهان به جامی گذارد

بر اساس چنین انگاره‌هایی است که فوکویاما تلاش دارد نشان دهد لیبرال دموکراسی جهان غرب نتوانست احساسات نهفته حوزه‌های اجتماعی و سیاسی کشورهای مختلف را کنترل و ترمیم کند. در نگرش فوکویاما، نشانه‌هایی از برگشت‌پذیری تحلیلی وجود دارد. واقعیت‌های سیاسی در حوزه‌های مختلف جغرافیایی بیانگر آن است که لیبرال دموکراسی در برابر چالش‌های عصر اطلاعات، در وضعیت انفعالی قرار گرفت. ویژگی اصلی عصر اطلاعات آن است که هویت‌های نهفته بازتولید می‌شود. انتظارات اجتماعی بر اساس احساس تعلق به جامعه، فرهنگ و سیاست خاصی شکل می‌گیرد.

در نگرش فوکویاما، هویت می‌تواند روندهای جدید کنش سیاسی را تولید کند، شکاف‌های اجتماعی را ترمیم کرده و از این طریق زمینه لازم برای نقش‌یابی افرادی را به وجود آورد که مخاطب گروه‌های اجتماعی حاشیه‌ای شده خواهند بود. تمامی نشانه‌های یادشده در اندیشه فوکویاما به مفهوم تلاش جامعه برای عدالت است. عدالت انتزاعی جایگاه ویژه‌ای در رویکرد گروه‌های اجتماعی حاشیه‌ای شده پیدا کرده است. به همان گونه‌ای که دهه ۱۹۷۰ را می‌توان عصر انقلاب دانست، سال‌های میان‌سی و پایانی دهه دوم قرن ۲۱ با نشانه‌هایی از هویت‌گرایی معنا پیدا کرده است.

### ۳- سوسیالیسم به منزله عدالت‌گرایی

هویت‌گرایی را می‌توان به عنوان بخشی از واقعیت سیاسی جدیدی دانست که فرهنگ و سیاست کشورها را بر اساس منازعه، خشونت و تلاش برای اعاده حیثیت بسیج می‌کند. در چنین شرایطی، اصلی‌ترین پرسش فراروی نظریه‌پردازان آن است که ساختار سیاسی و بین‌المللی، چه مسیری را سپری خواهد کرد؟ فوکویاما در مصاحبه با «مجله نیواستیت من» به این موضوع اشاره دارد که شکل جدیدی از سوسیالیسم در حال ظهور است. سوسیالیسم جدید تلاش می‌کند تا هویت را به

معنای پایان دادن به نشانه‌های عدم تعادل وسیع بین درآمد، ثروت‌ها، مطلوبیت‌ها و چالش‌ها تبیین و تعریف کند. رویکردهای سوسیالیسم جدید را می‌توان واکنشی نسبت به سیاست‌های مرکانتلیستی دانست که از دهه ۱۹۸۰ و در دوران حکومت ریگان و تاچر شکل گرفت. از این دوران به بعد، شکل جدیدی از تضادهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در نظام بین‌الملل ظهور یافت. نتیجه چنین فرآیندی را باید افول تدریجی لیبرال دموکراسی دانست؛ زیرا لیبرال دموکراسی با سیاست‌های مرکانتلیستی هماهنگ نخواهد بود. جهانی شدن نیز مزید بر علت شده و زمینه‌های افول لیبرال دموکراسی را به وجود آورده است.

در این فرآیند، سوسیالیسم نیز در حوزه‌های مختلف جغرافیایی دچار تحول و دگرگونی شده است. سوسیالیسم در اروپا در قالب مفاهیمی همانند جامعه شبکه‌ای، عصر اطلاعات، هویت و منازعه گروه‌های اجتماعی پیوند یافته است. بر اساس چنین نگرشی، تحول تکنولوژیک شکل جدیدی از اخلاق اقتصادی و سیاسی را به وجود آورده است. تکنولوژی عصر اطلاعات و ارتباطات، واقعیت‌های جدیدی را شکل می‌دهد که منجر به انقلابی شدن گروه‌های حاشیه‌ای خواهد شد. در چنین شرایط و فضایی، افرادی همانند فوکویاما و گراهام آلیسون به این موضوع اشاره دارند که جدال‌های ایدئولوژیک و هویتی، آثار خود را در فضای اجتماعی و سیاسی جهان به جا می‌گذارد. به همین دلیل است که فوکویاما موضوع مربوط به «سرمایه‌داری دولتی مدل چین» را به عنوان آلترناتیو اصلی لیبرال دموکراسی تلقی می‌کند. سرمایه‌داری دولتی مدل چین از قابلیت لازم برای کنترل روندهای رشد اقتصادی برخوردار است. به همین دلیل است که چنین شکلی از اقتصاد و سیاست را باید به عنوان اصلی‌ترین رقیب لیبرال دموکراسی دانست.

### ۴- آینده نظام جهانی و بازتولید تضادهای طبقاتی به هویتی

واقعیت آن است که تضادهای تاریخی ادامه خواهد یافت. همواره شکل جدیدی از رقابت بین

گروه‌های اجتماعی، طبقات اقتصادی، نظام‌های سیاسی و حتی گروه‌های هویتی وجود خواهد داشت. رقابت جدید در بین بازیگرانی ظهور پیدا کرده که تلاش دارند تا موقعیت خود را در ساختار سیاسی و اقتصادی محیط پیرامونی بازتولید کنند. چنین فرآیندی را باید به عنوان واقعیتی دانست که انگاره‌های سیاسی بین‌المللی را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد. تحول تکنولوژیک بر اساس قواعد مربوط به دگرگونی‌های دیالکتیکی، شکل جدیدی از تضاد را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. واقعیت آن است که تضاد نه تنها در فرآیندهای بازتولید تکنولوژی وجود دارد، بلکه آثار آن در حوزه‌های اجتماعی و هویتی نیز انعکاس خواهد یافت.

### نتیجه

انگاره‌های فوکویاما در مورد پایان تاریخ به گونه مشهودی تغییر یافته است. اوتوپای لیبرال دموکراسی، کارکرد خود را از دست داده است. چالش‌های جدیدی در اقتصاد سرمایه‌داری ظهور پیدا کرده که سرمایه‌داری دولتی چین را در برابر سرمایه‌داری لیبرال و همچنین سرمایه‌داری جهانی شده لیک، نفتا، افتا و سازمان تجارت جهانی قرار می‌دهد. در چنین شرایطی، شکل‌های مختلفی از تضاد ظهور پیدا می‌کند. تضاد را باید واقعیت عینی و فراگیر موجود در اقتصاد و سیاست جهانی دانست.

نشانه‌های تضاد از حوزه طبقاتی فراتر رفته و عرصه‌های هویتی را در بر می‌گیرد. در چنین شرایطی، شاهد شکل جدیدی از زمامداری هستیم که تلاش دارند تا از یکسو به انتظارات گروه‌های هویتی پاسخ گویند. از سوی دیگر، آنان ناچار خواهند بود تا نیازهای اقتصادی طیف گسترده‌ای از شهروندان را تأمین کنند. اقتصاد لیبرالی بار دیگر در وضعیت افول قرار گرفته است. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می‌رسد که فوکویاما به عنوان نظریه‌پرداز «لیبرال دموکراسی و پایان تاریخ» در جست و جوی انگاره‌های جدیدی باشد که بتواند هویت و سیاست خشم را تبیین کند.



تضادهای تاریخی ادامه خواهد یافت و همواره شکل جدیدی از رقابت بین گروه‌های اجتماعی، طبقات اقتصادی، نظام‌های سیاسی و حتی گروه‌های هویتی وجود خواهد داشت. رقابت جدید در بین بازیگرانی ظهور پیدا کرده که تلاش دارند تا موقعیت خود را در ساختار سیاسی و اقتصادی محیط پیرامونی بازتولید کنند



دنگ شیائوپینگ سیاستمدار چینی که از اواخر دهه ۷۰ تا اوایل دهه ۹۰ عملاً حاکم چین بود. با آغاز رهبری او بر حزب کمونیست چین، سیاست درهای باز و اصلاحات در این کشور آغاز شد



رضامجیدزاده

پژوهشگر اقتصاد سیاسی توسعه

# پایان اتوپیای سرمایه‌داری لیبرال

در حال حاضر فوکویاما، جنبش‌های هویت‌گرا را تهدیدی برای نظام لیبرال دموکراسی جهان می‌داند و افزود بر این، او سمت و سوی تاریخ را کمی به سمت ملی‌گرایی و نوعی روند متمایل به سمت سوسیالیسم در نظر می‌گیرد

طی دو دهه گذشته، نظریه پایان تاریخ فرانسوی فوکویاما، مد جدید بازار روشنفکران در باره فلسفه تاریخ و پویاشناسی سیستم‌های اقتصادی-سیاسی بود. اگرچه در کنار او، مدهای دیگری مانند ساموئل هانتینگتون، یورگن هابرماس و اندیشمندان دیگری هم محل رجوع روشنفکران قرار می‌گرفتند. امروزه به نظر می‌رسد که فوکویاما در باره پایان تاریخ تجدیدنظر کرده است و در این نوشتار، نگاهی به این تجدیدنظر و معنای آن خواهد شد.

## پایان تاریخ

در دهه پایانی سده بیستم میلادی، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تحولاتی شگرف در جهان پدید آورد. دهه آغازین سده بیست و یکم نیز دگرگونی‌هایی مهم در پی داشت اما پایان آرمان جامعه کمونیستی مارکس، از جهت ترویج پنداره پایان تاریخ گرایش به اندیشه‌های رقیب سیستم سرمایه‌داری، اهمیت بیشتری دارد.

فرانسوی فوکویاما این فروپاشی را به مثابه پایان حرکت تاریخ به سمت نظام‌های غیر سرمایه‌داری تفسیر کرد که برداشت عمومی از آن، پایان تاریخ در سرمایه‌داری لیبرال دموکرات مدل آمریکایی بود. با اینکه اعتقادی به تئوری توطئه ندارم اما متونی مانند پایان تاریخ فوکویاما یا سستیز تمدن‌های هانتینگتون، بیشتر حالتی از یک سیگنال دارند تا تحلیل، چون تئوری‌های قانونمندی تحولات تاریخی یا آخرالزمانی، روی منطق علمی بنا نشده‌اند و بیشتر پیامی به سیاستمداران ارسال می‌کنند در نتیجه بیشتر چنین تئوری‌هایی کارکردی در حد توصیه‌های راهبردی غیر مستقیم برای سیاستمداران قدرتمند دارند که برای جلوگیری از استقرار یک تعادل باید دست به چه کاری بزنند یا برای تحریک گروهی دیگر (گروه هدف) برای گرفتاری در یک حالت خاص، پیامی خاص مخابره می‌کنند. حتی مارکس هم با نوشتن کتاب سرمایه و در نهایت توصیف آرمانشهر کمونیستی خود (بدون اینکه مزدور سازمانی خاص باشد) به دنبال گسیل سیگنال‌هایی برای تحریک کارگران برای شورش بود اما پیام او

در بحبوحه بحران بزرگ دیده شد و مدل‌های تامین اجتماعی و پذیرش سندی‌کاهای کارگری در سیستم‌های سرمایه‌داری پیاده شدند. از این روی، سیگنال توصیف کردن یک تئوری یا یک متن به معنای مزدوری نویسنده نیست، بلکه ارزش‌های پنهانی ذهن تحلیلگر او را برجسته می‌کند که روی نوع مطالعه‌ای این چنینی و غیرعلمی از نظر متد علوم اجتماعی، اثر گذارند.

اصطلاح دیگری که بعدها فوکویاما به کار برد حرکت جهان به سمت نوعی مدل «دانمارکی» از سیستم اقتصادی-سیاسی بود که در عمل با تغییر سرمایه‌داری لیبرال دموکرات نظریه پایان تاریخش، فاصله یافته بود. هرچند فوکویاما در مصاحبه‌ای با شبکه بی‌بی‌سی اعلام کرد که هیچ‌وقت آمریکا را الگوی کشورهای جهان معرفی نکرده بود و در اصطلاح «پایان تاریخ» بیشتر به اتحادیه اروپا اشاره داشت که توانسته بودند در حل اختلاف بین کشورها، استفاده از قانون را جایگزین سیاست‌بازی بازیگران قدرتمند کنند.

بر اساس پیش‌بینی فوکویاما باید چین امروزی ساختاری نزدیک به آمریکا پیدا می‌کرد در حالی که نظم‌های اجتماعی و الگوی اقتصاد-سیاسی متفاوتی را نشان می‌دهد که خود فوکویاما هم در مقابل آن می‌گوید شاید بتوان عملکرد دولت‌ها را با معیاری به غیر از دموکراسی هم سنجید اما بر این باور است که در ادامه این روند و افزایش ثروت افراد در کشوری مانند چین، مساله فردگرایی در این کشور نیز پررنگ خواهد شد. در حال حاضر نیز فوکویاما، جنبش‌های هویت‌گرا را تهدیدی برای نظام لیبرال دموکراسی جهان می‌داند. افزون بر این، فوکویاما سیاست هویتی اردوی راست‌گرایان (همچون ترامپ یا برگزیت) را نیرومندتر از سیاست هویتی جریان چپ‌گرا ارزیابی می‌کند و سمت و سوی تاریخ را کمی به سمت ملی‌گرایی و نوعی روند متمایل به سمت سوسیالیسم نیز در نظر می‌گیرد.

جذابیت و رواج دیدگاه‌های پایان تاریخی و آرمانشهری از قبیل فوکویاما یا مارکس که با روش‌های علوم اجتماعی همخوانی ندارند و در حد کلی‌گویی‌های جذاب یا سیگنال‌های

سیاسی هدفمند، یا حتی سرچشمه‌های اثر ادویوس در سیاست‌های بین‌المللی (مانند پایان تاریخ) قرار می‌گیرند در نارضایتی مداوم از نظم‌های اجتماعی در جهان ریشه دارند و گذر زمان است که ارزش ناچیز چنین دیدگاه‌های آرمانشهری را مشخص می‌سازد؛ از جمله عدم تحقق پیش‌بینی اقوام مایا و اینکا از پایان جهان در سال ۲۰۱۲ در برخورد نیبیرو با آن که حتی علم‌گرایان ارتدوکس را نیز به این موضوع حساس کرده بود. در مقابل رویکرد آرمانشهری، رویکرد سیستم‌های یادگیرنده پویا، ارزش علمی بالاتری دارد چون پویاشناسی سیستم‌های اجتماعی را بر اساس نیروهای درگیر در نظم اجتماعی شناسایی می‌کند و روی قیاس‌های مع الفارق و یکسان‌انگاری ساختار-محتوای نظام‌های اقتصادی-سیاسی کشورهای مختلف استوار نیست.

اینکه فوکویاما تعریف سیستم‌های اقتصادی-سیاسی را روی یک یا دو پایه استوار می‌کند، نوعی مغالطه «کنه وجه» است یعنی ویژگی یا مشخصه یک صفت از یک پدیده، به عنوان ذات و کنه آن پدیده معرفی می‌شود و خطای اصلی آن است که صفت که وجهی از وجود آن پدیده است، به جای ذات و کنه آن در نظر گرفته می‌شود. اگرچه تحویل یا ساده‌سازی در تحلیل یک امر رایج و پذیرفته‌شده علمی است اما در این گونه ساده‌سازی‌ها گاهی پس‌آیند یک پدیده، معلول آن پدیده یا حتی کنه آن پدیده معرفی می‌شود.

برای نمونه، آیا دموکراسی فقط به معنای مشارکت انتخاباتی یا درخواست پاسخگویی از دولت است؟ آیا سرمایه‌داری لیبرال فقط روی منطق سرمایه و دموکراسی استوار است؟ آیا اعتراض‌هایی مانند بهار عربی فقط به طبقه متوسط کشورهای درگیر مربوط بود؟ و پرسش اساسی آنکه آیا ساختارهای مشابه در جوامع متفاوت، کارکرد و محتوای یکسان دارند؟ هر چقدر که مارکس توانسته بود در ماتریالیسم تاریخی خود، ولو به گونه‌ای ابطال‌شده و غیرعلمی، منطق حرکت جوهری سیستم‌های اقتصادی-سیاسی را نشان دهد اما تحلیل فوکویاما به گونه‌ای است که گویا زایش یک سیستم اقتصادی-سیاسی بدون ارتباط با گذشته آن صورت می‌پذیرد و یک الگوی ایستای مقایسه‌ای از تعادل‌های متناوب ارائه می‌دهد در حالی که منطق اصلاح-انطباق در سیستم‌های اقتصادی-سیاسی که یادگیری و درهم‌تنیدگی حلقه‌های بازخور منفی و مثبت، اجزای همیشگی آن هستند، در تحلیل فوکویاما به چشم نمی‌خورد یا دست کم، پر مایه نیست.

پایان تاریخ فوکویاما به همان اندازه پایان تاریخ مارکس، آرمانشهرگونه، تخیلی، غیرعلمی و تا حد زیادی شورانگیز بود و به همین خاطر، تحولات واقعی جهان در قالب جنگ‌های افغانستان، عراق، سوریه، یمن و دیگر نقاط جهان، روی آن خط بطلان کشید.

## هندسه ناقلیدسی نظم‌های اجتماعی

به تعبیر مولانا اگر شیشه کبودی جلوی چشم‌مان



## در باره نظریه فوکویاما

عصاره اندیشه «پایان تاریخ» فوکویاما این است که عصر سستیز کهن بر سر ایدئولوژی‌های سیاسی به سر رسیده و لیبرال دموکراسی مسلط و پیروز شده است. از همان ابتدا این اندیشه با تعارض‌های گوناگون مواجه شد



بگیریم آنگاه دنیا را کبود خواهیم دید؛ انگاره پایان تاریخ مبتنی بر یک شیشه تعادلی از جهان بود، یعنی در نهایت نظم اجتماع جهانی باید در سرمایه داری لیبرال تثبیت می شد. اما اگر دنیا را بر اساس پیچیدگی ها و به هم تنیدگی های حلقه های بازخور مثبت (تعادل گریز) و حلقه های بازخور منفی (تعادل گرا) در نظر بگیریم، آنگاه این تعادل های مقطعی مانند نظام فنودالیزم، شیوه تولید آسیایی، قالب های مختلف سرمایه داری و هر سیستم دیگری، تصویری آنی از یک سیستم پویا ارائه می دهند که چیزی از جنس حرکت جوهری مورد اشاره ملامدرا پویش درونی آن را هدایت می کند. این تصاویر یا تعادل های مقطعی گذرا، فواصل تغییر اجتماعی حداقلی را به تصویر می کشند که بسته به نوع بازخورها در یک سیستم و کارایی سیستم اصلاح و انطباق آن می تواند کوتاه یا بلند باشد یا حتی در یک جامعه خاص، چندین قرن به طول بیاورد.

زمانی تصور می شد که افزایش درجه انحصار در بیشتر رشته فعالیت های اقتصادی موجب خواهد شد تا گروه های مصرف کننده در موضع ضعف قرار گیرند اما مطالعه کنت گالبرایت درباره پویاشناسی تغییرات قدرت چانه زنی گروه های مصرف کننده و تولیدکننده و توسعه اصطلاح «قدرت هم سنگ» توسط او نشان داد که اتکای صرف تحلیل به استقرای خام از روندها و انتظار سکون سایر پدیده ها در صورت تحول یک پدیده مورد مطالعه، روشی نیست که بتوان بر اساس آن، تحلیلی مناسب از روندها و پدیده ها ارائه کرد. از پیش از هزاره سوم، انقلاب اطلاعات و فناوری ارتباطات، هندسه جهان را تغییر داده و مفاهیم فضای مکان و فضای جریان را دگرگون کرده است. کارخانه های بزرگ با سیستم تولید متمرکز و مجتمع و سازماندهی تیلوری که مشخصه های اصلی شیوه تولید فوردیسم به شمار می رفتند جای خود را به سیستم به هنگام و منعطف با واحدهای پراکنده در سطح جهان داده اند؛ در یک گوشه از جهان، مغز افزارها طراحی محصول را انجام می دهند و قطعات مختلف آن در گوشه های دیگر ساخته و حتی قسمت هایی از کل بدنه در داخل برخی از فرودگاه-هابها (مانند اینچون کره جنوبی) مونتاژ می شود. بنگاه های مجازی، پول مجازی، بازارهای مالی به هم پیوسته و فضاهای جریانی که فقط در برخی از مکان ها جریان دارند. این تصویر نه با پایان تاریخ مارکس، انطباق دارد نه به پایان تاریخ فوکویاما شبیه است چون نه سیستم کمونیستی در کار است نه این

هندسه ناقلیدیوسی توپوتایی، به معنای الگوی یکسان از سیستم اقتصادی-سیاسی در کشورهای پیونددهنده بخش های مختلف تولید یک محصول به یکدیگر است! محصول الف در کشور س طراحی می شود اما ساخت آن در کشور ش صورت می پذیرد. قطعاتی از آن هم تولید کشور ص یا مواد خام وارداتی

از کشور ض هستند. کشورهای دیگر بیرون از فضای جریان قرار گرفته اند یعنی نه سرمایه های بین المللی در آنها جریان دارد و نه در این زنجیره جهانی تولید نقشی ایفا می کنند؛ برخی کشورها هم صادرات جدیدی دارند که اغلب برای آنها سودی ندارد؛ نخبگان یا مغز افزارها. همه این تحولات به مدد تکنولوژی های پیشرفته اطلاعات و ارتباطات میسر شده اند اما یکی از مهم ترین پیامدهای خارجی منفی آنها گسترش نابرابری در سطح جهان بوده است. این نابرابری هم در میان کشورها افزایش یافته و هم در داخل کشورها و بین مناطق مختلف یک کشور شدت گرفته است. افزون بر این، افزایش سرعت انتقال اطلاعات و دریافت بازخورد از سیستم های دیگر، گرایش به بازتعریف های هویتی و گروه های هویتی خارج از محدوده سنتی چپ یا راست را تقویت کرده است.

## انقلاب دانایی و عدالت اجتماعی

اقتصاد جهانی امروزی را می توان اقتصاد مبتنی بر دانایی تعریف کرد: اقتصاد دانایی که دانایی در آن، منبع اصلی خلق ارزش است و دانش ضمنی نقش کلیدی ایفا می کند. افزایش اهمیت دانایی به طور همزمان، دو پیامد خارجی مثبت و منفی را ایجاد کرده است.

از یک طرف، سطحی کم نظیر از رفاه و امید به آینده برای بشر به وجود می آید چون دانایی در کمک به پزشکی، ابزارهای کمکی برای توانخواهان و احتمال دستیابی به فناوری های بازیابی محیط زیست، سهم بالایی دارد اما از طرف دیگر، نابرابری در میان گروه های مختلف به شدت بالا می رود؛ افزایش نابرابری به میزانی بیش از پیش به خاطر تفاوت در برخورداری از منافع دانایی و کالانشدن دانایی در عرصه جهانی است که هم به صورت انفرادی و هم به صورت منطقه ای باعث می شود تا برخی مکان ها از فضای جریان منابع به دور بمانند و ساکنان آنها نیز برخورداری های حداقلی داشته باشند. این تفاوت ها به معنای افزایش نارضایتی و فاصله بین باور ساکنان مناطق مختلف به تفاوت میان «آنچه هست» و «آنچه باید» است که حلقه های بازخور (تعادل گریز) نارضایتی عمومی و جنبش های اجتماعی عدالت خواه را تقویت می کند که اساس جنبش های اجتماعی برای دگرگونی ساختار نظم های اجتماعی است. گرایش های مبتنی بر بازتعریف های هویتی و گروه های هویتی برون مرزی نیز مقوم این حلقه های بازخور خواهند بود.

کاستلز این نکته را مطرح می کند که کیستی و قصدمندی فرد یا گروهی که هویت جمعی را بر می سازد، در تعیین محتوای هویت و معنا برای کسانی که خود را با این هویت جمعی، یکسان می انگارند، نقش دارد و کسانی خود را در دایره این تعریف می دانند و کسانی خود را بیرون از آن می بینند. او بین سه صورت



### آناند گیریزا راداس از نیویورک تایمز

هوشمند، گیرا... به افرادی در حد خردورزی فوکویاما بیشتر نیاز داریم.



### ارجون نیل عالم از نشریه استاندارد لندن

کتاب به خودی خود، هشدار است از زمانه خطرناکی که در آن هستیم.



### دانیل فینکلشتاین از تایمز لندن

به همان اندازه که مختصر است، خردمندانه هم هست و با سرعتی عالی از یک موضوع دشوار به یک نتیجه معقول و محسوس می‌رسد.



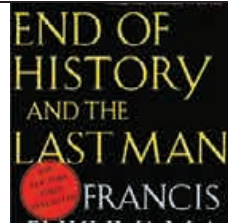
### مایکل برندان دافرتی از نشنال ریویو

فوکویاما سیاست هوبیتی را رد می‌کند و اعمال هوبیت لیبرال دمکراتیک در ملل با پیشینه تاریخی است و به عوض ملی‌گرایی واقعی، روایت لیبرال‌ها از ملی‌گرایی را تجویز می‌کند.



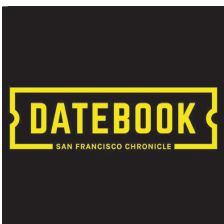
### نظرات برخی از خوانندگان جهانی

حرف جدیدی ندارد؛ برهان کتاب درباره تقلب توسط طرفین سیاستمدار، اشتباه است؛ و راهکاری برای بهبودی اوضاع ندارد.



### مرور کوین کانفلد از دیت بوک

کتاب فوکویاما هوشمند، تحریک آمیز و گاهی اشتباه است. ایده او درباره پایان تاریخ، با رویدادهای بعدی، مانند افزایش اخبار رهبران پوپولیست راست در آمریکا و اروپا، به چالش کشیده شده است. او می‌گوید، با گذشت زمان، ایده هایش در پاسخ به حقایق بر روی زمین تغییر می‌کند. در سالهای ۲۰۱۰، فوکویاما به طور فزاینده‌ای در مورد "احتمال دموکراسی لیبرال مدرن فروپاشی یا عقب مانده" نگران شده است.



و منشا برساختن هوبیت، تمایز قائل می‌شود:

هوبیت مشروعیت بخش که توسط سازمان‌های فرادست و برای گسترش سلطه بر کنشگران اجتماعی، ساخته می‌شود و محور اصلی نظریه اقتدار است.

هوبیت مقاومت که به دست افرادی ساخته می‌شود که سلطه فرادستان را فاقد ارزش دانسته و به سمت اصولی متفاوت یا متضاد با اصول تحت حمایت گروه‌های مراجع فرادست روی می‌آورند.

هوبیت برنامه‌دار نیز به معنای بازتعریف و برساخت هوبیت جدید بر اساس عناصر فرهنگی قابل دسترس و معطوف به تغییر ساخت اجتماعی است.

در حال حاضر، افزایش منابع تزریق اطلاعات و بازخوردگیری به واسطه گسترش فضای مجازی و تنوع رسانه‌ها، موجب افزایش هوبیت مقاومت شده و در طرف مقابل، گروه‌های مرجع و ایسته به فرادستان برای تکثیر هوبیت مشروعیت بخش تلاش می‌کنند. هوبیت‌های مقاومت در تلاشند تا هوبیت‌های برنامه‌دار و برنامه‌ریزی شوند؛ نتایج نسبتاً دور از انتظار انتخابات در کشورهایی مانند اسپانیا و یونان (صعود چپ‌ها)، خروج انگلستان از اتحادیه اروپا، گرایش به سیاست‌مداران ضد مهاجرت در برخی از کشورهای اروپایی، ظهور پدیده ترامپ و مواردی از این دست، نمونه‌هایی منفی یا مثبت از این هوبیت‌های برنامه‌دار هستند. اعتراضات جنبش ۹۹ درصد نیز نمونه مهم دیگری به شمار می‌رود. این جریان‌ها با جریان‌های مقابل ترکیبی ناخطی از تحول تاریخی را شکل می‌دهند که همین قالب‌های گوناگون و متفاوت از سیستم‌های اقتصادی-سیاسی نزدیک به سرمایه‌داری یا سوسیالیسم بازار، یا سیستم‌های دیگر را نیز دگرگون خواهند کرد و این دگردیسی، قانون اصلی حاکم بر تاریخ است که به صورت حرکت جوهری جریان دارد.

### جهان به کجای می‌رود؟

بخش قابل توجهی از مطالعه مربوط به چالش‌های هوبیتی در جهان معاصر، روی مسائلی جهانی شدن و ورود به عصر اطلاعات، تمرکز کرده‌اند. مهاجرت، بازتعریف هوبیت بر اساس معیارهای جهانی، عضویت در گروه‌های فراملی و بین‌المللی مانند محافظان محیط زیست و تحرک اجتماعی جهانی، از مهم‌ترین موضوعاتی هستند که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. جنبش‌ها و کنش‌های مبتنی بر بازتعریف هوبیت و پویاشناسی تحول سیستم‌های اقتصادی-سیاسی در یک نقطه متوقف نمی‌شود و نمی‌توان برای آینده، پیشگویی کرد. البته امکان پیشگویی سناریوهای مختلف آینده وجود دارد و مهم‌ترین مزیت آن نیز آمادگی برای احتمالات مختلف در آینده یا انتخاب سناریوهای بهینه در مقایسه با سایر سناریوهاست اما عدم قطعیت ذاتی سیستم‌های اجتماعی، مانعی بزرگ برای دستیابی به الگوی خطی و ثابت برای تحولات نظم‌های اجتماعی یا حتی پیشگویی واگرایی یا همگرایی در نظم‌های اجتماعی است. نظم اجتماعی حاکم بر جهان نیز نظمی به شدت متفاوت با سیستم لیبرال دموکراسی است که عمدتاً بر اساس کاربرد منطق قدرت و ناپرابری‌های شدید منطقه‌ای استوار است و هر کشور تلاش می‌کند که یا به تتهایی یا با عضویت در پیمان‌ها قدرت خود را افزایش دهد. بدین سان، شاید بهتر باشد که به جای تمرکز روی «پایان تاریخ» ها تمرکز اندیشمندان روی پویاشناسی تحولات نظم‌های اجتماعی و نیروهای موثر روی این پویاها باشد که الگویی تعادل محور ندارند بلکه منطق بی‌نظمی و آشوبناکی بر آنها سوار است و تاریخ را بر اساس درهم‌تنیدگی‌های حلقه‌های بازخوری که بازگیران (سازمان‌های) مختلف طراحی می‌کنند به پیش می‌راند.





# سیاست هویت علیه لیبرالیسم

جعفر حق پناه و عبدالرسول دیوسالار دلایل پشیمانی فوکویاما از ایده پایان تاریخ را بحث کردند

فرانسیس فوکویاما، نویسنده کتاب پایان تاریخ و آخرین انسان که از او به عنوان مدافع بزرگ لیبرال دموکراسی نام برده می‌شود، اخیراً در گفت‌وگویی به لیبرال‌ها هشدار می‌دهد که لیبرال دموکراسی پایان جدید تاریخ نیست و از بازگشت سوسیالیسم سخن می‌گوید. «هفته‌نامه مثلث» در میزگردی با حضور دکتر جعفر حق پناه، استادیار مدعو مطالعات منطقه‌ای دانشگاه تهران و دکتر عبدالرسول دیوسالار، پژوهشگر ارشد مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاور میانه به واکاوی آسیب‌ها و انتقادات وارده بر لیبرال دموکراسی و همچنین نقد نظریه اخیر فوکویاما پرداخته است.



سعیده سادات فهری  
دبیر گروه بین‌الملل

هستیم. اساساً بحران لیبرال دموکراسی از همان مقطع خود را نشان داده بود. دیدگاه اخیر فوکویاما یعنی توجه به هویت و خشونت، اساساً در سپهر یافته‌های علوم اجتماعی امروز دنیا مساله جدیدی نیست، اگرچه ممکن است در پروژه فکری شخصی او یک چرخش جدی محسوب شود. در حقیقت مطلبی که وی در آخرین کتابش به آن اشاره می‌کند، یعنی تبیین چرایی مهم شدن هویت‌ها به دلیل روند طردشدگی اجتماعی و خشونت‌ناشی از این طرد، در فضای نظریات امروز حرف جدیدی محسوب نمی‌شود. نکاتی که فوکویاما در مقاله اخیرش در فارن افرز مطرح کرده منبئ بر طردشدن بخش‌هایی از نظام اجتماعی و لزوم بازتوزیع منابع و درآمدها، مسائلی است که سال‌هاست مورد بحث قرار گرفته است. طردشدگی و نابرابری اجتماعی، مسائلی هستند که از اوایل قرن بیستم به ویژه در گزارش ۲۰۰۵ وضعیت اجتماعی جهان توسط سازمان ملل به صورت جدی به آن پرداخته شده است. این مسائل بدان مفهوم است که از میانه‌های دهه ۹۰، بسیاری نسبت به این مساله حساس شده بودند که یک مشکلی در توزیع منابع در نظام سرمایه‌داری در حال رخ دادن است. الگوی سرمایه‌داری توزیع منابع در یک روند بلندمدت احتمالاً گروه‌هایی از نظام اجتماعی را به حاشیه می‌راند و باعث می‌شود که آنها از منافع این رشد برخوردار نشوند و در نتیجه به روش‌های خشونت‌آمیز برای مقاومت دست بزنند.

بر این اساس من معتقد هستم نظریه پایان تاریخ فوکویاما در برهه‌های مطرح می‌شود که بسیاری از علائمی که امروز از آنها در کتابش یاد می‌کند در آن زمان نیز وجود داشته است. به بیان دیگر در اوایل دهه ۹۰ نیز مسائل مربوط به بازتوزیع منابع و بحث شناسایی در نظام اجتماعی وجود داشت.

و بعدها والرش‌تاین زیر سوال رفته بود. فوکویاما تمام آنها را در قالب نظریه پایان تاریخ تجمیع و احیا کرد و از این بابت می‌توان گفت که فوکویاما متاخر است و فضل تقدم با اشخاصی مانند هانتینگتون است که نظریات خود را به لحاظ زمانی نیز زودتر مطرح کرده‌اند. بعد از فوکویاما نیز افرادی مانند مانوئل کاستلز، جامعه‌شناس سرشناس اسپانیایی، بخشی از دیدگاه‌های وی را در قالب نظریه‌هایی با بنیان‌های چپ‌مورد و اکاوی انتقادی قرار دادند. البته در دهه ۹۰ تدهایی به نظریه فوکویاما وارد شد و نظریه هویت - مقاومت کاستلز نظریه‌ای بسیار جدی است که به نگاه خوشبینانه و لیبرالیستی فوکویاما انتقاد وارد می‌کند. این رویکرد به ویژه بعد از دوران ۱۱ سپتامبر و شروع خیزش‌هایی در نقاط مختلف جهان علیه نظم لیبرالی که پیامد آن، هژمونی آمریکا و تک‌قطبی شدن جهان بود، وارد فضای تازه‌ای شد که به نظر می‌آید در نهایت خود فوکویاما را نیز به بازنگری در رویکرد اولیه اش واداشت. لذا این بازنگری در تازه‌ترین آثاری که وی ارائه کرده قابل ردگیری است. مقدمات این بازنگری در کتاب نظم و زوال سیاسی، یکی از مهمترین کتاب‌هایی که فوکویاما اخیراً نوشته، قابل مشاهده است و در آخرین کتابش با عنوان «هویت: تقاضا برای شأنت و سیاست خشم» که به بحث سیاست و هویت می‌پردازد نیز یک بازنگری کامل در نظریاتش مشاهده می‌شود.

**دیوسالار:** فارغ از بحث‌های تاریخی در خصوص نظریه فوکویاما به نظر من این نظریه مرده به دنیا آمد؛ زیرا بلافاصله بعد از طرح آن با فاصله بسیار کوتاهی، بحران‌های وسیع امنیتی - انسانی دهه ۹۰ در شرق اروپا و آفریقا آشکار می‌شود که اتفاقاً لیبرال دموکراسی در حل بنیادین آنها ناموفق است. در آن مقطع طیف وسیع‌درگیری‌ها و منازعات را شاهد

**مثلث:** در ابتدا توضیح دهید که به نظر شما زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و تاریخی انتقاد شخصی چون فوکویاما از لیبرال دموکراسی چیست و وی چرا بحث‌های اخیر را مطرح کرده است؟  
**حق پناه:** لازم است که برای شروع بحث، اشاره‌ای به تاریخ تحول در دیدگاه‌های فوکویاما داشته باشیم؛ این اندیشمند ژاپنی - آمریکایی با نظریه معروف «پایان تاریخ» که در بحبوحه پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی عرضه داشت، مطرح شد. آن نظریه به نوعی مبتنی بر یک انسان‌شناسی خوش‌بینانه بود که با آموزه‌های لیبرالیسم نیز همخوانی دارد. یعنی انسان‌تراز مطلوب جان لاک را مینا قرار می‌داد و قائل بر این بود که بر اساس پارادایم انباشت علم و تجربه انسانی، نسل بشر به مرحله‌ای رسیده که در فرآیند آزمون و خطا، تمام رهیافت‌های مختلف را تجربه کرده و در قالب نظریه داروین که بحث تنازع و بقا را مطرح می‌کند، نوع اصلاح نظریه‌ها و رهیافت‌ها که باقی مانده همان نظریه لیبرالیسم است که این نظریه نیز کارآمدی خود را نشان داده است. بنابراین ما به نوعی به مرحله پایان تاریخ می‌رسیم. یعنی تمام همتایان آن شکست خورده‌اند و آنچه که باقی مانده ماندگار است و می‌تواند به عنوان یک مدل واحد و منحصر به فرد به دنیا ارائه شود و می‌توان بر اساس آن دنیا را اداره کرد. در واقع این نظریه به نوعی تلاطم همان رویکردهایی است که به یکسان‌انگاری تاریخ و نظریه‌های خطی توسعه‌گرا تبدیل شدند. پایه و اساس تمام این نظریه‌ها، لیبرالیستی و آمریکا و اروپا پرورده است و از دهه ۱۹۵۰ و دوران پساستعمار شروع شد. این نظریه‌ها در یک مقطعی توسط دیدگاه‌های مکتب وابستگی و نظام جهانی یا محوریت گوندرفرانک، سمیر امین، کاردوسو، فالتو



## حق پناه

در دهه ۹۰ نقدهایی به نظریه فوکویاما وارد شد و نظریه هویت-مقاومت کاستلز نظریه‌ای بسیار جدی است که به نگاه خوشبینانه و لیبرالیستی فوکویاما انتقاد وارد می‌کند



## دیوسالار

مشکل استراتژیک اینجا است که سطح تحلیل افرادی مانند فوکویاما، نورث و دیگران در کنترل خشونت در سطح ملی و محدود به دولت-ملت‌ها است

در دموکراسی راه کمک تحلیل‌های نهادی و با نظریه‌هایی مانند دسترسی باز و دسترسی بسته تبیین کنند. از نظر آنها اساسا در لیبرال دموکراسی ساختاری از نهادها ایجاد شده که در کار انجام می‌دهند؛ نخست آنکه توزیع سود حاصل از خشونت را کنترل و محدود می‌کنند تا افراد به واسطه سود بیشتر وارد پروسه‌های خشونت‌آمیز نشوند.

دوم آنکه با ایجاد ساختار نهادی دسترسی باز فرصت کسب سود در رقابت‌ها غیر خشونت‌آمیز را افزایش داده و هزینه رقابت‌های خشونت‌آمیز برای سود مازاد را به کمک نهادهای تنبیهی بالا می‌برند. این گونه مطمئن می‌شوند که افراد ترجیح خواهند داد به جای رقابت خشونت‌آمیز برای کسب سود، از روش‌های مصالحه‌آمیز استفاده کنند. در عین حال سازمان‌های خشونت یعنی ارتش نیز سودشان به واسطه رشد اقتصادی جامعه بیشتر می‌شود و در نتیجه از یادگان خارج نمی‌شوند و به غارت مردم نمی‌پردازند. زیرا با رشد یک توسعه، سهم آنها نیز از این کیک بیشتر می‌شود.

اما مشکل استراتژیک اینجا است که سطح تحلیل افرادی مانند فوکویاما، نورث و دیگران در کنترل خشونت در سطح ملی و محدود به دولت-ملت‌ها است. یعنی توضیح می‌دهند که به چه صورت در دولت-ملتی مانند آمریکا یا دولت-ملت‌های اروپایی، ساختارهای نهادی محدودکننده یا تشویق‌کننده به گونه‌ای تنظیم کنند که خشونت در درون این نظام‌های اجتماعی کنترل شود. اما این نگاه‌ها اساسا قادر نیستند مساله را در سطح بین‌المللی توضیح دهند.

اتفاق وحشتناکی که رخ داده و ریشه حرف‌های فوکویاما را باید در آن جست و جو کرد این است که اساسا لیبرال دموکراسی قادر نبوده که خشونت را در خارج از مرزهایش کنترل کند. یعنی لیبرال دموکراسی در ایجاد یک اقتصاد سیاسی بین‌المللی که بتواند کارکردهای نهادی را که در لایه دولت-ملت داشته، پیاده کند، ناموفق بوده است. در سطح بین‌المللی ابزارهای تنبیهی

کمی بیشتر آن را باز کنیم. اتفاقی که در دنیای امروز شاهد هستیم دو شکاف بزرگ را شامل می‌شود که سایر شکاف‌ها و گسل‌های نظام اجتماعی جهان را درون خود در بر گرفته است.

نخست، شکاف امنیت است؛ امروز دنیا را می‌توان به دو قسمت امن و ناامن تقسیم کرد. گزارش جدید شاخص جهانی صلح موسوم به GPI نشان می‌دهد که ۲۵ کشور امن دنیا با نرخ رشد یک درصد در سال بر امنیت‌شان افزوده می‌شود و ۲۵ درصد ناامن‌ترین کشورها، با نرخ ۲۷ درصد از امنیت‌شان کاسته می‌شود. لذا یک شکاف فجیع امنیتی در دنیا قابل مشاهده است که روز به روز نیز گسترش پیدا می‌کند. نتیجه دوم این شکاف امنیتی این است که کسانی که در دنیای ناامن هستند، از خودشان سوال می‌کنند که آیا آنها به عنوان افرادی حائز اهمیت شناسایی می‌شوند، هویت‌ها و ارزش‌هایشان دیده می‌شود و اصلا مرگ‌شان برای کسی اهمیت دارد یا خیر.

به عنوان مثال اخیرا خبری منتشر شد که طی یک حمله هوایی در سوریه ۶۲ نفر کشته می‌شوند؛ اکنون پرسشی که بسیار مطرح می‌شود این است که چطور ۶۲ نفر کشته می‌شوند و اتفاقی نمی‌افتد اما مرگ یک نفر دیگر همچون خاشقچی جهان را متاثر می‌کند. این مساله ناشی از شکاف امنیت است. لذا یک بعد تحول بزرگ در نظام اجتماعی دنیا این است که جهان امروز به دو گروه امن و ناامن تقسیم شده است. یک شکاف بزرگ دیگر، شکاف نابرابری در دسترسی به منابع است. این دسترسی به منابع را در سطح وسیعی می‌توان تعریف کرد. ماهیت این شکاف افقی است، یعنی در یک شهر یا روستا، عده‌ای دسترسی‌هایی دارند که عده دیگری ندارند. در نتیجه شکاف در دسترسی به منابع نکته دومی است که به نظر می‌رسد بسیاری از روشنفکران را حساس کرده است.

البته شکاف سومی هم وجود دارد که کمتر به آن توجه شده و آن شکاف زیست‌محیطی است. با این مقیاس نیز می‌توان دنیا را به دو گروه تقسیم کرد؛ یعنی در دنیا تقاطعی وجود دارد که ساختارهای زیستی در آن شرایط مطلوب‌تری دارد و در تقاطعی مانند خاورمیانه، پارامترهای زیست‌محیطی علیه آن عمل می‌کند. بنابراین اگر این سه شکاف ساختاری شامل شکاف امنیتی، دسترسی به منابع و زیست‌محیطی را کنار هم قرار دهیم درمی‌یابیم که حرف امروز فوکویاما از کجا ناشی می‌شود. لیبرال دموکراسی در کنترل این شکاف‌ها موفق نبوده است و بالعکس بر عمق گستره آنها افزوده است و این به خیزش هویتی گروه‌هایی که در جهان ناامن، با دسترسی محدود و ناپایدار زیستی زندگی می‌کنند انجامیده است. جالب‌تر اینکه لیبرال دموکراسی این شکاف‌ها را هر چه بیشتر افقی ساخته است. یعنی اینکه اکنون این شکاف‌ها فقط میان کشورهای شمال و جنوب نیست بلکه در درون کشورهای شمالی و حتی در سطح شهرها و مناطق گسترش یافته است. بنابراین جهان امروز خلق شده توسط نظم لیبرال دموکراسی، مانزیسی از شکاف‌ها را خلق کرده است که هر روز به مرحله بحرانی نزدیک‌تر می‌شود. من معتقد هستم که در مقطع ساخت اولیه نظریه پایان تاریخ فوکویاما نشانه‌های ضعیف بسیاری از این شکاف‌ها وجود داشت زیرا اینها شکاف‌هایی نیستند که تنها طی دو دهه اخیر شکل گرفته باشند بلکه محصول یک دوره طولانی سیاست‌گذاری توسعه‌ای و امنیتی هستند.

## مثلت: آیا دیدگاه اخیر فوکویاما می‌تواند منجر به راه‌حل جدیدی شود؟

**دیوسالار:** من بحث‌های فوکویاما را خیلی واجد وجوه عمیق کنکاش لایه‌ها درونی لیبرال دموکراسی نمی‌بینم. لیبرال دموکراسی در یک جای کلیدی دچار مشکل است که در کتاب اخیر فوکویاما «هویت: تقاضا برای شایستگی و سیاست خشم» نیز ذکر شده و آن مساله کنترل خشونت است. نظریه‌پردازانی مانند داکلاس نورث و عجم اوغلو تلاش کردند روش کنترل خشونت

اگر به بحثی که امروز فوکویاما مطرح می‌کند بازگردیم دو محور اصلی دارد؛ نخست بحث پردشدگی ناشی از نابرابری اجتماعی و دوم بحث بازتوزیع منابع است. گویی فوکویاما امروز متوجه شده در مقطعی که تز پایان تاریخش را مطرح می‌کرده نیاز بوده به علائم ضعیف در حال وقوع در لایه‌های زیرین نظام اجتماعی توجه بیشتری می‌کرده است.

## مثلت: تا چه حد این نظریه ناظر بر اقدامات آمریکا در سطح جهانی و گسترش شکاف ناشی از اقدامات کسانی چون ترامپ در گسترش ناعدالتی است؟

**حق پناه:** شاید علت آنکه امروز فوکویاما به صرافت افتاده تا در نظریه خود بازبینی داشته باشد ناشی از آن است که مدتی باید منتظر می‌ماند تا ببیند نظریه جهانی شدن نهایتا چه صورت‌بندی در کل جهان ارائه می‌دهد. یعنی ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی جهانی شدن با یک فاصله زمانی نهایتا جهان را درنوردید و پیامدهای آن امروز نهایتا به نتایجی قطعی رسیده است.

در دوره‌ای، نظریه جهانی شدن به عنوان یک ترم غالب طرح و واژه جهان‌بومی شدن با هدف توضیح فاصله‌های ایجاد شده و پیامدها مطرح شد. همچنانکه به نظریه کاستلز اشاره کردم، نظریه هویت-مقاومت بر آنچه که امروز فوکویاما مطرح می‌کند مقدم است. همچنین بحث پردشدگی و نابرابری در نظام توزیع که دکتر دیوسالار اشاره کردند، بخشی از موضوع بود که کارکردی و پیامدهای سیاسی و امنیتی خود را در حال حاضر به خوبی نشان می‌دهد. به نوعی ما شاهد هستیم که فوکویاما از مرحله‌ای که بر مبنای سیاست حقیقت نظریه پایان تاریخ خود را ارائه کرد گذر کرده و اکنون به سیاست هویت رسیده است. در سیاست حقیقت، نگاه‌ها بنحاری است، بنیان‌های اندیشه‌ای دارد و می‌خواهد نظمی را بر مبنای آموزه‌های لیبرالیستی ایجاد کند. اساسا نقدی که به لیبرالیسم وارد می‌شود این است که خیلی قائل به حفظ وضع موجود و محافظه کارانه است. این شالوده رهیافت راست‌گرایانه است که در برابر رهیافت کلی چپ قرار می‌گیرد که قائل به تغییر است و تغییر و تحول برای آن مساله است.

لذا تحولات دنیا، فوکویاما را به این نقطه رسانده که باید به سیاست هویت بپردازد یعنی جایی که پیامدهای الگوهای یکسان‌انگارانه و نظم تک‌خطی باعث شده که مقاومت‌هایی ایجاد شود و رژیم حقیقتی که به تعبیر وی، لیبرالیسم در پی ایجاد آن است، در هم می‌شکند. در نتیجه اکنون ما شاهد پیدایش گسل‌های بسیار متنوع و متعددی هستیم که همگی به نوعی هویت و مقاومت را شکل می‌دهد. سیاست هویت که امروز فوکویاما به آن پرداخته، بیان دغدغه‌های او در مورد خیزش جریان‌های پوپولیستی و دست راستی است اما به نظر می‌رسد که داستان فراتر از این صحبت‌ها است. یعنی در برهه فعلی ما شاهد هستیم که گسل‌های هویتی منشعب شده و گسل‌های مذهبی، قومی، ایدئولوژیک، طبقاتی و ناحیه‌ای شکل گرفته است. این گسل‌ها انواع سیاست هویت و مقاومت‌هایی که بر حسب آن شکل می‌گیرد را ایجاد کرده است. لذا پیامد چنین مساله‌ای، خیزش دوباره جریان‌های دست راستی و پوپولیستی است که بسیار فراگیر شده است. پیش‌تر چنین مسائلی خصلت کشورهای در حال توسعه تلقی می‌شد که به گونه‌ای همیشه در حال تحول بودند و از چپ به راست در می‌غلطیدند. اما در حال حاضر نظم‌های موجود و نظام‌های کهن و مستقر در اروپا و آمریکا نیز دچار این سیاست هویت شده‌اند و به نوعی نظریه‌های ناسیونالیستی یا حفظ خوداولویت پیدا کرده است. در نتیجه مساله خیلی فراتر از آن است که بخواهیم آن را به پوپولیسم و تاثیرش بر سیاست تقلیل دهیم.

**دیوسالار:** من با بحث آقای دکتر موافق هستم و مایلیم

## حق‌پناه: نظریه «پایان تاریخ» فوکویاما که در بحبوحه پایان جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق عرضه شد، به نوعی مبتنی بر یک انسان‌شناسی خوش‌بینانه بود که با آموزه‌های لیبرالیسم نیز همخوانی دارد

به کارگیری خشونت و وجود خارجی ندارد و هنوز سود مازاد از به کارگیری ابزار خشونت غوغا می‌کند.

اگر عدد ناشی از سود خشونت را در دنیا محاسبه کنیم بهتر می‌توانیم این بحث را متوجه شویم؛ امروز ۱۴/۷ تریلیون دلار یعنی معادل ۱۲/۴ درصد تولید ناخالص داخلی GDP جهان در صنعت خشونت هزینه می‌شود. بنابراین لیبرال دموکراسی درون دولت-ملت‌ها خشونت را کنترل کرده اما تبعات منفی سود عایدی از خشونت را به خارج از دولت-ملت‌ها در ساختار نظام جهانی و اقتصادی سیاسی بین‌الملل حواله داده است. لذا لیبرال دموکراسی توانسته خشونت را به صورت مقطعی و موضعی کنترل کند. نمونه آن صحبت‌های اخیر دونالد ترامپ است. او صراحتاً در خصوص مساله قتل جمال خاشقچی گفته که به ۱۱۰ میلیارد دلار حاصل از فروش تسلیحات به عربستان نیاز دارد. چرا که سود صنعت خشونت در آن سوی آتلانتیک به معنی نوآوری و اشتغال بیشتر است. در حقیقت لیبرال دموکراسی نتوانسته یک نظام اقتصادی-سیاسی بین‌الملل ایجاد کند که در آن سود خشونت کنترل شود. در وضعیت کنونی سود مازاد صنعت خشونت در دولت-ملت‌های غربی توسعه بیشتر می‌آفریند و در دولت-ملت‌های جنوب‌ناامنی و فقر تولید می‌کند. در نتیجه این سیاست، یک جا امن و جای دیگر ناامن شده

است. به بیان دیگر به ازای مصرف تجهیزات نظامی در یک نقطه، سود نوآوری‌ها و تحولات اجتماعی ناشی از توسعه تسلیحاتی در دولت‌های دیگر افزایش می‌یابد این مساله اصلاً پوپولیستی یا تبلیغاتی نیست؛ اگر به کارکرد نیروهای مسلح و نظامی‌ها نگاه کنیم در می‌یابیم که آنها اساساً نه فقط در دهه‌های ۵۰، ۶۰ یا ۷۰ میلادی پیش‌شان توسعه در لیبرال دموکراسی هستند، بلکه امروزه هم که شرکت‌های بین‌المللی نوآور غیرنظامی مهم شده‌اند، هنوز نقش بودجه‌های نظامی در ایجاد

نوآوری نظامی چشم‌گیر و غیرقابل چشم‌پوشی است. در نتیجه می‌توان گفت که لیبرال دموکراسی به فعال نگه داشتن صنعت خشونت نیاز دارد زیرا اگر این صنعت را فعال نگه ندارد بخش‌های مهمی از کارکردهای اجتماعی نوآورانه خود را از دست می‌دهد.

**در یک جمع‌بندی می‌توانیم بگویم موضع گیری اخیر فوکویاما به تبیین منجر به حل مساله ختم نمی‌شود و صرفاً در حد توصیف یک وضعیت باقی مانده است.**

**حق‌پناه:** من از منظری بیرون از رهیافت لیبرالیستی به نگاه فوکویاما نقدهایی دارم. براساس آموزه‌های چپ به خصوص آن‌گونه که کلاوس افه، جامعه‌شناس سیاسی آلمانی صورت‌بندی کرده اصولاً نظام سرمایه‌داری مستعد بحران‌های دوره‌ای است و هیچ‌گاه نمی‌تواند خود را از این بحران‌ها خارج کند؛ یعنی صرفاً این بحران‌ها به تعویق می‌افتد و از یک بخش به بخش دیگر انتقال داده می‌شود. یک زمان نظام توزیع، یک زمان سیستم بانکی و یک زمان بخش‌های تولید دچار بحران می‌شود اما این سیکل همواره برقرار است. به لحاظ تاریخی نیز اگر نگاهی بیاندازیم هر ۱۰ سال یک بار اقتصادهای لیبرال در اروپا و آمریکا دچار این بحران می‌شوند و از آنجایی که بر اساس رویکرد جهانی شدن همه کشورها به هم پیوسته هستند، به سرعت پیامدهای این بحران از یک کشور بزرگ مانند آمریکا یا کشورهای اروپایی به مناطق دیگر سرایت می‌کند. اگر دقت داشته باشیم این پدیده نیز پدیده تازه‌ای نیست و می‌توان رگه‌های تحلیل بحران‌های نظام سرمایه‌داری را در آثار مارکس و اقتصاددان‌های سیاسی بعد از او دنبال کرد. دیدگاه‌های لنین نیز در آستانه جنگ جهانی اول بر همین مبنا است. در واقع او صنعت نظامی‌گری را به عنوان پیش‌نیاز توسعه اقتصادهای لیبرال در پیدایش جنگ جهانی اول تحلیل می‌کند. کتاب معروف «امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله نظام سرمایه‌داری» نیز این موضوع را تبیین می‌کند که چگونه اقتصاد سیاسی لیبرال ناچار است که در خارج از مرزهای خود بپوشی‌هایی داشته باشد تا بحران را به نقطه دیگری منتقل کند و به‌ازای ناامن‌سازی و بحران‌آفرینی در مناطق دیگر، جامعه لیبرال را حفظ کند. از این جهت به نظر می‌رسد دیدگاهی که فوکویاما اخیراً مطرح کرده قابلیت تبیین برای همه مسائل دنیا ندارد و قاعدتاً بر اساس آن نمی‌توان تجویز کرد. شاید نقطه قوت صحبت‌های فوکویاما این باشد که این نگاه از درون آمریکا مطرح می‌شود یعنی جایی که سنت نقد لیبرالیسم تا به امروز خیلی قوی نبوده است. از این جهت شاید مهم باشد فردی که خود نظر به‌پرداز لیبرالیسم بوده نقدی از درون ارائه می‌دهد که در جای خود تأمل است. اما بعید به نظر می‌رسد که بتواند بر اساس این نظریه، مشکل سیاست‌های حاکم را حل و فصل کرد. چرا که همان‌طور که دکتر دیوسالار اشاره کردند امروز حتی اگر مساله توزیع حل شود مساله امنیت و وجه دیگری دارد که به ناامنی دامن

می‌زند. مساله امنیت محیط‌زیستی یکی از مسائلی است که منجر به جابجایی‌های بزرگ جمعیتی در مناطقی مانند خاورمیانه شده است. در مورد بحران سوریه گفته می‌شود که یکی از عوامل منازعه، جابجایی‌های جمعیتی ناشی از خشک‌سالی‌هایی بود که مردمی که دهه‌ها و سده‌ها جدای از هم زندگی می‌کردند را ادغام کرد و در اثر کمبود منابع، اختلافاتی میان آنها ایجاد شد. از این بابت نمی‌توان انتظار داشت که براساس نظریه فوکویاما یک تجویز جامعی داشت که بتوان سیاست‌های صورت‌بندی جدید کرد و مانع از مدیریت ستیز و پوپولیسم شد.

**مثلاً: با توجه به ایرادات و انتقاداتی که به لیبرال دموکراسی وارد است، آیا وضعیت در جوامع غربی به همین صورت ادامه پیدا خواهد کرد و اگر تغییراتی صورت بگیرد این تحولات در حوزه‌های مختلف چگونه خواهد بود؟**

**دیوسالار:** مساله ناتوانی لیبرال دموکراسی در ایجاد یک نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل که بتواند بسترهای تولید خشونت را کنترل کند و سود ناشی از خشونت را کاهش دهد، یک تحول دیگر را درون خود ایجاد می‌کند که یک تحول سیاست‌گذارانه است. یعنی لیبرال دموکراسی در حوزه سیاست‌گذاری دچار مشکل است. بحث‌هایی که درخصوص فلسفه لیبرال دموکراسی صورت می‌گیرد مباحث خوبی است اما جدای از این مساله، لیبرال دموکراسی دارای تناقضی درونی و جدی در سطح سیاست‌گذاری است. این تناقض درونی پارادوکس میان امنیت و توسعه است؛ یعنی کاری که سیاست‌گذاری بین‌المللی لیبرال دموکراسی انجام می‌دهد این است که توسعه را رشد بالا در برخی مناطق را به قیمت ناامن‌سازی مناطق دیگر پیش می‌برد. در حقیقت سیاست‌های امنیتی و سیاست‌های توسعه‌ای در سطح نظام جهانی با هم سازگار نیستند و این یک چالش بزرگ است. اگر با منطق سود خشونت به مساله نگاه کنیم، در جایی که صادرات سلاح صورت می‌گیرد یک اتفاق توسعه‌ای در حال روی دادن است. به عنوان مثال وقتی به اقتصاد روسیه یا آمریکا نگاه کنیم در می‌یابیم که تولید نظامی به عنوان یکی از شاخص‌های رشد اقتصادی یا توسعه دیده می‌شود. این در حالی است که همین شاخص توسعه در جای دیگری شاخص ناامنی را بالا می‌برد. لذا



دیوسالار: به نظر من نظریه فوکویاما مرده به دنیا آمد؛ زیرا بلافاصله بعد از طرح آن با فاصله بسیار کوتاهی، بحران‌های وسیع امنیتی-انسانی دهه ۹۰ در شرق اروپا و آفریقا آشکار می‌شود که اتفاقاً لیبرال دموکراسی در حل بنیادین آنها ناموفق است

حق پناه: پردشدگی و نابرابری اجتماعی، مسائلی هستند که از اوایل قرن بیستم به صورت جدی به آن پرداخته شده است. از میانه‌های دهه ۹۰، بسیاری نسبت به این مساله حساس شده بودند که یک مشکلی در توزیع منابعی در نظام سرمایه‌داری در حال رخ دادن است



تعارض میان سیاست توسعه‌ای در یک سطح و سیاست امنیتی در سطح دیگری قابل مشاهده است که این قاعده را می‌توان در حوزه محیط زیست نیز مورد بررسی قرار داد. مخالفت امروز دونالد ترامپ با مساله پیوستن آمریکا به پیمان کیوتو را با این نوع از سیاست‌گذاری می‌توان تحلیل کرد. استدلال ترامپ در یک مقطع، استدلال درستی است؛ او می‌گوید اگر آمریکا به این پیمان بپیوندد، نرخ رشد اقتصادی این کشور کاهش پیدا خواهد کرد و این مساله باعث می‌شود که وی به اهداف توسعه‌ای و نرخ پایدار رشدی که مدنظر دارد دست پیدا نکند و بعدها با توزیع دچار مشکل شود. ولی در نگاه بلندمدت همین سیاست یک سری تبعات ضد توسعه‌ای نه تنها فقط برای آمریکا بلکه برای یک نظام بزرگتر بین المللی ایجاد می‌کند. در اینجا بحث‌ها از حوزه لیبرالیسم و سوسیالیسم خارج می‌شود و به الگوهای حاکم سیاست‌گذاری در سطح جهان مرتبط می‌شود. الگوهای حاکم سیاست‌گذاری در سطح جهان یک فضای چندلایه‌ای بزرگتر که مبتنی بر همگونی و سازگاری توسعه و امنیت است را رعایت نمی‌کنند و نمی‌بینند؛ حال چه لیبرالیسم باشد، چه سوسیالیسم و چه هر ایسم دیگری...

سیاست‌ها در عمل با امنیت را به قیمت کاهش توسعه تقویت می‌کنند یا توسعه را به قیمت بی‌توجهی به امنیت پیش می‌برند؛ این ناسازگاری امنیت-توسعه در لیبرالیسم یک محدودیت ساختاری شده است. به همین خاطر بحث‌های فوکویاما نمی‌تواند وارد عرصه‌های ریشه‌ای بحرانی که در حال فراگرفتن کل جهان است، بشود. او فقط توضیحاتی در این رابطه ارائه کرده مانند گزارش‌هایی که پیش‌تر بسیاری از سازمان‌های بین‌المللی یا اقتصاددان‌های بزرگی که روی مساله نابرابری کار می‌کنند، منتشر کرده‌اند. اما در این زمینه امکانی برای ورود به حوزه‌های عمیق‌تری که بسترهای تحول در نظام اجتماعی و بین‌المللی را شکل می‌دهند فراهم نشده است.

**حق پناه:** می‌توان این مساله را از سطح نظام بین‌الملل به سطح نظام ملی نیز تعمیم داد. یعنی آنچه در نظام بین‌الملل وجود دارد در خصوص هر یک از کشورهای عضو نظام بین‌الملل نیز صدق می‌کند. امروزه همان‌گونه که کاستلز اشاره می‌کند جامعه شبکه‌ای به عنوان منطق ارتباطات جدید باعث شده که خیلی از بخش‌های دنیا با هم ارتباطات و اتصالاتی داشته باشند. در واقع

مرکز در همه نقاط دنیا، اتصالاتی با هم دارد. به عنوان مثال نوع سبک زندگی در همه کانون‌های پراکنده مرکزی در جهان وجود دارد اما مقاومت‌ها و هویت‌هایی در درون این کانون‌های مرکزی و پیرامون آنها ایجاد شده است. یعنی نمی‌توان گفت نابرابری فقط میان قاره اروپا و قاره آفریقا است، بلکه در نیویورک یا لندن کلونی‌هایی شکل گرفته که مقاومت‌ها در آنها قابل مشاهده است. آنچه باعث احیای نظریه جنبش‌های دست راستی شده لزوماً به دلیل پدیده‌ای مانند مهاجرت یا مخالفت با مسلمانان مهاجر نیست، بلکه خیلی از این موارد، فاصله‌ها و یک شکاف نسلی را در اروپا و آمریکا نشان می‌دهد. فوکویاما نتوانسته به این مساله پاسخ دهد که چگونه می‌توان سیاستی را دنبال کرد که داخل دولت‌های ملی، مشکلات را حل کند. البته توصیه او برای توجه به سوسیالیسم حائز اهمیت است اما مشخص نیست که نهایتاً چگونه می‌توان این موارد را با آموزه‌های لیبرالیستی

## دیوسالار: تا زمانی که سود مازاد از تولید ابزار خشونت به دست می‌آید بدیهی است که شکاف‌ها و بحران‌های هویتی کنترل نمی‌شوند چون به هر حال جایی برای مصرف ابزار خشونت باید وجود داشته باشد. به این ترتیب تحلیل‌های فوکویاما با حذف چالش‌های تولید، کمکی به حل بنیادین مسائل نظام بین‌الملل نمی‌کند

سازگار کرد. من در صحبت‌های وی ندیدم که او بخواهد مدل مدنظرش را به کشورهای موفق حوزه اسکاندیناوی ارجاع دهد و بگوید که آیا می‌توان چنین شالوده‌ای داشت یا خیر. البته مدل حوزه اسکاندیناوی نیز به سختی قابل تعمیم به کشورهای دیگر است زیرا آنها به لحاظ جمعیتی، جغرافیایی و تاریخی ویژگی‌هایی دارند که تردید وجود دارد بتوان آنها را به راحتی به دیگر کشورهای جهان سرایت داد. لذا مشکل در سیاست‌گذاری‌ها در سطح ملی است و از این جهت باید بازنگری دوباره در کاربست نظریه فوکویاما داشته باشیم.

**دیوسالار:** فوکویاما در مقاله‌ای که اخیراً منتشر کرده به مباحثی مانند جهانی شدن و رشد فناوری اشاره دارد و می‌گوید که این مسائل باعث شده که نظام‌های لیبرال دموکراسی نتوانند شرایط مناسبی را شکل دهند.

این در حالی است که مفهوم پردشدگی اجتماعی که با هویت و مطالبات هویتی نسبت مستقیم پیدا می‌کند در سوسیالیسم نیز خیلی قابلیت حل آن وجود ندارد.

فوکویاما فرض را بر این گرفته که اگر بازتوزیع اصلاح شود که بدون شک با رویکردهای سوسیالیستی این بازتوزیع بهتر انجام خواهد گرفت. بازتوزیع بهتر باعث می‌شود که خیلی از پردشدگی‌ها و نابرابری‌ها حل شود. ولی گزارش‌های اخیر پردشدگی در سطح جهانی، بیانگر مساله دیگری است. باید توجه داشت که پردشدگی با نابرابری این تفاوت را دارد که در پردشدگی، اشخاص دسترسی به منابع دارند اما در فرآیندهای

عمومی و کلان نظام اجتماعی و پروسه‌هایی که آنها را به عنوان یک موجودیت مشخص به رسمیت می‌شناسد و در نظام اجتماعی

درگیر می‌کند، به حاشیه رانده می‌شوند. لذا همین این مساله که چگونه می‌توان این پردشدگی را حل کرد نیاز به بازبینی عمیق‌تر

نه تنها در فلسفه ایسم‌ها بلکه در روش‌های سیاست‌گذاری دارد. یعنی شیوه‌های سیاست‌گذاری و تولید مازاد برای بازتوزیع باید اصلاح شوند. احتمالاً نگاه فوکویاما

بر این اساس بوده که در حوزه انباشت و تولید مازاد خیلی مشکل وجود ندارد و اگر به حوزه سوسیالیسم بازگردیم و بازتوزیع انجام گیرد این مشکل حل می‌شود. اما مساله اینجاست که روش‌های تولید مازاد و شیوه‌های انباشت در برخی موارد دچار مشکل است. یعنی روش‌های تولید مازاد یا

الگویی که بر اساس آن تولید در نظام جهانی یا در سطح دولت-ملت‌ها ساختارمند می‌شود، آن چنان که که گفتیم تعارضی میان امنیت-توسعه را نهادینه کرده است.

همچنان که قبلاً گفتیم سود خشونت مثال کلیدی این الگوی تولید است، یعنی تا زمانی که سود مازاد از تولید ابزار خشونت به دست می‌آید بدیهی است که شکاف‌ها و بحران‌های هویتی کنترل نمی‌شوند چون به هر حال جایی برای مصرف ابزار خشونت باید وجود داشته باشد. به این ترتیب تحلیل‌های فوکویاما با حذف چالش‌های تولید، کمکی به حل بنیادین مسائل نظام بین‌الملل نمی‌کند.

# طبقه متوسط از سیاست هجرت کرده است



**استاد برجسته جامعه شناسی سیاسی بر این باور است که طبقه متوسط از سیاست به زندگی کوچ کرده است. اگر هم به سیاست می آید برای تضمین جامعه است. دکتر آزاد ارمکی می گوید طبقه متوسط برای یافتن فرصت زندگی تمایل به ماندن در سیاست ندارد**

**آقای دکتر ، اگر بخواهیم گفت وگو در باره طبقه متوسط و وضعیت امروزش را آغاز کنیم، با تئپ شناسی این طبقه می توانیم بگوئیم آنها همیشه کنشگران اصلی جامعه بوده‌اند. البته در این بحثی که خواهیم داشت از طبقه متوسط، آن را به لحاظ جایگاه و منزلت بحث می کنیم. اساس گفت‌وگو در باره طبقه متوسط شهری و جدید است. صورت مساله ما هم این است که نشانه‌شناسی شرایط مستقر این گزاره را پیش روی ما می گذارد که این طبقه مفروض ما، محافظه کار شده است این را هم می توان از عمل هایش دید و هم از بی عملی هایش. اگر موافقید، گفت‌وگو را آغاز کنیم تا به جواب این سوال برسیم.**

من فکری می‌کنم واقعین شده تا محافظه‌کار. اجازه بدهید سیر ماجرا را ببرسی کنیم. طبقه متوسط در ایران یک دوره‌ای انقلابی شد و بعد این انقلابی بودن موجب شد مورد سوالات فراگیر هم از طرف عناصر خودش و هم از طرف طبقات دیگر قرار بگیرد، چون طبقه متوسط یک منتقد دارد و یک رقیب. رقیبش حاکمیت نظام سیاسی است با مرکزیت حوزه راست‌گرای، منتقدش هم لایه‌های پایینی طبقه متوسط است. شما در یک شرایط آملید سمت‌وسوی انقلابی پیدا کردید. این انقلابی بودن در دوره ای شاید موانعی داشت مقابل ظهور جامعه مدنی. انقلابی بودنش از این منظر بودکه چون طبقه متوسط احساس کرد انقلاب از دستش گرفته می‌شود، یعنی انقلاب از او فاصله می‌گرفت، برای این‌که دوباره انقلاب را به دست بگیرد، شعارهای خیلی رادیکال‌تر از آنچه تصور می‌شد، داد و بعد خودش دوباره شد کانون جریان‌های

**در مورد براندازها طبقه متوسط بیش از آنکه تن بدهد و اعتراض کند، آنها را به استهزا می‌گیرد**

مصطفی صادقی، دکتر تقی آزاد ارمکی

سیاسی و اجتماعی. طبقه متوسط با بیشترین انرژی اش به میدان آمد و شروع کرد به ارائه تصویر تمام‌عیار از جامعه مطلوب به جامعه آرمانی، ولی قرار نبود طبقات متوسط انقلابی شود. خودش دچار یک فرسایشی شد در انقلابی بودنش. نکته این است که رقیایش در انقلابی‌بودنش به رادیکال‌کردنش موثر بودند. فاصله‌گرفتن از ساحت انقلابی بودن طبقات متوسط چند فرض را مطرح کرد. برخی اصولگراها این‌گونه تفسیر کردند: فروپاشی طبقه متوسط، مشخصا هم بر گرده روشنفکری قرار گرفتند و گفتند بحران در روشنفکری و پایان روشنفکری در ایران. سمینارهای مفصلی گذاشتند در ۷۵-۱۰ سال گذشته با وقت بسیار زیاد و کتاب‌های بسیار زیاد، مدام هم اشاره می‌کردند به عقب‌نشینی و چرخش موضع فکری یا کاری آدمی مثل سمروش یا ملکیان یا امثالهم. بعد در کنار این بخش از اصولگراها در درون طبقه متوسط هم در باب این‌که چطور می‌شود برای ساختن جامعه امروز مشارکت کند و چه تأثیری در جامعه فردا وجود دارد، یک مجموعه تژه‌هم‌ها شکل گرفت. این‌که باید بیاییم و در جهت مثلا ساختن یک چیزی به‌نام دموکراسی اجتماعی خودمان را شریک در نابسامانی‌ها کنیم یا نکنیم، یک گروه‌شان گفتند ما باید برویم سراغ پاک‌کردن خودمان و کنش توأم با اخلاق پاک و رفتار پاک و نگاه پاک، یک جمع دیگری گفتند نه، باید در حوزه سیاست و قدرت مشارکت کرد، هرچند آوده‌باشد. اینجا در درووش انشقاقی ایجاد شد و در نهایت من فکر می‌کنم طبقه متوسط به یک تصمیم‌گیری رسید و آن هم این است که با همه‌یورش‌ها و حمله‌ها با یک دریافت واقع‌بینانه‌تری کنش خودش را سامان داده است البته واقع‌بینانه‌تر به خاطر تجربه زیستی خودش در تحولات سیاسی و تحولات اجتماعی. توانایی‌ها، قدرت‌ها و ضعف‌هایی دارد و بعد هم تنوعی زیاد دارد. نهایتا به نظر من طبقه متوسط به ساحت واقع‌گرایانه‌ای رسیده و دغدغه‌اش دغدغه‌ای تحت عنوان دموکراسی اجتماعی است نه دموکراسی سیاسی. به نظر می‌رسد این فاصله گرفتن از دموکراسی سیاسی و رسیدن به دموکراسی اجتماعی اقدام مهمی است که بخش روشنفکری طبقه متوسط متوجه شده است.

**ما در این یک‌سال اخیر دو جنبش اعتراضی داشتیم که البته هر دو هم اقتصاد پایه بوده است. رفتار شناسی طبقاتی در این دو واقعه به ما می گوید طبقه متوسط چندان خودش را درگیر این دو رخداد نکرد، لاجرم یک تضاد به وجود آمده میان تیپ‌شناسی و رفتار شناسی این طبقه. ماهیت و جود این طبقه پرستشگری است و حتی عملگرایی است اینجا اما غیبت می‌کند و با این دو طبقه درگیر یعنی فرودست در دی‌ماه و خردبورژوا در بهار امسال متحد نمی‌شود. این پدیده چگونه قابل توضیح است؟**

به نظر من جای که طبقه متوسط در ایران قرار گرفته خیلی مهم است. دو سوگیری دارد؛ یکی از آنها عدالت‌خواهی در طبقه پایین جامعه است، یعنی دموکراسی‌خواهی به‌تعبیر خودش است. متأسفانه طبقه متوسط تصویری در مورد بورژوازی ایرانی ندارد، برخلاف طبقات متوسط در دنیا که تصویری از بورژوازی دارد. از قدیم طبقه متوسط درکی در مورد بالای جامعه نداشته و تأثیری

هم نداشته است. شما اگر مثلا به جریان روشنفکری در ایران نگاه کنید، با مفروض اینکه بورژوازی در ایران در حال فروپاشی است و ما با فقدان بورژوازی روبه‌رو هستیم، ما سرمایه‌گذار ملی نداریم و بعد حاکمان را جای طبقه حاکم گرفته، حاکمان سیاسی را به‌عنوان طبقه حاکم گرفته که البته من نقد دارم به طبقه متوسط، به این‌که در این زمینه تلاشی نمی‌کند و سعی نمی‌کند یک تصویر واقع‌بینانه‌ای از بورژوازی اگر وجود دارد، اگر وجود ندارد از از حاکمیت، یعنی طبقه بالای جامعه بسازد. تقریبا نسبت به بالا بی‌اعتنا شده، ولی نسبت به خودش خیلی اعتنا دارد. توجهی‌که

برای خودش طراحی کرده، دموکراسی اجتماعی است. به مدنی بودن جامعه کار دارد، بعد به حرفه‌های اجتماعی، مدنی، تنوع گروه‌ها و خودش هم یک ساحت تکثرگرا دارد، ولی در مورد طبقه پایین جامعه، رویکردش عدالت‌گرایانه و عدالت‌طلبانه است. خود همین دوسویه‌بودن موجب شده که طبقه متوسط به‌سرعت وارد مناقشات اجتماعی و سیاسی جامعه ایرانی نشود. برای مشارکت و وارد عرصه‌های اجتماعی و سیاسی شدن خیلی وقت می‌گیرد، تئورش خیلی دیر داغ می‌شود. دوم اینکه یک فرض خیلی مهمی در طبقه متوسط پدید آمده و آن هم این است که راه رسیدن به دموکراسی، گذر از آشوب‌های اجتماعی است. بسامان کردن جامعه، راه دستیابی به عدالت اجتماعی است. این چیزی‌که الان وجود دارد که شما می‌گویید اسمش محافظه‌کاری است نه این‌طور نیست، این طبقه واقع‌بین شده. شما می‌گویید چرا صبح تا شب کنش انجام نمی‌دهد، چرا توجه نمی‌کند، اگر جایی و در شهری خبری شد، چرا وصل نمی‌شود، چرا بیانیه نمی‌دهد، چرا پیوند نمی‌خورد، با طبقه پایین جامعه؟ چون تجربه تاریخی در طبقه متوسط بیشتر از دو طبقه دیگر در جامعه است. با تمام جانش عجین شده، به این معنا که دچار زخم شده است. بعد همه خراش‌هایش به تن ما وارد شده است. در این دوره حاضر نیست جامعه را فرو بریزد، نمی‌خواهد برای عدالت اجتماعی و عدالت اقتصادی طبقه پایین جامعه فرو بریزد. عدالت را از طریق سامان در طبقه پایین جامعه پی می‌گیرد، در دموکراسی اجتماعی هم همین است. همین است که دولت می‌گوید ای دانشگاهی‌ها به من کمک کنید، بعد دانشگاهیان می‌گوید تو بگو منظورت چیست؟ منظورت تبعیت است یا منظورت این است که سکوت کنیم؟ تمام تمنایی که حوزه قدرت، به معنای کلی‌اش اگر در مورد مثلا دانشگاه می‌کند که تا حدودی هم بی‌جواب می‌ماند، از این منظر می‌گوید. می‌گوید با کرتش کنید، با سکوت کنید. طبقه متوسط اتفاقا سکوت نکرده، بلکه ساحت‌های جدیدی برای کنش اجتماعی خودش طراحی کرده که از تجربه تاریخی است، تجربه تاریخی که آمده و به تمام‌عیار آمده و رادیکال و انقلابی شده و اتفاقا اوضاع را بد و نابسامان کرده است. طبقه متوسط در ایران ضدانقلاب است، نه این‌که ضد تغییر اجتماعی است، ضد حرکت‌های رادیکال است. قصه‌اش رقم‌رزم است و رقمی است که منطکش سامان است. اتهامی که الان مثلا به اصلاح‌طلبی در ایران گفته شده که مخالفان‌شان می‌گویند، این است که اینها فرضا دنبال انقلاب مخملی هستند. انقلاب مخملی به معنای این‌که در آن یک رادیکالیسم هم وجود دارد، یعنی تغییر رژیم است. گروه برانداز

که از قدیم در ایران وجود داشته، خیلی وقت است در جمهوری اسلامی بوده‌اند. این بخش بدش نمی‌آید که خونریزی هم اتفاق بیفتد؛ بریزد، بسوزاند و بکشد، ولی طبقه متوسط همچنان دغدغه‌اش رقم‌بدون خونریزی است آن‌هم بر اساس یک سامان. حرفی که وجود دارد این است که اگر ما بمانیم و جامعه بماند، این ظرفیت‌های بزرگ در گذر زمان اثر خواهد گذاشت و جابه‌جایی موقعیت‌ها اتفاق خواهد افتاد. شما در جامعه نمی‌بینید کسی راه بیفتد و بگوید مرجع تولید کن در مقابل مرجعیت.

**دقیقا همین است، جالب است که در سمت دیگر این ماجرا یعنی در مقابل ضدیت با براندازها نوعی نقادی نسبت به حاکمیت را هم از سرگرفته است.**

البته این را هم بگویم که در مورد براندازها طبقه متوسط بیش از آنکه تن بدهد و اعتراض کند، آنها را به استهزا می‌گیرد. فرموله کردن توأم با مسخره کردن رایبی می‌گیرد تا اینکه در مقابلش بنشینند و گفت‌وگو کنند. استهزاء به این معناست که می‌گوید از کجا آمدی، که هستی، اصلا چه می‌گویی و چه تناسبی با جامعه داری؟ به نظرم این خودش موجب شده که اتفاقا جریان برانداز نتواند به یک فرمول معینی در باب تحولات در جامعه ایرانی برسد. اما در مورد حاکمیت؛ طبقه متوسط خودش بخش مهمی از حاکمیت بوده، بازی حاکمیتی می‌کرده؛ آن‌جا که انقلابی بوده و این‌جا که می‌آید دموکراسی سیاسی و نه دموکراسی اجتماعی رایبی می‌گیرد، خودش بخشی از حاکمیت است. بعد فی الواقع اینجا نظام حاکمیت و طبقه حاکمیت را نقد از درون می‌کند؛ نقد از درون تا نقدی که آن را یک کاسه می‌کند. در یک کاسه کردن مجبور است که هم آن را انقلابی کند و هم خودش انقلابی شود. یک کاسه نمی‌کند، مثل مفهومی که گفتیم طبقه متوسط در مورد طبقه حاکم داشته، در واقع تقلیل داده به آن حاکمان. این مفهوم برای توزیع حاکمیت در ایران جواب نداده است. آن وقت این‌که از تکثر نظام سیاسی و حاکمیت حرف می‌زند، یعنی شکاف‌های متعددی دارد. همین حرفی که عباس عبیدی در باب شکاف‌های اجتماعی با شکاف‌های سیاسی دارد. خود جلالی‌پور و دیگرانی از اصلاح‌طلبان هم در این مورد بحث می‌کنند. این خودش هم شکاف‌خورده است و مجموعه‌ای از شکاف‌ها در آن وجود دارد. متحد نیست که بخواهی صف‌آرایی کنی و در مقابلش اقدام کنی. با بخشی از آن می‌شود بازی کرد، بخشی را گول زد، بخشی را مشارکت و با بخشی هم مقابله کرد. به همین دلیل است که حاکمیت با طبقه متوسط مساله پیدا کرده و نمی‌داند با طبقه متوسط چه کار کند، با کجای طبقه متوسط ارتباط برقرار کند، کجای حاکمیت با کجای طبقه متوسط رابطه برقرار کند. بنابراین تعریفی که دارد، تعریف مبتنی بر مجموعه‌ای از شکاف‌ها است. بعدمی‌گوید این درگیر تراحم‌های درونی خودش است، لازم نیست سرمایه‌ای برای مقابله با او مصرف کنند، او خودش، خودش را دچار ناتوانی می‌کند.

**معمولا طبقه فرودست وقتی به سمت اعتراض و شورش می‌رود که دچار خودآگاهی می‌شود. می‌دانیم معمولا طبقه فرودست این آگاهی را اکتسابی ندارد. حالا آیا می توانیم بگوئیم این**

# علوم سیاسی



مصطفی صادقی، دکتر تقی آزاد ارمکی

مصطفی صادقی: دکتر تقی آزاد ارمکی استاد برجسته جامعه شناسی حرف‌های مهمی درباره طبقه متوسط دارد. او باورش این است که طبقه متوسط به ساحت واقع‌گرایانه‌ای رسیده است و دغدغه‌اش دموکراسی اجتماعی است نه دموکراسی سیاسی. این یعنی اینکه دکتر آزاد ارمکی تا کتبد می‌کند بر هجرت طبقه متوسط از سیاست به جامعه. به این معنا که آنها اولویت‌های مربوط به زندگی را بر آنچه که تا دیروز در سیاست مدنظر داشت ترجیح می‌دهد. او البته اصرار دارد که طبقه متوسط به هیچ وجه محافظه‌کار نشده است. گفت وگویی دو ساعته من با این استاد برجسته در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران انجام شد.

مصطفی صادقی، دکتر تقی آزاد ارمکی

**خودآگاهی که در وقایع دی ماه نمود پیدا کرد از طریق طبقه متوسط به او تزریق شده بود؟ یعنی می‌خواهم بگویم می‌شود این تجار دپسای طبقه متوسط را دید؟**

بله، من حرف شما را کاملا قبول دارم. طبقه وسط کار خودش را کرده است. تصویری که الان طبقه متوسط در مورد طبقه پایین جامعه دارد، می‌گوید نابرابری و افزایش؟ نظام سیاسی می‌گوید، راست‌ها هم می‌گویند و این را محکوم‌سازی می‌کنند. در اینجا به عنوان طبقه متوسط به او آگاهی می‌دهی که وضعیت بدتر شده است، ولی به او نمی‌گویی که تو باید کنش انقلابی انجام دهی، بلکه تو باید از طریق افزایش انتظارات کنش انجام دهی. در پژوهش‌هایی که من در ایران انجام دادم بحث این بود که بالاخره نظام طبقاتی در ایران چگونه است به این نتیجه رسیدیم که جامعه ایران خیلی جامعه طبقاتی است و اساسا ۸۰-۷۰ درصد مردم ایران با ارزش‌های طبقه متوسط زیست می‌کنند. این یک پیروزی برای طبقه متوسط است، پس چرا باید در خیابان سخنرانی کند و به کنش دعوت‌شان کند؟ آنها ارزش‌هایشان را بی می‌گیرند. ارزش‌های دموکراسی چه چیزهایی است؟ خانمی طبقه پایین جامعه است، شغلی ندارد، می‌بایستی به لحاظ فرزندآوری پنج تا بچه داشته باشد؛ طبقه پایینی است. به خاطر این‌که بحث کنترل جمعیت مساله‌اش نبوده، در زندگی‌اش باید چهار تا پنج تا بچه داشته باشد. اتفاقا آنجا هم کسانی هستند که با بچه نمی‌خواهند یا اگر بخواهند و اگر زور برزند، دو تا بچه لازم دارند. طبقه متوسط است که بچه کم می‌خواهد تا بتواند از ظرفیت‌ها استفاده کرده و بچه خوب تربیت کند، چون دغدغه طبقه متوسط این است که فرزند تحصیل‌کرده اجتماعی تولید کند. اما حالا شرایط این روزها را ببینید، مردم طبقه پایین بیشتر بچه‌شان را می‌برند کلاس زبان و موسیقی و به جان جامعه افتاده‌اند. اکنون دیگر طبقه متوسط نیست، بلکه طبقات پایین جامعه بیشتر این کارها را انجام می‌دهند. می‌بینید مبلمانی که درست کرده، چیزی است که طبقه متوسط دارد، یعنی آمال و آرزوهای طبقه پایین جامعه، آمال و آرزوهای طبقه متوسط شده است. همین برای تحولخواهی کافی است، دیگر لازم نیست به او بگویی یکجی اعتراضی علیه حاکمیت در خیابان‌ها مارش کنند، بریزند و بسوزانند و فلان کنند. اتفاقا دولت مشککش این است که من دارم از صبح تا شب اصلاحات و تغییرات ایجاد می‌کنم و پول توزیع می‌کنم، ولی مردم اراضی نیستند. بحث کاهش اعتماد اجتماعی همین است. تلویزیون خواستید، همه جا هست، جاده خواستید، آورد، آموزش خواستید، دارم می‌دهم، هر کاری خواستید، کردم. این‌طور نیست که بگوئیم آدم‌های طبقه فرودست نمی‌دانند وضع‌شان بهتر شده، بلکه می‌گویند آن انتظارات و آرزوها را چه‌کار کنیم؟ حالا این آرزوها را چه کسی اشاعه داده و وارد کرده؟ طبقه متوسط. می‌خواهم بگویم اساسا دولت گرفتار طبقه متوسط است و نمی‌تواند به‌جز این آرمان‌های طبقه متوسط، کاری انجام دهد. دولت نمی‌تواند از بورژوازی دفاع کند، از نظام طبقاتی که بورژوا در آن وجود دارد، کسانی که ثروت دارند. هر کسی ماشین خوب داشت، در خیابان هو کردیم، هر کس خانه خوب داشت، جلوی خانه‌اش را سیاه



دکتر مجتبی مقصدی

## طبقه متوسط عمل‌گرا شده است

استاد برجسته علوم سیاسی معتقد است که طبقه متوسط ایران دو احساسی شده و دچار بیم و امید است و در چنین شرایطی باید محتاط‌تر باشد

آقای دکتر! رفتارشناسی طبقه متوسط در این چند وقت اخیر این خروجی مفهومی را برای برخی از تحلیلگران در پی داشته است که این طبقه در لاک سنگینی از محافظه‌کاری فرو رفته است. این اتفاق در حالی رخ داده که گونه‌شناسی طبقاتی به ما می‌گوید طبقه متوسط موتور محرکه جامعه است و بر همین اساس است که سکون و ایستایی این طبقه مساله‌ای مورد تامل شده است. شما این پدیده را چگونه می‌بینید؟

شما محفوظ و مفروض گرفته‌اید که این طبقه محافظه‌کار شده است، من می‌گویم این گونه نیست. در واقع معتمد که عمل‌گرا شده است. فکر می‌کنم طبقه متوسط منافع ملموس خودش را بهتر تشخیص می‌دهد و نتیجتاً قصد دارد امکانات و داشته‌های محدود به خودش را از آسیب‌ها دور نگه دارد. بنابر این بر این باورم که طبقه متوسط در شرایط فعلی خیلی عمل‌گراتر

می‌خواهم بگویم با توجه به شرایط موجود، طبقه متوسط ما دو احساسی شده است، دچار بیم و امید است. انسان در این شرایط بیم و امید قطعاً باید محتاط‌تر باشد، چون از طرفی منطقه خاور میانه را می‌بیند که پر آشوب است. چه کند که وضعیت بهتری رقم بزند؟ از طرفی دستش کوتاه است، ساختارها به نوعی اجازه حضور به طبقه متوسط شهری را نمی‌دهد یا اجازه محدود می‌دهد. به نظر من در این وضعیت باید اوضاع را خیلی امیدوارانه ارزیابی کرد و از این منظر باید بگویم که این طبقه مطالبات خودش را مطالبه می‌کند البته نه دیگر از نوع آرمانی‌اش، بلکه از نوع واقع‌گرایانه‌اش و به شکل محدود هم آن را پیگیری می‌کند. آقای دکتر! این طبقه متوسطی که ما از آن صحبت می‌کنیم بیشتر همان طبقه متوسط جدید شهری است؟

بله، اگر واقع‌بین باشیم، بخش زیادی از طبقه متوسط خاستگاه شهری دارد. در ایران بعد از انقلاب مشروطه، از دولت رضاشاه و بعد دولت محمد رضا از طریق ساختارها و نهادهای



بوروکراتیک سیستم ساخت طبقه گسترش پیدا کرد. ارتش، ثبت اسناد، ثبت احوال، دخانیات، نظام آموزشی جدید، قوه قضائیه، دستگاه دادگستری و چیزهای دیگر، ساختارها و نهادهایی هستند که طبقه متوسط و به‌ویژه متوسط شهری را خلق کردند. در کنار این ما یکسری نهادهای مدرن هم ایجاد کردیم؛ نهاد پارلمان، هیات وزیران و موضوع پاسخگویی، انتخابات و غیره. اینها جزو مضامین و مفاهیمی بود که در صد سال اخیر در ایران ایجاد شد. در شرایط بعد از انقلاب به‌طور عمومی با تضعیف طبقه متوسط روبه‌رو شدیم. البته ما در دوره‌هایی هم با بهبود وضعیت متوسط روبه‌رو شدیم.

**خب، اینکه می‌فرمایید این طبقه دو احساسی شده و دچار بیم و امید است از چه چیزی نشأت گرفته است؟** من بخش زیادی از آن را با جایگاه و پایگاه طبقاتی اقتصادی طبقه متوسط مرتبط می‌بینم که بعد از انقلاب به نسبت جوامع دیگر تضعیف شده است. از نظر جایگاه و موانع پیش‌روی آنها این را می‌گویم. اگر ببینیم که خاستگاه این طبقه متوسط، شهر بود، یعنی نگاه این طبقه رو به جلو بود، در راستای ساختن آینده به توانمندی‌های فکری، به

**می‌گیرد؟** به نظر من در دولت آقای احمدی‌نژاد دورویکرد بیش از پیش این طبقه را دچار ضعف کرد. اینکه چرا باز تضعیف شد؛ یک بخشی از آن برمی‌گردد به اینکه یک بخشی از طبقه متوسط متأثر از درآمدهای نفتی است. اصلاً به اراده و خواست مدیران سیاسی بسته است. چه در زمان قبل از انقلاب و چه در زمان دولت آقای خاتمی یا آقای هاشمی‌رفسنجانی طبقه متوسط تقویت شد و این به خاطر این بود که در توزیع مناصب و امکانات، چه مادی و چه معنوی، دولت‌ها دست بازتری داشتند. خواستند که این طبقه متوسط بالا بیاید. ما می‌گوییم انقلاب اسلامی انقلاب پاپ‌پرور بود. طبقه متوسط اگر چه در فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی سهم داشت، ولی بعد از پیروزی انقلاب جایگاهش کم‌ایش در یک روند به‌جز موارد استثنایی دچار ضعف شد. در دولت آقای احمدی‌نژاد قطعاً می‌شود فاکتورهای متعددی را برشمرد، اما دو عنصر تیر خلاصی را به طبقه متوسط زد؛ یکی از آنها هدفمندی پارانه‌ها بود. پارانه طبقه متوسط را تضعیف کرد، یعنی با پولی که در سطح روستاها توزیع شد، هم دولت را به نوعی چیره‌ده جامعه کرد و هم آن شأنت و جایگاه مستقل گروه‌ها را به نقش و جایگاه دولت

حاشیه‌رانده شدند. گفته‌هایشان، نظرهایشان، نظره‌های کارشناسی‌شان و تخصصی‌شان نادیده انگاشته شد. در واقع بزرگ‌ترین آثار منفی، نادیده انگاشته شدن است، ندیدن دیگران به نوعی تحقیر دیگران است. تعمداً سعی شد که دیده نشود و باز چرا طبقه متوسط واقع‌گراتر شد؟ یک روزی بر آرمان‌های سوسیالیستی تکیه داشت، یک روزی بر آرمان‌های دموکراسی‌های غربی تکیه داشت، اما آنها خدشه‌دار شد. اردوگاه سوسیالیسم از دهه ۹۰ دچار شکست شد و بعد هم اردوگاه‌های کشورهای دموکراتیک هم در مواردی با چالش‌های جدی روبه‌رو شد؛ به‌ویژه با افراط‌گرایی‌های طالبانیسم و داعشیسم. از اوایل قرن حاضر که منطقی‌ا قرار بود در فضای جهانی شدن خیلی از مرزها رنگ بیازد، در عرصه جهانی شدن عملاً ناسیونالیسم دیوارهایش کوتاه‌تر شد. می‌خواهم بگویم یک بخشی از عمل‌گراتر شدن طبقه متوسط و محدود کردن مطالبات خودش به مطالبات محدودتر و دست‌کشیدن از آرمان‌ها به دلیل شکست آرمان‌خواهی و این تصور بود که هر نوع آرمان‌خواهی به این شکل، محکوم به شکست است. یک روزی آرمان آرمان خواهان چه بود؟ الان در بهترین حالت خیلی‌ها خواسته‌ها و مطالبات محدودتری دارند. فقط



وضعیت طبقه متوسط در دولت دوم روحانی رو به افول نهاده است

## پارانه‌های احمدی‌نژاد طبقه متوسط را تضعیف کرد

وابسته کرد. دومین نگاه که خیلی پوپولیستی بود، سفرهای استانی بود. باید در این مورد توضیح بدهم که چرا این را می‌گویم. ببینید بخش زیادی از بدنه کارشناسی ساختار نظام حتی در شرایط فعلی طبقه متوسط است؛ طبقه متوسط جدید و شهری که مهم‌ترین جایگاه و پایگاه‌هاشان توانمندی‌های فکری است. سفرهای استانی یک تیر خلاص بر طبقه متوسط بود. شما سوال می‌کنید چه ارتباطی دارد؟ رویکرد این دولت یک رویکرد پوپولیستی بود؛ ارتباط مستقیم با مردم، در صورتی که یک بخشی از طبقه متوسط در حوزه نخبگی قرار می‌گیرند و باید از طریق نهادسازی‌های مدنی تلاش کنند این طبقه متوسط شهری تأثیرگذار باشند، در صورتی که شما عملاً با ارتباط مستقیم و به شکل پوپولیستی آن، عملاً طبقه متوسطی که می‌توانست به لحاظ بدنه کارشناسی تأثیرگذار باشد و بعد در نهادهای مدنی هم جایگاهش داشته باشد را تضعیف کردیم. یعنی در واقع به پنهان‌کنار راندن حذف نهادهای مدنی ما آمدیم توده‌ها را برکشیدیم، یعنی بدون واسطه توده‌ها را برکشیدیم و با رویکردهای پوپولیستی سعی کردیم جاهایی را پوشانیم. این عملاً نوعی تحقیر طبقه متوسط بود. فاکتور دیگری که شاید طبقه متوسط را واقع‌گراتر کرد، حاشیه‌رانی‌های مفرط و تحقیرهای مفرط به صورت سیستماتیک از سوی سیستم است. باز هم تکرار می‌کنم؛ حتی در این قسمت هم در دولت آقای هاشمی و هم در دولت آقای خاتمی تلاش شد این طبقه دیده شود. کارشان، اثرشان، آثارشان دیده شود، ولی بعد از آن عملاً به

برخی از آنها را بخوایم برشمارم، مثلاً یک بخشی از مطالبات طبقه متوسط چه شده است؟ ورود زنان به ورزشگاه، حذف کودک‌همسری در فرآیند ازدواج خانم‌ها یا برگزاری کنسرت. ببینید مطالبات ما چقدر کاهش پیدا کرده و چقدر عمل‌گرا شدیم. مثلاً فلان خواننده زیرزمینی دیگر زیر زمین نباشد و بیاید روی زمین و برنامه‌اش را اجرا کند، قانونی شود و مجوز بگیرد. مطالباتمان خیلی محدود شد و ما دیگر واقع‌گرا شدیم، یعنی فهمیدیم آن ایده‌ها نه‌نت‌ها راه به جایی نخواهد برد، فاصله‌مان با توده‌ها در آن نگرش زیاد است. یا مثلاً در مورد ریزگردها، آلودگی هوا و مسائل زیست‌محیطی و چیزهایی که شاید کمتر حساسیت‌برانگیز باشد.

**آقای دکتر! من می‌گویم محافظه‌کار و شما می‌گویید عمل‌گرا، ولی به هر حال خروجی مفهومی آن یکی است. آیا می‌شود این گونه فکر کرد که این طبقه از آن چیزی که پدید آورده، دفاع می‌کند؟ آیا این سکوت و همراهی نکردن با شورش‌های اقتصاد پایه دی ۹۶ یا مثلاً بازار ۹۷ دفاع از آن چیزی که به وجود آورده‌اند، نیست؟ می‌دانید می‌خواهم چه بگویم. حرف من این است که آنها حسن روحانی را محصول خودشان می‌دانند. خودشان در واقع مسئول شرایط مستقر هستند. طبقه متوسط مخصوصاً طبقه متوسط جدید احساس می‌کند در طول ۴۰ سال اخیر در عرصه‌های**

# طبقه متوسط دنبال انقلاب نیست

**استاد برجسته علوم سیاسی معتقد است که طبقه متوسط به آگاهی سیاسی رسیده**

**است و به هیچ وجه دنبال تدروی نیست**



**مصطفی صادقی: دکتر حسین تفضلی، استاد علوم سیاسی بر این باور است که طبقه متوسط حرکت هوشمندانه‌ای را آغاز کرده است. او می گوید طبقه متوسط ایران از خیلی سیاست مدارها عبور کرده و آنها را جا گذاشته اند. دکتر تفضلی البته به یک نکته دیگر هم اشاره دارد و آن این که طبقه متوسط در حال انتقال فرهنگ طبقاتی خود به طبقه فرودست است. این البته از آنجا حادث شده است که به جهت وضعیت اقتصادی نامناسب طبقه متوسط مجبور شده است در کنار طبقه فرودست سکنی گزیند. گفت و گو با دکتر تفضلی پس از پایان کلاس درس او در دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد انجام شده است.**

**شما اساسا فکر می کنید الان طبقه متوسط چه حالتی دارد؟**

طبقه متوسط نه منفعل است، نه محافظه کار شده؛ رشد طبیعی خودش را انجام می‌دهد. بیایید با دقت به این ماجرا نگاه کنیم؛ طبقه متوسط رشد اقتصادی اش عقب رفته است درست مانند بقیه بخش های جامعه. برای طبقه متوسط از نظر اقتصادی برگشت به عقب خیلی زیاد بوده، حتی شاید از نظر اقتصادی به طبقه پایین سقوط کرده باشد. حالا چه اتفاقی افتاده؟ این‌ها رفتند در قسمت‌هایی که طبقه پایین ساکن است مستقر شدند. مثلا شما الان خاک سفید را نگاه کنید، قبلا طبقه پایین آنجا زندگی می کرد. الان طبقه متوسط به علت قدرت خرید کم آنجا رفته‌اند. در نتیجه با

**انجام شده است؟**

تحریر یک نبود، فرهنگ طبقه متوسط بود. فرهنگ طبقه متوسط این است که می‌خواهد و می‌گوید چرا من باید اینطوری باشم؟ طبقه بالا که خود به خود دارد، این طبقه پایین بود که می‌پذیرفت که وضع، همینطوری است. در نتیجه این وضعیت اقتصادی که سقوط طبقه متوسط به طبقه پایین را به همراه دارد، سبب شد که طبقه پایین هم شروع کند به یادگیری فرهنگ طبقه متوسط که همان پرسشگری است.

**آقای دکتر! اجازه بدهید صریح‌تر حرف بزنیم. اگر ملاک را همین فرمایش شما بگیریم می‌توانیم بگوییم که اگر طبقه متوسط در وقایع سال ۸۸ به خیابان آمد برای رسیدن به پاسخ سوال هایش در راستای همان پرسشگری بوده است. اما بعد از آن ماجرا همین طبقه متوسط نه در شورش‌های دی ماه که توسط طبقه فرودست به راه افتاد و نه در وقایع اعتراضی بازار که فی الواقع توسط خرده‌بورژواها ساماندهی شد، هیچ ورودی نکرد. اساسا چرخ‌دنده‌های طبقه متوسط در هر دو شورش اقتصاد پایه بادو طبقه دیگر درگیر نشد. شاید به همین دلیل است که می‌گویند طبقه متوسط محافظه کار شده است.**

آمدن را آمده‌اند، نه اینکه نیامده باشند، چون اگر آنها مغازه‌ها را ببینند، کارگش هم نمی‌آید، چون مغازه‌باز است و کارگر هم باید بیاید و کار کند. در نتیجه او همراهی می‌کند با آن کسی که پایین است، هر دو دارند همراه می‌شوند و این اشتباه است که بگوییم طبقه متوسط منفعل است.

**ولی از خیلی از خواسته‌هایش پایین آمده است. مثلا اگر در ۹۲ دنبال رفع حصر و برخی خواست‌های حداکثری سیاسی بود، حالا دنبال بردن زنان به استادیوم است. آقای دکتر! اجازه دهید برداشت خودم را از این سخنان مطرح کنم. من فکر می‌کنم در واقع این طبقه متوسط به دلیل جایگاه ویژه‌ای که دارد از عاطفه طبقه پایین به عنوان عامل فشار بهره‌می‌برد و از عقل طبقه ممتاز یک به عنوان عامل مصلحت‌بینی و مصالحه‌جو استفاده می‌کند و به این ترتیب حرکت رو به رشد اجتماعی را مدیریت می‌کند.**

بله و البته به این هم دقت کنیم که نیازهایشان دارد متفاوت می‌شود. نیازهایشان از اینکه بیایند از یک اپوزیسیون داخلی حمایت کنند، تغییر کرده است. می‌دانید چرا از رفتن خانم‌ها به استادیوم حمایت می‌کنند؟ به خاطر اینکه بگویند ما می‌توانیم کار خود را پیش ببریم. مسالمت‌آمیز و نه قهری، مرحله به مرحله این را پیش می‌بریم.

**آقای دکتر! حتی می‌خواهم بگویم خواسته‌های این طبقه به نسبت سال ۹۲ هم کاهش پیدا کرده است. یعنی اصلا شساید از سیاست دست کشیده‌اند و به جامعه رفته‌اند. این یک ساله مهم است و سوال می‌تواند این باشد که آیا خواست آنها برای توسعه سیاسی از بین رفته است؟ به هر حال شاید تا همین اواخر تصور این بود که طبقه متوسط به عنوان یکی از گروه‌های نوساز جامعه دنبال تحقق توسعه سیاسی است و این را یک آرمان حیاتی برای خود می‌داند.**

چرا فکر می‌کنید حضور زنان در استادیوم کم است؟ این یک تلاش است و کم هم نیست. الان شاید طبقه متوسط به این نتیجه رسیده‌انهایی که در حصر هستند اگر الان بودند، کمابیش همان را انجام می‌دادند که اصلاح طلبان انجام می‌دهند، در

نتیجه فرقی نمی‌کند، ولی اینکه چرا در حصر هستند را سوال می‌کنند و می‌گویند نباید باشند، ولی این گزینه مانیست.

**پس مساله همان است که من گفتم، پایان آرمانخواهی؟**

طبقه متوسط به یک آگاهی سیاسی رسیده است. نکته طلایی همین است. آنها دنبال انقلاب نیستند چرا؟ چون در هیچ جای کشورهای مختلف شما نمی‌بینید دو تا انقلاب اجتماعی بزرگ رخ داده باشد. یک انقلاب اجتماعی رخ می‌دهد، یک اصلاحات عمیق، چون هر جا که انقلاب اجتماعی بزرگ رخ داده باشد، دنبال دومی نمی‌روند، چون می‌دانند تدروی در آن است و طبقه متوسط این را فهمیده است. دنبال تدروی نیست.

**اگر بخواهیم رفتار شناسی کنیم الان فکر نمی‌کنید طبقه متوسط دچار نوعی پدیده سرگشتگی یا گیج‌گشتگی شده است؟**

نه.

**یعنی می‌دانند که چه می‌کند؟**

دقیقا. شمارد آینده می‌توانید به خرد جمعی طبقه متوسط ایمان هم پیدا کنید که اینها چقدر مرحله به مرحله توانستند به خواسته‌هایشان و آن اهدافی که مدنظرشان بود، برسند.

**نسبش با حاکمیت چگونه است؟ از یک طرف جلوی اپوزیسیون می‌ایستد؛ بعد از آن طرف می‌آید سیستم را هم نقد می‌کند.**

طبقه متوسط ایران از خیلی از سیاستمداران عبور کرده‌اند و آنها را جا گذاشته‌اند. مساله این حجم از اطلاعاتی است که از طریق اینترنت و دنیای مجازی به آنها می‌رسد. اکثریت متفکران ایرانی نتوانستند با توده همراهی کنند یا یک با دو قدم از توده جلوتر فکر کنند. توده آمده‌و از اینها عبور کرده؛ همان طبقه متوسطی که شما می‌گویید اکثریت‌شان را تشکیل می‌دهند. الان شما یک تحلیل سیاسی‌ای می‌توانید از یک فرد طبقه کارگر هم خیلی راحت بشنوید. در حالی که این تحلیل سیاسی را مثلا ۳۰ سال پیش نمی‌توانستید ببینید. این نشان از این است که طبقه متوسط در طبقه پایین تاثیر گذاشته و آن را همراه خودش کرده است که بیا همراه شویم. انقلاب ۵۷ را طبقه متوسط انجام داد؛ یعنی کارگران و کارمندان و بچه‌های همین‌ها و... طبقه پایین دیگر آن آخرها که همه چیز تمام شده بود، آمدند که خودی نشان دهند. یعنی واقعیت این است که قالب مبارزات را طبقه متوسط پیش برد.

**آقای دکتر! **یک نکته دیگر هم در رفتار شناسی این طبقه قابل توجه است و آن نسبتی است که با حسن روحانی برقرار کرده؛ از یک طرف در شبکه‌های مجازی نقدهای تند و تیز می‌بینیم اما در نهایت خیلی در عرصه عمل مقابله یا مخالفتی وجود ندارد. برخی می‌گویند از دوران پساروحانی و آینده بدون روحانی و فرد جاگزین او در هراس است و برخی دیگر می‌گویند اصلا این گونه نیست، بلکه حتی این طبقه در حال دفاع از همان انتخابی است که از سال ۹۲ تا امروز****

**داشته است. شما چگونه فکر می‌کنید؟** شما در تحلیل تان رابطه دولت و جامعه را طی می‌کنید. واقعیت جامعه ما که شواهد نشان می‌دهد، این است که همان قشر متوسط و پایین که می‌گویید، مقررات و قوانین را تا آنجایی که می‌توانند رعایت نمی‌کنند. شما مثلا به یک طرفه‌ها نگاه کنید. شما وقتی معمولی می‌روید، یکی که خلاف می‌آید، قشنگ می‌کشید کنار که او رد شود. یا اگر پلیس ایستاده و جریمه می‌کند، تازه چراغ هم می‌دهید که نرو، پلیس جریمه‌ات می‌کند. اینها یعنی جداشدن از بدنه دولت و این خطرناک است.

**پس شما فکر می‌کنید که الان طبقات متوسط از آقای روحانی دارد عبور می‌کند؟**

عبور کرده‌اند. برای همین هم آقای روحانی نمی‌تواند روی جامعه زیاد حساب کندو کمتر روی قدرت جامعه مانور می‌دهند.

**تمام حرف شما این است که این طبقه متوسط محافظه کار نیست و می‌گوید با شرایط جامعه امروز زندگی می‌کند و پروژه خود را پیش می‌برد.**

من می‌گویم آگاه شده‌اند، من این را محافظه‌کاری نمی‌دانم.

**این آگاهی چه محصولی دارد؟ یعنی ما در انتخابات بعدی چه خروجی مفهومی از این طبقه خواهیم داشت؟**

اینکه انتخاباتی شود و یکی بیاید، حالا با هر چند درصد رأی. این روندی است که انجام می‌گیرد، ولی اینکه شما روی طبقه متوسط صحبت می‌کنید، تحلیل این است که طبقه متوسط دنبال یک دموکراسی پایدار است، نه ناپایدار و این را آگاهانه دنبال می‌کند؛ یعنی سعی می‌کند با کمترین خشونت و کمترین صدمه به نتیجه برسد. مثلا در مراسم پاشایی این همه آدم رفتند، می‌توانستند حرکتی کنند، ولی دنبال خشونت نیستند. **شما در ابتدای بحث گفتید وضع اقتصادی طبقه متوسط بد شده‌و آمده‌اند در منطقه سکونتی طبقه فرودست نشسته‌اند.**

بله، بین این دو طبقه یک خودآگاهی و همبستگی ایجاد می‌شود. اطلاعات و تجربه و تحلیل‌ها را انتقال می‌دهند، فرهنگ سیاسی را انتقال می‌دهند.

**می‌شود بگوییم یک هم چسبی اتفاق می‌افتد؟ آیا به همان اندازه که این دو به هم نزدیک می‌شوند، شکاف دولت و ملت هم بیشتر می‌شود؟**

بله. برای همین هم نظام بین‌الملل سعی می‌کند از این شکاف استفاده کند. دائم می‌گویند ملت ایران با حکومت ایران فرقی می‌کند؛ همه‌شان همین را می‌گویند. شما اسرائیل را نگاه کنید، عربستان را نگاه کنید اینها دشمن ما هستند و مدام اینها را تبلیغ می‌کنند. این وسط اصلاح‌طلبان در عالم خودشان سیر می‌کنند، یعنی در عالمی سیر می‌کنند که فکر می‌کنند ۳۰ سال پیش است و نمی‌توانند واقعیت را بپذیرند، چون نه قبول می‌کنند و نه می‌توانند رها کنند. در یک نقطه‌ای گیر کرده‌اند که حالا می‌خواهند با یک تحلیل‌هایی امید بدهند به آتهایی که هنوز مانده‌اند، و گرنه به‌نظر من طبقه

# علوم سیاسی

متوسط نه منفعل شده، نه محافظه‌کار است. خیلی هم آگاهانه‌و هوشمندانه جلومی‌رود، منتها یک خرد جمعی است، یک فرد نیست که اینها را هدایت کند. اینها از طریق همین سیستم ارتباطات مجازی همدیگر را پیدا کردند. شما یک جایی چیزی ی که یک نفر می‌فرستد، می‌بینی که این یک نفر برای ۱۰ نفر می‌فرستد، بعد آن ۱۰ نفر برای ۱۰ نفر می‌فرستند؛ شما در عرض کمتر از چند ساعت می‌بینید که یک خبر سریع چرخید. الان آگاهی سیاسی طبقه پایین با طبقه متوسط تقریباً یکی شده است. درست است وضع اقتصادی پایین آمده، ولی آگاهی سیاسی بالا رفته است.

یعنی آگاهی‌ای که می‌خواهد بگوید چگونه برای من جامعه را درست کنید، دارم تعیین می‌کنم. این نیست که ما بگوییم مثلا رضا پهلوی یا Y در خارج شناسی دارند؛ اینها تاثیر زیادی ندارند.

**برخی می‌گویند جمعیت طبقه متوسط اکنون در حال کم‌شدن است.**

من قبول ندارم. قوی‌تر و قوی‌تر می‌شود.

**هر چند وضع اقتصادی اش ضعیف می‌شود؟**

بله، ضعیف شده اما مدام اندیشه‌اش قوی‌تر می‌شود و هر چقدر اندیشه‌اش قوی‌تر شود، از ترس عبور می‌کند. طبقه متوسط الان از ترس عبور کرده که شما راحت می‌بینید به چه راحتی نقد می‌کنند.

ولی می‌گویند راه آنکه ما خراب کنیم، نیست، مایاید هوشمندانه به یکسری دستاوردهایی برسیم که بعدا بتوانیم دموکراسی پایدار را برپاده کنیم. دموکراسی‌های ناپایدار مثل ترکیه، پاکستان را نگاه کنید، همه این کشورهای اطرافمان را نگاه کنید. قشر متوسط ما خیلی تحصیل‌کرده دانشگاهی دارد. الان یک چیزی حدود فکر کنم هشت میلیون نفر آمار داده‌اند که دانشجو داریم. اکثر اینها برای قشر متوسط هستند و برای قشر بالا نیستند. قشر بالا بچه‌هایشان را می‌فرستد خارج از کشور. اینها خودشان، یعنی آن پتانسیل بزرگ برای قشر متوسط است که حرکتی را به جلو انجام می‌دهد، منتها الان محسوس نیست، ولی در شرایطی این را محسوس می‌کنند. از این پتانسیل بزرگ قشر متوسط هم فکر کنم همه مسئولان ما آگاه هستند که گهگاهی هم صحبت می‌کنند و می‌گویند مواظب باشید. حتی وزیر کشور گفته بود که اگر ما نتوانیم پاسخ مردم را بدهیم، در دسر دارد. این نشان می‌دهد آنها هم می‌فهمند که اینها یکسری مطالبات دارند و دنبال این مطالبات هستند. الان

کارگری که حقوق نگرفته، نمی‌زند دستگاه‌ها را خراب کند، کارخانه را به آتش بکشد. چرا؟ چون می‌داند بعدش باید بیاید کار کند. حالا یک ماه، دو ماه، شش ماه، ۱۰ ماه، بالاخره دوباره به کار می‌افتند، ولی اگر تخریبش کنند و آن را بسوزانند، دیگر کارخانه‌ای نیست. یعنی طبقه متوسط یک نوع آشتی با طبقه بالا هم کرده و آمده با طبقه پایینی هم آشتی داده که در طبقه پایینی آنها درآمد داشته باشند، تو هم منفعتی می‌بری. دیگر طبقه بالا را به صورت زالوصفت نمی‌دانند. در لویال انقلاب هم هر چارامی‌رسیدند، خراب می‌کردند و از کار می‌انداختند. الان ماه‌ها حقوق نمی‌گیرند، ولی با این وجود کار می‌کنند، چون می‌داند تداوم آن می‌تواند به او کمک کند، نه اینکه توقفش کند. طرف شیر رانی‌شانند و می‌گویند الان در این شیر نیست، ولی می‌شود بعدا شیر ریخت.



## صبح روز سیزدهم

این پرونده یک واکاوی تاریخی درباره فلسفه تسخیر سفارت آمریکا در تهران است که البته به صورت ویژه به تغییر هویتی بخشی از تسخیر کنندگان لانه جاسوسی می پردازد.



## #پشیمان‌ها

چرا طیف چپ گروگانگیرهایی که سی و هشت سال پیش سفارت آمریکا را تسخیر کرده‌اند حالا پشیمان شده‌اند؟ این سوال مهمی است که برای یافتن پاسخ آن می‌توان از رفتار شناسی این روزهای این طیف سیاسی نیز بهره برد. آن پشیمانی آخرین پشیمانی نبوده است.



ابراهیم اصغر زاده که از افراد تسخیرکننده سفارت آمریکا بود در تازه‌ترین اظهار نظر خود در مورد آن واقعه تاریخی گفته است که این ماجرا باید به موزه تاریخ برود



معصومه ابتکار که آن زمان سخنگوی دانشجویانی بود که سفارت را تسخیر کردند اکنون معاون رئیس جمهور است. او اکنون مواضع قابل توجهی در مورد تهران دارد

خط امام منتشر شد. شهید حسین علم الهدی اگر چه مستقیماً در تسخیر لانه جاسوسی نقش نداشت اما همکاری مستقیم او با واحد بررسی و انتشار اسناد، سبب شد تا او را نیز دانشجوی پیرو خط امام بخوانند. در ماجرای کاندیداتوری احمد مدنی برای ریاست جمهوری، علم الهدی با معرفی آیت‌الله خامنه‌ای، به لانه جاسوسی مراجعه کرد و با همکاری واحد بررسی اسناد و واحد تبلیغات، اسناد مربوط به همکاری مدنی با آمریکایی‌ها در سطحی وسیع منتشر شد.

حسین علم الهدی به همراه محمد فاضل و علی حاتمی از دانشجویان پیرو خط امام به شهادت رسیدند. علی حاتمی از اولین کسانی بود که از دیوار سفارت آمریکا عبور کرد. در عکس معروف ورود دانشجویان از بالای در، علی حاتمی در حالی که به دوربین نگاه می‌کند، دیده می‌شود. در این عملیات حسین سیف از دیگر دانشجویان خط امام نیز مجروح شد ولی به طرز معجزه‌آسایی نجات یافت. سیف در عملیات خیبر در سال ۶۳ به شهادت رسید.

محسن وزوایی از دانشجویان دانشگاه شریف که در لانه مسئولیت اطلاعات - عملیات را برعهده داشت، چند ماه زودتر از آغاز جنگ به سپاه پاسداران پیوست. با شروع جنگ وزوایی به جبهه غرب رفت و فرماندهی گردانی با کارویژه عملیات پارتیزانی را برعهده گرفت. او در عملیات فتح بلندی‌های بازی دراز فرمانده بود و در این عملیات مجروح شد. در آذر ۱۳۶۰ او فرمانده گردان حبیب‌بن مظاهر تیپ تازه تأسیس محمد رسول الله (ص) شد که در عملیات فتح المبین این گردان نوک عملیات بود. با تأسیس تیپ ۱۰ سیدالشهدا او فرمانده این تیپ شد و در فروردین ۶۱ با همین تیپ وارد عملیات بیت المقدس (فتح خرمشهر) شد و در این عملیات بود که در ۲۲ اردیبهشت هنگام هدایت نیروهایش چند کیلومتر مانده به خرمشهر به شهادت رسید. عباس ورامینی نیز یکی دیگر از دانشجویان خط امام بود که مسئولیت آموزش نظامی دانشجویان را برعهده داشت. ورامینی همانند تعدادی دیگر از دانشجویان در سال ۵۸ با یکی از دختران دانشجوی پیرو خط امام ازدواج کرد و خطبه عقد او را امام خمینی (ره) قرائت کرد. ورامینی در سال ۶۱ با حکم احمد متوسلیان به فرماندهی ستاد لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) منصوب شد. مسئولیت سپاه ۱۱ قدر و قرارگاه نجف اشرف از دیگر مسئولیت‌های او بود.

ورامینی سرانجام در ۲۸ آبان ۶۲ در ارتفاعات کانی مانگا در عملیات والفجر ۴ به شهادت رسید. علی صبوری، علی رضا هادی پور، حسین شوریده، غلامحسین بسطامی فرمانده سپاه سوسنگرد در ابتدای جنگ، عبدالرحمن یا علی مدد، حسین بهادری، فضل الله عابدینی، حمید صفایی و جلال شرفی نیز از دیگر شهدای تسخیرکننده سفارت آمریکا در تهران هستند.

موقت و شورای انقلاب داشتند با همکاری اطلاعات سپاه به مسئولیت محسن رضایی تصمیم گرفتند که گروگان‌ها را در چند دسته به شهرهای مختلف اعزام کنند. دلیل این تصمیم عدم تجمع گروگان‌ها برای شکست هر گونه عملیات‌هایی بود. مشهد، ساری، رشت، یزد، اصفهان، شیراز و چند شهر دیگر مقصد گروه‌هایی از دانشجویان پیرو خط امام و گروگان‌ها بود که مخفیانه با لباس‌های میدل به این شهرها سفر می‌کردند. در اواسط تابستان ۵۹ قرار ناموفق یکی از گروگان‌ها و سخت‌شدن نگهداری از گروگان‌ها سبب شد تا شورای مرکزی دانشجویان در توافق با سپاه پاسداران گروگان‌ها را در اختیار دولت شهید رجایی قرار دهد. بدین ترتیب گروگان‌ها به زندان اوین و زندان توحید (موزه عبرت) منتقل شدند تا دانشجویان خط امام که در مذاکرات الجزایر نیز کنار گذاشته شده بودند آخرین بهانه با هم بودن را نیز از دست بدهند. با تشکیل جلسه‌ای در لانه، دانشجویان به ابراز نظر درباره آینده جنبش پرداختند. برخی معتقد به ایجاد حزب بودند و برخی دیگر نیز پایان کار تشکیلاتی را طلب می‌کردند. در نهایت رأی‌گیری شد و در نتیجه گروه دوم پیروز شدند و پایان کار تشکیلاتی دانشجویان خط امام اعلام شد. لانه جاسوسی اما تا چند سال در اختیار دانشجویان بود، کار بررسی اسناد ادامه داشت و عصرهای جمعه به بهانه دیدار، مسابقه فوتبالی نیز در زمین ورزش برگزار می‌شد اما با تصمیم دولت موسوی در سال ۶۴ لانه جاسوسی تحویل سپاه پاسداران شد. اسناد و مدارک نیز منتشر شد و آنچه منتشر نشده بود، در اختیار وزارت تازه تأسیس اطلاعات قرار گرفت.

### سپاه و جنگ

مهر ۵۹ هم‌زمان با فراغت دانشجویان خط امام از نگهداری گروگان‌ها، عراق تهاجم ناخواسته‌ای را به مرزهای غربی کشور آغاز کرد. دانشجویان نیز که در دوران حفاظت از گروگان‌ها دوره‌های آموزش نظامی را به صورت کامل در یادگان‌های شمال کشور گذرانده بودند، به جبهه رفتند. همچنین ارتباطات گسترده قبلی با سپاه پاسداران سبب شد تا اکثر دانشجویان لباس سبز پاسداری را به تن کنند. اکبر رفان که بعدها اولین فرمانده نیروی هوایی سپاه لقب گرفت، علیرضا افشار بعدها رئیس ستاد مشترک سپاه پاسداران، فرمانده کل بسیج و معاون فرهنگی ستاد کل نیروهای مسلح بود و رضا سیف‌اللهی که بعدها مسئول اطلاعات سپاه و اولین فرمانده نیروی انتظامی شد، از جمله این افراد بودند. احمد رضا کاظمی پسرعموی شهید احمد کاظمی، علی زحمتکش، محمد رضا خاتمی و محمد نعیمی پور نیز از جمله پاسداران دهه ۶۰ بودند.

### السابقون السابقون

هنوز گروگان‌های آمریکا در ایران بودند که در روز ۱۶ آبان خبر شهادت تعدادی از دانشجویان

ساعاتی پس از تسخیر کامل سفارت آمریکا در عصر روز ۱۳ آبان چند دانشجوی جوان در یکی از اتاق‌های سفارت مقابل خبرنگاران نشستند و پس از آنکه تعدادی از سلاح‌های آمریکایی را به آنها نشان دادند به قرائت بیانیه اول و دوم تسخیرکنندگان پرداختند. این دانشجویان وقتی در برابر این سؤال قرار گرفتند که نام شما چیست؟ پاسخ دادند: دانشجویان پیرو خط امام و این گونه بود که در تمام نشست‌های خبری، سخنرانی‌ها و اعلام مواضع تلویزیونی نامی از این دانشجویان به میان نمی‌آمد و آنها با عنوان «یکی از دانشجویان خط امام» معرفی می‌شدند. حتی معصومه ابتکار مترجم و سخنگوی انگلیسی زبان نیز در گفتگو با رسانه‌های غربی خود را «مری» معرفی می‌کرد و این گونه به «خواهر مری» معروف شد. دانشجویان شش ماه اول تسخیر را در سفارت آمریکا که به آن لقب «لانه جاسوسی» داده بودند به سر بردند. هر کس در سفارت مسئولیتی داشت. ابراهیم اصغر زاده، طراح اصلی تسخیر سفارت آمریکا، رضا سیف‌اللهی، محسن میردامادی، حبیب‌الله بی‌طرف و رحیم باطنی شورای مرکزی دانشجویان را تشکیل می‌دادند. در کنار شورای مرکزی، شورای بازو و وجود داشت. گفته می‌شود علی اصغر زحمتکش، عباس عبدی، سید محمد هاشمی اصفهانی، اکبر رفان، محمد رضا خاتمی، محسن امین زاده، رحمان دادمان، شمس الدین وهابی، وفا تابش، محمد نعیمی پور، حسین شیخ الاسلام و فرور رجایی در اعضای این شور بودند. عباس عبدی پس از چندی به خاطر مشکلات شخصی از لانه بیرون آمد و به شیراز رفت. علی زحمتکش نیز مسئول عملیات تسخیر و در لانه کار حفاظت از گروگان‌ها را برعهده داشت، تنها فردی بود که در دادگاه‌های آمریکا به خاطر بازداشتن یکی از گروگان‌ها از نابود کردن اسناد تحت پیگرد قرار گرفت. سید محمد هاشمی اصفهانی از دانشجویان دانشگاه امیرکبیر بعدها با معصومه ابتکار ازدواج کرد و برخلاف همسرش از فعالیت سیاسی کناره گرفت و از مدیران نفتی شد. اکبر رفان نیز در لانه مسئولیت تدارکات را برعهده داشت. محمد رضا خاتمی، محسن امین زاده، نعیمی پور و معصومه ابتکار در واحد روابط عمومی بودند که مهندس احمد حسینی بر کار آنها نظارت می‌کرد. حسین کمالی مسئول تبلیغات بود. وفا تابش، حسین شیخ الاسلام و فرور رجایی فر نیز در کار بررسی اسناد لانه بودند. شیخ الاسلام و رجایی فر به دلیل تسلط به زبان عربی و انگلیسی گاهی نقش مترجم را هم بازی می‌کردند. فرور رجایی فر در روز ۱۳ آبان مسئول دفتر دانشجویان عملیات کننده بود.

### تخلیه لانه و پایان کار تشکیلاتی

پس از شکست خفت‌بار آمریکا در طیس، دانشجویان خط امام که مقاومت گسترده‌ای به مدت ۶ ماه گذشته برای عدم تحویل گروگان‌ها به دولت

## نقش آفرینی در پست‌های کلیدی

پس از پایان کار لانه جاسوسی، بسیاری از دانشجویان که به خاطر انقلاب فرهنگی دانشگاه‌ها را تعطیل می‌دیدند، جذب دستگاه و سازمان‌های دولتی و نهادهای انقلابی شدند. شاید انتصاب حسین شیخ‌الاسلام، یکی از سخنگویان دانشجویان پیرو خط امام، که البته رابطه خوبی با اعضای شورای مرکزی به خصوص دانشجویان چپ‌مزاجی مانند عباس عبدی و میرداماد نداشت، به معاونت سیاسی وزارت خارجه، اولین انتصاب یکی از دانشجویان به سمتی ارشد در دولت بود. شیخ‌الاسلام ۱۶ سال در این معاونت باقی ماند و کارشناس خبره مسائل منطقه به خصوص فلسطین، لبنان و سوریه شد.

اوسپس ۳ سال سفیر ایران در سوریه بود و پس از نمایندگی در دور هفتم مجلس معاون خاورمیانه و قائم مقام وزیر امور خارجه شد. شیخ‌الاسلام تنها دیپلمات لانه جاسوسی نبود، محسن امین‌زاده نیز در دوران خاتمی به معاونت آسیای وزارت امور خارجه رفت و وزیر در سایه دوران وزارت کمال خرازی بود. مهاجر و محمد مهدی رحمتی نیز از دانشجویان خط امام بودند که مسئولیت‌هایی را تجربه کردند. محمد مهدی رحمتی بعدها به معاونت نظارت راهبردی «معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی» ریاست جمهوری در دوران دولت نهم منصوب شد.

در انتخابات مجلس سوم، ابراهیم اصغرزاده برای اولین بار به عنوان عضو دانشجویان پیرو خط امام کاندیدای تهران شد. او موفق شد به مجلس راه یابد اما اقدامات ایدئیکال او سبب شد در روزهای آخر مجلس بازداشت و محاکمه شود. اصغرزاده که سخنران ثابت مراسم‌های دفتر تحکیم وحدت بود و حتی در دوم خرداد سال ۷۸ اعلام کرد که از بمب اتم هم خطرناک‌تر است، به دلیل اختلافات گسترده در شورای شهر اول تهران به جمع مخالفان خاتمی پیوست و در انتخابات سال ۸۰ کاندیدا شد که رد صلاحیت شد. عباس عبدی در آن روزها به طنز گفته بود که اصغرزاده می‌خواهد موشی در دیگ اصلاحات بیندازد و «ناشریک» بگوید!

اما قرعه اولین و تنها وزیر در میان دانشجویان خط امام، به نام «حبیب‌الله بی‌طرف» دانشجوی یزدی دانشگاه تهران درآمد. او ۸ سال وزیر نیرو بود. در دوران وزارت بی‌طرف، علی زحمتکش و وفا تابش دو عضو ارشد دانشجویان خط امام به خوزستان رفتند و مسئولیت ساخت سدهای بزرگ کرخه ۲ و ۳ را بر عهده گرفتند. رحمان دادمان مدت کوتاهی وزیر راه و ترابری شد اما در یک حادثه هوایی جان باخت.

حسین شریف‌زادگان نیز یک سالی وزیر رفاه در دولت خاتمی بود. معصومه اینتکار نیز از معاونان رئیس‌جمهور بود. در معاونت‌های وزارت کشور نیز، رضاسیف‌اللهی معاون امنیتی در دوره اول عبدالله نوری بود که با ادغام شهربانی، کمیته و زندان‌داری، نیروی انتظامی را تشکیل داد و خود اولین فرمانده آن شد. محمدرضا بهزادیان نیز در دوره دوم وزارت عبدالله نوری معاون اقتصادی وزارت کشور شد اما به دلیل مواضع افراطی، عبدالله نوری ترجیح داد تا او را بیش از یک سال بعد کنار بگذارد.

بهزادیان که دست‌های پر فعالیت‌های اقتصادی داشت در اواخر دوران خاتمی رئیس اتاق بازرگانی تهران شد اما بر سر اختلافات گسترده با علی‌تقی خاموشی در آبان ۸۴ جایش را به محمد نیاوندیان داد. در دولت نهم نیز علی‌رضا افشار سمت‌های معاونت سیاسی و اجتماعی وزارت کشور در دوران پورمحمدی و محصولی تجربه کرد.

## مقامات ارشد

گرچه تصدی سمت وزارت، فرماندهی نیروهای مسلح و وکالت مجلس نشان از نفوذ دانشجویان پیرو خط امام در ساختار حکومتی می‌دهد اما ارشد مقام‌های حکومتی به دانشجویانی رسید که در دوران تسخیر نه در دیدرس که در متن کار بودند.

عزت‌الله ضرغامی مانند بسیاری از دانشجویان پس از پایان

کار لانه به سپاه پاسداران پیوست اما علاقه‌های فرهنگی او را پس از جنگ به معاونت سینمایی وزارت ارشاد کشاند، معاونت پارلمانی و امور استان‌ها در دوران ریاست علی لاریجانی و مجلس ششم سبب شد تا ضرغامی در بهار ۸۲ به ریاست سازمان صدا و سیما منصوب شود. ضرغامی سال‌ها سخنران مراسم ۱۳ آبان در مقابل لانه جاسوسی بود.

## سخنگوها

گفتیم که دانشجویان پیرو خط امام در نشست‌های خبری و یا سخنرانی‌ها خود را معرفی نمی‌کردند اما بنا به تقسیم‌کاری که شده بود، ابراهیم اصغرزاده، حبیب‌الله بی‌طرف و رحیم باطنی مسئولیت گفت‌وگو با رسانه‌های داخلی را بر عهده داشتند. در جریان افشاکاری‌های دانشجویان که به صورت مستقیم از تلویزیون پخش می‌شد، روزی که اسناد مربوط به ارتباط ناصر میناجی و وزیر ارشاد دولت موقت با سفارت آمریکا قرار بود افشا شود، رحیم باطنی نتوانست بر احساساتش غلبه کند و سخنانش تند علیه نهضت آزادی بیان کرد. این اظهارات سبب مظلوم‌نمایی شدید جریان طرفدار سازش با آمریکا شد. باطنی که نماینده دانشجویان دانشگاه ملی (شهید بهشتی) در شورای مرکزی بود، بعدها معاون جهاد دانشگاهی کشور شد.

اما کسانی که به دلیل تسلط به زبان انگلیسی می‌توانستند با رسانه‌های غربی تعامل کنند، حسین شیخ‌الاسلام، معصومه اینتکار، فرور رجایی‌فر و محسن وزوایی بودند. زمانی هم که قرار بود یکی از دانشجویان در نماز جمعه تهران سخنرانی کند و با بیانیه‌ای قرائت کند، مهدی رجب بیگی این مسئولیت را عهده‌دار می‌شد. رجب بیگی که قلم و بیان رسایی داشت، از سال‌ها قبل با انتشار نشریه طنزی به نام «جیغ و داد» با کمونیست‌ها درگیر بود. رجب بیگی در مهر ۶۰ به دست منافقین در خیابان‌های تهران به شهادت رسید.

نگاه

## ابراهیم یزدی گفته است که او اولین کسی بوده که به صورت رسمی از تسخیر سفارت آمریکا در تهران حمایت کرده است



## برائت‌جویان

ماجرای پشیمانی کسانی که در تسخیر سفارت آمریکا در تهران نقش داشتند، از همان شب ۱۳ آبان آغاز شد. حاتم قادری و جواد مظفر دو دانشجوی دانشگاه ملی به دلیل حمایت امام از حرکت دانشجویان از لانه خارج شدند. سه روز بعد چند دانشجوی دیگر نیز با بیان اینکه هرچند تسخیر، یک حرکت ضدامپریالیستی است، اما این راه مبارزه با امپریالیسم نیست، از لانه خارج شدند.

اما بر خوردهای محکم دانشجویان خط امام سبب شد تا چند هفته بعد چند نفر از تسخیرکنندگان از لانه اخراج شوند. مجتبی بدیعی، عضو سابق شورای مرکزی حزب مشارکت در این باره می‌گوید: «رفتارهای افراطی در لانه زیاد بود. آقای دادمان و افرادی که در آن طیف بودند، روی بحث ولایت فقیه خیلی حساس بودند، اما ما قبول نداشتیم. یک روز بنده و دکتر سامی و دکتر داودی و یک دوست دیگر در سفارت قدم می‌زدیم که امبولانس دنده عقب به طرف ما آمد و چند نفر تقاب به چشم و مسلح ما را در امبولانس انداختند و از یک کشتان به خارج از سفارت آمدند و ما را در بالای میدان هفت تیر از امبولانس پائین انداختند. به این ترتیب بود که لانه به تدریج از مخالفان ولایت فقیه پاکسازی می‌شد. در یک شب سرد زمستانی نیز یک پسر و دختر به خاطر وابستگی خطی به مجاهدین خلق (منافقین) اخراج شدند. تقی محمدی از دانشجویانی بود که در یکی از روزهای اول تسخیر، باری روزن، وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا که به زبان فارسی نیز تسلط داشت را به میان خبرنگاران آورد. محمدی که از نزدیکان بهزاد نپس و خسرو تهرانی بود، بعدها به اطلاعات نخست‌وزیری رفت و پس از انفجار ۸ شهریور به سفارت ایران در افغانستان فرستاده شد. اما اسدالله لاجوردی به دلیل نزدیکی او با مسعود کشمیری عامل انفجار نخست‌وزیری، او را از کابل فراخواند و بازداشت کرد.

تقی محمدی که در بازداشتگاه برای اعتراف اعلام آمادگی کرده بود، به طرز مشکوکی ساعتی بعد با کمر بند خودکشی کرد. کارشناسان امنیتی دادستانی انقلاب معتقد بودند که این گونه خودکشی با توجه به اینکه تقی محمدی روی رگ‌های گردنش چوب کبریت گذاشته بود، امکان ندارد و اشخاص دیگری احتمالاً او را کشته‌اند و بعد حلقی او نیز کشیده‌اند. با مرگ تقی محمدی و فشارهای موسسوی خوئینی‌ها، تحقیقات درباره پرونده انفجار نخست‌وزیری متوقف شد. اما باری روزن سال‌ها بعد یکی دیگر از دانشجویان را نیز این بار در پاریس ملاقات کرد. عباس عبدی از دانشجویان پلی‌تکنیک (امیرکبیر) در این دیدار که پس از دوم خرداد ۷۶ رخ داد، تلویحاً از اقداماتش ابراز پراشت کرد و خواستار شکستن دیوار بلندی اعتمادی بین ایران و آمریکا شد. این دیدار اعتراض گسترده دانشجویان پیرو خط امام را در پی داشت. فرور رجایی‌فر در مصاحبه‌ای اعلام کرد که عباس عبدی اصولاً جزو دانشجویان پیرو خط امام نبود. محمد هاشم پوریزدان پرست، استاد دانشگاه شیراز هم که مسئول چاپخانه در لانه بود، گفت که دیدار عباس عبدی شرم‌آور بود. در سال‌های اخیر هم برخی اعضای حزب مشارکت که جزو دانشجویان خط امام هم بودند، مانند میردامادی، محمدرضا خاتمی و وهابی سعی می‌کنند در باره واقعه ۱۳ آبان در برابر سوالات خبرنگاران قرار نگیرند. بدترین سرنوشت را در میان تسخیرکنندگان لانه جاسوسی آمریکافردی به نام «عباس زری‌یاف» داشت.

زری یاف که از ابتدای سال ۵۸ وارد سازمان مجاهدین خلق (منافقین) شده بود و بخش اطلاعات شد و به نقل از سایت این گروهک تروریستی مأموریت‌هایی در جهت کشف اقدامات سپاه پاسداران انجام داد. زری یاف که از حاضرین در لانه بود بسیار به عوامل اطلاعات نخست‌وزیری مانند تقی محمدی و خسرو تهرانی نزدیک بود. او در سال ۶۰ به زندگی مخفی روی آورد و در سال ۶۱ از ایران خارج شد. زری یاف در چهارمین روز عملیات مرصاد به هلاکت رسید.



محمد علی الفت‌پور

پشیمانی از تسخیر سفارت یک اپیدمی در بین خط امامی‌ها نیست. قاعدا تا باید از آنها پرسید که چه اتفاق جدیدی افتاده است که تحلیل و محاسبات شما تغییر کرده است؟ آیا ایدئولوژی این افراد به مسائل تغییر کرده است؟

هر وقت هم باج دادیم و نشستیم با آنها مذاکره کردیم ضرر کردیم. ما از اول انقلاب تا الان ۷ بار مذاکره آشکار و پنهان با آمریکایی‌ها داریم که در ۷ مذاکره ایران به منافعمش دست پیدا نکرده و آمریکایی‌ها توانستند حرف خودشان را به ما حلقه کنند.

گفتن این حرف‌ها مسبب می‌شود که بعضا حرف‌های انقلابیون پشیمان خیلی دیگر در فضای اجتماعی تکرار نشود. اگر بگوییم حرف‌هایی که ما در رابطه با آمریکا و رژیم جنایتکار آمریکا می‌زنیم، بخشی از آنها تئوریک است ولی تصمیم‌نهایی را این مبانی تئوریک نمی‌گیرد. تصمیم‌نهایی را تجربه مادر مذاکره با آمریکا و در مواجهه با کشوری مانند آمریکا می‌گیرد. بر این اساس دوستان پشیمان خط امام باید بگویند آن زمان چرا انقلابی عمل کردند و دلایل خود را از آن زمان بگویند و بگویند الان اوضاع چه تغییری کرده که نظرشان عوض کرده است؟

در خصوص مشرب فکری اگر صرفا بخواهیم یک کلونی فکری یا مجرای فکری را به دانشجویان خط امام نسبت بدهیم کار صحیح، درست و دقیقی نیست. تفکرات مختلفی وجود دارد حتی بعضا در بعضی دانشگاه‌ها تفکرات مارکسیستی وجود دارد حتی سازمان‌های مجاهدین خلق هم به عنوان یکی از گروه‌هایی که در ابتدای انقلاب فعالیت داشت و هنوز اقدامات مسلحانه علیه جمهوری اسلامی ایران نکرده، یک بار اقدام می‌کند برای تسخیر لانه و موفق نیست و جلوی گرفته می‌شود، یعنی می‌خواهم بگویم صرفا ماجرای تسخیر لانه جاسوسی را به یک جریان خاصی نسبت دادن، به نظرم خیلی دقیق نیست.

مجموعه‌ای از بچه‌های انقلاب از طیف‌های مختلف را الان می‌بینید، هم شهید وزوایی در دانشجویان خط امام وجود دارد و هم شهید منتظر قائم وجود دارد و هم از آن طرف آقای عبیدی وجود دارد و هم خانم ابتکار وجود دارد، یک جمعی از تمام طرز تفکرات اجتماعی و سیاسی است که به نظر من به این نتیجه رسیدند که باید یک ضرب‌شستی به آمریکان نشان بدهند.

نگرش برخی از این دانشجویان خط امام اتفاق افتاده است، اینها ایدئولوژی‌شان و به قولی نگاه تئوری‌شان به مسائل تغییر کرده است، اینها قبلا اعتقاد داشتند که ایستادگی کردن در مقابل آمریکا خودش هم موضوعیت دارد و هم طریقت دارد ولی الان اعتقاد دارد موضوعیت ندارد حتی اگر هم بخواهند بگویند طریقت دارد ممکن است در مورد این طریقتش هم هزار و یک مانع بتراشند که حتی طریقت هم ندارد با اینکه براساس مبانی قرآنی و دینی ما در مقابل استکبار باید ایستاد، در مقابل کسی که مستکبر است و دنبال این است که دنیا را جیره‌خوار خودش کند و به تمام مناسک سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دنیا سرک بکشد و همه را تعیین کند، باید ایستاد. به نظرم این مبانی در این آقایان یا به درستی شکل نگرفته بود یا هیچانی شکل گرفته بوده چون اگر الان ادعای‌شان این است که ما عقلانی‌تر نگاه می‌کنیم، باید گفت آن موقع نگاه عقلانی به این کارشان نکردند. به هر دلیل این دوستان باید بگویند چرا این اتفاق افتاده است؟ قاعدا تا این سوالی است که همه از آنها می‌پرسند. آیا فرایندها تغییری کرده است؟ آیا در ماهیت خصم آلود جریان پلید جنایتکار جهانی، خللی وارد شده است؟ در آن تغییری ایجاد شده است که ما الان باید سر میز مذاکره با آنها بنشینیم یا دشمنی‌مان را با آنها کنار بگذاریم؟

الان در دولت آقای روحانی هم که بعضا این دانشجویان پشیمان خط امام با آن همکاری می‌کنند فکر می‌کردند با تغییر نگرش به آمریکا ممکن است نتیجه خوبی بگیرند ولی الان آقای روحانی در مواجهه با آمریکا حرف‌هایی می‌زند که به نظرم بسیاری از حرف‌هایی که مخالفینش در ابتدای دولتش می‌زدند یا حتی از آنها تندتر است. این به خاطر تجربه ایشان است که نشست و دید با کشوری که مستکبر است و دنبال این است که منافع همه کشورهای را به خطر بیندازد تا منافع خودشان را تأمین کند، نمی‌شود مذاکره کرد، نمی‌شود تغییر نگرش داد، ما هر زمان مقابل آمریکایی‌ها ایستادیم اتفاقا نتیجه بهتری گرفتیم و آنها را سر خط ادب مقابل به خودمان آوردیم و

انگیزه دانشجویان خط امام برای تسخیر سفارت آمریکا، قطعاً انگیزه ضد استکباری و ضد استعماری است و فضایی که آنجا وجود دارد، فضای ابتدای انقلاب و فضای اتمسفر قالب ضد آمریکا که در آن فضا وجود دارد سبب شده که جماعتی از دانشجویان به این نتیجه برسند که قاعدا تا باید یک ایستادگی در برابر این ابرقدرت بی‌فکر و منطقی داشته باشند، یعنی این مطالبه مبارزه با استکبار فضای عمومی دانشگاه‌هاست که حالا توسط یک جماعتی پیگیری می‌شود، و گرنه با این اتمسفر چه در فضای دانشگاهی و چه در فضای عمومی یک دولت انقلابی لازم بود که سر کار باشد که در مقابل آمریکا بایستد حالا چون این دولت انقلابی به دلایلی سر کار نیست دانشجویان به این نتیجه می‌رسند که باید یک ضرب‌شستی به آمریکا نشان بدهند، قطعاً به صورت کلی انگیزه دانشجویان مقابل با استبداد و استعمار است و این اتفاق هم محقق می‌شود و به قولی این صدا و این پیام را برای دنیا دارد که ایران جدیدی به عرصه سیاسی دنیا پا گذاشته که در مقابل آمریکا و جنایت‌های آمریکا می‌خواهد بایستد.

نکته‌ای که باید اشاره شود این است که این ماجرای تسخیر سفارت آمریکا و پشیمانی از تسخیر سفارت آمریکا، یک ماجرای اپیدمی که در میان بچه‌ها و دانشجویان خط امام نیست. حالا چند نفری هستند که آن هم به خاطر تغییر مشرب سیاسی‌شان و تغییر تحلیل‌های سیاسی‌شان، به نظرم به این نتیجه رسیدند که کاری که کردند کار درستی نبوده. البته قاعدتا باید از آنها پرسید که چه اتفاق جدیدی افتاده است که تحلیل و محاسبات شما تغییر کرده است؟ در تحلیل سیاسی وقتی یک کنششی اتفاق می‌افتد اگر کنش قرار است تغییر کند آن فرد باید بگوید که چه اتفاقی افتاده که آن زمان آن کار را کردید و مثلا در ماهیت آمریکا چه تغییری ایجاد شده که الان پشیمان هستید؟

به نظرم این تغییر در ماهیت آمریکا اتفاق نیفتاده است حتی در ماهیت کنش سیاسی ما با آمریکا اتفاق نیفتاده ولی این تغییر به نظرم در تفکر و



تغییری در ماهیت آمریکا اتفاق نیفتاده است حتی در ماهیت کنش سیاسی ما با آمریکا اتفاق نیفتاده ولی این تغییر به نظرم در تفکر و نگرش برخی از این دانشجویان خط امام اتفاق افتاده است



الان در دولت روحانی هم که بعضا دانشجویان پشیمان خط امام با آن همکاری می‌کنند فکر می‌کردند با تغییر نگرش به آمریکا ممکن است نتیجه خوبی بگیرند ولی الان روحانی در مواجهه با آمریکا حرف‌هایی می‌زند که به نظرم از بسیاری حرف‌هایی که مخالفینش در ابتدای دولتش می‌زدند تندتر است

# کانتکست ۱۳ آبان

جواد منصوروی و فیاض زاهد در باره چرایی پیشیمانی طیف چپ گروگان گیرها مناظره کرده اند. جواد منصوروی از این رخداد و آثار پس از آن دفاع می کند اما فیاض زاهد می گوید این واقعه تاریخی اثرات سیاسی داشته که چندان مناسب نبوده است

آقای دکتر منصوروی! شما در واقع از معدود افرادی بودید که قبل از وقوع ماجرای تسخیر لانه جاسوسی در جریان قرار گرفتید و حتی وظایفی نیز به شما محول شد. به عنوان فرمانده سپاه وقت بفرمایید از کجا به این ماجرا وارد شدید؟ فکر می کنید از همان ماجرای بیمارستان قلب باید روایت را آغاز کنید.

منصوروی: بله همین طور است. در هشتم آبان ۱۳۵۸ با اعضای شورای فرمانداری سپاه برای ملاقات آقای لاهوتی به بیمارستان قلب رفتیم. هنگام صحبت با آقای لاهوتی، ایشان به ما گفتند شما چند دقیقه ای از اتاق بروید بیرون، یک آقابلی با من کار دارد، می آید و صحبتش را می کند و بعد شما داخل بیایید. ما از اتاق رفتیم و روی نیمکت کنار بیمارستان چند دقیقه ای نشستیم. آقای لاهوتی را که تا آن زمان ندیده بودم و نمی شناختم، آمد. یک روحانی و سید بود. بعد از ۱۰ دقیقه هم رفت. شاید ایشان با مایک سلام و علیک مختصری هم کرد. بعد ما رفتیم داخل و آقای لاهوتی گفتند تعدادی دانشجوی چند نفر دیگر، می خواهند سفارت آمریکا را بگیرند. به اینکه چرا آمریکا به شاه اجازه داد وارد آمریکا شود اعتراض دارند. ما به لحاظ اینکه آقای لاهوتی حکم نمایندگی امام در سپاه را داشت، تلقی مان به طور طبیعی این بود که با امام هماهنگ شده، بنابراین طبیعتاً ما پذیرفتیم و انجام دادیم. همان موقع در ستاد مرکزی قرار شد آقای محسن رضایی رابط سپاه با آنها باشد. به این ترتیب تدارک و رفت و آمد و هماهنگی های لازم به عمل آمد؛ از نظر حفاظت، از نظر امکانات و از نظر کمک هایی که لازم بود. حالا اینجا من یک جمله ای را در پراکنش بگویم که خیلی جالب است و آن اینکه روزی که این کار انجام شد، در آن دو ساعت که من در ستاد مرکزی بودم و در جریان خبر قرار داشتیم، زمان بسیار سختی بر من گذشت. به خاطر اینکه هر لحظه منتظر اتفاقات بسیار تلخ بودم. تیراندازی، کشت و کشتار، آتش سوزی در سفارت، ولی واقعا یک شکل عجیبی این کار انجام گرفت، اصلاً هیچ گاه فکر نمی کردیم مثلاً بدون اینکه کسی زخمی شود، بدون آتش سوزی، بدون تخریب؛ البته یکسری مقاومت اولیه شد که حداقل چیز ممکن بود که می شد، ولی به هر حال این کار خیلی عجیب انجام شد.

**تحلیل شما چیست، می خواهید بگویند تعمیدی در کار بود؟**

منصوروی: فکر می کنم نیروهای محافظ آمریکایی سفارت مرعوب آن جو شدند. چون روز ۱۳ آبان بود و جمعیت زیادی دور سفارت بودند، ناگهان تعداد زیادی به داخل سفارت ریختند. این طور استنباط می کنم که اینها دیدند هر کاری کنند، آخرش شکست می خورند. یعنی تیراندازی کنند، یک عده ای را بکشند، یک عده ای را بگیرند، یک عده ای را زخمی کنند؛ چون تعداد نه کم است و نه آدم های معمولی هستند. چنین استنباطی دارم، وحشت زده شدند و به این طریق تسلیم شدند.

آقای دکتر فیاض! بحث با شما را در سطح اندیشه ای این واقعه آغاز می کنم. در واقع می خواهم از اینجا شروع کنیم که فلسفه این کار چه بود. حتماً سوال اول این است که اصلاً چرا سفارت آمریکا باید تسخیر شود و چرا مثلاً این اتفاق برای سفارت شوروی نیفتد؟ اگر برگ های تاریخی را توریق کنیم، می بینیم در ابتدای واقعه بخش مهمی از روشنفکران آن موقع از این کار دفاع می کردند. اما مذاقه در همین مجموعه واکنش ها نشان می دهد در طول زمان این طیفی که این کار را کرد و حامیانش پیشیمان شدند. واقعیت این است من این گونه ماجرا را تحلیل می کنم که وقتی شوروی دچار افول شد جریان



# تاریخ سیاسی



**مصطفی صادقی: به نظرم رسید که مناظره آقایان جواد منصور و فیاض زاهد می تواند همنشین سیاسی خوبی باشد برای مرور یک واقعه تاریخی که هنوز حرف های ناگفته زیادی دارد. جواد منصور آن روزها فرمانده سپاه پاسداران بوده است. آنگونه که خودش روایت می کند جزو اولین نفراتی بوده که قبل از وقوع ماجرای تسخیر سفارت آمریکا در جریان قرار گرفته است. فیاض زاهد هم البته از جمله کسانی است که به لحاظ سیاسی در کنار افرادی قرار می گیرد که در آن زمان تسخیر سفارت آمریکا را برعهده داشتند. هر دو نفر اگر چه اختلاف عقاید متعددی در باره این ماجرا داشتند اما روی یک نکته هم نظر بودند؛ ماجرای آن روز تهران را باید در کانتکست زمانی همان روزها قضاوت کرد. مناظره آنها در دفتر نشریه مثلث نکات قابل توجهی داشته است.**

**چپ هم تجدید نظر های مهمی کرد. در واقع این چپ نومتمایل به غرب و ایالات متحده شد. همین شیفت است که پیشینمانی را در ادامه داشته و حالا امروز ابراهیم اصغر زاده می گوید این ماجرا باید به موزه تاریخ برود. آیا شما این تفسیر من از ماجرا را قبول دارید؟**

**فیاض زاهد:** واقعه ۱۳ آبان در یک فضای سیاسی - بین المللی کاملا دو قطبی رخ داد. اجازه دهید به بطن ماجرا برویم. ما در جنگ سرد قرار داریم، جنبش های سیاسی مارکسیستی در ایران بعد از سرخوردگی از نوع تعامل حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی وارد عصر جدیدی در دهه ۶۰ می شوند، الگوی مبارزات چریکی در آمریکای لاتین و اتفاقاتی که پس از سیمون بولیوار و نسل متعاقب او اتفاقاتی که در کوبا رخ داد و شخصیت پردازی ای که از فیدل و چگوارا شد و آنها تبدیل شدند به نمادهایی از نوعی مبارزه علیه نظام سلطه و امپریالیستی، سلسله ای از رویدادها در آفریقا و بعد برگشتن به فضای لبنان، جنگ های داخلی که باز بازنمایی از رقابت های بین المللی بود و چیزی که این روزها به آن می گوئیم جنگ نیابتی همه اینها را باید دید. تولد سازمان چریک های فدایی خلق به نظر من نقطه عطفی است برای رسیدن به این نکته که می شود مارکسیست بود، اما لزوما استالینیست نبود. این بر فضای جنبش دانشجویی در ایران تاثیرگذار بود و بعدها مرحوم شریعتی و بعد موج انقلابی ایران از نظر ایدئولوژی به شدت تحت تاثیر گفتمان چپ بودند و اینها حالا شاید خارج از بحث ماست، ولی اگر لازم شد می توانیم به آن بپردازیم، حتی آنها تحت تاثیر گفتمان چپ، -چپ به معنای کلاسیک آن- بودند. مساله مبارزه با امپریالیسم آمریکا یک حرکت بسیار آوانگارد در زمان خودش بود. در میان محافل و گروه های سیاسی بسیار حرکت پیش رونده و رقابتی هم بود که نشان دهند کدام یک از این گروه ها ضد امپریالیست تر هستند. لذا وقتی می خواستند یک چهره سیاسی را خراب کنند، می گفتند بله، آقای بهشتی با این نهار ملاقات کرده که البته متکی بر مستندات تاریخی هم بود که هیچ اشکالی هم نداشت. وقتی یک کشوری در حال انقلاب و تغییر فاز است، حتما چهره های سیاسی او با چهره های تاثیرگذار بین المللی ملاقات می کنند. بیان اینکه به هر حال اینها رفتند و زدوبند کرده اند، این دشمنی ها و این تعارضات کاملاً صوری و ظاهری است. لذا رقابتی آغاز شد. فکر می کنم در تابستان آن سال قبل از اشغال سفارت، سازمان چریک های فدایی با مجاهدین خلق برای تصرف سفارت آمریکا اقدام کرده اند، یعنی این اتفاق بعد از انقلاب یکی، دو بار رخ داده بود، منتها نیروهای انقلاب، سپاه، کمیته یا اساسا حضرت امام خیلی موافق این نبود، اما وقتی که بچه ها تصمیم گرفتند این کار را بکنند و ایده اش را ابراهیم اصغر زاده در کمیته پنج نفره برد، این یک حرکت کاملاً آوانگارد محسوب می شد. حالا من در ادامه هم بحث می کنم که آنها مدعی هستند که چنین پلنی نداشتند. می خواستند بروند در سفارت، یک بیانیه سیاسی بدهند، یک کنش سیاسی کنند و بیرون بیایند. تعبیری که بعضی از این دوستان به کار می برند این

است که می گویند ما هم آنجا گروگان گرفته شدیم، یعنی وارد یک ماجرای شدیم، حالا که نگاه می کنیم، می بینیم مجموعه ای از اتفاقات رخ داد که خیلی طولانی شد که نه با عرف بین الملل سازگار بود و هم به نظر می آید که نتایج و تبعات پیش بینی نشده ای برای ایران داشت، اما از سوی گروه های سوسیالیست، گروه های کمونیسم، گروه های آوانگارد، حتی از سوی بسیاری از سوسیال دموکرات های آمریکا پیام های تریک و حمایت می رسید. در ایران هم از خلق الله که آش نذری و آش رشته بپرند جلوی سفارت بار بزنند تا بسیاری از چهره های سیاسی؛ حتی نهضت آزادی شاید مجبور شدند که در حمایت از این، بیانیه بدهند.

**البته فقط یک بیانیه نبود، نهضت آزادی تامدتها بعد هم دفاع می کند.**

**زاهد:** من می گویم این را باید در آن کانتکست اش دید، یعنی با ابعاد امروزی که به آن حادثه نگاه می کنیم، فکر می کنم آقای منصور هم چون دیپلمات بودند و سابقه دیپلماتیک دارند، شاید الان می گویند این کار با عرف های بین المللی ناسازگار است و کار نادرستی بوده، ولی آن اتفاق اگر برود در فضای سیاسی که در ایران آن روز وجود داشت، هر کسی بگوید من مخالف بودم یا مخالفت جدی کردم، به نظر من عوام فریبی می کند. موجی از همراهی و شادی سیاسی در ایران ایجاد کرد و البته به نظر من ضربات بسیار سختی بر مسیر و فرایند جریان انقلاب زد. بسیاری از نیروهای انقلابی معتقدند این ماجرا باعث شد نیروهای مثلاً ملی گرا، لیبرال، و وابسته به آمریکا از صحنه سیاسی ایران حذف شوند، اما آثار مترتب بر آن به نظر من همچنان قابل مطالعه است.

**آقای دکتر منصور، آقای زاهد به نکته مهمی اشاره کردند که می تواند نقطه جوش بحث ما باشد. یعنی همان طرح بحثی که من کردم و اکنون به خاطر آن اینجا هستیم. سا بهر از سخنان آقای زاهد از شما می پرسم که واقعا جریان چپ فقط می خواست ماجرا را به یک بیانیه خاتمه دهد و در ادامه خودش به گروگان گرفته شد یا اینکه نه، بعد که چپ نشد و آرمان هایش تغییر کرد، می گوید که ما نمی خواستیم و دیگران ادامه دادند؟**

**منصور:** اجازه دهید چند نکته خیلی مهم راجع به این قضایا عرض کنم که تعیین کننده است. اولاً علی رغم تاریخ عملکرد آمریکا در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی هیچ تصمیم و سیاستی برای برخورد فوق العاده و استثنایی با آمریکا وجود نداشت. اینکه من دارم می گویم، در جریان کار بودم، مسئول بودم و دقیق است. حتی آن موردی که اشاره کردند حمله به سفارت، کاملاً درست است؛ حدود دو، سه هفته بعد از انقلاب هم بود، نه تابستان ۵۸، مسئولان سریع جلوبش را گرفتند و کمیته را موظف کردند که برو منتها اینها را بیرون کن، بلکه برای سفارت حفاظت دائمی بگذار. اینها نکات ظریفی است که معمولاً توجه نمی شود. عبارت مرگ بر آمریکا اصلاً وجود نداشت، تا رسیدیم به خرداد ۵۸. ناگهان ما با یک حرکت هایی مواجه می شویم. حالا

شاید قبلیش هم اگر بود، محرمانه بود، ولی از خرداد ۵۸ علنی می شد. در کنگره آمریکا قطعنامه علیه ایران مبنی بر نقض حقوق بشر داده می شود. دستگاه های تبلیغاتی آمریکا به شدت شروع می کنند علیه اسلام، بنیادگرایی اسلامی، علیه انقلاب به شدت موج تبلیغاتی راه می اندازند. جریان تجزیه طلبی در پنج استان کشور شروع می شود؛ خوزستان، آذربایجان، کردستان، گنبد و بلوچستان. همه اینها دقیقاً فکت تاریخی دارند. می آیم جلوتر و می رسم به اینکه آمریکایی ها شروع می کنند به اینکه بخشی از اموال ما را بلوکه کردن، شروع می کنند به ایجاد محدودیت. جالب است برایتان بگویم، آن قدر شرایط از نظر ما معادی است که دولت آمریکا در تیرماه ۵۸ سفیر جدید معرفی می کند، یعنی چقدر شرایط را معادی دیدند. البته مشورت می شود و قبول نمی کنند؛ می گویند نه، الان شرایط مناسب نیست، با توجه به عملکردی که در خرداد و تیر ۵۸ آمریکایی ها انجام داده بودند، پذیرش سفیر رد شد. انتخاب خود سفیر هم معنادار بود.

می رسم به قضیه ملاقات آقای بازگان و برژینسکی؛ البته باز هم در این فاصله باز مسائلی داریم که من خلاصه می کنم ورد می شوم. چون اطلاع دارید که من آن موقع فرمانده سپاه بودم و روز به روز در جریان مسائل بودم. ملاقات بازگان و برژینسکی خیلی معنادار بود، یعنی این توهم به وجود آمد که زمینه سازی هایی داخل می شود که به نوعی با آمریکایی ها را تطهیر یا حضورشان را فعال تر کنند. یک جمله هم یکی از مقامات دولتی گفت و آن این بود که گفت ما باید از آمریکا به خاطر وقایعی که در این چند ماه اتفاق افتاده، عذر خواهی کنیم. این خیلی فضای ضد آمریکایی در ایران را بالا برد. از آن طرف زمزمه جاسوس بودن مقدم مراغه ای و امیر انتظام و امثال اینها درآمد. البته اینجا بگویم که حزب توده در انتشار این خبر دست داشت. حالا آنها از کجا خبر داشتند، من هم نمی دانم، ولی آنها منتشر کردند. حتی بحث مثلث بین رام طرح کردند. بنی صدر، بزدی، قطب زاده، گفتند این سه نفر جاسوس هستند. تمام اینها در تابستان ۵۸ اتفاق افتاد. تمام این زمینه سازی ها انجام می شود تا می رسم به مهرماه ۵۸ و ملاقات آقای برژینسکی و آقای بازگان. ادامه این مساله رفتن شاه به آمریکا بود. بنابراین یک فضای نگران نسبت به آینده و اینکه توطئه ای در کار است و اینکه ما نباید ساکت بنشینیم، مبدا قضایای ۲۸ خرداد تکرار شود. در اذهان به وجود آمد. نکته دوم؛ ما در مورد اینکه سفارت را تصرف کنیم یا نکنیم، این طور تصور کنیم، آن طور تصور کنیم، در شرایط سال ۹۷ نباید صحبت کنیم، باید برویم و بنشینیم در آن ۵۸ شرایط را ببینیم. این یکی از اشتباهات بزرگ است. امروز قطعاً ما حمله به هر سفارتخانه ای را بدون تردید محکوم می کنیم. جالب است برایتان بگویم همان روز بعد از تصرف سفارت آمریکا، عده ای رفتند به سراغ سفارت انگلیس و سفارت شوروی، امام پیام داد جلویشان را بگیرد، به غیر از سفارت آمریکا، به هیچ سفارت دیگری حق ندارد حمله کنید. اینها نکاتی است که به لحاظ سیاسی دقیق باید تجزیه و تحلیل شود. یعنی ما با سیاست اشغال سفارتخانه ها به طور کلی موافق نبودیم. ما آمریکا را کاملاً استننا کردیم، دلایلیمان هم این



شاه را حفظ کرد، تصمیم گرفتند با شرایط موجود کنار بیایند. بهله، سفیر جدید فرستادند و طبیعی بود که آمریکایی‌ها از آن حد از اعدام‌های گسترده استقبال نمی‌کردند. ما باید منصف باشیم، در مورد دشمن مان هم منصف باشیم. آمریکایی‌ها بزرگ‌ترین متحدشان را از دست داده بودند؛ فشار دولت‌های مترجع مبنی بر اینکه آمریکا چه نقشی بازی خواهد کرد. این همه سران ارتش، رهبران چهره‌های مختلف اعدام می‌شوند، طبیعی بود که آمریکا باید واکنش نشان می‌داد. نقش سرویس‌های بیرونی مهم است، اینکه چه فضایی را این رسانه‌ها، این گروه‌ها، این جراید ایجاد کردند. آقای منصوری یادش هست، هر روز صبح از خواب بلند می‌شدیم، یک گروهی از زمین درآمده، یک روزنامه‌ای، یک مجله‌ای، یک شب‌نامه‌ای. آن قدر فتنه بود که شما نمی‌توانستی بفهمی حق کجاست، باطل کجاست، چه کسی دارد درست می‌گوید و چه کسی غلط می‌گوید. این در کنار نگرانی‌هایی که بخشی از نیروهای سیاسی انقلابی داشتند که در فرمایشات استادمان بود که من اتفاقاً می‌خواهم بگویم این به ضرر ما تمام شد؛ چرا؟ نکته تفریق من اینجاست. می‌خواهم بگویم فقط انور سادات در حق شاه رفاقت کرد. یعنی آمریکایی‌ها از شاه خیلی استفاده کردند، ولی کمال رفتار ناجوانمردی را در موردش به کار بردند و این درسی بود برای بقیه مترجعین که بدانند آمریکا فقط به منافع خودش توجه می‌کند. فقط انور سادات بود که حق رفاقتش را به جا آورد. این نکته‌ای بود که نشان می‌داد قدرت‌های بزرگ دنبال تعریف منافشان هستند. چیزی به نام مناسبات اخلاقی معنا ندارد. اما اشتغال سفارت آمریکا به نظر من در مقایسه با کنش‌های یک سفارت بین‌المللی، رفتار عجیب و غریبی هم نبود. همه سفارت‌های دنیا در همه جای دنیا منطقه خودشان را رصد می‌کنند، آدم‌های سیاسی را رصد می‌کنند، این نرم دیپلماتیک است. برای آمریکایی‌ها طبیعتاً اینجا مرکز مقابله با اتحادیه جماهیر شوروی بود، آمریکایی‌ها اینجا تجهیزات ارتدادی داشتند، در جاهای مختلف کشور ما؛ در بهشهر، در منجیل و در خیلی

نکته بعدی موضع حضرت امام است. حضرت امام شاید قریب به ۴۰ ساعت تقریباً بعد از تصرف سفارت تقریباً موضع علنی نگرفتند. **زاهد:** دو، سه تا نکته را بگویم که شاید موافق این نوع روایت جناب دکتر منصوری نیست. اولاً طراحان اصلی اشغال سفارت هنوز رسماً اظهار پشیمانی نکرده‌اند، چون اینها همه‌شان دوستان من هستند، ما هر هفته جلسه داریم و همدیگر را مرتب می‌بینیم، شاید من خودم جزو منتقدین این رفتار آنها هستم، ولی آنها می‌گویند این یک کارت مهم ملی و تاریخی است و ما نمی‌توانیم مفت این را جلوی آمریکایی‌ها هدر دهیم. هر وقت آمریکایی‌ها در مورد بسیاری از اقداماتشان عذرخواهی کردند، ما هم در مورد آن اقدام عذرخواهی می‌کنیم. پس این از نظر پرتکل قابل فهم است، ولی شاید از نظر خیلی از دانشجویان و نسل جدید که نمی‌خواهند این نکست رادر کانتکستش ببینند، قابل پذیرش نباشد. اما بسیاری از این جریان سیاسی حامی، آن چیزی که چپ را تعریف می‌کرد و بعد شد جریان اصلاح طلب، با توجه به نگرشی که نسبت به اوضاع بین‌المللی و نوع تعامل با جامعه جهانی داشت، آن حرکت را نمی‌پذیرد. همین دوستان ما معتقدند آن حرکت باید در دل تاریخ دیده شود و اگر در دل تاریخ می‌آید بیرون، ما برایش یک فرمول دیگری داریم. در واقع در تاریخ تحولات سیاسی آن دوره قابل فهم است. من حتی معتقدم قابل دفاع نیست، چرا؟ من خودم در آن سال‌ها حمایت کردم، ولی به‌عنوان کسی که کار بین‌المللی می‌کند یا آثاری در این حوزه دارد، فهم من این است که بخشی از این فضا سازی‌هایی که دکتر منصوری می‌گوید، کار سرویس‌های امنیتی اتحاد جماهیر شوروی بود. شوروی در افغانستان بود، شوروی نگران تغییرات سیاسی در ایران بود، آمریکایی‌ها به نظر من در یک نگاه راهبردی بلندمدت تا توانستند از شاه حمایت کردند، وقتی نتوانستند، در گوادلوپ به این نتیجه رسیدند که استقرار یک نظام با گرایش‌های اسلامی هم خیلی با منافع استراتژیک آنها در تعارض نیست، برای اینکه یک حلقه دفاعی در برابر نفوذ کمونیسم ضد خدا ایجاد می‌کند. مساله افغانستان هم

است. پس آمریکا در جریان تجزیه طلبی فعال شده و دخالت دارد، ورود شاه را داریم، در تبلیغات علیه ما فعال است، در کنگره علیه ما قطعنامه دادند. بعد اقدامات محدودکننده و بعضاً تحریمی را شروع کردند؛ در این شرایط بنا بر این می‌گویند ما که حرفمان به دنیا نمی‌رسد، هیچ رسانه‌ای که حرف ما را منتقل نمی‌کند. ما می‌رویم و سفارتخانه را می‌گیریم؛ ۲۴ ساعت، ۴۸ ساعت، یک می‌زنیم و بیرون می‌رویم. این طرح اولیه آقایان بود، اما اینکه آیا از امام اجازه گرفتند یا نه، آقایان می‌گویند نه، ما اجازه نگرفتیم. استدلالمان این بود که ما می‌رویم سفارت را می‌گیریم؛ اگر امام موافق بود، می‌مانیم، مخالف بود، بیرون می‌آیم. این اولاً؛ ثانیاً می‌گفتند ما اگر قبلاً اجازه بگیریم، ممکن است روی بعضی از حرف‌هایی که افراد بزندان یا امام فضا را خوب بینند یا دلایلی که داشتند؛ در هر حال استدلالی که به امام نگفتند این بود که ما می‌رویم و می‌گیریم، بعد می‌گوییم، ما قبل از انقلاب گروه‌هایی را داشتیم که مبارزه مسلحانه را به‌عنوان راه خودشان انتخاب کرده بودند. امروز که با هم صحبت می‌کنیم، قطعاً می‌گوییم کار بیخودی بود، درست هم می‌گوییم، تردیدی هم نداریم، ولی من که در سال ۴۲ نخستین و سازمان مبارزه مسلحانه را دادم، در آن فضا، در آن شرایط، آدمی که من بودم، نکته بسیار ظریفی را استاد گفتند؛ فضای بین‌المللی آن روز، ویتنام، کوبا، فلسطین. خیلی خیلی موثر بود در اینکه من بروم مثلاً در مبارزه مسلحانه، اما امروز شما من را محکوم نکنید که تو چرا آن روز سمت مبارزه مسلحانه رفتی. این یکی از اشتباهاتی است که امروز در کشور ما صورت می‌گیرد. آقایان رفتند و سفارت را گرفتند. خیلی خوب، در آن شرایط و آن فضا و آن آدم‌ها، تا اینجا داشته باشید. بعد یکی از مسائلی که خیلی می‌چرخد و مطرح می‌شود؛ بهله، این آقایان بعداً توبه کردند، بعداً مسیرشان را عوض کردند، بعداً نظرشان تغییر کرد، بعداً یک جور آدم‌های دیگر شدند. من نظرم این است که یک امر طبیعی است در دنیا و من هیچ غیر طبیعی نمی‌بینم، چون انسان از من‌های بی‌نهایت تا به‌علاوه بی‌نهایت به صورت سینوسی در حال حرکت است؛ یا می‌رود عقب یا می‌آید جلو. هیچ تعجب نکنید، بنده هیچ تعجب نمی‌کنم. بنده آدم‌هایی را سراغ دارم که تا روز ۲۲ بهمن انقلابی، زندان، تبعید، شکنجه، پرونده دارد دو هزار صفحه در ساواک و پرونده‌اش است، ولی چون بعد از انقلاب به او پست ندادند، ضد انقلاب شد. عکس آن را هم داریم؛ یک دزد حرفه‌ای توبه کرد و آمد در انقلاب و شهید شد. نداشتیم، نداریم، ندیدیم؟ کمابیش شنیدیم دیگر. تعجب ندارد. بنا بر این اینکه حالا این آقایان نظرشان عوض شده؛ این حرفشان خیلی بد است که ما بد کاری کردیم سفارت گرفتیم، اشتباه کردیم سفارت را گرفتیم. اشتباه ممکن است بر اساس امروز یا حتی ممکن است آن روز باشد، ولی شما آن روز محاسبه‌تان با منطق موجود آن روز خیلی غیرواقع‌بینانه نبود. این اولاً. ثانیاً به نتایج کار برسیم. من حاضرم اثبات کنم که تصرف سفارت آمریکا بسیار به نفع انقلاب تمام شد. حداقلش این بود که نیروهای خنثی، لیبرال مسلک، غرب‌گرا، حتی ضد انقلاب، از صحنه به تدریج خارج شدند و به جایش نیروهای متدین انقلابی آمدند. این را به شما بگویم که تا ۱۳ آبان ۵۸ دولت بازگان هنوز حقوق امثال اردشیر زاهدی‌ها را می‌دادند و سندش وجود دارد. یعنی حقوق‌هایشان را حواله می‌کردند. بعد از ۱۳ آبان است که اینها عوض می‌شود. حالا من راجع به عملکرد دولت موقت نمی‌خواهم خیلی تند بروم، ولی واقعاً ضربات سنگینی به انقلاب زدند. یک توده‌ای را برمی‌دارند و استانداران کردستان می‌کنند، یک فتودال را برمی‌دارند و استاندار سیستان و بلوچستان می‌کنند، به حزب دموکرات اسلحه می‌دهند. کارهای عجیبی دولت موقت کرده است. بنا بر این حذف این دولت برای تثبیت انقلاب و برای تقویت انقلاب و برای اسلامی شدن انقلاب خیلی موثر بود. البته ممکن است خیلی‌ها مخالف باشند، عیبی ندارد.

## فیاض زاهد: آنها مدعی هستند که چنین پلنی نداشتند. می‌خواستند بروند در سفارت، یک بیانیه سیاسی بدهند، یک کنش سیاسی کنند و بیرون بیایند. تعبیری که بعضی از این دوستان به کار می‌برند این است که می‌گویند ما هم آنجا گروگان گرفته شدیم

جاها؛ تجهیزات اساسی سخت افزاری داشتند. در ترکمنستان اگر یک هواپیما استارت می‌خورد، ایران می‌فهمید. رادارهای SOS و COS؛ به هر حال در آن نظام امنیتی این تعریف شده بود. وقتی ما سفارت را گرفتیم و بعد هم طولانی شد و افتادیم در چرخه ای از تنش‌های بین‌المللی و حتی جنگ تحمیلی را می‌شود از آن تحلیل کرد، بزرگ‌ترین لطمه را به نهال انقلاب اسلامی زدیم.

مزید بر علت بود. به‌عنوان یک معلم تاریخ می‌گویم که این فرض که زیاد هم است و «اشبکه» و «تو» و این‌ور و آن‌ور هم تبلیغش می‌کند که شاه را آمریکایی‌ها بردند، این به‌هیچ‌وجه با مستندات و واقعیت تاریخی سازگار نیست. غربی‌ها و آمریکایی‌ها همه تلاششان را برای محافظت از شاه به کار بردند، ولی مجموعه‌ای از اتفاقات و رویدادها دست به دست هم داد که آمریکایی‌ها در نهایت؛ چون اختلاف نظر هم بود بین آنها، بین نگرش‌گری سیک، نگرش برژنسکی، نگرش سالیوان، نگرش جیمی کارتر، در آن ساختار حزب دموکرات اختلاف نظر وجود داشت و حتی فاجعه مثلاً رفتار CIA به رهبری استنس فیلترنر که می‌دانید بعدها کنگره سر این جمله جیمی کارتر در آن جلسه مهمانی سال ۵۶ که خطاب به شاه می‌گوید در حالی که خاورمیانه در حال آتش سوزی است، ما در جزیره ثباتیم، باورتان نمی‌شود کنگره یک سال دنبال این بود که این جمله را چه کسی در تکس اسپرینگ گذاشته که یک سال بعد چنین فاجعه‌ای در ایران رخ داد؛ چون آمریکا یک متحد فوق استراتژیک را از دست می‌داد. همه اینها را می‌فهمیم، لذا معتقدم که وقتی دیدند واقعاً نمی‌شود

# تاریخ سیاسی

انقلاب اسلامی ایران می خواست به فضای استبداد ۲۵۰۰ ساله خاتمه دهد، فارغ از اینکه چه کسی میراثدار اینهاست. من حزب الهی و جواد منصوری فرمانده سپاه یا آن مارکسیست؟ به این اصلا کاری ندارم، می خواهم به این موضوع از منظر ملی تر بنگرم، یعنی برویم بالای رویداد نگاه کنیم. این کشور نیازمند تعامل و همکاری همه گروه هایش بود. گروه های سیاسی هم بازتابی از همین فرهنگ تاریخی بودند. یعنی آن گروه سیاسی که به جای گفت و گو اسلحه برداشت و پاسدارها را در کردستان سر برید، به همان اندازه مقصر بود که بچه های حزب الهی را در حوزه های دیگر خفه کردند و اجازه ندادند سهمی در کنش های پس از انقلاب داشته باشند. من معتقد به این تئوری هستم که آنچه فضای ما را متصل و جنگ را بر ایران تحمیل کرد و سبب شد که ما ادامه همان چرخه تاریخی را تداوم ببخشیم همین چیزها بود. یعنی فقدان گفت و گو و فضای دموکراتیک در انقلابی که برای ارزش های هم اسلامی و هم دموکراتیک شکل گرفته بود. امام در نوفل لوشاتو فرموده بود که جمهوری اسلامی همین جمهوری فرانسه است. خیلی صریح بگویم، بین تئوری و پراکتیک فاصله است. امام وقتی در نجف بود، معتقد بود ما می توانیم با خمس و زکات کشور را اداره کنیم، اصلا در کتاب ایشان است، ولی وقتی شما یک کشور را اداره می کنید و رئیس یک جایی می شوید، متوجه واقعیت های کنکرنانپذیری می شوید. هیچ اشکالی هم ندارد، امام در چند جا گفت در مورد برخی از رویدادها من اشتباه کردم. من می خواهم فارغ از اینکه بگویم حق با منصوری است یا حق با زاهد است، حق با بچه حزب الهی ها بود یا نه، معتقدم اشغال سفارت و حذف دولت موقت که دولت منصوب امام بود؛ البته اگر یک توده ای را منصوب می کردند یک جا یا اگر یک فتودال را در یک جا، شاید این حرکت، حرکت غیر انقلابی و غلطی بود، اما بسته شدن فضای سیاسی، یکپارچه کردن نظام سیاسی شد آنچه امروز می بینیم. یعنی آنچه الان در کشور می بینی که نتیجه اش می شود که از همه طرف بسیاری از نیروهای اصیل از چرخه تحمل نظام سیاسی حذف می شوند و جا باز شد برای آدم های بی اثر، غیر موثر و همیشه بی طرف. این چیزی است که به نظر من بخشی از آن آثار یکپارچه کردن نظام سیاسی و حذف بسیاری از استعداد های سیاسی در این کشور بود و تبعاتش هم همچنان دامنگیر خواهد بود.

## آقای منصوری، آقای زاهد برخلاف شما می فرمایند حذف برخی افراد و طیف ها به ما لطمه زده است. بحث را از اینجا بکنیم.

**منصوری:** باز هم من تاکید می کنم ما باید برگردیم به شرایط سال ۵۸ و ببینیم در آن شرایط کارهایی که انجام شده، چقدر مناسب شرایط بوده، چقدر مغایر با مصالح شرایط بوده است. من یک مثال برای شما بزنم. من یک تحقیق گسترده ای در مورد بنی صدر انجام دادم. چون تاریخ بعد از انقلاب را می نویسم، مجبور شدم این کار را بکنم. شما ببینید؛ امام که از پاریس می دانسته که این بنی صدر نابابی است. این را خود امام بعدا گفت. معدلک ایشان می شود عضو شورای انقلاب. چرا؟ می گوید یک تحصیل کرده است، بالاخره دست روشنفکری دارد، دست مبارزه دارد، یک آدمی از نیروهای نخبه این مملکت است. امام سوابق بازرگان را می داند و لذت در سال ۶۸ قسم می خورد والله من راضی به نخست وزیر یی بازرگان نبودم. اما امام آن قدر سعه صدر دارد، آن قدر به اینکه همه در صحنه باشند اعتقاد دارد و اینکه بگوید من تنها نباید مملکت را اداره کنم یا تنها نیروهای من نباید مملکت را اداره کنند، همه با هم باشند، همه مردم بیابند، همه گروه ها، همه اقوام، امام حتی با اینکه ماهیت سازمان مجاهدین خلق را می شناخت، تا خرداد ۶۰ حرفی در موردشان نزد آنها اسلحه گرفتند و مقابل نظام ایستادند و شورش مسلحانه کردند. امام فرمودند اینها منافق هستند، از کفار بدتر هستند و الی آخر. بنی صدر می آید عضو

شورای انقلاب می شود، هیچ کسی در این مملکت کاری ندارد. می آید عضو مجلس خبرگان می شود، هیچ کس او را کنار نمی زند، رئیس جمهور مملکت می شود، او را نمی زند کنار، او را فرمانده کل قوا می کنند، کسی او را نمی زند احدی در مملکت نمی گوید این آقا سابقه روشنی ندارد، این آقا در این مدت عملکرد درست و حساسی ای نداشته است. در همین یکی، دو ساله بعد از انقلاب شما ببینید چقدر این آدم زیگراگ حرکت کرده؛ هیچ کس نگفت، همه گفتند ما مطیع امام هستیم، امامشان را قبول کردند. خوب، چه چیز باعث حذف بنی صدر شد؟ آیا انحصار طلبی شهید بهشتی باعث حذفش شد؟ این منصفانه است؟ آیا نهادهای انقلابی موجب حذف بنی صدر شدند؟ ببینیم واقعا عملکرد بنی صدر را ببینیم، ببینیم واقعا عملکرد گروه های مختلف را، همه آنها را از الف تا ی دقیق ببینیم. شما ببینید حتی امام در مورد خیلی از آدم ها که می دانست، مثلا حزب توده، یک بار امام در مورد حزب توده نگفت بروید بساط اینها را جمع کنید، بروید روزنامه شان را تعطیل کنید، بروید منحلشان کنید، بروید دستگیرشان کنید؛ با اینکه حزب توده سابقه خیلی پدی در این مملکت از دوره رضاخان تا انقلاب دارد. معذلک یک کلمه کسی سراغ ندارد که امام در مورد حزب توده حرفی زده باشد. ولی خوب، همین حزب توده می آید شبکه نفوذی در ارتش می زند، تا می رسد به فرمانده نیروی دریایی، می رود در جبهه شبکه نفوذی می زند... بعد ۱۸ نفر در سفارت شوروی نشسته اند به عنوان دیپلمات، اینها مدیریت حزب توده را دارند. ایشان فرمودند آمریکایی ها کار رصد می کنند، درست می فرمایند، ولی سفارت آمریکایی آنها رصد نمی کرده است. با کردستان رابطه داشته، با احزاب مختلف رابطه داشته و به هر حال دادوستد می کردند، خط می دادند و خط می گرفتند، اضافه تر از آن چیزی که عرف معمول سفارتخانه هاست، عمل می کردند.

**زاهد:** شما سفیر پاکستان بودید، با گروه های پاکستانی، شیعه و اینها ارتباط نمی گرفتید؟  
**منصوری:** ارتباط غیر از این است که به او بگویم برو آنجا، آن اسلحه را از آن بگیر، برو آنجا خرج کن.  
**زاهد:** سندی وجود دارد؟

**منصوری:** بله؛ به همین دلیل هم است که امام فرمودند ما فکر کردیم این سفارت است، حالا فهمیدیم جاسوس خانه است. برای اینکه از حزب دموکرات می آمدند و می رفتند در این سفارتخانه هم پول می گرفتند و هم آدرس سلاح می گرفتند. با مجاهدین خلق رابطه داشتند، فرقان رابطه داشته، دستور ترورهایی که گروه فرقان انجام داد، از تو سفارت آمریکا فرشته، سند است.  
**زاهد:** من تا به حال چنین سندهایی ندیده ام.

**منصوری:** من سندش را در آوردم و معرفی کردم. در مورد گروه فرقان ما سند را در آوریم که در آلمان آدمی بوده با یکی از اینها؛ سندش است.

**زاهد:** اینکه ما فکر کنیم اینها به سفارت آمریکا وصل هستند و اینکه در سفارت سندی وجود داشته، نکته مهمی است. در هفته گذشته مستندی در بی بی سی منتشر شده که سندی را در مورد کودتای ۲۸ مرداد نشان می دهد. سند است، یعنی امضای رئیس MIX پایش است، امضای چرچیل پایش است، امضای رئیس CIA دالاس و امضای آقای آیزنهاور، یعنی این سند است، ولی اینکه من فکر کنم آقای منصوری چون سفیر بوده، آنجا اگر یک اتفاق افتاده، یعنی اینکه سفارت بوده، به نظر من این اصلا مبنایی ندارد. اگر وجود دارد، من فکر می کنم ضمیمه این گفت و گو چاپ شود، چون برای بسیاری از محققان می تواند جالب باشد.

**منصوری:** مادر در مورد حزب توده تا سال ۶۱ هیچ کاری نکردیم، یعنی هیچ کاری نکردیم. همچنان فعال بودند، دفاتر شان، نشریات شان، جلسات شان الی آخر، ولی رغم اینکه تعدادی از سازمان ها مثل مجاهدین خلق سرکوب شده اند، ولی حزب توده نه. بعد به محض اینکه ما در اسفند ۶۱ سند، اعتراف،

مدرک، اطلاعات به دست آوردیم که اینها قرار توطئه کودتا دارند. بعد قرارشان این است که کودتا کنند، بعد سفارت شوروی به اینها گفته شما فقط چهار ساعت تهران را نگه دارید، ما نیرو می رسانی به تهران. ما این سند را که گیر آوردیم، ریختیم، همه آنها را جمع کردیم و ریشه کن کردیم. اینها منصفانه باید قضاوت شود. امام به نخست وزیر یی بازرگان واقعا اعتقاد نداشت، ولی می گفت این آقایان که آدم های خوبی هستند و من هم قبولشان دارم، اینها می گویند مصلحت این است که آقای بازرگان بشود نخست وزیر من هم رأی می دهم. اینها می گویند بنی صدر را فرمانده کل قوا کنید برای اینکه مملکت ثبات پیدا کند؛ با اینکه من قبولش ندارم؛ نه به ریاست جمهوری، حکم فرماندهی کل قوا هم به او می دهند. اینها مهم است. من در پراکتیک چیزی بگویم. من از آبان ۵۷ می دانستم بنی صدر خان است؛ حالا به هر دلیلی، کاری نداریم. در ۳۰/۱۱/۵۸ حکم فرماندهی کل قوای بنی صدر داده می شود. من آن موقع فرمانده سپاه بودم. بلافاصله استعفا می دادم و گفتم من با این آدم کار نمی کنم. گفتم می دانم این خان است، به من هم ربطی ندارد که چرا امام ایشان را انتخاب کرده، من می روم دنبال کارم، حتی حاضر نشدم در شورای فرماندهی



ضمن مناظره درباره علت پیشمانی طیف چپ گروگان گیرها مباحثی هم در مورد برخی وقایع تاریخی از جمله استعفای دولت بازرگان و ماجرای بنی صدر مطرح شد



طراحان اصلی اشغال سفارت هنوز رسماً اظهار پیشمانی نکرده اند، چون اینها همه شان دوستان من هستند، ما هر هفته جلسه داریم و همدیگر را مرتب می بینیم. شاید من خودم جزو منتقدین این رفتار آنها هستم



آقایان می گویند نه، ما اجازه نگرقتیم. استدلالمان این بود که ما می رویم سفارت را می گیریم؛ اگر امام موافق بود، می مانیم، مخالف بود، بیرون می آییم



به امام معرفی کرده؟ مرتضی مطهری. یعنی می‌خواهم بگویم این ویژگی مذهبی و سیاسی نکته‌ای است که ما نباید امروز برای اینکه این رخ داده، بگوییم آره، امام از اول علم غیب داشته، اینها را می‌شناخته است. داستان مجاهدین خلق را البته من با شما موافقم، داستان مجاهدین خلق متفاوت است، واقعا بعضی معتقدند که بسیاری از رفتارها با اینها باعث شد که آنها به سمت جریان مسلحانه بروند که یکی از احقانه‌ترین و بعدها یکی از خائنه‌ترین اتفاقات بود. ما تا زمانی که در حوزه سیاسی با هم صحبت می‌کنیم، کار می‌کنیم، اختلاف نظر داریم، این قابل پذیرش است، ولی وقتی تو بلند می‌شوی و می‌روی کنار صدام حسین و از اسرای ایرانی با جویی می‌کنی و از بیسیم‌های رزمندگان ایرانی خبر چینی می‌کنی، تو خائنی، تو ستون پنجم هستی.

**منصوری:** همین آقای بنی‌صدر متحد مجاهدین خلق می‌شود.

**زاهد:** آقای بنی‌صدر مثل هر سیاستمدار دیگری اشتباهات خطرناکی دارد.

**منصوری:** پس اشتباه است؟

**زاهد:** بله، قطعاً، اشتباه مهلک و مرگ‌آور. این نکته مهمی است و در این تردیدی نیست، اما اگر به آن فضا و آن حس و حال اول انقلاب برگردیم؛ امام تا زنده بود، علیه بنی‌صدر یک کلمه بر زبان نیاورد. من معتقدم حتی اقداماتی قرار بوده علیه او صورت بگیرد، اما اجازه نداد. این خودش جای مطالعه است.

**منصوری:** شما نامه‌های امام در سال ۶۸ را حتما دیدید در مورد بنی‌صدر؟ در مورد نهضت آزادی هم دیده‌اید؟

**زاهد:** در مورد نامه امام تردیدهایی وجود دارد. تردید از منظر سیاسی نمی‌گویم، از منظر کارشناسی می‌گویم. به هر حال این موضوع مطرح شده است. نکته‌ای که در مورد شوروی می‌فرمایید، با این یک مقدار مساله دارم. چطور ممکن است یک حزبی مثل حزب توده به آن امکانات محدود که در ساختار نظام ایران پیدا کرده بود و جاسوسی می‌کرد و عده‌ای هم به کار گرفته بود و حتی آن ناخدا افضلی می‌فرمودید و دقیق اشاره کردید؛ این با کجای مستندات داخلی سازگار است که شما تهران را چهار ساعت نگه دارید، نیروهای شوروی بیایند. مگر نقل و انتقال نیروهای قدرت‌های بزرگ به داخل کشورها امر راحتی است. مگر در ایران دوران انقلاب با حضور امام و بچه‌های انقلاب، اصلا امکان پذیر است این؟ به نظر من بخش‌هایی از آنها بیشتر پیش فرض است.

**منصوری:** دقیقا اعتراضات سمران حزب توده است و من شخصا با دو، سه نفرشان صحبت کردم، در پرونده ما است.

**زاهد:** شما می‌دانید که برخی از این مصاحبه‌ها...

**منصوری:** صحبت دوستانه و خودمانی بود. ما بر اساس یادداشتی که به سفارت شوروی دادیم، گفتیم شما به این دلیل که مدیریت حزب توده را داشتید، این ۱۸ نفر را اخراج کنید و آنها هم پذیرفتند، یعنی نگفتند ما این کاره نیستیم؛ ۱۸ نفر را برداشتند و بردند.

**زاهد:** اصلا ۱۸ نفر چیست، من می‌گویم ۱۸۰ نفر؛ برای ایران به این بزرگی و با این اهمیت، معلوم است شوروی دنبال نفوذ و انحراف است و من با این مشکلی ندارم، اما این را به یک سکانس سینمایی اکشن تبدیل کنیم؛ این یک مقدار شاید با فکت تاریخی ناسازگار است. نکته پایانی اینکه آمریکا با نظام مستقل اسلامی کجا سازگاری دارد؟ با شما کاملا موافق هستیم؛ هیچ کشوری در دنیا مبتنی بر چیزی جز منافع ملی با دیگر کشورها ارتباط برقرار نمی‌کند. کشور کانادا، همسایه آمریکا است. رفت و آمد میان کانادا و آمریکا بسیار راحت و سهل است. با این رئیس‌جمهور آمریکا، بدترین تنش‌ها و جنگ لفظی بین کانادا و آمریکا صورت گرفت. ۱۱ نوامبر، شصدمین سال پایان جنگ جهانی اول، ۶۰ رهبر سیاسی در پاریس گرد هم آمدند. آقای ترامپ قبل

دعواها بر سر اسلام است، این است. بنابراین اینکه مثلا حالا ما سفارت را گرفتیم، بعد آنها شدند دشمن ما، اگر نمی‌گرفتیم، اینها با ما رفتار عادی داشتند، این یک اشتباه است. موضع ما در ارتباط با اسرائیل اصلا مساله قابل تحمیلی برای اروپا و آمریکا نیست، مگر ما موضوعان را عوض کنیم.

**زاهد:** من بخش‌هایی را متوجه نمی‌شوم؛ اینکه من هم در گذشته نظری نسبت به بنی‌صدر داشتم، همیشه و امروز هم معتقدم خطای استراتژیک کرده، ولی یک چیزهایی است که به نظر من از دایره انصاف خارج است آقای منصوری به رستی و با صداقت راست می‌گویند که به عنوان فرمانده سپاه مخالف بودند، این درست است و من هم یادم هست، و من یک بار به مرحوم آقای هاشمی گفتم شما عمدا بنی‌صدر را بریدید به این سمت که این بلا سرش بیاید، از من دلخور شد. یک شب با هم جایی بودیم، گفتیم داریم حرف می‌زنیم، چون شما آمدید با فرزند حسنی در تلویزیون و خاطره‌ای را تعریف کردید و گفتید من رفته‌ام، اصرار می‌کردم که آقای بهشتی باید کاندیدا شود، امام هم معتقد بود که روحانی نباید ریاست جمهوری شود و وارد کارهای اجرایی شود، ولی شما مصر بودید؛ شما و تعدادی از دوستانتان، می‌روید قم، امام می‌دانست ما برای چه رفته‌ایم. آمدند گفتند ایشان خواب است. آقای هاشمی می‌گوید چون من با امام روابط عاطفی نزدیک داشتم، رفته پررویی کردم، آنجا نشستم و گفتیم می‌مانیم تا آقا بیدار شوند. امام دیدند که ما خیلی سمج هستیم، آمدند در حال، جلوی در ورودی و حتی ما را داخل راه ندادند. امام گفت حرف‌تان چیست؟ ما گفتیم آقای بهشتی باید کاندیدا شود. امام گفت من مخالفم، روحانیت نباید در امور اجرایی مداخله کند و بچثمان شد. امام به من نهیب زد که متوجه باش با چه کسی حرف می‌زنی، من شروع کردم به گریه کردن و امام متاثر شد و گفت حالا گریه نکن و ما از قم برگشتیم، ولی امام از حرفش برگشت.

من گفتم آقای هاشمی شما این را گفتی یا نگفتی؟ گفت بله. گفتم من به عنوان یک محقق می‌گویم شما از همان اول دنبال این بودید که زیرآب بنی‌صدر را بزنید و این را به سمت یک بازی بازگشت‌ناپذیر سوق دهید. آیا بنی‌صدر یک موجود بافضیلت بود؟ نه، واقعا آن ۱۱ میلیون رأی که عموماً رأی نیروهای انقلابی، بچه حزب‌اللهی‌ها، بچه‌های مسلمان و این تلقی ای که امام با بنی‌صدر موافق بود، داده بودند و این نشانه‌ها وجود داشت. آقای اشراقی طرفدار آقای بنی‌صدر بود، اسید احمد آقا طرفدار بنی‌صدر بود، بیست امام طرفدار آقای بنی‌صدر بودند. آقای خلیلی طرفدار آقای بنی‌صدر بود بعد از اینکه از کاندیداتوری انصراف داد. جامعه از کجا می‌خواهد کف دستش را بوبند؟ من معتقدم امام زانم لال این‌گونه نبود که کسی را قبول نداشته باشد و بخواهد با او تعامل کند. امام بالاخره بنی‌صدر را گذاشت شورای انقلاب، به او فرماندهی کل قوا را داد. حتی علی شمشانی، رفیق مشترک من و شما، در یک برنامه تلویزیونی از او پرسیدند بنی‌صدر در جنگ خیانت کرد؟ گفت نه، من قبول ندارم. به هر حال او به عنوان فرمانده کل قوامی خواست برنده این مناظره سیاسی باشد و چه بندی بالاتر از اینکه در جنگ پیروزی به دست بیاورد. سال‌ها مردم شنیدند که بنی‌صدر می‌خواسته زمین بدهد، او رفته و در صحنه سیاسی ایران نقشی ندارد، ولی اگر می‌خواهیم از گذشته تعریف کنیم، باید ببینیم سهم ما در این ماجرا چه بوده است.

من معتقدم امام اگر بنی‌صدر را آن موقع تایید کرد، تا آن موقع قبولش داشت. نباید با امام این طوری برخورد کنیم. اگر از بازگان استفاده کرد، داریم در مورد مهدی بازگان حرف می‌زنیم، یکی از اصیل‌ترین چهره‌های مذهبی و سیاسی این کشور، کسی که از دوران نهضت ملی ردپا داشت، بخش وسیعی از جنبش سیاسی و مذهبی ایران مدیون امثال مهندس مهدی بازگان و آقای طالقانی بودند و باید بگوییم چه کسی بازگان را

سپاه بمانم، ولی نرفتم علیه بنی‌صدر هم کاری کنیم، نه، کاری هم نکردم، ولی می‌دانستم این خائن است و دیدیم آخرش چه کار کرد. حالا نکته‌ای که حائز اهمیت است، این است که ما باید ببینیم انقلاب اسلامی چه کار می‌خواسته بکند؟ این یکی از آن موارد افتراق بنده با آقای زاهد است. آیا قرار بود ما یک مملکت گل و بلبل، بسازیم و نشد یا قرار بود یک مملکت انقلابی بسازیم؟ نکته دوم: بیابند برای من ثابت کنند که آمریکا با یک نظام مستقل دینی کنار می‌آید. من ثابت می‌کنم محال است چنین اتفاقی بیفتد. هم آیه قرآن داریم، هم حدیث داریم، هم سوابق تاریخی داریم و من به شما می‌گویم تا صدسال دیگر آمریکا دست از ایران بر نمی‌دارد؛ چه به دلیل موقعیت جغرافیایی اش، چه به دلیل دین مردمش، چه به دلیل ثروت‌هایی که در این مملکت خوابیده است. امکان ندارد؛ موقعیت جغرافیایی ایران به گونه‌ای است که در منطقه هاتلن معروف است. من یک آیه قرآن از سوره بقره بخوانم؛ شما بدانید بیهود و نصارا مطلقا شما راضی نمی‌شوند، مگر اینکه شما دست از دیتان بردارید و وارد دین آنها شوید. اینکه امام فرمودند همه



**موسوی خوئی‌بی‌ها:**

**پس از اشغال لانه، تمام تشکلهای سیاسی از چپ‌ترین‌ها تا راست‌ترین‌ها، از این حرکت حمایت کردند**



**جواد منصوری:**

**مصطفی چمران با من تماس گرفت و خیلی تند و تیز ناراحتی آقای بازگان را انتقال داد**



**دانشجویان به این نتیجه رسیدند که تسخیر سفارت آمریکا بازخورد جهانی دارد و می‌تواند حرف آنها را در مورد آمریکا بازتاب دهد**



# تاریخ سیاسی

دیگری که شبیه این فکر می‌کنند، مقداری عمیق‌تر، جدی‌تر، منصفانه‌تر موقعت نظام آمریکا را مورد بررسی قرار دهند و ببینند آیا واقعا این نظام برای مردم دنیا احترام قائل است، برای حقوقشان احترام قائل است، آیا فقط به منافع منطقی، قانونی خودش فکر می‌کند؟ تجاوز، تسلط، استثمار، سرکوب، تهاجم فرهنگی، اینها را ندارد و نمی‌کند؟ این را بررسی کنند، به نظر من اختلاف ما حل می‌شود.

**زاهد:** من هم به استاد منصوری به عنوان دوست سابق و فرهیخته‌ام توصیه می‌کنم که یک مقدار هم به تاریخ روابط ایران و روسیه و ایران و انگلیس هم نگاه کنند. این فقط آمریکا نیست که دنبال سیاست سلطه‌طلبانه است.

**منصوری:** ما از طرف ترکیه تهدید می‌شویم انصافا، از طرف چین هم تهدید می‌شویم. خدا شاهد است من هر کجا می‌نشینم، می‌گویم حواسمان جمع باشد، ۱۰ سال دیگر چین قدرت اول است و حریفش نمی‌شویم، ولی اگر شما در مورد آمریکا می‌گویید، من می‌گویم نه. اگر چینی‌ها مسلط شوند، معلوم نیست از آمریکایی‌ها کم باشند. ما باید مواظب چین باشیم، اگر چینی‌ها پایشان در این مملکت بند شود، دیگر ما حریفشان نمی‌شویم.

**زاهد:** اتفاقا خوشحالم این هوش استراتژیک را دارید و حتما باید توصیه بفرمایید که یکی از راه‌های کنترل روسیه، چین، ایجاد تعادل و بالانس در مناسبات بین‌المللی است.

**منصوری:** دقیقا جمله‌ای که من ۳۵ سال خدا شاهد است می‌گویم؛ باید از نظر اقتصادی، انسجام ملی، عقلانیت، قانونمندی در این مملکت ما به جایی برسیم. من یک کتاب به نام «فرهنگ استقلال» در سال ۱۳۶۴ نوشتم، خواهش می‌کنم این کتاب را بگیرید و بخوانید. آنجا صریح گفتم استقلال ما معنی ندارد، تا زمانی که معادله تولید نهایی مساوی با مصرف نهایی نشود. دقیق، توضیح دادم امنیت را گفتم، این چیزی نیست که من ندانم، من تحصیلکرده رشته اقتصاد هستم.

**زاهد:** نکته پایداری من این است که همان طوری که امروز دولت چین دارد در یک ایالت مسلمان‌ها را در فشار می‌گذارد و ماسکوت می‌کنیم یا روس‌ها در چین مسلمان‌ها را زیر فشار می‌گذارند و ماسکوت می‌کنیم و این در فهم منافع سیاسی و بین‌المللی و مشکلات نظام سیاسی ما قابل فهم است، به همین دلیل هم معتقدم از تعامل و تبادل مناسبات حتی در آینده پس از دولت آقای ترامپ، حتی مذاکره با دولت ترامپ برای کاهش فشار بر کشور و (الان مخالف هرگونه مذاکره با دولت آمریکا هستم) به طور عمومی دارم عرض می‌کنم که می‌تواند حافظ منافع ما باشد. ما دوست و دشمن دائمی نداریم.

**منصوری:** در یک جای آن کتاب «فرهنگ استقلال» من نوشتم آنچه شیران را کند روبه‌مراج، احتیاج است، احتیاج است، احتیاج است. نکته دوم قضیه اینکه حضرت امام در سال ۶۳ فرمودند ما می‌خواهیم با همه دنیا رابطه داشته باشیم، اسرائیل داخل آدم نیست، حتی آمریکا، این برای امام است. اگر آدم بشود، اگر آدم بشود، یعنی چه؟ یعنی حق ما را بیبذرد، با شرایط مساوی با ما برخورد کند، قانونمند برخورد کند، چه کسی مخالف این است؟



از رفتن علیه ما مکرون توئیست زد. یک توئیست وحشتناک زده که البته قبلا عین این اظهارات را وزیر امور خارجه وقت دولت بوش بیان کرده و گفته اگر ما آمریکایی‌ها در جنگ جهانی اول و دوم نبودیم، شما فرانسوی‌ها امروز باید آلمانی صحبت می‌کردید.

آقای ترامپ توئیست کرده است، اینها در محافل خصوصی با دیپلمات‌های ما، با همکاران سابق شما و امروز شما می‌نشینند، شما می‌دانید چه در مورد آمریکایی‌ها می‌گویند؟ خانم بی‌نظیر بوتو تهران می‌آمد، روسری می‌گذاشت و زیارت امام‌رضا (ع) می‌رفت، طالبان یک بخشی را می‌گرفت، برای اینکه صدای ما را خفه کند. همین دولت آذربایجان که پدر ایشان با حمایت مار رئیس جمهور شد، بعدا کشور آذربایجان را مرکز رصد اطلاعات اسرائیل علیه ما کرد. من می‌خواهم بگویم آقای دکتر این طبیعی است که هر کسی به فکر منافع ملی خودش باشد، اما معتقدم بسیاری از کشورها در دنیا وجود دارند که در ضمن مناسبات دیپلماتیک، استقلال شان را هم حفظ کردند. شاید من و شما در تعریف استقلال اختلاف پیدا کنیم. من می‌گویم امروز دولت ترکیه روابط سیاسی با آمریکا دارد و این روابط بسیار پرتنش هم است. دولت مالزی روابط سیاسی با آمریکا دارد، در یک حوزه‌هایی هم اختلافات اقتصادی دارد. بزرگ‌ترین جنگ اقتصادی دنیا در تاریخ بشر امروز بین چین و آمریکا می‌افتد، از صدها میلیارد دلار تعرفه تجاری حرف می‌زنیم. آقای دکتر منصوری، شما به عنوان دیپلمات در محافل مختلف حضور پیدا کردی، مثلا اگر جواد منصور با سفیر آمریکادر پاکستان با در ترکیه ملاقات می‌کرد، معنی اش این بود که جاسوسی می‌کند؟ یعنی ما این قدر دیپلمات‌هایمان را ضعیف و زبون می‌کنیم و این ملت که مبتنی بر یک تاریخ چند هزار ساله است؛ من می‌گویم در مورد دولت آمریکا مثل هر دولت دیگری که باید منافع خودمان را با آن تنظیم کنیم.

**منصوری:** اگر تنظیم نشد؟

**زاهد:** ما در ماجرای در دولت اوپاما دیدیم که می‌شود و بعد که این آدم آمد تحت الشعاع قرار گرفت. همان دولت اوپاما که دولت آمریکاست و در ساختارهای اساسی تفاوتی میان آنها نیست، بدترین رابطه سیاسی را پس از جنگ جهانی دوم با عربستان و اسرائیل داشت. الان ما مستند می‌دانیم که عربستان ۸۰ میلیارد دلار پول خرج کرد که برجام را زمین بزند. بنابراین اگر شما در یک حوزه‌ای تعریف منافع کنید، آن طرف هم البته رفقای سابق من و شما کاری نکنند، می‌شود جایی به توافقاتی رسید. این امکان‌پذیر است. من با این بخش مشکل دارم، وگرنه با شما موافقم. استقلال و عزت تنها با موشک به دست نمی‌آید. حتما موشک لازم است، ولی حتما شما باید از نظر اقتصادی و از نظر توانایی ملی در موقعیتی باشید که بتوانید به موقع موشک را نشان دهید و به موقع از قدرت اقتصادی‌تان بهره ببرید.

**منصوری:** به نظر من می‌رسد جناب آقای زاهد و دوستان



غلامرضا خواجه سروی

کاری که در سال ۵۸  
این آقایان کردند کلا جایی در  
گفتمان لیبرالیسم ندارد  
و علیه آن است

## چرخه سوسیالیسم - پشیمانی - لیبرالیسم

کسانی که بعدها اظهار پشیمانی کردند، چپ‌گرایان آن زمان بودند که بخشی از طیف اشغال‌کنندگان را شامل می‌شدند. بقیه طیف‌های اشغال‌کننده از این حرکت پشیمان نبودند

به نظر شما انگیزه‌های اصلی دانشجویان در تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه سال ۵۸ چه بوده است؟

من برای پاسخ به این سوالات، گفته‌ها و نوشته‌های خود کسانی که سخنگویی این حرکت را به عهده داشتند را ملاک قرار می‌دهم و براساس آنها پاسخ سوال را می‌دهم؛ آنها می‌خواستند دو کار را از تسخیر سفارت آمریکا، به نتیجه برسانند یکی این بوده که آمریکایی‌ها را تحت فشار قرار بدهند که شاه را به کشور آمریکا راه ندهند و شاه را به ایران برگردانند و در ایران محاکمه و مجازات شود و این چیزی بوده که علنا اعلام کردند؛ هدف دومی هم که آن زمان داشتند این بوده که می‌خواستند یک ضرب‌شستی به دولت آمریکا نشان بدهند که آمریکا به هر حال این حساب دستش بیاید که با ایران جدید روبه‌روست، ایران انقلابی و دیگر نباید در امور داخلی ایران دخالت بکند و بنابراین روش دیگری را در پیش بگیرد.

به همین جهت یکی از جنبه‌های قضیه این است که بعدا همین دانشجویان خط امام گفتند که اگر ما چنین کاری را نمی‌کردیم قطعاً آمریکایی‌ها در ایران و توسط سفارت‌شان مانند دوره کودتای ۲۸ مرداد کودتا می‌کردند؛ بنابراین حالا به نظرم این دو هدف را بیشتر دنبال می‌کردند، یک هدف که برای ملت ایران کاملاً ملموس و محسوس بوده که آمریکایی‌ها دست از حمایت شاه ایران بردارند، او را تحویل دولت ایران بدهند یا حداقل اینکه او را به کشور آمریکا راه ندهند، دوم اینکه به هر ترتیب می‌خواستند به نوعی، بعدا هم به این قسمت دوم استناد کردند که به فرمایش حضرت امام که ایشان در همان ایام فرموده بودند پایگاه‌های امپریالیست آمریکا را باید مورد حمله قرار بدهید که این را به عنوان مستند گرفتند و گفتند ما پایگاه امپریالیست را دقیقاً مورد حمله قرار دادیم و می‌خواستیم آنها را سرکوب کنیم. البته کسان دیگری که پشت این قضیه بودند چه غرض و نیتی داشتند، آن دیگر مسائل بعدی است.

بیشتر دانشجویان خط امام دنباله‌رو کدام جریان فکری بودند؟ مشرب فکری آنها چه بوده؟ تحت تاثیر کدام مکتب فکری بودند؟  
اینها آن زمان چند طیف بودند به قول معروف اگر بخواهیم

آنها اما از نظر ایشان برگشتند، من معتقدم، که اینها را در میان طیف تسخیرکنندگان لانه جاسوسی هیجانی‌ترین‌شان و احساسی‌ترین‌شان هستند، شاید مثلاً عمق‌ترین‌شان همین افراد باشند که ویژگی اصلی‌شان با وجه ممیزشان این است که اینها همواره مقبول‌گفتمان مسلط بر دنیا بودند، یعنی خودشان در قالب شخصیت روایتی‌شان یک گفتمان قالبی وجود نداشته یا هویت‌شان به درستی شکل نگرفته بوده و مقبول‌گفتمان غالب مسلط بر دنیا بودند.

آن زمانی که داریم از آن صحبت می‌کنیم گفتمان مسلط غالب بر دنیا، بر وجه انقلابی‌اش، گفتمان چپ بوده، بعدا که گفتمان چپ فرو ریخته و تنزل پیدا کرده و آن وجه غلبه‌اش در دنیا از بین رفته است و گفتمان لیبرالیسم در دنیا غالب شده و به هر حال یک گفتمان مسلط شده است، آنها هم به آن جهت تغییر مسیر دادند و دوباره رفتند سمت گفتمان مسلط حاکم بر دنیا و به نحوی از انحاء پیرو گفتمان جدید شدند، این معنی‌اش این است که درحقیقت این کسانی که برگشتند از ابتدا هم یک اصول ثابتی در هویت فردی و هویت اجتماعی‌شان نبوده که از آن پیروی کنند. به عبارت دیگر تصمیم‌گیری‌های آنها تابع شرایط و اوضاع سیاسی روز است.

اصل قضیه‌اش این است بالاخره کسی که زمانی از دیوار سفارت آمریکا بالا می‌رود و بعد خودش اظهار پشیمانی می‌کند، این نشان‌دهنده این است که همواره شخصیتش یک شخصیت خودکم‌بین است، شخصیتی است که شکل نگرفته و از گفتمان مسلط حاکم بر دنیا تبعیت می‌کند نه از گفتمان انقلابی امام، نه از گفتمان عدم وابستگی، نه از گفتمان استقلال و آزادی بلکه از گفتمان مسلط بر دنیا، حالا زمانی این گفتمان مسلط بر دنیا، گفتمان چپ است، زمانی گفتمان مسلط بر دنیا، گفتمان راست است، ای بسا مثلاً در سال‌های آینده اگر گفتمان مسلط بر دنیا شد اسلام‌گرایی، آنها بیابند بگویند گفتمان اسلام‌گرایی چیز خوبی است.

حالا کسانی که از میان تسخیرکنندگان لانه جاسوسی از اول واقعا طرفدار گفتمان انقلاب اسلامی یعنی گفتمان امام خمینی بودند آنها هیچگاه از کرده خودشان پشیمان نیستند و اعلام پشیمانی هم نکردند و همچنان بر آن نظر خودشان ثابت

آنها را تقسیم‌بندی سیاسی بکنیم درحقیقت آن زمان هم چپ سیاسی در میان آنها بوده و هم راست سیاسی و هم افرادی که میانه این دو بودند. کسانی هم بودند که سیاسی به آن شکل نبودند و به هر حال فکر می‌کردند یک کار ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی دارند انجام می‌دهند و در یک حرکت انقلابی علیه امپریالیست و استکبار جهانی دارند شرکت می‌کنند، بنابراین مانند همه کارهای سیاسی که معمولاً به صورت گروهی انجام می‌شود، هر سه طیف در آن بودند، منتها طیف چپ‌گرای تسخیرکننده لانه بعد این حرکت را به نام خودشان مصادره کردند و پرچمدار آن شدند به طوری که الان هم وقتی بحث تسخیر لانه جاسوسی آمریکا پیش می‌آید معمولاً اسامی همین افراد به ذهن همه می‌آید ضمن اینکه اینها خودشان هم همچنان ادعای پرچمداری حرکت را دارند و نقش دیگران را نادیده می‌گیرند. طیف خاصی از این دانشجویان که در حال حاضر هم به جناح چپ منتسب هستند، اینها تلاش کردند که این قضیه را به نام خودشان مصادره کنند البته شاید هم دلیل این قضیه این بوده که آن زمان سردمدار اصلی این داستان که آن زمان به دفتر امام نزدیک‌تر بوده آقای خوینبی هاست، که قرابت فکری و رفاقت بیشتری با این طیف داشته و بنابراین پرچمداری را آنها برعهده گرفتند.

**رهبر انقلاب فرموده اند جوان نسل اول، کسانی بودند که از روی احساسات، از روی هیجان [کار کردند]، احساسات بود، احساسات خوبی هم بود... اما غالباً دانه دانه افراد - نمی‌گویم همه- از روی احساسات لانه جاسوسی را آن روز رفتند و با شجاعت تمام گرفتند، اما بعدا رفتند با آمریکایی‌ها صحبت کردند و عذرخواهی کردند، علت این پشیمانی و عذرخواهی را شما چه می‌دانید؟**

البته قاعدتاً همه طیف چپ تسخیرکنندگان لانه جاسوسی آمریکا، از آمریکایی‌ها عذرخواهی نکردند بعضی از آنها هستند که همچنان بر آن اعتقاد اولیه خودشان هستند و معتقدند که کاری که انجام دادند درست بوده است منتها عدد انگشت‌شماری از اینها که همان پرچمداری را برعهده دارند، یعنی طوری تبلیغ کردند که ما دو، سه نفر فقط بودیم که این کار را انجام دادیم،

کسانی که از اول واقعا طرفدار گفتمان انقلاب اسلامی بودند آنها هیچ گاه از کرده خودشان در مورد تسخیر سفارت پشیمان نیستند



# تاریخ سیاسی

باقی ماندند، این دوستانی که اظهار پشیمانی کردند یک ویژگی دیگری هم دارند که در میان تسخیرکنندگان لانه جاسوسی و حتی ادبیات سیاسی که اکنون هم دارند، اینها جزء افراطی ترین هستند یعنی در آن زمان خیلی به افراط راه رفتند، در اوایل انقلاب در خصوص رابطه با آمریکایی ها و امپریالیست جهانی خیلی افراط کردند، یک زمانی هم کاملا تفریط کردند و برگشتند و این نشان دهنده عدم ثبات، هویت و عدم ثبات اصول این افراد است که به هر حال آنها را تبدیل کرده است به افرادی که هوشناست های خوبی هستند.

## عوامل خارجی و عوامل داخلی ای که در به وجود آمدن پشیمانی موثر بوده اند، چه عواملی هستند؟

یک دلیلش این است که این افرادی که اظهار پشیمانی کردند احساس می کردند مثلا به دلیل این یک قلم کاری که کردند کل نظام جمهوری اسلامی باید در اختیار آنها قرار بگیرد یعنی بینش انحصارطلبانه و کل گرایانه ای که باید همه مصادر نظام از جزء و کل در اختیار آنها قرار بگیرد، وقتی قرار نگرفته احساس سرخوردگی کردند، این کلیتش است، یعنی مثلا اینها نتوانستند همه دوره های مجلس را در اختیار بگیرند و همه روسای جمهور از آنها باشد یا قوه قضاییه کاملا در دست آنها باشد، اینها می گفتند ما باید تصمیم گیران اصلی کشور باشیم چون ما از دیوار سفارت آمریکا بالا رفتیم و چون فلان بودیم و چون در فلان رخداد ما تاثیر گذار بوده ایم! این اتفاقات وقتی به وقوع نپیوست اینها سرخورده شدند، یک بحث دیگر این است که اینها آن زمان همان طور که در رابطه با اسلام و انقلاب خیلی افراط می کردند و چیزهایی را در مورد انقلاب اسلامی و اسلام می گفتند که اسلام شناسان واقعی این چیزها را قبول ندارند و در باره آن تردید داشتند، بعدا به این نتیجه رسیدند که نه این اسلام اصلا نمی تواند مشکلات بشر را حل کند و بنابراین باید رفت دنبال یک گفتمانی که مشکلات را حل کند مثلا گفتمان لیبرالیسم یا گفتمان سوسیالیسم.



این دوستانی که اظهار پشیمانی کردند یک ویژگی دیگری هم دارند که در میان تسخیرکنندگان لانه جاسوسی و حتی ادبیات سیاسی که اکنون هم دارند، اینها جزء افراطی ترین هستند یعنی در آن زمان خیلی به افراط راه رفتند



آن زمانی که داریم از آن صحبت می کنیم گفتمان مسلط غالب بر دنیا، بر وجه انقلابی اش، گفتمان چپ بوده، بعدا که گفتمان چپ فرو ریخته و تنزل پیدا کرده و آن وجه غلبه اش در دنیا از بین رفته است

در حوزه بین المللی همان چیزی که اشاره کردم (فروپاشی بلوک شرق) البته به دلیل اینکه بیشتر این افراد رشته مهندسی خوانده بودند و به ادبیات گفتمانی حاکم بر جهان اطلاع علمی و شناختی نداشتند، بنابراین به اندک تغییری در سطح جامعه بلافاصله نظرانشان را تغییر دادند، درحالی که اگر اینها راجع به جریانات سیاسی حاکم بر جهان اطلاعات شناختی داشتند و بنیادهای آن را مطالعه کرده بودند و به هر حال یک اطلاع تئوریک داشتند، قطعاً شاید اینگونه اظهار نظر نمی کردند؛ به عبارت دیگر اگر بخواهیم ساده بگوییم بخشی از این هم بی اطلاعی و بیسوادی است، بی اطلاعی نه اینکه اطلاعات معمول را نداشته باشند یعنی اطلاع شناختی آکادمیک از این مساله نداشتند چون اغلب اینها مهندس بودند، مهندسین هم خیلی این مساله را نمی دانند، اینها دلایلی است که به نظر باعث شده که یک روز از سفارت آمریکا بالا بروند و یک روز اظهار پشیمانی کنند و چه بسا فردا مثلا دوباره از کارشان که اظهار پشیمانی کردند دوباره پشیمان شوند و دوباره برگردند به گفتمان مسلطی که بر دنیا حاکم است. متأسفانه باید بگوییم این تغییر گرایشات و این توبه کردن ها، این افراط و تفریط از همان ابتدا تا الان خیلی به منافع ملی و نظام جمهوری اسلامی لطمه زده است که شما یکبار از سفارت آمریکا بالا بروید و بعد دوباره چیزهای دیگر نظام جمهوری اسلامی را زیر سوال ببری.

## آقای ابراهیم اصغرزاده در سخنرانی گفتند از تسخیر سفارت عذر خواهی می کنم یا ایشان گفتند که تسخیر سفارت به موزه تاریخ پیوندند. علت مواضعی که آقای اصغرزاده گرفتند سیاسی یا پوپولیستی نیست؟

یک زمانی وقتی طرف فردی باشد که به اصول ثابتی اعتقاد نداشته باشد، واقعا اعتقاد اصولی و پایه ای به گفتمان امام و انقلاب نداشته باشد، طرفدار گفتمان های حاکم و زودگذر دنیا می شود، الان گفتمان لیبرالیسم در دنیا می گوید من گفتمان مسلطم، یکجانبه گرایی می کند، نظام سلطه را دارد و کارهایی که دارد می کند، برای اینکه در این اوضاع و روزگار اگر کسی بیاید صحبت کند، قاعدا باید همین حرف ها را بگوید، بگوید کاری که ما کردیم تمام شده است و به حافظه تاریخ سپرده می شود، به خاطر این کاری که در سال ۵۸ این آقایان کردند کلا جایی در گفتمان لیبرالیسم ندارد و علیه آن است. اینها در بحث های سیاسی عادی است که افرادی که تند تند مشرب سیاسی شان را تغییر می دهند به این ها می گویند هرهری مذهب، این هرهری مذهب باعث می شود که کار به اینجا کشیده شود. ما بدون اینکه نام کسی را بخواهیم ببریم، بیشتر این هرهری مذهب سیاسی باعث شده که این افراد به گفتمان امام و انقلاب و نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک پدیده زودگذر یا چیزی که باید زبردست دیگر گفتمان ها قرار بگیرد اعتقاد داشته باشند و به خاطر همین همه این حرف ها را می گویند، خودشان معتقدند که اصل و اساس و هر چیزی که آنها می گویند باید باشد.

## این پشیمانی چه تاثیری در کنش سیاسی این افراد (برخی از دانشجویان خط امام) دارد و آنها امروزه برای التیام بر این پشیمانی خود چگونه رفتار می کنند؟

به نظر من باعث شد اینها تبدیل شوند به افرادی که در حوزه سیاست منش کاسبکارانه پیدا کنند و از اصول نظام و انقلاب فاصله بگیرند و کنش آنها تقریبا به حالتی برسد که تبدیل شود یا به عبارتی کلا کنش همه آنها را روی هم جمع کنیم می شود ضد و نقیض. تقریبا این کنش سیاسی عین کنش سیاسی شده که دیگر اعضا و گروه ها و افراد در کشورهای مختلف انجام می دهند و از آن منطبق امام، منطبق انقلاب و نظام جمهوری اسلامی فاصله گرفتند. اگر ما به منطبق امام، انقلاب و نظام

جمهوری اسلامی پایبند باشیم نظام و انقلاب اسلامی در جهان یک دگر است، طبیعتا حرف نو می زند، روش نویی دارد و وقتی که کسی به مسیر منفعت گرایی بیفتد، یک کار روزمره می شود و کار جدیدی نیست، ما به آن می گوییم تابع نظام کنونی جهانی. واقعتش این فاصله گرفتن از اهداف انقلاب و نظام و روی آوردن به حرف هایی که خیلی حرف های پیش پا افتاده ای است، خیلی هم جدید نیست، اینکه دانما می گویند دموکراتیک، دموکراتیک، اینکه سال ۵۶، ۵۷ حضرت امام می گفتند که من اصلا این کلمه را به کار نمی بردم به خاطر اینکه می گفتند ما در خود اسلام دموکراسی داریم، فرمایش حضرت امام است دیگر، سر بحث جمهوری دموکراتیک اسلامی، عنوان دموکراتیک را که نمی پذیرفتند می گفتند من نمی خواهم نظام جمهوری اسلامی یا انقلاب اسلامی از جایی چیزی قرض کند، ما همه اینها را داریم بهترش را هم داریم؛ این یعنی منطبق استعلائی به هر حال دارد حرف جدیدی می زند، می خواهد چیز جدیدی بگوید، اینکه الان برخی دانما در ادبیاتشان می گویند دموکراتیک، دموکراتیک این یعنی چه؟ یعنی از آن چیزی که حضرت امام گفتند داریم خیلی فاصله می گیریم و متأسفانه این جماعت از سال ۶۸ به بعد کلا در این فضا افتادند، فضای دموکراسی خواهی، درحالی که خودشان قبلا ضد دموکراسی بودند حالا کسانی هم که یک نقدی به آنها بکنند سریع آنها را متهم می کنند به ضد دموکراتیک و فلان بودن، درحالی که این چیزهایی که من عرض کردم به استناد ملاک های امام و انقلاب است، حضرت امام فرمودند ما خودمان در اسلام دموکراسی داریم، دموکراسی ای که ما داریم از دموکراسی مصطلح و معمول حاکم بر دنیای شرق و غرب بالاتر است و واقعا هم بالاتر است.

پس این دلیل ندارد که کسی بیاید از یک چیز سطح بالاتری برگردد بیاید سطح پایینتری را بگیرد، بر اساس منطق امام، مگر اینکه آن دوستان بگویند ما نه انقلاب اسلامی را قبول داریم، نه امام را قبول داریم، نه خط امام را قبول داریم، اگر اینها بگویند اینها را قبول نداریم طبیعتا باید بگویند تسخیر لانه جاسوسی را باید به موزه سپرد، البته از رفقای این دوستان قبلا گفتند که امام خمینی را هم باید در موزه ها جستجو کرد، از دوستان همین آقایان بودند که گفتند و خیلی بعید نیست که باز هم بگویند.

در کل این مواضع خیلی مواضع اصولی نیست. بیشتر مواضع پوپولیستی سیاسی است و هیچ منطق عقلایی پشت این کار نیست چرا که الان تمام کشورهای اسلامی و غیر اسلامی، اسلام گرایی ضد جهان عمل می کنند.

## کنش جریانی انقلاب اسلامی در برابر تحریف ها و بازخوانی اشتباه و غلط از تسخیر لانه جاسوسی چگونه باید چگونه باشد؟

بهترین کار این است که آنچه که واقعات لانه جاسوسی بوده باید برای جامعه منعکس شود توسط کسانی که واقعا بودند، علت اینکه این اتفاق افتاده این است که بقیه کسانی که در لانه جاسوسی بودند حرف نزدند یا جلو نیامدند که واقعات را بیان کنند و بگویند واقعات چه بوده و چه اتفاقی افتاده است؛ بنابراین یکی از کارهایی که باید انجام شود تبیین علمی واقعی از این قضیه است، نکته دیگری که وجود دارد این است که در این خصوص در بخش دوم باید کارنامه گفتمان انقلاب اسلامی و گفتمان لیبرال دموکراسی به شکل مقایسه ای در برابر نسل جوان این کشور قرار داده شود که متوجه شوند کدام گفتمان انقلابی تر، اخلاقی تر و عقلانی تر و ارزشی تر است و واقعا جایگاه انسان و حقوق بشر را محترم می شمارد. به نظر من این در کشور ما باید جزو چیزهایی باشد که به طور خیلی بی طرفانه و منصفانه بررسی شود که کسانی که الان دارند گفتمان لیبرال دموکراسی را در ایران تبلیغ می کنند، جایگاه حقیقی آنها در جامعه مشخص شود.

# تحلیل فرویدی؛ تکرار یا خاطره؟

دانشجویان تسخیرکننده ناخودآگاه از یک فرآیند روانی پرهیز می کنند که به تعبیر فرویدی به آن «اجبار به تکرار» می گویند



سرگه بارسقیان  
روزنامه نگار

ایا دارند. در واقع آنچه بر تسخیرکنندگان سفارت می گذرد را نباید با تعبیر رایج «پشیمانی» تفسیر کرد، بلکه می توان آن را در مان ناخودآگاه عارضه «اجبار به تکرار» دانست که ناظر به تکرار حادثه ای در گذشته است که شامل بازآفرینی رویداد یا بازسازی شرایط ایجاد آن است تا جایی که آن رویداد دوباره تکرار شود. به واقع جدال اصلی میان پشیمانی تسخیرکنندگان و پشتیبانی اشغال کنندگان فعلی، جدال دو مفهوم فرویدی «خاطره» و «اجبار به تکرار» است. کشمکش میان سپردن امر «تاریخی» به موزه و الگو برداری از آن در زمان حال است. نوعی پرهیز از «این همانی» تسخیرکنندگان سفارت آمریکا با حمله کنندگان به سفارت انگلیس و عربستان است که قید زمان می تواند الگوی رفتاری نسل پیشین را برای نسل های آتی بی اعتبار کند. نوعی الگوزدایی است و نفی «اجبار به تکرار» که از تبدیل رفتارهای رنج آور و سختی های زندگی پیشین به عنوان یک الگوی تکرار شونده جلوگیری می کند.

در نظریه فروید در «اجبار به تکرار» خاطرات بد گذشته به ظاهر فراموش و سرکوب می شود اما فرد نادانسته آن را تکرار می کند. کاری که اصغرزاده و دیگر تسخیرکنندگان قبلی می کنند در مان زخم از طریق تبدیل آن به «امری محدود به گذشته» است و نه «یک تجربه معاصر» قابل تکرار. تعبیر «گروگان گروگان گیری» نشانه آثار ناخوشایند تجربه پیشینی است که با «موزه» سپردنش می توان آن را از «الگو» تبدیل به «خاطره» کرد؛ کماینکه این امر نافی مسئولیت دانشجویان در رفتارهای پسینی از تغییر نقش خود از «گروگانگیر» به «نگهبان» و از «اشغالگر» به «افشاگر» نیست.

در تهران). عمده تلاش آنان معطوف به تبدیل اشغال سفارت و گروگانگیری آمریکایی ها به «امری تاریخی» است که در «آن مقطع خاص» قابل تبیین و تجویز است و تکرار آن در مکان و زمان دیگر رانه می توان دفاع کرد و نه توجیه. گفته های اخیر ابراهیم اصغرزاده بهترین توصیف این تلاش است: «اشغال سفارت باید به موزه تاریخ سپرده شود. اگر گروگانگیری برای مدت چند ساعت هم توجیه پذیر باشد، قطعاً برای مدت طولانی و به عنوان ابزار معامله و امتیازگیری، ناشایست و خسارت بار است و چهره مخدوشی از مطالبات ولو برحق اعمال آن به نمایش خواهد گذاشت.»

این داوری اصغرزاده کمابیش در میان دیگر دانشجویان مشترک است که «الگو برداری از اقدامات بازدارنده سال های نخست انقلاب به منظور توجیه حمله به سفارت کشور های خارجی، ترازیک است. مگر می شود حالا که اساساً موضوع حیات و ممات انقلاب در خطر نیست با استناد به اشغال سفارت آمریکا دست به تخریب سفارت انگلستان یا عربستان سعودی زد؟ چه کسی باید پاسخگوی این اقدام ضد ملی باشد که عده ای به نام نیرو های لباس شخصی یا خودسر، امنیت و اعتبار یک نظام را به بازی بگیرند، تخریب کنند، آتش بزنند و اسناد و مدارک را از بین ببرند و بگویند ما کیی برداری کردیم.» (گفت و گو با روزنامه هم شهری، ۱۲ آبان ۹۷)

دانشجویان تسخیرکننده ناخودآگاه از یک فرآیند روانی پرهیز می کنند که به تعبیر فرویدی به آن «اجبار به تکرار» می گویند. بل ریکور با تفسیر این نظر آن را عارضه بیمارانی توصیف کرده که با تکرار خاطرات مشخصی از دوران کودکی، از درمان شدن

ایا تسخیرکنندگان سفارت آمریکا در سال ۵۸، امروز از کرده خود پشیمان اند؟ دانشجویان سابق پیرو خط امام این سؤال را بارها پاسخ داده اند؛ گفته اند برنامه آنها اشغال دو روزه سفارت بود نه ۴۴۴ روزه. یا اینکه اشغال سفارت در آن شرایط و در آن مقطع بهترین تصمیمی بود که می شد گرفت. بعضاً هم شنیده ایم که هر آنچه بعد از آن دو روز اتفاق افتاد هیچ ربطی به دانشجویان ندارد و مسئولیتش را نمی پذیرند. برخی اما مسئولیت افشاکاری دانشجویان خط امام علیه افراد را برعهده گرفته و آن را اشتباه دانسته اند.

خوانش های اخیر هسته اصلی دانشجویان سابق از تسخیر ۵۸، دفاع از «اشغال دو روزه» و نقد طولانی شدن آن است؛ چنان که گفته اند اگر روال ماجرا طبق پیش بینی و برنامه آنها پیش می رفت، پیامدهای سنگین این «اعتراض دانشجویی» دامن مملکت را نمی گرفت. حد تصور آنها نمایش یک اعتراض دانشجویی مقطعی بود و این حمایت حکومت و جریانات سیاسی از آن بود که مساله را دامنه دارتر و پیامدهایش را سنگین تر کرد. ابراهیم اصغرزاده، طراح تسخیر سفارت آمریکا تعبیر «گروگان آن گروگانگیری شدیم» را به کار برده و گفته اگر قرار بر نقد تاریخی آن ۴۴۴ روز باشد راجع به چند نکته از جمله بستن چشم های گروگان ها، افشای بعضی اسناد، طولانی شدن روند گروگانگیری و مذاکره حرف دارد.

وجه مشترک نظر آنان را می توان این طور خلاصه کرد: دفاع از اشغال سفارت به مثابه اعتراضی مقطعی، نقد استمرار، غافلگیری از حمایت از آن و نفی تکرار آن (حمله به سفارت انگلیس و عربستان





# تاریخ سیاسی

## ترس از تکرار کودتای ۲۸ مرداد

اینکه بگوییم قبل از تسخیر لانه روابط ایران-آمریکا خوب بوده و این اقدام موجب تخریب روابط شده خیلی از واقعیت‌ها را نادیده می‌گیرد



عباس سلیمی نمین  
مدیر دفتر مطالعات تاریخ معاصر ایران

من و برادرانم چه گفته بودیم و چه کرده ایم. « بنابرین دولت موقت می‌دانسته است که آمریکا چه نقشی در غائله کردستان داشتند و این دیگر حرف دانشجویان نیست. شما فکر می‌کنید چرا نهضت آزادی بی‌بانه می‌دهد و دفاع می‌کند؟ برای اینکه خبر داشتند آمریکا چه می‌کند. البته سند‌های دیگری هست که بر اساس آنها آقای امیرانتظام تلاش داشت آمریکایی‌ها را به ملاقات بازرگان ببرد تا بگویند مسائل عراق زیر سر اتحادیه شوروی است. یعنی آقای امیرانتظام ملاقاتی را میان افسران آمریکایی و بازرگان تدارک می‌بیند تا آنها دولت موقت را قانع کنند که عراق با کمک شوروی در مرز ایران تحرکاتی را انجام داده است. اما کاردار آمریکا می‌گوید «آن قدر ادله آقای یزدی قوی بود که ما نتوانستیم هیچ حرفی بزنیم.» امروز آن فردی که در دانشگاه می‌گوید «ریشه اختلافات ایران و آمریکا ۱۳ آبان است»، خیلی از واقعیت‌های دیگر را هم نادیده می‌گیرد.

بر اساس آنچه بین بهمن ۵۷ تا ۵۸ آبان اتفاق افتاد برای دانشجویان مسجل شد که آمریکایی‌ها امکاناتی را در مرزهای کشور مستقر کرده‌اند و تنها نیاز به یک انگیزه مضاعف دارند. در آن مقطع می‌گفتند آمریکا دیگر حمایتی از شاه ندارد. تنها عاملی که می‌توانست به عناصر عالی‌رتبه ارتش و ساواک انگیزه فوق‌العاده بدهد این بود که آمریکا همچنان پر قدرت از شاه حمایت می‌کند. این پیام از طریق انتقال شاه به آمریکا منتقل شد و این یک دروغ است که شاه برای معالجه به آمریکا رفت. در همین زمینه خانم ابتکار در کتاب خود می‌نویسد «وقتی شاه به آمریکا منتقل شد ما مطمئن شدیم آخرین حرکت آمریکا برای کودتا انجام شده است، بنابراین ما وارد میدان شدیم.» حالا سوال اینجاست بعد از اقدام دانشجویان آیا مطالعات میدانی آنها تأیید یا تکذیب شد؟ ما می‌بینیم بعد از اشغال سفارت اسناد تأیید می‌شود و حتی نهضت آزادی‌ها از جمله آقایان سحابی و یزدی و... آن را تأیید می‌کنند. بنابراین وقتی اسناد گویای این است که آمریکا کانون توطئه در ایران بوده است این حرفی بسیار ضدملی است که تیغی رابطه ایران و آمریکا را محصول سال ۵۸ می‌داند چون همان سال بنی‌صدر نامه می‌نویسد به دبیرکل سازمان ملل متحد که اگر یک هزارم اقدامات سفارت آمریکا در تهران را سفارت ایران در واشنگتن انجام داده بود ملت آمریکا به خود اجازه می‌دادند خاک سفارت ایران را توبره کنند.

است. آیا برای این مسائل شواهدی داشتند؟ خانم ابتکار در کتاب خود عنوان می‌کند «ما نگران این بودیم که یک کودتای دیگر شکل بگیرد.» من نمی‌خواهم اسم ببرم اما نمی‌دانم چرا آن استاد دانشگاه دائما در هر جایی که می‌نشیند عنوان می‌کند «ریشه مشکلات ایران و آمریکا از ۱۳ آبان است»: بهتر است دیگران به این بپردازند که او چرا به نفع آمریکایی‌ها صحبت و آنها را تطهیر می‌کند و اتفاقا اقدام جوانان ما را زیر سوال می‌برد؟ هرچند دلیل این رفتارها را نمی‌دانم اما می‌دانم که این حرف به معنای زیر پا گذاشتن همه واقعیت‌های تاریخی است. البته ایشان خود را متمایل به نهضت آزادی نشان می‌دهد. من برای اینکه این موضوع را روشن کنم لازم می‌دانم یک نکته‌ای را عنوان کنم و آن اینکه عباس امیرانتظام در کتاب خود اکثر قریب به اتفاق اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا را زیر سوال می‌برد اما در جایی که اسناد به نفع او است، می‌گوید: «مردم ببینید ما چه کردیم.» از جمله سند‌هایی که امیرانتظام در دادگاه از آن با افتخار یاد می‌کند سند‌هایی است که در ارتباط با گفت‌وگوی ابراهیم یزدی (وزیر امور خارجه) با کاردار آمریکا است. البته ظلمی که نهضت آزادی کرد این است که این موضوعات را به اطلاع مردم نرساند؛ براساس اعلام امیرانتظام در چند جلسه پیاپی آقای یزدی به کاردار آمریکا می‌گوید: «ما مدارک گویایی داریم که شما و اسرائیل پشت سر غائله کردستان قرار دارید. و از این طریق می‌خواهید سلاح بدهید به عراق تا ایران را تجزیه کنید. مدت قابل توجهی از این جلسه صرف بحث عراق و مساله کردستان شد. یزدی تقریباً معتقد بود هم آمریکا و هم اسرائیل، عراق را برای کمک به باغیان کرد کمک می‌کنند. در دنباله جلسه بعد یزدی عصبانی‌تر از جلسه قبل به نظر می‌رسید. قسمت اعظم بحث صرف کردستان شد و یزدی گفت با اطلاعاتی که دارد قانع شده است که حمایت‌های زیادی از خارج به کردها می‌رسد و وضع کردستان را خیلی جدی می‌داند و طبق اطلاعاتی که به دولت موقت رسیده است آمریکا و اسرائیل با همکاری عراق به کردها کمک می‌نمایند. کاردار در یک مدت طولانی خیلی تلاش کرد تا این مساله را روشن کند که آمریکا نفی در کردستان ندارد و چیزی عایدش نمی‌شود.» امیرانتظام به دنبال خواندن این سند خطاب به قاضی می‌گوید: «آقایان اعضای محترم دادگاه و شما هموطنان عزیز! اکنون می‌توانید توجه بفرمایید که دولت موقت،

افرادی که می‌گویند اختلاف ایران و آمریکا از ۱۳ آبان ۵۸ است هم تاریخ قبل از انقلاب و هم تاریخ بعد از پیروزی انقلاب تا ۵۸ آبان را تحریف کرده‌اند. دو الی سه روز بعد از ۲۲ بهمن ۵۷ و پیروزی انقلاب به سفارت آمریکا حمله شد اما وقتی مشخص شد این کار را چریک‌های فدائی خلق کردند، کسی از آن چه اتفاق افتاد، دفاع نکرد. اما از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۱۳ آبان ۵۸ چه رخ داد که همه از تسخیر سفارت آمریکا دفاع کردند؟ منتقدان تسخیر سفارت آمریکا امروز نمی‌توانند یک سند نشان دهند که یک تشکل یا گروهی از این اقدام دفاع کرده باشد. از نهضت آزادی گرفته تا جبهه ملی و مجاهدین خلق، همه گروه‌ها با گرایش‌های مختلف از این حرکت دفاع کردند بنابراین اگر قرار بود تسخیر سفارت آمریکا صرفاً رفتاری هیجانی باشد چرا روزهای اول انقلاب این اتفاق رخ نداد؟ در آن زمان که شور هیجان بیشتر بود. در آن زمان مردم معتقد بودند با پیروزی انقلاب فصل نوبی آغاز شده است و مردم هنوز آمریکا را در صحنه جدید تجربه نکرده‌اند لذا در قدم اول از حرکتی که بعد از پیروزی انقلاب در باره سفارت آمریکا رخ داد، هیچ کسی دفاع نکرد در حالی که ۹ ماه بعد مردم می‌آمدند و در سرمای آن زمان پشت دیوارها می‌خوابیدند که مبادا آمریکایی‌ها حمله کنند و این دانشجویان را بکشند. سوال اینجاست این حرکت چرا مردمی شد؟ آیا جز این است که رفتارها و نشانه‌هایی را از بصومت آمریکا دریافت کردند؟

بهری در کابینه علم می‌گوید «کاپیتولاسیون منسوخ‌ترین شیوه استعمار است و این را مردم تحمل نخواهند کرد و قیام می‌کنند.» او انقلابی نیست اما می‌داند تحمیل کاپیتولاسیون به مردمی با فرهنگ به معنی تحقیر آن ملت است و طبیعی است که تحمل نمی‌شود. رفتارهای ضد ملت ایران آمریکایی‌ها به همین جا ختم نمی‌شود و نمونه‌های دیگری هم نشان می‌دهد اما ملت ایران آن قدر معرفت دارد که وقتی انقلاب کرد صبوری نشان داد تا ببیند در شرایط جدید آمریکا چه رفتاری از خود نشان می‌دهد. آنچه موجب شد در ۱۳ آبان همه مردم دفاع کنند بر اساس مشاهدات بود و این مشاهدات مربوط به قبل از انقلاب نمی‌شد؛ یعنی نگفتند چون آمریکا از کودتای ۲۸ مرداد حمایت کرد یا اینکه ساواک را تشکیل داد و مردم ایران را شکنجه کرد و... ما به سفارت حمله می‌کنیم. بلکه گفتند غائله کردستان، آذربایجان، خوزستان و ترکمن زیر سر آمریکا

# کانتکست ۱۳ آبان

**جواد منصوری** و **فیاض زاهد** در باره چرایی پشیمانی طیف چپ گروگان گیرها مناظره کرده اند. **جواد منصوری** از این رخداد و آثار پس از آن دفاع می کند اما **فیاض زاهد** می گوید این واقعه تاریخی اثرات سیاسی داشته که چندان مناسب نبوده است



**آقای دکتر منصوری!** شما در واقع از معدود افرادی بودید که قبل از وقوع ماجرای تسخیر لانه جاسوسی در جریان قرار گرفتید و حتی وظایفی نیز به شما محول شد. به عنوان فرمانده سپاه وقت بفرمایید از کجا به این ماجرا وارد شدید؟ فکر می‌کنم از همان ماجرای بیمارستان قلب باید روایت را آغاز کنید.

**منصوری:** بله همین طور است. در هشتم آبان ۱۳۵۸ با اعضای شورای فرمانداری سپاه برای ملاقات آقای لاهوتی به بیمارستان قلب رفتیم. هنگام صحبت با آقای لاهوتی، ایشان به ما گفتند شما چند دقیقه‌ای از اتاق بروید بیرون، یک آقایی با من کار دارد، می‌آید و صحبتش را می‌کنند و بعد شما داخل بیایید. ما از اتاق

رفتیم و روی نیمکت کنار بیمارستان چند دقیقه‌ای نشستیم. آقایی را که تا آن زمان ندیده بودم و نمی‌شناختم، آمد. یک روحانی و سید بود. بعد از ۱۰ دقیقه هم رفت. شاید ایشان با ما یک سلام وعلیک مختصری هم کرد. بعد ما رفتیم داخل و آقای لاهوتی گفتند تعدادی دانشجوی و چند نفر دیگر، می‌خواهند سفارت آمریکا را بگیرند. به اینکه چرا آمریکا به شاه اجازه داد وارد آمریکا شود اعتراض دارند. ما به لحاظ اینکه آقای لاهوتی حکم نمایندگی امام در سپاه را داشت، تلقی‌مان به طور طبیعی این بود که با امام هماهنگ شده، بنابراین طبیعتا ما پذیرفتیم و انجام دادیم. همان موقع در ستاد مرکزی قرار شد آقای محسن رضایی رابط سپاه با آنها باشد. به این ترتیب تدارک و رفت‌وآمد و هماهنگی های لازم به عمل آمد؛ از نظر امکانات و از نظر کمک‌هایی

که لازم بود. حالا اینجا من یک جمله‌ای را در برانتز بگویم که خیلی جالب است و آن اینکه روزی که این کار انجام شد، در آن دو ساعت که من در ستاد مرکزی بودم و در جریان خبر قرار داشتم، زمان بسیار سختی بر من گذشت. به خاطر اینکه هر لحظه منتظر اتفاقات بسیار تلخ بودم. تیراندازی، کشت و کشتار، آتش سوزی در سفارت، ولی واقعا با یک شکل عجیبی این کار انجام گرفت، اصلا هیچ‌گاه فکر نمی‌کردیم مثلا بدون اینکه کسی زخمی شود، بدون آتش سوزی، بدون تخریب؛ البته یکسری مقاومت اولیه شد که حداقل چیز ممکن بود که می‌شد، ولی به هر حال این کار خیلی عجیب انجام شد.

**تحلیل شما چیست، می‌خواهید بگویید تعدمی در کار بود؟**

**منصوری:** فکر می‌کنم نیروهای محافظ آمریکایی سفارت مرعوب آن جو شدند. چون روز ۱۳ آبان بود و جمعیت زیادی دور سفارت بودند، ناگهان تعداد زیادی به داخل سفارت ریختند. این‌طور استنباط می‌کنم که اینها دیدند هر کاری کنند، آخرش شکست می‌خورند. یعنی تیراندازی کنند، یک عده‌ای را بکشند، یک عده‌ای را بگیرند، یک عده‌ای را زخمی کنند؛ چون تعداد نه کم است و نه آدم‌های معمولی هستند. چنین استنباطی دارم، وحشت‌زده شدند و به این طریق تسلیم شدند.

**آقای دکتر فیاض!** **بحث با شما را در سطح اندیشه‌ای این واقعه آغاز می‌کنم. در واقع می‌خواهم از اینجا شروع کنیم که فلسفه این کار چه بود. حتما سوال اول این است که اصلا چرا سفارت آمریکا باید تسخیر شود و چرا مثلا این اتفاق برای سفارت شوروی نیفتد؟ اگر برگ‌های تاریخی را تورق کنیم، می‌بینیم در ابتدای واقعه بخش مهمی از روشنفکران آن موقع از این کار دفاع می‌کردند. اما مذاقه در همین مجموعه واکنش‌ها نشان می‌دهد در طول زمان این طیفی که این کار را کرد و حامیانش پشیمان شدند. واقعیت این است من این‌گونه ماجرا را تحلیل می‌کنم که وقتی شوروی دچار افول شد جریان**

**چپ هم تجدید نظر های مهمی کرد. در واقع این چپ نو متمایل به غرب و ایالات متحده شد. همین شبقت است که بشیمایی را در ادامه داشته و حالا امروز ابراهیم اصغر زاده می‌گوید این ماجرا باید به موزه تاریخ برود. آیا شما این تفسیر من از ماجرا را قبول دارید؟**

**فیاض زاهد:** واقعه ۱۳ آبان در یک فضای سیاسی – بین‌المللی کامالا دوقطبی رخ داد. اجازه دهید به‌بطن ماجرا برویم. ما در جنگ سرد قرار داریم، جنبش‌های سیاسی مارکسیستی در ایران بعد از سرخوردگی از نوع تعامل حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی وارد عصر جدیدی در دهه ۶۰ می‌شوند، الگوی مبارزات چریکی در آمریکای لاتین و اتفاقاتی که پس از سیمون بولیوار و نسل متعاقب او اتفاقاتی که در کوبا رخ داد و شخصیت‌پردازی‌ای که از فیدل و چگوارا شد و آنها تبدیل شدند به نمادهایی از نوعی مبارزه علیه نظام سلطه و امپریالیستی، سلسله‌ای از رویدادها در آفریقا و بعد برگشتن به فضای لبنان، جنگ‌های داخلی که باز بازتابی از رقابت‌های بین‌المللی بود و چیزی که این روزها به آن می‌گوییم جنگ نیابتی همه اینها را باید دید. تولد سازمان چریک‌های فدایی خلق به‌نظر من نقطه عطفی است برای رسیدن به این نکته که می‌شود مارکسیست بود، اما لزوما استالینیست نبود. این بر فضای جنبش دانشجویی در ایران تأثیرگذار بود و بعدها مرحوم شریعتی و بعد موج انقلابی ایران از نظر ایدئولوژی به‌شدت تحت تأثیر گفتمان چپ بودند و اینها حالا شاید خارج از بحث ماست، ولی اگر لازم‌شد می‌توانیم به آن بپردازیم، حتی آنها تحت تأثیر گفتمان چپ، – چپ به معنای کلاسیک آن – بودند.

مساله مبارزه با امپریالیسم آمریکا یک حرکت بسیار آوانگارد در زمان خودش بود. در میان محافل و گروه‌های سیاسی بسیار حرکت پیش‌رونده و رقابتی هم بود که نشان دهند کدام یک از این گروه‌ها ضد امپریالیست‌تر هستند. لذا وقتی می‌خواستند یک چهره سیاسی را خراب کنند، می‌گفتند پله، آقای بهشتی با آیزنهاور ملاقات کرده که البته متکی بر مستندات تاریخی هم بود که هیچ اشکالی هم نداشت. وقتی یک کشوری در حال انقلاب و تغییر فاز است، حتما چهره‌های سیاسی او با چهره‌های تأثیرگذار بین‌المللی ملاقات می‌کنند. بیان اینکه به هر حال اینها رفتند و زودبند کرده‌اند، این دشمنی‌ها و این تعارضات کاملاصوری و ظاهری است. لذا رقابتی آغاز شد. فکر می‌کنم در تابستان آن سال قبل از اشغال سفارت، سازمان چریک‌های فدایی یا مجاهدین خلق برای تصرف سفارت آمریکا اقدام کرده‌اند، یعنی این اتفاق بعد از انقلاب یکی، دو بار رخ داده بود، منتها نیروهای انقلاب، سپاه، کمیته یا اساسا حضرت امام خیلی موافق این نبود، اما وقتی که بچه‌ها تصمیم گرفتند این کار را بکنند و ایده‌اش را ابراهیم اصغر زاده در کمیته پنج‌نفره ببرد، این یک حرکت کامالا آوانگارد محسوب می‌شد. حالا من در ادامه هم بحث می‌کنم که آنها مدعی هستند که چنین پلنی نداشتند. می‌خواستند بروند در سفارت، یک بیانیه سیاسی بدهند، یک کنش سیاسی کنند و بیرون بیایند. تعبیری که بعضی از این دوستان به کار می‌برند این

**مصطفی صادقی:** به نظر م رسید که مناظره آقایان جواد منصوری و فیاض زاهد می‌تواند همتشینی سیاسی خوبی باشد برای مرور یک واقعه تاریخی که هنوز حرف‌های ناگفته زیادی دارد. جواد منصوری آن روزها فرمانده سپاه پاسداران بوده است. آنگونه که خودش روایت می‌کند جزو اولین نفراتی بوده که قبل از وقوع ماجرای تسخیر سفارت آمریکا در جریان قرار گرفته است. فیاض زاهد هم البته از جمله کسانی است که به‌لحاظ سیاسی در کنار افرادی قرار می‌گیرد که در آن زمان تسخیر سفارت آمریکا را برعهده داشتند. هر دو نفر اگر چه اختلاف عقاید متعددی در باره این ماجرا داشتند اما روی یک نکته هم نظر بودند؛ ماجرای آن روز تهران را باید در کانتکست زمانی همان روزها قضاوت کرد. مناظره آنها در دفتر نشر به مثث نکات قابل توجهی داشته است.

است که می‌گویند ما هم آنجا گروگان گرفته شدیم، یعنی وارد یک ماجرای شدیدی، حالا که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم مجموعه‌ای از اتفاقات رخ داد که خیلی طولانی شد که نه با عرف بین‌الملل سازگار بود و هم به نظر می‌آید که نتایج و تبعات پیش‌بینی نشده‌ای برای ایران داشت، اما از سوی گروه‌های سوسیالیست، گروه‌های کمونیسم، گروه‌های آوانگارد، حتی از سوی بسیاری از سوسیال دموکرات‌های آمریکایپام‌های تریک و حمایت می‌رسید. در ایران هم از خلق‌الله که آتش‌نذری و آتش‌رشته‌بیزند جلوی سفارت بار بزند تا بسیاری از چهره‌های سیاسی؛ حتی نهضت آزادی شاید مجبور شدند که در حمایت از این، بیانیه بدهند.

**البته فقط یک بیانیه نبود، نهضت آزادی تامدت‌ها بعد هم دفاع می‌کند.**

**زاهد:** من می‌گویم این را باید در آن کانتکس‌اش دید، یعنی با ابعاد امروزی که به آن حادثه نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنم آقای منصوری هم چون دیپلمات بودند و سابقه دیپلماتیک دارند، شاید الان می‌گویند این کار با عرف‌های بین‌المللی ناسازگار است و کار نادرستی بوده، ولی آن اتفاق اگر برود در فضای سیاسی که در ایران آن روز وجود داشت، هر کسی بگوید من مخالف بودم یا مخالفت جدی کردم، به نظر من عوام‌فریبی می‌کند. موجی از همراهی و شادی سیاسی در ایران ایجاد کرد و البته به نظر من ضربات بسیار سختی بر مسیر و فرایند جریان انقلاب زد. بسیاری از نیروهای انقلابی معتقدند این ماجرا باعث شد نیروهای مثلا ملی‌گرا، لیبرال، وابسته به آمریکا از صحنه سیاسی ایران حذف شوند، اما آثار مترتب بر آن به نظر من همچنان قابل مطالعه است.

**آقای دکتر منصوری، آقای زاهد به نکته مهمی اشاره کردند که می‌تواند نقطه جوش بحث ما باشد. یعنی همان طرح بحثی که من کردم و اکنون به خاطر آن اینجا هستیم. با بهره از سخنان آقای زاهد از شما می‌پرسم که واقعا جریان چپ فقط می‌خواست ماجرا را به یک بیانیه خاتمه دهد و در ادامه خودش به گروگان گرفته تغییر کرد، می‌گوید که نامی خواستیم و دیگران ادامه دادند؟**

**منصوری:** اجازه دهید چند نکته خیلی مهم را جع به این قضایا عرض کنم که تعیین‌کننده است. اولاً علی‌رغم تاریخ عملکرد آمریکا در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی هیچ تصمیم و سیاستی برای برخورد فوق‌العاده و استثنایی با آمریکا وجود نداشت. اینکه من دارم می‌گویم، در جریان کار بودم، مسئول بودم و دقیق است. حتی آن موردی که اشاره کردند حمله به سفارت، کامالا درست است؛ حدود دو، سه هفته بعد از انقلاب هم بود، نه تابستان ۵۸، مسئولان سریع جلوی‌ش را گرفتند و کمیته را موظف کردند که برو منتها اینها را بیرون کن، بلکه برای سفارت حفاظت دائمی بگذار. اینها نکات ظریفی است که معمولا توجه نمی‌شود. عبارت مرگ بر آمریکا اصلا وجود نداشت. تارسیدم به خرداد ۵۸، ناگهان ما با یک حرکت‌هایی مواجه می‌شویم. حالا

# تاریخ سیاسی



شاید قبلس هم اگر بود، محرمانه بود، ولی از خرداد ۵۸ علنی می‌شد. در کنگره آمریکا قطعنامه علیه ایران مبنی بر نقض حقوق بشر داده می‌شود. دستگاه‌های تبلیغاتی آمریکا به‌شدت شروع می‌کنند علیه اسلام، بنیادگرایی اسلامی، علیه انقلاب به‌شدت موج تبلیغاتی راه می‌اندازند. جریان تجزیه‌طلبی در پنج استان کشور شروع می‌شود؛ خوزستان، آذربایجان، کردستان، گنبد و بلوچستان. همه اینها دقیقا فکت تاریخی دارند. می‌آیم جلوتر و می‌رسیم به اینکه آمریکایی‌ها شروع می‌کنند به اینکه بخشی از اموال ما را بلوکه‌کردن، شروع می‌کنند به ایجاد محدودیت. جالب است برایتان بگویم، آن قدر شرایط از نظر ما عادی است که دولت آمریکا در تیرماه ۵۸ سفیر جدید معرفی می‌کند، یعنی چقر شرایط را عادی دیدند البته مشورت می‌شود و قبول نمی‌کنند؛ می‌گویند نه، الان شرایط مناسب نیست. با توجه به عملکردی که در خرداد و تیر ۵۸ آمریکایی‌ها انجام داده بودند، پذیرش سفیر رد شد. انتخاب خود سفیر هم معنادار بود.

می‌رسیم به قضیه ملاقات آقای بازرگان و برژینسکی؛ البته باز هم در این فاصله باز مسائلی داریم که من خلاصه می‌کنم و رد می‌شوم. چون اطلاع دارید که من آن موقع فرمانده سپاه بودم و روز به روز در جریان مسائل بودم. ملاقات بازرگان و برژینسکی خیلی معنادار بود، یعنی این توهم به وجود آمد که زمینه‌سازی‌هایی داخل می‌شود که به نوعی با آمریکایی‌ها ارتباطی‌ها حضورشان را فودل‌تر کنند. یک جمله هم یکی از مقامات دولتی گفت و آن این بود که گفت ما باید از آمریکا به خاطر وقایعی که در این چند ماه اتفاق افتاده، عذرخواهی کنیم. این خیلی فضای ضدآمریکایی در ایران را بالا برد. از آن طرف زمر مه جاسوس بودن مقدم مراغه‌ای و امیر انتظام و امثال اینها درآمد. البته اینجا بگویم که حزب توده در انتشار این خبر دست داشت. حالا آنها از کجا خبر داشتند، من هم نمی‌دانم، ولی آنها منتشر کردند. حتی بحث مثلث بیق را مطرح کردند. بنی‌صدر، یزدی، قطب‌زاده؛ گفتند این سه نفر جاسوس هستند. تمام اینها در تابستان ۵۸ اتفاق افتاد. تمام این زمینه‌سازی‌ها انجام می‌شود تا می‌رسیم به مهرماه ۵۸ و ملاقات آقای برژینسکی و آقای بازرگان. ادامه این مساله رفتن شاه به آمریکا بود. بنابراین یک فضای نگران نسبت به آینده و اینکه توطئه‌ای در کار است و اینکه ما نباید ساکت بنشینیم، میداد قضایای ۲۸ خرداد تکرار شود، در آذهان به وجود آمد. نکته دوم؛ ما در مورد اینکه سفارت را تصرف کنیم یا نکنیم، این طور تصور کنیم، آن‌طور تصور کنیم، در شرایط سال ۹۷ نباید صحبت کنیم. باید برویم و بنشینیم در آبان ۵۸ شرایط را ببینیم. این یکی از اشتباهات بزرگ است. امروز قطعا ما حمله به هر سفارتخانه‌ای را بدون تردید محکوم می‌کنیم. جالب است برایتان بگویم همان روز بعد از تصرف سفارت آمریکا، عده‌ای رفتند به سراغ سفارت انگلیس و سفارت شوروی، امام پیام داد جلوی‌شان را بگیرید، به غیر از سفارت آمریکا، به هیچ سفارت دیگری حق ندارید حمله کنید. اینها نکاتی است که به لحاظ سیاسی دقیق باید تجزیه به و تحلیل شود. یعنی ما با سیاست اشغال سفارتخانه‌ها به طور کلی موافق نبودیم. ما آمریکا را کامالا استننا کردیم، دلایلمان هم این

## دیپلماسی عدم اطمینان و آینده سیاسی ظریف

به نظر می‌رسد که شرایط آینده دولت در ایران شبیه پس از دوران جمهوری دوم در فرانسه است؛ مطالعات نشان می‌دهد که شکست برنامه‌های میانه‌روها، ظهور بناپارتیسم را در سطح دولت تسهیل می‌کند

ناکامی دیپلماسی هسته‌ای ایران در تنظیم توافق مطلوب، منجر به شرایطی گردید که جامعه ایران به دلیل مشکلات اقتصادی و احساس فریب خوردگی در ارتباط با برجام، میزان تعلق خود به برنامه و کارگزاران دولت را کاهش داده است. زمانی که دیپلماسی مسیر خود برای تأمین منافع ملی را اشتباه می‌گیرد، طبیعی است که کارگزاران دیپلماتیک در فضای کنش سیاسی و جناحی قرار می‌گیرند. واقعیت آن است که عرصه‌های دیپلماتیک و راهبردی حوزه‌های بنیادین تأمین‌کننده منافع ملی کشورها محسوب می‌شود. به همین دلیل است که دیپلمات‌ها و استراتژیست‌ها نمی‌بایست خود را درگیر موضوعات جناحی و سلیقه‌های فردگرایانه نمایند. ظهور چنین وضعیتی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تأثیر خود را بر امنیت ملی کشور و آینده کسانی به جا می‌گذارد که انحراف در حوزه منافع ملی را ایجاد نموده و دیپلماسی را قربانی سلیقه‌های فردی و الگوهای کنش جناحی نموده‌اند. سرنوشت حوزه دیپلماتیک و آینده سیاسی دکتر ظریف به گونه مشهودی با برنامه جامع اقدام مشترک پیوند ۹ یافته است. در ابتدا بسیاری از شهروندان و مقام‌های حکومتی احساس می‌کردند که توافق انجام شده توسط تیم دیپلماتیک دولت روحانی تنها راه عبور از بحران تلقی می‌شود. واقعیت‌های برجام زمانی خود را نشان داد که دونالد ترامپ، همکاری‌های آمریکا با برنامه جامع اقدام مشترک را متوقف کرد. در چنین شرایطی، زمینه برای اعاده نشانه‌هایی از تورم، تضاد طبقاتی و چالش‌های سیاسی در ایران به وجود آمده که تأثیر خود را بر رضایت جامعه از دولت دیپلماسی هسته‌ای منعکس می‌سازد.

### ۱- سراب برجام و ذهنیت اجتماعی مردم ایران

برنامه جامع اقدام مشترک میزان انتظارات گروه‌های اجتماعی ایران را افزایش داد. انتخابات ۱۳۹۶ منجر به شکل‌گیری موج سیاسی و اجتماعی شد که گفت‌وگو اعتدال روحانی و چالش‌های وی در برابر اصول‌گرایان با اقبال جامعه روبه‌رو شد. در دوران انتخابات ۱۳۹۶ میزان مشارکت سیاسی افزایش یافت، در حالی که هیچ‌گونه توازن میان نهادهای سیاسی ایران و نیروهای اجتماعی مطالبه‌گر وجود نداشت. نیروهای اجتماعی ایران که در زمان انتخابات ۱۳۹۶ نقش مؤثری ایفا نمودند، شامل گروه‌های قومی، مذهبی، منطقه‌ای، اقتصادی و منزلتی می‌باشند که از گفت‌وگو اعتدال حمایت به عمل آوردند.

انتخابات ۱۳۹۶ زمینه‌ساز انگاره‌های سیاسی و اجتماعی را به وجود آورد. این امر نتایج میزان مشارکت سیاسی و اجتماعی شهروندان ایران را افزایش داد، بلکه جامعه احساس می‌کرد که دولت توانسته است به دستاوردها و نتایج مثبت و مؤثری در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌المللی دست یابد. نقش سیاسی دولت در دوران انتخابات افزایش یافت. هرگاه کاندیدایی با اقبال جامعه روبه‌رو شود، طبیعی است که انتظارات گروه‌های اجتماعی برای ارتقای موقعیت اقتصادی یا بهینه‌سازی مؤلفه‌های هنجاری بیشتر می‌شود.

### ۲- تفسیرهای متفاوت برجام و قطبی شدن جامعه ایران

دولت درصدد بود تا نشان دهد که برجام پیروزی بزرگ جامعه ایران است. پایان دادن به تحریم‌ها به عنوان هنر دیپلماسی هسته‌ای ایران و ظریف محسوب می‌شد. در حالی که واقعیت‌های برجام روندهای برگشت‌پذیر را نشان می‌داد. در چنین شرایطی، در دوران تصویب برجام، جامعه ایران در وضعیت قطبی شده قرار گرفت. عده‌ای بر این اعتقاد بودند که برجام جمهوری اسلامی ایران را از بحران امنیتی و روندهای امنیتی‌سازی توسط قدرت‌های بزرگ خارج ساخته است.

بحران اقتصادی ایران، به گونه اجتناب‌ناپذیر تأثیر خود را بر قالب‌های گفت‌وگو و جناح‌بندی‌های سیاسی جدید به جا می‌گذارد. بر اساس نشانه‌های گفت‌وگو تمایز یافته، گروه دوم رویکرد کاملاً متفاوتی در مورد واقعیت‌های برجام ارائه دادند. آنان به این موضوع اشاره دارند که اهداف اصلی و اولیه برجام که مبتنی بر پایان دادن به تحریم‌ها، عادی‌سازی سیاست جهانی نسبت به ایران و غیرامنیتی شدن جمهوری اسلامی تحقق پیدا نکرده است. در این فرآیند، مطالبه مقام معظم رهبری از دولت و همچنین انتظارات جامعه از کارگزاران دیپلماسی هسته‌ای تأمین نشده است.

### ۳- پیامدهای آشکار شدن واقعیت برجام

واقعیت‌های برجام زمانی آشکار شد که ترامپ همکاری‌های اقتصادی آمریکا با ایران را متوقف کرد. چنین اقدامی تأثیر خود را در ساختار اقتصادی و ذهنیت اجتماعی ایران در مورد برجام، دولت روحانی و نتایج حاصل از دیپلماسی هسته‌ای به جا گذاشت. هم‌اکنون نشانه‌هایی از شکاف جناحی در ایران مشاهده می‌شود. بسیاری از گروه‌های اصلاح‌طلب که حامی اصلی روحانی و ظریف بودند، دیگر تمایلی به تکرار مواضع گذشته خود نشان نمی‌دهند. نشانه‌هایی از ابهام سیاسی و جناحی در ایران به وجود آمده است.

### ۳-۱- ظهور پوپولیسم جدید در واکنش به برنامه‌های دولت

برخی از تحلیلگران مسائل سیاسی ایران بر این اعتقادند که در چنین فرآیندی امکان ظهور بناپارتیسم وجود دارد. بناپارتیسم شکلی



# دیپلماسی



دکتر ابراهیم متقی  
استاد دانشگاه تهران

از فضای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی است که امکان نقش‌یابی گروه‌هایی با اندیشه راهبردی در آن وجود دارد. ریشه تاریخی ظهور بنیادین‌ترین مریوط به سال ۱۸۵۲ است که چهار سال بعد از جمهوری دوم فرانسه شکل گرفت و به فضای ذهنی و رماتیک اصلاح‌طلبان جمهوری دوم فرانسه پایان داد. بسیاری از نظرسنجی‌های انجام‌شده توسط مراکز پژوهشی و دانشگاهی نشان می‌دهد که جامعه ایران در آستانه تغییرات سیاسی جدیدی خواهد بود.

جنبش‌های پوپولیستی عموماً در شرایطی ظهور پیدا می‌کنند که نشانه‌هایی از ناکارآمدی و عدم تأمین انتظارات اجتماعی جامعه به وجود آید. بنیادین‌ترین مریوط از نقش‌یابی دموکراتیک گروه‌های راهبردی دانست. ریشه‌های تاریخی بنیادین‌ترین مریوط به دورانی است که گروه‌های اصلاح‌طلب نتوانستند نیازها و مطالبات جامعه را تأمین نمایند. نتیجه چنین فرآیندی را باید در بحران انتظارات دانست. نظرسنجی‌های انجام‌شده توسط تمامی مراکز سنجش افکار نشان می‌دهد که از ماه‌های پایانی سال ۱۳۹۶ میزان اعتبار جواد ظریف، حسن روحانی و بسیاری دیگر از مقامات حکومتی نزد افکار عمومی کاهش یافته است. نشانه چنین وضعیتی را می‌توان در جدایی تدریجی گروه‌های اصلاح‌طلب از جمله کارگزاران سازندگی از روحانی دانست.

آن‌ها به این موضوع واقفند که روحانی به این دلیل در معرض چالش‌های اجتماعی و سیاسی قرار گرفته که سرنوشت اقتصادی جامعه و آینده سیاسی خود را با برجام پیوند داد. چنین وضعیتی میزان بی‌اعتمادی مقام معظم رهبری به نهادهای بین‌المللی را نیز افزایش داده است. دیدار ایشان با نمایندگان مجلس در ۳۰ خرداد ۱۳۹۷ بیانگر بی‌اعتمادی بیشتر به نهادهای مالی، پولی و بانکی بین‌المللی است. برجام و دیپلماسی هسته‌ای هدایت‌شده توسط جواد ظریف نه تنها آینده ارتباطی جمهوری اسلامی با نهادهای بین‌المللی را بازتولید نکرد، بلکه جامعه و ساختار سیاسی ایران نگرانی بیشتری نسبت به رژیم‌ها و حقوق بین‌الملل احساس می‌کنند.

## ۲-۳- چالش‌های اجتماعی و اقتصادی

در فرایند برگشت‌پذیری تحریم‌های برجام شاهد رشد میزان بیکاری، افزایش قیمت‌های کالاها، مصرفی و رکود تدریجی می‌باشیم. به موازات چنین نشانه‌هایی زمینه برای افزایش مطالبات اعتراضی جامعه ایران از دی‌ماه ۱۳۹۶ تا اعتصاب کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه به وجود آمده است. در چنین شرایطی هیچ‌کس به این موضوع توجه ندارد که علت اصلی چنین چالش‌هایی، آدرس غلط کارگزاران دیپلماتیک ایران در فرایند دیپلماسی برجام به جامعه و نهادهای سیاسی کشور بوده است.

## ۳-۳- رکود اقتصادی و کاهش سرمایه اجتماعی دولت

برگشت‌پذیری برجام واقعیت جدیدی را منعکس ساخت که در ذات دیپلماسی هسته‌ای ایران نهفته بوده است. واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که توقف همکاری‌های اقتصادی دونالد ترامپ با برنامه جامع اقدام مشترک، منجر به کاهش درآمد اقتصادی ایران خواهد شد. از آنجایی که ایران دارای اقتصاد نفتی است بنابراین برای تأمین اقتصاد اجتماعی و اقتصاد توسعه خود نیازمند همکاری با نهادهای بین‌المللی اقتصاد نفتی خواهد بود. از آنجایی که به موجب توقف تعهدات اقتصادی آمریکا زمینه اعمال تحریم‌های ثانویه به وجود می‌آید، بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که شرکت‌های بیمه، کشتیرانی و سایر مجموعه‌های مرتبط با اقتصاد انرژی تمایلی به همکاری با ایران در آذرماه ۱۳۹۷ نخواهند داشت. اقتصاد اجتماعی ایران در روزهای بعد از خروج ترامپ از برجام نشان‌هایی از تورم روبه‌رو شده است. تورم را می‌توان در زمره نشانه‌های حکمرانی غیر مناسب دانست. خروج شرکت‌های تجاری بین‌المللی از ایران، تأثیر روانی لازم بر اقتصاد سیاسی ایران را به جا گذاشته است. پیوند مولفه‌های داخلی و بین‌المللی را می‌توان در زمره عواملی دانست که منجر به شکل‌گیری تضادهای جدید در ساختار اجتماعی و اقتصادی گردیده است. پوپولیسم و بنیادین‌ترین مریوط دارای ریشه‌های اجتماعی نسبتاً همگونی هستند.

## نتیجه

ناکامی دیپلماسی هسته‌ای ایران در تنظیم توافق مطلوب منجر به شرایطی گردید که جامعه ایران به دلیل مشکلات اقتصادی و احساس فریب‌خوردگی در ارتباط با برجام، میزان تعلق خود به برنامه و کارگزاران دولت را کاهش داده‌اند. اکثریت آثانی که در اردیبهشت ۱۳۹۶ با امید به آینده‌ای صلح‌آمیز و مطلوب به روحانی رای داده‌اند، هم‌اکنون رویکرد متفاوتی دارند. سرمایه اجتماعی دولت به این دلیل کاهش پیدا کرده که واقعیت‌های سراب‌گونه برجام خود را منعکس ساخته است.

جامعه ایرانی هیچ‌گونه احساس مطلوبی نسبت به دولت و وزارت امور خارجه ندارند. سخنگوی وزارت خارجه کارکردی جز تکذیب موضوعات و محکوم کردن فرآیندها نشان نداده است. یکی از ویژگی‌های اصلی حکمرانی خوب را باید در شفافیت، رضایت، تداوم و موازنه پایدار دانست. نشانه‌های حکمرانی خوب در سیاست اجتماعی و اقتصادی ایران پیوند همه‌جانبه‌ای با نیازهای نهفته جامعه دارد. بهینه‌سازی الگوی مصرف و تأمین انتظارات نهفته را می‌توان به عنوان اصلی‌ترین ضرورت و نیازهای نهفته جامعه ایران دانست.

برگشت‌پذیری برجام، میزان انتقاد نسبت به دولت و الگوهای کنش سیاست خارجی را افزایش داده است. هرگاه زمینه برای افزایش تورم به وجود آید یا اینکه نشانه‌هایی از کاهش رشد اقتصادی ایجاد شود، طبیعی است که جامعه در وضعیت کنش انتقادی قرار می‌گیرد. در نگرش اقتصاد توسعه، افزایش تورم به منزله «بهره‌گیری دولت از سرمایه لایه‌های فرودست جامعه» محسوب می‌شود. سخنرانی بوریس جاسون در مجلس عوام انگلیس بیانگر این موضوع است که تداوم تحریم‌های اقتصادی ایران، چالش‌های جدیدی را در ساختار اجتماعی و سیاسی جمهوری اسلامی ایجاد خواهد کرد.

آشکار شدن واقعیت برجام میزان تهدیدات فراملی علیه جمهوری اسلامی را افزایش داد. ایالات متحده تصاعد تحریم‌ها علیه ایران را بر اساس اهداف سیاسی و اقتصادی خاصی تنظیم کرده است. چنین فرآیندی نشان می‌دهد که برجام و کارگزاران دیپلماسی هسته‌ای ضریب امنیت ملی ایران را کاهش داده‌اند. بسیاری از تحلیلگران و برنامه‌ریزان راهبردی آمریکا به این موضوع اشاره دارند که تحریم منجر به «افزایش تضادهای جامعه و دولت» در ایران خواهد شد.

بنابراین آنان از خلاء موجود در برجام استفاده نموده و سازوکارهایی همانند افزایش محدودیت‌های اقتصادی در چارچوب تحریم برای افزایش تضادهای دولت و جامعه را به مرحله اجرا گذاشته‌اند. طبیعی است که در چنین شرایطی، نه تنها کارگزاران دیپلماسی هسته‌ای و جواد ظریف هیچ‌گونه آینده سیاسی مثبتی نخواهند داشت، بلکه چنین واقعیتی تأثیر خود را در ارتباط با میزان محبوبیت و رضایت جامعه نسبت به دولت روحانی نیز به جا می‌گذارد.



واقعیت‌های برجام زمانی آشکار شد که ترامپ همکاری‌های اقتصادی آمریکا با ایران را متوقف کرد. چنین اقدامی تأثیر خود را در ساختار اقتصادی و ذهنیت اجتماعی ایران در مورد برجام، دولت روحانی و نتایج حاصل از دیپلماسی هسته‌ای به جا گذاشت



ریشه تاریخی ظهور بنیادین‌ترین مریوط به سال ۱۸۵۲ است که چهار سال بعد از جمهوری دوم فرانسه شکل گرفت و به فضای ذهنی و رماتیک اصلاح‌طلبان جمهوری دوم فرانسه پایان داد



نظرسنجی‌های انجام‌شده توسط تمامی مراکز سنجش افکار نشان می‌دهد که از ماه‌های پایانی سال ۱۳۹۶ میزان اعتبار جواد ظریف، حسن روحانی و بسیاری دیگر از مقامات حکومتی نزد افکار عمومی کاهش یافته است





مهدی محمدی

# راه بی بازگشت ظریف

مهندس مهدی محمدی، کارشناس و تحلیلگر مسائل سیاسی، معتقد است که ظریف یک راه بی بازگشت را انتخاب کرده و پروژه او که پروژه مصالحه با آمریکا و صلح با سعودی است یک ماموریت غیر ممکن است

برخی محمد جواد ظریف را قهرمان دیپلماسی می دانند و برخی نظرات انتقادی دارند. اکنون این پرسش مطرح است که خروج آمریکا از برجام و از بین رفتن نسبی دستاوردهای آن برای ایران چه تاثیری در جایگاه ظریف به عنوان نفر اول این توافقنامه دارد

**باتوجه به مسائلی همچون خروج آمریکا از برجام آیا می توان گفت عصر دکتر ظریف به پایان رسیده یا وی ظهور مجدد خواهد کرد؟ اگر معتقدید به پایان رسیده، دلایل آن چیست؟**

من معتقدم این عصر اساسا هرگز شروع نشده و کل داستان یک سوء تفاهم بوده است. آقای ظریف روزی وارد دولت شد که اساسا سودای ماندن در ایران را هم از سر بیرون کرده بود. آن طور که من شنیدم، کارهای کنسولی را هم انجام داده بود و می خواست به طور کامل در خارج از ایران زندگی کند که به یکباره به او گفتند بیاید و وزیر خارجه شود. شما تصور کنید چنین فردی باید چه گذار بزرگی درون وجود خودش بکند که با محاسن تراشیده از فرودگاه برگردد و بشود وزیر خارجه دولت. ایشان از همان روز اول سعی کرد ترکیبی از سه ویژگی حرفه ای گری، شناخت جهان و نفی گذشته را به نمایش بگذارد. مقصود از حرفه ای گری، تلاش برای تحقق عملی این ایده بود که زبان جهان را می فهمند و راه حل هایی برای مسائل بغرنج دارند که تا قبل از آن به آن بی اعتنائی شده است. این ایده ولی در عمل درست پیش نرفت و آقای ظریف عملا به نمایندگی نگرانی غرب در ایران تبدیل و از مقطعی به بعد سخنگو و توجیه کننده بدعهدی های آنها شد. در واقع ظریف مساله هسته ای را با برجام حل نکرد، بلکه آن را به مساله ای بزرگتر تبدیل کرد که حالا دیگر هیچ کس نمی توانست آن را حل کند. از آن طرف، ظریف نتوانست شناخت ادعایی خود از جهان را به یک فرصت برای حل مسائل ایران در خارج تبدیل کند. باز اتفاقی که در عمل افتاد این بود که او به سرچشمه نوعی ایدئولوژی آمریکاگرایی و اروپاگرایی تبدیل شد که راه های دیگر را به روی سیاست خارجی ایران بست و کل جهان را در دشمنان ایران خلاصه کرد. ظریف در نفی گذشته هم بسیار رادیکال عمل کرد. یکی از اشتباه های بسیار بزرگ او این بود که به بخشی از پروژه سیاست داخلی روحانی تبدیل شد و عملا سیاست خارجی را به ابزاری برای سیاست داخلی حسن روحانی تبدیل کرد. به همین دلیل جایی که بعد داخلی هافهمیدند نمی توانند به او به طور کامل اعتماد کنند و خارجی ها هم به طمع افتادند که به دلایل سیاست داخلی ظریف در مقابل هیچ باج خواهی ایستادگی جدی نخواهد کرد و هر امتیازی را می توان از او گرفت.

**ظهور مجدد دکتر ظریف را در چه فضا و شرایطی می توان متصور بود؟**

این بسیار سخت است ولی غیر ممکن نیست. ببینید آقای

ظریف سیاست خارجی را که تصویری شد مهم ترین برگ برنده دولت روحانی است، به مهم ترین نقطه ضعف آن تبدیل کرده است. الان همه جهان در این باره اتفاق نظر دارند که ترامپ به لحاظ راهبردی فرصت های بسیار ارزشمندی به ایران تقدیم کرده است. خوب، آیا آقای ظریف و تیم سیاست خارجی دولت توانسته این فرصت ها را به دستاوردی برای سیاست خارجی ایران تبدیل کند. در هیچ کجا این اتفاق نیفتاده است. نه در روابط با چین و روسیه و نه در منطقه که این همه سرمایه ارزشمند در آن وجود دارد؛ نه در اروپا، نه در آمریکای جنوبی و نه حتی در خود آمریکا. اتفاقی که افتاده این است که آقای ظریف و دوستانشان دارند کم و بیش همان حرف های تیم ترامپ را در داخل تکرار می کنند. شما به همین نمونه اخیر نگاه کنید. درست در زمانی که دنیا می خواهد ایران را به پولشویی متهم کند آقای وزیر خارجه می آید و می گوید ایران پر از پولشویی است؛ معنای این حرف از زبان این فرد در این مقطع چیست؟ نشانه همراهی با چه کسی و هدف قراردادن چه کسی است؟ این نشان دهنده این است که ظریف گرفتار نوعی دکماتیسیم شده و این با عصبانیتی که همیشه از ایشان دیده ایم، تلفیق شده و دارد کار را به جاهای باریک می کشاند. من فکر می کنم از این مساله نباید کوتاه آمد. بالاخره آقایان مدعی هستند اسرائیل در اروپا در حال توطئه است که روابط ما را با اروپا خراب کند، بعد خودشان می آیند چنین هدیه بزرگی به ترامپ و صهیونیست ها می دهند. یک بار باید تکلیف معلوم شود که انتهای داستان چیست. البته آقای ظریف می تواند یک ظهور مجدد داشته باشد به شرط اینکه کلاریل عوض کند و یک سیاست خارجی مقاومتی را بپذیری کند. اتفاقا از ناحیه کسی چون او در مقابل فردی مانند ترامپ این فرمول جواب می دهد ولی من امید نمی دارم که دوستان بتوانند این موضوع را درک کنند.

**ریاست جمهوری شخصی مانند ترامپ در آمریکا تا چه حد بر کم رنگ شدن ظریف و اقداماتش در حوزه سیاست خارجی از جمله برجام نقش داشت؟**

اثر مهمی نداشته است. اتفاقا ظهور ترامپ یک فرصت جدی به ظریف داد برای اینکه بتواند در جهان برند شخصی از خود عرضه کند اما او در این کار موفق نبود. ظریف، سیاست خارجی ایران را به یک شعبه فرعی از سیاست خارجی دموکرات ها در آمریکا تبدیل کرد و نتوانست حتی در منطقه درکی درست از قدرتی که حاصل آمده به دست بیاورد. من فکر می کنم دوران ظریف به پایان خواهد

رسید و او هنوز قادر نخواهد بود در باید که سیاست خارجی کشوری مانند ایران در منطقه ای چنین آشوب زده باید از چه راهبردهایی تبعیت کند. انتهای چیزی که به ذهن دولت می رسد این است که با سعودی مذاکره کند. بنابراین معتقدم ترامپ به تیم ظریف فرصتی طلایی داد اما این فرصت را سوزانند.

**به نظر شما، آینده برجام با آینده سیاسی دکتر ظریف ارتباطی دارد؟**

این دو به شدت به هم گره خورده است. ظریف یا نباید آینده خود را چنین محکم به آینده برجام گره می زد یا اینکه باید می توانست آینده برجام را مدیریت کند. برجام اکنون آینده ای ندارد؛ گذشته اش هم از دست رفته است. هر چه جلوتر می رویم بیشتر روشن می شود که برجام آن چیزی نبود که گفته شده بود. این هم در زمان کوتاهی در حال رخ دادن است و مثلا این طور نیست که چند دهه از برجام گذشته باشد و راه های آن تازه در حال آشکار شدن باشد. من فکر می کنم آقای ظریف یک راه بی بازگشت را انتخاب کرده است. پروژه او که پروژه مصالحه با آمریکا و صلح با سعودی است، یک ماموریت غیر ممکن است. راهی که آقای ظریف دارد می رود نشان می دهد او اگر هم آینده سیاسی برای خودش قائل باشد در بیرون از ایران است نه در داخل ایران.

**به نظر شما انتخابات ۹۸ ایران چقدر متاثر از مسائل سیاست خارجی خواهد بود؟**

خیلی بستگی دارد که شرایط به چه سمتی به پیش برود. من فکر می کنم جامعه ایرانی به طور فزاینده ای در حال رسیدن به این نتیجه است که مشکل نه در سیاست خارجی است و نه در اصل حاکمیت، بلکه مشکل در این است کسانی که اختیارات اجرایی دارند کار بلد نیستند و هر کدام که سر کار می آیند از جایی به بعد منافع و ایدئولوژی خودشان را بر منافع مردم و ارزش های آنها ترجیح می دهند. به این معنا ما به سمت دیپلماسی زدایی شدن از سیاست داخلی پیش می رویم و اینکه یک نفر از راه برسد و بگوید من در خارج معجزه های می کنم و در داخل مشکلات یک شبیه حل می شود، دیگر حرفی نیست که مردم خیلی روی آن حساب کنند. یکی از لطف هایی که ظریف در حق این کشور کرد این بود که نشان داد حتی از طریق دوستی و رزیدن با آمریکا هم نمی توان به جایی رسید. گمان می کنم جامعه در حال عبور از الگوی ظریف و نزدیک شدن به الگوی کسانی است که با دنیا به زبان دنیا حرف می زنند یعنی زبان زور و اقتدار.

### آیا سرنوشت سیاسی محمدجواد ظریف به برجام گره خورده است؟



محسن صالحی خواه  
روزنامه‌نگار

این است که وقتی آمریکایی‌ها به ناحق از تمام ابزارهای خود علیه ما استفاده می‌کنند، ما هم باید جدی‌تر عمل می‌کردیم. شاید اگر از زمان ابلاغ سیاست‌های اقتصاد مقاومتی تا امروز که ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا شده است، کمی نگاه به داخل نیز داشتیم در کنار تمرکز بر سیاست خارجی، امروز دکتر ظریف همچنان قهرمان تمام ملت ایران بود به علاوه بقیه دستگاه دولتی، در این صورت، اقتصاد ما می‌توانست در برابر تهدیدهای خارجی مقاوم‌تر باشد و عملیات روانی ترامپ به علاوه عوامل داخلی و سودجویی برخی سوداگران، اقتصاد کشور را اینگونه به بازی نگیرد. افول ظریف ارتباط مستقیم با ترامپ و تیمش دارد و دونالد ترامپ همین روزهای اخیر اعلام کرد که در ۲۰۲۰ هم نامزد انتخابات خواهد شد. البته آن روز دیگر روحانی سکاندار دولت نیست و ظریف هم که چندین بار بی‌علاقگی خود را به ماندن در عرصه سیاست ایران کرده بعید است دورخیزی برای قهرمانی دوباره داشته باشد مگر اینکه معجزه‌ای در این تحولات رخ دهد. حتی بزرگ کردن بحث معافیت از تحریم چند کشور توسط رسانه‌ها، نمی‌تواند قهرمان آن روزها را بسازد چون فضای حاکم بر سیاست خارجی دیگر مثل سال‌های ۹۲ تا ۹۴ نیست.

### سازوکار اروپایی

از گوشه و کنار می‌شنویم که اروپا با آمریکا مقابله می‌کند. اما اروپایی‌ها مقابل آمریکا نایستادند. چون اساساً اقتصاد این دو به حدی به یکدیگر گره خورده و آن قدر منافع و دشمن مشترک در سطح جهان دارند که به خاطر مسأله‌ای مثل ایران یا دقیق‌تر بگوییم برجام مقابل ایالات متحده نمی‌ایستند. اما از عملکرد ترامپ به شدت ناراضی هستند و نمی‌خواهند غرور اروپایی‌شان اینگونه توسط رئیس‌جمهور دیگر کشور دیگر لگدمال شود. از طرف دیگر نگران اقدامات آمریکا علیه ایران هستند که ممکن است وضع منطقه را آشفته کند. بعد از هفت هشت سال جنگ در غرب آسیا، اوضاع کمی در برخی مناطق بهبود یافته است. داعش سال ۲۰۱۸، داعش ۲۰۱۵ نیست که هر گونه می‌خواست جولان می‌داد. اروپایی‌ها هر چند به روی خودشان نمی‌آورند اما از همه دولت‌ها در جهان بهتر می‌دانند که ما پر و بال داعش را چیدیم و سد بچه‌های ایرانی مقابل تروریست‌ها، آنها را به ورطه نابودی کشاند. آمریکایی‌ها هزاران کیلومتر از این منطقه دور هستند اما اگر قرار باشد ایران بی‌ثبات شود و بعد منطقه‌ها به جنگ بگذارد، در سریع‌ترین زمان ممکن دودش به چشم اروپایی‌ها می‌رود، حتی اگر آشوب‌های داخلی به وجود بیاید.

بنابراین اروپایی‌ها مجبورند تلاش کنند که تلاش‌های ضدایرانی ترامپ تا حد ممکن خنثی شود و ایران از منافع اقتصادی برجام بهره‌بردار. البته چشم امید داشتن به اروپایی‌ها خوب است اما باید از نتیجه اعتماد چشم‌پسته به طرف خارجی کمی درس بگیریم و این بار نگاه به داخل داشته باشیم.

در القای سیاست‌یاد می‌گیرند، منافع ملی کشورشان است. پاره کردن برجام، حاصل زحمت‌های تیم مذاکره‌کننده را اگر نگوییم از بین برد، تا حد زیادی تخریب کرد. البته آقای ظریف در گفت‌وگویی که اخیراً با رادیو تهران داشت، به درستی این نکته را بیان کرد که اگر دولتی مثل ترامپ روی کار می‌آمد و ما وضعیت بخرن گذشته را نزد کشورهای جهان و شورای امنیت داشتیم، امروز اوضاع مان خوب نبود. اما از آنجایی که آن برجام با آن توقع‌هایی که حول محور آن ایجاد شده بود به ثمر نشست و میوه نداد، آقای ظریف شاید، عرض کردم شاید مثل دو، سه سال قبل نزد افکار عمومی دیگر قهرمان نباشد.

### پیشگیری برجامی

رهبر انقلاب، وقتی که برخی نوسانات در بازار شروع شد و رئیس‌جمهور آمریکا طبق معمول پشت سر هم لغافی می‌کرد، گفتند «نه جنگ می‌شود نه مذاکره می‌کنیم.» ترامپ مانند پیشینیان خود، بحث گزینه نظامی را مطرح کرد که البته چندان جدی گرفته نشد. او همچنین بحث صفر کردن صادرات نفت ایران را مطرح کرد که پاسخ واضحی در باره مسدودسازی تنگه هرمز از سمت ایران گرفت.

در این شرایط که آمریکایی‌ها پنجه‌نشان می‌دهند، آقای ظریف باید بسیار خوش اقبال باشد که بتواند یک راه بینابین برای باز کردن مسیر دیپلماسی پیدا کند. فرصتی که از بالاترین سطح مدیریتی نظام به دولت داده شد، شاید جایش بود که با

زمانی که دولت حسن روحانی تشکیل شد، محمدجواد ظریف شاخص‌ترین وزیری بود که معرفی شد. با توجه به سابقه دیپلماتیک ظریف، انتظاراتی ملت نیز از او بالا بود. کتاب آقای سفیر که ماحصل گفت‌وگو با ظریف به خصوص درباره دوران کاری‌اش بود، در همان ایام انتقال دولت، چاپ و عرضه شد. حرکتی هوشمندانه که هم برای ناشر و نویسنده سودمند بود، هم برای آقای وزیر و رئیس‌جمهور. این کتاب باعث شد گزینه پیشنهادی رئیس‌جمهور برای تصدی وزارت امور خارجه کمی بیشتر شناخته شود و شاید توقع‌ها از او بین قشر فرهیخته بالا برود. بالاخره در دورانی که با آمریکا سرشاخ بودیم و مذاکرات بی‌نتیجه می‌ماند، قرار بود محمدجواد ظریف سکان دیپلماسی کشور را در دست بگیرد؛ ظریفی که سال‌ها در ایالات متحده آمریکا تحصیل، زندگی و خدمت کرده بود. دیپلماتی که آمریکا را مثل کف دست می‌شناخت قرار بود بشود وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.

### غرور یک قهرمان

دولت برای همراه کردن افکار عمومی جهت صاف کردن راه مذاکره با کشورهای بزرگ که در واقع همان مذاکره با آمریکا بود، سطح توقع از گفت‌وگوهای هسته‌ای و برجام را در میان مردم بسیار بالا برد. مثل معروف گره زدن برجام با آب خوردن مردم یکی از همین اقدامات است و طبیعتاً بخشی از مردم یعنی آنهایی که حسن روحانی را به ریاست جمهوری رسانده بودند، امید بسیاری به بهبود اوضاع بعد از پایان مذاکرات داشتند. به دنبال همین، آن تصویر معروف یک دلاری کنار هزار تومانی در لنز دوربین عکاسان خبری ثبت شد.

پیش رفتن برجام و انعقاد قراردادها، جو مثبتی را به وجود آورد. به خصوص عقد قرارداد خرید هواپیما از ایرباس و بوئینگ برای مردم شادی آور بود. مدال افتخار بر سینه قهرمانان دیپلماسی نشست. اما با نزدیک شدن به پایان دولت باراک اوباما، زمزمه‌های پاره شدن برجام از سوی ساکن جدید کاخ سفید برخاست. دونالد ترامپ که ثابت کرده با سیاستمداران تاریخ آمریکا فرق می‌کند، از برجام نیز مثل چند قرارداد بین‌المللی دیگر خارج شد و طی دو مرحله، تحریم‌های ایران را بازگرداند، از پیش هم سخت‌تر.

وقتی از دکتر ظریف یک قهرمان ملی ساخته شد، شاید این ساخت و ساز به پشتوانه این جملات مثل «امضای کری تضمین است» بود. اما حقیقت امر این است که باید یک درصد

احتمال تغییر دولت آمریکا به ضرر خود را می‌دادیم. البته مشخص نیست اگر هیلاری کلینتون رای‌های اکثرال بیشتری به دست می‌آورد و رئیس‌جمهور ایالات متحده می‌شد، دقیقاً همان روش اوباما که ما را دلبسته خود کرده بود را پیش می‌گرفت. کلینتون در دوره صدارت خود بر راس وزارت امور خارجه آمریکا نشان داد که از پشتیبانان حقیقی تغییر نظام در ایران است و شاید نگاهش به برجام بعد از رسیدن به قدرت نگاهی تندتر از ترامپ می‌شد. یعنی به طور کلی در خصوص نگاه به برجام نباید روی دیوار هیچ‌کدام از احزاب آمریکایی یادگاری نوشت چون آنها اولین چیزهایی که



ضمانت‌های قانونی سفت و سخت نه فقط با امضای جان کری حفظ می‌شد. گره زدن سرنوشت یک کشور و تمرکز همه‌جانبه بر سیاست خارجی نباید با یک تغییر دولت در ایالات متحده اینگونه با مخاطره مواجه شود.

ظریف به عنوان یک دیپلمات کارگشته و البته وزیر امور خارجه کشور، موضعی ضدآمریکایی اتخاذ کرده و به خصوص در تویتر از خجالت‌مایک پمپئو درمی‌آید. ظریف هر روز در محیط تویتر که دیگر برای سیاستمداران حکم یک تریبون نیمه‌رسمی را پیدا کرده، پاسخی به وزیر امور خارجه آمریکا می‌دهد. اما حقیقت



# ظریف، نماینده یک جریان قوی سیاسی در کشور است

جریان تفکری که ظریف در کشور نمایندگی می‌کند باید دریابد که اشتباهاتی راهبردی کردند و نیاز است تا از تجربیات درس بگیرند

**دکتر ایزدی! اخیرا و به‌ویژه بعد از خروج آمریکا از برجام، انتقاداتی نسبت به عملکرد دستگاه وزارت خارجه به ریاست دکتر ظریف مطرح شده و عده‌ای معتقدند همچنان که توافق برجام منجر به مطرح شدن ایشان شد اکنون با خروج آمریکا از توافق وزیر سوال رفتن دستاوردهای آن، دوره ظریف به پایان رسیده است. نظر شما در این رابطه چیست؟**

خیر، به عقیده من این موضوع در مورد دکتر ظریف مصداق پیدا نمی‌کند، زیرا وی نماینده یک جریان قوی سیاسی در کشور است؛ در واقع اکثریت نخبگان سیاست خارجی کشور در این جریان قرار دارند. به عبارت دیگر اکثریت نخبگان سیاست خارجی کشور رویکردشان در مسائل دیپلماسی شبیه دکتر ظریف است و این افراد جریان فکری قدرتمندی را به وجود آوردند. ضمن اینکه باید تاکید کنم که این تفکر عمر کوتاهی نخواهد داشت زیرا هم قدرتمند و فراگیر است، هم فعال.

**چه انتقاداتی به عملکرد دکتر ظریف در وزارت خارجه و به عبارت دیگر این جریان فکری وارد است؟**

در ابتدا باید شخصیت حقیقی و حقوقی افرادی مانند رئیس جمهور و وزیر خارجه را از هم تفکیک کرد؛ زیرا یکی از مشکلات ما در کشور این است که برخی مواقع که با شخصیت حقیقی افراد دچار مشکل می‌شویم، متاسفانه جایگاه حقوقی این افراد را در نظام جمهوری اسلامی نادیده گرفته و به گونه‌ای در مورد این افراد صحبت و رفتار می‌کنیم که در نهایت به کل نظام ضربه می‌زند. بنابراین قبل از هرگونه اظهارنظری باید به این مهم توجه کرد که این افراد از طریق انتخابات و رای مردم وارد دستگاه سیاسی و دیپلماسی کشور شده‌اند. لذا احترام به این افراد متوجه جایگاه و شأن حقوقی آنها است، فارغ از عملکردی که طی دوران خدمت داشته‌اند. بنابراین با احترام به دستگاه دیپلماسی کشور، عملکرد و تفکری که به آن اشاره کردم قابل نقد است. زیرا تخمین‌ها و پیش‌بینی‌هایی که طی دوران ریاست جمهوری دکتر روحانی در سیاست خارجی به عمل آمده، درست نبوده است و جایگاه کشور در حوزه سیاست خارجی به گونه‌ای شده که در واقع گزینه مطلوب آمریکا محقق شده است. به عبارت بهتر گزینه مطلوب آمریکای ترامپ یا اواما این بود که تحریم‌ها به صورت گسترده اجرا شود و محدودیت هسته‌ای هم وجود داشته باشد. همچنان که اواما گفته بود «اگر اختیارات را داشتیم بیچ و مهره‌های صنعت هسته‌ای ایران را بازمی‌کردم».

لذا اواما درصدد بود با دادن امتیازهایی، امتیازات گسترده‌ای از ایران بگیرد اما ترامپ از طراحی اواما و جان کری برای مذاکرات استفاده کرد تا به گزینه مطلوب آمریکاییان برسد. به این ترتیب که ایران محدودیت هسته‌ای داشته باشد که این اتفاق هم رخ داد زیرا محدودیتی که برای غنی‌سازی اورانیوم داریم در ان‌پی‌تی نیست و ما خودمان در مذاکرات پذیرفتیم. بنابراین محدودیت‌های گسترده برجام، تحریم‌های قبل و بعد از برجام و تحریم‌های بعد از خروج آمریکا از توافق هم وجود دارد که اصلا شرایط خوبی برای کشور نیست. در واقع ما به وضعیت ناگوارتر تحریمی نسبت به قبل از دولت آقای روحانی برگشتیم با این تفاوت که قبل از دولت روحانی، ایران دستاوردهای هسته‌ای هم روی میز داشت اما الان علاوه بر محدودیت‌ها و تحریم‌های بیشتر، دستاوردهای گذشته را هم که می‌توانستیم بر سر آنها مذاکره کنیم، از دست داده‌ایم که نتیجه سیاست خارجی دولت یازدهم و دوازدهم است. لذا عملکرد دکتر ظریف و دستگاه دیپلماسی رئیس جمهور در رابطه با بحث برجام خوب نبوده است؛ ضمن اینکه انتقاداتی هم در رابطه با عملکرد دولت آقای روحانی در حوزه سیاست خارجی و تمرکزش روی اروپا و آمریکا و سیاست کدخداحوری و همچنین بی‌توجهی به آمریکای لاتین و شرق وجود دارد. به این صورت که به دلیل نگاه اروپامحور و آمریکامحور، تصور می‌شد روابط ایران با غرب رو به بهبود است لذا از کشورهای شرقی غافل شدند و امروز تاوان آن بی‌توجهی را در رابطه با چین، روسیه و کشورهای مهم دیگر می‌پردازیم.

**با توجه به اینکه پیش‌بینی‌های تیم وزارت خارجه در مورد آمریکا و برجام محقق نشد، به نظر شما این اتفاق و به نوعی کم‌رنگ شدن دکتر ظریف و اقداماتش در حوزه سیاست خارجی از جمله برجام تا چه اندازه می‌تواند با روی کار آمدن ترامپ در آمریکا مرتبط باشد؟**

من بر این باورم اگر هیلاری کلینتون به قدرت می‌رسید امکان داشت شرایط بهتری برای ایران رقم بخورد؛ زیرا عداوتی که ترامپ نسبت به ایران دارد را کلینتون هم دارد اما او هوشمندانه‌تر در مدیریت این دشمنی عمل می‌کرد لذا بیشتر از ترامپ می‌توانست به ایران ضربه بزند. در واقع این طراحی را که در توافق برای راستی‌آزمایی ایران توسط آمریکا وجود دارد را ترامپ انجام نداده است، بلکه این سیاست متعلق به کری و اواما است تا دست آمریکا برای نقض برجام و خروج از آن باز بگذارد. همان‌گونه که کری اذعان داشت برجام از لحاظ حقوقی برای ما الزام‌آور نیست اما در آن زمان دوستان در دولت به این

اظهارات بی‌توجه بودند یا اینگونه توجیه می‌کردند که حرف‌های کری مصرف داخلی دارد. اما ما در مساله برجام دلوپس این موضوع بودیم که ایران امتیازات گسترده‌ای به دولت اواما بدهد و آنها هم قول‌هایی بدهند که با ظهور دولت بعدی در آمریکا هیچ وعده‌ای عملی نشود و وضعیت فعلی برای جمهوری اسلامی و سیاست خارجی پیش‌آید. لذا به عقیده من اگرچه دکتر ظریف دیپلمات موفق و توانمندی هستند اما کلیت دشمنی آمریکا نسبت به ایران را درست متوجه نشدند و تصور کردند که با مذاکره با کری می‌توان نوعی تعامل میان تهران و واشنگتن ایجاد کرد که این موضوع از اصل نشدنی است.

**به عنوان سوال آخر بفرمایید که به نظر شما آینده برجام و اقدامات آمریکا چه ارتباطی با آینده سیاسی دکتر ظریف دارد؟**

آینده برجام و سیاست آمریکا در قبال ایران در صورت برکناری یا نبود ترامپ بر سر قدرت تغییری نخواهد کرد زیرا همان‌گونه که پیش از این گفتیم اکنون سیاست ایده‌آل آمریکا محقق شده است. اگرچه در گذشته عده‌ای در آمریکا نگران خروج ترامپ از برجام بودند؛ زیرا عقیده داشتند ایران هم بعد از آن از برجام خارج می‌شود و دستاوردهای فعلی را از دست می‌دهد اما این گونه نشد. در حقیقت در چند سال اخیر ایران چند پیام و اشتباه راهبردی داشت که به شرح زیر است؛ اولاً طرف مقابل پای میز مذاکره به یقین رسید که ایران از پای میز مذاکره بلند نمی‌شود، در واقع این موضوع از صحبت رئیس جمهور که بیان داشتند ما حتماً به توافق می‌رسیم برداشت شد. اشتباه دوم این بود که بعد از برجام این ذهنیت در مخاطب ایجاد شد که ایران نیاز شدیدی به برجام دارد و از آن خارج نمی‌شود، در نتیجه آنها از توافق خارج شدند تا با افزایش فشارها بر ایران، یا حکومت را سرنگون کنند یا امتیازات بیشتری از ایران بگیرند. نکته سوم در باور طرف مقابل این است که جمهوری اسلامی آمادگی دادن امتیازات بیشتر را دارد که این درک را هم زمانی که صحبت از برجام دو و سه و به بیان دیگر مذاکره کردیم، به وجود آوردیم. لذا به عقیده من این مسیر در سیاست خارجی کشور باید عوض شود زیرا در صورت ادامه آن قطعاً مشکلات دیگری را تجربه خواهیم کرد. از این جهت در این مساله بحث دکتر ظریف نیست، بلکه جریان تفکری که ایشان در کشور نمایندگی می‌کنند باید دریابد که اشتباهاتی راهبردی کردند، و نیاز است تا از تجربیات درس بگیرند و روش خود و نگاه غرب‌گرایی را اصلاح کنند تا هم مشکلات در سیاست خارجی رفع شود، هم بتوانیم از فرصت‌های دیگر بهره‌گیریم.



خروج آمریکا از برجام، ضربه بزرگی به دستگاه سیاست خارجی ایران وارد آورد؛ چرا که مهمترین دستاورد دستگاه دیپلماسی ایران طی دوران ریاست جمهوری حسن روحانی، رسیدن به توافق برجام بود که ترامپ در اردیبهشت ماه سال جاری با خروج از آن بسیاری از معادلات را برهم زد. اکنون این پرسش مطرح است که فرجام برجام چه تأثیری در آینده سیاسی دکتر ظریف به عنوان مجری این پرونده خواهد داشت. در این رابطه گفت‌وگویی با دکتر فواد ایزدی استاد دانشگاه تهران داشتیم. به عقیده وی دکتر ظریف در واقع نماینده یک جریان فکری قوی در کشور است و نباید تصمیمات و سیاست‌های وزارت خارجه را به ایشان نسبت دهیم



# از سربازی تا ژنرالی

## درباره دکتر ظریف نباید از دایره انصاف خارج شد



سیدجعفر هاشمی  
سفیر اسبق ایران در برزیل

همچنین سوابق کاری دکتر ظریف به عنوان سفیر و دیپلماتی مجرب در سفارت جمهوری اسلامی ایران در سازمان ملل از اواخر جنگ تحمیلی در رابطه با قرارداد ۵۹۸ و مذاکرات بین ایران و عراق و همچنین حضور فعال در عرصه دانشگاهی به عنوان معاون بین الملل وزارت خارجه، از وی نیروی ارزنده‌ای ساخته که به همراه تجربیات علمی به او آموخته که هنر دیپلماسی تا مین منافع ملی کشور با کمترین هزینه ممکن است. به همین منظور دکتر ظریف در به سامان رساندن پرونده هسته‌ای و موضع گیری‌های بسیار عقلانی و کارشناسانه در مسائل مهم جاری از جمله سوریه، عربستان و ترکیه که هر کدام جای بحث خود را دارد، در بهترین شکل عمل کرد. لذا ملاحظه می‌شود که اصول سیاست‌تشریحی از ابتدا در دستور کار وزیر امور خارجه قرار گرفت و علی‌رغم چهره خندان و آرام در مذاکرات با سرسختی‌های فراوان و بعضاً عصبانیت‌های غیرقابل تحمل در جهت احقاق حقوق ملت شریف ایران اسلامی پیش رفت.

از دیگر سو در سند چشم‌انداز، جایگاه ایران به عنوان یک قدرت بلامنازع منطقه‌ای و کشوری تاثیرگذار در معادلات بین المللی دیده شده بود که امروز مشاهده می‌کنیم که همین توافق برجام، جایگاه ایران اسلامی را تقویت و تثبیت کرده و نگرانی آمریکا، خروج دونالد ترامپ از برجام و صحبت‌های مداوم رئیس جمهوری آمریکا تماماً موبد همین جایگاه جمهوری اسلامی ایران در منطقه است. لذا بی‌انصافی محض است که بعضی‌ها بگویند با توافق برجام می‌خواستند از اول به هیچ برسند که حالا رسیده‌اند.

اتفاقاً من معتقد هستم که تمامی اقدامات ترامپ در آمریکا خصوصاً خروج وی از برجام، حقانیت جمهوری اسلامی و اقدامات گروه مذاکره‌کننده را بیش از پیش پررنگ کرده است؛ لذا اگر آینده سیاسی دکتر ظریف که به طور قطع و یقین با برجام ارتباط مستقیم دارد را بخواهیم ارزیابی کنیم، منتقدین نباید از دایره انصاف خارج شوند و باید واقعیات را آن‌طور که بوده و هست بیان کنند.

دستاوردها که به طور خلاصه فقط در چند موضوع بدان اشاره شد نمی‌تواند منتج به پایان رسیدن عصر دکتر ظریف تلقی شود؛ بلکه بین منصفان و واقع‌بینان این دستاورد به عنوان خدمتی بدون منت برای ایشان به یادگار باقی خواهد ماند. نباید فراموش کنیم که تحریم‌های قبل از شروع مذاکرات برجام موجب خسارت‌های فراوانی به اقتصاد و زیرساخت‌های کشور شده بود و ضرورت تعامل با جامعه بین الملل و دور کردن کشور از سایه شوم جنگی جدید به یک خواست عمومی و ملی تبدیل شده بود.

همچنین تیم مذاکره‌کننده توانستند با پرداخت کمترین هزینه به مهم‌ترین منافع ملی کشور دست پیدا کنند و این یعنی یک دیپلماسی ایده‌آل. لذا واضح است که ظریف توانسته گام‌های بسیار مثبتی در راستای منافع و مصالح کشور بردارد و به جرات می‌توان گفت که نظام جمهوری اسلامی ایران تا صد سال آینده نمی‌تواند دیپلماتی نظیر ظریف تربیت کند. مردی که از سربازی تا ژنرالی در حوزه تخصصی خود کار کرده است و به خوبی آمریکا را می‌شناسد و با الفبای حقوق به خوبی آشنا است. دیپلماتی که مدرک تحصیلی خود را از دانشگاه معتبر دنور ایالات متحده آمریکا دریافت کرده است و در دانشگاه‌های معتبر این کشور تدریس می‌کرده و عضو هیات علمی این مراکز بوده است. اینها نشان‌دهنده آن است که وی علاوه بر دغدغه‌های دینی، به خوبی با علم و اصلاحات روز در حوزه دیپلماسی و حقوق بین الملل آشنایی دارد و توانسته سکان یک پرونده بسیار حساس که قطعاً پس از قطعنامه ۵۹۸ مهم‌ترین پرونده پس از انقلاب است را بر عهده بگیرد. با این حال متأسفانه برخی از مخالفان مذاکرات هسته‌ای همچنان ملاک و معیار خود را اقدامات آمریکا قرار داده‌اند؛ آمریکایی که رئیس‌جمهور آن به هیچ توافقی پایبند نیست و به راحتی از توافقات دو جانبه و چندجانبه خارج می‌شود. خروج یکجانبه آمریکا از برجام را نمی‌توان ضعف عملکرد دستگاه دیپلماسی را ریاست دکتر ظریف قلمداد کرد، زیرا اکنون این اقدامات یکجانبه‌گراییانه ترامپ نه فقط ایران بلکه کل دنیا را تحت تاثیر قرار داده است.

پرونده موفقیت‌های دکتر ظریف به موضوع دستاوردهای برجام گره خورده که این توافق متأسفانه به طور غیر منصفانه‌ای بین مخالفان و موافقان مورد نقد قرار گرفته و می‌گیرد.

از آنجایی که پرونده موفقیت‌های دکتر ظریف، وزیر خارجه ایران به موضوع دستاوردهای برجام گره خورده است و این توافق متأسفانه به طور غیر منصفانه‌ای بین مخالفان و موافقان مورد نقد قرار گرفته و می‌گیرد، لازم می‌دانم متذکر شوم که باید به دور از حب و بغض به نتایج مثبت این توافق در حوزه‌های مختلف اشاره داشت. در همین ابتدا لازم به یادآوری است که دوری از افراط و تفریط در تمامی زمینه‌ها امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

الف- در بخش هسته‌ای مهم‌ترین دستاورد توافق این است که حقوق مسلم هسته‌ای جمهوری اسلامی در استفاده از انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌آمیز تثبیت و تداوم غنی‌سازی و تولید چرخه سوخت هسته‌ای از سوی شورای امنیت سازمان ملل به رسمیت شناخته شد.

ب- در بعد بین‌المللی بالاخره پروژه ایران هراسی که توسط ایالات متحده دنبال می‌شد با شکست مواجه و پرونده سیاسی و امنیتی سازی برنامه هسته‌ای با گزارشات مثبت و متعدد آژانس بر همگان روشن و بحث هسته‌ای ایران از فصل هفتم شورای امنیت که قبلاً آن را به عنوان تهدیدی جدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی می‌شناختند برطرف گردید.

ج- عادی سازی روابط با اروپا که نتیجه آن را امروزه شاهد هستیم و عدم همراهی با آمریکا را در سیاست‌هایش علیه ایران به دنبال داشته، از دیگر نتایج برجام است. در واقع همین ایستادگی مقابل ایالات متحده باعث کاهش چشم‌گیر حیثیت آمریکا در مقابل جهانیان شده است که دستاورد مهمی به شمار می‌رود و به همین سبب ناکامی‌های فراوانی سدره راه آمریکا در مواجهه با جمهوری اسلامی ایران پدید آمده است. از این رو علی‌رغم تمام کاستی‌ها، هنر گروه مذاکره‌کننده و در راس آن جناب آقای دکتر محمدجواد ظریف که با حمایت و رهنمودهای مقامات عالی‌رتبه نظام منجر به توافقی گردید، نتیجه‌اش رفع ایران هراسی ساختگی بود که از سوی آمریکا به دنیا تلقین شده بود. لذا حاصل جمع این

## قتل در استانبول

در این پرونده تلاش کرده ایم به این سوال پاسخ دهیم که آیا قتل خاشقچی پروژه استبداد مدرن بن سلمان را متوقف می کند؟



## اختلال در اصلاحات آمرانه



سید جواد صالحی

عضو هیات علمی دانشگاه شیراز

قتل خاشقچی تیر خلاصی بود بر اصلاحات بن سلمان. پروژه ولیعهد سعودی بستن فضای سیاسی در عین گشایش فضای اجتماعی بود. حالا این پروژه دیگر رنگ و لعابی ندارد

به هزینه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی این است که فضاهای تهدید و اعتراضی در داخل را بخشکاند و از طریق تزریق ترس در میان مردم، لابه‌لای اعتراضی را سد کند.

دومین فرضیه‌ای که می‌توان مطرح کرد اقدام عربستان سعودی و خاندان بن سلمان برای حذف مخالفان به شیوه سازماندهی شده و برنامه‌ریزی شده بوده که در میان راه، لو رفتن برنامه، سوار شدن تیم‌های اطلاعاتی، رقابت‌های منطقه‌ای و به نوعی کینه‌ها و انتقام‌های رهبران سیاسی که با عربستان در حوزه‌های منطقه‌ای چالش دارند، باعث شد که دست ریاض در باره قتل خاشقچی رو شود. این امر را اگر یک امر اطلاعاتی اما غیر قابل پیش‌بینی برای عربستان تلقی کنیم هزینه‌های زیادی برای این کشور ایجاد کرده است.

اگر عربستان سعودی عامدانه و با هدف ایجاد رعب و وحشت در داخل دست به این قتل زده باشد، مطمئناً الگوی عقلانی مبتنی بر هزینه و فایده را انتخاب نکرده و هزینه‌های قتل خاشقچی برای عربستان بسیار گران تمام شده و خواهد شد. اما اگر از منظر فرضیه دوم موضوع را تحلیل کنیم به این صورت است که عربستان درصدد امحای خاشقچی و گروه‌های اپوزیسیون بوده اما در مسیر برنامه‌ریزی و تحقق اهداف شاهد لو رفتن و آشکار شدن قضیه شده است.

این جنبه از قضیه نیز اثراتی در بعد پرستیژ منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی عربستان باقی خواهد گذاشت. سومین فرضیه‌ای که مطرح است به نوع موضع‌گیری رجب طیب اردوگان، رئیس‌جمهور ترکیه و دیگر رهبران جهانی و حتی مسئولان عربستانی بازمی‌گردد که معتقد هستند گروهی خودسر بدون هماهنگی با بن سلمان دست به چنین اقدامی زده‌اند. این مساله را باید در قالب اعتراضات و کشمکش‌های داخلی درون سیستم عربستان سعودی تحلیل کرد.

البته این مهم نیست که فرضیات موجود در قتل خاشقچی را چگونه تلقی و تفسیر کنیم؛ خوشبینانه تحلیل کنیم یا بدبینانه و صحبت‌های مطرح شده توسط رهبران عربستان را باور نکنیم یا خیر، بلکه مهم این است که با توجه به حمله‌های بسیار شدیدی که از طرف رسانه‌های جهانی، از طریق جریان‌های حقوق بشری یا کشورهای اروپایی بر عربستان وارد است، یک شوک و هزینه پیش‌بینی نشده و یک مساله مشکل ساز بلندمدت را برای ریاض ایجاد کرده است. به طوری که شاید عربستان به این راحتی نتواند از زیر بار فشارهای چنین حمله‌هایی کمر راست کند.

اجتماعی، سیاسی، قضایی و رفاهی توسط محمد بن سلمان انتخاب شده، مولفه‌های اصلاحات را درون خود دارد البته این موارد بحث‌های ویتربینی موضوع را شامل می‌شود. مساله اینجاست که آیا این مولفه‌ها قابلیت تحقق دارد یا خیر؟ آیا موانع و ساختارهای سنتی، قومیتی و مذهبی، ظرفیت تحقق چنین امری را به ولیعهد می‌دهد و یا اینکه جامعه به سمت نوعی جدال درونی یا دوقطبی شدن حرکت خواهد کرد. در این رابطه برخی کارشناسان خوشبین و برخی نیز نگاهی بدبینانه به فرجام اصلاحات دارند. اما به نظر می‌رسد که حداقل طی دو سال گذشته محمد بن سلمان با تدوین برنامه‌های اصلاحات ۲۰۳۰ و تمرکز بر بحث اصلاحات اجتماعی، حقوق زنان و آزادی سینما توانست مشروعیت سیاسی و اجتماعی قابل ملاحظه‌ای برای خود در جامعه عربستان و حتی در جهان عرب کسب کند. ولیکن شاهد اتفاقاتی هستیم و خواهیم بود که ممکن است ضرباتی را به این مشروعیت کسب شده وارد کند و اگر بن سلمان نتواند مسائلی را که به دلیل این ماجراجویی‌ها برایش ایجاد شده مدیریت کند، احتمالاً روند اصلاحات در عربستان محکوم به شکست است و مطمئناً نه تنها افکار عمومی و خوش‌بینی‌هایی که زمانی امید به تغییر را در عربستان ایجاد کرده بود به دلبری گراییده خواهد شد، بلکه شکاف‌های خاندانی، نخبگانی و در عین حال انتقادهای منطقه‌ای، از دست رفتن پشتوانه‌های حمایتی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای را هم از وی سلب خواهد کرد.

در رابطه با اصلاحات در عربستان و اینکه آیا اصلاحات می‌تواند نتایج یا فرجامی که بن سلمان انتظار آن را دارد محقق کند یا خیر، باید گفت که بدبینی‌ها و سوالات زیادی بر سر راه این امر قرار دارد؛ به‌ویژه که با توجه به اقدامات و عملکرد یکی، دو سال گذشته وی، هرچقدر که به سمت جلو پیش می‌رویم به دلیل نوع تهور و اقدامات و کنش‌های ماجراجویانه بن سلمان، فضا برای ولیعهد سخت‌تر می‌شود. به این اقدامات و ماجراجویی‌ها می‌توان موضوع یمن، تحولات سوریه، لبنان و قتل جمال خاشقچی را نیز اضافه کرد. در رابطه با قتل خاشقچی چند سناریو و فرضیه قابل طرح است؛ فرضیه نخست که شاید بدبینانه‌ترین سناریو باشد، اقدام عامدانه دولت عربستان سعودی برای قتل وی و ایجاد رعب و وحشت در میان مخالفان و هر کسی است که بخواهد در مقابل رژیم عربستان قدامت کند.

تمام هم‌وغم این نوع از شیوه‌های ارباب و تهدید که ویژگی بارز حکومت‌های اقتدارگرا، توتالیتر، استبدادی و دیکتاتوری است بدون توجه

بیش از دو سال است که با روی کار آمدن محمد بن سلمان در عربستان سعودی به عنوان ولیعهد بحث اصلاحات اجتماعی-اقتصادی در این کشور در حال دنبال شدن است. اصلاحاتی که بعضاً با شیب تند دنبال شد و جامعه جهانی را نسبت به اینکه آیا در عربستان بستر مناسبی برای چنین تغییراتی آماده است یا خیر، با پرسش روبه‌رو کرد.

درواقع در دوران قبل از پادشاهی ملک سلمان، ویژگی‌های این نظام سیاسی با انسداد، تصلب، پیرسالاری و بنیادگرایی (سلفیسم) گره خورده بود و همه ناظران و تحلیلگران از چالش‌های آتی این نظام در حل مشکلات انباشته‌شده تاریخی آن سخن می‌گفتند و بیش از هر چیز، بیم و نگرانی از ناتوانی در مقابله با مشکلات در تحلیل‌ها موج می‌زد؛ اما با روی کار آمدن بن سلمان به عنوان ولیعهد و آغاز اصلاحات گویا ورق برگشت. تا جایی که حتی سخن از تهدیدات و نگرانی‌ها در سرعت اصلاحات بود و سوالات زیادی در خصوص اینکه آیا نظام سیاسی عربستان و بدنه اجتماعی آن، تحمل این میزان از تغییرات سریع و اصلاحی را دارد یا بعد از مدتی پروستریکای روسی یا مدرنیزاسیون رژیم پهلوی گریبان رهبران جدید عربستان را خواهد گرفت، مطرح شده بود.

همچنین بن سلمان با ایجاد این اصلاحات تلاش داشت از خود چهره‌ای خاص در میان اعراب بر جای بگذارد. تا جایی که حتی این پرسش شکل گرفت که آیا ولیعهد جوان سعودی به عنوان الگویی برای دیگر حکام عرب قرار خواهد گرفت. باید توجه داشت زمانی که بحث اصلاحات مطرح می‌شود طبیعتاً نحوه انتظارات از اصلاحات و ملاک‌هایی که با آن اصلاحات را می‌سنجیم، مولفه‌هایی هستند که در ذهن ما جرقه می‌زند.

اما به طور کلی اصلاحات در مدل‌های توسعه دوگونه است؛ یکی اصلاحات از پایین که بحث تقویت جامعه مدنی، افزایش آگاهی‌های سیاسی، تحزب، فربه‌شدن جامعه سیاسی، تنوع و تکثر در آن مطرح است.

طبیعتاً این مدل از اصلاحات، مدل لیبرال است و یک انتخاب مبتنی بر قرارداد اجتماعی است. دومین نوع اصلاحات از بالا به پایین است که در بسیاری از کشورهای اقتدارگرا و کشورهای در حال گذار شاهد آن هستیم.

در این کشورها الگوهای آمریتی یا حاکمانه تا به امروز اعمال شده است و اخیراً تصمیم به اصلاحات گرفته‌اند. اگر دولت عربستان را در زمره دولت‌های سنتی اما خاندانی، اقتدارگرا، سلسله‌مراتبی و مبتنی بر حاکمیت عمودی تلقی کنیم، رویکردهایی که برای اصلاحات در این کشور در حوزه‌های فرهنگی،

# تروریسم علیه محافظه کاری

چهره بزرگ شده ریاض حالا از همیشه عریان تر شده است. سعودی ها که در دوره ولیعهد جدید تلاش داشتند از لاک محافظه کاری خارج شده و ویتترین جدیدی از خود به نمایش بگذارند حالا با در دسر بزرگی مواجه شده اند



نصرت الله تاجیک

دیپلمات و سفیر پیشین ایران در اردن



اردوغان نه صرفاً برای دفاع از یک خبرنگار، بلکه با هدف رقابت با عربستان سعودی و کسب امتیازاتی از ریاض و واشنگتن به این پرونده دامن می‌زند.

اما اصلاحاتی که بن سلمان در عربستان آغاز کرده، با وجود تمام اتفاقات منفی از جمله بازداشت برخی شاهزادگان و قتل خاشقچی باز هم می‌تواند به عنوان یک مساله مهم در منطقه مورد بررسی قرار گیرد و حتی ممکن است این اصلاحات به عنوان الگویی از سوی دیگر کشورهای نیز دنبال شود چرا که به هر صورت کشورها از یکدیگر الگو می‌گیرند و ممکن است اصلاحات در عربستان نیز مورد توجه برخی کشورهای کوچک‌تر عربی قرار گیرد. اما در چند ماه اخیر قتل جمال خاشقچی و چند اقدام دیگر از سوی وی در مجموع نقش رهبری عربستان در منطقه را تضعیف کرده است. لذا از نظر اجتماعی طبیعی است که کشورهای منطقه از هم الگو بگیرند اما از نظر سیاست و حکومت مشخص نیست که عربستان بتواند قدرت و صلابتش را در کشورهای حاشیه خلیج فارس که حوزه نفوذش است، حفظ کند. البته پول عربستان و ذخیره اندوخته ارزی اش بسیاری از این مشکلات را چه در رابطه با ترکیه و آمریکا و چه در رابطه با کشورهای منطقه حل خواهد کرد.

البته ویژگی‌های اصلاحات در عربستان نیز جای بحث دارد؛ چرا که توسعه همیشه باید از پایین به بالا و مردمی باشد و جامعه این نیاز را احساس کرده باشد که به این سطح از توسعه نیازمند است. عربستان جامعه بسیار محافظه کار و بسته‌ای دارد که شاید این جامعه بیش از چندین دهه از تحولات جهانی عقب است. لذا توسعه آمرانه بن سلمان کف اصلاحات است. در جامعه‌ای که زنان حق راندگی نداشتند، این اقدام بن سلمان (دادن اجازه راندگی به زنان) با هدف آنکه پتانسیل‌های اعتراضی و خواست‌های جامعه را تخلیه کند، صورت گرفت. لذا

اضطراب بود که خود را با نظام جهانی چه در زمینه مسائل سیاسی و اجتماعی و چه در زمینه سیاست، حکومت و گردش قدرت با استانداردهای جهانی تطبیق دهند. لذا اصلاحات در عربستان مقوله‌ای است که در بستر خود باید بررسی شود و مساله خاشقچی یک تحول دیگر است.

در خصوص قتل خاشقچی چند سوال اساسی مطرح است مبنی بر اینکه آیا خاشقچی پوست خربزه‌ای بود که نیروهای داخلی یا خارجی زیر پای بن سلمان انداختند یا این قتل نشات گرفته از خشونت سعودی‌ها بوده است. همچنان که آنها شیخ نمر اصلاح طلب را که خواهان اجرای حقوق شهروندی بود نیز چند سال پیش گردن زدند. باید توجه داشت که در هر حال مساله مثله کردن خاشقچی یک ننگ و لکه سیاه بر دامن حکومت سعودی و یک شرم برای دولت آمریکاست که عربستان را به عنوان یکی از مهم‌ترین حامیان منطقه‌ای اش انتخاب کرده و تمام تخم مرغ‌هایش را در سبد این رژیم قرار داده است. در این بین با گذشت چند هفته از این اتفاق، سازمان سیا اعلام کرده که بن سلمان در این قتل دخیل بوده و دستور قتل را صادر کرده است؛ اما ترامپ به دلیل استفاده از عربستان برای توازن منطقه‌ای و جلوگیری از گران شدن نفت هنوز این امر را نپذیرفته است.

به هر حال صدور دستور این اقدام شنیع از هر طرفی باشد، مساله مهمی نیست زیرا در هر صورت، اصل عمل توسط حکومت سعودی انجام شده و آنها باید تبعات این اقدام را قبول کنند و مسئولیت بپذیرند. در رابطه با پیامدهای این قتل بر آینده سیاسی بن سلمان به نظر می‌رسد که این رویداد نمی‌تواند دولت سعودی را چندان در تنگنا قرار دهد یا احتمالاً محمد بن سلمان را سرنگون کند؛ بلکه آثار و پیامدهای آن بستگی به اقدامات و تعاملات آنی بین آمریکا، عربستان و ترکیه دارد که این سناریو را چگونه به انتها برسانند زیرا دولت ترکیه و شخص رجب طیب

پس از یک دوران زیاد محافظه کاری سیاسی، اجتماعی مخصوصاً در زمینه فرهنگی و مذهبی، چندی است که سعودی‌ها با محوریت محمد بن سلمان درگیر نوعی از مبارزه سنت و تجدد هستند؛ محمد بن سلمان، ولیعهد جوان سعودی با روی کار آمدن، برخی اصلاحات را در دستور کار خود قرار داد تا هم جامعه محافظه کار و سنتی عربستان را تا حدودی امروزی کند و هم به اصطلاح تلاش داشت نام نیکی از خود برجای بگذارد. اما با نگاهی جدید به عربستان نه تنها سیاست و حکومت پوست انداخته و از لاک محافظه کاری سیاسی، اجتماعی و مذهبی خارج شده است، بلکه با شروع ماجرای هتل ریتز کارلتون ریاض و سرکسسه کردن شاهزادگان عربستانی، حریری گیت و ماجرای مثله کردن خاشقچی که نوعاً روش‌های تروریستی رژیم صهیونیستی را به یاد می‌آورند، به نظر می‌رسد سعودی‌ها با سابقه خشونت داخلی، جنگ‌ها و گردن زدن‌های ابتدای تأسیس و تثبیت حکومت‌شان، هم اکنون از گسل بحران جانشینی و نزاع‌های درون خاندها در چشم‌پوشی غرب عبور کرده و وارد دوران یکدست کردن خانواده سلطنتی شده‌اند تا با تحولات آنی منطقه و جهان کنار بیایند.

در بحبوحه اصلاحات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی که بیشتر نوسازی بود تا توسعه واقعی، قتل جمال خاشقچی، روزنامه‌نگار منتقد سعودی در کنسولگری عربستان در استانبول، به نوعی برنامه‌های بن سلمان را با خلل مواجه کرد. هر چند پدیده‌ها را باید در بستر خود بررسی کرد. جای شکی نیست که سعودی‌ها برای تطبیق خودشان با ساختار جهانی ناچار به تن دادن به اصلاحاتی در عربستان شدند؛ در واقع اصلاحاتی که محمد بن سلمان در عربستان شروع کرد، نیاز تاریخی عربستان است که شاید چند دهه هم از نیاز تاریخی منطقه عقب باشد. لذا این یک انتخاب برای سعودی‌ها نبود، بلکه یک اجبار و

## مرگ زودرس



جواد قربانی آتانی

کارشناس مسائل سیاسی

از اصلاح طلبی تا تمامیت خواهی سعودی؛ تناقض بزرگی در سیستم حکومتی در بار عربستان نمایان شده است. آیا با رفتن بن سلمان پروژه سیاسی اصلاحات نیز شکست خواهد خورد؟

قسمتی از اصلاحات، ظاهری است و بخشی نیز ممکن است زیرساخت‌های عربستان را از نظر اقتصادی تحت تأثیر قرار دهد و آثار مثبتی داشته باشد. زیرا سعودی‌ها تلاش دارند با درآمد نفتی، روند توسعه زیرساخت‌های کشور را چه در داخل و چه در خارج از عربستان تقویت کنند.

در زمینه توسعه یا نوسازی ممکن است این سؤال پیش آید که با توجه به بسته بودن و محافظه کاری جامعه عربستان می‌توان گفت که اصلاحات در این کشور در این مقطع بیش از این قابل پیگیری نیست و عربستان با تحولاتی روبه‌رو خواهد شد؟ چند حادثه در طول چند سال اخیر عربستان را تحت تأثیر قرار داده است. اختلاف با قطر و جنگ یمن که نحوه اختتام آنها مهم است. همچنین زیست سیاسی - اجتماعی عربستان روی چند گسل قرار دارد و دولت‌مردان این کشور برای شرایط جدید، خود را تنظیم و برنامه‌ریزی می‌کنند. نسل جدید حاکمان سعودی تفاوت‌های عمده‌ای با حاکمان قبلی به لحاظ رفتار، رویکرد، سیاست‌ها، تعاملات جهانی و اهداف دارند و این طبیعی است؛ اما عربستان به شدت از فعال شدن گسل‌هایی که در بالا اشاره شد توسط هر قدرت داخلی و خارجی هراس دارد. از سوی دیگر عربستان هم دارای یک ظرفیت تخریبی بوده و هم جامعه عربستان در حال پوست‌اندازی است. طبیعی است که این پوست‌اندازی، سیاست‌های جدیدی را می‌طلبد. یکی از موارد این سیاست‌ها، تلاش هیات حاکمه جدید برای بهبود چهره و زیبا نشان دادن آن در سطح جهانی با توجه به لطمه‌ای است که در اثر جنگ یمن بر آن وارد شده است. جنگ یمن چهره بزرگ کرده سه دهه اخیر سعودی‌ها را عربیان و زیست سیاسی - اجتماعی عربستان را متأثر ساخته است. اما هزینه‌هایی که بن سلمان برای مسائل مربوط به روابط عمومی و بهبود چهره عربستان در غرب کرده و همچنین میزان خریدهای تسلیحاتی سعودی‌ها نشان از آن دارد که عربستان می‌خواهد چهره‌ای پویا و در حال گذار از جامعه خود ارائه کند تا حداکثر پشتیبانی را به منظور پشت سر گذاشتن رقابت منطقه‌ای خود با ایران، از غرب و مخصوصاً آمریکا کسب کند.



بیش از یک ماه از قتل جمال خاشقچی، روزنامه‌نگار سعودی، در کنسولگری عربستان در استانبول ترکیه می‌گذرد و کم‌کم نام او زیر غبار گذر زمان می‌رود تا او نیز به بی‌شمار مقتول سیاسی دیگری پیوندی که زبان سرخ‌شان سر سبزشان را بر باد داد و رفته رفته از خاطره‌ها محو شدند. حالا پس از سونامی چند هفته‌ای رسانه‌ای و مطبوعاتی علیه سعودی‌ها و ولیعهد نخبه‌اش، محمد بن سلمان، همه چیز دارد به جای اول بازمی‌گردد و بن سلمان از زیر ضرب خارج می‌شود، بی‌آنکه بخواهد یا بخواهند پاسخگوی چیزی باشد. سعودی‌ها با تمام توان نفت تولید و روانه بازارهای جهانی می‌کنند، هوپاماهایشان جری‌تر به بندر حدیده یورش می‌برند و بن سلمان به دیدار مردم در شهرهای عربستان می‌رود تا به همه ثابت شود که نه تنها بن سلمان، دست‌کم فعال، رفتنی نیست، بلکه قرار نیست هیچ سیاستی هم در ریاض تغییر کند. البته یکی از مهم‌ترین این سیاست‌ها که بن سلمان را برای دو سالی چهره اول جهان عرب و تیتربک رسانه‌ها کرده بود، اصلاحات عمیق، نیمه‌عمیق و کم‌عمق وی در اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه سعودی بوده است. بن سلمان مدعی است که تیغ تیزی به دست گرفته تا اقتصاد مطلقاً وابسته به نفت عربستان را جراحی کند. چشم‌اندازی که او برای آینده میان مدت اقتصاد سعودی به دست می‌دهد، اقتصادی توسعه‌یافته مبتنی بر هایتک، بازارهای پیشرو مالی و پایلوت تجاری منطقه غرب آسیا و شمال آفریقا است. بن سلمان در همین راستا تلاش بسیاری دارد که سرمایه‌های هنگفت خارجی را جذب کند تا به مدد دلارهای سرشار نفتی بیاید، آنچه موجب برگزاری اجلاس موسوم به داووس صحرا شده است. در عرصه سیاسی، نخستین اصلاح قطعا انتصاب خودش به ولایت عهدی بوده است (البته اگر از انتصاب پسرعمویش پیش از خود او چشم‌پوشیم که نقش محلل را بازی کرد). حالا پس از گذشت بیش از نیم قرن کسی در صف سلطنت سعودی قرار گرفته که اولاد بلافضل بن عبدالعزیز، مؤسس سلطنت سعودی نیست. در ادامه بن سلمان هدفش را مبارزه با فساد گسترده در عربستان اعلام کرد و بسیاری از خویشان و زعمای سعودی را به بند کشید. او اگرچه هیچ‌گاه صراحتاً از تغییر بزرگ در ساختار سیاسی سعودی سخن به میان نیاورده، اما به گونه‌ای صحبت می‌کند که برای برخی امر مشتبه بر این شده که آینده عربستان با بن سلمان روی به سوی نظامی دموکراتیک یا دست‌کم دموکراتیک‌تر خواهد بود. در عرصه اجتماعی و فرهنگی نیز در این مدت به زنان حق راندگی، ورود به برخی اماکن و برخی آزادی‌های اندک دیگر اعطا شده، بعد از دهه‌ها کنسرت‌های موسیقی برگزار شد و سالن‌های سینما مجدداً مشغول اکران شدند. حال سوال اینجاست که این گام‌های کوچک آیا بن سلمان را به آرزوهای بزرگ می‌رساند تا او تبدیل به لی‌کوان یوی عرب شود؟ یعنی الگوی نمونه توسعه برای سایر کشورهای عربی و بلکه غیر عربی منطقه؟ به لحاظ سیاسی می‌توان گفت ساختار سیاسی در عربستان بسیار پیچیده‌تر از آن است که صرفاً اراده ولیعهد بتواند تغییری در آن ایجاد کند.

اکنون نظام دو ستونه سعودی که یک ستونش خاندان آل سعود در سیاست و ستون دیگری خاندان آل شیخ در مذهب و جامعه است، آنچنان جا افتاده که قطعه هر نوع حمله بی‌محابا به آن می‌تواند به بی‌ثباتی عمده سیاسی و اجتماعی منجر شود. بن سلمان برای آنکه بتواند سیمای سیاسی عربستان را تغییر دهد نیاز به تصفیه‌های گسترده متنفذان و صاحبان زور و زر در بادی امر دارد تا بتواند افراد مورد اعتماد خود را بر مناصب بگمارد؛ بلکه پس از آن قادر به تغییراتی نسبت به گذشته شود که البته این خود به معنای اختناق بیشتر و تعمیق دیکتاتوری است. در عرصه اقتصادی، آنچه سعودی‌ها بسیار دارند، نفت و دلار است و آنچه به شدت کم دارند، سایر منابع است. کشور خشک و بیابانی عربستان به لحاظ منابع زمینی و زیرزمینی یکی از فقیرترین کشورهای دنیاست، حتی این کشور در حال حاضر برای تأمین آب شرب در مضیقه بسیار است و این یعنی هزینه‌های هنگفت برای ایجاد زیرساخت‌ها، شهرها و بندرهای جدید که خود معادل با غیراقتصادی شدن بسیاری از طرح‌ها است. باید این مساله را نیز مورد توجه قرار داد که با وجود اینکه عربستان سال‌هاست به لحاظ سیاسی کم و بیش پائبات بوده، اما خروج بی‌محابای ریاض از لاک محافظه کارانه خود طی چند سال گذشته، آینده سیاسی این کشور را در هاله‌ای از ابهام فرو برده و این همان چیزی است که سرمایه از آن بیزار و فراری است. البته مورد بعد را هم باید به آن افزود که جامعه عربستان به شدت ارتجاعی و مقاوم در برابر تغییر است که کار را برای ورود گسترده خارجی‌ها و تغییرات اقتصادی و لاجرم فرهنگی که با خود خواهند آورد، بسیار دشوار خواهد کرد. در عرصه فرهنگی و اجتماعی نیز آنچه تاکنون بن سلمان انجام داده بیشتر نمایشی بوده است تا خود را در چشم رسانه‌های غربی رفرمیستی پیشگام نشان دهد، بلکه از فشارشان بر دولت‌های عربی بکاهدند و در نتیجه از فشارهای حقوق بشری آنها بر دولت سعودی نیز کاسته شود.

چنانکه گفته شد، گرایش محافظه کارانه در جامعه سعودی آن قدر ژرف است که بعید است بن سلمان جرات حتی نزدیک شدن به برخی سنن و عرف‌های جاری در میان مردم را به خود بدهد. شاهد این مدعا نیز همین که مدت‌هاست دیگر هیچ خبری از اصلاحی جدید نیست. با توجه به آنچه گفته شد، ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در عربستان سعودی طی حدود هشت دهه گذشته چنان جای گیر شده و در ذهن و تار و پود زندگی شهروندان سعودی رسوب کرده که هر گونه اصلاح رادیکالی در آن می‌تواند به بحران عظیم سیاسی و اجتماعی منجر شود. به عنوان نمونه‌ای اقتصادی، شهروندان سعودی به دریافت یارانه‌های هنگفت از دولت خود کرده‌اند و به شدت رفاه‌شان وابسته به آن است. از طرف دیگر هر نوع اصلاح اساسی اقتصادی منوط به قطع این یارانه‌ها و ایجاد بازار رقابتی است؛ اما آیا بن سلمان یاری چنین کاری را دارد؟ از این رو می‌توان گفت اگر قرار بر تغییری در جامعه سعودی باشد، این تغییر با این ساختار سیاسی و به سرعتی که بن سلمان می‌خواهد ممکن نخواهد بود. در بهترین حالت بن سلمان نمونه‌ای خواهد شد سیاستمداری جاه‌طلب و تمامیت‌خواه که بعید نیست دچار مرگ زودرس سیاسی شود و اگر نشد، چاره‌ای جز خزیدن مجدد در جلد محافظه کاری نخواهد داشت.



# بن سلمان محدود می شود

آینده ولیعهد جوان در گرو سود و زیان ترامپ است. تا اینجا کار که ترامپ پای او ایستاده است، این ایستادن پرهزینه بوده؛ هم غرب و هم جامعه جهانی به سختی می توانند تداوم حضور بن سلمان در قدرت را تحمل کنند



کامران کریمی

پژوهشگر مهمان  
مرکز مطالعات استراتژیک خاور میانه

بن فهد، بندر بن سلطان، خالد بن سلطان و دیگران، مساله جنگ قدرت و رقابت های سنگین و خونین در دربار پادشاهی، چندان نمود واقعی و ملموسی ندارد و بیشتر دستمایه رسانه های خبری است. در شرایط کنونی ساختار قدرت در عربستان بیش از هر زمان دیگری یکدست شده و از حضور چهره های قدرتمند خالی گشته است.

مساله دوم، تاکید بر وضعیت فرسایشی انتقال قدرت در عربستان است. این موضوع بر این استدلال تاکید می کند که جایگزینی نوادگان جوان در خط جانشینی امری ضروری و اجتناب ناپذیر در بقای خاندان حاکم و حیات سیاسی پادشاهی است و این مورد توافق برادران زنده ملک سلمان از جمله بندر، ممدوح، طلال، متعب، مقرن، عبدالاله و حتی خود شاهزاده احمد است که همگی اینک در دهنه هفتم تا نهم زندگی خود به سر می برند. مساله سوم هم در نظم جدیدی است که بن سلمان در سه سال اخیر که از پادشاهی پدرش در عربستان می گذرد، بنا نهاده است. این آرایش به راحتی قابل پذیرش و دگرگونی از سوی دیگر شاهزادگان خاندان حاکم نخواهد بود، چرا که مسئولیت های آن همچون جنگ یمین سخت، سنگین و دشوار است و مهمتر از آن قابل تغییر به سادگی و با اتخاذ چند فرمان و عزل و نصب چند مقام نیست. و مساله چهارم و بسیار مهم هم در حمایت دونالد ترامپ و مقامات آمریکایی از محمد بن سلمان نهفته است. این مساله هم به خاطر شناخت از بن سلمان و هم شبکه روابط چندسطحی با عربستان سعودی در مقطع کنونی است. در واقع در مقطع کنونی که محمد بن سلمان بیشترین قربت و همراهی و همفکری را با سیاست خاور میانه ای آمریکا به خصوص پروژه فشار بر ایران دارد، جایگزین سازی او با شاهزاده ای دیگر مستلزم بازسازی روابط و تعریف حوزه های همکاری خواهد بود که این امری زمانبر است و با توجه به رویکرد فوری و معطوف به نتیجه گیری ترامپ امری دور از ذهن است که او حاضر به نادیده گرفتن بن سلمان از ولیعهدی پادشاهی آینده عربستان شود، مگر مزایای این جایگزینی به مراتب بیشتر از سود کنونی در چارچوب منطق ترامپ باشد.



بیش از یک ماه از قتل جمال خاشقچی، نویسنده و روزنامه نگار سعودی در کنسولگری عربستان در استانبول می گذرد و همچنان ابعاد پنهان این بحران بر پادشاهی آل سعود سایه افکنده است. در این نوشتار چشم انداز پادشاهی محمد بن سلمان، ولیعهد سعودی که پایه گذار اصلاحات در این خاندان بود به خصوص با طرح زرمه های مبنی بر جایگزینی او با دیگر شاهزادگان در فرآیند رقابت های درون خاندانی مورد تبیین قرار گرفته و به این سوال پاسخ داده شده است که تا چه میزان عزل بن سلمان از ولیعهدی محتمل است؟

## رقبای احتمالی محمد بن سلمان

با بالا گرفتن بحران خاشقچی و با ورود جدی آمریکا به این پرونده و طرح تجدیدنظر در روابط با عربستان و اعمال تحریم های جدید، نام برخی از شاهزادگان به عنوان جانشینان احتمالی ولیعهد کنونی عربستان مطرح شده است.

## رقیب اول؛ برادر

جایگزین کردن محمد بن سلمان با برادر تنی و صمیمی او یعنی خالد بن سلمان سفیر عربستان در آمریکا این روزها به عنوان نخستین سناریو مطرح است. بازگشت خالد از واشنگتن احتمال این سناریو را تقویت کرده است. این سناریو به این دلیل از احتمال قوی تری برخوردار است که ملک سلمان تلاش می کند تا از میان فرزندان خود و نه از میان برادرزادگان، ولیعهد را انتخاب کند. این مساله همچنین ناشی از سنت به حاشیه رفتن فرزندان پادشاه پس از مرگ پدر است که امروزه شامل همه پادشاهان سابق عربستان سعودی از جمله فیصل، خالد، فهد و عبدالله است. اما خالد که اینک ۳۰ سال دارد فاقد تجربیات کافی و مهمتر مقبولیت درون خاندانی است و سایه سنگین برادران دیگرش و شمار زیادی از عمو زادگان بر او سنگینی می کند. به فرض تحقق این سناریو، ولیعهدی خالد پوششی برای بازگشت دوباره محمد بن سلمان به ولیعهدی تحت عنوان ولی ولیعهد خواهد بود.

## رقیب دوم؛ عمو

سناریوی دوم، بازگشت به منشور عبدالعزیز با انتصاب احمد بن عبدالعزیز برادر تنی ملک سلمان از خاندان سدیری است. احمد که چهره ای مقبول در خاندان حاکم است و سال ها معاون وزیر کشور بوده، اینک در سن ۷۶ سالگی نوعی غربت اجباری را در لندن تحمل می کند و با مسامحه می توان گفت نقش اپوزیسیون خاندان ملک سلمان را ایفا می کند. او چند ماه پیش با انتقاد از جنگ یمین، مسئولیت آن را معطوف به ملک سلمان و فرزندش محمد ولیعهد کرد و گفت که دیگر اعضای خاندان حاکم از این مسئولیت میرا هستند. اگرچه با وجود این انتقادات او چندان قائل به ابفای نقش اپوزیسیون نیست؛ هم به خاطر تجربیات دیگر برادرانش از جمله طلال و ترکی الثانی که مخالفت آنها در دهه های پیش موجب مغضوب شدن در دربار شد و هم آینده فرزندان در ساختار قدرت و ثروت در عربستان. از آنجا که بازگشت به گذشته، تعیین ولیعهدی مسن، نادیده گرفتن فرزندان از سوی ملک سلمان و همچنین نادیده گرفتن

حاکمان سعودی به دنبال بی‌نیازی از علمای وهابی هستند. تاکنون نهاد مذهب و سیاست ائتلافی عمیق داشته‌اند از همان زمان پیدایش حکومت سعودی. حالا اما گویا فرمان افتراق صادر شده آن هم از جانب نهاد سیاست



دکتر احمد معنوی  
کارشناس مسائل بین‌الملل

دواننده در درون ساختارهای قدرت، سیاست و اجتماع در این کشور است و از سوی دیگر می‌خواهد با تغییر در کانون‌های قدرت، روند انتقال قدرت از دین و مذهب را به ملیت و وفاداری‌ها در این عرصه از سوی مخالفان و متعرضان به قدرت مفتیان و وابستگان فردی و نهادی آنها برای خود خریداری کند. همچنین روند انحصارگرایی در قدرت را بدون حضور و توجیه شرعی نهاد دین برای خود پایهریزی کند؛ به عبارتی محمد بن سلمان با حذف رقبای قدرت در سعودی، قبضه قدرت را برای خود در سعودی بدون توجیهات سنتی در این کشور تعبیه و دنبال کرده و می‌کند. او با ترویج، تقویت، تقویت و حمایت از ایده‌های تعارضی با این منابع قدرت، نه تنها زمینه‌های افزایش قدرت و محبوبیت اجتماعی خود را فراهم کرده است، بلکه بسترهای تضعیف و تحدید دامنه قدرت منابع و هسته‌های مرکزی قدرت سنتی در سعودی اعز و وهابیت و شاهزادگان سعودی را نیز نشان گرفته است. زیرا این کشور مدت‌هاست که با مشکل فقدان یک حاکم جوان، مقتدر و به‌روز دست به گریبان است. قانون این کشور تاکیید دارد تنها فرزندان این سعود که اکنون در سن کهنولت هستند می‌توانند پادشاه این کشور باشند. این قانون مهم مانعی بزرگ برای محمد بن سلمان است.

پس طبیعی است که گشایش محتاطانه این جامعه بسته، اقدامی تاکتیکی است. به دلیل اینکه خاندان سلطنتی با بحران دست‌وپنجه نرم می‌کند و بدون اصلاحات، سرانجام با خطر انقلاب مواجه خواهد شد.

باید توجه داشت که هنوز فشار زیاد بر منتقدان رژیم و دستگیری‌های خودسرانه و شکنجه در دستور کار است و هیچ نشانه‌ای مبنی بر اینکه پادشاه حاضر است اندکی از قدرت مطلقه خود را واگذارد کند وجود ندارد. از آنجا که این اصلاحات برای برخی جنبه نمادین دارد و آن را وسیله‌ای برای آراستن وجهه عربستان می‌داند لذا بعید به نظر می‌رسد روندی دامنه‌دار پیدا کند. لذا بیشتر در مقاطع کوتاه‌مدت خواهد توانست موفقیت‌هایی را کسب کرده و در کوتاه‌مدت این تاکتیک توسط کشورهای هم‌پیمان سعودی‌ها نیز به‌صورت کنترل شده مورد استفاده قرار گیرد. اما در خصوص اینکه آیا میتوان بن سلمان را به عنوان نماد اصلاحات در عربستان دانست باید اشاره کرد که شخصیت‌شناسی ولیعهد نشان داده که او در پی کسب قدرت است و با نگاه ماکیا ولی از ابزارهای مختلفی برای رسیدن به جایگاه پادشاهی استفاده می‌کند لذا در دورنمای کلی و با توجه به مخالفت‌های احتمالی از سوی وهابیون افراطی و بدنه رقیب بعید است که او نماد اصلاحات در عربستان را دیگر کشورهای عربی باشد. همچنین با بروز مسائلی مانند ماجرای خاشقچی بعید به نظر می‌رسد ولیعهد جوان معمار اصلاحات و توسعه عربستان لقب بگیرد.

عربستان می‌داد. برداشتن ممنوعیت از رانندگی زنان و بعضی فرامین و تصمیمات مشابهی که اخیراً اتخاذ شد، بلافاصله مورد تأیید هیات عالی علمای عربستان قرار گرفت تا نشان دهد مقامات سعودی برخلاف گذشته از سوی روحانیون سنتی خطری را احساس نمی‌کنند. حال سوال این است چه شد که سران سعودی به فکر اصلاحات افتاده‌اند؟ با مطالعه‌ای در خصوص لزوم اصلاحات می‌توان گفت مدتی پس از انقلاب مصر و همچنین انقلاب تونس، کشورهای عربی خلیج فارس به‌خصوص عربستان از گسترش این اعتراضات مردمی به پادشاهی‌های خود هراسان شدند. وضعیت داخلی عربستان نیز زمینه‌ساز خشم جوانان این کشور بود و با وجودی که سال‌ها از این تحولات می‌گذرد اما اکنون عربستان احساس می‌کند که در آستانه بروز انقلاب قرار دارد، به‌خصوص که شباهت‌های آن با مصر غیرقابل انکار است.

بر همین اساس پیرو تغییرات سیاسی گسترده در عربستان، ولیعهد جوان در مصاحبه با شبکه العربیه خبر از تحولات اقتصادی اساسی و زیربنایی داد که به زودی و با سرعت بسیار زیاد در آن کشور انجام خواهد شد. اجرای شدن این طرح‌ها احتمالاً نه تنها در داخل عربستان بلکه در سطح منطقه و حتی در سطح بین‌المللی به‌ویژه اقتصاد بین‌الملل تأثیرات مهمی را بر جای خواهد گذاشت. در راستای این تغییرات حاکمان سعودی می‌خواهند مبنای مشروعیت حکومت خود را تغییر دهند و دیگر برای توجیه استمرار حکومت‌شان متکی به علمای وهابی نباشند؛ آنها به دنبال ارائه الگوی کارآمد و مدرن از حکمرانی هستند تا بتوانند همراهی جامعه سعودی را برای خود حفظ کنند. اما در این میان مشکلات و نقص‌هایی وجود دارد که این مسیر آرمانی را سخت می‌کند.

اگر چه عربستان سعودی یکی از ثروتمندترین و باثبات‌ترین کشورهای خاورمیانه است، اما در واقع مقیاس مشکلات اجتماعی و اقتصادی این پادشاهی بسیار بالا است. فقر گسترده، بیکاری بالا در بین جوانان و مقابله میان جوامع سنی و شیعه، سبب شک و تردید جدی در مورد پایداری و دوام رژیم سعودی شده است. در عربستان سعودی، هیجان تغییرات بالاست و جوانان می‌خواهند جهان بیرونی بازرتر باشد. آنها آماده‌اند تا موازین سختگیرانه اخلاق عمومی را بازننگری کنند و با فساد گسترده روبه‌رو شوند.

به همین دلیل عربستان سعودی با مدیریت محمد بن سلمان به دنبال تجربه کردن روشی منحصر به فرد در تاریخ سعودی است. در واقع محمد بن سلمان با مطرح‌سازی و برجسته کردن هویت ملی به عنوان بخشی مهم که دارای جایگاهی تعیین‌کننده در برنامه اصلاحی است از یک سو درصدد تضعیف هویت دینی با هویت وهابی ریشه

در ادبیات سیاسی انواع حکومت از زوایای گوناگونی مورد بررسی قرار داده شده است که معروفترین آنها دسته‌بندی افلاطون و ارسطو است. در زمره این تقسیم‌بندی‌ها یکی از مسائل مورد توجه متفکران نوع حکومت استبدادی یا توتالیتر است که توانسته اثرات قابل توجهی در نظام بین‌المللی داشته باشد و به‌خصوص در زمان تسلط گفتمان لیبرال دموکراسی تلاش‌هایی برای محدودسازی آن آغاز شده است. در حکومت توتالیتر، همه جنبه‌های زندگی شهروندان زیر نظر حکومت است تا بر اساس خواست حکومت هدایت شود. حکومت توتالیتر، استبداد مدرن است. نظام توتالیتر می‌کوشد که صنعت و تکنولوژی را به استخدام خود درآورد و در تار و پود زندگی شهروندانش مداخله کند. در نظام توتالیتر، حریم شخصی معنا ندارد و زندگی فردی شخص نیز در خدمت دولت است.

هدف از مرور ویژگی‌های نظام‌های استبدادی این است که معمولاً مشاهده می‌شود که برخی از کشورهای خاورمیانه و جهان عرب همچنان دارای چنین شرایطی از حکومت هستند که در زمره آنها عربستان سعودی قرار دارد. با مطالعه‌ای بر گذشته و شرایط شکل‌گیری این کشور و تطبیق آن با مصداق‌های استبدادی به وضوح به جمع‌بندی برای وجود استبداد در این کشور می‌رسیم. اما آنچه اکنون برای نویسنده مهم فرض شده است تغییر و تحول‌های گسترده‌ای است که توسط ولیعهد جوان این کشور در حال انجام است که در ادبیات سیاسی معاصر از آن به اصلاح طلبی یاد می‌شود. به همین دلیل این یادداشت می‌کوشد تا بررسی نماید که اصلاحات مطرح شده در این کشور آیا در مدار تغییر بنیادی به چرخش درآمده و می‌تواند باعث گردد که در ساختار سیاسی و اقتصادی این کشور باشد و از بن سلمان به‌عنوان معمار نوین جهان عرب و پادشاهی سعودی یاد کند یا ادبیاتی نمایشی است برای تغییر نوع استبدادی با کسب حمایت کشور غربی؟

نگاهی به گذشته سیاسی عربستان سعودی نشان می‌دهد که در دوران حکومت فهد بن عبدالعزیز این کشور ناگزیر شده به روحانیون بهای زیادی بدهد. روحانیون سنتی قدرت شگرفی گرفته، هیات‌های امر به معروف و نهی از منکر میدان‌دار شدند و نیروهای موسوم به پلیس دینی کنترل امور را به دست گرفتند. فهد نیز خود را سرگرم پیشرفت‌های اقتصادی کرد و مسائل فرهنگی و اجتماعی را به روحانیون سپرد تا در مجموع افشار سنتی و روحانیون راضی شده و دیگر هوس قدرت نکنند. این مساله تا به قدرت رسیدن سلمان بن عبدالعزیز به دامنه‌های مختلفی ادامه‌دار بوده است. اما به‌قدرت رسیدن سلمان بن عبدالعزیز و به‌خصوص بلندپروازی فرزندش، محمد بن سلمان، نوید دوران تازه‌ای را برای انجام اصلاحات در





# ترامپ؛ ۵۰-۵۰

## جامعه آمریکا از برخی رفتارهای شخصی ترامپ نگران است. رفتارشناسی او نشان می‌دهد که نمی‌توان قاعده‌ای برای پیش‌بینی آینده تصمیماتش ترسیم کرد



امیر علی ابوالفتح

کارشناس مسائل آمریکا

این ایالات دو سناتور در سنا دارند. از این جهت این نابرابری توزیع سمت‌های سناتوری مبتنی بر جمعیت باعث شده که دموکرات‌ها از برتری آرای مردمی خود نتوانند برای غلبه بر اکثریت جمهوریخواه در سنا استفاده کنند.

البته باید توجه داشت در این شرایط حفظ کرسی‌های سنا برای جمهوریخواهان یک موفقیت است که تقریباً طی ۵ دهه گذشته هیچ‌گاه اتفاق نیفتاده است. یعنی حفظ همین تعداد به اندازه‌ای هست که دونالد ترامپ برای آن ابراز خوشنودی کرده و جشن بگیرد.

ولی به طور کلی می‌توان گفت که نگاه مردم آمریکا نسبت به عملکرد دولت دونالد ترامپ در این دو سال نگاه مثبتی نبوده و پیامی را صادر کرده مبنی بر اینکه مردم رضایت کافی ندارند و این موضوع می‌تواند در انتخابات سال ۲۰۲۰ خودش را نشان دهد. این مساله ممکن است جمهوریخواهان را در معرض دست دادن کرسی ریاست جمهوری قرار دهد.

پس از این و در شرایطی که کنگره آمریکا دیگر اکثریت یکدستی ندارد این مساله مطرح می‌شود که تقابل میان دموکرات‌ها و جمهوریخواهان در کنگره یعنی میان مجلس نمایندگان و سنا و همچنین میان کاخ سفید و کنگره به صورت کلی به چه صورت خواهد بود و آیا ممکن است شاهد پیگیری جدی‌تر استیضاح رئیس‌جمهور از سوی دموکرات‌ها باشیم؟ در این رابطه باید توجه داشت که خیلی دور از انتظار است که به‌جز یک حادثه غیرمنتظره یا ارائه یک سری اطلاعات تعیین‌کننده، موضوع استیضاح ترامپ به سرانجام برسد. چرا که حتی اگر مجلس نمایندگان نیز رای به برکناری رئیس‌جمهور بدهد در نهایت کسب و سوم آرای سنا در شرایطی که اکثریت نیز در اختیار حزب رئیس‌جمهور است بسیار دور از ذهن است. اما در اجرای بسیاری از برنامه‌های دولت مشکل ایجاد خواهد شد و در حقیقت شاهد نوعی کارشکنی از سوی دموکرات‌ها خواهیم بود. به خصوص مباحث مربوط به بودجه، بیمه‌های درمانی، مناسبات تجاری و احداث دیوار مرزی از جمله مواردی است که دموکرات‌ها می‌توانند در مجلس نمایندگان در برابر آن مقاومت کنند و برخی از برنامه‌های رئیس‌جمهور را زمین‌گیر کنند. زمین‌گیر شدن در برخی از این حوزه‌ها در نهایت مسئولیت را متوجه دولت خواهد کرد و می‌تواند باعث کاهش آرای حزب رئیس‌جمهور در انتخابات ۲۰۲۰ شود. از آنجایی که این انتخابات بسیار سرنوشت‌ساز و مهم است حتماً این تعارض و کشمکش میان یکی از شاخه‌های کنگره یعنی مجلس نمایندگان با سنا با قوه اجراییه طی دو سال آینده می‌تواند شدت بگیرد.

را به مثابه شکست ترامپ و سیاست‌های وی قلمداد کرد. هر چند انتخابات به عنوان نوعی همه‌پرسی در قبال عملکرد دولت مستقر بود اما این بدان معنا نیست که دولت حتماً موفق نبوده است. چرا که حداقل در عرصه اقتصادی دستاوردهای دولت ترامپ، دستاوردهای قابل قبولی بوده، نرخ بیکاری به پایین‌ترین حد طی ۴۰، ۳۰ سال اخیر رسیده، میزان بیکاری بین لاتین‌تبارها، زنان، سیاه‌پوستان و جوانان به شدت کاهش پیدا کرده، شاخص عملکرد بورس مطلوب بوده، فرصت‌های شغلی جدیدی ایجاد شده و بسیاری از کسب و کارهایی که در گذشته به خارج از مرزهای آمریکا رفته بود، به تدریج به کشور بازمی‌گردند. از این جهت عملکرد اقتصادی دولت مطلوب بوده است اما یک سری اتفاقات طی دو سال اخیر در آمریکا رخ داده که باعث شده مردم آمریکا علی‌رغم بهبود وضعیت اقتصادی به حزب دموکرات رای دهند.

از جمله این موارد می‌توان به برخی رفتارهای شخصی دونالد ترامپ به عنوان رئیس‌جمهور آمریکا اشاره کرد. زیرا برخی از رفتارهای وی برخورنده و حساسیت‌زاشده بود. به عنوان مثال سابقه زن‌ستیزی وی، پرونده‌های سیاسی و اخلاقی و از همه مهمتر همدلی ترامپ با جریان راست افراطی و نژادپرستان باعث شده نوعی نگرانی در جامعه آمریکا ایجاد شود.

استراتژی دونالد ترامپ با هدف پیمایش ترس از ورود پناهنده‌جویان و مهاجران و سیاست مشت‌آهنین در حوزه سیاست‌های مهاجرتی، گرچه طیف‌های دست راستی محافظه‌کار سفیدپوستان را خوشنود کرد اما از آنجایی که بخش عمده‌ای از جامعه آمریکا مهاجرتبار هستند باعث شد این گروه‌ها به‌ویژه اسپانیولی‌تبارها از ترامپ رویگردان شوند. حاصل این اتفاقات سبب شد که در انتخابات کنگره، دموکرات‌ها ۱۱ میلیون رای بیشتری کسب کنند. این برتری آرا خود را در مجلس نمایندگان نشان داد و باعث شد که دموکرات‌ها از حزب اقلیت به حزب اکثریت در این مجلس تبدیل شوند. اما از آنجایی که یک ضعف دموکراسی در آمریکا وجود دارد این ۱۱ میلیون خود را در مجلس سنا نشان نداد. به عبارتی با وجودی که دموکرات‌ها ۱۱ میلیون رای بیشتری کسب کرده بودند اما نتوانستند سنا را تصاحب کنند. دلیل آن، این است که دموکرات‌ها در ایالات پرجمعیت برتری دارند که این ایالات پرجمعیت هر کدام فقط دو سناتور دارند. در حالی که جمهوریخواهان در ایالات کم‌جمعیت محافظه‌کار شبه‌روستایی حضور پررنگ‌تری دارند که آرای هر کدام از این ایالات کوچک نیز دو کرسی است. به عبارتی دموکرات‌ها در ایالت کالیفرنیا به مراتب از نظر آرای مردمی در رتبه بالاتری نسبت به جمهوریخواهان در ایالت ویومینگ قرار داشتند اما هر کدام از

نتایج انتخابات میان دوره‌ای کنگره آمریکا شامل مجلس نمایندگان و سنا شگفتی‌هایی را در پی داشت و برخی موارد نیز از قبل پیش‌بینی می‌شد. انتخابات مجلس نمایندگان در آمریکا هر دو سال یک‌بار برگزار می‌شود ولی سنا هر دو سال، یک‌سوم کرسی‌هایش به رای گذاشته می‌شود. وظایفی که برای مجلس سنا تعریف شده، وظایف ملی، فدرال و جنرال است و تا حدودی برون مرزی است. از این جهت تمرکز و علاقه سناتورها نسبت به اعضای مجلس نمایندگان به مسائل ملی خیلی بیشتر است. اعضای مجلس نمایندگان بیشتر محلی فکر می‌کنند زیرا هر دو سال یک بار باید آرای آنها به رای گذاشته شود و لذا خیلی وابسته به دیدگاه شهروندان و حوزه انتخابی‌شان هستند. در واقع دغدغه آنها بیشتر مسائل روزمره شامل معیشت، مسائل محیط زیست و کسب و کار است.

آنها خیلی فرصتی برای فکر کردن به مسائل بلندمدت ندارند. این ویژگی‌ها منجر به تفاوت دو مجلس با یکدیگر شده و از این جهت نظریات کمیته روابط خارجی مجلس سنا و رئیس آن در رابطه با سیاست خارجی وزن خیلی سنگین‌تری دارد تا کمیته روابط بین‌الملل مجلس نمایندگان. عکس این مساله نیز حاکم است یعنی کمیته‌هایی مانند بانکداری و کشاورزی در سنا خیلی اهمیتی ندارد و بالعکس در مجلس نمایندگان خیلی حائز اهمیت است.

در ایالات متحده آمریکا یک سنت سیاسی وجود دارد. مبنی بر اینکه حزبی که دولت را تشکیل می‌دهد در اولین انتخابات میان دوره‌ای در کنگره یا کرسی از دست می‌دهد یا اکثریت را. بنابراین شکست خوردن جمهوریخواهان در انتخابات میان دوره‌ای مجلس نمایندگان اتفاق غیرمنتظره‌ای نبود. یعنی فارغ از اینکه حزب جمهوریخواه یا دولت دونالد ترامپ موفق هستند یا خیر، رفتار سیاسی مردم آمریکا اینگونه است که زمانی که کاخ سفید را در اختیار یک حزب قرار می‌دهند، نسبت به این مساله که کنگره را نیز در اولین انتخابات در اختیار همان حزب قرار دهند آگاه دارند. از این جهت شکست ترامپ و جمهوریخواهان در انتخابات مجلس نمایندگان تماماً به عملکرد رئیس‌جمهور مربوط نمی‌شود.

یعنی تمام ناکامی حزب در قدرت را نباید به پای عملکرد حزب رئیس‌جمهور نوشت. زیرا دولت‌هایی هم بوده‌اند که طی دو سال ابتدای ریاست‌جمهوری‌شان عملکرد خوبی داشتند و از میزان اقبال عمومی نسبی برخوردار بودند اما این رفتار سیاسی مردم آمریکا بوده که همواره علاقه‌ای نداشته‌اند که حاکمیت یکدستی داشته باشند و اگر یک شاخه دولت، حال اجرایی یا کارگزار، در اختیار یک حزب باشد، ترجیح می‌دهند شاخه دیگری در اختیار حزب مقابل باشد. به این دلیل نباید انتخابات اخیر را خیلی بزرگ‌نمایی کرد و آن

## موج قطبی شدن

### حزب دموکرات توانسته با باز کردن نسبی در بروی گرایشات سوسیال دموکرات ماه عسل ترامپ را در پایان سال دوم خاتمه دهد



امیر حسین مهدوی  
پژوهشگر دانشگاه براندایس

اوباما ساده‌تر است. حزب دموکرات توانسته با باز کردن نسبی در روی گرایشات سوسیال دموکرات (لیبرال پیشر و ادبیات سیاسی آمریکا) ماه عسل ترامپ را در پایان سال دوم خاتمه دهد. با گرفتن اکثریت مجلس نمایندگان و نشستن ناسی پلوسی بر کرسی ریاست پل رایان دیگر هیچ برنامه بنیادین ترامپ به قانون تبدیل نخواهد شد. در آمریکا مشهور است که وقتی سنا و مجلس در اختیار دو حزب قرار دارند هیچ کدام قادر به عمل ایجابی مهمی نبوده و تنها قدرت کافی برای جلوگیری از پیشرفت دیگری را دارند.

قانون بیمه سلامت اوباما و قانون کاهش مالیات ترامپ هر دو زمانی تصویب شدند که هر دو نهاد همسو با رئیس‌جمهور بودند. بنابراین می‌توان ادعا کرد کمپین سنگین اوباما برای انتخابات آسامال به بار نشست و مسیر ابتکارات انقلابی برای ترامپ را در دو سال دوم ریاست جمهوری اش مسدود کرد. دلیل دیگر رضایت‌مندی دموکرات‌ها میزان مشارکت بدنه رای بالقوه آنها در انتخابات بود. رای دهنده‌گانی که سال ۲۰۱۶ با کنار رفتن برنی سندرز انگیزه‌های خود را از دست دادند و باعث شد تا بیش از سه میلیون از آرای اوباما در ۲۰۱۲ برای هیلاری کلینتون به میدان نیامدند.

حالا خطر ترامپ باعث شده تا آرای بالقوه دموکرات‌ها حساس شده و به صحنه بیایند. این انرژی جدید، حزب دموکرات را از مرکز دور کرده و به سمت چپ برده است. سوسیالیسم دیگر مثل دوران جنگ سرد - دست کم در ایالت‌های آبی - ناسزا محسوب نمی‌شود بلکه یک پلت‌فرم انتخاباتی محبوب است.

نماینده ۲۷ ساله مکزیکی‌ال‌اصل کوپینز نیویورک به همراه اولین مسلمان محجبه و اولین سرخپوست نماد‌هایی از این موج قطبی شدن بیشتر کشور حکایت دارد. سفیدپوست‌های کمتر تحصیل‌کرده مسیحی مناطق مرکزی به منتهی‌الیه ترامپ و رنگین‌پوست‌ها و اقلیت‌های مذهبی و جنسیتی به طرف سندرز کشیده شده‌اند. این واقعیت‌هاست که اوباما و پلوسی را محق می‌کند تا امیدوار بمانند چون ۱- بدنه متنفر از ترامپ و جوانان لیبرال تهییج شده‌اند و در طول رقابت مهم ریاست جمهوری ۲۰۲۰ هم تا پایین کشیدن ترامپ صحنه را ترک نخواهند کرد.

۲- با ابزار تصویب بودجه دولت ترامپ را بر سر میز مذاکره خواهند آورد و او را ناچار به امتیاز دادن خواهند کرد.

۳- به دوستان خارجی‌شان مثل انگلستان، کانادا و اتحادیه اروپا پیام داده‌اند که ترامپ سرنوشت بلندمدت آمریکا نیست و می‌توان با تلاش و مداومت کاخ سفید را بازپس گرفت.

سناتور از هر ایالت، بی‌توجه به تعداد سکنه، تبعیضی مثبت به ایالات کم جمعیت است که سهم ناچیزی هم در تولید ناخالص داخلی دارند.

شاید اگر رای هر شهروند ایالت وایومینگ با نیم میلیون جمعیت برابر با کالیفرنیا ۴۰ میلیون نفری در سنا سهم دارد، رای هر وایومینگی ۸۰ برابر یک کالیفرنیا ۴۰ برابر یک شهروند نیویورک قدرت دارد. این شکل خاص دموکراسی که وحدت سرزمینی و برابری منطقه‌ای را فرادست اصل «هر شهروند یک رای» می‌نشانند گرفتن اکثریت سنا برای دموکرات‌ها را به ماموریتی طاقت‌فرسا بدل می‌کند. پایه‌های گفتمانی جمهوریخواهان شامل دولت حداقلی، دسترسی آسان به اسلحه، مالیات کم و ضدیت با سقط جنین همه در مناطق با تجمع جمعیتی پایین خریدار بهتری دارند.

گرچه موج مهاجرت و روند رشد جمعیت به شکل معناداری به نفع پایه رای دموکرات‌هاست (اقلیت‌های نژادی و ساکن در دو ساحل شرقی و غربی بار اصلی رشد را بر دوش دارند) اما این روند تنها در مجلس نمایندگان دست بالا را به آنان خواهد بخشید و در سنا و آرای الکترونی ریاست‌جمهور کماکان قانون اساسی مسیر تغییر عملاً گردش معنادار به چپ را مسدود کرده است. نتایج انتخابات سنا ۲۰۱۸ نمودار این خاص بودن دموکراسی آمریکایی بود؛ تنها جمهوری در کره زمین که حزبی با ۹ میلیون رای بیشتر در یک انتخابات شکست می‌خورد.

پس از اعلام نتایج، ترامپ به باخت خفیف در انتخابات مجلس نمایندگان هم نازید ولی چیزی که به واقع خیال او را راحت کرد گرفتن اکثریت در سنا بود. حالا ترامپ خیالش راحت است که در دو سال پیش رو ۱- هیچ طرح مهمی ردای قانون نخواهد پوشید مگر نظر اکثریت جمهوریخواه سنا در آن جلب شده باشد.

۲- به جای یک قاضی ۸۵ ساله لیبرال دیوان عالی که در حال حاضر بستری است و به احتمال قوی به زودی کنار خواهد رفت می‌تواند جایگزینی محافظه‌کار معرفی کرده و اکثریت دیوان را تا آینده‌ای طولانی به نفع جریان خود تغییر دهد.

۳- برای جانشینان وزیر دادگستری برکنار شده اش و وزیر دفاعی که سر نازگاری با کاخ سفید دارد رای اعتماد بگیرد.

۴- و از همه مهمتر گرچه جمع آرای حزبی بسیار کمتر از آرای دموکرات‌هاست اما پایه‌رای که او را به ریاست جمهوری رساندند همچنان از عملکردش راضی و بر عهدشان وفادار هستند.

در سمت مقابل اما، درک خوشحالی محتاطانه

انتخابات میان دوره‌ای ششم نوامبر آمریکا، همچون داستان فیل در تاریکی مثنوی آن قدر زوایای متفاوت و پیچیده داشت که هر کدام از ذی‌نفعان روایت خود را از آن عرضه کنند.

سابقه نداشت که محبوب‌ترین چهره‌های فعلی هر دو جناح جمهوریخواه و دموکرات این چنین حوزه‌های انتخابیه را از غرب به شرق در نوردند و در آخرین ساعات تبلیغات، دونالد ترامپ بگوید «خیال کنید فردا اسم خود من را در صندوق می‌اندازید» و باراک اوباما اقرار کند که «این انتخابات برایم از دوره‌هایی که نام خودم در صندوق بود مهم‌تر است».

کم‌وبیش همین فضا پس از شمارش آرا هم برقرار بود. ترامپ به شیوه همیشگی، به عنوان قهرمان وسترن سفیدپوست، خود را از تک‌وتا نینداخت و «پیروزی فاحش» را به حامیانش تبریک گفت. اما اوباما به سیاق تحسین‌گرده‌تر و واقع‌بینانه‌تر خود اعلام کرد که «تغییری که ما نیاز داریم با یک انتخابات حاصل نمی‌شود اما این یک شروع خوب بود».

مقایسه آماری نتایج انتخابات میان دوره‌ای با ادوار قبل احساس برد ترامپ را قابل فهم می‌کند؛ او به معنی واقعی سنا را برده است. گرچه هنوز تا زمان نگارش این مطلب در تاریخ ۲۰ آبان تکلیف دو کرسی سنا از آریزونا و فلوریدا مشخص نشده و احتمالاً کار هر دو حوزه به بازشماری و شاید هم دادگاه بکشد، اما تا همین جا هم پیروزی یک حزب در اولین انتخابات سنا بعد از تصاحب کاخ سفید از زمان جان اف کندی تا حالا به این بزرگی نبوده است. البته تمام این پیروزی را نباید به حساب ترامپ نوشت.

دوره هر کرسی سنا شش ساله است و هر دو سال یک‌بار (یک بار همزمان با انتخابات ریاست جمهوری و بار دیگر همزمان با انتخابات مجلس نمایندگان) یک سوم از صد سناتور تغییر می‌کنند. در انتخابات ۲۰۱۸ اما از میان ۳۵ کرسی مورد رقابت فقط ۹ کرسی جمهوریخواه به رای گذاشته می‌شدند و در مقابل دموکرات‌ها باید برای حفظ ۲۶ کرسی خود می‌جنگیدند. در نتیجه ترامپ تقریباً به یک سوم تلاش و پول و کمپین برای حفظ اکثریت نیاز داشت، حال آنکه بر اساس قانون معاون اول هم در موارد برابری آرا در سنا حق رای پیدا می‌کند و داشتن کاخ سفید از این جهت هم برای جمهوریخواهان دوینگ انتخاباتی محسوب می‌شد.

از طرف دیگر چشم‌انداز کلی اکثریت گرفتن در سنا برای جمهوریخواهان بسیار ساده‌تر از حزب دموکرات است. سنا به تعبیری ضامن نظام فدرالی و «ایالات متحده» بودن آمریکا است. انتخاب دو



## رقیب بلا منازع

حیات ایران و ترکیه متکی به بقای یکدیگر است. این دو کشور از نظر ساختار امنیت جغرافیایی از دولت های مرکزی به شمار می آیند. در این نوشته در باره روابط این دو کشور بر اساس نظریه نئو رئالیسم بحث شده است



دکتر قدیر گلکاریان

استاد دانشگاه نیبر ایست قبرس

می شود. به عبارتی روشن تر، نبود امنیت خارجی موجب تشدید تهدیدهای داخلی ترکیه شده و دولت آن کشور را برای رسیدن به اهداف کوتاه مدت با مشکلات مختلفی درگیر خواهد ساخت. ایران و ترکیه به عنوان کشورهای همسندند که از نظر ساختار امنیت جغرافیایی در گروه کشورهای قرار دارند که به عنوان دولت های مرکزی (درون قاره ای) به شمار می روند. به مثابه همین، نیازمند دولتی قدرتمند و اثبات هستند که بتوانند برای رسیدن به اهداف مختلف موفق شوند. برای رسیدن به نقطه موفقیت لازم است که از قدرت کنترل تهدیدات قومی و مذهبی برخوردار باشند و این امر ممکن نخواهد بود مگر با داشتن نظام دولت-ملت. به عبارتی روشن تر، هر دو کشور دارای بافت جمعیتی کثیر الملله از نظر مذهبی و قومی هستند که این فاکتورها در نوع خود می تواند عوامل تهدیدزا برای امنیت دو کشور محسوب شوند. لذا وجود امنیت داخلی در درون مرزهای ترکیه و ایران به منزله تثبیت امنیت دیگری است.

ایران و ترکیه دو پایه اصلی در نظام قدرت منطقه ای به شمار می روند. وجود هر نوع تهدید برای یکی به عنوان آغاز حرکت دو مینوی ریزش برای قدرت دیگری است. بنابراین تهدیدات موجود از ناحیه عصبانیت قومی و معضلت تروریسم پک ک با پژاک و امثال اینها برای هر دو دولت، نقش نفت و گاز به عنوان عاملی استراتژیک در نظام اقتصاد-سیاسی و تأثیرگذاری در ساختار روابط بین الملل، نیاز ترکیه به انرژی صادراتی از ایران، ایفای نقش انکارناپذیر ایران و ترکیه در تعیین موازنه قدرت منطقه خاور میانه و یوپیای اقتصاد دو کشور با ترکیه بر موفقیت ژئوپلیتیکی آنها در مختصات مهم قفقاز و راه ابریشم از جمله مواردی است که ایران و ترکیه را به هم متکی ساخته و لزوم جانبداری ترکیه از ایران را در شرایط کنونی تهدیدات حاصل از تحریم ها فراهم می آورد. ایران و ترکیه بر اساس اصول تعریف شده در تئوری نئو رئالیسم نه تنها دشمن هم نمی توانند باشند بلکه به دلیل جای گیری در موقعیت ژئواستراتژیک رقیب بلا منازع هستند که از نظر تثبیت نظام سیاسی-امنیتی حیات شان برای رسیدن به قدرت در صحنه بین المللی متکی به بقای دیگری است.

می توانند به تعیین موازنه قدرت دست یابند. موضوع امنیت بین المللی یکی از موضوعات اساسی و اتخاذ تدابیر نظام بین الملل به شمار می رود که دولت های مختلف در صحنه جهانی هرگونه تهدید ناشی از عوامل مختلف برونی یا درونی و حتی متداخل و مشترک را به خود معطوف داشته و راه های صیانت از آنها را پیگیری می نمایند. این نکته به صرف اینکه شرایط صلح وجود دارد، به هیچ وجه از نگاه استراتژیست های امنیتی دولت ها در نظام سیاسی به دور نمی ماند. توجه به اساس امنیت بین المللی هم در شرایط صلح و هم جنگ برای کشورها اهمیت بسزایی دارد. ترکیه با داشتن افق سیاسی منتهی به ۲۰۲۳ به عواملی مانند امنیت، تهدید، قدرت و استراتژی به دقت توجه دارد. مادامی که امنیت وجود نداشته باشد، تهدید پدیدار می شود. زمانی که تهدید ادامه دارد، امکان اثبات قدرت در نظام سیاسی وجود ندارد و در سایه فقدان قدرت، نمی توان متغیرهای تعیین کننده نظام سیاسی منطقه ای و فرامنطقه ای را کنترل و مدیریت کرد. یعنی به عبارتی امنیت سیاسی در ساحت بین المللی هم تضمین کننده سطح رفاه درون جامعه است و هم اینکه بدون بروز تنش یا جنگ نرم و سرد می توان عوامل تهدید کننده را خنثی یا حداقل متفعل ساخت.

نگاه ترکیه به ایران دقیقاً از این منظر قابل درک و ارزیابی است. در گزارش ارائه شده به مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۴ با عنوان «امنیت برای جهان، مسئولیت مشترک دولت ها است» آمده است که فقر، بیماری های واگیردار، فلاکت های زیست محیطی، مشکلات و بحران های اقتصادی، تنش های بین دولت ها، عصبانیت و اعتراضات درون محیطی، وجود سلاح های هسته ای و شیمیایی، جرائم سازمان یافته و تروریسم از جمله تهدیداتی هستند که ثبات سیاسی و امنیتی کشورها در نظام بین الملل را مورد هدف قرار می دهند. با نگاهی به این تعریف، بروز هرگونه شرایط ناخواسته و تهدید آمیز در مرزهای ترکیه و یا کشورهای همسایه که به نوعی امنیت خارجی و به تبع آن امنیت داخلی ترکیه را در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی مورد هدف قرار دهد، به عنوان فشار بزرگ حساس سیاسیون ترکیه محسوب

در بازبینی روابط و مناسبات میان ایران و ترکیه بیش از هر چیزی موضوع امنیت و استراتژی مربوط به آن به چشم می خورد. امنیت یکی از مهمترین موضوعاتی است که در دستور کار نظام جهانی معاصر به شمار می رود. هنگامی که مفهوم امنیت از دیدگاه روابط بین الملل در نظر گرفته می شود، می توان گفت که ملاحظات امنیتی نسبتاً منحصراً به مناسبات دو جانبه است، بلکه نقش تأثیر و تأثر آن در روابط بین الملل اعم از منطقه ای و فرامنطقه ای نیز قابل توجه و ارزیابی است. به همین دلیل کشورهای همسایه در یک منطقه و در کنار هم قرار گرفته و مناسبات آنان به دلایل مختلف امنیتی (قومی، مذهبی، فرهنگی و منافع مشترک) با هم دیگر در ارتباط است، خواه ناخواه بر روابط دو جانبه تأثیر خاصی می گذارد.

آنچه در طول سال های گذشته شاهدش هستیم این است که روابط بین ترکیه و ایران به ویژه در سال های ۲۰۰۰ پهبود چشمگیری داشته است. با توجه به اینکه روابط دو جانبه به علت نگرانی های امنیتی برخاسته از مسائل قومی، مذهبی، نگرانی های ایدئولوژیک / رژیم، نیازهای مربوط به استراتژی انرژی و رویکرد دو کشور نسبت به تروریسم و همسانی نگرش امنیتی به موضوع مرزها برای هر دو مطرح بوده است. لذا شرایط کنونی حمایت ترکیه از ایران و توجه به نقش ایران از سوی ترکیه در تعیین معادلات مختلف سیاسی و راهبردی از دلایل عمده در توسعه و استحکام روابط دو جانبه به شمار می روند که در تمامی موارد یاد شده نقش ملاحظات امنیتی انکارناپذیری می نماید.

نظریه نئو رئالیستی یکی از متضادترین نظر به های سیاسی در مورد امنیت است. نئو رئالیست ها امنیت را به عنوان یک عنصر ضروری در مکانیزم دولت می دانند و برخلاف واقع گراییان کلاسیک، اهمیت ویژه ای برای امنیت قائل هستند. به عنوان هدف اولیه در مورد کنترل هرج و مرج در سیاست داخلی و خارجی تعریف کرد. به اعتقاد وی دولت ها تنها پس از تأمین امنیت خود در ساختار داخلی و مناسبات خارجی به اهداف مختلفی مانند تغییر نظام موجود در جهان و یا برخورداری از قدرت



ترکیه با داشتن افق سیاسی منتهی به ۲۰۲۳ به عواملی مانند امنیت، قدرت و استراتژی به دقت توجه دارد. مادامی که امنیت وجود نداشته باشد، تهدید پدیدار می شود.



ایران و ترکیه بر اساس اصول تعریف شده در تئوری نئو رئالیسم نه تنها دشمن هم نمی توانند باشند، بلکه به دلیل جای گیری در موقعیت ژئواستراتژیک رقیب بلا منازع هستند که از نظر تثبیت نظام سیاسی-امنیتی حیات شان برای رسیدن به قدرت در صحنه بین المللی متکی به بقای دیگری است

روابط ایران و عربستان را نمی‌توان به منطق رئالیستی محدود کرد. مساله اکنون تصویری است که تهران و ریاض از هویت خود در جهان اسلام دارند؛ یک مقابله جدی شکل گرفته است



دکتر رحمان قهرمانپور

پژوهشگر ارشد مسائل خاورمیانه

از همدیگر خیلی زیاد نیست.

اگر در مورد ایران و عربستان بخواهیم موضوع را پیش ببریم، زمانی که ایران احساس کند قدرت عربستان از نظر نظامی تا حد اندکی از ایران بالاتر است، این مساله ایجاد تهدید و نگرانی جدی نمی‌کند. یعنی همچنان باور ایران این است که نوعی موازنه وجود دارد و این موازنه، بازدارندگی ایجاد می‌کند که نتیجه آن جلوگیری از وقوع درگیری نظامی یا جنگ میان دو کشور است. رئالیست‌ها معتقد هستند که صلح یا نبود جنگ، ماحصل اعتماد، برادری، رفاقت و گفت‌وگو نیست بلکه ماحصل موازنه قوا است که عمدتاً شکل نظامی دارد و این پیام را به طرف مقابل منتقل می‌کند که توان زدن ضربه اساسی و نابود کردن را ندارد لذا باید از فکر کردن به جنگ عبور کند. در عوض باید تلاش کند که نوعی موازنه و حشمت ایجاد شود یعنی ترس از این وجود داشته باشد که نوعی اگر کشور A به کشور B ضربه بزند متقابلاً کشور B نیز می‌تواند بازگردد و ضربه قوی‌تری به او وارد کند.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا نگاه ایران و عربستان به یکدیگر نیز مبتنی بر این الگو است؛ در این خصوص باید گفت ناتوانی یا ضعف رویکرد رئالیستی در روابط ایران و عربستان این است که نسبت به اهمیت تعریفی که دو کشور از هویت خود دارند، کم‌توجه است. در هر صورت باید بپذیریم که جمهوری اسلامی ایران به نوعی خود را رهبر جهان شیعه و عربستان خود را رهبر جهان تسنن می‌داند. لذا بخشی از رفتارهای تهران و ریاض در منطقه و حتی جهان اسلام ناشی از این فہم و نقش است که از هویت خود و الزامات این هویت دارند. یعنی وقتی ایران خود را رهبر جهان تشیع می‌داند به تبع آن خود را ملزم می‌بیند که در لبنان، یمن و سوریه از شیعیان حمایت کند در مقابل نیز وقتی عربستان خود را رهبر جهان تسنن می‌داند الزام و پیامد این هویت و نقش این است که به طور مثال در موضوع بحرین، از حکومت سنی این کشور در مقابل ایران حمایت کند. در نتیجه رویکرد رئالیسم سنتی و به تبع آن اصل موازنه قوا باوجودی که می‌تواند تاحدی رفتار ایران و عربستان را در مقابل هم توضیح دهد اما به طور دقیق و جامع نمی‌تواند به برخی از سوالات پاسخ دهد؛ از جمله در موضوع یمن یا بحرین اگر از منظر رئالیستی به مساله نگاه کنیم دلیل خاصی وجود ندارد که عربستان در یمن تا این حد هزینه کند یا خود را به عنوان حامی بحرین معرفی کند. این نوع رفتارها را رئالیسم نمی‌تواند به خوبی توضیح دهد هر چند بر اساس این نظریه، ریاض با این نوع رفتارها می‌خواهد قدرت نفوذ خود را در منطقه افزایش دهد و موازنه را به نوع خود تغییر دهد. اما اگر به درستی دقت کنیم برخی از این رفتارها به ضرر عربستان تمام می‌شود. به عنوان مثال در موضوع یمن، عربستان سعودی به پیروزی ملموس و روشنی دست پیدا نکرده و در آن کشور در حال هزینه دادن است. این هزینه دادن در بلندمدت حتی ممکن است قدرت نظامی و دفاعی عربستان را تضعیف کند. بنابراین رئالیسم نمی‌تواند رفتارهای عمدتاً منبعث از نوع هویت ایران و عربستان در سطح منطقه را توضیح دهد. ولی اصل موازنه قوا و به تبع آن اصل بازدارندگی می‌تواند بخشی از رفتارهای ایران و عربستان را در روابط متقابل با یکدیگر توضیح دهد.

خرید تسلیحاتی می‌رود. همچنین وقتی قطر از جانب عربستان احساس تهدید می‌کند این کشور نیز وارد این مسابقه تسلیحاتی می‌شود. بنابراین مهمترین پیامد منفی اصل موازنه قوا این است که امکان کشیده شدن موازنه قوا به سمت مسابقه تسلیحاتی وجود دارد. البته موازنه قوا، وجه مثبتی نیز دارد مبنی بر این که از بروز جنگ و درگیری نظامی جلوگیری می‌کند. به عبارت ساده‌تر شاید کشورها گاهی در تشخیص اینکه نقطه مناسب موازنه با همسایه و رقیب کجاست دچار خطا شوند ولی از طرف دیگر وقتی به موازنه قوا روی می‌آورند این اطمینان خاطر را پیدا می‌کنند که کشور مقابل نمی‌تواند به تقابل با آنها روی آورده یا آنها را نابود کند. لذا نوعی بازدارندگی ایجاد می‌شود که نقش این بازدارندگی از نظر رئالیست‌های کلاسیک ایجاد ثبات و امنیت است. به عبارت دیگر رئالیست‌ها معتقد هستند که صلح و ثبات در میان کشورها در سطح نظام بین الملل بیشتر ماحصل همین موازنه قوا و بازدارندگی است تا اعتماد، گفت‌وگو و تبادل اطلاعات.

در نتیجه بحث موازنه قوا ضمن داشتن برخی پیامدهای منفی مانند تهدید احتمالی مسابقه تسلیحاتی اما یک پیامد مثبت از نظر رئالیست‌ها دارد که عبارت است از ایجاد صلح و ثبات منطقه‌ای و مهمتر از آن تداوم این ثبات. چرا که نظام بین الملل یک نظام شکننده است و هر لحظه ممکن است دولت‌ها نسبت به یکدیگر مشکوک و وارد نزاع شوند، لذا مهمترین ابزار برای جلوگیری از وقوع جنگ از نظر رئالیست‌ها همان اصل بازدارندگی است که خود بازدارندگی ماحصل اصل موازنه قوا است. به عبارت ساده‌تر بازدارندگی سوازی از شریاطی مانند معتبر بودن تهدید، زمانی موثر است که دو طرف با طریقی به این باور رسیده باشند که نوعی موازنه قوا ایجاد شده یا به تعبیر دیگر فاصله قدرت کشورها

نظر نویسنده

**ناتوانی یا ضعف رویکرد رئالیستی در روابط ایران و عربستان این است که نسبت به اهمیت تعریفی که دو کشور از هویت خود دارند، کم‌توجه است. در هر صورت باید بپذیریم که جمهوری اسلامی ایران به نوعی خود را رهبر جهان شیعه و عربستان خود را رهبر جهان تسنن می‌داند.**



باشند گفت‌وگو نقاط تعارض میان ایران و عربستان سعودی طی سال‌های اخیر، روابط تنش‌آمیز میان این دو بازیگر مورد تحلیل بسیاری از کارشناسان و نظریه‌پردازان قرار گرفته است. برخی این روابط را بر اساس نظریه موازنه قوا مورد تحلیل قرار می‌دهند و معتقدند که دو کشور بر مبنای منطق افزایش قدرت، سعی در بالابردن توانمندی در حوزه‌های نفوذ خود دارند. در مقابل اما دسته دیگری از کارشناسان معتقدند که منطق کنش این دو بازیگر صرفاً بر مبنای افزایش قدرت قابل تبیین نیست، بلکه باید آن را در چارچوب نظریه موازنه تهدید و خنثی کردن تهدیدات در حال افزایش مورد تبیین قرار داد. در این مقاله به بخش اول یعنی نظریه موازنه قوا پرداخته شده است، اگرچه هم‌زمان تأکید شده که رویکرد رئالیستی نسبت به اهمیت تعریفی که دو کشور از هویت خود دارند، کم‌توجه است.

«موازنه قوا» یکی از پیامدهای نظریه رئالیسم کلاسیک است که البته نئورئالیسم نیز آن را می‌پذیرد. نظریه یا پارادایم رئالیسم دیدگاه خاصی نسبت به جهان دارد. دیدگاهی که در آن بی‌اعتمادی دولت‌ها به یکدیگر جزو ذات نظام بین الملل است و چون دولت‌ها در سیاست بین الملل نمی‌توانند به هم اعتماد کنند، بنابراین آناژشی به وجود می‌آید و پیامد آناژشی نیز این است که دولت‌ها باید به خودشان تکیه کنند و نه به دیگران. از منظر رئالیست‌ها اگر ائتلاف نظامی شکل بگیرد موقت است و نمی‌تواند دوام داشته باشد.

رئالیست‌ها معتقد هستند که دولت‌ها باید به خودشان به اصطلاح قببولانند که «کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من». بنابراین پیامد چنین نگرشی نسبت به سیاست بین الملل این است که دولت‌ها باید تلاش کنند تا قدرت نظامی خود را افزایش دهند. این افزایش قدرت به این صورت است که بحث قدرت در آن ملموس و به طور مشخص قدرت نظامی کشورها و در مرحله بعد قدرت تکنولوژیک و اقتصادی کشورها مطرح است. در این بین وقتی که دولت‌ها احساس می‌کنند که قدرت همسایگانشان در حال افزایش است به صورت طبیعی میل به توازن پیدا می‌کنند. یعنی وقتی محاسبه‌شان این است که کشورها پیرامون آنها در حال افزایش قدرت هستند این کشورها نیز به افزایش قدرت نظامی‌شان روی می‌آورند. رئالیست‌ها در این خصوص یک توضیح ساختاری مبتنی بر آناژشی در نظام بین الملل ارائه می‌دهند؛ برخی معتقد هستند که این یک رفتار فیزیکی است و پایه و اساس آن را بی‌اعتمادی میان کشورها می‌دانند. نکته اینجاست وقتی کشورها به موازنه قوا روی می‌آورند تشخیص اینکه نقطه بهینه موازنه کجاست در عمل بسیار دشوار است. بنابراین اغلب این اتفاق می‌افتد که دولت‌ها رفتار نوعی مسابقه تسلیحاتی می‌شوند. یعنی وقتی کشوری مانند ایران قدرت موشکی خود را افزایش می‌دهد عربستان چون ارزیابی دقیقی از این میزان پیشرفت ندارد شروع به خرید تسلیحات می‌کند. در مقابل وقتی ایران احساس می‌کند که عربستان تسلیحات پیشرفته دارد دوباره به افزایش قدرت نظامی خود روی می‌آورد؛ لذا به قول لیبیرال‌ها نوعی مسابقه تسلیحاتی به وجود می‌آید که این مسابقه بعضاً به کشورهای کوچک‌تر حامی این کشورهای بزرگ‌تر نیز سرایت می‌کند. به عنوان مثال کشوری مانند بحرین نیز وقتی احساس می‌کند ایران قدرتمندتر شده و عربستان ضعیف‌تر است، به جای تکیه بر ریاض، با هدف تأمین امنیت به سراغ

## سدی در برابر ترامپ



سعید شکوهی  
استادیار روابط بین الملل  
دانشگاه علامه طباطبائی

زیادی به مسأله حیثیتی برای ترامپ تبدیل شده و او می‌خواهد با مذاکره‌ای نمادین برای ایران، آن را تبدیل به برگ برنده‌ای برای انتخابات آتی خود قلمداد کند. از این رو، تحریم‌های گسترده‌ای را تصویب کرده‌اند تا در کوتاه‌مدت جواب بدهد و ایران پذیرای مذاکره با آمریکا شود.

رئیس‌جمهور آمریکا معمولاً اختیارات فوق‌العاده‌ای در سیاست‌گذاری دارد و بسیاری از مصوبات کنگره را می‌تواند توکند. مگر اینکه مصوبه‌ای از اجماعی فوق‌العاده برخوردار باشد تا رئیس‌جمهور نتواند آن را توکند. در حال حاضر، دموکرات‌ها حائز این اکثریت نیستند و از این رو، تأثیر آنها بر سیاست خارجی ترامپ بیشتر از آنکه ایجابی باشد، سلبی و ایذایی خواهد بود. آنها بیشتر در پی آن خواهند بود که از اقدامات نسنجیده آتی دولت جلوگیری کنند و قادر نیستند ترامپ و دولت او را وادار به بازگشت به برجام یا هر توافق دیگری بکنند.

آمریکارفته‌رفته کمتر شده و ممکن است این مسأله به از دست رفتن انتخابات ریاست جمهوری آتی منجر شود. هر چند باخت در اولین انتخابات میان‌دوره‌ای پس از انتخابات ریاست جمهوری قدری معمول است و لزوماً به معنای شکست جمهوریخواهان در انتخابات آتی ریاست جمهوری نیست. کما اینکه جورج بوش و باراک اوباما هم شرایط مشابهی را درک کرده بودند ولی باز هم پیروز انتخابات شدند. هر چند دموکرات‌ها در دو سال آینده خواهند توانست فشارها روی دولت ترامپ و سیاست‌های جنجالی او را بیشتر بکنند، اما احتمال ایجاد تغییر محسوس در رهیافت ترامپ کم است. مسأله ایران و رویدادهای مربوط به آن احتمالاً کمترین تأثیر را می‌تواند از این انتخابات پذیرا باشد. دولت ترامپ و حامیان او در کنگره همچنان به سختگیری‌های خود برای کشاندن ایران به پای میز مذاکره ادامه خواهند داد. این مسأله تا حدود

چندی پیش انتخابات میان‌دوره‌ای کنگره آمریکا در حالی برگزار شد که هیچ‌یک از طرفین نتیجه مطلوب خود را به دست نیاوردند و قدرت را میان خود تقسیم نمودند. بدین ترتیب هر یکی از احزاب در یکی از مجالس اکثریت را به دست گرفت، با این تفاوت که قدرت چانه‌زنی جمهوریخواهان در مجلس سنا و تأثیرگذاری آنها بیشتر خواهد بود. برخی از کارشناسان و سیاستمداران داخلی امیدوار بودند دموکرات‌ها بتوانند اکثریت را در دو مجلس به دست گیرند و از این طریق راه برای اعمال فشار و حتی استیضاح دونالد ترامپ هموار شود یا وی مجدداً برجام را مورد تأیید قرار دهد. اما همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره کرده بودیم، این سناریو محتمل اما بسیار دشوار بود و در عمل هم رخ نداد. پیروزی دموکرات‌ها در مجلس نمایندگان حاوی معنای خاص برای ترامپ و دولت‌مدان اوست. آنها این زنگ خطر را دریافت کرده‌اند که در صدد تأیید سیاست‌های آنها توسط مردم



## نقش جدید برهم



علی موسوی خلخالی  
پژوهشگر مسائل خاورمیانه

برند و در صورت وجود اراده سیاسی، فشار خارجی نمی‌تواند مانعی برای آن باشد. همین رویکرد نسبت به صادرات گاز و برق ایران به عراق وجود دارد. اما از سوی دیگر، اینکه تحریم‌ها بر سطح تولید فعلی ایران چقدر اثر می‌گذارند، مسأله‌ای است که به ایران برمی‌گردد. طبیعی است در صورت تضعیف تولید ایران، کسی منتظر کالای ایرانی نمی‌ماند. یاد زمینه تعاملات بانکی، عراق چند ماهی است عضو FATF شده در حالی که ایران هنوز به عضویت این کنوانسیون در نیامده. بدیهی است این مسأله می‌تواند در مراودات بانکی دو کشور اختلالاتی را به وجود آورد. همچنین در زمینه مبادلات ارزی، ایران مورد تحریم دلار آمریکا قرار گرفته و معامله دلاری با ایران تقریباً غیرممکن شده است. اینها مسائلی است که جدای از اراده سیاسی باید مورد توجه قرار بگیرد.

محسوب می‌شوند و هر دو مایل هستند که به ایران در حل مشکلاتش در مرحله‌ای که آمریکا تلاش می‌کند به کشور مان نهایت فشار را بیاورد، کمک کنند. می‌توان گفت در عراق رویکردی همه‌جانبه برای کمک به ایران در این مرحله حساس وجود دارد. تقریباً تمامی رهبران سیاسی عراق بر لزوم ماندن در کنار ایران تأکید دارند. اما واقعیت میدانی چه می‌گوید؟ آیا واقعاً توانایی کامل برای مهار فشارهای آمریکا علیه ایران در داخل عراق وجود دارد؟

در برخی موارد عراقی‌ها می‌توانند واقعا به ایران کمک کنند اما در برخی موارد دیگر ناتوانند. قبل از هر چیز باید به این نکته اشاره کنیم که عراق طولانی‌ترین مرز را با ایران دارد. مسأله کمرکی و مراودات کالاهای مورد نیاز دو طرف نیز از جمله مواردی است که دو کشور باتوافق با یکدیگر می‌توانند آن را پیش

برهم صالح، رئیس‌جمهوری عراق شنبه ۲۶ آبان در سفری رسمی به ایران آمد و مورد استقبال رسمی مقامات کشور مان قرار گرفت. مسئولان جمهوری اسلامی از رفتار و برخورد برهم صالح بسیار تعریف و ابراز امیدواری کردند با توجه به ظرفیت‌هایی که در او وجود دارد، برای تحکیم روابط تهران و بغداد کام‌های اساسی برداشته شود و اگر مشکلاتی هم در توسعه روابط وجود دارد، فوراً حل و فصل بشوند. صالح خود در تهران قول مساعد داد که برای حل بسیاری از مشکلات موجود با ایران از جمله تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران، کمک و در مشکلاتی مثل ریزگردها شخصاً نظارت کند. برهم صالح و عادل عبدالمهدی، نخست‌وزیر عراق از چهره‌هایی هستند که برای حفظ روابط با تهران تمایل بسیاری دارند. هر دو از چهره‌های نزدیک به ایران



جعفر قناداشی  
کارشناس مسائل خاور میانه

بنابراین می‌توان حدس زد که در سفر نتانیا هو به عمان، کوشش آن بوده است تا حکومت این کشور، خود را برای تحقق شرایطی مهیا کند که زمینه هرگونه بهره‌برداری ایران از ماجرای پایان جنگ در یمن فراهم نشود و این به معنی آن است که اقدام دیپلماتیک اوایل آبان ماه نتانیا هو نیز همچون اغلب اقدامات دیپلماتیک یک سال اخیر وی، کوششی برای جلوگیری از علنی شدن موفقیت‌های بیشتر ایران و از این لحاظ اقدامی کاملاً انفعالی بوده است. در حقیقت با چشم‌پوشی از این واقعیات است که جریان رسانه‌ای غرب و به تبع آن رسانه‌های وابسته به ارتجاع منطقه، همسو با محافل صهیونیستی، از سفر نتانیا هو به عمان، تحلیل کاملاً وارونه‌ای را ارائه می‌کنند و این اقدام نخست‌وزیر اسرائیل را به معنی فراهم شدن امکان لازم جهت صفا آرای بیشترو گسترده‌تر رژیم‌های مرتجع عربی در برابر کشورهای محور مقاومت به رهبری ایران تفسیر می‌نمایند.

شرایط ذهنی لازم جهت حضور سرکردگان اسرائیلی در نشست سران کشورهای مرتجع عربی را فراهم ساخته است. این در حالی است که بنا به گفته سید حسن نصرالله، دبیرکل حزب الله لبنان، سفر نتانیا هو به عمان و ملاقات با سلطان قابوس، اقدامی در چارچوب عادی‌سازی روابط با اسرائیل و به معنی برداشته شدن نقاب از چهره منافقانی است که تاکنون ماهیت خود را پنهان می‌کردند. با این حال، شماری از تحلیلگران هم با اشاره به نقش ویژه و متفاوتی که حکومت عمان در قبال جنگ یمن ایفا می‌کند، گفت‌وگوهای مقامات عمانی و اسرائیلی را عاملی مؤثر بر روند این جنگ و در نتیجه عاملی تأثیرگذار بر مواضع کنونی ایران در قبال یمن تفسیر کرده‌اند؛ به ویژه آنکه «ائتلاف غربی-عربی» در حال حاضر به پایان آبرومندانه جنگ یمن می‌اندرشد و می‌کوشد تا خاتمه تهاجمات نظامی علیه یمن، به معنی پیروزی جنبش انصارالله و در نتیجه موفقیت منطقه‌ای دیگر ایران و نمود نگردد.

## سفر ضد ایرانی

سفر اخیر بنیامین نتانیا هو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی به عمان سبب شد تا شماری از رسانه‌های منطقه‌ای، این اقدام نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی را زمینه‌ساز تحولاتی بدانند که ولو به صورت محدود، تغییراتی را در فضای سیاسی منطقه ایجاد کرده و از این لحاظ، بر بخشی از فعالیت‌های دیپلماتیک ایران نیز تأثیراتی را بر جای خواهد گذاشت. چنان که برخی از این رسانه‌ها، با اشاره به فضای سیاسی منطقه‌ای قبل از سفر نتانیا هو به عمان، این سفر او را زمینه‌ساز از میان رفتن بخشی از ناامیدی‌های مقامات تل‌آویو جهت دستیابی به سازشی منطقه‌ای و در چارچوب «معامله بزرگ قرن» می‌دانند و مبتنی بر آن، بر این موضوع پامی فشارند که سفر نتانیا هو فاصله موجود میان ایران و تحقق اهداف منطقه‌ای اش را افزایش داده است؛ چرا که از دیدگاه آنان، دیدار علنی نتانیا هو با سلطان قابوس، تابوی موجود در خصوص برگزاری چنین ملاقات‌هایی را از میان برده و



دکتر احمد زارعان  
استاد دانشگاه و کارشناس ارشد مسائل راهبردی

رسوایی اطلاعاتی و امنیتی آل سعود است. در مورد آینده سیاسی بن سلمان دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ برخی از کارشناسان معتقدند تاریخ مصرف بن سلمان و اصلاحات ظاهری و سریع او به پایان رسیده است. برخی دیگر هم معتقدند برای آمریکایی‌ها و سران آل سعود افکار عمومی اهمیت چندانی ندارد و دل‌های نفتی سعودی‌ها و حمایت‌های سیاسی آمریکا پاشنه در را به نفع بن سلمان خواهد چرخاند. نزدیکی ذهنیت‌های سیاسی و امنیتی ترامپ و بن سلمان به یکدیگر و ادراک مشابه آنها از محیط و نفع دو جانبه‌ای که این دو کنشگر سیاسی تازه به دوران رسیده‌اند یکدیگر می‌برند، روایت دوم را باور پذیرتر کرده است و به نظر می‌رسد تا زمانی که ترامپ روی کار است بعید است تغییرات خاصی در نظام کارگزاری قدرت در عربستان سعودی رخ دهد.

## فرصت سازی بن سلمان برای ایران

فرصت‌هایی برای ایران به همراه داشته باشد. در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی جایگاه عربستان در میان افکار عمومی به شدت تنزل پیدا کرده است. در حالی که اغلب رسانه‌ها در مورد کشتار مردم بی‌گناه یمن توسط ائتلاف سعودی سکوت کرده‌اند، این رسانه‌ها در مورد قتل روزنامه‌نگار سعودی هزاران ساعت برنامه خبری پخش کرده‌اند. بنابراین در بعد رسانه‌ای عربستان در موقعیت بسیار بدی قرار گرفته است. در بعد ابردهای منطقه‌ای نیز هر قدر بین رقبای منطقه‌ای ایران، یعنی کشورهایمانند عربستان سعودی و ترکیه فاصله ایجاد شود به نفع ایران است. البته اقتضای سیاست خارجی حکیمانانه آن است که روی این واگرایی‌ها حساب و ویژه‌ای باز نشود زیرا این واگرایی ظرفیت محدودی دارد و ادامه روند موجود قابل پیش‌بینی نیست. بدون شک محمد بن سلمان اصلی‌ترین و بزرگترین بازنده

ماجرای قتل جمال خاشقچی که می‌توانست در حد حادثه‌ای ساده کشته شدن یک شهروند سعودی در داخل کنسولگری این کشور در استانبول باقی بماند، به سرعت روندی پیچیده و ابعادی منطقه‌ای و بین‌المللی پیدا کرد. به نظر می‌رسد در حال حاضر ماجرای قتل جمال خاشقچی به ابزاری برای تسویه حساب‌ها و امتیازگیری‌های سیاسی تبدیل شده است. ترکیه با مدیریت صحیح این روند و تزریق اطلاعات به صورت قطره چکانی تنور این ماجرا را روشن نگه داشت تا بتواند هم از سعودی‌ها و هم از آمریکایی‌ها امتیاز بگیرد. البته آمریکایی‌ها نیز یک بازی دوگانه را آغاز کرده‌اند و در فضای ایجاد شده می‌خواهند با استفاده از تاکتیک چماق و هویج، هم خود را حامی بن سلمان نشان دهند و هم اینکه از او در این ماجرا امتیازگیری کنند. ماجرای قتل فجیع خاشقچی از چند جهت می‌تواند